کتاب
مکاتیب قطب
تالیف عبدالقطب بن محیی رها
شهیر به کوشکنادی
۳

من ملحقات الراجي
[illegible]
۱۲۷۵

هذا هو المجلد الاول بسم الله الرحمن الرحیم من مکاتیب القطب الخرقانی

الحمد لله الذی خص هذه الامة المرحومة بکمال حفظ الاسناد ولیکمل لهم عبادة واعد
وبینهم المتین الاعتقاد والصلوة والسلم علی نبیه محمد هادی العباد والی ما فیه
مصالح المعاش والمعاد وعلی آله واصحابه اصحاب العلم والرشاد و ما تناوبت
بتجدد الایام واللیالی فی الانتقاص والازدیاد و تم السلم علی ولیی فی الله
وعونی الی الله الواثق بالله الصمد الامیر افضل الملة والدین محمد
صورتی چند که نگاشته کلک استفسار داشته بودند بعد از اطلاع بران اولا
وظایف شکر بتقدیم رسانید که خدایرا عزوجل در ارض بقیتی هست از بندگان
که در چنین معانی سخن رانند و حب اطلاع بر معالم مسالک الله دارند نه آنان
باشند که همه یک روی روئی در علوم فلاسفه دارند و جز آنرا خرافات می‌شمارند
کما قال قایلهم حیوة ثم موت ثم حشر حدیث خرافة یا ام عمرو ولا عزو
فان الله تعالی یقول وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون وقال
رسول الله صلی الله علیه وآله لا یزال طایفة من امتی قایمة بامر الله لا یضرهم
من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک فلله تعالی الحمد علی
انتهاج مناهج السالکین والتشبه بهدی الصالحین واحیاء سنن السالفین

و اقامة

واقامة شعایر الدین بارک الله علی ولیی وعلی اخواننا اجمعین و ثانیا
واسم تضرع وابتهال بجای آورد و از خدای عزوجل الهام جواب بروجه
صواب درخواست تا ورا آنچه گوید مترجم باشد نه متحکم وما توفیقی الا بالله
علیه توکلت والیه انیب نخست استفسار فرموده بودند که سبب نمون
آدمی چیست وعلاج آن چگونه است و ازالت آن بالکلیه ممکن است یا نه
جواب سبب نمون آدمی آنست که آدمی را محتوی بر جمیع قوی عالم آفریده
و از همه چیز سرشته در نهاد او نهاده اند تا از آن راه به اشیا در آید
و خلافت بر تمام ایشان که برای آن مخلوق گشته است وی تواند
نمود و چون این قوی ازین عالم اند و حقیقة آدمی درین جهان غریب
آمده والغریب کالاعمی ایشان مهتدی ترند بطرق این جهان و
در ابتدا در حال غلبه و استیلاء ایشان است و روح قدسی که مخدوم
و مستاسر ایشان می بایدش بود خادم و اسیر ایشان می آید
و زبون آن قوی مختلفه و آن قوی را مدد هاست از خارج هر قوه
که مدد خارجی او بیشتر و بیشتر می رسد غالب می آید و بحکم من غلب
سلب روح را در کار خویش استعمال میکند ومثل روح این
هنگام مثل رجلا فیه شرکاء متشاکسون است ساعتی اسیر پلنگ
غضب است لحظه در کار خوک شهوت است زمانی زیر دست سگ
حرص است و هکذا و چون روح مدتی درین جهان بود و کم کم اینجای
شد و وحشت غربت از وی زایل گشت خاصیة ذات او جنبش میکند
و عهود اولیة خود با یاد وی می آید و داعیة تملک قوی جسمانیه در
وی باز دید میکرد و پادشاهی خویش را باز میجوید و لمعان این نور

ورود مسمی است به عقل و در وهلهٔ این بر تفاوت باشند بحسب
رقه و کثافه حجاب و کثرة و قلّه مدد و چون باین مقام رسید بر وفق الحرب
سجال گاه غلبه او راست و این هنگام تمام بهاتی که ملایم جهان اعلی
ورسم و این مملکت خویش است می نماید و هی المسماة خیرات و گاه
غلبه قوی جسمانیه راست و این هنگام مستعمل است در بهاتی که ملایم
جهان ادنی است ورسم و این شهرستان تن است و هی المسماة بشرور
و آنچه روح را معین است بر ظهور ذات او و بروز خاصیات او ذکره و فکر
عالم اعلی است و تامل در بهات قدسیه و تشویق نفس بسوی تجلی آن
و اختیار صحبت آنان از بنی نوع که بهات قدسیه در ایشان تمکن گشته
و اجتناب از صحبت بازماندگان که اسیر قوی جسمانیه اند و تقیید نفس
نو تشبه و تاسی و چنانکه قوی جسمانیه را مدد و یاست (?) از عالم اعلی چون
عنان عنایت الهی معطوف کرد و بصوب تخلیص کسی بالکلیه از عالم حس
و تطهیر او از اوناس جسم ترادف امداد و امداد او چنان شود که روح او
بتمام خاصیّة خویش ظهور کند و قوی جسمانیه را بالتمام در تحت سلطان خویش
در آورد و هر یک را در مقام خویش بکار خود باز دارد و چنانکه هیچ یک از
مقام خویش یکسر موی تجاوز نتوانند کرد و گنند (?) و چون تحقق باین مقام
حاصل کرد خلافت در عالم کبیر از وی مقصود باشد اسباب تکمیل دیگرا
وهند و بمقام هدایة باز دارند و تکون ما یکون سؤال پرسیده بودند که سبب
حب مال و ازدواج و میل نفس بغایات چیست و طریق دفع آن
چگونه است جواب اصل میل باینها منشأ شیئیت که بمقتضی حکمت
الهی در نهاد انسان نهاده شده و حفظ بنیه نوع او منحصر بدان منوط

گشته

گشته مادام که سلطان روح غالبست و قوی را از حد و خود تجاوز ممکن
نیست میل باینها جز بقدر واجب نیست اما هرگاه که سلطان روح
عاجز است شان هر قوة آنست که روی به استیفاء تمام مقتضی خود آورد
و سایر قوی را از اعمال خاصه خود معزول داشته بر سبیل استتباع
مشغول مقتضی خویش سازد و هر آینه افراط و باین امور لازم می آید و از حد
اعتدال تجاوز دست مید هد پس وجه خلاصی از این تقویه سلطان
روح باشد و استیسار و تسخیر قوی جسمانیه و طریق این در جواب
سوال اول مذکور شد سؤال پرسیده بودند از سبب غفلت آدمی
از کار حق با ظهور اجراد سبحانه و تهاون او در اوامر شرع با وجود آنکه ان (?)
بجز و حساب و طریق ازاله این غفله جواب مادام که قوی جسمانیه مطیع
سلطان روح اید و هر یک در جای خویش قرار گرفته و بکار خویش
مشغول مملکت بدان آرمیده است و مطیع مر نور که از غیب لامع میشود
و هر ندا که از ورای حجب سد ربی مسموع میگردد اما گاهی که قوی
جسمانیه از تحت سلطان روح بیرون اند شهرستان بدن پر آشوب
و غوغاست و از حرکات خارجه از اعتدال ایشان تمام مملکت دود
و غبار گرفته صفه ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها
روی می نماید تا دیدهای بینا نمی بیند و گوشهای شنوا از فرط وحشت
و بهت و تصادم اصوات و تقارع حرکات نمی شنود و لهم قلوب لا یفقهون
بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها پس طریق
ازاله این غفله تسکین قوی جسمانیه است و منع ایشان از حرکات
مضطربه و در هر یک با مقام خویش باظهار سلطان روح بهار طریق

کرسابقا مذکور شد و تهاون به طاعة و اقتراف معصیة در چنین حال وست
میدهد که ظلمت و غبار از حرکات خارجه قوی جسمانیه متولد میشود و نور ایمان
که اثر تابش جوهر روحست در تحت اغطیه آن مستتر و متواری میگردد و کاور د
فی الخبر لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن ای ظاهر الایمان هر کس ج
سلطان روح او دایم قایم باشد و قوی جسمانیه او همیشه در مقام خویش
واقف و بکار خود مشغول قطعا از وی معصیة صادر نگردد و از ذکر خدای عز و جل
فترة او را روی نماید و صفت یسبحون اللیل و النهار لا یفترون داشته باشد
س پرسیده بودند از طریق تحصیل مودة و محبت و ثمرات آن ج ذکر لطیف
موجب حصول مودتست ذکر لطیف عبارتست از ترصد وارد و در موارد آن
و انتظار الهام در مظان آن بی زبان و می التهاب ترجیه و توجه نفس بخلوة و تنهی
مثمر انس است با عالم غیب و چون باین دو جوع و صمت منضم گردد تمام مراد
بحصول رسد باذن الله عز و جل س پرسیده بودند که امری جامع مبتنی
که ادمی دست بان گیرد و از تشعب طرق خیر مستغنی شود ج بذل وجود
جامع همه طاعاتست و مثل این مثل محبی است که از ذخایر و اموال خویش
هر طرفه تحفه ظریف و هدیه شریف پیش محبوب کشد چون نگاه کند و آنچه پیش
کشیده پیش کشیده چون چنین بیند خود را پیش کشد و تعبه کوتاه
کند هر بود از آن که او ملک محبوب شد هر چه او دارد ملک او گشت بی
آنکه مستقلا از او متوجه او سازد اکنون این پیشکشی است محتوی بر همه پیشکشهای
همچنین مرید سالک هرچند بذل قوی و معانی خویش در راه خدای عز و جل
میکند چون نگاه میکند الحمد مانده پیش از آن است که انفاق کرده عز و این
دل او را از سلوک این راه دور و دراز نمودن این نتیجه که هرچند فرود

چون قوم موسی صلی الله علیه و سلم همچنان رجای است بردی سازد و
تبرء بیخ روده هستی خود را پیش میکشد و خلاص میشود و نشانه بذل
وجود آنست که بهستی خدای قناعت کند از هستی خویش گوید چون خدا
هست تو خواهی باش خواهی مباش و بر او خدای قناعت کند
از مراد خویش گوید چون الحمد مراد خدای است حاصل است الحمد مراد
تو است خواهی حاصل باش خواهی حاصل مباش و بعزة خدای قناعت
کند از عزة خویش گوید چون خدای عزیز است تو خواهی عزیز باش
خواهی ذلیل و بقدرة خدای قناعة کند از قدرة خویش گوید چون خدای
قادر است تو خواهی قادر باش خواهی عاجز و چون بنده بذل وجود
بانیم تنه بکند و خدای عز و جل این اخلاص در محبت از وی ببیند
او را هستی عطا بخشد که زبان آن هستی تسبیح خدای باشد و ارکان
طاعت خدای آنگاه همگی او طاعت گردد و عبادات حقیقیه و معاملات
قدسیه که پاک از اغراض و رعونات و تکلفات باشد النسا و سکانها بید
و خدای را الحمد ای بشناسد و خدای را الحمد پرستش کند طاعة پاکیزه و عمل
پذیرفته آن باشد اللهم ارزقنا و اخواننا اجمعین س پرسیده بودند
که مبتدی عاجز در سلوک چه اولیست که او را از عمی و تقلید به بصیرة و تحقیق
رساند ج اولی چیزی مبتدی طالب آنست که خود را تسلیم شیخ واصل کرده و تن
و تدبیر و تصرف خود اصلا دخل ندهد و تن بدو داده و کالمیت بین یدی
الغسال باشد و اگر شیخ چنین مهیا نشود و در عالم گردد و چنین کسی جوید تا
آنزمان که بیابد برای آنکه طریق وصول منحصر است در تربیت مرشد و
جذبه الهیه و طریق جذبه از اکتساب بشر خارج است و دخل با این کس ندارد

الجز اختيار عبد وران وصل وارد طريق ارشاد است وجستن مرشد وتسليم
او شدن چون بايد [red: پس] رسيده بودند که اگر دشمن از خود است سبب
دشمنی او با خود چيست واگر نفس وشيطان واعوان ايشان اند ايشان را از به
کجی او چه مقصود است وطريق زيست با اين دشمنان چيست [red: ج] دشمن
اينکس نفس است وشيطان ونفس عبارة است از مبدا قوتهای جسمانی
که چون بر حقيقه شخص که روح قدسی است مستولی شده چنانکه بجای او نشسته
او را اسمی شده بنفس که مترجم است است بخود وسبب عداوت او با
روح قدسی آنست که در ظهور روح قدسی بطلان سلطان او وانتفاء
مقتضيات اوست ووظيفه سالک در زيست با او در بدايه حال کف
اوست از مقتضيات او وکسر او جهة اظهار سلطان روح ابلغ الکف
والکسر در نهايه که بمقام کمال رسد وسلطان روح قايم شود بر داشتن او
در حد اعتدال به ميزان خود اما نه هر کس باين نهايه رسد ذلک فضل الله
يؤتيه من يشاء وسبب عداوة ابليس لعنة الله آنست که آدم برای
خلافت عالم مخلوق گشته ومقتضی خلافه استيلا وحکم است بر تمام اجزا
عالم که ابليس يکی از آنست واو چون مخلوق از نار است بر زير دستی
صبر نميتواند کرد وزبر دستی ميجويد هر آينه او را باکسی که براو زبردستی
جويد نزاع خواهد بود ووظيفه سالک آنست که بمقاومه او کمر بسته مقارع
ذکر بر زند بينه خود که مستودع نور العبيت زند تا ان نور ظهور کند ونار
ابليس را منطفی سازد وقال بعض العارفين اذا تمكن الذكر من القلب فان
دنا منه الشيطان صرع كما يصرع الانس اذا دنا منه الشيطان فيجتمع
عليه الشياطين فيقولون ما لهذا فيقال قد مسه الانسي ذلک الله ولی الک

المقام

المقام وبلغک غاية المرام ان ربی لطيف لما يشاء انه هو العليم الحکيم

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيی الی ولی فی الله تعالی الخليل الجليل الصديق
الصديق الشمشی المحدی ايده الله تعالی وايد به در مکتوب
سابق التماس ذکری فرموده بودند که مواظبة بر آن موجب تنور
قلب ودفع وسوسه واعراض از غايات باشد واز کيفيه زيستن
بوظايف قلبی وبدنی وادب با خدای عز وجل ورسول او صلی الله عليه
وسلم وسلف ماضين وساير عباد الله الصالحين استکشاف
نموده مواظبة بذکر لا اله الا الله بشرط ملاحظه معنی آن ونفی ما عدای آن
از خاطر ذکری متوار متوالی بی زيادتی رفع صوت بآن بسيار
سودمند است وبر آن مواظبة برين دعای نبوی که مذکور خواهد شد
مظنه آثار مذکور است وهو هذا اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقيتنی
وارحمنی ان اتکلف ما لا يعنينی وارزقنی حسن النظر فيما يرضيک
عنی اللهم بديع السموات والارض ذو الجلال والاکرام والعزة التی
لا ترام اسألک يا الله يا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تلزم قلبی
حفظ کتابک کما علمتنی وارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی يرضيک عنی
اللهم بديع السموات والارض ذو الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام
اسألک يا الله يا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تنور بکتابک
بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی وان تشرح به صدری
وان تغسل به بدنی فانه لا يعيننی علی الحق غيرک ولا يؤتيه الا انت
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم و از حفظ قرآن که در دعا مذکور است

قصد بجد و حفظ ظاهری نکنند بلکه اخذ بران و عمل بران جنانچه در هذا این
معانی فرموده کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی
اما سکنافات توشیده نیست که شرح و تفصیل ان مجالی تحتش و اسع
میخواهد و مطاوی طوامیر از امی کنجانند بلکه در مجلدات استیعاب ان توان
کرد و اما مقتضی ما لا یدرک کله لا یترک کله اشارتی اجمالی به جمله کافیه ازان
درین مجال میشود ان شاء الله تعالی اما ادب با خدای عز و جل ازان
در سه چیز باید جست در اعتقاد و در حال و در عمل ادب در اعتقاد
انست که انچه اخبار نبویه و شواهد عقلیه دلالت بران کرده از صفات
الکمیه احکام نمایند ازان تعطیلاً و تجریداً و اقدام نمایند بران تشبیها و
تحدیداً لا احاطة و لا احاطة بل تصدیق فی تعظیم لیس کمثله شیء و هو السمیع
البصیر و دل را نگاه دارند از اندیشه در ذات و صفات خدای عز و جل
و طلب تحصیل و تکییف آن بلکه صرف اندیشه در استخراج دقایق حکمت
که در متفقات صنع مرعی گشته و دلایل قدرته که در نواصی و آفاق مبدعات
موضوع شده نمایند و ادب در حال انست که با نجه رود از خلق و قضا راضی باشند و در عظمت و کبریا که ازار و ردا از قدس الهیت
اصلا طمع نکنند و بدر رویشی و مسکنت بندگی خود را با خدای عز و جل
کذارند و ملازم جاده نیستی باشند و همیشه خاشع و متخدع باشند از
خشیه خدای عز و جل مانند کسی که در مجلس اعظم ملکی حاضر باشد و از
شکوه و هیبتی بروی نشسته چه ملک الملکوت همیشه حاضر باشد و ~~وا شد~~
شکوه و ناظر است کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الذی
تدعون بینکم و بین اعناق رکابکم قال الله تعالی ما یکون من نجوی ثلثة

الا هو رابعهم الآیه و ادب در عمل انست که بپرهیزند از انکه خدای
عز و جل ایشانرا در جایی که ازان منع کرده ببیند یا در جایی که بان امر
کرده نه بیند و مکروه شمارند که با وجود جدایی از حضرتش و ابتلا بهجران
از قربش توسع در لذات و در ارادات نمایند بلکه بمدار روزها دهان از
خورش در بندند و شامه از استشمام روایح طیبه باز دارند و از مقاربة
ازواج دوری جویند و بکشنگی و تشنگی روز با شب کنند شوقا الی نعیم
الله تعالی و حبا الی کریم جواره و تعنی بذلک الصیام و پیوسته دل و
انکسار و عجز و افتقار خویش در حضرت عرضه دارند و رکوع با خشوع و
سجود با تذلل در وجود بتقدیم رسانند و نعنی به الصلوة و بر بندگان خدای عز و
جل مهربان باشند لشفقت ایشانرا تعلیم کنند و عالم ایشانرا تعظیم نمایند
و من هنا انتقل عنان الکلام الی وظیفة الادب مع الانبیاء صلواة
الله و سلامه علیهم و السلف الماضین و سایر عباد الله المؤمنین فنقول
ادب با پیغمبران خدای صلوات الله و سلامه علیهم انست که بان
ایمان آورند عقداً و تسلیم ایشان شوند حالاً و متابعت ایشان کنند
عملاً ایشانرا جدا بین سایر برادرانند در رتبه کما قال الله تعالی ما کان
محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم انی لست کاحدکم الحدیث و محبت ایشانرا
مقدم دارند بر محبت مال و اهل و نفس که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم
و هرگاه که نام ایشان برند یا شنوند درود و سلام فرستند و ادب
با سلف ماضین و ایمه متقین رضوان الله علیهم اجمعین انست که با ایشان
سرکشی نکنند و بمقتضی خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم

مراد از سلف صحابه‌اند و از الخلف تابعین و اتباع تابعین اند رضی الله عنهم

تفضیل ایشان را مسلم دارند و ایشان را برای قرب عهد به نبوة و طراوة فیض
در ان ایام اعرف شناسند بخدای عز و جل و اعلم به احکام دین و در اصول و
فروع متابعت ایشان کنند تا در بلای بدعة نیفتند و هر کس که از پیغمبران
صلوات الله و سلام علیهم سر کشید در گمراهی کفر افتاد و هر کس که از خلفای
ایشان و ائمه متقین که وارثان علوم و احوال ایشان اند سر کشید در بلای
بدعة افتاد و باید که چون نام ایشان بر زبان رود عنوان بر ایشان دهند و ترحم کنند
و ادب با سایر اولیاء الله انست که محبت و ارادت با ایشان
استوار دارند و ایشان را بمیزان خود نسنجند و بدانند که ایشان دو گروه اند
طایفه اهل صحو اند و انچه گویند بلسان علم گویند و انچه کنند بر قانون تمکین
کنند با چنین کسان ارادت و اقتدا هر دو مبذول باید داشت و طایفه
اهل غلبات اند و بعضی اقوال و اعمال ایشان را تاویلات باشد که
جز راسخان در علم ندانند بر ظواهر عبارات ایشان ترجیح نباید کرد
و اعتقاد بران نباید داشت و اقتدا به ایشان نباید کرد و ادب
با سایر مومنین انست که حسن الظن با ایشان و دوست دارند و برای مسیء
ایشان استغفار کنند و بر غنی ایشان حسد نبرند و در فقر ایشان
بخواری ننگرند و جاهل ایشان را تعلیم کنند و عالم ایشان را تعظیم نمایند که در
حقوق الله تعالی فاندرج حقوق عباد الله فی حقوق الله و عاد الامر
الی اصله والیه یرجع الامر کله

بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله مطلب بن یحیی الی ولی فی الله الامیر افضل الدین محمد
شمار از شکر عظیم اگاه گردانم و برتری چند از امر ارسی تنبیه

نمایم

نمایم دل جمع کنند و خاطر فراهم آورید قال الله تعالی فلله المکر جمیعا
مکر عظیم نزدیک نمودن اشیاست به آدمی تا او را گمان افتد که مگر
انها او راست و در قبضه اوست حال انکه هر چیز در مرکز خود گرو است
در دایره سر بسته که هیچ مدخل و مخرج ندارد از خود بسوی هیچ بیرون
نمی رود و هیچ را بسوی خود راه نمیدهد بافتاب ماند که در آینه نماید طفل
را گمان افتد که مگر افتاب در کنار اوست هیهات افتاب در اسمان
مشغول سیر خود است با بینش تا افتاب در گرد و انگاه معلوم تو گردد
که افتاب در کنار تو بود یا نه سبب نقص را ای تن شعر میکرد و بران با او
خوب میکند کوتاه فروداشت که خود را زیر فرمان او داده بود و مال
شخص را غاصب میستاند و خرج میکند کجاست ان روی ملاینه که
دست ترا بر خود مطلق داشته بود اکنون به کارسازی دیگران حرکت
دوست تو از وی یکباره کوتاه این اخابیث را هر روز از روزنه کسی
در آید و تلک الایام نداولها بین الناس روی لطف و نزدیکی که ابنا
می نمایند مکر است و چاپلوسی و فریب ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور خود
را از ان تو از ان می نمایند تو از ان ایشان شوی از ان خود را صید تو
میکنند تا ترا صید خود کنند که دل تو قوت ایشان است چون دل با ایشان
دادی انگاه قصه معکوس شد تو مملوک شدی و ایشان مالک دل ترا
تازه پاره میکنند و باتش غصه کباب میسازند و میخورند حال مرغ را
در چنگال صیاد و زیر دندان او ببین و حال دل خود را در دست اشیا یاد ار
سیخ و کباب همه انست را بدیده حس نماید سیخها و کبابها است که
دیده عقل انرا در یابد چه صورتهاست مرغی صورتمان را

تو صورتهای آتش را نه از چه دانی پاره گوشت را که کباب میکنند ضایع
نیست برای خورش کسی است چگونه دل آدمی را که کباب کنند ضایع باشد
اینهمه دامهای او بیا زا که کباب میکنند آیا برای خان کیست و دیده عبرت بین
برگشاید تا کبابهای قیمتی را به بیند که آتش غم در کانون سینه چگونه
برافروزند و سیخ تعلقات را چگونه در گوشت دل آدمی فرو می برند و آن را
کباب میسازند برای خورش که برای خورش ملکة الناس الحجارة الشوبا
سخنی میگویم نه شوخیست و نه تخییل حق یقین و صدق مبین است بشنوید و باور
دارید دنیا غول مردم خواره است قوت او دل بنی آدم است و قوت خاص
آن می یابد خوبهای گوناگون که بر عرصه هون پهن کرده و آن است که جهة
صید قلوب بنی آدم ریخته شباک تعلقات گسترده در خلف و دام ام
گرفته چون مرغ دل میل وانه لذات کرد شباک در دست و گردنش
افتاد و صیاد بر سرش تاختن آورده به کار زنکار کامش بریده و به چنگال
مصایب بال و پرش برکند و با آتش غم کبابش کرده اینکار در زیر
دندان اوست و او را می خاید نه هر کس خورد اول شکسته و در فشار تنگی
می یابد اثر بسا موثر نمی باشد این فشار در کام آدمی یابد و این شکست در
زیر دندان او اگر کام و دندان نمی بیند از اثر او بر او استدلال کند
و ست نابد اگر بیان میکند اگر گوشت را ادراک بودی در زیر
دندان ما زیادت از این درو نمی یافت که دل ما در این فشار در می یابد
پس چرا باور نداریم که در زیر دندانی گرفتاریم در شکست و تنگی و فشار که
آدمی در خود می یابد برواند که از آن است که در چنگال و دندان اوست و
مادام که او را فرو برده حکمت که او را از چنگ او بردن آورند کسی ها

کہ یافتہ

کہ یافتہ چرا کنند و با صلاح او ورند و این در مدة حیوة است که هنوز در ظاهر
هستی است اما چون ام عفونت او را فرو برد و بهاویه بطن او که باطن
همین هستی است پیوست آنگاه امید یکباره از و منقطع شده و مراتب
تقلبات او در کابث آن ها ویه و استحالات کرا او را آنجا روی نماید خ
خدای عز و جل لخیدانند بجالم فراموشان می افتد و کس دیگر روی آن نمی
بیند نسوا الله فنسهم والعیاذ بالله العظیم من مقامات الفاسقین فی اطوار
الجحیم حین یرکبون طبقا عن طبق هر عجب بلایی و محنتی که در جهان برسد
اندک تمثیلی است از آن آتش که در هاویه آماده است و دنیا دهنه دوزخ است
چگونه حرارت دهن و بوة بعضی و استحاله که در اوست از جهة پیوندی است
که به معده دارد و حرارة کری هر مبدا استحاله و ابکار کلیت در معده است
همچنین تعب و مشقتی که در دنیاست اثری است از تعب و مشقت دوزخ
و شکستی که در دنیا روی می نماید تمثیلی است نسبت با شکست و قصمة
فی نار جهنم در دوزخ روی می نماید والعیاذ بالله تعالی قال الله تعالی
ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون در
حینی که شما گشته اید چگونه دل اید بضع و جذب آدمی قوله تعالی
تدعو من ادبر و تولی جوشش و خروش معده و ثوران بخارات او
در حین جوع تامل کنید و حال دوزخ با یاد آورید که تغور تکاد تمیز من
الغیظ امور این جهان نمودار امور آن جهان افزیده شده تا مستبصران
از این راه بآن پی ببرند ای ولی من فریب جهان مخور بلکه جهان را دریا
ده چنانکه از بعضی عارفان منقولست که از او پرسیدند که در چه کاری گفت
با این جهان افسوس میکنم گفتند چگونه با این جهان افسوس میکنی

طعام دنیا و حرارة بجمیر با بلند
بعضی و جذب

کفت نان این جهان میخورم وکار آن جهان میکنم ای ولی جز کار آدمی
آنست که بعد ازین مینیف خواهد آمد ودر آخرة جهان کار عظیم که سموات
وارض وجبال از بیش ان بکریخته این کار وبار کرا ترو زور وست دارد
بکار وباری نمیتوان شمرد نباید که آدمی به همکی همت متوجه ان باشد
سعادت انست که در آخرة خواهد بود وشقاوة ان که انجا روی خواهد نمود
سعادت وشقاوة دنیا را به سعادت وشقاوه نمیتوان شمرد ای ولی آن
اون خدای نیست برنع حجاب واکر نه زرومان بدیدندی کرد ربیس
دیوار بر رخ مردمان درجه کارند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو تعلمون
ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا اعاذک الله حیثی من عذاب المقابر
وفتنة المحیا والممات والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته والسلام علی حبیب
تبلیی الامیر عماد الملة والدین محمد زاد الله شوقه الی استماع الحکمة وقبوله
الاثار الموعظة وتولا بلطفه واذاقه حلاوة بره

بسم الله الرحمن الرحیم سلام خدای عز وجل بر ستمان موعظ باد
آدمی را غم این جهان جهان نیست که باز کشت او به انجاست ودراه آدمی
بدان جهان رغبت جون مرد بآن جهان میرود واسباب زینت الجهان
ودراین جهان حاصل توان کرد وان کردار های شایسته است بلکه آدمی
را باین جهان نفرستاده اند مکر برای اکه اسباب زینت الجهان فراهم
آورد واو غلط کرده وبنداشته که مکر برای ان باین جهان امده که خوشی
این جهان بخشد لاجرم همه جمع اسباب خوش وسعادت این جهان مشغولست
وجون باان جهان رود مفلس وبی جز باشد واسباب زینت وراه آن جهان
نداشته باشد جاوید در بدبختی ودر خالی بماند سبحان الله مردمان

در

در تابستان اسباب زمستان فراهم می آورند جون جزم میدانند
که زمستان خواهد بود جرا ور دنیا اسباب آخرة فراهم نمی آورند جون
جزم میدانند که آخرة خواهد بود حکما مثلی زده اند حال دنیا وآخرة را
کفته اند مملکتی بود که جون هر سال شدی باد شاه کهنه را بکشتی
نشاندندی وبساحل بی آب وکیاه بردندی وبرهنه آنجا فرو داوردندی
وخود باز کشتندی وصباح دیکر بر دروازه شهر منتظر نشستندی اول کسی
از غریبان که آمدی اورا بر خود باد شاه کردندی واو عادت ایشان
ندانستی تا باز جون هر سال شدی با او همان کردندی که با باد شاه اول
همیشه عادت ایشان این بود یکنوبت مردی غریب صباح هر سال
اتفاقا بان شهر رسید جماعتی را دید منتظر نشسته اند جون اورا دیدند
باستقبال آمدند واو را با عز وباکرام تمام اورا باندرون شهر بردند وبر تخت
نشاندند وکلید خزاین بیش او آوردند واورا بر خود باد شاه ساختند
او مردی زیرک بود با خود اندیشید که من مردی غریبم درعادة وطریقت این
جماعت نمیدانم که حقیقت حال ایشان جیست ودر جه کارند علی العمیا
دراین خوض کردن معنی ندارد وطریق انست که یکی را از ایشان
بکثرة انعام واحسان باخود دوست ومهربان ومخلص کردانم
تا سر کار ایشان بر من آشکارا کرداند انکاه به بینم که مصلحت جیست جنین
کرد با یکی از ایشان دوستی آغاز کرد تا باخلاص وی اکاه رسید وبه دو ازان
حقیقت حال ازو باز برسید او خبا کجه بود باز نمود واو خفته بود بیدار شد
غافل بود اکاه کشت روی تدبیر کار خویش آورد وبنهان از اهل مملکت
بنایان را طلب کرد وبه آن ساحل زمستان تا انجا مملکتی بنا کردند متقنان

وفرستادند تا قنوات استخراج نمودند و زراعات و فلاحات را فرستادند تا مزارع
و بساتین بیرون آوردند و پیوسته غلامان و کنیزان و چندی ترک آمدند و غیره
و به آنجا فرستادند و مدت تا بتدریج و در عرض آن یکسال آنجا مملکتی معمور شد و هر چه
یافتی از مال و اسباب و فرش و ثیاب و امتعه و دواب همه را آنجا فرستادی
و خود بقوت لایموت و سختی و تنگی بسر بردی و هیچ عیش نکردندی و بزرگی و
جاه و تجمل را بر وا نداشتی چون هر سال شد روزی امراء و اعیان و اعاظم
آمدند و گفتند پادشاهان قدیم را این عادت بود که درین روز به کشتی نشستندی
و به عزم تفرج و شکار بجزایر و استنشاق بیرون رفتندی اگر پادشاه رغبت
فرماید دور نباشد او دانست که ایشان در چه کارند اما چون کار خویش
پیش ساخته بود اندیشه نداشت اجابت کرد و با جماعت بکشتی
نشست چون به ساحل الظرف رسیدند او را برهنه کردند و بساحل بردند
او راست راه مملکت خویش که از پیش ساخته بود پیش گرفت چون
اهل مملکت او را از دور بدیدند با جامهای زربفت و مرکبهای نفیس
پیش دویدند و او را بتجمل تمام به مملکت در بردند و بر تخت نشاندند آنجا
بحضور بر تخت نشست و بدولت پادشاهی و کامرانی مشغول شد
اکنون آن مملکت را اولا که گور شد مثل این جهانست و ساحل بی آب
و گیاه مثل آن جهان و مومن که پیوسته تقدیم عمل صالح میکند که
برگ عیش گور خویش فرست — کس نیارد ز پس تو پیش فرست
در جهان با شقه و سختی بسر میبرد و هر چه بدست یافت ذخیره آخرت خود
میسازد و در راه خدای عز و جل صرف میکند آن پادشاه زیرکست چون
او را بساحل آن جهان انداختند غلمان و حور که با دامنش که او را او دیده

کشته اند می آیند و او را استقبالها و سرابستانها که باعمال خویش آنرا آباد کرده
چنانچه در حدیث آمده که ان الجنة قیعان وان غراسها سبحان الله والحمد لله
می برند و برادر ایک پادشاهی جاوید می نشنند که اهل الجنة ملوک و در
حدیث آمده که رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی با اصحاب گفت مردی بود
در بنی اسرائیل که خیر بسیار کردی تا بجدی که در شما مشهور خواهد شد پرسیدند
که چه میکرد فرمود از پدر خود مال بسیار بمیراث یافت بستانی خرید
وقف کرد بر مساکین و گفت این بستان من است نزد خدای و دینار
چند بمرده بخشش کرد بر ضعیفان و گفت باین کنیزکانی خرم از خدای تعالی
و بنده چند آزاد کرد و گفت و اینها خادمان من اند نزد خدای تعالی روزی
کوری را دید گاه می رفت و گاه می افتاد مرکبی جهت او خرید که بران
سوار شود و گفت این مرکب منست نزد خدای و بران سوار شوم
بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم گفت بآن خدای که نفس محمد بدست
اوست که گویا نگاه میکنم بآن مرکب و آنرا آورده اند سوی او و زین
کرده و لجام کرده و بران سوار میشود و میرود و بر بحر نا و امان که بعیش
و خوش این جهان مشغولند و اندیشه آخرة خویش نمیکنند تا آن غفلت را
ایشان را برهنه در گور نهند که ساحل بی آب و گیاه است و خود باز گردند
آن پادشاهان جاهل اند که حقیقة حال ندانستند تا آن زمان که ایشان را
برهنه کرده در ساحل بر میدارند و عریان و گریان در بیابان سرگردان گشته
چرا که ایشان لم یرند و برهند اما جاهل را در ساحل آن جهان افتاده که لم تزد
که لا یموت فیها و لا یحیی و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت و آن
دوست مهربان که پادشاه و رستگار را راه نمودی کرد و از حقیقة حال آگاه

گرداینده رشده است که آدمی را از ناپایداری این جهان و ظلمت و وحشت آن
جهان که بازگشت او بآنجاست آگاه میگرداینده تا از پیش کار سازی کند و
مرگ را آماده شود و زندگانی دوروزهٔ دنیا فریفته نشود و در جهان ثبوت لاموت
لبر برود و هرچه باید در راه خدای عزوجل صرف کند که هرچه برای خود صرف
میکند فانی میشود و هرچه برای خدای عزوجل صرف میکند جهت او باقی میگردد
چنانکه در تنزیل مجید آمده ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و بکثرت ذکر و
تسبیح در فسحات آن جهان درختها برای خود نشانند و وحشتها از ایشان
مبدل گرداند و افضل ذکر لا اله الا الله است و گزیده تسبیح سبحان الله و بحمده
سبحان الله العظیم بحمده و سید استغفار اللهم انت ربی لا اله الا انت
خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک
من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی و ابوء لک بذنبی فاغفر لی فانه لا
یغفر الذنوب الا انت بر ذکر لا اله الا الله پیوسته مداومت باید کرد و
تسبیح مذکور شد میان سنت و فریضهٔ صبح صد بار باید گفت و استغفار
که مذکور شد مکرر در شب و روز باید خواند و معانی آنها را ملاحظه باید کرد
معنی اول اینست که نیست سزاوار پرستش مگر خدای و معنی دوم اینست
که پاکی خدای و ستایش او و پاکی خدای بزرگ و ستایش او یعنی
الستاو سکامی تمام بذکر پاکی خدای و ستایش خدای و معنی سیوم اینست
که خدایا تو خداوند منی نیست سزاوار پرستش مگر تو آفریده مرا و من بندهٔ
توام و من بر پیمان تو و وعدهٔ توام یعنی از پیمان که با تو بسته ام و وعده
که با تو کرده ام که بندگی تو کنم برنگشته ام آنقدر که توانم پناه می آورم بتو از
بدی آنچه کرده ام اقرار میکنم برای تو بنعمت تو بر من و اقرار میکنم برای تو بگناه

[illegible]

کار

کاری پس بیامرز مرا پس بدرستی که نمی آمرزد گناهان را مگر تو

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین جعلهم الله من التابعین
بخدای شما سوگند که در راه خدای ناکامی و نامرادی و بیکسی
و سختی و تنهایی بسر بردن بهتر است که در راه طبع به همراهی رسیدن و به
هرکامی ظفر یافتن پای دارید تا زینتهای دنیا شما را نفریبد که بخدای
شما سوگند که این زینتها ظاهر نشده جز برای امتحان تا خدا عزوجل
مشغول نمیسازد یا داخل بیوفا یابد که چون از خدای عزوجل دور افتاده
و محبت در میان آمد و دیگر چیزها ایشان را پیش آمد و زینت خلیقه
در روی ایشان خندید انس با آن گرفتند و خدای خود را فراموش
کردند و با اینها و لذات اینها یگانه شدند دوست در گردن
آوردند کان که ایشان از آن این جهان اند و این جهان از آن ایشان
و هرگز ایشان را خداوندی که از وی جدا افتاده قال الله تعالی انا جعلنا
ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا بخدای شما سوگند ار
روز باشد که این زینتها که بیوفایان مفتون آن شده اند و دل بر آن
بسته و در هوای آن خدای خود را پس پشت افکنده هرچند و زمین را
پست سازند بی آب و گیاه و حسنات که بر آن پاشیده اند یا معدن
جن خوانند و بگذا اینها موحش و بی آرایش و مظلم و تیره بمانند که وانا
لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا آنگاه مفتونان بر آنرا گویند آنچنان محبوب شما
که برای آن عهد خدای شکستید و در آن او کشیده در بگیرید این غول مردم خواره
را که بر شما پری چهره نموده بود قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف

والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا ای از القصه چه عجب اگر جوانمردی چند عهد خدا را
یاد آورند و از زینت فریبنده روی بگردانند و از خلق کناره گیرند و روی
با خدای خویش آورند قوله تعالی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی الخ ای رسول ما صبر کن با چنین کسان که زینت دنیا ایشان را
نفریفت و بامداد و شبانگاه بخواندن خدای مشغول‌اند و چشم از ایشان
مگردان بسوی الجماعت که فریفتهٔ آن شده‌اند برای رغبت آن زینت
واضرب لهم مثلا رجلین الایة و مثل زن حال دو غمان از زینت دنیا بر حال
مقبلان بران بحال آن دو برادر که ایشان را از پدر مال فراوان رسید
یکی از ایشان آن اموال را صرف تحصیل زینت جهان کرد و بعضی از آن
در دو بستانی خرید از زر مخوف بتجمل و میان ایشان کشت و زراعت و بعضی
دیگر خرج کرد و از آن کوشک و بنا ساخت و بعضی دیگر داد و دو اسبان
و دواب خرید و در آن سرداد و بعضی دیگر داد و غلامان و کنیزان خرید و
آن برادر دیگر هرچه داشت در راه خدای نفقه کرده تا فقیر و بی‌چیز
ماند روزی از روزگار ماندگی در راه برادر ایستاده و از او خواستگی کرد برادر
وی را در رکاب خویش به آن سر بستان برد تا زینت خویش بدو بنماید
او به وی نماید و میان ایشان آن مفاوضه رفت که متصل در کلام
مجید مذکور است از قرآن بخوانید تا بدانید قوله تعالی واضرب لهم مثل الحیوة
الدنیا کماء انزلناه من السماء الخ یعنی اگر در سر بستان آن تا دان اند
نشد نبود تا روزهای باز دفت افتند و عبرة گیرند و الا هم زینت جهان
نهان خشا نشت آن حسبان که به بستان او فرود آمد بر هم بستانی فرود
می آید چون ناوک مرگ بر تن او می فرود آمد هم بستان او ویران است

ازانجا که بستان اوست ای برادران الهی از مواعظ قرآن پند گیرید
ای برادران الهی عهد خدای فراموش مکنید خاصه که آن عهد را یکبار
دیگر در این جهان تازه کردید ای برادران الهی از سخن مکر بزیدان برادران
سخن اهل طبع مشنوید ای برادران الهی از بطش جبار بترسید
ای برادران الهی خدای شما غیور است والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد
شان اهل بصیره جز شان اهل محاسبت اهل البصیرة و نقص
از نگاه کنند و بقوت تمیز که خدای عز و جل ایشان را داده حق از باطل
جدا سازند و به آنچه حق است تمسک جویند و آنچه باطل است طرح کنند
غایة اینست که از اهل بصیرة آنان که اهل علم‌اند صاحب حجت و بینات باشند
و شناخته خود را وا نمودند و السنه خود را گویند و ایشان متخصص باشند
به دو فرقه که در غیر ایشان یافت نشود یکی ثبات عقیده که بشبهات
مبتدعه و اهل زیغ متزلزل در اعتقاد ایشان پیدا نشود دوم قوة تفهیم
و ارشاد که توانند که غیر خود را در راه خود در آورند و حق به وی نمایند
و از اهل بصیرة آنان که نه اهل علم‌اند علی اجمالی دل گشته باشند به
ادراکات ذوقی و صاحب نور و انشراح باشند اما اگر زبان آوری
از اهل زیغ در جوار ایشان در آید و شبهات خویش آراسته بر ایشان
القا کند بیم آنست که در اعتقاد خویش سست شوند برای آنکه
در روایت ایشان لیاقت مدارک و مطلب بهر قدر غیم شبهه نور ادراک
ایشان متواری شود و چراغ بصیرة ایشان از آنکه به عواصف عوارض

منطفی شود آن نیست اینست شان اهل البصیرة بقسمیهم اما اهل عمایة
شان ایشان انست که تابع استفاضات باشند در آرا و اعمال
خویش و در هر چه مانرا بران یابند بران شوند و اگر استفاضه معارض
استفاضه شود از مقتضی استفاضه اول رجوع کنند و بمقتضی استفاضه
دوم بگروند اگر در میان اهل سنة باشند سنی باشند و اگر اتفاق
افتد در بلاد رفضه توطن کنند چون روزگاری بران بگذرد رافضی
شوند مگر اگر ارباب حب و بغض باجلافه در ایشان معنی باشد همچون
شیعیان که از کودکی بعض اهل سنة برایند که ان هنگام تحول از مذهب
اول بمذهب اخر ایشانرا دست ندهد نه از جهة ثبات رای از جهة
رسوخ بغض که حب و بغض از صفات راسخه است خصوصا در اجلاف
و در دمان کثیف که شان ایشان اصرار است بر چیزها و ازاین سه گروه
انان که اهل علم و بصیرة اند ناجی اند بلا شک و انان که اهل بصیرة اند اما
اهل علم نیستند چون اتفاق نیفتد ایشانرا ابتلا بصحبت کسی از اهل
زیغ و بر فطرة پاک خویش بمانند و از بصیرة خویش نگردند هم ناجی اند
کما قال الله تعالی یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات
و انان که اهل عمایة و تقلید اند اگر از روی اتفاق بران عقیده که مطابق
حق است واقع شوند و معارضی روی نماید و عمر بران بسر برند اما از اهل
نجات اند یا نه اینست محل ان خلاف که میان علما شده که ایمان مقلد
صحیح است یا نه باتفاق با که قناعت باین درجه فسق است و تحصیل بصیرة
فریضه است و این طایفه که اهل عمایة و تقلید اند ایشانرا بجز حجة کار است
دنه باشبه ایشان تابع شهرة اند و عقاید ایشان متلقی از اسواق و افواه

باشند

باشند چون مردمان معتقد کسی باشند ایشان معتقد باشند و چون منکر
باشند ایشان منکر باشند اگر عارفی محقق مستبصر پیش ایشان اید و سخنان
همچون آب حیوة که دلهای اهل البصیرة بدان زنده و جانهای ایشان بدان
تازه شود بگوید بیک پول نخرند و در استانه یکی از مشهوران اگرچه هیچ
حال او بتحقیق ندانند و هیچ سخن او نشنیده اند الآف بهند در حرف کنند
مثل استانه شیخ کبیره قدس الله سره و استانه حضرة شیخ درسند
قدس سره و مقصود ازاین تمثیل نه آنست که شیخ کبیر و شیخ نه در نفس
امر اهل چنان معامله نیستند ایشان اهل صد مقدار آنند مقلدان از انکه
که ایشان اند نه بصیرة ان کار میکنند مقصود بیان این معنی است و ایشان
که اهل عمایة و تقلید اند و ایشانرا همتی در تحصیل بصیرة نیست و همت ایشان
در استیفاء شهوات است و تمتع بلذات آنها هستند اغرت اکثر در مقام
ابتلا و امتحان برای ترزز و همت بعیر از مقلد مستهتان استفاضه مقابل
استفاضه ان حق که ایشان از روی اتفاق بر اند ایشانرا پیش
آرد و اگر هم از قبایل جن و ابالسه باشد که در حین نزع بر امون ایشان
برایند به شکل اقارب و گذشتگان ایشان و گویند ما پیش از
شما به ان جهان رفته ایم و حال انجا بکو دانسته و دین حق دین
ترسایست تا هنوز رمقی از حیوة با قیست بدان دین گروید تا ناجی
باشید آه که مقلد مستهتان را در ان داوی امتحان چه پیش می اید نمی دانم
که چگونه ایمان از ان عقبه خواهد گذرانید و از غارة شیطان چگونه امان
خواهد یافت الامان الامان من زوال الایمان و شر الشیطان فی فی
مصاحب تقلید را فکری بهتر ازین بحال خود باید کرد که بارها روز بجاید

گذاشت که حال از روز معلوم نیست که چگونه بگذرد و اگر بر جلافت خویش اعتماد
میکنند اعتماد نکنند که او را آنجا اشده از آن است که بقوه جلافه متفاوته با آن روان
گردد چون ابلیس تمام کید خود ظهور کند جز بقوه حق بر او غالب نتوان شد
جلافه قومیت لغ نی به قوت لغ نی بر قوه شیطانی کاهی که از تمام قوة
خود ظاهر شود غالب نتوان شد و بصیرة و تقلید دو مرتبت هر کس را که
مرتب از بصیرة است در هر باب موید است با صابة فهم و ثبات رای هم در
کلیات دین و شناخت ارباب آن که انبیا اند و صحابه ایشان و هم در
تفاصیل دین و شناخت ارباب آن که ورثه انبیا اند از اهل علم و بینش
و در هیچ یک از آن دو او را تزلزل و ارتیاب و شک و اضطراب روی نمی
نماید و اما آنها که مرتب از شود او به تقلید است اگر از روی اتفاق بر الحق است
واقع باشند از ثبات رای و استقامت حال محروم اند و دواعی امتحان که
بر انگیخته سلطان عزت است از هر سو در کمین که چگونه سوقی سازد که ان
رسم اعتقاد ایشان نه آب باد ولی مجازی برود   زانکه تقلید آفت هر
نیکوییست   که بود تقلید اگر کوه قوی است   الله سبحانه اخوان ما را
از شر تقلید و از شر هر مقلد بلید محمی و محفوظ دارد و لسان اخوان ما را با تحقیقات
حجه و برهان جبه کید اهل بغی و بهتان ناطق دارد انه ولی ذلک و حسبنا و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله شیخ الاخوان شمس الله والدین
محمد بن ابی سعید   دریغ که صحبت با کتابت شد و خطاب با کتابت
گشت حکایت شد انکه دیدار اخوان دیدمی و از بیجوه گفتار رمزه اذکار شنیدمی اما
خاموش که اگر صحبت انس انیز است گفته شود اکبر است و اگر خطاب سبک رو تحت

[illegible]

تا مخاطب

تا مخاطب در آید کتاب گران بار است تا مخاطب بر آید خطاب تصرف
انگیزد و از کتاب ترقی خیزد پس حکمة الهی در تربیت سالک اقتضا آن کند
که وی را گاه دور افکنند تا کتاب مباشر تربیت او شود و گاه نزدیک سازد
تا خطاب متکفل احوال او گردد که از این دو تمامی کار سالک صورت بندد و
کل شی عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال و اینجا شما را از دقیقه
آگاه کنم در تفاوت خطاب و کتاب بدانید که اگر متکلم اعلی است از مخاطب
کتاب او موثرتر است از خطاب او برای آنکه در حین مخاطبه مخاطب در
برابر است و ولی متکلم بمثابه آینه در آینه عکس کثافه و برودة او بر دل متکلم
می افتد و سورة لطافه و حرارة سخنان که از آنجا بر می آید می شکنند اما در
حین مکاتبه عکس حاضر نیست متکلم خود بر خود القا میکند پس سخنان گرم
بر می آید لطراوت خود است از حرارة و لطافت آن هیچ با کم نشده و از
شواهد انعکاس مذکور حدیثی است که ابن کثیر مفسر از احمد بن حنبل روایت
کرده مضمونش آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی در نماز بامداد
سوره روم خوانده و او را در آن ایهامی افتاد و چون باز گشت گفت
قران بر ما ملتبس گردانیدند بدرستی که جماعتی از شما نماز با ما میگزارند
که وضو نیکو نمی سازند باید که هر کس که با ما به نماز حاضر میشود وضو نیکو
سازد انتهی   ابن کثیر گفته که در این سر عجیب است که پیغمبر صلعم متاثر شد
بنقصان وضوء ماموم آن تا او را در قران لبس افتاد والله اعلم اگر متکلم
ادنی است از مخاطب خطاب او اعلی است از کتاب او برای آنکه در حین
مخاطبه عکس لطافه و حرارة مخاطب بر دل او می افتد و سخنان که از آنجا
بر می آید زیب و زینه و عذوبه و حلاوة علو مرتبه می بخشد گویی که آن

سخنان مخاطب میگوید او   هر نکته که بلبل بشیخ میگوید گل
گفته بود گرچه ز بلبل شنوی   اما در حین مکاتبه سخن از او بر او القا می یابد
هر آینه لقد راوست و لایق رتبت او که الانا تیر شیخ بجا فیه و از قبیل
اولست آنکه کاتب وحی را در سورة المومنون فتبارک الله احسن
الخالقین بخاطر افتاد پیش از آنکه رسول الله صلعم بفرماید ولبیا رافته
که مرید چون در مجلس شیخ حاضر شود هر سخن که شیخ گوید وبرا چنان
نماید که او خود میداند و این از قیام معنی شیخ باشد به او و ظهور سلطان
نور او بر او که اگر از خود بودی بیشتر و بیشتر دانستی و گاه باشد که بدین
سبب وقار شیخ نزد وی کم شود و اعراض و استبداد و بیش گیرد
چنانکه آن کاتب وحی را روی نمود و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله
شیئا الله سبحانه ما را و اخوان ما را محفوظ دارا و از فتن ما ظهر منها و ما
بطن و بالله نستعین و علیه نتوکل ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
هو حسبنا ونعم الوکیل   سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام
علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم   من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله
الامیر الاخوان الاکبین محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله بنصره
ادمی در دنیا یا در آفتی و آفتی یا در مخافه آفتی ام در این جهان
اویزه نشده و جز این نیست میتوان گفت که هیچ خیریت اکنون
و کیف ما فرزندان آدم جیست به این محنت و عذاب و غصه و اضطراب اکنون
ساز ایم و ما منی بگوییم لی لی صاحب همه به خود این بسند و بکوشند تا
ما منی برای خود بگوید چون در این جهان به تحقیق دانسته که مامنی نیست در جهان

دیگر

و دیگر چه با یقین دانیم که نا پای کار نشاید که بر محنت و اضطراب باشد چه محنت
مقصود بالذات نمی باشد یقین اگر محنتی باشد آن مقدمه منحتی خواهد بود
و اگر اضطرابی باشد آن برای آرامشی تواند بود اما تا آن اضطراب
که کنند و آن آرامش که باید نا جستی کنیم باشد که آرام نصیب ما گردد و اضطراب
بقرعه هر که خواهد گو بر آی   اینکار و دولت کنون تا که را رسد
ای ولی و ای حبیب من این دولت ترا پیش آمده از خود باز مگردان
بدست و دندان استحکم گیر و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم
تا وصول نوشته از دوست داده محبو و اهمینی معلوم شده که اهل اخوان اباد
را حق عز و جل برگزیده بنعمتی که بدیگران نداده و سلوک سبیل خویش
برایشان سخت آسان کرده اگر قدر این نعمت ندانند و دل برانی ننهند
و در اتمام امر آن نکوشند و نظام آن قایم ندارند ظلمی بر خود کرده باشند
و چه ظلمی و ستمی و چه ستمی ای ولی من و عده بدا الاسلام غریبا و سیعود
غریبا کما بدا پرتوی افکنده لاجرم اهل حق که بحقیقت آن متحقق باشند
همراهان و موافقان کم داشته باشند از این تنهایی متوحش میشود
این روش که آغاز کرده از دست مگذار و دامن حق از دست مده که عاقبة
کار متقیان سرافراز باشند و فا خوان و رسوز و که از اگر دور و زی فی بررا
اعلام منصوب باشد و اتقیا را رایات مکتوب باک نباید داشت و نظر
در عاقبت کار باید کاشت ای ولی من و ای حبیب من غافلان
چنین سخنان از اف نه دانند و بان افسوس ارند اما در پندار غلط اند حق چه
این سخنان نیست و آن سخنان که ایشان گویند اف نیست برای آنکه این
سخنان باقیه نیست که جاوید خواهد ماند و سخنان ایشان و آنچه ایشان

ازان بخم میرانند تابع شهوات فانیه است که با زوال ان شهوات زایل شود
و بر صاحب خویش ظلمت و عذاب کرد و ما کراه کرده خدای را براه متوان
آورد و در خود صبر باید کرد که خدای حکیم است و حکم خدای را خدا میداند
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الامیر الاخوان
الالبین لازال منظور اللطف الله و الاولیاء اهل جهان سه
گروه اند گروهی انانند که نظر ایشان از آفریده در نگذشته جز خود را و جهان را
نشناخته اند و اندیشه ایشان جز این نیست که جهان را در تصرف خود در
آورند و لحسنات ارض تمتع جویند و تملک رقاب اهل ان کنند و بی ادب
و بی باک بسوی ان دست دراز کرده اند و بهر وجه که میسر میشود ان را در قبضه
خود در می آورند و گروهی انانند که از آفریده گذشته اند و با فریننده
رسیده اند و دانسته اند که جهان را با این نظام و ترکیب و منهاج و ترتیب
ناچار خداوندی است که از او آفریده و سرانجام نظامی اید صنع اوست
و دست درازی بسوی ان نکرده اند و انتظار کشیده تا از جانب خداوند
جهان ایذن بیاید و نصیب ایشان از جهان تعیین کند و بخش هر کس
مقرر کند و چون ان ایذن علی ذکر الصلوة والسلام امده و نصیب هر کس
تعیین کرده و حد و حلال و حرام باذن خداوند جهان عز سبحانه نهاده به ادب
و وقار و سکینه و قرار دست بسوی نصیب خود برده اند و از حضور دل و جمعیت
خاطر تناول کرده و احسان خداوند سبحانه بر خود اولا در از دیدن ان تا نتیجا
و دادن و اون که ایشان از تصرف کننده دانسته و شناخته و شکر
منعم بجای آورده و تعظیم و تجلیل و خدمت و طاعت او فراخور طاقه خود و لایق حال

خویش استادگی نموده و گروهی انانند که از آفریده و آفرینش هر دو
بگذشته اند و به آفریدگار رسیده باز وقت افتاده اند که آنکس که صنع
او چنین لطیف و حکیم است و آفریده او چنین با نظام و متین را او
و ذات خویش چگونه باشد و جمال و جلال او و درجه مرتبه و نزد هیئة
و آنچه نفس را اهبت راه جا اصطفا باو می ورزیده و گوشه حجاب بر
داشته اگرچه فی الحال باز فرو گذاشته و نزوان این حفظ لطیفه
بارقه از بوارق جلال و شارق و شوارق جمال الهی چشیدن و
نمودن گرفته و دل ایشان تار بوده و دور در بای محبت ایشان را
غوطه داده و از لوث الوان پاک کرده اینها عالی همتان اند
و اهل محبت اند و مقربان اند و عباد الله اند و اهل درجات اند
و طایفه دوم بهشت کفتیم عباد الله و ابرارند و اصحاب یمین اند و طایفه
اول فجارند و اصحاب شمال اند اکنون ولیکم ایده الله تعالی
کوشش کند و جهد نماید و همت عالی دارد که مگر از مقربان گردد
و اگر از ان پایه فرود اید از اصحاب یمین و عباد الله باشد ثم عباد
الله ثم عباد الله از زمره اصحاب شمال و بی ادبان و دست
درازان و ستمکاران و بی باکان و ناپاکان خدای عز و جل ولیکم
را و سایر اخوان تابعین را از ان نگاه دارا د و بالله المستعان
و علیه التکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و حسبنا الله
نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین
اگر اخوان همه یکبار غافل شوند سلسله ذکر منقطع شود برای انکه غفلة

نذکر وکر نخواهد بود و براین تقدیر جز غفلت موجود نیست پس باید که
البته بعضی از جماعة غفلة به خود راه ندهند تا اگر کسی غافل شود
تیقظ او آید و غفلت از آنکس زواید و مثل این مثل چند چراغیست
که در خانه باشد که اگر همه یکبار منطفی شوند امکان چراغ روشن کردن
نماند و ظلمة مطلق شود اما اگر بعضی چراغها منطفی شود و بعضی باقی باشد
و اگرچه یکی باشد توان که همه را ازان یک چراغ باز روشن کنند
اکنون رحمة خدای برآنکس باد از اخوان که حفظ خود کند از آنکه
ریاح شهوات مختلفه و اهویه هوا گوناگون چراغ ذکر در دل او بکشد
رحمة خدای بر چنین کس باد و رضوان و برکات او ذکر و لیلیم
امیر عماد الدین جعفر سلامی علیه باشد تا نهی که در عهده او شده
جد کنند و زود بتوار خود رساند تا ابتدا را رواج شود که هر یک روز بکرو زا
و در تجارة آخرة حرفه از دست نتوان داد خیرالنفس و شرالاعلا است
دوش در خواب میدیدم که تفسیر سوره الکوثر میکنم و چنین میگویم که در
قران هیچ سوره نیست که مشتمل باشد بر ذکر نعم خدای عز و جل مثل
اشتمال این سوره برای آنکه کوثر خیر کثیر است و این مشتمل است بر نعم
خیرات دنیوی و دینیه در آیة دوم و سیوم تفضیل ان مذکور است آیة دوم
بشریست بر نعم دینیه ~~در آیة دوم و سیوم~~ برای آنکه ان یا بدنی است
و راس عبادات بدنیه صلوة است یا مالی و راس عبادة مالیه قربانیست
و آیة سیوم بشریست بنعم دنیویه برای آنکه ان رسیدن آنکس است
بتمام مراد و نارسیدن دشمن او به او و ازان شانئک هو الابتر این بر دو
فهم میشود یکی بصریح و یکی از مفهوم چرا نیست تمام تفسیر که در خواب گفته است

بعد ازان

بعد ازان هم در خواب چنین می نماید که گوییا با کسی میگویم که سورة
الکوثر بمن داده اند و تعبیر چنین بخاطر می آید که تمام خیرات بمن خواهند داد
و هنا تم الرویا والحمد لله تعالی والسلام علی الاخ الاعز و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله و حبی الامیر محب الدین
الشیخ محمد و الی الاخوان الاکبین اجمعین سلام علیکم و رحمة الله و برکاته
انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو و اصلی علی نبیه محمد و آله و اسال ان
یثبت اقدامکم علی الصراط المستقیم الی یوم تلقونه یوم نحشر المتقون
الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمون الی جهنم وردا و یرید الله شیخ الاخوان
وجیهم وانیهم قوة وشفاء سخنی متفق گوییم که قریب و بعید را
جز قبول آن روی نباشد اگر بمقام انصاف در آید گوییم امر ازان
اجل است که شخص بجود داند که طریق او را سلوک می باید داشت
چیست و چه نهج است که اگر او دست بان کرد حسن عاقبه را متضمن
باشد و امن از خسارة و از شقاوة را مثمر و اعدل طریق و اوفق سبیلی
نسبة با سعادة و صلاح انسان آن باشد چه قطع نظر از اثبات ابدی
و عودی و ثوابی و عقابی معلوم است که حالتی است که آن نزاکر انسجاد
او و حسن احوال ممکنه اوست و او این که آدمی خود به ان مستقل نیست
و از معرفة ان عاجز است امری ظاهر است که از مراجعه با خود معلوم میشود
چه هر چند شخص در خود اندیشه میکند سبیلی به شناخت ان ندارد چه
شناخت ان موقوفست بر معرفة کل امر و کنه امر و اطلاع بر مبدء و معاد
هستی و آنکه بداند که نباتات و آسمان بر چه شده و برای چه شده و بازگشت

استی به چیست و با چیست و امر هم همین است یا ورا این بعد ابهامست
دور از این زمان زمانیست دور از این بازار بازاریست و دور از این کار
و بار کار و باریست و تفصیل این کار و بار چیست و چگونه است و معلومست
که آدمی عاجز است از معرفت این و هر چند شب با روز میکند در این باب
درین اندیشه راه بروی بسته باشد و بیرون شدن از آن نتواند کرد و به جای
این که کمتر ازین نیز نتواند دانست اگر خواهد که بداند که عدد ریگ بیابان
چندست هرچند جان کند این نتواند دانست و این جزئیست از جزئیات
امر چون در آن عاجز است چگونه او را احاطه بر کل امر تواند کرد و بلوغ بکنه
آن شبهات ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء پس معلوم شده
آدمی خود از آن عاجز است و کسی در ارض نیست که این دست بر خود نهند
که من طریق نجات میدانم و بدان کار رسیده ام الا پیغمبران خدای صلوات الله
وسلامه علیهم باقیان سرگردان و حیران اند و کسی که خود در خود سرگردان
و حیران باشد چگونه دستگیری دیگری کند و کسی غیر ایشان اگر این
دعوی میکند ظاهرست که مکاری که متکلفیست متقلب از قبیل مسیلمه
لعنه الله که چون طور پیغمبران دید او را نیز خوش آمد که آن نوع سخنان
گوید و بجای جبرئیل عزرائیل برای خود اثبات کند و دیگر ملاحده اند
مرجع سخن ایشان نه انبیا نیست و علی ترجیح کلام ایشان با وجود
تروست از انبیا و عدم اذعان به سخنان ایشان و منشأ این
بی وردی است و قصور همت و غلبه شهوات که ایشان را غیر استیفای
شهوات به اقرب طریق که متوهم شود و چه نیست اگر عاقل و صاحب
همت بودندی و باز وقت این افتادندی که اندیشه کلی بکار خود می آید

کرد

کرد و صدور حرکات و افاعیل ایشان عقل کلی بودی نه توهمات
جزئیه و انجامات طبیعیه منطقی بودند بمتابعه انبیا برای آنکه نگاه میکردند
و خود از چنان اندیشه عاجز بودند و دیگری در ارض نمی یافتند که مقصد
این راه یافته باشد و معلومست که روز میکرد و پس چاره غیر آن
نمیدانسته که دست بدامن انبیا زنند همچون کسی که در بیابان راه
گم کرده باشد و البته راه نتواند یافت چون بیند که کسی روی بطرفی
معین کرده و میرود و مجد است که من دانسته ام در راه این است و هیچ
دغدغه و وسوسه بر او راه نمی یابد و نهایت دل این مرد و آثار اطمینان
بر حال او ظاهرست چه فرحان و خندان است و در غایت سکینه و
آرام میرود و حضور تمام و فراغت خاطر معلومست از حال او و طور او که
این معنی بر تکلف و با تر بسته و به حرفی از تکلف میکند با تقلید و خیالی او را
پیش آمده یا فضولی متهورست و زشت پیداست که درست کردار یا
درست گفتار است از این رو ایل باک ناچار آن کس تابع چنین کس
میشود و با او همراه می افتد و در بیابان درنگ نمیکند برای آنکه اگر
درنگ به امید فرود میکند که مگر راه بداند از حال خود میداند که صد این
شناخت در او نیست و مقدمات تحصیل آن معرفت در وی حاصل نیست
و اگر انتظار دیگری میکند دیگری که پیدا شود و اتفاق حال او اینست که
بر مثل حال این شخص باشد که به پیش افتاد و در راه میرود و مجد است
که راه دانسته ام پس چرا متابعه این که واقعست نکند و به انتظار آن
شخص موهوم نشیند که مثل اوست و هرکس که بدیده انصاف نگرد و چشم
بصیرت باز کند داند که در وجه ارض هیچکس نیست که مقتدی راهنمای شده

نه بتکلف از سر یقین وجد الا آنکه ان خدای علیم اللّهم باتیان باجرانی
چند اند که بنوعی از تخمین حکایتی میکویند همچون فلاسفه که رئیس الشان
ارسطالیس تصریح کرده که در الهیات سبیل یقین نیست وغایة ان
اخذ به الیق و اولی است پس باقرار خود سخن معلوم شد که او و اخوان
او صاحب تخمین اند و هر کس که مراجعه با احوال و اقوال ایشان کند
بعین الیقین مشاهده کند که ایشان را دست بر هیچ نیست الا تخمین و ایشان را
بر سر این تخمین نرنداشته الا استحسان ابنیا چون ایشان اعنی الانبیا
در ابواب الهیات و حقایق کلمات سخن گفته اند ایشان اعنی الفلاسفه
با سر کاری افتاده اند که این نیز بابی است از سخن چرا ما نیز مثل این نگوییم
و چون مایه آن سخن گفتن با ایشان نبوده طرفی از تخمین پیش گرفته اند
و بتکلیف سخنی چند میکویند و اکرم نبی الله صلی الله علیه و آله از خود نفی فرموده
و مثل ایشان مثل کسی است که ما انا من المتکلفین ان صفات ایشان است ا
که از خود نفی فرموده و مثل ایشان مثل کبی است که هر جا دمی کند او مثل
ان کند جعل منهم القرده والخنازیر و عبد الطاغوت و اگر نیک تامل رود اصل
اکثر سخنان ایشان سخنان انبیاست که گیرند و در ان تصرفی کنند و نوعی
دیگر گردانند تا سخن ایشان باشد فبئس مثوی المتکبرین این نهاج فلاسفه
است لعنهم الله آمر و برای اکثر فلاسفه نفس خود را بازی دهند و در خود
با خود چنین اندیشند که مگر ان اند که برانند و این طایفه این تسویل
با نفس خود هم نکنند بلکه تسویل ایشان با مجرد دیگران باشد عرض
غرض از ان خدای آثار تکلف و تعنت و تعسف و تصلف بر حال
ایشان ظاهر است و بر نفس خویش آثار عجز و ضعف و جهل ظاهر لیس متقین

شد

شد که سبیل متابعة انبیاست علیهم السلام و ذلک ما اردناه و الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان مومن کل از خود بداند
عز و جل باز گذاشته برای آنکه والسته که هیچکس بروی مهربان تر از
خدای او نیست و الحق هیچکس به بنده اولی از خداوند او نیست و از دست خداوند او
خود زخم و سیلی خوردن بهتر و گواراتر است که از دست دیگری حلوا خوردن
روی دل بخداوند خود کرده و او را و روی دل خود جای ساخته و او را
مونس خود کرده اید چون حاجتی داشته باشد دعا کند و چون او را
در وی رسد شفا از و طلبد و اگر از کسی جفای بیند گله بسوی او کند و اگر
از کسی عطای یابد مکافات ان از و طلبد که بنده را هیچ نباشد و هست او
بر هیچ نباشد و مال و منال او سپرده اوست اعتماد او بر ان نباشد که در
خزانه سپرده است خوش حال بنده خدا که هیچ ندارد و همه چیز ازان اوست
از انجا که همه چیز از ان سپرده اوست شبانگاه که هر کس بخواب رود بنده
بنده خدا دو دیده بیدار برگشاید و در عجایب ملکوت آسمانها و ستارگان
تفکر کند و دریا و خواند خواب از دیدگان برگشاید
که هم مست خواب خوش باشند من و خیال تو و نالهای درد آلود به نیم شب
بنده خدا اگر در روز که عالم بر جنبش در اید و این و ان از هر سوی در اید اگر
چه با این و ان گفت و شنید کند اما دلش جز بیاد خداوند خود مشغول
نباشد ان حکایات بر زبان او جاری شود و به حکمت خداوند او و دل او
جولان کند در ملکوت اعلی تر او جای در افق مبین کرده از انکه فضای جهان

تنگ آید از و بنده خدا اوستنه باشد بر آنچه خدای عز و جل کند و بر او در
عنت
هیچ کار اعتراض نداشته باشد بنده خدا پیوسته دلش در کار او باشد در سا
چون آب شود باز خداوند او را از درستی بخشد خدا را با بنده خود کارها
باشد گاه او را اذن دهد تا باقدام فکرت در سموات پوید و گاه وقت را
بر او از حلقه تنگ تر گرداند قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن
یقلبها کیف یشاء دانی که کسی چیزی را دوست دارد پیوسته از او آن
نگاه دارد اینکه خدای عز و جل دل مومن را دوست میدارد و که موضع نظر
خدای از جهان جز دل صدیقان نیست هر اینه دل ایشان از حال بحال
گرداند تا در هر حال اثر او بیند که چگونه است و مومن در هر حال نیکو و زیبا باشد
در بسط شکر باشد و در قبض صابر و هیچ حال جز دل او بصورتی زشت
نگردد همچنانکه پیکر دل بیگانگان هرگز بصورتی خوب نباشد در بسط طغیان
و بطر پیدا کند و در قبض انکار و سخط خدای عز و جل به نبی خود صلی الله علیه
و آله وحی کرد که اگر خواهی سنگ ریزه روی خاک برای تو با زر کنم فرمود
لا یا رب خواهم که یکروز طعام یابم و خورم و ترا شکر کنم و یکروز روزه دارم
و برای تو صبر کنم اینک ای مومنان ماه روزه رسید ماه صبر است دهان از
طعام ببندید و زبان از غیبت و لا یعنی نگاه دارید و جان بجر بدن در بوته
جوع همی گدازید دل در بوته محبت خدا بگدازید والسلم

تا اینجا نوشته شد

بسم الله الرحمن الرحیم

از بنده که صحبت مفارقت احباب او را صحبت مفارقت کرد و العیاذ بالله جهان
یاد داده و استیلا آن مخافه او را بر دوام استغفار نامه باز نگداشته طلب
بن محی بن محمود عجالة الوقت بسوی اخوان الی واحد قادر ربانی جمع الله

شملهم

از نظر خدای عز و جل افتاده و مقت کسی ...

شملهم لا سیما بسوی شیخ الاخوان اکمل الله قوته و صحته   آدمی
چه آمن است که روزی از روزها گناهی کرده باشد که بدان سبب از نظر
خدای عز و جل افتاده و مقت خدای او را در یافته رسد خویش را اگر
کرده سررشته کارش از دست رفت چنانکه هرگز باز نخواهد یافت
و پس از آن منقلب در او دیه ضلال است و هرچه میکند همه سیئه است
برای آنکه کسی که غضب و قهر بر او نهند کارش همه معکوس است و عمل
خالص از وی من بعد ممتنع الوجود است برای آنکه اخلاص سری است
از سر خدایی که در دل آنکس خواهد نهد و نخواهد نه اجزاء آنکس که او را
دوست دارد و بنظر لطف به او ناظر باشد چون کسی را دشمن گرفته باشد
و مقت خویش بر او حلال کرده کجا اخلاص در دل وی نهد و کجا او را
نیل حقیقه اخلاص که سر اکبر خدای است ممکن باشد اعمال او آنچه از جنس
سیئات است خود سیئات است و آنچه از جنس حسنات است مدخول و
معلول باشد و محبطه مردود و العیاذ بالله ای اخوان الکبین آدمی بکسی
می ماند که کار مرگ خود ساخته و از جانب آن باز پرداخته و پروانه
امان از آن حاصل کرده اکنون مشغول دیگر کارها در است و اینست
دیگر مهمات ناگاه مهمان مرگ فرود آید بی خبر اینکس هیچ کار ساز وی
آن نکرده و نزل و منزل او آماده نساخته چه دست با چه کار او باشد ای
عزیز یا السنه که مرگ و مهمانرا چاره و جنت خاصه اگر مرگ مهمان باشد چرا
چاره او از پیش نه حق تا حین بیچاره نمانی من بدانستم که مرگ حالی
حالی نخواهد آمد بجه غیر ازانچه دلیل این گمان پیش خود مقرر و مصور ساخته بودی
لا حول و لا قوه الا بالله من تمادی الغفلة و شدة القسوة و سوء الخاتم

مهمات

ووزک الشقاوة وبالله المستعان وعلیه التکلان وهو حسبی ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله تعالی الامیر عماد الملة والدین محمد عافاه الله تعالی آدمی را یکنوع معامله و اخوت با آدمیان و اینجا معامله را بدانسته و بشناخته و نوع دیگر معاملت است که میان خدای عز و جل است و آدمی و اینجا معامله پنهان از آدمی با آدمی میرود تا روزی که دیده آدمی بران معامله را بر پیغمبران بنی آدم صلی الله علیهم ظاهر کرده اند و چنانچه دل از آدمی محل دانش است و باقی جوارح بدانشی که در دل است بکار در می آید همچنین انبیا را از آدمیان محل این دانش ساخته اند و باقی آدمیان آنان که مطیع انبیا اند بدانش ایشان در کار در می آیند و ایشان بمثابه جوارح مطیعه صالح اند و باقیان که مقتضی دانش انبیا در کار در نمی آیند بمثابه اعضاء ماوف فاسده اند همچون دست اشل که بفرمان دل نمی جنبند و اثر دل بروی نرسد و آن صفت صالح که در فریق اولست که به آن متابعت اوامر انبیا کنند مسمی است باخلاص و عبارة است از احسان بعبر ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و آن بمثابه حیوة عضو است چنانچه هر عضو که زنده است اثر دل بوی میرسد و بفرمان دل میجنبد همچنین هر آدمی که اخلاص دارد متابعت و متابعت اوامر انبیاء الله که بمثابه دل آنند در عالم انسانی میکنند و هر کس که از اخلاص محروم است و ساکن ذات است اخلاص روحی است الهی که دمیده میشود از محل مشاهده و در آنکس که بر میگزیند خدای عز و جل او را و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من

عبادنا

عبادنا و برین ضعیف چنین روشن شده که هیچ عمل در عالم اصعب از اخلاص نیست اگرچه بر آنکس که خدای عز و جل آسان میکند آسان است اما بر دیگران چنان صعب و ثقیل است که اگر ایشان را تکلیف کنند بر حمل جبال و صعود بر سما کم از چنان صعب باشد و قد ورد فی وصفهم ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السما و اگرچه اخلاص سری است از سر خدای و محل آن از آدمی جز خدای عز و جل نداند اما اثر آن از دل متواضعان و منصفان و اسخیا و اهل حیا باید جست که غالبا نشان چنین صفات می باشد والله یهدی من یشا الی صراط مستقیم والکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاکرم الشیخ کریم الدین بلغه الله مقامات الموقنین کاری که آدمی را در پیش است با کاری که حالی پیش گرفته بهم باز نمی خواند آدمی برای آن آفریده شده که خدای عز و جل بذات خویش براه تجلی کند و او تاب و طاقت آرد و متلاشی نشود و ذوق آن تجلی را دریابد و که او فی امری از امور جهان و واقعه از واقعات عالم را تاب نمی آرد و در آن بی طاقت و متلاشی میشود و از دست میرود چگونه تاب تجلی ذات خدای عز و جل خواهد آورد که در آن مشهد عظیم از جا برود و متلاشی نشود و آنچه گویند بشنود و آنچه نمایند ببیند و آنچه بر رسند بگوید

کجا تو زین تحیر راز یابی که یک شبنم ز دریا باز یابی

امری که سموات و ارض و جبال از حمل آن عاجز آمده اند تا مرد آدمی شده

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار بنام من دیوانه زدند

آدمی باید که اندیشه بهتر ازین در کار خود کند کم کم حوصله خود را فراخ سازد

وهمت خود اعالی همچو کسی که ویرا در دریا شنا باید کرد که نخست در حوضی
شنا کند بعد از ان در رود بزرک دیکر در دریا چه تا اخر نوبت در بار رسید
واکر تقدیم این مقدمات کرده باشد ناکفته دو چار دریا خورد حالش ثبت حا
لیست ادمی در دنیا را ای همین است تا بتدریج اشنای این شنا کردد
وای بر کسی که شناور نا شده این واقعه بر او فرود اید چاره او هیچ نیست
چرا که خود را در اتش جهنم افکند تا به الم سوزش ان مشغول شود از ادراک
ان واقعه همچو عاشق که اندام خود را داغ کند تا بسوزش داغ مشغول شود
از شورش عشق اما شدید است از سوزش داغ و بدا حال کسی که اتش پناه
و ملجای او باشد ما و کم النار هی مولیکم و بئس المصیر در تذکره شبلی رحمه
مذکور است که او را دیدند که منقاشی داشت و ذره خویش بر میکند کفتند چرا چنین
میکنی کفت حقیقه باز راست و در اطاقه ان نیست او خال الم بر جوده میکنم
تا به ان واهل شوم از ادراک حقیقه از فضیل بن عیاض رحمة الله علیه منقول
که کفت غبطه بر هیچکس نمی برم حتی ملکه و انبیا غبطه بر انان می برم که مخلوق
نکشته اند او نه ملکه و انبیا مشاهده احوال و اهوال محشر میکنند چون بقربان
درکاه برای اونی بقیتی که از حکم این نشاه بر ایشان مانده آن نیز رسید
که برسد تا زمانی که کرد این نشاه تمام از ایشان فرو شوید چه کوی در حال انجا
که تا زمید و جود ایشان از هستی این نشاه بر یافته شده حال ایشان چه
باشد و تا ابد الاباد در چه اضطراب و عذاب باشند ایشان از افزایدر بن خواهند
بکرانش وای بر حال کسی کش غم کند غمخوار کی چکوئی در حال چنانک
روزی که هم کوه و دیوار از پای در افکند و زمین را با مور سازند دنور چور نبسند
بر تخته جا نباید یقول الانسان یومئذ این المفر در جواب شنوند که کلا لا وزر الی

ایک

ریک یومئذ المستقر کوید من خود از بیخامی کریزم ای نوشش
لبان تو زهر نابی بر من وای راحت دیکران عذابی بر من وستم
نکری دوست بابی بر من خورشید جهانی و بتابی بر من ای دوست
خوشی تا باندازه است خوشی است و چون از اندازه کذشت بانا
خوشی می شود اندازه خویش را فراخ می باید ساخت و حوصله خود
کشود تا هرچه فرو ریزند بکنجاند و هرچه نمایند به بینند و هرچه کویند بشنود
و هرچه پرسند بکوید و هرچه کجا اهند بدهد و هرچه بدهند بستاند تو چو
دانی که انچه از نند باندازه تو نیست که تو چنین شود اما اکر بخدا کویی
شاید مکر به نعمت حق نا سپاسی که تو حق را بنور حق
شناسی والسلم
بسم الله الرحمن الرحیم
ینبه الله ولتی عن نومة الغافلین صحة ان الله لیضحک فی
وجوه المصلین فی اللیل تحت حدیث معلوم ندارم اما این حدیث
صحیح است ودلیتم ایده الله بداند که چنانچه زندکی تن بحرارة غریزیست زندکانی
دل بحرارة عشق است و هرکس که افسرده و بیکار روزها سپ میکند
و شب با روز بر پژمرده و بد حال است و از صفه لا یموت فیها ولا یحیی
بهره میند و بداند که تن از خاک است و خاک سکون و ثبات بیش
اقتضا کند و دل از افلاک است و اسمان جنبش و حرکة اقتضا کند چون
دل در حرکة است و ممات او در سکون و حال تن بر خلاف اینست
بکذارد که عاجز تن شود و تن بر وی مستولی کردد و انچه بغض او نیست
راند و دل در تحت اثقال تن عاجز و ذلیل ناله همچو اصحاب احقاف
کر خدای عز و جل بادی فرستاد و در مال ان بیابان که ایشان بودند

وچون چون ونکرستم مصالح ادمی بسیار دیدم درایه یک یک آن باز
رسیدنشا وشخوار لموده چنیم لمود که یک بگزینیم که متضمن همه کارها باشد
اگر چنین کارها باشد وچون درنگرستم چنین کار بود وان تقرب وتودد
باخلاق مقتدر است که بالغ اراده است دست بآن یک کار گرفتم وان
یک کار بجد میکنم وچون آن کار بمقدم رسانیدم فارغ البال ومطمئن
خاطرم وهیچ غم واندوه کاری دیگر ندارم چه دیدم که خلاق مقتدر بهمه
کار من باز میرسد اکنون خواب امن میکنم اما چنین خواب بی بیدار
میسر نباشد برای انکه خلاق مقتدر انگاه به کلکار من رسد که کل فرض
در کار او باشد در روز شب خود هم در کار او کنم و هیچ نزد خلاق مقتدر
دوستتر از ذکر او نیافتم چه او را حاجتی ثابت نیست که بگزاردن آن
تقرب باو جویم اما به دوستی خود ذکر خود را دوست دارد لا جرم فرمود
اقم الصلواة لذکری و شهنشام که ملوک از نبذ بر مملکت وکارهای پادشاهی
باز پردازند با خود پردازند واحباب خود ملک الملوک نیز خود اقدس
احد و صمد است وا او را الکفو و همتای نیست محبوب او جز ذکر او نیست
چون سبب ورا پید فضلی از ذکر برادیم پس دنیا و ثنای ترتیب
و هم فراخور در حضرت کبریا عرضه دارم و دانم که خداوند من شکور است
امروز که بر حکمت روز من ساخته چون چنین خدمت شایسته بمقدم
رسانم امروز که بقدرة روز او باشد والایام کلها له جز جز شایسته
بتقدیم رسانم امروز که بقدرة روز او باشد مرا و بهد من امروز او را
به او مملوم او نیز امروز مرا ایمن نماید وچون دیگر ابزا به جرم نسوا الله
واغ فانساهم انفسهم بر نهد مرا الطاعة ذکروا الله فذکرهم انفسهم کرامة

ساکن بودند بر ایشان بگرد ایشان در زیران رمال ناله میکردند
مده یکهفته یا بیشتر ناله ضعیف که اگر کسی گوش بران خاک نهادی
شنودی تا از زمان که به درد و غصه جان بداوند همچنین انان که خاک تن
بر دل ایشان مستولی شده در زیر این انبوه کثیف باز شده انداز دل
زار ایشان بگوش مستمع مستبصر رسد اکنون بدان ای ولی رشید
که مثل دل اهل تعطیل و بیکاران و افسردگان که از بیکاری دست به
کارهای مشوق بی مروت برنمیدارند یعنی نام دارو زنند مثل اصحاب احقاف است
و به خود میپسندد که مثل تو مثل سو باشد و دران گوش که از مثل اعتبار بهره
مند گردی و دانی که خدای عز و جل صفتش اینست که لا تاخذه سنة و لا
نوم پس بقدر مقدور تخلق بخلق خدای کن مومن دعوی میکند که محب
خدای است اما سزد که محبوب بیدار باشد و به جال محب ناظر و محب
بحجاب باشد و از ذکر او غافل عکس این به آداب محب و محبوب
اقرب است
عجبا للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام
ای ولی رشید این محبت ساز کن و بازار محبت گرم ساز و به سر
قدم آی و در عهد شباب خدمتی چند بکن خداوند را اگر ضعف پیری
رسد عاجز باشی و خدمت نتوانی کرد و یکسان نیست بنده که حقوق
خدمت او در حضرت خداوند ثابت است با بنده که چنین نیست خداوند
تو شکور است و مالکان ریک نیست خدمت بندگان فراموش اوست
الجزا امروز کنی برا تو نویسند و ثبت کنند تا امروز که حاجتمند باشی المکافاة
ان با تو احسان کنند یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه
ای ولی رشید الکیس است که کار خود کند و مصلحت حال خود باز رسد

کنند چون من وجود به بینم تمام سعادت خود رسیده باشم اکنون
میکوشم برای این آرزو و هرکس که در این روش با من همراهی کند
او را افزوده میدهم بمثل آنچه خود را افزوده میدهم والسلام علی من اتبع الهدی
اگر کسی پرسد که خدا را الخدای بودن چگونه باشد گوییم چون بنده
مومن ثنای خدای عزوجل به او رساند خدای عزوجل آن گفتار او را
بشنود و هرکس که سخنی بشنود اگر مضمون آنرا تا غایة ندانسته باشد
آن دم بداند و اگر دانسته باشد نوبتی دیگر علم او به آنچه بنده گفته
متعلق شود برای آنکه شنودن سخن نسبة با عالم بوضع آنچه مانند آن بود چنین
کس نتوان که اثر حصول علم باشد برای آنکه چنین در من کردیم که او را
علم به آن حاصل بوده و تحصیل حاصل محالست پس ماند که اثر آن تعلقی
جدید باشد که علم او به آن پیدا کند سوی تعلق اول که با آن داشته
و علم خدای عزوجل قدیمست و آنرا تعلقی قدیم هست بهمه معلومات اما سوی
آن تعلقات حادثه داشته باشد که نظایر آن در کتاب الله آید که حتی نعلم
الذین صدقوا و نعلم الکاذبین و اید که و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین
منکم والصابرین الی غیر ذلک من نظایرها اکنون ما به بودن خدای
بخدای آن تعلق جدید خواهیم که علم خدای را بصفات جمال و جلال خویش
پیدا شود نزد سماع الفاظ و اله بران که بنده مومن به او رسانید
مطابق آن تعلق قدیم که تا غایة بوده و تمامی تحقیق این سخن از کتب
کلام باید جست والله اعلم
بسم الله الرحمن الرحیم
استعلام متضمن تذکره و مشاهده ملوک و احوال ایشان تذکر عالم الهی و
شهود جهان امر است و مستحضر او را آن بصیرتی و ذوقی حاصل میشود و مر او را

فیعلمن را

بیجانی

بیجانی عارض میکرد و چنانچه شیخ علاء الدوله سمنانی از حال خود
حکایت کرده و تجلی که در مو که او را دست داده آیا الحضرت اعنی
الحضرة المجیبة المحمدیه را و ران جا که استند از این حال بهره هست
یا آنکه سبق معانی جسمانی از غلبت جذب بعض و دفع ضد و مکابده
حا و مدافعه اجسا او دنایت رکل ذلک پیش گرفته و مجال لمعان
این برق زبانی نمیدهد و افعال این مشاهده به سحاب حجب لیزی
متواری است یا آنکه دوام مشاهده سموات و ارض مانع شده از آنکه
ما فی السموات والارض بدیده شهود ناظرین رسد و زینه فالیفه بر
جهان تراهی ناظرین بمقتضی قول خدای عزوجل ولقد جعلنا فی السماء
بروجا و زیناها للناظرین از ایشان متواری مانده
هرکس را نه پادشاه باشد نه مصاحب پادشاه مادة رویه و رنجها و اوبا
که اضمحلال آن ماده جز به آنکه پادشاه باشند یا مصاحب پادشاه میسر
نیست از این جهة فرموده من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات
میتة جاهلیة و چنانچه ایمان بخدای و ایمان برسول خدای ضرورتست
در تمامی کارها آدمی اذعان به امام زمان لازمست اگر در زمانه امامی اعنی
سلطانی که حلال باشد مصاحبت او صحیح نباشد آن خوبیت از تمام خبر
که از عالم رفع شده اند و رحمتی که بر ایشان منزول نشده چنانکه در اواخر
الزمان قرآن رفع شود و لهذا چنانچه قرآن از اشراط الساعة است
تضییع امانت که مفسرست بتوسید امر بغیر اهل آن از اشراط الساعة است و هر
سالک که عهد چنین امام دریافته باشد مفضل است بر سالکان که چنین
عهد در نیافته اند بمجرد تفضیل که اهل آن فن را که رسول صلی الله علیه و آله در آن

از سالکان

[illegible]

بود و ثابت است بر دیگر قرن ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و مقصود

از بیان تسویه و تفضیل نیست مقصود تشبیه است بار متفق یعنی این

ثابت است که قرنی بهتر از قرنی می باشد پس تعجب نباید کرد که قرنی که

در ان امام عادل باشد بهتر باشد از قرنی که در ان امام عادل نباشد

و بر سالکان ان قرن که در ان امام عادل باشد لازمست که بخدمت

او بروند و بروی سلام کنند و ویرا به بینند و با وی صحبت دارند تا ماده

رویه که گفتیم در ایشان متحقق شود و بتمام طهارت حقوق برسند اما کسی

که چنین قرن در نیابد فوت اضطراری او را واقع باشد همچون فرزند

که بزاید و او را ایمک اتمت نباشد که این عیبی و غبنی ضروری غیر اختیاری

است که او را او قعست و چاره انرا نمیتواند کرد و اگر پادشاه روزگار

ما توبه فرماید و خود را بجالتی سازد که در مصاحبت او حرجی نباشد

سالکان را بر سالکان انتظار لازم باشد که خود را به او رسانند و بروی

سلام کنند و با وی صحبت دارند چندان که ماده رویه ایشان تحلیل یابد

و بنتیجه خویش رسند و ذات پادشاه ما ان هنگام را بتمامی نجدا باشد و وسیله

نجات سالکان گاهی که راه ان از غیر او مفتوح نمی شود و اگر این نکند

جواب این پرسش چگونه توانند داد که بابی که غیر او فتح نمی توانست

کرد از ابواب الله او چرا فتح نمود فتح کنا و و السلم

بسم الله الرحمن الرحیم

یکتب الله ولیّ فی السالکین الامیر رشد الدین عبد السلام

نوشته بودند که نمیدانم که لایعنی چیست چه خورده ام و چه خورده و از فلان

محل می ایم و از کجا می ایی و امثال ذلک که در گفتن و ناگفتن آن هیچ

نفع

نفع و ضرری عاید کرد و لایعنی امثال اینست یا چیزی دیگر است و اگر

اینهاست چون اینها اقوال مباحست چه حرج در ان است جواب

لایعنی امثال اینهاست و اگرچه اینها فی النفسها مباح است اما اشتغال

بدان ثمره غفلت قلبست و اعراض او از نبأ عظیم چه کسی را که مثل

بهشت و دوزخ در راه باشد مادام که از ان غافل و ذاهل نباشد ممکن

نباشد از وی اشتغال جز به اسباب ترقی به بهشت و توقی از دوزخ

پس مشغول شدن به چیزی که در ان باب نفعی ندارد و میت الا ثمره

غفلة از ان و در علم اخلاق مقرر شده که هر خلق که مثمر معنی است مواظبت

بران معنی مثمر ان خلق و مؤکد آن است پس اشتغال به ما لایعنی

مؤکد غفلة و ذهول است از نبأ عظیم و چون این غفلة قوة و رسوخ یافت

و معلومست که اجتناب ادمی از معاصی برای خوف اخرة و اجلال خدا است

عز و جل لاجرم چون از ان غافل باشد اقدام بر معاصی که مقتضیات

طبع است و نفست و هر پس اشتغال به ما لایعنی اگر بالذات اثم نباشد

منجر شود به اثم و ولیم بداند که اگرچه محرمات امور معدوده است اما تا دست

از بسیاری مباحات ندارند ملکه عصمت که حاجز است میان انکس و محرمات

مکتسب نگردد و چون ملک عصمت حاصل نباشد البته در معاصی افتد بلی

بعد از ان که ملکه عصمت مکتسب شود و راسخ گردد و از تزلزل آمن شود

اگر شخص توسع کند و رخص شاید و اینکه فلان مباحست و فلان محظور

نسبت با او باشد اما نسبة با مبتدی خام که ملکات فاضله و یرا مکتسب

نگشته همه اینها محظور است بعضی بالذات و بعضی بالعرض و مثل این مثل

طعامیست که انقسام او به ماکول و غیر ماکول نسبة با صحاست اما نسبة

بود و ثابت است بر دیگر قرن و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و مقصود
ذ بیان تسویه و تفضیل است مقصود تشبیه است بار متفق یعنی این
ثابتست که قرنی بهتر از قرنی می باشد پس تعجب نباید کرد که قرنی که
در آن امام عادل باشد بهتر باشد از قرنی که در آن امام عادل نباشد
و بر سالکان آن قرن که در آن امام عادل باشد لازمست که بحرمت
او بروند و بروی سلام کنند و وی را ببینند و با وی صحبت دارند تا ماده
رؤیه که گفتیم در ایشان متحقق شود و بتمام طهارت خود برسند اما کسی
که چنین قرن در نیابد بفوت اضطراری او را واقع باشد همچون فرزند
که بزاید و او را یک انگشت نباشد که این عیبی و غبنی ضروری غیر اختیاری
است که او را او فحصت و چاره آنرا نمیتواند کرد و اگر پادشاه روزگار
ما توبه فرماید و خود را بجایی نشاند که در مصاحبت او حرجی نباشد
سالکان را بر سالکان انتظار لازم باشد که خود را به او رسانند و بروی
سلام کنند و با وی صحبت دارند چندان که ماده رؤیه ایشان تحصیل یابد
و بنتیجه خویش رسند و ذات پادشاه و مال آن هنگام را اهتمام نظر ا باشد وسیله
نجاة سالکان بجایی که راه آن از غیر او مفتوح نمی شود و اگر این نکنند
جواب این پرسش چگونه توانند داد که بابی که غیر او فتح نمی توانست
کرد از ابواب الله او چرا فتح ننمود فتح کنا و السلم

بسم الله الرحمن الرحیم

یکتب الله ولی فی السالکین الامیر رشد الدین عبد السلام
نوشته بودند که نمیدانم که لایعنی چیست چه خورده ام و چه خورده و از فلان
محل می آیم و از کجا می آیی و امثال ذلک که در گفتن و ناگفتن آن هیچ

نفع

نفع و ضرری عاید گردد لایعنی امثال اینست یا چیزی دیگر است و اگر
اینهاست چون اینها اقوال مباح است چه حرج در آن است جواب
لایعنی امثال اینهاست و اگرچه اینها فی انفسها مباح است اما اشتغال
به آن ثمره غفلت قلبست و اعراض او از نبأ عظیم چه کسی را که مثل
بهشت و دوزخ در راه باشد مادام که از آن غافل و ذاهل نباشد ممکن
نباشد از وی اشتغال بچیزی که اسباب ترقی به بهشت و توقی از دوزخ
پس مشغول شدن به چیزی که در آن باب نفعی ندارد و میت الا ثره
غفلة از آن و در علم اخلاق مقرر شده که هر خلق که متضمن معنی است مواظبت
بر آن معنی مثمر آن خلق و مؤکد آن است پس اشتغال به ما لایعنی
مؤکد غفلة مذکور است از نبأ عظیم و چون این غفلة قوة و رسوخ یافت
و معلومست که انتهای آدمی از معاصی برای خوف آخرة و اجلال خداست
عز و جل لاجرم چون از آن غافل باشد اقدام بر معاصی که مقتضیات
طبع است و نفست و در پس اشتغال به ما لایعنی اگر بالذات اثم نباشد
منجر شود به اثم و دلیل بداند که اگرچه محرمات امور محدوده است اما باوجود
از بسیاری مباحات ندارند ملکه عصمت که حاجز است میان آنکس و محرمات
مکتسب گردد و چون ملکه عصمة حاصل نباشد البته در معاصی افتد بلی
بعد از آن که ملکه عصمة مکتسب شود و راسخ گردد و از تزلزل آمن شود
اگر شخص توسع کند در رخص شاید و اینکه فلان مباحست و فلان محظور
نسبت با او باشد اما نسبة با مبتدی خام که ملکات فاضله وی را مکتسب
نگشته همه اینها محظور است بعضی بالذات و بعضی بالعرض و مثل این مثل
طبی است که انقسام ادویه ماکول و غیر ماکول نسبة با اصحاست اما نسبة

بامرض هم غیر ماکول است الا اطعمه که طبیب فرماید و کمان برد که معصیت
منحصر در شرب خمر و سرقت و قتل نفس و کذا و کذا است و او را ملکه انتهای
از اینها حاصلست برای آنکه معاصی قلب از اینها بیرون است و غیر صدیقان
را ملکه انتهار از آن نه حاصل است و مبتدی از خود هم چگونه ایمن تواند بود
که ملکه انتهار او از معاصی ظاهره چنان راسخ است که اگر موجبات آن فراهم
شود و عهد برا و متطاول شود در آن نه افتد و خود را نگاه تواند داشت
فی غرور شیطان در نخزد و به تزکیه نفس بقانون طریقه مشغول شود
و بدانکه بلوغ بدین درجه عصمت و تقوی مطلبی است عزیز صعب المنال بعید
المرتقی و او نیز صناعتی از صناعات تا شخص تمام خود را بر آن ننهد و روز
و شب در کسب آن نکوشد و بیا ممارست در آن میسر نشود و چگونه طمع کرد
که صناعت تقوی را اشرف صناعات و اعز ملکات است چه ثمره او اعظم
ثمرات است و شرف صناعت به شرف ثمره او است چنین آسان دست دهد
وظیفه سالک آنست که التزام صمت کند علی الاطلاق و سخن ناگفتن اصل
طریقه او باشد اگر موجب دینی دست دهد سخن گفتن را سخن گوید و الا
خاموش باشد بر اصل نه آنکه اصل طور او سخن گفتن باشد اما اگر از سخن مانعی
باشد نگوید هر که سالک که طریق خود بر این بنا نهد از ناکثین باشد و صمت
یکیست از ارکان اربعه که بنا سلوک بر آن است اخلال بر آن جایز نیست
داروا ست و اگر فرضا او گنگ شود چه خواهد کرد همان انگار که چنان
شده و یکباره خاموش شود و درست شده که یکی از اصحاب سنگ در
دهان نهادی تا بدان از سخن گفتن باز ایستد و درست شده که کسی در
روز احد شهید شده و سنگ بر شکمش یافتند که بسته بود از جوع مادرش

خاک

خاک از روی او پاک میکرد و میگفت هنیئا لک الجنة رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود چه میدانی شاید که او سخن میگفت در آنچه او را بکار نمی آمد
و منع میکرد از چیزی که او را در آن زیانی نبود و از وصیتهای لقمن است
پسر را که یا بنی کن اخرس عاقلا و لا تکن نطوقا جاهلا و لان یسیل لعابک
علی صدرک و انت کاف اللسان عما لا یعنیک اجمل بک و احسن
من ان تجلس الی قوم فتنطق بما لا یعنیک و لکل عمل دلیل و دلیل العقل
التفکر و دلیل التفکر الصمت و از وصیتهای اوست که یا بنی اختر المجالس
علی عینک فاذا رایت المجالس یذکر فیها الله فاجلس معهم فانک ان
تک عالما ینفعک علمک و ان تک عییا یعلموک و ان یطلع الله
علیهم برحمة تصبک معهم و لا تغبطن امرء رحب الذراعین یسفک دماء
المؤمنین فان له عند الله قاتلا لا یموت والحق اگر کسی خواهد
که به وصیت اول او عمل کند و برا میسر نشود تا آن زمان که به وصیت دوم عمل
کند و لهذا از ارکان اربعه صمت قرین عزلت آمده سالک باید که مجلسی
که آنجا لغو و لا یعنی گویند حاضر نشود و تنهائی بر آن ایثار کند و اگر از تنهائی
به تنگ آید مطالعه کتب تذکره کند و مجالسه با صحابه و سلف و صلحاء رضی الله
اختیار کند که ایشان اموات به همنشینی اولی اند از این زندگان
اگر از زندگان کسی باید که با وی در ذکر و مذاکره خیر شرکت کند صحبت
او بر خلوت اختیار کند زانکه خلوت از اغیار باید نی زیار
پوستین بهر دی آمد نی بهار و اگر چنین کس نیابد تنهائی گزیند و اگر در
میان جمع باشد به دل بر کنار باشد و در لغو و تخلیط ایشان با ایشان
شرکت نجوید و چون صمت و عزلت او را مسلم شد و بیداری شب و صیام ایام

باز التمام یافت ارکان اربعه سلوک او را تمام شد سالک را همت
بر تشیید این ارکان می باید گماشت و دیگر کارها را گذاشت ... مارا
خواهی جمله حدیث ما کن خود را کن ز دیگران خود را کن ای دوست
مهربان فرزند و پیوند و دوست و آشنا و این و آن هر کس که تو می بینی
چون کار افتاد همه بجای خود مانده اند و با خود همراه اند تا بدانی که
وقت حاجت هیچ کس مر ترا نباشد هیچ و چگونه چنین نباشد و همه
فقیر و عاجز اند و درمانده و ناقص اند بعضی را در خود فقیر و ناقص باشد اول
به تکمیل خود مشغول باید شد و ازاله فقر و نقص از خود بعد از آن اگر در خود
تمام شود و از خود وی چیزی زیاده باشد بدیگران رسد و آنکه تمام
و فوق التمام خدای ست عز و جل مهر از این و آن بگسل و انس با باب
و بام بهل روی بخدای آر و انس با ذکر او گیر او از جمله گواهی
ماندن هی گر را خواهی و زان دم خواندن در حدیث قدسی ورد
شده انا بدک اللازم فالزم بدک آن نهای طبیعی فراموش کن
و دوستان طبیعی را فرو گذار و دوست الهی بدست آر که بسیار او خدا
ترا یاد دهد گفتار او ترا در کار افزاید قوة و چون او کجا باشد کجا غنی
باشد و وفا که شیم کرام ست تواند نگاه داشت و در مواطن و نیویه
و اخرویه مدد و معونة او از تو گسلد و حلة خلة او بمقراض اغراض پاره
نشود آنروز که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و بدان که وفا
صفة ابرار اخره ست و دور باد که ابناء دنیا را وفا باشد برای آنکه
دنیا بی وفا و ناپایدار ست لاجرم ابناء او نیز چنین باشند که ابناء بر طبع
آبا باشند و اخره جاوید و پاینده باشد لاجرم ابناء او از تلون و بی ثباتی

دنیا پایدار

دنیا پایداری و بیوفایی محمی باشند ستنبئة اعوذ بما من اخرهم
ای دوست مهربان اما چنان دوست کم دست دهد رسول خدای صلی الله
علیه و آله مثل ناس را مثل ابل نهاد که از صد شتر یکی راحله نباشد
که سواری را شاید اکثر برای حمل اند اما چه حمل حمالة الحطب فی
جیدها حبل من مسد ای دوست سرور که چاپن فکرت فرو برده دید و
اعتبار بر گشاهی تا به بینی که چیست در چیست و برای چیست اگر جای فی
به اخر رسیدی برای تو شرح کردمی که چیست در چیست و برای چیست
اما این شرح در جای نامه توان کرد که به اخر رسید و السلم
و پرسیده بود که ترک مکروه و مباح چه باشد چون ترک مباح برای الله
باشد سبب ثواب است جواب آنکه ترک مباح لله متصور نیست مگر آنکه
فعل آن مباح متضمن کراهی یا حرامی باشد و ح فقد عاد الثواب الی
ترک الحرام و المکروه حاصل مکروه ترک او من حیث هو برای خدا متصور نیست
و مباح ترک او من حیث هو برای خدا متصور نیست چه خدا را رضا در ترک
او من حیث هو نیست و همچنین در فعل او مثلا کسی و ستها به لبس نیست
کرد و گوید برای خدا چنین میکنم این خبر لیست غیر معقول المعنی برای آنکه
نزد خدای عز و جل دست فرو گذاشتن و با پس نیست گرفتن یکسان است
واحد هما احب از آن دیگر نیست و کذا فی جانب الترک و الله اعلم
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی المکتوب الیه کتبه الله فی القانتین
نوشته بود که آرزو می در جهان همین ست که تا شناخت خداوند جهان حاصل
کند تا رضای او تواند جست چه تا کسی را آشنا سند و خوی وی نداند چه داند

که هر چه موافق اوست و هر چیز موافق او نیست و اقتضاء او حیث دخلها را
بر این معنی گواه آورده بود اکنون چون او را رغبت در این شناخت
تمامست و آرزوی خود منحصر در ان ساخته طریق حصول ان شناخت او را در
آموزیم چنانکه از پیغمبران خدای علیهم السلام علم آن بما رسیده امید که خدای
عز و جل او را یاری دهد بر سلوک ان طریق   بدانکه در حدیث درست
شده که خدای عز و جل هیچ چیز را نیافریده که بر وی شبیه تر باشد از آدم
تعالی الله عن التشبیه والتمثیل لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر پس نفس تو
دلیل تواست بر شناخت خدای عز و جل در نفس خود نگاه کن که چه
اقتضا میکند وفی انفسکم افلا تبصرون و از ان باز شناس که رب را چه
اقتضا تواند بود که من عرف نفسه فقد عرف ربه و گویند خدای عز و جل هیچ
کتاب از آسمان نفرستاد الا که در ان این معنی بود که یا انسان اعرف
نفسک تعرف ربک و تو از خود واقفی هر کس از خود واند که نفس آدمی
اقتضاء تفرد و نفی شریک میکند و خواهد که هر چه جز اوست در او مستهلک باشد
و کل امر راجع با او باشد پس ازین باز شناس که منفعت خدای عز و جل
چنین باشد و اقتضای الهی همین باشد که هر چه جز اوست مستهلک باشد
نزد وجود او و او منفرد باشد برادر اگر چه وجود همیشه چنین است و درست
دارد که شئونی را چنین باشد یعنی تو ازانجا که شئون و رگ تواست چنین
باشی پیش او پس چون جستن رضای او خواهی زود در این باب چیزی
واستهلاک گریزان در مقام اجمال و در مقام تفصیل هر اقتضا که نفس تو کند
واحد الاحد و احد چنان دان که نظر الهی ثابت خواهد بود و حسب الوفا او
به آن الهی موجود پس زود بهی ان اقتضا از خود مشغول شود و ترک عمل

بمقتضای

بمقتضای آن دانست ان قانون که مشایخ طایفه مقرر فرموده اند برای
سالکین که هر چه سالک را پیش اید بر نفس عرض باید کرد هر چه اقتضا
او در ان باب ان باشد عکس ان عمل کند و سر این بر قانون حقیقت
بر تو روشن کردم چه ادمی برای انکه مخلوقست بر صورة رحمن تعالی الله
عن التشبیه بالحدثان و در هر قضیه اقتضای میکند شبیه اقتضاء الحق
که او بر صورة اوست و چون حسب نفوذ الهی ثابت است مشغول شود از
به آن حاصل میشود که او آن اقتضا را در خود تمکین کند و رب را عز و جل
و دران بر خود ایثار کند و از این جهة محارم مشتبه به حمی گشته که محل استیثار
ملک است علی ما ثبت فی الخبر و اینجا مظنه چند سوالست که مایل گند
یکی انکه طرد این حکم در همه اقتضایات میسر نیست مثلا ادمی را اقتضای
چیزی خوردن باشد چگونه توان گفت که نظر ان الهی ثابت است
قل هو الله احد الله الصمد   دوم انکه چون بر انسان لازمست که
اقتضایات که او را بمقتضی خلق علی الصورة دست میدهد از خود دفع کند
برای تحقیق توحید خلق او بر صورة برای چه واقع شد و مبدأ این
اقتضایات و ثبوت شباهة مذکوره فی الحدیث است تعالی الله عن
التشبیه برای چه موضوع گشت چون مقتضی ان الشبه باید که معمول به نشود
و در حکمة وجود چیزی که اثر بر او مترتب نباشد روا نیست سیم انکه چگونه
آدمی مکلف باشد بدفع سایر اقتضایات نفس حال انکه اکل و شرب
و قیام بسایر مصالح جسد از جمله مقتضیات نفس است و عمل بمقتضای ان واجب
شرعا جواب از سوال اول انست که اقتضای چیزی خوردن در نفس از ان
جهة که اقتضای چیزی خوردن است واقع است برای کامرانی و خطر کرا او را

وران واقع است پس لباب آن اقتصاد و توسع و بلوغ مراد است این
معنی انجا ثابت است ان الله بالغ امره وجواب از سوال دوم آنست
که تحقیق اقتضایات مذکوره مادام که بر وجهی باشد که منافی توحید باشد معنی آ
واین در این است روشن‌تر است که برای محجوب جاهل مخلوق علی الصوره زمانه
مخلوق علی الصوره دیده میشود بلکه خود دیده میشود و کما قال بعضهم
لقد کنت ظنوناً بانک انما وما ان یکون ولا فقد کنا فان انت انت
فانک رب و ثانی اثنین دع ما ظننتنا اما ورث راحویه که غطار جهل
منکشف شود که فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید وادرکها هو
علیه دیده شود وظل سیر با اصل باشد نه میزا بخود که ما جوجو فهم
معنی در غیر که اشاره به خود کنیم خطاست الکه با ذات خود بود ناظر
ای برادر همین وجود خداست عمل بر آن مقتضات مهی عنه است
وموجب ناخشنودی خدای عزوجل نه چه منافی توحید نیست ولهذا مومنان
در جنت متوسع باشند در شهوات که وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین
پس آثار آن مبدا موضوع آن روز ظاهر کرده واشاره به این است
الجه از بعضی سلف منقولست که با یکی از اصحاب خود گفت که تو مشتاقی
بحور می باشی او از انجا که خامی میشد بازیست گفت نه چه نه بداست
که حور از قبیل حسنات انجهانست که اشتیاق با آن مثبت نه گشت
در محبت فرمود چنین مکن مشتاق می باش به حور که نور روی حور از نور روی
خداست او چون این سخن بشنود و از این سر بوی برد فی الحال بیفتاد و بیهوش
شد و این اشاره است به آنکه ذات را فوق ذات و حضرتست که وال است مبدع
خود و مبین اوست نه جانبت براد در داعی سوی خود همچون و نیاز نمونه وجوا

از سوال سیوم آنست که اکل و شرب و امثال ان من حیث انها
مقتضیات النفس ارتکاب نباید کرد و از آن روی ارتکاب باید کرد که
امر خدای است یا رخصت او و این بر این وجه مثبت نه که نیست چه
این بر این وجه نه مقتضی نفس است خلاف مقتضای نفس است چنانکه
سهل بن عبدالله فرموده که هر عمل که به متابعه کنند بلاست بر نفس و هر
عمل که بی متابعه کنند موجب بعد است از خدای عزوجل اگرچه نماز و روزه
باشد اگر کسی سوال کند که ما اکل و شرب کنیم بی آنکه بر ما حاضر باشد
نیت متابعه عزم خدای عزوجل تا رخصت او گوییم لاجرم بسیار چیزها هم که
عزیمت و رخصه خدای عزوجل انجا نباشد کنی و نام خود بران در جریده
عاصیان و بدان ثبت کنی و اگرچه این نام در این حالت ترا ثابت
شود اما پیش بینان در همان دم که تو اکل و شرب بی حضور نیت
میکردی این نام بر تو میدیدند چه عاقلست در حنت خام بیند الجه
جاهل در آینه بیند وصدیقان که اهل عصمت و طهارت اند هرگز بر این
غفلت مبتلا نشوند که کاری بی حضور نیت کنند آری بی تماشای صنعهای
خدا که خوردم نان و ریکو کرد را با آنکه نیت متابعت رخصت
اگر هیچ وجه حاضر باشد نه بر سبیل تحصیل و نه بر سبیل استصحاب بر آنکه
جاهل باشد به اباحت و مع ذلک ارتکاب کند بر این مبادرت و جرأت
و بی مبالاتی آثم است دیگر التماس کرده بود که نام گروهی که در آن
شرح عیون نخبه کرده ایم و باز نموده که کافور و زنجبیل و سلسبیل و تسنیم هر
یک بکدام طایفه تعلق دارد برای وی بنویسیم تا نسخه کند و به آن انتفاع
یابد چنین نامه یادم نیست که کی نوشته ام و به که نوشته ام اما چون ترا

بسیار

تعطش ان هست برای تو ترح ازان و این نام نویسیم با وان الله تعالی
مران که مومنان دو گروه اند محققان واصل که اهل قلب اند و سالکان
صادق که اهل سمع اند قوله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب
او القی السمع و هو شهید و طایفه اول را لقب هست سابقان و عباد الله
و مقربین و اگرچه این القاب سه گانه بر یک ذات وارد هست اما هر لقبی
باعتبار صفتی هست جداگانه تسمیه ایشان به سابقان از روی اتصاف
ایشان هست به محبت برای انکه محبت گرم هست و گرمی مقتضی غلیان هست
و حرکة و مبادرة و چشمه که خدای عز و جل برای ایشان به پاداش
این صفة آماده فرموده زنجبیل نام دارد برای انکه زنجبیل بالطبع
گرم هست پس مشاکل حال و ملایم مذاق ایشان هست و سلسبیل گویند
برای سلاسة و سرعة انحدار چنانچه زنجبیل اشاره بمبدا باشد که
حرارة هست و سلسبیل که حرکة و سلاسة هست و تسمیه ایشان به عباد الله
از روی اتصاف ایشان هست به رضا برای انکه رضا و ترک فضولی
و طلیفه بندگی و افتادگی هست و لهذا انجا که ایشان را به عباد الله لاسیما که
مضافست برحمن ملقب کرده وصف ایشان به اوصاف که مبنی هست
بر لین و سکون فرموده قوله تعالی و عباد الرحمن الذین یمشون علی
الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و چشمه که برای ایشان
به پاداش این صفة اماده شده کافور نام دارد برای انکه رضا بارد هست
و مقتضی سکون و طمانینة برعکس محبت چه محبت اراده هست و اراده متوجه
بتحصیل مفقود هست پس حار هست و متحرک و رضا قناعة هست و قناعة اکتفا هست
به موجود پس بارد هست و ساکن محبت روی به پیش دارد چشمه از دیاد

ولهذا

ولهذا گفته اند محبت همیشه متعلق او بدوام الست که محدود هست و رضا
روی با خود دارد و جنة اعتداد پس متعلق او موجود حاصل هست و چون
اهل رضا بارد و ساکن اند ملایم مذاق ایشان کافور هست که در غایة
برودة هست و کسی سوال نکند که عادة اینست که محرور را چیزهای
بارد دهند و مبرود را چیزهای حار برای انکه این در حرارة و برودة
غیر عزیز هست که جند خواهند که باحد عزیز آید اما حرارة و برودة عزیز
را امداد به مثل باید کرد و لهذا اهل کرمسیر را فواکه آید و چیزهای ستور
و حرارة اهل محبت و برودة اهل رضا کیفیة عزیزی صحیح هست که هر چند
افزاید اتقان بنیه و قوة حیوة بهتر باز آرد چنانچه آب هر چند سرد تر
باشد این ادخل باشد در حفظ صورة مایی و آتش هر چند گرمتر باشد
این ادخل باشد در حفظ صورة ناری بلی چنانچه اولیای خدا
را حرارة محبت و برودة رضا و تسلیم باشد اعدای خدا را حرارة
و برودة نه عزیزه صالح هست روح را بلکه اخراجی فاسد هست لیکن
حکم عدل جواد برای توفیه مقتضیات هر چیز مقتضی قوله ما تولی براد
امداد آن حمیم و غساق اماده کرده بجای زنجبیل و کافور که قل من
کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا و چون حرارة حمیم مقتضی شهوة
بحرارة شهوة او را افزونی بخشد افزونی که پیوسته در حنو افزاید و
و رنجش ترقی کند الی ابد الاباد و همچنین برودة غساق با برودة
کساله و جمود فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا و چون ان حرارة و برودة
نه عزیزه صالح هست هر چند اشتداد یابد و هن در بنیه افزاید و ضعف در
حیوة که یاتیه الموت من کل مکان رجعنا الی تمام الکلام و تسمیه ایشان

[illegible]

[illegible]

مقربین نظر بعضی ست کہ ایشان ماست از قرب باستوا و ذات بیرون
از تلوین صفات والتفات بجهات و تقید بسکون و حرکات و این
اشرف القاب ایشان ست و چشمه که باو اشان ایمنی جنة ایشان
مود شده تسنیم نام دارد کہ مشتق ست از سنام که نام ذروه کوه و
کوهان شتر ست و ان چشمه ایست که از اعلی مقام میزاید انجا که
ملتقی اطراف و مستوی اعراف و از کیفیات متضاد و بیرون نه طبع
گرم ست تا زنجبیل باشد و نه سرد ست تا کافور باشد و نه بطریق از ان
چشمه در بهشت نیست داز زیر عرش زاید و از هوا المقامات اهل بهشت
فرو آید و چون طرف هر کس پر شد باز ایستد و این عیون مذکوره
هم جنة خواص باشد که اهل قلب واصحاب یقین اند ایشان ابزا
صرف اشامند اما عامة مومنان که اهل نفس اند استطاعت ان نداشته
باشند که ابزا صرف صرف کنند اما بحسب علاقه القا سمع و تلقی
خطاب که ایشان را با اهل دل ثابت ست جزوی از ان با شراب ایشان
آمیزند چنانکه در قران مجید فرموده ان الابرار یشربون من کاس
کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله و فرموده
و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا و فرموده
ان الابرار لفی نعیم تا انجا که و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون
و در این مقامات اهل سمع را که عامة مخلصان اند تسمیه به ابرار فرموده
اگرچه در مقام تطبیق ابرار به از ازعباد الله و تعبیت و اصحاب
میمنه به از ازسابقین و اصحاب یمین به از ازمقربین و هذا اسرار یعرفها
اولوا الابصار والسلم بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر محب الدین الشیخ
محمد و من معه فی شیراز من الاخوان الاولین سلام علیکم و رحمة الله
و برکاته چون آدمی بخواب میرود و می میرد و از خود غافل میشود
و فانی تر میگردد و سخت محتاجست به بیداری که بخواب نرود و زنده که
نمیرد و چیزی که بی چیز نشود و قوی که فترة به او راه نیابد تا چون آدمی
بخواب رود آن بیدار حارس او باشد و چون بمرد آن زنده
وارث او و ضابط معانی او و حافظ باز ماندگان او باشد و چون
در خود فانی تر شود آن قوی جابر حال او باشد و به اوا باز رسد و ان
پروردگار بر ما محیط ست و از جز لطف خود ما را تربیت می فرماید
چون ما را وحشتی روی می نماید نوید لطف او ما را انس می بخشد
چون نفس ما بر ما طغیان میکند به نهیب قهر او را گوشمال میدهد تا
با جای خود می نشیند و مستوی خاطرهای گوناگون ما را از ما لش کند
و انچه در قوه ماست به لطایف حکمت بفعل آورد و جوهری از نور غیب
می ورزد و ادمی را در بیولها و خارستانهای عجیب می افکند و اشکال
جبروت وی را می نماید و درهای غریب بر او می گشاید
و این صورت هر کس را واقع باشد اما عارفان دانند که حیثیت بر
ایشان جاری میشود و صاحب دید و باز دید باشند و طفلان
یعنی سایر لیز ندانند که حیثیت و کیست و کجاست و چه است حظی
قلیل ایشان را باشد القصه ولیم و سایر اخوان و سالکان ارفعدانند
که چون او هر راه و تنگنا می شد ایشان نهند و توسن نفس مکاره و
برش نیها بر او وارد کرده و انها اشکال جبروت است اگر بیت بند

اگر شما امر رفیع باشد و مزار شریف الم عالی صاحب نماز
ادر بیتی مرجع عم

وپای وارد بخط خویش ازان برسد و با جروتیان اشنا کرده و اورا
در کنف خویش بدارند و اب حیوة از ظلمات ایشان اورا در حجک افتد
و در خلوة خاص که هیچکس راه به انجا نبرد ندیم مقیم کرده و اگر بیشتر وه
عادتقلیل حظ و چون آدمی را درکثرت در غایب نهند و اشخاص لطایف
والطاف او را به پذیره ایند باید که چنانکه در صورة اول ازان گفتیم نگریزد
وران صورة وران گریزد و خود را نگاه دارد و چون چنین کند آن
اشخاص عالم جمال با وی انس گیرند و نقاب از رخسار برگشایند
و وی را بلقا خود ممتع دارند و اگر ایشان گریزد خود را از وی پوشیده
دارند و به حظ قلیل باز گردد حاصل نهاد و اشکال جبروت منفی
رمیدن است از کسی که از ایشان رمد و انس گرفتن با کسی که با ایشان
انس گیرد و نهاد و اشکال جمال انس گرفتن است با کسی که از ایشان
رمد و رمیدن از کسی که با ایشان انس گیرد حاصل الکلام انکه چون
بلاهای روی نمایند ازان نباید گریخت و چون خوشی روی نماید دران نباید
اویخت که بلا چون ازان بگریزند با خوشی شود و خوشی چون
دران اویزند با بلا گردد والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد امیر الاخوان والی ولی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد
خدای عز وجل بود از پنج قسم مو که میفرماید انّ عذاب ربک لواقع
ماله من دافع و از این هیبتی و ترسی عجب بر من می نشیند و یقین میدانم
که این عذابیست بر اصل که از جای درست بر میخیزد که انرا هیچ عارف

و دماغ نیست اکنون ادمی ضعیف چه چاره سازد و چه تدبیر کند روی بکوه
نهد از پیش بگریزد کجا گریزد چون خدای در رصادست وامر خدای از هر
سوی محیطست اهنگ نفس کافر می باید کرد که او را مسلمان سازند تا
تا خلاص یابند که هیچ تدبیری دیگر نیست طریق سکنه و استسلام می باید برد
سایه کاکند است اورا هیچ نیست نفس که خود را ازسر نهاده
و نام او نشد امر خدای با خاضع میشود و هر چون که خدای میگوید چنان
میکند چه او این هنگام ذنب ولا نیست حول و قوتی در خود نمی یابد که رجوع
با ان کند چندان فزع بر وی کار کرده که یکباره ساقط و متلاشی شده
هر چون کشش میرانند میرود اما النفس که نحو و ناظرست و به رای خود
تدبیری میکند و پیش و پس کار خود می اندیشد زمانی فکر فرزند میکند زمانی
اندیشه پیوند زمانی این زمانی آن امر خدای که به وی رسید بوجهی نفس
میرسانند تا اگر نفس امضا فرماید کاری آورده و الا امر را چون خود ماند
آزی او را این میرسد امر خدای را موقوف دارد در خلف تا استیذان
از نفس کند تا اگر اذن دهد او را بازدهد و الا باز فرستد چون خود نفس را
برب ایثار کند باشد تا روز نفس بگذرد و روز رب در رسد و مالک
یوم الدین حکم خویش براند فالیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا انّی فی
نفس را خوار و ذلیل جای باید گذاشت که امتثال امر رب را اگر بندند
واهل و مال و نفس و عرض و تن و جان و اول و آخر فدای امر رب دور
کار رب کنند و امروز که روز ایشانست اظهار امر رب کنند و هیچ خود
را از رب باز نگیرند و بالکلیه خود را مستهلک و فانی در امر رب سازند تا
چون روز رب برسد والیوم کله الله رب الطاف خویش از ایشان

تیغ بهر اوست کاو را گردنیست ۲

عجب دیدی خود در انجا نی جمید از دود ده
اخر چیست سد از ان خود ۲

دریغ ندارد که من کان لله کان الله له بان و بان جماعت اخوان مگر
درینکار استوار شوند و مردانه در ایند تا به اوج سعادت بر آیند والله
المسئول الاعانتکم والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله
الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد و ولیّ فی الله الامیر افضل الدین
محمد کان الله لهما بشارت باد بنده مومن را که خدای عز و جل اورا
درجهان نه ازان سرگردان کرده که اورا از خود راندة و نه ازانکه کار جهان
ایشان بسامان کرده بخود خوانده مومن را ازان بی سامان کرده
هاول بر هیچ نهند ویرا در ارض مستقری نباشد چه دانسته که عذاب او بر
ارض نازلست اگر مومن را مستقری در ارض باشد عذاب را بوی
برود اورا فرو گیرد اما چون ویرا مستقری در ارض نیست عذاب در جست
و جوی او سرگردان باشد نداند که ویرا از کجا باز جوید ای از عذاب رکجه
مشو و از تکاپوی باز ایست که مومن را درین جهان نشانی اگر خواهی
بنوبال بر پرز همت مومن در لامکانست فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر اگر جای لامکان دانی و شناسی که بی جهته در کدام جهتست
خود را بهمه مومن توانی رسانید و هیهات لامکان در کدام مکان توان
یافت و بی جهته در کدام جهته توان رسید روی براغیار و بیانه کرفرزند با
اور یا بی هر یکی از ایشان در گوشه مبین از ارض بای اخلاو بسوی
آن گرده و هوای خاص اورا فرو گرفته از اول عمر تا آخر در همان و با همان
بسر می برد از هر کس که نشان پرسی راست ترا بسر او آورد و سوی او ترا ز
دارد او فرو گیرد و سرادق خویش را بر او محیط سازد اما زنهار که گرد مومن

مگرد که تناهی تو در لاتناهی او کم شود و چون کم شدن قطره در دریا
انگاه روی خود باز نه بینی چو قطره بر ترف دریا بری بدیوانگی
ماند این داوری بجان از مومن زنهار طلب و بگوی جز با مومن
نجات تو زرک اطفا نماری باشد که مومن بچیزی از تو بگذرد و الا دمار
از تو بر آرد و حنانچه تو دمار از کفار بر می آوری بان جه آمنی که بحکم جنینه
لشربتیه مومن قصاص کافران از تو بخواهد و حنانچه تو ایشان را خوار
کرده او ترا خوار کند به ادب و حرمت در کنار راه میرو و خود را از دیده
مومن نگاه میدار حیدانکه مومن ازین مرحله بگذرد و انگاه که کافرانت
تنها بجا نهند و در ایشان تا زو ایشانرا فرو گیرد و میسوزد میگداز که ما کان
الله لیعذبهم و انت فیهم ای بی حاصلان ای جاهلان ای ناشکران
وجود بنده مومن غنیمة شمرید و دست در دامن او زنید تا جوار او ازین
دار الغرور در گذرد شمارا با جوذ برد که عذاب از بالای سر منتظر
ایستاده که چون بنده مومن در گذرد در شما گیرد و عذاب کشنه
شماست اگر گویند ما هم مومنیم کدام بنده مومنست که دست در دامن او
می باید مان زد گوییم آن بنده که در شهد الله انه لا اله الا الله هو والملئکه
والوا العلم جز گواهی او قرین گواهی خدای و فرشتگان خدای افتاده
عامه را روی با الوا العلم باید کرد که جوهر ایشان تابش ملکی یافته
و ایمان در ایشان همچون نورست در آفتاب و ستاره و ایمان در دیگران
همچون نور آفتاب و ستاره است بر زمین که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله

الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ومن معه من الاخوان فی شیراز یسّر الله
لهم ما تحرّوا وکفاهم من اراد بهم شرًّا من بشر   چون هیچ برگ از درخت بی
ارادت خدای عزّ وجل نه افتد وهیچ ذرّه بی اذن او از جای نجنبد اندیشها بجلّ او
در دل آید واحوال نفوسها او در جنبش آید سزد که آدمی هرچه را در جهان
رود مذعن ومستسلم باشد کار با خدای نه آن بزرگوار جلیل است که کسی را
با وی روی مضایقه ومکابره تواند بود وچون جلیل عزیز در ملک خویش
تصرّف کند که را فضولی رسد که دست پیش آرد یا با وی چون وچرا گوید
هی کرا باشد مجال این کرا   آدمی مگر فراموش کرده که در بیغوله عدم عاجز
ومنسی افتاده بود نه در کاری ونه با وی کاری ونه کس را از وی خبری
ونه از او در جهان اثری. بلی هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم
یکن شیئا مذکورا   آدمی مگر فراموش کرده که قطره آب بود ویرا دستی
ونه پایی ونه عقلی ونه رایی انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه
فجعلناه سمیعا بصیرا آدمی مگر فراموش کرده که از مادر زاد ویرا نه علمی ونه مالی
ونه بهای ونه جمالی وزود همچنان باز خواهد گشت که لقد جئتمونا فرادی کما
خلقناکم اول مرة وترکتم ما خوّلناکم وراء ظهورکم اول چنان واخر چنین ودر
این میانه دو روزی که دست وی برگشوده اند ویرا نازد وتفرعنی چند
کرده آن نیز بحسب ظاهر وبحسب باطن هم همچنان دران دست که داشت اول
بنود کران دست در کار بود سزد که در این دو روز که روز خود یافته خود را
فراموش نکند وتدبیر حوادث خود را بر تقدیر قدیم ترجیح ننهد ونفس گستاخ
شکسته شاخ لسان طعن وانکار بر تدبیر جبّار نگشاید نه زبان قال
که کفارتست ونه زبان حال که سخط واستنکار است خود را اسیر دست تقدیر

سازد

سازد تا هرچه خواهد با وی کند وجز اذعان واستسلام طریقی نسپرد
وگوید   سر ارادة ما واستان حضرة دوست   که هرچه بر سر ما میرود
ارادة اوست   ونه پندارد که اگر او چنین افتاده ومسکین روی بر
زمین نهاد وجز طریق ملاحظه با وی معامله خواهد رفت ورا انچه او آن را
مستسلم شد هیچ با وی خواهند کرد ونی نی   تیغ بهر اوست که او را
گردنی است   سایه کافکنده است او را تیغ نیست   الله سبحانه ولیّهم
وسایر اخوان ما را به حلیه اذعان واستسلام آراسته گرداناد وشر
بدخواهان وبدگویان از ایشان گسسته وارادة ودل ایشان را
بسکینة قوّة داد ودین ایشان را از قوّة خود مدد فرستاد انه ولیّ ذلک
وهو حسبنا ونعم الوکیل   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد ومن معه من الاخوان فی شیراز حماهم الله عن الاعواز
ولقّاهم بالکرامة والاعزاز   دنیا سر آمد وخلایق حرّ شده اند دهر
کس را جزای کردار خویش پیش آمد جز یاران نیکوکاران را که نعیم مقیم
رسیده اند وبجوار ملک سلام نو رسیده اند آنجا خوش نشسته اند از الطعن
وانکار که اهل اعتراز برکردار ایشان میکردند وچون برای تمسک برسوم
مرسلین رسوم اخیار وبنیا فروگذاشت میکردند از ایشان استهزا واستخفاف
مرساختند وبه عیب وتنقیص باز میگفتند لا والله هیچ زبان ایشان را
اندازان هیچ که نه آن بیهوده گویان ماندند ونه آن بیهوده وایشان نه
وام کردگار را برایشان نازل شد ومار از ایشان بر آورد وسپاس
وستایش خداوند سلام را که بر ما منت نهاد وراه مرسلین نما.

بیاموخت و دیده ما از استخوان میرث انبیا و دنیا بردوخت تا انچه
ایشان انرا عظیم میدانند ما انرا حقیر میدانیم و انچه ایشان انرا خوار
میدارند ما انرا عزیز و بزرگوار میداریم ایمان بخدای اوردیم و به محمد
صلی الله علیه و آله و اگرچه این گفتار تست عام که هم زبانی به ان جاریست
اما مدعی به دو گواه ثابت شود گفتار و کردار و چون هر دو شاهد آیند کار
بنظام شود که الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه انبیا بر دو کار را تما
گواه گفتار ما باشد اما چون از کردار ایشان گواهی طلبیم گواهی ندهد
چه رسمی از رسوم جباران نتوانند که فرو گذاشت کنند و صد رسم از رسوم
مرسلین اگر فرو گذاشت باید کرد بر ایشان گران نیاید تر سم چو روز
قاضی محشر محک ایشان به سجل رسد و مدعی ایشان بثبوت نرسد
و چه چاره سازم چون خدای عزوجل ثعبان قهر را قوت از مقوای ایشان
مقرر کرده باشد ایه فلا تذهب نفسک علیهم حسرات فرو خوانم و
گفت گوی با ایشان در نویسم که هر کس که اهل هدایتست به نتیجه علم
و حکمت به او رسد و قلیل ما هم جعلک الله حبیبی و من حبک من الاخوان
فی اولئک القلیلین و لعمری لهم القلیلون الکثیرون والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله محمد قطب بن محیی الی الاخوان الآمنین و بنیهم و
امیرهم سلام علیکم و رحمة الله و برکاته انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا
هو و اساله ان یجمع شملکم و یوفق الله حبکم دنیا چنگال و دندان
بر آدمی تیز کرده و امروز یا فردا او را بر خواهد درید و طعمه موران و ماران خواهد
ساخت مع ذلک آدمی در روی دنیا خنده دارد و دوست دارد و النفس

ازو باید عجب ساده که ادمی ست بخدای که دنیا در کار ادمی و ساده کی او
حیرانست که اینهمه را از ایشان میکشد و در خاک و خون میکشد و این همه
از پی او باز نمی شود و مهر از او نمی گسلد ای ادمی دنیا بیگانه را بگذار
و طلب اشنای خود مشغول شو که بخدای که ترا اشنائیست که چون او را
بیابی و در کنف او روحی از دنیا بی نیاز شوی بلکه دنیا بتو نیاز مند گردد
و عجوزه ملعونه در سرای تو آید و در کوبد و عجز گوید و توبه در التفات نمای
قال العارف اگر سلطان مارا بنده باشی همه کر بنده تو در خنده
باشی وگر بر هم شود اطراف عالم تو شاد و خرم و در خنده باشی
وگر چرخ و زمین از هم بدرد ورای هر دو جای زنده باشی
به هفتم چرخ تو بر تخت داری چو خیمه شش جهت بر کنده باشی
همه مشتاق دیدار تو باشند تو صد پرده فرو افکنده باشی
ای ادمی این وان نه اشنای تو اند برای انکه هر یک بر هستی خود
می بینند اشنای تو انکس است که هستی تو بر تو می نهد با زاو نگر
ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا با او کسی که با او نگرسته باشد
که اللهم انی اسالک حبک و حب من یحبک ای ادمی با وجشته
چه ساخته بوی آشنا از در که دل اهل دل می ورد ازو هم
و نیس قرن بوی خدا می آید خود را به غبار ایشان رسان و شام
صدق پیش دار و استنشاق ان ازواح تا گوئی الا ان لربکم
فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها اگر گوئی چه دانم که اهل دل در
ارض هستند یا نه و اگر هستند ایشان را چگونه توانم شناخت گویم
بدان که اهل دل در ارض هستند تا روز قیامت که لا یزال طایفه

من امتی ظاهرین علی الحق وقال البخاری وهم اهل العلم تا حجة خدای بر
اهل ارض درست باشد واگر ایشان را نتوان شناخت همچنان حجت
قایم نباشد هرکس که از غرض پاک شود و در طلب صادق ایشان را تواند
شناخت چه ایشان نوراند و نور را خفای نیست مانع ادراک نور
بجز کوری دیده نیست و کوری آن دیده که بر آن اهل دل توان دید از
غرض و حسد متولد شود نظر پاک تواند رخ جانان دیدن گرد در
آینه نظر خود بصفا نتوان کرد هرکس که از غرض و هوی و عجب و ریا و حب
علو و کبر پاک شود و در طلب اهل دل کوشد و به اخلاص قدم
درین صحبت جوی نهد البته یابد سایه حق بر سر بنده بود
عاقبت جوینده یابنده بود والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیی فی الله الاعز محب المله والدین الشیخ
محمد والی الاخوان الاولیین اجمعین لاسیما المعدم الشیخ شفاه الله
وقواه سلام علیکم رحمة الله وبرکاته انی احمد الیکم الله الذی
لا اله الا هو واساله ان یجعلکم للمتقین ایمة ویسلک بکم سبیل السلف
الصالحین چون از فحاوی کتابات چنین مستفاد شد که دران جانب
لعقد رنجشگی هست خاطر متعلق شد باید که عقاب تلاوه را جهة شفای
شفای مرضی عموما وخصوصا مقرر دارند که مقتضی وننزل من القرآن
ما هو شفاء ورحمة للمومنین شفاء صوری ومعنوی از قرآن درخواست و
مداوات به صدقات کنند مفارقت از اخوان و اخوان اما بود و از عای
الاخوان که مجد او ست داده بر خاطر صعب افتاده اسباب جمع اهله

انتظام

انتظام یابد اخوان باید که در اقامت جمعه و جماعات و اجتماع بر
ذکر و تلاوه و کسالة و مساهلة ننمایند خدای خشنود باد از بنده که کار خود
را راست کردن را معاد سازد الحمد خدای عز و جل در
کتاب ذکر فرموده از حسنات که نزد خویش اماده و اسنه جهة
المحسن که میخواهد قرار از دل و ارام از تن و صبر از جان برده و هم ا
که از شوق آن طایر روح قفص تن بر خود شکند اما چه حاصل که نو از
والست که اگر او این قفص را بر خود شکند آن جناح که بدان پرواز
بدان بستان بر اوزن توان کرد او را رسته باشد یا والعیاذ بالله در
چنگال کربکان که نیش و دندان بر او تیز کرده اند افتد از بیم آسیب
کربکان و زخم چنگال درنده ایشان نوعی طایر روح در انطاق
تن میگریزد که بیم هست که نقطه مرکز را بر شکافد و دران حیرت و درین
ندانم که در میان این انبساط و انقباض چگونه بسر برم که بسط و قبض
مفوط هر دو غالبست بر طاقت آدمی و آدمی را عاجز و ناتوان میسازد
باری این عجز و ناتوانی درین ساعت این بار آورده که در امیر نیست
که به فحواه کتابات مفوده بهر یک از اخوان بنویسم عجزی و ضعفی
از ناحیه بدن و مزاج نیست اما از ناحیه دل که در عز قاب انبساط
و انقباض مذکورین در محنت هست والله المستعان والسلام علی الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الی اخی الاعز الاجمل غیاث الدین محمد جعله الله من المومنین
الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون
فالی متی هذا التمادی فی الغفله عن الله والموت قد شد رحله الا استدرک

كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون افبهذه العقول الخ جه ۳

ارق امره قبل ان يبلغ قوة فان الانسان كادح الى ربه كدحا فلا قيمة
الاقام ليلة ساجدا متواضعا الا تمتلق عبد لربه خاشعا الا تقلب امرا في
زاب فرقا ليوم يكون الناس كالفراش المبثوث الا كاوت مفاصله
ان تخلع خشية ليوم يكون الجبال كالعهن المنفوش تحيره والاراء الضعيفة
فاو لم يجدوا سبيلا الى التحقق بها فلا يكلفوها فان التباكي احد
الباكين والمتواجد احد الواجدين وكاد ان يكون المتكلف كلفا اما
سمع الله تعالى يقول الفروا اكمر بالمجور الشك وكوب وتحفته شكل دلي
اوب سوى او منيبه و او رامى طلب گرگران دکر نشانده
بود عاقبت جوینده یابنده بود ای برادر هنوز وقت نمانده
که دیده اعتبار برگشای و دوار گرد کار را استبصار بدا کنی تامل کن
در افتاب که در حالتی واحد بر حرکت میکند کمی در طول و از ان شب
و روز با نزدید می اید که اگر ان حرکت نکردی یا دایم روز بودی و مردمان
وقت آسایش و خواب نیافتندی چه خواب در ظلمت توان کرد
ظلمت وست بر اشتر انیکس نیابند چنانکه فرموده وجعلنا الليل لباسا
و نیز از دوام حرارت جهان بسوختی یا دایم شب بودی و مردمان وقت
اکتساب و تردد نیافتندی که وجعلنا النهار معاشا و الى ذلك الاشاره
بقوله قل ارايتم ان جعل الله عليكم الليل سرمدا الايات دوم
حرکت در عرض که لا اقسم برب المشارق والمغارب اشارت بانست و
از ان فصول اربعه باز دید شود و اختلاف لیل و نهار بجهت طول و قصر در
آفاق مایله دو ربع مسکون است در ایام بودن افتاب در جنوب
که ایام زمستان است قوس نهار اقصر باشد و روز کوتاه باشد و شب

صح فا ولقلالا فان لم يستطع ان يسنونر شيطان حسروا طولا نوم ۳

دراز و به سبب قلت مکث افتاب در فوق ارض برودت هوا اشتداد
شود و در بودن آفتاب در شمال که تابستان و بهارست قوس نهار
اطول باشد و به سبب کثرت مکث او در وجه ارض هوا میل بگرمی
کند و به سبب این اختلاف فصول و تفاوت حرور و برد ثمرات نضج
یابد و الى هذا الاختلاف الاشاره بقوله تعالى يولج الليل في النهار
يعني في الربيع والصيف ويولج النهار في الليل يعني في الخريف والشتاء
و باین اختلاف سنجره حبة را از نواة میت برون اورد و نواه میت را
از شجره حیه چنانکه نخل از دانه و دانه از نخل که یخرج الحی من المیت
و یخرج المیت من الحی سیوم حرکت که در عمق که در ایام بودن
افتاب در جنوب در حضیض باشد و زمین نزدیک و در ایام بودن
در شمال در اوج باشد و از زمین دور و باین قلت مکث او در فوق
الارض در ایام جنوبی و کثرت مکث او در ایام شمالی متدارک شود
تا افراط در برودت و حرکت خارج از طاقت مواد نباشد وست نهد ای برادر اگر
فهم این معانی که کفتم ترا میسر شود بدانی که زمین و اسمان بمنزله یک جز
وست بهم و او وکل جهان بمنزله یک چیزست مشتبک بیکدیگر و بهم متعلق
همچون ادمی واحد که بعضی از او سرست و بعضی تن و راه از سر به تن
مفتوح و مدد از سر به تن واصل کما قال سبحانه يعلم ما يلج في الارض وما
يخرج منها وما ينزل من السماء وما يعرج فيها ای برادر و این شناخت
ترا و هر کس را اگر این شناخت بباید مضطر سازد به اقرار بر صانعی حکیم که
این کثرت را نظام واحد بخشیده و هر جز را بجای خود بداشته مگر انکس
که مزاج فطرت او گشته باشد و دنگ شده کالذی استهوته الشياطين

فی الارض حیران ای برادر آن تفکر که یک ساعة از ان بهترست از عبادة
شصت سال چنین تفکرست نه تفکر در ذات خداوند تفکر در عالم من حیث
هو هو لا من حیث انه آیه وخبا که تفکر در آیات بهتر از عبادة شصت
سالست تفکر در ذات بدتر از معصیة شصت سالست وتفکر فلاسفه در
عالم نه از ان وجه که آیة خداست بلکه بروجهی که صارفست از خدای برای
آنکه تفکر ایشان استخراج اسباب وعلل ست تا المقدار استشعار
اجابی که عوام راهست از جلال الله عزوجل ایشانرا نیز نماند چنانکه از زلزل بوار زلازل
ورعد وبرق عامه را استشعار وعظمت وتنبهی وخشیتی لاحق شود که متفلسفه
که تامل در علمی که نزد ایشان مسمی ست به علم آثار علویه کرده اند آن از خود
نیابند وحرفه فلاسفه این دو تفکرست مذموم پس بدترین خلایق ایشانند
واتباع ایشان والله الهم والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر سمی جعفر الطیار ز قالوا حب
علیه ان یکون سیره طرانا رسول الله صلی الله علیه واله فرمود من
ساوی یوماه فهو مغبون راه می باید رفت که مسافر راهست اعمر کوتاه
اگر آهسته میروند خوف انقطاع است چنان بشتاب می باید رفت که
سایه از ایشان باز ماند ماروار از پوست هستی برون می باید جهید
ای ولی من اگر بدانی که مسافران الی الله را چه نزل برآماده کرده اند
آب ونان جهان ترا نگوارد وخواب در دیده نیاید وقریب وبعید
ترا فراموش شوند الا رفقاه سلوک این راه ای ولی من بامهات
آن باید کرد که آن حلاق کرد با آن مرد که تردوی رفت که موی سپید

ازطلبه

ازطلبه او جدا کند تمام طلبه او را ببید وپیش او نهاد وگفت تو از هم جدا
کن چه مرا کارست تنبوسم پنج درخت اندیشه می باید زد که او را عن
اصله قطع کنند چه پروای بمن صحیح وسقیم اوست عقل ما هست
نشد چون وچرا ایست نشد وانکه او هست شد از چون وچرا
رست بجاست ای ولی من تشبه بصحابه رضوی می باید کرد حسب
المقدور وتا چنان طور ایشان نبوده پیش نیاید تشبه بایشان
میسر نگردد واینطور که حالی پیش امده اگر بماند وهیچ نهج که روی نموده
پیش رود در ضمن آن لیبا تشبه که بایشان توان کرد اما
اگر کسی تنها برود ودر مغاره نشیند کمال تشبه بایشان نتواند کرد
برای آنکه احوال مظنه چنان افعالست که صحابه میکردند او را پیش
نمی آید غرض که این جمعیت واین نهج رحمتیست از خدای عز و
جل که روی نموده جماعتی را از سالکان که چنین طور پیش
نیامده محظور بوده اند بر آنکه بکمال خود نارسند وفراخوران طور ایشانرا
روی نموده زیستی کنند وعفته بوت ان تشبه میسر نماید باشند
که انا نراکه این رحمت پیش امده از ابر خود ضایع نکنند وسعادت
شیاطین برون واندرون ایشانرا نگذارند که رفتن برود
نگردانند که اگر این نوبت باختند ای ولی من بسیار خر نمیدانستند باختندم
واکنون میدانند وبسیار دیگرست که این زمان نمیدانند وبعد
ازین بدانند پس صبر کنند ولشکر خود نگاه دارند تا عواصف
شبهات شما را از جای بر نکنند وحقیقه هر خبر بوقت خود معلوم شود
صبر کنند که وجعلنا منهم ایمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بایاتنا

یوقنون ای ولی من میخواهم که نامه که نویسی کوئی جگر نویسی و بوی جگر
کباب از ان کتاب شنوم ای ولی من میخواهم که قطره اتش از دخنه
باشی از هر که با تو نشیند گرم شود تا رخنه ان باغ را رخنه ان کند
صحبت مروانت از مروان کند ای ولی من خلیفه را مرض گل خوردن
بود و هر نوع علاج میکردند روزی از کسی علاج ان پرسید گفت
عزمتی من عزمات الرجال گفت راست گفتی عزم کردم که دیگر گل نخورم
و دیگر گل نخورد و مرض هر کس گل خوردن است از میلیت بخلاف
نطرة و علاجش عزمیت مردانه و قصه کوتاه ای ولی می باید که صلابت
تو در عزم و کار خود چنان باشد که شیطان از هره انفاد تهمات
نباشد و از تو چنان گریزد که از سایه علی ابن ابی طالب ای مبارک بنده
که سایه علی عم باشد ای ولی من سالک که در کار خود متمکن شد
هر گاه که شیطان به وی نزدیک میشود مصروع میگردد و شیاطین بر او
جمع میشوند و می پرسند او را چه افتاده میگویند آدمی انس گرفته
خیانچه مصروع انس را گویند جنش گرفته جعلک الله ولی فی الله و لیک
واعطاک ما اعطی اولیاءه والصدیقین من عباده واخر الوصیة ان
لا ترکن الی الذین ظلموا فتمسک النار ولا تجالس الغافلین والمومنین
ولا تستمع الی استمات الحدیث والسلم علیک ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر عماد الملة
والدین جعفر اتباع هوی دیگر است و مغلوب هوا بودن دیگر
اتباع هوی انست که مقتضی او عمل کند طایعا مستشاما را ضیا

منزها

منزها و مومن از همینی محمی است این صفه کفار است که رضوا بالحیوة
الدنیا واطمانوا بها وصف الحال ایشان است واخلد الی الارض
واتبع هواه بیان سوء حال ایشان و مغلوب هوا بودن انست
که راضی و منشرح نباشند بمقتضی ان لکن از مقاومت او عاجز اید
تا مجبور شوند بسوی ان با هزار ملامت و مرغوب که از خود باید و این
بر این وجه در ضعفاء مومنان ممکنست که با فنت شود و اصحاب
نفس لوامه که اگر از کراهة مطلقا خالی بودی متهم علیه نگشتی
ایشانند و ظالم لنفسه که از فرق ثلث مصطفین است ایشان باشند
واگرچه این بر این وجه منافی اصل ایمان است و فی الحقیقه
عاریست عظیم بر مومن که مغلوب و ماثور شهوات باشد و نه انداخته
او را باین انفعل الالو ما ان تامل در جزئیات و اعراض از تامل
در کلیات برای انکه چون دل از کلیات فارغ شد به جزئیات
~~و اعراض از تامل~~ مشغول میشود و اندیشهای جزوی مبادی شهوات است
ومقوی جانب حیوانیه چنانچه اندیشهای کلی مبادی قطع شهوات است
ومقوی جانب ملکیه وانچه در قران مجید ارشاده به تامل در آیات
کما فی قوله تعالی ان فی خلق السموات والارض الایة و فی غیرها من
الایات برای همین است تا نفس کلی الوجود شود و به عالم اعلا ارتقا
کند مثلا تامل کند در کار اسمان که جرمی چنین عظیم محیط تجلیات کار
جهان بیک کوکب از کواکب او انتظام می یابد و هو السمن و الاعراض
عن حقیقتها موسسة و در روشنست بلی بعضور و قتور این روشن دکوش
او را امر اینه غایتی باشد ایا ان غایت که در گردش اسمانست اع

[illegible]

تاشرف خواهد بود باآن غایت که حرکات دواب ارض است
ورای کیاه و علف عجب که عاقلی این حرکات جزئیه مضطربه را اعزوا مرا شرف
داند از آن حرکات کلیه منتظم با این را با این خساسة متوجه غایتی داند
وانرا با آن نفاسة عبث و باطل سبحانک ما خلقت هذا باطلا قال الله
تعالی وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین ما خلقناهما الا
بالحق ولکن اکثرهم لا یعلمون و چون این تامل در کار آسمان کرد
از همین تامل باز وقت اند که ذات آدمی سماوی است نه ارضی و
کلیت نه جزئی و اگر از کوهر ارض بودی و حضیض جزئیه را از آسمان چه
نیامدی همچون دیگر حیوانات که عامت اند و چرا آن چون به همت آسمان
رفت دانیم که کوهرش از کان آسمان است اگر کوشه الجزئی همت
میرود از زمان بقدم برود چنانکه ادریس و عیسی و علیهما السلم رفتند و
در عالم کلیه قرین اشخاص کلیه کردد که یوسف عم این نه را صالحین
گفت که توفنی مسلما والحقنی بالصالحین و نیز ما صلی الله علیه واله رفیق
اعلی فرموده ای دریغ که کسی تواند که همنشین ملا اعلی باشد و همنشینی
حیوانات بجم گزیند قطرات که از کاس اشخاص کلیه لحکم وللارض من
کاس الکرام نصیب بر زمین چکد آنجا بهار شود و الوان فواکه از در خشان
روید و همچنین سایر حسنات آن جهان از خورده ریزه خان ایشان
باشد آن قطره که در خربزه است که حلاوه او از آن است و آن دانه که
در انار است که طعم و منفعت او در آن است هم از خورده ریزه آن خان است
رسول الله صلی الله علیه و اله در آن خان طعام خوردی آنجا که گفت ابیت
عند ربی یطعمنی و یسقینی کسی را که بر چنان خان امکان رسیدن باشد

بدان

به این فضلات لباز و زهی که ظلم بر خود کرده باشد که فهم ظالم لنفسه
ولا یکدم رها کن آب و کل را   سلطان عشق در ده جان و دل را
چند بر زمین خسبیدن بر و بالی می باید کشود که راه آسمان پیش
گیرند امیر المومنین علی عم فرمود انا بطرق السما اعرف منکم بطرق
الارض اگر   زمین جایی است دیدیم و اگر خواب و خور کاری است
کردیم اکنون نوبت کاری دیگر است سبحان الله از کرد آدمی تا دل
نمیکرد و سی سال در جهان بر برود در جهان خبر بدارد اگر سیصد سال
بر می برد همین است و همین و اگر صد سال در شکی کنی و نوع اکار عارفان
نان طوری جز این طور میدهند اخلکل جدید لذه تی هم دست بان
کریم لا نسیما که میکویند در آن طور تکرار نیست و پیوسته جدید بر سر
جدید است   هر زمان نو صورتی و نو جمال   تا ز نو دیدن فرو
میرد ملال   و ههنا تم البیاض ولم یتم المقال
بسم الله الرحمن الرحیم   من عبد الله الی الاخوان الالبین التایبین
آدمی باید که چندان ذکر خدای عزوجل و عالم اعلی کند که مستهتر
کردد در آن ذکر چنانچه آن ذکر حاجی شود میان او و حوادث این
جهان و چه میان او و سهام انقلابات دنیا و مصایب آن چنانکه
اثر انها به او نرسد و احساس انها نکند از فرط استهتار و استغراق
در ذکر و قد ورد فی الخبر اذکر الله حتی یقال انه مجنون ای اخوان باز
کشت آدمی به عالم اعلیست باید که جنسیة و مناسبة با آن پیدا کند
تا چون به آنجا رود متوحش نباشد   پاره پاره خو کن با نور روز
ورنه خفاشی بمانی بی فروز   و مناسبة با آن بدوام ذکر آن حاصل شود

از ذکر خدای و عالم اعلی میاسایند چنانچه مردمان دیوانه و بیاباند شما
دیوانهٔ خدای باشید در شان امیر المومنین علی رضه فرموده ممسوس فی ذات
الله آزموده عقل دور اندیش را بعد ازین دیوانه سازم خویش را
پروانه وار حوزه ای فکر بر این آتش می باید زد تا هستی ایشان را باید
زایل کرد ان معروف و ذکرای اخوان خود شما میدانید که این دنیا با شما
نمی ماند و زود و بیت بر شما خواهد کرد چه در وفای او عمر لیری برید با بی
وفا یان وفا داری کردن بر خود ستم کردنست دل از او خالی کنید و از
مهر او بگسلید زود است که داخل فراموشان خواهید شد که کس از شما نام
بر دوستان ندهد که این دو روز بیشتر با شما چه غم ازین دارید که حسنی
گردید و در مبوله افتند که کس از شما یاد نیاورد گیرید که آن روز رسیدن جلیست
دو دیوار اخوان اما دیوار برزخ است چون در پس دیوار برزخ افتادید
که پیش شما می آید جز که بشما میرسد ای اخوان در گوشه معبد به عبادهٔ
خدای عز و جل مشغول شوید و اگر روزی دو گرده نان باید که نخورید و ای
سرو بر روی آن جهان وانید که دنیا کجا افزون شمارا داده اند ای اخوان
آن نعمات که اهل دنیا میکنند هم خون و ریم و بالایش جحیم است که میخورند
از کنده آن ننی میکنم چه رشک بر ایشان می برند کلاب اند بر جیفه مستهلک
گرد شده ای اخوان اگر حلاوهٔ طاعة و ذکر چشیده آنگاه بدانید که حلاوه
چیست و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون والسلم علی الاخوان و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب بن یحیی الی الاخ الاعز المؤید مولانا کریم الدین محمد
حکایات که نفوس را اعلام آن حریص باشند بسیار است

لیکن

[illegible]

لیکن حکایتی واقعست از آنها اهم و آن انست که خدای عز و جل فرموده
و تمت کلمة ربک لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین و کلمه اجمعین
مقتضی انست که هیچکس از فریقین ازین حکم خارج نباشد پس نجاة
از نار نیست جز آنانرا که از حد ناسیه کامی آن سو تر نهاده اند و خوان هستی
هستی حاصل کرده و غیر آن زندگانی یافته و چگونه چنین نباشد
و ما دام که آدمی از پایه بشریت تجاوز نکرده داخل دنیاست والدنیا ملعونه
ملعون ما فیها در آمده که خدای عز و جل تا دنیا را آفریده در آن نگاه نکرده
و تو کتاب الله خوانده و دیده باشی که آدمی را در اکثر مواضع چه مذموم و نکوهیده
یاد می فرماید کما یقول سبحانه قتل الانسان ما اکفره و فی موضع
ان الانسان لربه لکنود و فی موضع ان الانسان لظلوم کفار و
فی موضع ان الحبب الانسان ان لن نجمع عظامه و فی موضع اخر و کان
الانسان اکثر شیء جدلا الی غیر ذلک من المواضع پس اگر کسی را
خواهش که انسان باشد اسمی نباشد و حقیقتی دیگر باز دید نشود و مذموم و
به محل تعریض باشد و هر کس که چنین باشد محل او دوزخ و بعد از حق
عز و جل باشد و از بهشت و جوار الله محروم و ممنوع پس دانیم که اهل
بهشت آنان اند که در طی بشریت ایشان را تحقیقتی دیگر متعقد منسوب و سزاوار جوار
خدای و لایق به عندیه که در کریمه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر مذکور
شده چه عندیه از لیست مقابل و منافی بشریت چنانکه از کریمه لو اردنا ان
نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا مستفاد می شود ای لو اردنا صاحبة لاتخذناها
من لدنا لا من عندکم ایها الناس ترید بذلک الرد علی من زعم ان مریم
صاحبة الله تعالی عما یقول الظالمون و از کریمه ما کان لبشر ان یکلمه الله

الا وحيا او من وراء حجاب الآية نيز معلوم ميشود كه اهل جنت در طوري ميت
في شوند فوق بشريت چه ايشان اهل مشاهده ورؤيت اند وليز اهل اين دو جنت
كه لا تدركه الابصار وفي المثنوي المولوي — گر بديدي چشم سر آن
شاه را — پس بديدي گاو وخر الله را — يعني اگر چشم سر وهمان مرتبه
كه چشم گاو وخر شريك او ببيند خدا را ديدي چشم گاو وخر خدا را بديدي
براي آنكه حكم امثال واحدست ليكن چشم سر مؤمنان را تبديلي عارض
شود كه فلا اقسم برب المشارق والمغارب انا لقادرون على ان نبدل
خيرا منهم وما نحن بمسبوقين آنگاه خداي را ببيند وچشم گاو وخر را آن
تبديل عارض نشود وهمچنين الطايفه كه در وصف ايشان آمده اولئك
كالانعام بل هم اضل لاجرم خدا را نه بينند كلا انهم عن ربهم يومئذ
لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحيم واگر ما قبل آيه تبديل برخواني ترا در صدق
سخنان كه گفتيم هيچ شبهه نماند حيث قال سبحانه ايطمع كل امرئ منهم ان
يدخل جنة نعيم كلا انا خلقناهم مما يعلمون قال المفسرون المعنى انكم مخلوقون
من نطفة قذرة لا تناسب عالم القدس ثم قال سبحانه فلا اقسم برب
المشارق والمغارب الاية وهذا يجري مجرى الجواب عن سؤال مقدر كانه
قيل اذا كان المخلوق من ماء مهين لا يناسب اهل جوار رب العالمين اذ ما
للتراب ورب الارباب فكيف يدخل المؤمنون جنة النعيم فقيل نبدلهم
بنشاة خير من هذه النشاة فنؤهلهم لدار القدس كما قال سبحانه انما
يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا وفي
موضع آخر انه لقرآن كريم في كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون واما من
لم يلحقه ذلك التبديل وبقي في رجس البشرية وهم الكافرون المقول

في

في شأنهم انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام فلا يستاهل
دار الله وجواره — وحافظ شيرازي خود ابد كه اين بر حرف ساخته
آنجا كه گفته — ملك در سجده آدم زمين بوس تو نيت كرد
كه در حسن تو لطفي ديد بيش از طور انساني — وان حقيقه در طي بشريت
چنان تربيت يابد كه در جوجه در بيضه تا آن زمان كه وقت ولادتش
رسد وجوجه صفت از بيضه بشريت بيرون آيد وبسوي سماء حقيقت پرواز كند
واين را ولادت ثانيه گويند چنانچه عيسي ع فرموده لن يلج ملكوت
السماء من لم يولد مرتين ومانند آسمان جوجه چنين كسان نجي نيد
كه سماوي شده اند اما آنان كه در پايه بشريت مانده اند واز كثافت
ارضيه خلاص نشده كه ولكنه اخلد الى الارض واتبع هواه جاي
ايشان در سجين واسفل سافلين است وصعود بسماء ايشان ميسر
نيست لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة — اي برادر و
ماده البقا وآن حقيقة ايمانست وغذاي او ذكر خداي عزوجل ذكر
خداي عزوجل بسيار كن وبكوش تا مرغت را بال وپر برويد وبسوي
جنت پرايي كه نسمة المؤمن طاير يعلق في شجرة الجنة چه بي بال وپر كجا
نتوان پرواز كرد وهر كس كه بي بال وپر پابست در قفص دنياست ذات او را
از مضيق ارض بسعة سموات خروج محالست بكوش ومباش ماري كه از دو دست
كه نكوكاران از خود خوشنود باشند وبدكرداران از خود ناخشنود اما چه
سود چون توانستم ندانستم چه سود — چون بدانستم توانستم نبود
اگر كسي بپرسد كه انسان اسمي است نوعي پس ان نيه فرانكه انسان ثابت
ذات وحقيقه اوست تجاوز از آن چگونه ممكن باشد وانقلاب حقايق

محالست جواب آنست که این طور که مومن را بر آن می‌دارند تا الحقیقه طوریست
از اطوار انسانیه اما طوریست جز این طور که جمهور از انسان شناسند
پس باضافه بافهم جمهور چنین گفته شود که او از انسانیه تجاوز کرده چه این نه
از انسان جز حقیقه متطور باین طور معروف اعتقاد نداشته باشند که آن
که باایشان گویند آنچه شما از آدمی میدانید چنان خبر جز چنین را نشاید
هر کس که همان باشد به بهشت نخواهد رفت خدای عزوجل مومنانرا
چیزی دیگر سازد جز آنچه عام از آدمی انرا دانند و انطور به کمال خویش
وراثت بوجود خواهد آمد و در دنیا بنیادی شود که بمثابه صبح باشد
مران آفتاب اگر کسی سوال کند که طوری که مومنان به آن
متخصص اند ایمانست و ایمان چیزیست که هر کس آنرا دانند و شناسند
نه چیزیست که مردمان انرا ندانند جواب آنست که ایمان هم کس شناسند
اما ایمانی که موجب نجات افتاده است ایمانیست که از اندرون بیرون آید
همچون آب که از چشمه زاید نه آنچه از بیرون به اندرون رود همچون آب
که در حوض رود و چه آنچه از قبیل اول باشد در سایر احوال ثابت باشد
و حکم خود رانده و با هوال موت تزلزل به او راه نیابد که مثل کلمة طیبة
کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن
ربها و آنچه از قبیل دوم باشد چون حرم و رک بوزد از بیخ و بن
برکند چه آن مرحوی است که در چه مدوان از خارجست از بحض قطع میکند
و او را فرو میش خدای عزوجل می برد که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم
اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم از این جهة اهل سنت گفته اند که
خوف از سوء عاقبتست خلافا للمعتزلة اکنون ما آن طور خاص که خدای

عزوجل مومنانرا با آن کرداند ان طور خواهیم که هر نفس که چنان مطور باشد
اقتضا را ایمان کند و نها واد چشمه باشد که آب ایمان از ان زاید و آن
نه امریست که مردمان شناسند ان خدای دانند و آنکس که خدای عزو
جل او را دانش ان تخصیص فرماید و از اینجا فرموده فلا تزکوا انفسکم هو
اعلم بمن اتقی اگر کسی پرسد که تو گفتی ما وه الفقا وان حقیقة ایمان
و غذای اوذکر خدای عزوجل پس ان حقیقه ناشی از ایمان باشد
و باز انرا منشا ایمان میکوئی وجه توفیق میان این دو سخن چیست
جواب آنست که ان حقیقه هم منشا ایمانست و هم ناشی از
ایمان و سایر قوتهای نفسانی چنین باشد که به اثار و مقتضیات خود
قوة گیرند چنانچه شجاع به سبب شجاعة اقدام برحرب نماید و چون
اقدام برحرب کند شجاعتش افزاید و سخی به سبب سخاوة ایثار به
عطا نماید و چون ایثار به عطا نماید سخاوتش افزاید همچنین ان حقیقه
اقتضا را ایمان کند و چون ایمان بفعل اید او در خود قوة گیرد و چون او
در خود قوة گرفت اقتضا را بزیادتی قوة حاصل شود و همکذا پیوسته
از هر قوتی چیزی زاید و از هر چیزی قوتی افزاید و ذلک کما قیل
فلولاکم ما عرفنا الهوی ولولا الهوی ما عرفناکم والله اعلم
بالصواب و اگر نامه استغنا در ایمان و دیگر نامها که شرح ایمان برین
انجا شده استغناء جویند در تفهیم انکه درین نامه مذکور شد معونة یابند
و اگر نامه که مشتمل است بر تفضیل کمال انکس که خود را کاو ندا داشته بود بظ
آورند حقیقة بزرگیه و حقیقه فوق البشریة باز شناسند که چه طوریست بزرگیه
موصوف محتاج به تقریه موهوم باشد و حقیقه فوق البشریه بجز آن انسانیه

[illegible]

واتم والله ولی التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر رشد الدین عبد السلم

ویشارکه فی مطالعته ولیّی فی الله الفقیه عما والدین عبد العزیز

از مسئلهٔ استثنا در ایمان پرسیده بود و انکه قایل به انا مومن حقا را لازم است

که اعتقاد کند که او بهشتی است یا نه و از مسئلهٔ فنا اشیا پرسیده بود و توقف

میان انچه میگویند که دوزخ و بهشت خط فانی شود و انچه گفته اند که اشیا

همه از فنا مصونست و انکه فنا خط مخصوص این دو است یا شامل

آن همه است جواب از سوال اول انکه اگر مراد به بهشتی بودن این

باشد که بعد الموت او به بهشت خواهد رفت این اعتقاد لازم نیست

چه ممکنست که کافر گردد و کافر بمیرد و به بهشت نرود و اگر مراد انست که

الحاله هذه مستحق بهشتست یعنی بحیثی است که اگر بر همین حال بمیرد به بهشت

رود این اعتقاد لازم است بموجب تصدیق به وعده اما کلام در اصل این

مسئله و درین محال مختصر اشارتی به ان کرده شود مذهب حنیفه انست

که چون ایمان جزئیست معلوم الحد والماهیة و ملخص ان تصدیق نبی است

صلی الله علیه واله و به هر چه به ان اتیان نموده اگر این حد کسی قایم باشد

او مومن باشد به جزم و شک در ان نتوان کرد چنانچه چیزی که بیاض به

ان قایم باشد شک نتوان کرد در انکه ابیض است و چون هر دو صفت

خدای عز و جل چنان دانند ناچار خدای عز و جل انکس را مومن داند پس

او مومن باشد نزد خدای و مومن باشد در علم خدای و چون محبت خدا

عز و جل با سعادت و استحقاق ثواب و جنت لوازم ایمانیست و نتایج

ان و لازم از ملزوم منفک نتواند بود هر اینه ان لوازم انکس را حاصل باشد

مجبور

محبوب خدای باشد و سعید باشد و مستحق ثواب و جنت باشد چنانچه

سعید باشند انچه لازم سعیدی است مثل توفیق البصر البتة داشته باشد باز

اگر ان تصدیق از انکس زایل شود تمام این اسمها از وی زایل شود

کافر باشد و مبغوض خدای و مستحق عقاب دوزخ مجور سعید که چون

سعیدی از وی زایل شود با سیاهی کرد و اسما را او بگرود بجای سفید

سیاه خواهیش بحکایی موثق بر قایض بر چنانچه در جرامده ماندری

ما اسمک عدا و چون علم بعلم لازم علمست یعنی هر کس که بر چیزی باشد

بحیثی باشد که اگر با خود رجوع کند که ایا او بران است یا نه بداند که بر انست

هر کس چه نداند که او صدق نبی میداند این دلیل ان باشد که او صدق

نبی نمیداند پس کافر باشد پس شک در ایمان کفر باشد

و کسی که گوید انا مومن ان شا الله اگر بمعنی شک در ایمان خود گوید

چنانچه ظاهر عبارتست کافر باشد و اگر نه بمعنی شک گوید سخنی باشد خارج

از معروف از قبیل انکه کسی گوید انا حی ان شاء الله اینست تقریر

مذهب حنیفه و مذهب شیخ ابی الحسن الاشعری و اهل حدیث استثنا است

در ایمان و انکه سعادت و شقاوه و ولایت و عداوة تبدیل ندارد و مدار بر

خاتمه است نه بر حال و روایتی هم از ابی حنیفه هست موافق این مذهب

شیخ عبد الله الانصاری نقل کرده از کتاب منتقی که در انجا نقل کرده

از ابی حنیفه که نشاید که کسی گوید که من در علم خدا تعالی مومنم زیرا که روا

بود که بنده را ایمان نماند و علم خدا تعالی متغیر نشد نزد اما مشهور از ابی حنیفه خلاف انست

که و لا خلقهم مومنا و لا کافرا و لکنه خلقهم اشخاصا و الکفر و الایمان فعل العباد

و یعلم الله تعالی من یکفر فی حال کفره کافرا فان آمن بعد ذلک علمه مومنا فی

ودعا بنده قاصر ...

حال ایمانه من غیران تتغیر علمه و منفعته و بعضی تاویل سخن اشعری و محدثان باین
کرده اند که مراد ایشان از ایمان ثابت عند الموت است و این هنگام استثنا
معقول المعنی است چه جزم نتوان دانست که ایمان مستمر شود یا هنگام مرگ والعیاذ
بالله ارتداد او دست دهد چه مذهب اهل سنت این است که خوف از سوء خاتمه
هست خلافا للمعتزله و این تاویل بعید است برای آنکه بر این تقدیر نزاعی
صورة نمی بندد و انکار احد الفریقین برای دیگر وجهی ندارد و حال آنکه منقول
از اهل حدیث انکار است درین باب چنانچه در کتاب الحجاوره آورده که قیل
لابن مسعود رضی هذا یزعم انه مومن قال سلوه فی الجنة هو ام فی النار فسالوه
فقال الله اعلم فقال له عبد الله فهلا وکلت الاولی کما وکلت الاخری و در صحیح
بخاری آورده که قال ابن ابی ملیکه ادرکت ثلثین من اصحاب النبی صلی
الله علیه واله کلهم یخاف النفاق علی نفسه ما منهم احد یقول انه علی ایمان
جبرئیل و میکائیل و بعضی تاویل آن بر این کرده اند که این استثنا بر سبیل
تبرک است همچون استثنا در لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون که در سلام مقابر
مذکور است با وجود تحقق وقوع طوف و این تاویل هم نکو نیست برای آنکه
طوف اگرچه معلوم است که واقع خواهد شد اما بحسب مهیته مستقبل است
و مستقبل من حیث انه مستقبل محتمل الطرفین است پس استثنا انجا جهت
وارد و انا مومن حال است و استثنا در او معقول المعنی نیست تا بر سبیل
تبرک باشد یا غیر تبرک و اگر کسی گوید انا حی ان شاء الله البته سخن
او وی مضحک افتد بدینه که میگوید با آنکه در توجیه انا ان شاء الله بکم لا
حقون بعضی این گفته اند که استثنا برای آنست که مراد از لحوق نه مجرد
لحوق است در صفت موت مراد لحوق در مکان است و لحوق به مومنان در مکان

وموقف مشروط باشد بر ایمان اگر شخص مومن از جهان رود و لاحق به مومنان
گردد و در الجنان و الا والعیاذ بالله ملحق به کفار گردد در سجین و اظهر آن است
والله اعلم که نزاع حنفیه و اشعریه درین باب معنوی است نه لفظی نزاع در ایمانی است
که آنچه شخص بدان ممدوح و مستحق ثواب میگردد چه حنفیه گویند آن تمام
تصدیق است به شخص کیف ما کان و اشعریه گویند آن تمام تصدیق است
بشرط انجاث الی ذات و شرح این آنست که می باشد که شی بطبع
اصلی خود مقتضی حالتی است و بقوتی اقتضا غیر آن میکنند و چون حکم قوه
غریبه منتهی شد باز مقتضی خود میرود همچون حجر و مار که حجر بطبع خود مایل به سفل
باشد اما بقوه غریبه است نه چون قوه غریبه حکم خود برانده و تاثیر او نماند هبوط
رسد هبوط که حالة اصلیه است باز گردد و در نار بر عکس این اکنون
بر این قیاس نفوس بنی آدم در فطرة مختلف افتاده اند بعض بالذات
مقتضی ایمان اند و اگر مدتی کافر باشند به قوتی غریبه باشند که از معاشران
و هم جنسان یا غیر ذلک کسب کرده باشد و بعضی بالطبع کافر اند و اگر مدتی
مومن باشند بقوتی غریبه باشند آنچه مثبت استحقاق ثواب
و محبت خدای است عز و جل و سعادت و رحمت ایمان فطری است نه ایمان
غریب و اگرچه شخص از حال خود جزم داند که مصدق است اما نداند که این
تصدیق در وی جبلی است یا غریب پس استثنا بر این عاید باشد و
مطلع نظر درین خلاف خلافی دیگر تواند بود و آن آنست که آیا نفوس به حسب
فطرة مختلف افتاده اند یا به حسب فطرة متشابه اند و اختلاف بحسب
اکتساب دست میدهد و این خلافیست که قدما و جدیدا میان اهل سنت
مذهب اشعری اثبات اختلافست هر آینه اعتبار ایمان فطری و غیر فطری

ازوی درست اید ومذهب ابی حنیفه چنانکه از عبارة کسب بقا منقول شد
از فقه اکبر فهم میشود واثبات نشانه می نماید چنانکه فرموده ولاخلقهم مومنا
ولا کافرا ولکن خلقهم اشخاصا الخ هر آینه فراعتبار مطلق ایمان در طریق
او مستقیم نباشد اگر کسی برسد که حق ازین دو مذهب کدامست احادیث
باب به گوهم الجوهر ماظاهر میشود آنست که بعضی از نشات متعدده میت
در بعضی نشات مختلف اورده ودر بعضی متشابه بحثیت خدای عزوجل نزاانرا
اثباتی فرموده متشابه بذرظلمة چنانکه در خبر امده که ان الله خلق الخلق
فی ظلمة باز ایشانرا اثباتی فرموده مختلف ثم رش علیهم من نوره
فمن اصابه من ذلک النور اهتدی ومن اخطاه ضل ودرین نشاه
بعضی تیره امدند وبعضی روشن وحدیث لقد طبع کافرا که در قصه خضر آمده
اشارة باین است باز خدای عزوجل ایشانرا بار دیگر فرموده
در موطن میثاق ودرین نشاه همه را یکسان بداشته روشن
بنور ایمان ولهذا همه باتفاق گفته اند بلی چنانکه در خبر امده عن النبی
صلی الله علیه وآله ان الله اخذ المیثاق من ظهر ادم بنعمان یوم عرفه
فاخرج من صلبه کل ذریة ذراها فنثرها بین یدیه ثم کلمهم قبلا قال الست
بربکم قالوا بلی شهدنا ان یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین
او یقولوا الی قوله المبطلون رواه احمد والنسائی وکریمه کان الناس
امة واحدا اشاره باین اتفاق وجمعیت است که بر حق وایمان داشته اند
در موطن میثاق وبراین حال از مادر بزایند چنانکه در خبر امده که کل مولود
یولد علی الفطرة فابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء
هل تحسون فیها جدعاء ثم یقول ابو هریره اقرأوا ان شئتم فطرة الله

الی

التی فطر الناس علیها وهمچنین در خبر امده که انی خلقت عبادی حنفاء
کلهم وانهم اتتهم الشیاطین فاجتالتهم عن دینهم باز ما کتاب ممتاز شوند
ومطالعه نشاه قبل المیثاق باز کردند روشن گردد وتاریک چنانکه
کما بدأکم تعودون فریقا هدی وفریقا حق علیهم الضلالة واز این جهت بحال
سابق ایشان بر دو گونه آمده کاه متشابه بوده اند وکاه مختلف بسبب
ایشان باید مقدسه مختلف امده کاه هم در قبضه یمین بوده اند چنانکه
ترمذی در جامع خویش آورده قال رسول الله صلی الله علیه وآله لما خلق
الله آدم ونفخ فیه الروح عطس فقال الحمد لله فحمد الله باذنه فقال له ربه
رحمک الله یا آدم اذهب الی اولئک الملئکة الی ملأ منهم جلوس
فقال هذا تحیتک وتحیة بنیک بینهم فقال الله ویداه مقبوضتان اختر ایهما
شئت فقال اخترت یمین ربی وکلتا یدیه یمین مبارکة ثم بسطها
فاذا فیها آدم وذریته فقال یا رب ما هؤلاء قال هؤلاء ذریتک الحدیث
وگاه مومنانرا فقط نسبت بیمین امده چنانکه در خبر امده عن ابی الدردا
عن النبی صلی الله علیه وآله قال خلق الله آدم حین خلقه فضرب
کتفه الیمنی فاخرج ذریة بیضاء کانهم الذر وضرب کتفه الیسری فاخرج ذریة
سوداء کانهم الحمم فقال للذی فی یمینه الی الجنة ولا ابالی وقال للذی
فی کتفه الیسری الی النار ولا ابالی رواه احمد ومناسب این احادیث
الخ در خبر امده عن عبد الله بن عمرو قال خرج علینا رسول الله صلی الله
علیه وآله وفی یده کتابان فقال اتدرون ما هذان الکتابان فقلنا
یا رسول الله الا ان تخبرنا فقال للذی فی یده الیمنی هذا کتاب من رب
العالمین فیه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم ثم اجمل علی آخرهم

وخاتمهم

روشن

فقال السلام علیکم قالوا علیک السلام ورحمة الله ثم رجع الی ربه ص

فلا یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا ثم قال للذی فی شماله هذا کتاب من رب
العالمین فیه اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد
فیهم ولا ینقص منهم ابدا الحدیث و تسمیه اصحاب یمین اصحاب شمال ازینجا
برخاست و چون ثابت شد که آدمی را نشات مختلفست و هر نشاه حکمیت
جدا تا اقض والکتاب که میان احادیث وارده درین ابواب متوهم میگردد
برخاست و هر چه حدیث حکایت حال نشاه باشد ازان نشاه و اختلاف
که میان علما افتد اگر نیک بنگری هم ازین بابست چه ایشان اهل متخذ
هرکس ازان روزنه که بر دل ایشان گشوده سخن گفته اند و چون عالمهای
مختلف هست از هر عالم و هر مقام روزنه بر دل عالم گشوده که سخن رانند
قد علم کل اناس مشربهم و جواب از سوال دوم آنست که نیست شدن
بهشت و دوزخ غلط مذهب بعضی است که برای تمسک بجهل شی هالک
الا وجهه و هو الاول والاخر بران رفته اند و آن مخصوص این دو نیست
زوال ایشان شامل هر چیزیست که غیر خدای عزوجل باشد و این خلاف
مذهب صحیح است مذهب صحیح آنست که امور سبعه فانی نگردد و از انروز
باز که آفریده شده تا ابد الاباد باقی باشد بی روح و ساکنان بهشت
از حور و ولدان را گویند نیز و نفخ صور ان نفخ که برای محقاست بیهوشی
عارض گردد چنانچه دانی که بالفعل مدرک باشد نماند الا ذات اقدس بیع
چنانکه از کلام حجة الاسلام غزالی معلوم میشود و غیر او و غزالی در کتاب
کشف علوم الآخرة فرموده که استثنا در کریمه فصعق من فی السماء و من فی الارض
الا من شاء الله بر ذات اقدس و اخبث ولس و در معتقد امام احمد
مسطور است که و قد خلقت الجنة و ما فیها و خلقت النار و ما فیها ابدا فان

اجتح

اجتح ومبتدع او زندیق بقول الله تعالی عزوجل کل شی هالک الا وجهه
و نحو هذا من متشابه القرآن قیل له کل شی مما کتب الله علیه الفناء و
الهلاک هالک والجنة والنار خلقتا للبقاء لا للفناء و لا للهلاک و هما
من الآخرة لا من الدنیا والحور العین لا یمتن عند قیام الساعة و لا
عند النفخة و لا ابدا لان الله عزوجل خلقهن للبقاء لا للفناء و لم یکتب
علیهن الموت فمن قال خلاف هذا فهو مبتدع ضل عن سواء السبیل
و لموزه بود که او را بسیار اشکالات واقع میشود و در معتقدات و
در طریق سلوک و در بر سینه آن اندیشه ازلی ابدی وا روا که بی تکلف
او را حسن حاجت به آن افتاده باشد و نیاز مندی بمعرفت آن داشته
باشند بمقتضی فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون باید پرسید و دیگر
درخواست کرده بود که معتقدات بدلایل ترتیب الفهم بیان کرده شود
تا متضمن نجات ناظر باشد از تقلید و وسیله بلوغ او به ذروه یقین از
معتقدات هرکدام که در مجاری احوال و مطاوی اوقات او را تامل در آن
دست دهد و مهتدی بدلیل و بیان آن نباشد بر سد تا مبین گردد
که این سوال در ثبت فواید فضل است و در تحصیل بصیرة النفع محض باید
که همت مطلق در تحصیل شناخت داشته باشد و ترصدی مجمل مواقع
آن علی سبیل الدوام که چون چنین باشد فتوح وی متوالی گردد و چون
روزگاری بر وی بگذرد و بتفاریق او را علوم فراوان بدست آمده
باشد و ترصد مواقع ~~آن علی سبیل الدوام که چون چنین باشد~~ فیض این
سوال تا سی لطریقه خاصه ختم محمدیست علی شارعها الصلوة و السلم
و فلا اقسم بمواقع النجوم بعض اشاره به آن مواقع کرده اند و نجوم را عبارة

از آیات قرآنی که تدریج نازل میشده بحسب وقایع واشته اند آنکه کتاب
مکمل کننده مشتمل بر بیان سایر وقایع جز الجزء الحالة بذه بحضو اخروة به بسیاست
آن افتاده وجه غیران بر گیرند و از اول تا آخر از مطالعه کنند این نوع استفاضه
رانه و از روزنه موسوی باشد علی قائلها الصلواة والسلم که توریه یکدفعه را
برایشان نازل شد فیه تبیان کل شیء و چون قبول نکردن بحسب تعطش
قابل بست هر فیض که مصادم تعطش شد چو نشود و همچون طعامی باشد که نه از
سر استشهاء تمام خورند نیکو هضم نشود و قوت نبخشد اب کم چو تشنگی
آورد بست پس ثابت شد که قوت و ثبات دل در تعلیم تدریجی بست که
در مواقع حاجات افتد کما قال سبحانه و قال الذین کفروا لو لا نزل
علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنثبت به فوادک والسلم
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الحافظ شهاب الدین داود
پدران و فرزندان حجاب برای آن آورده شده اند تا مگر از میان
ایشان یکی شایسته شناخت خدا عز و جل گردد و یکی عبودیت او ایشان ها کند
نماید که ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون خدمت والدین پسندیده است
اما تحصیل شناخت خدای عز و جل بصیرة در وی بر همه چیز مقدم است اویس قرنی
گویند بنابر اشتغال بخدمت مادر خود راه بصحبت صوری حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله نرسانید از آن بود که به کمال نجیح رسانیده بود جناب نبی واسطه
ملاقات صوری اکتساب و استفاده انوار از آن حضرت فرمود نا چار دیگر که
در عدم ملاقات او با آنحضرت بود که این مجال مقتضی دیگران نیست دیگری
قیاس حال خود بر او نتواند کرد خطاب با دیگران اینست که قل ان کان

ابائکم

آبائکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة
تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی
سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین
جز مردان خدای باقی هر کس مشغول بشهوات و هوسات اند و اگر
کسب میکنند و اگر قرض که جز در باطل نیست مددی چند هوسناکان
کرده گیر و آرزوی چند ایشان بر آورده اگر کاری میکنی برای خود و برای
ایشان جهت حقیقی کسب کن برای خود و از آن جزئی در ایشان
دوم ایشان را نیز برات زنده سازند کانی جاوید و از گرکشان باز
خوکه اگر چنین کنی بر والدین بجای آورده و الا مدد ایشان کردن گردد
روزی از زخم محصلان خلاصی یابند چه شود و اگر عقوبت بزخم منکه غلاظ
شداد و العیاذ بالله مبتلی کردند که هرگز از آن خلاصی نیابد مرد ما پندارند
که کلمه لا اله الا الله میگوییم هر اینه از اهل بهشت خواهیم بود که در حدیث
که من قال لا اله الا الله دخل الجنة آری شما این کلمه میگویید اما معلوم
نیست که جسم شماست که میگویند یا سر شما اگر جسم است که میگوید چون
بظهور امارات موت قوت جسمانیه ساقط شود آن گفتار نماند و اگر سر
شما این گویاست آن گویای بر جای خود خواهد بود اما نه هر کس را سر گویا
باز دیده کرده بسیار کسانند که سر ایشان گنگست صم بکم عمی فهم لا
یرجعون اینهم جدیت و کوشش ما برای همین است که سر گویا ما دایم باشد
که اگر ما را معلوم بودی بر جزم که نزد سقوط جسم این کلمه ما با ما باز خواهد ماند
ما را هیچ غم و تشویش نمی بود هر اشکالی که هست در همین است اینهمه جان
کندن ما برای آنست که چندان قوت حاصل کنیم که در وقت جان کندن

ایمان از غارت شیطان نگهداریم نگاهدارنده خدای است اما اگر ما دست
بر روی هم بنهیم واز قدر کسی که خدای عزوجل دست ما بران کشاده است
دست در بندیم لجمله این که کل قدرة ما را نداده تشنیع باشد ولی
ادبی و کفران ولی شرفی با آنچه دست رس ماست میکوشیم با توکل بر خدای
عزوجل میکنیم و امید رحمة الله او میداریم که رسول صلی الله علیه واله فرمود
زانوی شتر ببند و توکل کن همچنین ما ایمان خود را به قید نظر صحیح و
عمل صالح و صحبت سالکان و سایر آنچه محتاج الیه این شان است
مضبوط میسازیم آنگاه توکل بر خدای عزوجل میکنیم که در دوم آخر مدد و امانه
و از تسلط شیطان ما را نگاه دارد کسب از ما و توفیق از خدا انما
الحرکة ومن الله البرکة و مراد ام ازاین کسب خود دانی که گر ماسن یافتن
نیست لو د عمل و ثمار علم ورا و روشنست و چاره که از حور و جهنم نگاه دارد
برای خود و خوش و هرچه خواهیست بکار ایست والله ولی العصمة والتوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الحافظ شهاب الدین واوود
ورز نور مسطور است کرانا الموجود فاطلبنی تجدنی وان تطلب
سوایی لم تجدنی یعنی ما را بخواهی جل حدیث ماکن خود اماکن ز ذکر آن
خود و اکن جندان خدا برا عزوجل یاد باید کرد که خود را در آن یاد فراموش
کند آنگاه هستی تازه از آن یاد و اگر را باز دید شود خدا برا عزوجل جان
هستی که از یاد او باز دید اید عزة نماید و باقی گذارد و الا هستی که از آن گذشت
بجزه وحدانیه به تیغ قهر از او دو نیم گرداند قال الله عزوجل الم نهلک الاولین
ثم نتبعهم الاخرین کذلک نفعل بالمجرمین ورنباه ذکر گریز و میان خود و تن

بسر

بسری رازو کرو را آویزه وای بر کسی که ورد ذکر مستهتر نباشد که تیر باران
هستی باوی چه خواهد کرد و بان آگاه باش که لشکر هستی تاختن
خواهد آورد و قلعه ذکر را راست کن و ارکان از ابر اساس موزونانه
وجهه و دندان شکستن اعدا خاوق محبت آماده دار هان بشتاب
که وقت تنگ شده هنگام صحبت با قریب و بعید و گفت و شنید با
آشنا و بیگانه نیست صحبت با دار القرار انداز چون آنجا به دل امن
بنشینی که خویشان برای و آشنایان که آرزوی صحبت و گفت و شنید
مشغول شو این هنگام کارسازی است بار بر هم بند و آماده رحیل شو
تا چون زعق نفیر شنوی دست باچه نشوی یوم ترجف الراجفة
تتبعها الرادفة اینکه مرگ رسید با آنچه در او ست امن چه نشسته
نان و آب بر خود حرام کن تا این کارسازی تمام نکنی و تو خود دانا
که اینکار سازی به کمتر از عمری تمام نتوان کرد پس دین زندگانی نان
خور و شراب یعنی لذة نان و آب بر خود حرام کن و لبهنوه طبع و از زد
نفس نان و اب مخور قدر ضرورة بمقتضی حکمت و پیروی سنة ما اول
کن ای برادر تو هر کس که گوش شنیدن ندارد و بداند که هر کس که
گرفتار ناموس این جهان است از خوب شیطان است مومن را باید که
ناموس آن جهان باشد و از بدنامی و بداب روی آنجهان ترسد روی
بخدای و اهل خدا آن کار خواهید و روی با هیچکس دیگر بکار نخواهید
حاملہ راستانه پیش گیرید و راه راستان روید تکلفات از دست
بگذارید و عزیزی و خواری جهان یکسان شمارید و تطعن اغیار و عار ک
راه خدا مکنید قال الله تعالی وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن

سبیل الله خدای که آفریدگار خلق است ایشانرا بهتر می شناسد باشما
خدای درباره ایشان گواهی میدهد که اکثر ایشان گمراه کننده اند از راه
خدای کسی را که پیروی و فرمان برداری ایشان کند والسلم علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی الامیر محب الملة
والحق والدین الشیخ محمد ایده الله بنصره والی سایر الاخوان والی
الشیخ کریم الدین بدان خدای که بر اخوان منت نهاد و راه نمای
بسوی او که اگر اخوان از طریق خود دست ندارند و هرچه ایشانرا دران
پیش آید از تعب و ذل و نقصان مال و جاه و غیر ان بخود کم ندارند روز
که سموات بشکافد و کذای بزرگ که چنین روز خواهد بود ایشانرا
دران روز ملکی و سبیح که در ان سموات باشد و اوسع از سموات خدای
قدیر بدهد و هرکس که ایشانرا بر طور ایشان ملامت میکند ان روز بداند که
دران ملامت محق نبوده و بسیار گول و بیخود و بی توفیق بوده که او نیز
دست بران طور نگرفته تا دران روز او نیز بچنان سعادت رسد
و چنان درجات بیابد یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا
من اقطار السموات والارض فانفذوا ای معشر اخوان بهمت از
سموات درگذرید و بزمین میپایید و خود را از ان عزیزتر دارید که در دنیا
که خدای عز و جل انرا لاشی خوانده فانی شوید هرکه در یک ذره لاشی
کم شود کی بود ممکن که او در دم شود پایه ادمی ارفعست از سموات
نه حیف باشد که چنین در حضیض ارض فرو رود و خود را ازین تن خاکی باز
نشناسد و پیوسته در پی تحصیل لذات تن و شهوات بدن باشد حرص را

شناخته

شناخته مسکین آدمی از بزرگی آمده و شده در کی در حکایت
هست که شخصی را مالیخولیا پیدا شده بود و این اندیشه بر او مستولی شده
که او گاوی است هر آینه او را می باید کشت که به هریسه نهند خالمین انیة
که اکلیه است فراموش کرده و خاصیة گاو که ماکول است از خود میخواهد روح
را با تن چنین حالت دست داده چنانچه کلب کلب چون کسی را
بگزد انکس آواز سگ کند کان که کلبیتی در او پیدا شود و همچنین کلب
طبیعت نیش بگوهر روح زده و هستی مضاد جوهرا و در او پیدا شده از حیث
هیئت طبیعت هر آینه خود را از طبیعت باز نمی شناسد و آنچه مقتضی طبیعت
مقتضی خود گمان می برد و در تحصیل ان میکند وای بر او ان ساعت که ازین
مستی هشیار گردد و ازین جنون افاقت یابد و این پوشش و لبس
از پیش برخیزد و خود را چنانچه خود هست دریابد اما محروم از همه مقتضی
اوست و ملایم ذات او وای بر او ان ساعت وای بر او وانذرهم
یوم الحسرة اذ قضی الامر وهم فی غفلة وهم لا یومنون چون خدای
عز و جل اخوانرا این تیقظ کرامت فرموده و باز حال افنا و نه خدایرا
عز و جل [illegible] بران شکر کنند و در پی فطرت خود کوشند که مبادا ابلیس
باز ایشانرا از راه بیرون برد که حال ابلیس با ایشان اکنون حال
باوش هست که بندی چند از بند او گریخته باشد چگونه هر سوی فرستد
و راه و روی بر ایشان گیرد و لوث و سراپا پوشیده روان کند که ایشانرا
باز گرداند مگر و لطف یا جرب و عنف اخوان حاضر باشند تا دشمن
دست برو نکند و نکنا و والسلم علی الاخوان و اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید

هر مومن از خود واند وو ریابد که بسیار چیزها از او صادر میگردد که او به آن خشنود نیست و پسندیده نمیداند و لیسبب صدور آن از او انکار خود دارد و از خوشتن و ناراضی ست و خود میخواهد از آن صورت باز و وقت افتد و بیقین بداند که در نهاد او چیزی ست که اقتضا ر چنان امور میکند برای انکه یک شی محالست که اقتضا بر ضدین کند اکنون تامل باید کرد که ازین دو امر کدام اوست و کدام غیر اوست که بر اوی او غالب شده چنانچه اوی از او اوی خود جدا گشته و شناخت این بر آن حاصل توان کرد که نگاه کنند در نهایة حرکة انسان الحجة در نهایة بر آن قرار میگیرد آن حقیقة اوست و الحجة در طریق و اهتمام لاحقی است غریب از ذات او و لغروره معلومست که بجنگان انسان و منتهیان بر عقل قرار میگیرند نه بر طبع چه رسل و صدیقین که در نهایت و راتب انسانیه واقع اند اهل عقل اند نه اهل هوی و طبع و چون ازین نظر تعیین شد که حقیقة انسان قوه محققه ادراک عاقله است و قوه طبیعه هویه موهومه غیر اوست بر صاحب همة لازم باشد که استیلای قوه طبیعه از قوه عقلیه رفع کند و خود را در تحت تصرف آن قوه طاغیه باز نگذارد که نوعی بر او تغلب نموده که هویة او را به هویة خویش پوشیده کرده و این نوعی تغلبیست که زیاده از آن تصور نمیتوان کرد چه تغلبات که ظالمان بر مظلومان در عالم اجسام میکنند هرگز باین رتبه نیست برای انکه غایة تغلب ایشان آنست که مثل مظلومان را بالفعل خود مستور دارند به آنکه ایشان را از قیام به امر خود و اظهار خاصیة خود باز دارند و در اوامر خویش و اظهار

معانی

معانی خویش استعمال کنند این نیست که هویات ایشان را به هویات خویش مستور سازند چنانکه ذوات ایشان معنی ایشان گردد و اگر قوه عقلیه از تحت قوه طبیعیه بیرون آید و به اظهار معانی خود و بسط خواص او که در او بالقوه است مشغول شود و ذوات خویش را باز بیند و با خود رسد چه سعادت که وی را حاصل شده باشد و چه علو درجه که در مرتبه او و انکه در ذوات خویش عالمی شود مقابل این عالم چنانچه اگر نقش این عالم از صحیفه هستی بزدایند کان از وجود او آن نسخه باز سر توان نوشت همچون کسی را که کتابی را یاد گرفته که اگر آن کتاب گم شود توان که از لوح ضمیر او آنرا باز نویسند چون کما هو آنرا یاد گرفته باشد در لوح ضمیر او محفوظ مانده همچنین کسی که امر را کما هو واقفیته باشد در حکمت حقیقی رسیده باشد حال او با کتاب عالم چنین باشد از ابن عباس رضه منقولست که در تفسیر و کتاب مسطور فی رق منشور فرموده الرق المنشور ما بین المشرق المغرب هر کس که این کتاب الهی چنانکه هست خوانده باشد و یاد گرفته در ضمیر او و لوح المحفوظ مستفاد باشد چنانچه لوح سماوی لوح المحفوظ منقد است کما قال القایل لوح محفوظ است پیشانی یار اکنون کجا روا باشد که شخص که خود را به چنین مرتبه تواند رسانید رضا دهد تا پنجاه سال شصت سال اسیر آن قوة طاغیه باشد و تقلیل و کثر اظهار مقتضیات خود الستا و کی تواند که خود را حزوید بجنت بماند ابد الاباد و ای ولی من و ای حبیب من مثل این قوه طاغیه با انسان مثل غلامیست که همراه صاحب در سفر باشد و صاحبش بمیرد و از وی فرزندی خرد بماند آن غلام کافر نعمت اموال

واسباب خواجه را تصرف کند و وزنها او را غلام خود سازد و به غلام
خود باز خواند و روزی چند وی را در مهمات خویش بکار دارد و مثل مرشد
مثل شخصی است که از دوستان پدر او بوده باشد و چون از نمکان
اگاه شود بشتاب بسوی آن فرزند اید و وی را از حقیقه حال اگاه گرداند
و وی را بر آن دارد که تدبیری کند که از تحت تصرف آن غلام طاغی برون
اید بلکه آن غلام را در تحت تصرف خود آورد و غلامانه بکار دارد و بهمین
قناعت نکند بلکه مفصلا تدبیر وی را بیاموزاند و بر این نیز قناعت نکند بلکه
باوی ایستادگی نماید به اعمال آن تدبیر و یار و یاور او گردد تا مگر باتفاق
چنان کنند که تسلط غلام طاغی از وی مندفع گردد و امر منعکس شود
آنکس که به بندگی مشتغل بود خواجه شود و آنکس که خواجگی میراند بنده
گردد و اگر آن فرزند را توفیق رفیق نباشد اطاعت آن دوست مشفق
نماید تا امرش به آن کشد که از ذل غلامی به عز خواجگی رسد و اگر خذلان
ازلی والعیاذ بالله او را دریافته باشد سخن ناصح نشنود و او را به کذب
متهم دارد و تامل در این احوال خود و آن مالک ملعون نکند که از دی
یقین بداند که استحقاق خواجگی او راست نه آن مالک ملعون را و برو
بر پیکر و جوهر آن ملعون در این مذبها واضح و لایحست و دیده اش نگشاده
قهر الهی و طرد ازلی از این ادراک محجوب باشد و ناصح مشفق را بگمان
گردد که مگر میخواهد که مرا از چنگ مالک خویش برباید و غلام خود سازد
و همچنان که نگشاده قهر محجوب آمده از ادراک رتبه ذات خویش و آنکه
که او بالای گوهر آن طاغیست که وی را بنده خود ساخته با وضوح و این
ظهور و لایل و مخایل این معنی همچنین محجوب باشد از ادراک ذات مرشد

مشفق و معرفه صدق او و برائت او از هوی و غرض با آنکه دلایل و مخایل
این بر سر تا پای او لایح باشد و لهذا انها که اهل بصیرت بوده در خواه خویش
باقی و نهیب قهر از بطائن زلال و در کشاکش نفته بوده آن بود در که بعین
که نظر در وجه رسول الله صلی الله علیه و آله کردندی ایمان آوردندی
کما قال العارف ~ در دل هر امتی که حق مزه است ~ روی و آواز
پیمبر معجزه است ~ اما کسی را که خدای اعمی کرده باشد و از اهل غفلت نوشته
چگونه چیزی به بیند و بداند و من یضلل الله فما له من هاد و آری
در و مندی کش زبام اما و طنت ~ زو نهان کردیم حق پنهان گشت
وانکه او غافل بد از زور و شن بعید ~ چند بنمودیم او آن را ندید
سحر و از کشید و چاهش نام ما خورسیده و غالبا کوتاه کنیم والله علی ما نقول وکیل
بسم الله الرحمن الرحیم
هذه اجوبه الاسوله الشخصیه ~ سوال اول چون آدم عم در زمین مخلوق
شد او را به بهشت بردند تحت العرش است و باز او را به زمین آوردند
باید که معنی آن چگونه است جواب خدا که خلق اولا و آدم در چهار طور باشد
طور نطفه و طوری علقه طوری مضغه مخلقه و طور رابع نفخ روح همچنین خلق
آدم عم در چهار طور بوده در طور اول در ارض بوده میان مکه کرام
الملائوست و طایف در بطن نعمان بطن نعمان او را کاهی بطن امهات
افتاده چنانچه در حدیث امده خلق آدم من تراب قبضه من وجه الارض
و حمره حتی صار طینا و ترکه حتی کان صلصالا و کان ملقی بین مکه و طایف
ببطن نعمان ~ و در طور دوم او را نقل کرده اند از آنجا بباب جنه چنانچه
در حدیث امده القاه علی باب الجنه اربعین صباحا این اربعین بجانب

اربعین علقیه است که باب حیوانیه است که ان الدار الاخرة لهی الحیوان و در طور
سیم او را نقل به جنت کرده اند و این طور او را ابتدا به صورت جنینه که نشو و نما است
افاده خواهد و در حدیث آمده لما صور الله آدم فی الجنة ترکه ما شاء الله ان
یترکه الحدیث بعد از ان نفخ روح در وی کرده اند و بعد از عصیان هبوط با رض
نموده و جنة مذکوره نزد اکثر همان جنت است که سقف آن عرش رحمن است
و بعد البعث معاوده بان خواهد شد چنانچه در حدیث آمده که یجمع الله تعالی
الناس یوم القیمة فیقوم المؤمنون حتی یزلف لهم الجنة فیأتون آدم
فیقولون یا ابانا استفتح لنا الجنة فیقول وهل اخرجکم من الجنة الا خطیئة
ابیکم و جماعتی بران رفته اند که ان جنتی است در سما غیر دار الخلد و این قول را
به حسن بصری نسبت کنند و جماعتی بران رفته اند که ان جنتی است در محلی از
ارض و این قول را به ابی حنیفه اسناد کنند و بعضی گویند ان محل فوق جبل یاقوت است
که در ترقی واقعست و عارف فاز او در توفیق این اقوال ثلثه و وقتی عزیز المثال
اما امور ذوقی آمدنی است نه شنفتنی مرحبا که به ذوق وی معلوم شود
ان با ذکری در سلک نوان کشید سوال دوم و الله خلقکم و ما تعملون چون
خالق آدمی و افعال او حق است او را در نیک و بد افعال خود چه اختیار است
همچنانکه او را در نیک و بد خلقه خود اختیار نیست بنا برین چرا ملامت متعلق
به او گردد جواب او بینش بر اوست که قال سبحانه انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون اکنون اگر فرضا مثل کسی به غلام خود گوید که او امر فلان
شخص را امتثال نماید چون ان شخص او را امری کند و او ان را بجای آورد اگر
گویند امتثال امر ان شخص نمود وی راستی داشته باشد چه ظاهر امتثال
~~امر ان شخص نمود وی راستی داشت~~ اگر گویند امتثال امر سید خود نمود

او را درست دارد اگر گویند امتثال

ارسید

درست باشد برای انکه حقیقتا فرمان برداری او نموده و جز فرمان بردار
او در نظر او نیست و مطیع غیر او نیست همچنین خدای عزوجل طربی در اعراض
اقتضا در عباد سنته با حرکات ایشان نهد و ان حرکات را فرماید بعباد
ان امر و اقتضا نماید کما قال العارف کی در اید لقمات اندر گلو
تا نگوید لقمه را حق ادخلوا پس چون ان حرکات بوجود آیند اگر انرا
اسناد با قتضا عباد کنند روی راستی داشته باشد در رتبه خود و اگر
اسناد با قتضا امر حق عزوجل کنند درست باشد حق و راستی
و برای انکه نسبتین دو رتبه مختلف و در دو گونه متباین اشاره به
باین تفاوت را یکی را خلق خوانند و یکی را کسب و مدح و ذم که متوجه
عباد است در اعمال ایشان مدح و ذمیست در رتبه اعمال ایشان نه
بیش و نه کم همان زمان که میگویند او کرد و میگویند بد کرد و نیک کرد اگر
کسی سوال کند که چونست که عباد در رتبه فاعلیة خود بعضی افعال ممدوح اند
و بعضی مذموم مدح و ذم ناشی از همان مرتبه و خداوند عزوجل تعالی علیه
همانها چرا محمود نیست و نتواند بود جواب انست که خدای عزوجل هر چه
کند بعلم و حکمت کند و عباد بعضی چیزها بعلم و حکمت کنند علم و حکمتی لایق
رتبه ایشان و بعضی بجهل و سفاهت و اعمال با قطع نظر از ذوات عمل
باعتبار کیفیة عمل و خصوص قصد و باعث و صفی کسب کنند بران مثبت
استحقاق مدح و ذم گردد فافهم و اگر باز سوال کند اینجا برین اگر خدای
عزوجل ان علم و حکمت که او راست در خلق شرور بعضی بندگان اموزد و
داده همان علم و حکمت ان شرور کنند مذموم نباشد جواب انست
که این فرضی محالست هیچکس را خدای عزوجل علم قدر نیاموزانیده و نیاموزاند

واین علمیست که خدای عزوجل برای خود استیثار فرموده و هیچ فرشته
مقرب و هیچ نبی مرسل را نیاموخته و نیاموزانده و کسی را اذن نداده که از آن
باز پرسد لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و اگر سوال کند که از قصه خضر
چنین معلوم میشود که بعضی از آن علم که آنست که خدای عزوجل تعلیم بعضی بندگان
میکند و لهذا چون خضر بآن علم و حکمت قیام به خرق سفینه و قتل غلام نمود و نه
مذموم بود جواب آنست که خضر از آن جهت که به امر خدای عزوجل بآنها اقدام
نمود که قال و ما فعلته عن امری از استحقاق ذم خلاص بود چه هر چه بامر
خدای کنند بحکم خدای محکم باشد نه برای آن حکمت و مصلحت که در آن میدانست
و آن علم و حکمت که سر قدر است خدای عزوجل خضر را نیاموخته و هیچکس را
نیاموزانده و نخواهد اموزانید اما آن علم خضر نموداریست اندک و تقریبی از علم
قدر برای کسر سورت استبعاد کنندگان والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ما اینجا نوشته شد

بسم الله الرحمن الرحیم

هذه اجوبة الاسولة السبعة الحجفیة سوال اول چگونه موجود باشد که
نه در مکانی باشد جواب آنکس که این عبارة میراند اگر باز وقت افتد داند
که او موجود لا فی المکان را در یافته چه اول موجود میگوید انه لا فی المکان و پی
در می آورد پس اگر آن دم خویش را که موجود بگوید بگیرد و از آن فرو گذرد
موجودی یابد بی آنکه در مکانی باید لیکن نفس او دام گیر ریاضات عقلیه
استوار نگشته لغزان است و ران حد خود را ضبط نمی تواند کرد و پس
یافت مجرد هر کس را هست اما اثبات آن مخصوص عارفان است
و اگر خواهد گوید یافت سوال ثانی کیفیة اتصاف حق عزوجل بصفات
خاصه کلام چیست جواب این سوال را اگرچه تحریری زیاده ازین می باید بدانی

انکه

انکه در صفات و کلام از حیثیات بسیار نظر است تحریر باید کرد که اشکال
از چه حیثیت است تا در حل آن سخن گفته شود و آنچه جواب این سوال باشد
در همین مرتبه آنست که خدای بصفات و کلام چنان موصوف است که
هر موصوف باوصاف خود زنده است و دانا است و میگوید و می شنود و علی
هذا القیاس سوال ثالث گویند محشر ارض شام است این چگونه
تواند بود با کثرة خلایق اولین و آخرین جواب محشر ارض شام است
بمعنی که عرش خدای عزوجل که برای فصل قضا نهند آنجا وضع کنند
و نصب میزان و حساب آنجا باشد و انبیا و شهدا را آنجا حاضر کنند
و خلایق را یکان یکان آنجا آورند و پرسش نمایند و فصل و قطع معامله
کرده باز محل خود برند یا آنجا که فرمان باشد لازم نیست که همه خلایق
دفعه واحده آنجا باشد حاصل آنجا بمثابه دیوان خانه باشد که پرسش
قیامت آنجا واقع شود هذا وجه من الکلام و وراء ذلک ما لا یسعه
المقام اما آنچه گفته اند چون بعث بعد از فنای آسمان و زمین است ارض
شام در قیامت باقی نباشد چگونه محشر آنجا باشد جواب آنست
که زمین و آسمان امروز فانی شوند از حیثیت و هویت بغیر آن ایشان
ایشان باطل شود اما بجای آن ایشان را انشای دیگر کنند کما قال سبحانه
یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات سوال رابع جنت و جهنم
با عظم و سعة ایشان چگونه در آسمان و زمین گنجیده اند جواب جنت و جهنم
از ملکوتیات است و ملکوتیات را خواص باشد که در ملکیات مثل آن یافت
نشود مثل آنکه گر ایشان در صغرا بیضه گنجند و نمودار آن در این عالم اگر
نمودار بیضه است اندیشه است که بقدر یک کف است و اسمان با عظم که او درا

در انجا می نماید و از جمله خواص مکونات انست که چون بر امور ملکیه بوند
و در حینی که واحد در چند مکان تواند بود و لهذا در شان جنت تارة وارد
شده که در سماء سابع است و ذلک هو المشهور و تارة وارد شده که در
سماء رابع است کما قال ابن مسعود الجنة فی السماء الرابعة فاذا کان یوم
القیمة جعلها الله حیث یشاء و قال عبد الله بن عمر الجنة مطویة معلقة بقرون
الشمس تنشر فی کل عام مرة و بعضی احادیث نیز هست که دالست برانکه
در سماء دنیاست و بعضی است که دالست برانکه در وجه ارض است و همچنین
در باب مکان جهنم احادیث مختلفه وارد شده و الکل صحیح و تا کسی خود
ملکوتی نشود و سینه اش باین منشرح نگردد و حق الانشراح نکوشید و قرع
باب ملکوت کند تا عجایبها بیند ازین اعجب [illegible] جابر ربک والملایک
چون رسید [illegible] در محال انجا شود امکان بلی سوال خامس مشهور است
که صراط بر یکطرف او بهشت است و بر یکطرف دوزخ و در حین مرور عاصیان
بر جهنم می افتند و مطیعان به بهشت چون جنت در اسمانست و جهنم در زمین
این چگونه متصور شود جواب وضع جنت و جهنم در روز قیامت و صیغت
مناسب ان زمان و انچه گویند جنت و جهنم از طرفین صراط است خلاف
واقعست طرفین او هر دو جهنم است و جنت از ورا او است جهنم بمثابه بحری
تصور فرمایند و جنت بمثابه ملکی در ساحل ان بحر و صراط بالتمام بگذرند و
بباب جنت رسد و هر کس که بیفتد از جانبین بجهنم افتد میانه چون
صراط مستقیم است که از دو جانبش قعر جحیم است سوال ششم و
هفتم در خلق [illegible] آن چه خبر است و معاصی چگونه [illegible] و مخلوق خدا است
جواب بدی و نیکی نه راجع با ذوات مرکبات و نهایات راجع با

بمثابه جسری ممدود در عرض بحر
هر کس که از صراط [illegible]

کیفیة

کیفیة کردن انست خدای عز و جل انچه خواهد و افریند از امور حسی بکفر
و معاصی و شرور بعلمی و حکمتی که او راست و در انها از اخواه و افریده که او
حکمتست و درست که او در هیچ بباطل نکند پس از او بد نیاید انچه کنند و دیگران
اگر انها کنند و در ان مرتبه که با ایشان منسوبست چون ان علم و حکمت
که خدای راست در ان نداشته باشد مذموم و ملوم و معاتب و معاقب
باشد و این علم و حکمت سر قدر است که محالست که غیر خدای ازا تواند
دانست چنانچه محالست که غیر خدای عز و جل کسی خالق تواند بود
پس خدای عز و جل از مقامی کند انچه کند که قوم بدانجا نرسد و عباد از
مقامی دون ان مقام کنند فعل ایشان که بوی از ان مقام اعلی از او
آید کالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و غیرها مما امر الله به محمود
باشد و هر چه نه چنان باشد مذموم و محمود علی الاطلاق جز فعل رب
عز و جل نیست الله المحمود فی کل فعاله والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

هذه اجوبة الاسئلة اللهم سلامی علی سائلها عماد الملة والحق والدین
حفظها صفت موجود است بوجود موصوف چه اگر موجود بودی بوجودی علی
حدة مستنکی او بموصوف اخری بودی زاید بر ذات او و الکلام فیه
کالکلام فی الاول الی ان یتسلسل اما هیئة او غیر جهته موصوف فالصفة
لیست عین الموصوف مطلقا و لا غیره و کلام نفسی [illegible] است
به معلوم و استشابات ان و ان منفی است که از مجموعه علم فرود آمده و بکمال
فعل نرسیده از دانش الکشف است و از کردار الطف
و چون در قران مجید امده ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها

تفاضل در کلام وارد و تواتر از بر دیگر کتب تفصیل توان کرد و تعلیم
کلام جبرئیل را علی بطریق استماع بوده و الفاظ و حروف و ان مرتبه
باز و پدید آمده اگرچه بطریق کتابت در کتاب مکنون پیش از ان مثبت بوده
و صفت حرف که قران بران منزل شده علما از او تا ویل آن
خلافست و نزد دیگران می نماید که ان لغات قبایلست که در اول امر هر
قبیله را رخصت بوده که قران بلغت خود خوانند برای اکمل تکلیف
هم تحفظ لغت قریش مشکل بود و اخر لغت قریش متعین شده و دیگرها
منسوخ شده و صفت بطن مراتب فهم قران است بحسب مراتب
منعکس نه دل هر معنی را این مراتب باشد و مثل این چنان است که
شخصی را از دور بیند بصورتی نماید چون پاره نزدیکتر شود بصورتی دیگر
نماید و علی هذا القیاس تا انزمان که بی لبس چنانچه حق انست دیده
شود و محل قران از نور او سبع سمواتست هر دل که در عروج سر بسما
دنیا رسد ان را معنی دریابد غیر الجز ان دل که در عروج بسما ثانیه
رسد دریابد و علی هذا القیاس و هر دل که منکوس و منحوس است از ارض در
نگذرد و بیرا فهم هیچ از ان مراتب میسر نشود و بغیر از تراجم الفاظ که حامل
بطون نیست او را از ان بهره نباشد اولئک ینادون من مکان
بعید و الیهم اشار العارف حیث قال ما ز قران برگزیدیم مغز را
پوست را پیش خسان انداختیم و حدیث اذا تحیرتم فی الامور الی
موضوع شمرده اند و زیارت مقابر در اول منهی شده و ظاهرا موجب
نهی و الله اعلم قطع تعلق قلوبست از اموات حو و جبر و مانرا در این
مبالغه داز الاّمت همان موجب که سبب نهی از عزا داشتن شده

زیاده از سه روز اما اخر رخصت شده به نیه اعتبار روایتی طو ان نهی
منسوخ گشته لیکن در حق ش کراهة باقیست و ثواب صدقه که جهة
میت دهند به او واصل شود و همچنین ثواب قران به او بخشند هر جا که
باشند و اگر بر بالین قبر او قران خوانند او را ثواب احد المستمعین باشد
و جهة حفظ سه شب حفظ جمعه یا پنج یا هفت و ثلث اخر و اگر خوانند در
نصف شب و اگر نخوانند در اول شب چهار رکعت نماز باید گزارد و در
اول بعد از فاتحه سوره یس و در دوم حم دخان و در سیوم الم سجده و
در چهارم سورة الملک باید خواند و بعد از نماز حمد و ثنا باید گفت و درود
نیکو بر محمد صلی الله علیه و اله و بزرگ پیغمبران باید فرستاد و از آمرزش برای
مومنین و مومنات و برادران دینی خویش از دی بوده اند باید خواست
انگاه این دعا باید خواند که در صحیح مستدرک مذکورست اللهم ارحمنی بترک
المعاصی ابدا ما ابقیتنی و ارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی و ارزقنی حسن
النظر فیما یرضیک عنی اللهم بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام
و العزة التی لا ترام اسالک یا الله یا رحمن بجلالک و نور وجهک ان
تنور بکتابک بصری و ان تطلق به لسانی و ان تفرج به عن قلبی و ان
تشرح به صدری و ان تغسل به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیرک و لا یؤتیه الا
انت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و مسواک کردن و تلاوة قران
از نظر ممد حفظ است و هر روز ناشتا سبت و یکعدد مویز سرخ خوردن در
باب مفیدست و معصیه و تعلق قلب بهموم دنیا و کثرة علایق از اسباب
نسیانست والله العاصم و به التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم مکتب الی ولی فی الله الفقیه عماد الدین عبد العزیز

پرسیده که چون در عقاید مذکور است و در السنه شایع و مشهور است که حضرت
عزت را عز اسمه هیچ مانندی با هیچکس و هیچ چیز نیست معنی خلق الله آدم علی
صورته که مبنی از نوع مشابهت و مشاکلتی است چگونه مستقیم آید جواب حجة
الاسلام غزالی رحمة الله علیه گفته که صورة دو است یکی صورة ظاهر که
تخطیط و تشکیل جسم است و یکی صورة باطنه که آن صفات و اخلاق جبلت رو
و مراد از صورة مذکوره در حدیث خلق الله آدم را که آفریده او را موصوف
آفریده بصفتی چند که اسما آن بر خدای عز و جل نیز می افتد چه اصول صفات
الالٰهیة هفت است حیوة و علم و سمع و بصر و کلام و اراده و قدرة و آدمی
به همه اینها پس این صفات موصوفست زنده است و دانا است و شنوا است
و بینا است و گویا است و خواهنده است و توانا است جز آنکه مشارکت در لفظ
واحد است که اشتراک بر سه گونه باشد یکی آنکه مشارکت در لفظ باشد و در معنی
لفظ و در نحو وجود معنی لفظ همچنین مشارکت هذا الماء و ذاک الماء در ما بودن آنکه
مشارکت در لفظ باشد و در معنی لفظ اما در نحو وجود معنی لفظ اختلاف باشد
همچنین مشارکت آنچه در خارج هست از آب با آنکه در خیال هست از آن در ماء که آب
که در جوی روان است و آبی که در خیال در آوریم لفظ ماء بر هر دو بیک معنی
افتد اما یکی مار عینی باشد و یکی ما شبحی سیوم آنکه مشارکت در لفظ باشد
فقط همچون مشارکت آب و آفتاب در عین اکنون اسماکه بر آدمی افتد
و بر او می آفرین افتد از قبیل قسم دوم است که آنجا مشارکت در لفظ و در معنی
لفظ حاصل باشد اما در نحو وجود معنی لفظ حاصل نباشد چه وجود او مر وجود است
مجعول و وجود آدمی از پی وجود بذات است و بین الوجودین تفاوت لا
یقاس و این تفاوت تفاوتی چند دیگر را بار آرد چه حی موجود بذات ممکن الموت

[illegible]

نباشد

نباشد و عالم موجود بذات علم وی به همه چیز رسد از همه روی و قادر موجود
بذات قدرة او به همه چیز رسد بر همه وجه و هکذا فی سایر الصفات بخلاف
حی موجود با طبل و عالم موجود با طبل و قادر موجود با طبل که حیوة او بموت
منسوخ تواند شد و علم و قدرة او در احدی معین باشد که از آن در نگذرد
و مانند اینکه خالق را سبحانه با مخلوق نفی کنند در آن مشارکت در ذات
در مرتبه وجود خواهند و در لوازم مذکوره مشارکت که در مجرد معانی اسمی مطلقه
والله اعلم بالصواب   دیگر پرسیده که گاه هست که خاطر منشرح میشود
بسبب یکی از وقتها که متمم مرتبه از نجات مؤثر است بر اخلاص و محبت و حالتی
لذیذ است که میخواهم که بهر کس آن بگویم می اندیشم که آن گفتن مضر باشد
یا آنکه رعونتی باعث آن باشد یا خلل در اخلاص گفتن با آن متطرق شود
آیا نا گفتن بهتر است یا گفتن جواب قانون اهل استقامت اینست که
هر عمل که فی جوهر العمل چیزی فاضلست از بیم قصور نیت یا دخول آفة ترک آن
نکنند اتیان بر آن کنند و جهد کنند در تخلیص نیت و توقی از آفت چیز مذکور
سخنی باشد نافع در سلوک و متضمن اعلاء کلمة الله و تواصی بحق و صبر گفتن
چنین سخن فی نفسه عملیست صحیح هر آینه باید گفت و اگر در خود رعونتی یابند از
خود دفع باید کرد و در اوار بحث و تحفظ نگاه باید داشت تا خلل آن راه
نیابد لیکن علم و حکمت را عزیز باید داشت که پیش کسی که کوشش بر آن
نکنند و از اهلش نشمرند و نگویند و علم را خوار نکنند و پیش کسی که استطاعه
فهم آن نداشته باشد برای جهود و فرقه نگویند و عیسی علیه السلام تشبیه القاء حکمت
بر غیر اهل آن بتقلید در فرموده در اعناق خنازیر و در خبر آمده که ما انت
محدث قوما حدیثا لا یبلغه عقولهم الا کان لبعضهم فتنة ایدالله ولی بالعصمة

والسداد   ویکر پرسیده که ناگاه در اثنای نماز یاد اوراد خیری بخاطر می‌آید که فلان
کار بنجام یم مثل عمارة یا تجاره یا کتابت یا غزا و هر چند سعی میکنم که این خاطر نیاید
کان که فایده ندارد و البته همین بخاطر می آید و از آن حال خودم باز میدارد
طریق دفع این چگونه است جواب از امراض نفسانیه که آدمی بدان ممتحن است
یکی اینست که از سر کلیات میتواند گذشت و از سر جزویات نمی تواند گذشت
آن کار معین که بخاطر می افتد که می باید کرد بنابر منفعتی و فایده فوریه وحینیه
که در آن است نفس را رغبة کردن آن پیدا میشود و چون از سر آن فایده
گذشتن بر او صعب است از پی صاحب خود باز نمی شود که او را با آنچه در آن است
از نماز و اوراد دیگر باز گذارد و پیوسته از آن کار میگوید که باز میگوید و مشوش
آدمی شود و سبب آنکه از کلیات میتواند گذشت و از جزویات نه آنست
که در امور کلیه وهم را مدخلی نیست و با عقل در آن مزاحمتی نمیکند پس اگر عقل
در آن باب رای مقررست فی الحال بدان ایمان می نماید اما امور جزئیه محل
تصرف وسلطان وهمست هر اینه اگر نه خیرست موافق غرض او در از مزاحم
عقل میشود و ایمان به امری که مزاحم داشته باشد صعبست از ایمان به امری
که مزاحم نداشته باشد وهم بمثابه کودکیست حریص بدیرجوز چون گوید
فلان باغ بخش قبول کند اما اگر گوید این انار که در دست داری بخش قبول
نکند سالکان علاج این مرض بفطام نفس کنند از شهوات جزئیه وظیفه
سالک آنست که هر بار که نفس چنین تشویش دهد الیتة الخزاو تکذیبش بدان
میکند بکند و بداغ ناکامی او را بسوزاند و دست از آن کار که در آن است
ندارد و نفس کودک صفت را بنده که تو کلیات را فدای راه خدا میکنی جزئیات
محقره چیست که بدان در می مانی و لود و نابود از برای خود یکسان نمی سازی و سالک تا

بمقام رسوخ و استقامت نرسیده او را ترک سامان و قطع علائق دل
از این و آن میباید و آرزوهای نفس زیر پای در آوردن که منازعین
خیالات اینهاست و سالک باید که خود را بتمام اخلاص مطالب دارد و تمام
اخلاص اینست که عملی او را به امور کار دنیا در رود و چون حرکات او بنیات الهیه است
نه بواعث طبیعیه چه چیز در راه خدای عز و جل و طلب قربة او از ذکر و نماز بهتر است
که او در حالتی که بذکر و نماز مشغولست داعیه اشتغال بآن بخاطرش می آید
وفق الله ولیه والله فی ال لکین

بسم الله الرحمن الرحیم   من عبد الله قطب بن محی الی ولی نعمة الله
الامیر عماد الملة والدین حفظه الله استفسار فرموده اند از مسئله تفضیل صحابه
بر دیگران و طلب نقول درین باب نموده و التماس تحقیق حق کرده مذهب
صحیح معمول علیه که جمهور بر آنند آنست که جمیع صحابه از جمیع من اعداهم من الامة
افضل اند و معنی افضل آنست که فی نفس الامر بهتر اند و درجه ایشان نزدیکتر
تربت و نزد خدای عز و جل گرامی تر اند و کرامت و مثوبت خدای عز و جل بر
ایشان بیشترست و اکثر نوشته بودند که بعضی با وجود اطلاق لفظ افضل بر
ایشان روا میدارند که دیگری از ایشان اتقی باشد و هر آینه اکرم باشد
بدلیل قول خدای عز و جل ان اکرمکم عند الله اتقاکم و ازین نوع تصرف
تعجب کرده بودند الحق جای تعجبست و چگونه اکرمیة از افضلیة منفک شود
و اقوی دلائل اهل سنة بر افضلیة ابی بکر ان اکرمکم عند الله اتقاکم است و لهذا
اول دلیل که علماء الحق در مواقف بر آن مدعا ایراد کرده اند اینست و هذه عبارته
المقصد الخامس فی افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم هو عندنا و اکثر
قدماء المعتزلة ابوبکر و عند الشیعة و اکثر متأخری المعتزلة علی لنا وجوه الاول قوله

در ان بیت الیهِ ... عنبر ... علیهم
وردوا وکور ادراصم

وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی قال اکثر المفسرین وعلیه العلماء انها نزلت
فی ابی بکر فهو اکرم عند الله لقوله ان اکرمکم عند الله اتقاکم وهو الافضل انتهی واکثر
اهل این روزگار بنا بر بعد مذاقی که از طریقه سلف دارند و قرب منزلی که به
فلسفیان و اهل بدع پیدا کرده اند تعجب داشته باشند که مشایخ متاخرین
با وفور طاعات و ریاضات و ظهور انواع کرامات از ایشان و چنان
موقفهای بلند و خلقهای ارجمند اقل درجه باشند از اقل صحابه والحق این جای
تعجب نیست برای آنکه مدار بر قبول عملست نه بر کثرت عمل و قبول بحسب
مرتبه عاملست و اخلاص کسی که اخلاص او اقوی باشد دو رکعت نماز
ازوی افضل است از طاعت جمیع عمر که دیگری کند و رسول الله صلی الله علیه و آله
بثبوت این مزیت در شان صحابه رضی اخبار فرموده حیث قال صلی الله
علیه و آله لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد
ذهبا ما ادرک مد احدهم ولا نصیفه و مستبصر داند که مقصود تخصیص انفاق
نیست بلکه این حکم هم علی حین حکم واردو فکان که فرموده ولو ان احدکم
صلی طول عمره و صام تمام دهره و کذا و کذا و اگر کسی بگوید که چون این سخن در
زمانی فرموده که میان خالد بن الولید و عبد الرحمن بن عوف منازعتی
بوده معنا مراد از اصحاب جماعتی باشند که مزید اختصاص بصحبت داشته باشند
برای آنکه چون کثیر الصحبة را این مزیت بر قلیل الصحبة حاصل باشد البته
قلیل الصحبة را مثل آن با فاقد الصحبة حاصل خواهد بود و در حدیثی دیگر
آمده که سئل رسول الله صلی الله علیه و آله ای الناس خیر قال قرنی ثم
الذین یلونهم ثم الذین یلونهم و در حدیث دیگر آمده که یاتی علی الناس
زمان یغزو فیام من الناس فیقال لهم هل فیکم من رای رسول الله صلی الله

علیه

علیه و آله فیقولون نعم فیفتح لهم ثم یغزو فیام من الناس فیقال لهم هل فیکم
من رای من صحب رسول الله صلی الله علیه و آله فیقولون نعم فیفتح
لهم و در حدیثی دیگر آمده که النجوم امنة السماء فاذا ذهب النجوم اتی السماء
ما توعد وانا امنة لاصحابی فاذا ذهبت انا اتی اصحابی ما یوعدون و
اصحابی امنة لامتی فاذا ذهب اصحابی اتی امتی ما یوعدون والحق
کسی که درین احادیث که در فضایل صحابه آمده تامل نماید ویرا معلوم شود که
شان ایشان شانی دیگرست و ایشان بابی دیگر اند و چنانچه نجوم را
هیچ سبب برافراز آسمان نماند صحابه را هیچ بدیگران نمی مانند و زیادتی
ریاضات متاخران دلیل افضلیت ایشان نیست چه ریاضت برای تطویع
نفس اماره است و نفس مطمئنه و نفس ایشان مطیع بوده حاجت بریاضت
ریاضت نداشته و همچنین ظهور خوارق بر ولی جهت تسکین قلب اوست
و احکام یقین او و صحابه را غایت یقین حاصل بوده چنانچه احتیاج بتمکین
توکید نبوده و موقفهای بلند که از متاخرین منقولست اکثر شطحیاتست
که محققان را اتفاق است بر آنکه صدور آن از ضعف و عارضست و استراق
نفس از سر متمکنان از خیال سخنان محمی می باشند و در تذکره جنید
منقولست که ویرا بخواب دیدند و از حال پرسیدند فرمود طاحت الاشارات
وفنیت العبارات وما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی جوف اللیل و اخلاق
ارجمند صحابه را هم بوده مگر تکلفات دقیقه که متبدیان سلوک را باشد و
منتهیان از آن داخل رعونت شمرند چنانچه منقولست از بعضی متاخرین که وقتی
بود که جهت اصحاب طعام آوردند و دیر می آمد و ایشان از فرط انتظار در ضجره
چون آمد عذر دیر آمدن آن گفت که مورچگان در طعام بودند صبر کردم تا خود

بیرون رفتند و همچنین از دیگری منقولست که سه فاقه کشیده قطع کرده برای آنکه
مورچه که بجای او چسبیده بود و باز بمیدن خود رساند عوام چون چنین احوال ببینند
از کسی به بینند معتقد شوند و از صحابه چنین تکلفات کم منقولست چه خدای
عز و جل ایشانرا کارهای حقیقی کلی چندان داده بود که مجال این وقایع چنین
نداشتند ایشان بصافی کردن راه خدا مشغول بودند از خوشیکها که تا غایت
که عالم از دیده شده کسی را استطاعه رفع آن نبوده و توانائی حمل آن نداشته
حدیث مورچه و باز آوردن او بخانه وظیفه ایشان بود اگر جبال ارض
بیک ذره رباید و انست چنین کارکاران زبردستان بهت مورچه بردن
و بخانه آوردن برای دیگران گذاشته اند ایشان خلق عالم را که از
خانه اصلی خود که جناب قدس است بیرون افتاده اند زیر بال گرفته اند و بخانه
خود می برند مورچه بخانه بردن برای چنین جوان مردان گذاشته اند
و الحق حمل مردمان نشان می به از قبیل حمل خفاشست کجا آفتاب
اما نکته .. که طلب فرموده اند آنچه حالی در نظر بود سخن امام نواوی در
شرح صحیح مسلم از او بعبارة نقل کنیم قوله صلی الله علیه و آله لا تسبوا اصحابی
فو الذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم
ولا نصیفه قال اهل اللغة النصیف النصف وفیه اربع لغات نصف بکسر النون
ونصف بضمها ونصف بفتحها ونصیف بزیادة الیاء وحکاهن القاضی
عیاض فی المشارق عن الخطابی ومعناه لو انفق احدکم مثل احد ذهبا
ما بلغ ثوابه فی ذلک ثواب احد اصحابی مدا ولا نصیفا قال القاضی
ویؤید هذا ما قدمناه فی اول باب فضائل الصحابة عن الجمهور من تفضیل الصحابة
کلهم علی جمیع من بعدهم وسبب تفضیل نفقتهم انها کانت فی وقت الضرورة

وضیق

وضیق الحال بخلاف غیرهم ولان انفاقهم کان فی نصرة صلی الله علیه و آله
وحمایته وذلک معدوم بعده وکذا جهادهم وسائر طاعتهم وقد قال الله تعالی
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة الآیة
هذا کله مع ما کان فی انفسهم من الشفقة والتودد والخشوع والتواضع والایثار
والجهاد فی الله حق جهاده وفضیلة الصحبة ولو لحظة لا یوازیها عمل ولا ینال
درجتها بشیء والفضائل لا تؤخذ بقیاس ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
قال القاضی ومن اصحاب الحدیث من یقول هذه الفضیلة مختصة بمن
طالت صحبته وقاتل معه وانفق وهاجر ونصر لا لمن رآه مرة کوفود الاعراب
او صحبه آخرا بعد الفتح وبعد اعزاز الدین ممن لم یوجد له هجرة ولا اثر
فی الدین ومنفعة المسلمین قال والصحیح هو الاول وعلیه الاکثرون
والله اعلم و از سخن امام نواوی رحمة الله علیه فهم شد که افضلیة
ایشان نه معللست بمجرد صحبت حیث قال مع ما کان فیهم من الشفقة
والتودد والخشوع الی والحق ان خشوع ثمره معاشره نبی الیست در
ترایشان کما ورد فی الخبر اذا تجلی الله لشیء خضع له با آنکه مشهور باشد
چون مقرر کرد که فضیلة الصحبة ولو لحظة لا یوازیها عمل ولا ینال درجتها
بشیء لازم آمد که بعد التعارض جانب ایشان راجح باشد ولا
معنی للخیر ولا للافضل الا من یکون مترجح جانبه بعد تعارض جهات
الخیریة و این سخن بقدر افهام منکران میگوییم والا بر محققان واضحست
هر کس که افضلیة او مقرر شد او محبوب ذاتست و مرتبه اعلیست و صفاة
و اعمال او مستند بمعنی است اجل از معنی که مستند صفات و افعال
دیگریست و در ضربة علی خیر من عبادة الثقلین لو صح الحدیث مثل

این تواند بود قهم من فهم   و عجب آنکه بعضی جاهلان گویند علما در تفسیر
افضل اکثر ثوابا عند الله گفته اند و ثواب منحصرست در جزا اعمال پس
شاید مفضول بحسب علوم و اخلاق راجح باشد و شکی نیست که از
علوم و اخلاق اشرفست از اعمال پس ممکن باشد که مفضول بمعنی
مذکور است اشرف و اعلی باشد از فاضل یعنی مذکور هذا الکلام و این
سخن در غایت بطلان و رکاکت است برای آنکه اخلاق و علوم نیز مثمر نتایج
اخرویست و لفظ ثواب شامل نتایج آن نیز هست بلکه تسمیه آن
بثواب اولیست چون اشرف و اعلیست و نتایج علوم و اخلاق
از اعمال قلب میکوشند و در مطلق عمل داخل میدارند و تفسیر ثواب به
جزاء الاعمال بنابر این میکنند نه آنکه کسی هست از اهل علم که اعتقاد
کرده که ثمرات علوم و اخلاق مسمی نیست بثواب و صحیح همین است
که نتایج برانند که اخلاق و علوم از اعمال قلب است و تحقیق هذا الکلام
لا یلیق بهذا المقام و اما آنکه منکر گفته یعنی صحابه منافق بودند فاعجب
من ذلک کل چون در توصیف صحابه ما خود است که کل مومن رای
رسول الله صلی الله علیه و آله مومن چگونه منافق باشند و الله المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی مولانا معین الملة و الدین
خلیل الله یسر الله علیه نقض العلایق و البلوغ الی ذری الحقایق
نامه گرامی رسید و بر استفسارات علیه که فرموده بودند اطلاع
حاصل شد حل آن شبهات مسبوق بتمهید مقدم تواند بود و آن است
که اکثر کفریات و بدعیات که اصحاب اهوا بآن مبتلی اند ابتداء آن از سوء

فهمی بوده که جاهلی به آن مخذول گشته و حملی بر غیر محل که کلام حق و اهل
حق را کرده بعد از آن جاهلی دیگر تأسی به آن جاهل اول نموده و ثالثی
ثانی در اینی تبالث و هلم جراً و آن کلمه باطله زایغه در عالم منتشر شده
و امامی گشته و مذهبی شده که طوایفی از ناس از اهل زیغ ارتکاب
کننده و بآن منسوب کردند و در تقویه ولفرقه آن کوشند و بران براهین
و دلایل سازند و در آن باب رسایل نویسند و تصانیف کنند چنانچه در حال
مبتدعه این امت مشاهده میکنیم از معتزله و جبریه و شیعه و خوارج و غیرهم
که منشاء اکثر عقاید زایغه ایشان سوء فهم آیات قرآنی و احادیث
نبوی و سخنان ایمه هدی است و حمل آن بر غیر محل خود و همچنین ملاحده این
امت از طوایف وجودیه و حلولیه و غیرهم اکثر عقاید باطله ایشان ناشی
از سوء فهم کلام حق و اهل حق است که آن را بر غیر وجه خود فهم کرده اند و بر غیر
محل مقصود محمول داشته و بر این قیاس باید کرد حال مبتدعه و ملاحده
امم سابقین و الله سبحانه اهل عنایت را بمقتضی فهدی الله الذین آمنوا
لما اختلفوا فیه من الحق باذنه و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم این
نور فهم بخشد که حق چنان با طل را باز شناسند یعنی بدانند که کدام کلمه حق
بوده و در ملابس التباس و اشتباه و تداول السنه و افواه بآن کلمه
باطله که عقیده آن فرقه زایغه است شده است مقدم لازم التمهید و بعد از
تقریر آن شروع کنیم در مقصود گوییم از جمله کلمات زایغه که عقیده فلاسفه است
لعنهم الله آنست که الواحد لا یصدر عنه الا الواحد و ایشان مراد آن کلمه آن خواهند
که از خدای عز و جل جز یک شخص که آن را عقل اول نامند صادر نشده و دیگر
موجودات از آن شخص مسمی به عقل اول صادر شده بترتیبی که ادعا کنند

واقل انجه از این لازم می اید یعنی نقض صریح الله خالق کل شیء ست تعالی الله
عما یقول الظالمون علوا کبیرا وکمان انست که وقوع ایشان درین جهل
منشاش صدور عباراتی بوده از اهل حق از دانایان سابقین ومقصود
ایشان از ان عبارت نه این بوده که از میان اجزا عالم یک جز خدای عز
جل افریده وباقی نه چنانچه عقیده فلاسفه ست لعنهم الله بلکه مقصود ایشان ان
بوده که این عالم که بجمیع اجزا مخلوق خدای عز وجلست از ان روی که مخلوق
خدای عز وجل ست یک شی ست یعنی خدای عز وجل بیک افرینش او افریده
چنانچه فرموده وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر واین موافق مذهب ایمه کلام است
رحمهم الله برای انکه ایشان برانند که صفات خدای عز وجل واحد ست خدایرا
عز وجل یک علم ست که با نهمه معلومات میداند نه انکه علوم متعدده دارد متعدد
معلومات وهمچنین او را یک قدرتست متعلق بجمیع مقدورات ویک اراده
متعلق بجمیع مرادات ویک کلام متعلق بجمیع ما یتکلم به ویک سمع متعلق بجمیع
مسموعات ویک بصر متعلق بجمیع مبصرات وهمچنین خدایرا عز وجل یک تکوین است
متعلق بجمیع مکونات عند من یجعل التکوین صفة ذات تعلق کالامام ابی
منصور الماتریدی وغیره من المحققین ومسیله وحدة صفات واجماع اهل
حق بران مبین ست در کتاب شامل الامام الحرمین ودر کتاب نهایه الاقدام
للشهرستانی ودر دیگر کتب کلام اینست الجزاین ضعیف دراین باب گفته ام
اگر کسی گوید این وحدت در عالم چگونه تعقل توان کرد وحال انکه اجزا عالم
بتدریج یافت میشود وبعضی بعد از انقضا بعضی وانجه چنین باشد برای ثانی
استیناف افرینشی باید کرد وجز افرینش نخستین چگونه توان که مجموع آن
بیک افرینش آفریده کرده گوییم که ربما ست که ما تصور ایم کنیم دران چه فرماید عقل

وتصرف خویش دخل ندهیم تا در بدعت نه افتیم وچه عجب اگر عقول مقصر علوم
الهی بعقول عام در نتوان یافت واعتقاد وانکه اشیاء متعاقبه بیک افرینش
افریده کرده ابداست ازانچه گفته اند لم یزل ربا ولا مربوب ولم یزل
خالقا ولا مخلوق وهذه عبارة الشیخ الکبیر ابی عبد الله بن الخفیف فی عقایده
وکذلک ذکره ابو جعفر الطحاوی فی عقایده وهذه عبارة معنی الربوبیة
ولا مربوب ومعنی الخالقیة ولا مخلوق وهمچنین ابدیست از اعتقاد انکه استوا
بر عرش بی تماس وبی خدایرا عز وجل تا ثبت با تنزه از جهة وجسمیة واگر
کسی معنی لا یجری علیه زمان تواند دریافت پاره ان استبعاد ویش
کم کرده والله هو الهادی الی سبیل الرشاد واز جمله کلمات زنادقه که عقیده
فلاسفه ست لعنهم الله عدم جواز خرق والتیام ست در فلک واین مستلزم
تکذیب ست به قیام قیامت ومخالفه انچه معلوم ست بضرورت از دین اسلام
ودر نصوص کتاب مثل اذا السماء انشقت اذا السماء انفطرت اقتربت
الساعة وانشق القمر وگمان اینست که اگر دانایان سابقین چیزی دراین
باب گفته باشند این خواسته باشند که در فلک قوتی که مبدا از خرق
باشد نیست واز این لازم اید که خرقی مبدا اش یعنی ما ینسب الیه عادة
قوه جسمانی ایشان است در فلک در نبود واز این نفی خرق مطلق لازم
نیاید چه میتوان که خرق او وست وهو نه بقوه جسمانی او بل بقوه قاهره الهیه
وقیام قیامت بقوه قاهره الهیه ست چنانچه فرمود لا یجلیها لوقتها الا هو واظهار
معجزات وخوارق عادات همین سبیل واگرچه هر چیز ز الحقیقه بقوه قاهره
الهیه ست اما بعضی بحسب ظاهر بقوه نفسانیه یا جسمانیه منسوب کرده وارادار اسناد
خرق فلک وقیام قیامت به قوه الهیه انست چنانکه حقیقه مبدا آن

(در حاشیه:) ... در فلک صورت ... اسناد ... الیه عادة ...

قوه آلیه است ظاهرا نیز مبدا انش همان باشد و هیچ دیگر منسوب نماید و این
ازان قبیل است که گویند هیچکس غیر خدای عزوجل علم غیب نمیداند و کریمه ان الله
عنده علم الساعة الایه و حدیث خمس لا یعلمهن الا الله و لا اله تر هیمین میکند
مع ذلک معلوم است که ابنیا و صد یقین بسیار چیزها از غیب داده اند پس
یقین و انیم که نفی لا یعلمهن الا الله بر عموم خود نیست و ان بخبر دارند و ملیت
و تاویلش انست که قوتی که خدای عزوجل در نهاد و بر نهاده که به آن ادراک
اشیا میکند به ادراک غیب نرسد و این همچنین است چه قوی مدرکه حواس
خمسه یا عزوست و عقل و به هیچ از اینها غیب نمیتوان دانست اما این مانع
این نیست که خدا عزوجل کسی را که خواهد از غیب اگاه کند بطریق خرق
عادة نه بمعونه حواس یا استعمال فکر و قیاس و شکی نیست که اگر منع
جریان خرق در فلک بمثل این معنی کنند یعنی گویند که قوه جسمانیه فلک صلاحیت
ان ندارد که مبدا از خرق گردد از جهت این گوئی لازم نمی اید این است انچه
این ضعیف گفته ام که کفر نیست و انچه علما گفته اند که کفر است منع جریان
خرق است در فلک مطلقا چنانکه مذهب فلاسفه و منکران حشر است لعنهم الله
و هیچ مومن از التصدیق بکند سبحانک هذا بهتان عظیم اگر کسی گوید تو از
دانایان سابقین که گمان نیک بایشان داری و ربانی که اگر ایشان
چنین سخنان گفته باشند بمثل این معانی گفته باشند کرا میخواهی جواب
انست که لقمن را میخواهم ع و آصف بن برخیا و امثال ایشان از حکما
الهیین که حکیم نامان یونان لعنهم الله خود را بایشان نسبت میکنند و سخنان
خود را از ایشان نقل میکنند چه بطلیموس تلمیذ ارسطالیس و ارسطالیس
تلمیذ افلاطونست و افلاطون تلمیذ سقراط است و سقراط تلمیذ فیثاغورس

وفیثاغورس

و فیثاغورس خود را تلمیذ لقمن ع میداند و لقمان تلمیذ داود است ع و این
ضعیف چون می بینم که مشغلان بعلوم فلاسفه این حکایت شنیده اند
و این سلسله از بر دارند و مخزن ضمیر شان اینست که این سخنان که فلاسفه
میگویند متن سلیمان و داود علیهما السلام می شود و در بعضی رسایل
اهل الخلاف دیده ام که بتصریح این دعوی کرده اند چنانچه یهود لعنهم الله
اسناد علم سحر به سلیمان ع میکردند تا در قران مجید نفی فرمود که ما کفر
سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر از انجا که شفقه
بر اهل اسلام مرا بر این میدارد که ایشان را متنبه سازم که بر فرض اگر
از ایشان در این ابواب سخنی صادر شده باشد بمثل اینها نبوده باشد
نه باین معانی که فلاسفه اعتقاد کرده اند سلوک این سبیل افتی و از فنی
میدانم بقبول و ارشاد ایشان و الله مطلع علی الضمایر و النیات و ان
جعلها بنص الروایات اما این که وجهی دارد که گویند کفو کافر از رحمت
خدا را ملیت بر او این ضعیف را در کرم ربنا وسعت کل شیء رحمة
و علما بخاطر رسد که اگر کسی سوال کند که کافران داخل شی اند حال اگر
مشمول رحمت نیستند جواب گویم که خدای عزوجل فا درست برانکه آتش
او نیز که نسبت آن با آتش دوزخ همچون نسبت دوزخ آتش باشد آتش
دنیا که رسول الله صلی الله علیه و اله در شان ان فرموده که اگر اهل دوزخ
انرا یابند در ان قیلوله کنند و در باب در شان ان آتش فرموده الستی
گفت که اگر اهل ان نار نار دوزخ را یابند در ان قیلوله کنند و فا درست
که بجای این نوع کفر باشد و حاشا که در کفار آوینده که مر ان سزاوار آتش
دوزخ شده اند ضربا از خبائه خلق کرده که به ان سزاوار آن آتش

معوض شدند پس اقتصاد برین درجه از رحمت خدای عز و جل باید در
ورحق ایشان وانشا ندانستن منت پذیر باید بود و اعتراف بآنکه خدای
عز و جل قادر است بر خلق ناری اشد از نار دوزخ و خیانتی اشد از این
خیانت که کفار حالی وارند خود درست جز انکار آن مستلزم حکم است بتناهی
مقدره تعالی عن ذلک علوا کبیرا و قریب بهمین سخن در کلمات شیخ و در بعضا
دیده ام کر قوت ما و بیل کلام ابی یزید قدس سره گفته انجا که فرموده لطفی
است در جبتی که فارسی مجوانده ان لطش ریک لشاید شیخ قدس سره
میفرماید که مقصود ابی یزید اظهار نهایت قربست و کرامت خدای عز و جل یعنی
من در حوزه خود بحث ترحم کنم از خدای عز و جل در حوز جلال خود ولا غو و اکر اعلام
خانوادهای ما مستحق لطم بیشو و از ما بجا فرمانی خدای عز و جل مستحق زیادت از عذاب
دوزخ میشویم برای آنکه نسبة عبودیة علام ما با ما عبودیة ما با خدای اهل است
از نسبته لطم بعذاب دوزخ فلله الحمد والمنة علی کل حال بهر حال بنده
را شکر به که بسیار بد نیست از بد بتر وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد
لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ومولانا محمد وآله الطیبین و این
مسئله مختلف فیه است میان ایمه کلام که خدای عز و جل بر کافر نعمتی است
یا نه و اجوبه شیخ ابی الحسن اشعری در این باب مختلف افتاده و اکثر
امام الحرمین و محققان سنت انست که نیست و کریمه کلا نمد هؤلاء وهؤلاء من
عطاء ربک وما کان عطاء ربک محظورا دلالت بر همین میکند والله اعلم ولنعد
الصلوة والسلم علی نبیه محمد وآله الطیبین والحمد لله رب العالمین
تمم لی ولی فی الله مولانا معین الملة والدین خلیل الله صورتی چند که
نوشته بودند و مطالب بعید که بعضی میفرمایند چون خدای عز و جل حال جنابکم هست

جوانه

میدانند اگر دیگری نداند چه غم بر بنده نیست جز آنکه میان خود و خدای
راست دارد اما حال میان او و دیگر بندگان انجا که خدای عز و جل خواهد
کرد خاق الکینه امر را چنانکه هست به ایشان نماید و انجا که غران خواهد غیر
آن نماید اما آنچه نقل کرده بودند که میفرمایند که طایفه مشایخ جمع میان نماز است
و اخذ به احوط پوشیده نیست که اخذ باحوط فضیلتی است نه فریضه و فضیلت
گاه است که معارض فضیلتی دیگر می افتد و اجتهاد عامل مقتضی رجحان آن
فضیلت دیگر میشود ناچار ترک این فضیلت میکند برای نیل آن فضیلت دیگر و ترک
فضیلتی برای فضیلتی که افضل ازان باشد فضیلت است و بر مردمان تفتیش
بحث و استکشاف که آن فضیلت چیست و نه تقریع و توبیخ بر ترک جز حق
خدای عز و جل ترک آنرا متوقع ساخته چه سوانح رفع حرج است و اغراض
با آنکه متنازع علیه نه ازین باب است برای آنکه ما برایم که نماز جمعه در مسجد
توشجان بر دو مذهب صحیح است مخصوص مذهب ابی حنیفه نیست برای آنکه
بر ما واضح است بوقوف خود و اخبار ثقات از اهل جزه که اهل حرم و در مسجد
شهر نمی گنجند و اعتبار رو فوق در اسواق بر مذهب مفتی جواز تعدد است
فی الجمله مستقیم نیست برای آنکه اگر وقوف در اسواق اعتبار میکنند هرگز
حاجة بتعدد و صورت نمی بندد و از سخن ماوردی همین فهم میشود که اعتبار
وقوف در اسواق طریقه آن جماعت است که تعدد و اصلا جایز نمی شمرند قال
الماوردی وان کان المصر واحدا متصل الابنیة لا یسع جامعه جمیع اهله الکثرتهم
کالبصرة فقد اختلف اصحاب الشافعی فی جواز اقامة الجمعة فی موضعین
منه للضرورة لکثرة اهله فذهب بعضهم الی جوازها واباه الاخرون وقالوا
ان ضاق بهم الجامع اتسعت لهم الطرقات فلم یضطروا الی تفریق الجمعة انتهی و اگر

مراد به خروج از خلاف خروج از خلاف سبکی است وجماعتی که تو رو مطلقا منع
کرده اند چون دلیل ایشان ضعیف است وعمل اسلام برخلاف انست بجای
خروج از خلاف ایشان تکلفست چه خلافی که خروج از ان مستحب است
خلافیست که دلیل ان قوی باشد و لهذا جمع نمیکنیم میان غسل رجل ومسح
آن با انکه دران خروج است از خلاف انان که مسح واجب شمرده اند
برای ضعف دلیل ایشان با انکه اتیان بفضیلة کاهی مستحب است که مفضی بترک
فریضه نباشند ودر این ماده اگر اتیان بفضیلت اختیار میکنیم احتمال عظیم
ترک فریضه لازم می اید چه از حال اهل تونشجان صلوة جمعه منعقد نمیشود و
ترک صلوة جمعه میکنند واما حدیث قطیعه اگر مراد از قطیعه نقل اخوان است
باخوان اما پوشیده نیست که مجرد نقل قطیعه نیست چه خویشان مکلف نشده اند
بهر یکی بلد دیگر وعادة براین جاریست که اگر کسی را مصلحتی در نقلست از خانه
بخانه یا از محله بمحله یا از بلده به بلده نقل میکنند وکسی را در این باب انکاری
نیست بلی اگر نقل از جوار ایشان برای قطع از ایشان کنند قطیعه باشند
ونقل اخوان از این قبیل نبوده بلی بعد از ان که ایشان نقل کردند بعضی
نقل شدند خویشان در صدد منع ایشان در آمدند وبا ایشان منازعه
کردند واین تطیعتی بود از ایشان نسبت باخوان متعهد ان میتوانند شد
که قطیعه کنند اما متعهد این نمیتوانند شد که با ایشان قطیعه نمودند و این منازعه
در اول امر بود وبعد از ان امر روی با ان کرده بود که کدورت رفع شود ووفاق
دست دهد وبعضی که داشتند اخوانرا نه اولا ونه اخر درین باب تقصیری نبوده
اما سوء معامله با اکابر کسی که از اول تا اخر این قصه مشاهده کرده باشند داند
که درین باب تقصیری از اخوان نبوده بلکه اکابر صحیح سوء معامله بر ایشان زده اند

[illegible]

وایشان از نجات در سوخ ودر طور خود منفعة جبال داشته اند صدا از
ایشان باز گشته الخ سمع پسندا کابر نیست صدا بر صحیح خود نشان است
وکفی بالله حسیبا بسم الله الرحمن الرحیم
من عبده الله قطب بن محی الی الحضرة المخدومیه العفیفیه المجدیه سلک الله
بهم سبیل المحبین این ضعیف چون تامل در احوال اخوان میکنیم
ایشانرا مظلوم می یابم برای انکه خویش وبیگانه وقریب وبعید
در پی ایشان افتاده اند وبه غیر حق ایشانرا افرازند قریب زبانه
بکسوی نهاده بعید زبان بطعن وقدح گشاده گناه ایشان جهت
انکه میخواهند که راه خدا روند واوقات بعبادت وذکر صرف کنند وبرو
طبع ترک کنند وبروی حق نمایند چراجهان همه با ما بدشمنی
برخاست گناه ما بجز این نی که دوستدار توایم اکنون اگر شما
بحق قرابتی که ایشانراست وبحق حقی که خدای راست عز وجل بر بنده کان
که هر کس که جویای راه او باشد اورا مدد کند وبحق حقی که رسول الله
راست صلی الله علیه واله بر امت که هر کس که خواهد که احیاء سنت او کند
اورا تقویه نمایند تقویه اخوان کنند وشر جماعتی که بغیر حق ایشانرا می آزرند
بقدر مقدور از ایشان باز دارید شمارا سه کرامت حاصل باشد
یکی انکه صله رحم نگاه داشته باشید دوم انکه رضای خدا ورسول او حاصل
کرده باشید سیوم انکه هر طاعت که اخوان کنند شمارا در اجر ان شرکتی
ثابت باشد بدان خدای که محمد را صلی الله علیه واله براستی بخلق فرستاد
که اینطور که اخوان بدست گرفته اند صلاح دین ودنیای ایشان وهم
خویشانست واگر خویشان مانع ایشان نشوند وباز گذارند تا ایشان

باین امر چنانچه مراد ایشانست ایستادگی نمایند آثار خیران بر احوال هم
ظاهر گردد چنانچه اخراهم بدانند که دران منع محقق بوده‌اند و حق بر طرف اخوان بود
اخوان روی بخیر آورده‌اند و از خیر غرضی پیش نمی‌آید چون طوریست
تا غایت معتاد نگشته و مأنوس نشده ازان متوحش اند همچون غریبی نقاب
بسته که به گاه او ناشناسند که چگونه هراسی بر مردمان می‌نشیند که آیا از
زیر نقاب چه رخ نماید اما بخدای سوگند که این رسیده اخوان چون نقاب
بگشاید چهره باشد که هم ولعا ربوده ملاحة آن گردد و بدانند که آن همان
آشنای قدیمیست که در عهد الست همخوابه و همنشین بود فطرة الله التی فطر
الناس علیها صبغة الله ومن احسن من الله صبغة زنهار که این مهمان خدای
بازنگردانید که پشیمانی خورید از متابعت سنة و من الطبه بر عبادة دار الکتاب اکبر
موجب بیشتر این دو باشد چگونه کمان توان برد که بزرگی پیش آید جز از
دو بیرون نیست یا دینی یا دنیوی این ضعیف روشن کنم که جز دین
دو نیای هم درین طوریست اما خیر دین خود ظاهرست و از جانب مستغنی
آمدیم با خیر دنیا شما میدانید که دراین قوم از دو طریق درمی‌آید یکی از سوء
معاشره با یکدیگر که طریق عفو و مروة و ایثار و مداراة و معاونه و ادب اصاغر
با اکابر و شفقة اکابر بر اصاغر و امثال ذلک مسلوک نمیدارند دوم از بی‌باکی
در کار خود و میل بلذات و شهوات و ناساختن بطریق قناعة و ظاهرست
که طریقی که موجب آن باشد که ایشان درین هر دو طور عود بصلاح کنند جز
اقبال بر خدای عز و جل نیست برای آنکه اینها ظلمات نفسست و تا نور حق
بمیان نمی‌آید ظلمه نفس بر کنار نمیشود قل الله ثم ذرهم ذکر حق
پاکست چون بپاکی رسید هر پلیدی رخت را بیرون کشید همین یک

چیز شما تامل فرمایید که سابقا می‌دیدیم امروز اکنون روز بروز اولاد و در
از دیار و انده زاد و هم القدر و اموال همان تا کمتر چنانچه هر شخص را اندک چیزی
میرسد اگر بطریق قناعة و صلاح و ملکت که در طریق سالکان بحصول
میرسد نه چیزی است که بدست نهاده که هر گاه که خواهند فی الحال میسر باشد
شخص که بر قانون سلوک چنان ملکات کسب نکرده هر چند خواهد و کفی
انها داشته باشد که آن ملکات دست نوبی ده نمیدهد هر آینه باید که چون
جماعتی این راه بروند و جاده بیفتد فرزندان ایشان که بر آثار اقدام
ایشان روند کار بر ایشان آسانتر باشد و چون نشو بر صلاح
و سداد کنند از اول ایشان را آن ملکات حاصل باشد بیران شما
بیشتر از امیر نظام الدین محمد رحمه الله طریق حکومت و سرکشی سلوک
میداشته‌اند ایشان صلاح درین دیده‌اند که طریق کدخدایی پیش
گیرند اولاد ایشان طریق کدخدایی پیش گرفته‌اند و از رفعت ملک
داری بخفض ملک داری عدول نموده اما نه کدخدایی متروطه بمحض
صلاح و تقوی بلکه اعم از این بعضی بقدری از این صفات داشته‌اند
و بعضی کمتر و بیشتر چنانکه شما را معلومست تا به امروز بازدمی وقت آنست که
تغییری در طور بکنند نه بانکه ترک کدخدایی بکنند به آنکه کدخدایی سلوک
کنند مقرون به طاعة و تقوی و ترک توسع در لذات و شهوات و التزام
طریقه قناعة و صبر و چنانچه اگر در زمان امیر الدین محمد ماضی آن تغییر که ایشان
فرموده‌اند نمی‌شد کار از دست میرفت امروز این نوع تغییر که مذکور شد اگر
نمیکنند والعیاذ بالله بتدریج کار از دست میرود و یکیک املاک میرود و شند
و مفلس میشوند و همه را آن رشد و اسباب امیر قطب الدین ابو یزید و امیر

آنکه بود و نه و دیگر را املاک یار
هر نوع که ز ریت میگردد نه
بالجمله از پیش
سلوک کنند حالشان نعوذ بالله
خراب شود و قناعت و صلاح

شمس الدین شهریار حیث که خدمت پادشاه کنند و شما اینها بهر مید اند
چون سخن در ذکر خیرات دنیوی است اینها از ان جهة ذکر میکنم والا خدمت
پادشاه و دین روزگار رنه کاری کردنی ست لقوله تعالی ولا ترکنوا الی الذین
ظلموا فتمسکم النار و میتوان گفت که ان طور که امیر نظام الدین محمد رحمه الله
اختیار فرموده مقدم این طور بوده برای انکه خدای ... حالتیست متوسط
میان کمال ظلم و فسق که طریق ملوک و حکام است و کمال صلاح و عدل که طریق
متقیان و سالکان است و چون سنة الله بر این جاری است که امور تدریج
شود انتقال از کمال ظلم به کمال عدل با توسط حالتی واسطه چنین نخواهد شد
پس طور ایشان مهد طور اخوان شد و ماده وجود ایشان را اماده صلاح
و تقوی و اقبال بالکلیه بر مولی سبحانه ساخته اما در کوهر این قوم بی شایبه
و خیری بوده که خدای عز و جل را نظر لطف و رحمة دران بوده و بحکمه
خویش اندک اندک تربیة می فرموده و از پایه بپایه میکشیده و به تدریج هر از درکات
بدر بدرجات قرب می رسانیده و ان نطفه‌ای پاک از هر صلبی بصلبی
که می امده زیاده تر نضج می یافته و در هر پایه مبدا اثری چند از اثار خیر
می شده و در هر قرن ثمره بجز ثمره قرن سابق بار می آورده اثر ان در
رتبه امیر نظام الدین محمد حب علم و تقوی بوده چه ایشان چنانکه از
حکایات معلوم می شود بسیار معظم و مکرم علما و صلحا بوده اند و بایشان
میلی تمام داشته اند باز در مرتبه دیگر با اصل علم و تقوی شده اکنون امید
چنان است که به کمال نضج رسیده باشد و با کمال علم و تقوی شود و انچه امیر
نظام الدین محمد را حب آن بوده اخوان را کمال ان حاصل کردد و ظهور این
واقعه در اخوان و راست آمدن اسباب ان اماره اینست انشاء الله

وطریق حصول هر معنی خیر نسبت بهر حقیقه که جلوه اغاز میکند ظهور از اسفلی
و منهاجی نقل با خوان ابا و طریق حصول المعنی و سبیل ظهور آن حقیقه
امده و شروع در جنبش ان سر تا از حیز خفا به عالم علن رسد و این معنی
با طوار نخواهد گذشت تا هر کس که مدد کار این قضیه باشد او و ز و برکات
ان در دین و دنیا بر احوال او و فرزندان او و اعقاب و انسال او لی هم
خواهد شد انشاء الله تعالی و هر کس که دست پیش ان اورده در اطفاء
آن کوشد چراغی را که ایزد بر فروزد این ضعیف تعجبی عجیب دارم که
مجد این که اخوان کامی چند دور تر شده اند با انکه رسوم حمیده
و معاملات جمیله از زیاره و عیادة و مصافات و مواخات بر جای
باشد چه عظم دارد و چه موجب ان میشود که اقارب هم یکبار الا ما
شاء الله تعالی از ایشان قطع کنند و به شقاق و خلاف ایشان بر خیزند
و عوض ایشان را اماج شناسند چنانکه هر چه درباره ایشان گویند
و کنند جایز شمارند و هر قدح و طعن و ایذا و اهانة که از دست شان
براید در حضور و غیبه دریغ ندارند همانا اعتقاد کرده اند که حال ایشان
از گفته بد تر است برای انکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که با
خویشان و اگر چه کافر باشند صله رحم نگاه دارند مادام که حرز ان برام
و بنی نرسد و از هم عجب تر انکه با این حال اخوان را قاطع رحم نامند مسئله که
تا غایت بهیچ کس و در هیچ کتاب کفته نقل از محله بجله با انکه رسوم جمیله از عیادت
و مواسات بقدر اعتدال خالی از افراط باقی باشد چگونه موجب قطع
رحم است و اگر از ان جهة موجب قطع رحم است که اقارب بدان راضی نیستند
نارضای اقارب چون بموقع باشد و بغرض موجب ثبوت قطع میشود

از جانب ایشان نه از جانب آنکس که آنچه ایشان بدان راضی نیستند کرده و به ادنی تاملی بر شما واضحست که این نارضای بموقع برای آنکه اگر رضای اخوان بجای رسیدی که ایشان نزاد و بود و از انجا مال افزودی و جاه ترقی کردی و خلاصی از محنت و فقر و مشقات حاصل شدی و از سختی بر راحت و عافیت رسیدندی اگر اقارب بحکم بنیاد کردندی که البته شما باینجا روید و هم انجا باشید و به فقر و فلاکت و سختی و محنت بسر برید و مردمان اقارب را در این بحکم تحقیق شمردندی و اگر نه اخوان نشنفتندی و به کار رفتندی و باین سبب اقارب از ایشان ناخشنود بودندی و پیوسته در ایشان قدح و طعن کردندی و مردمان اخوانرا قاطع گفتندی یا اقارب را ظاهرا اشتباه نیست و بدانید که درچنین صورت قاطع اقارب خواسته بود نه اخوان اکنون انصاف دهید که فرو بنی اجلست یا فرو بنی خویش و نقل باخوان و ابا و موجب ترقی دینی اخوانست و آسان شدن ذکر و عبادت و اقبال بالکلیه برضای عز و جل بجان ایشان کسی که بیان دهی نانشنید و طعن و رای ایشان کند و از ارشاد او قاطع باشند یا اخوان و شما میدانید که اکتساب جمعیت دل و محافظت اوامر او فرض عین است بر هر مکلف و چون اخوان صلاح دل خویش در این اعتزال و انفراد یابند این انفراد و کوشی بر ایشان واجب میشود چون کسب واجبه ماجال جز طریقی دیگر بدان نیابند چگونه اقارب را بل والدین را منع از چنین امر رسد بان خدای که محمد را صلی الله علیه و اله براستی بخلق فرستاد که اخوان در همینها مظلوم اند و بر هر کس که تواند فرضست که تقویت ایشان بکند و ظلم خویش و بیگانه و قریب و بعید که در ایذاء ایشان یک روی شده و یکدل و یکزبان

گشته اند ایشان دفع کند تا چه تواند الحق این ضعیف میتوانستم همین بود که تتبع کنم کردم و از کردن خود اندازه اصحم اکنون شما که امیر عفیف الدین برادرانید و هر کس که از خویشان این نامه بخواند برهم فرضست دفع این مظلمه و قطیعه با نجو دست رس باشند از خویشان شما اند شما هم بهم نیک ابراکر از هم باز برید از هیچ یک کاری نمی اید شیطان بخاطر بعضی انداخته که نکر نقل با اخوان ابا و موجب تفرق قوم است بخدای خدا سوگند که نقل اخوان ابا و موجب جمعیت قومست نه موجب تفرق این شقاق و مخالفست که اقارب با اخوان میکنند و شیطان بر ایشان پوشیده کرده تا کار خود از میان به اندازه خدای براورست میاورد و پرده از دیده بصیره ایشان بردارد تا به عین الیقین ببیند که موجب تفرقه هیچ نیست جز عداوت و شقاق ایشان و اگر ایشان دست از ان بدارند و به صفا با روی اخوان و فا آیند همه جمعیت بر جمعیت و برکت بر برکت و نور بر نورست که می افزاید و رحمت خدایست که نمودن گرفته اصل جمعیت دلست قرب جانب جه بود بعد مکانی سهلست والسلم علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

حسبنا الله و نعم الوکیل فصل مشتمل علی تنبیهات هر او که بنیاد شد

عادت اهل عادة انست که به مداخوان معاودة جویند برای آنکه خلاف عادة ست و ایشان اهل عادة اند و اهل عادة را با خلاف عادة معاودت لازمست اما کم کم که قرار گرفت و اشنا شد ایشان هم قرار میگیرند و احتیاط کم میکنند و چون صاحب بصیره این میداند کوشش خود را صرف تقویر ان امر میکنند و از مقابله و معارضه ایشان نمی ماند و پی کار خود میگیرند و تا

[illegible]

مقرر نشده هر چند معارضه میکند ایشان هم میکنند و دفع معارضه نمیتوان کرد
وجز تضییع وقت و تکدیر خاطر فایده ندارد پس وظیفه اخوان آنست که هر
کس که با ایشان خلاف میکند خواه از اقارب و خواه از غیر ایشان بمعارضه
مشغول نشوند و بحال خود باشند و از وحشت محتجب و محترز باشند و اگر
چه در این سلوک نوعی ذل متراءی میشود که نفوس را از آن اباست
اما این ذلیست که عزی در اندرون دارد قال بعض المشایخ المداراة وجه
من الذل ولکنه محمود و قد صدق من قال آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروة با دشمنان مدارا — بازار آسایش کار سالکان
بر ذل و مدارا وی نهاده اند نشاید که ایشان از ذل همچنان ترسند که
اغنیا برو دنیا و الا چه فرق باشد از اغنیا دنیا با اغنیا سلوک — اما اینکه
مقصود خود از میان فوت نکنند و نوعی کنند که وحشت هم نباشد عقل می
خواهد بغایة کمال — زیست با اضداد در غایة صعوبت است برای آنکه اگر بسیار
برایشان حلوا میریزند حلوا گولست و اگر تلخ می ریزند وحشت است و عداوة
والعداوة شغل شاغل عقل بسیار به کمال میخواهد که زیستی با اعتدال کند
که بخشش تلخ چندان در آن باشد که ایشان بدانند که مسایع ایشان نیست
هر آینه بی کار خود گیرند اما چندان نه که آتش عداوة برافروزد و وحشت آن
دقت و خاطر را مکدر سازد قال بعضهم لا تکن حلوا فتبلع ولا مرا فتلفظ
خدای عز و جل چنین عقل کرامت کناد — چون حکمت روی با نشیب
کند چنین سخنان از وی زاید و چون روی با بالا کند سخن را رنگی دیگر باشد
اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر و روی بالا
کردن عبارة باشد از آن اقبال و روی با نشیب کردن عبارة از آن ادبار

عقل

عقل در اقبال این گوید که کار رعایت قدیم دارد و تدبیر حادث را چه اثر
اگر تیغ عالم بجنبد ز جای — نبرد رگی تا نخواهد خدای — قال الله تعالی
وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله
اخوان گمان بلطف خدای نیکو دارند که خدای ولی متقیان است ایشان
در خود به شک میستند که این گمان که اضداد به ایشان می برند خلاف حقیقت
و از قیاس بر حال خود نیست چون چنین نیست ولی قوی دارند ان الله
مع المتقین — هر مشقة که از بودن در اخوان اباوردی نماید مثل قلة
الطاعة خدام و عبید یا شکایة اهل بیت از ضیق منزل و قلة مرافق المرجع
و ما یشاکل ذلک از آن باک ندارند که همه اینها بسهولة متبدل خواهد شد
ناچار چون اول حالست چنین خواهد بود تا خانه هر که خواهی راست می
ایستد مدتی می باید اما بعد از آنکه مستقیم شد عذر خواهی همه این
تفرقها خواهد کرد فی الدنیا والآخرة ان شاء الله پای ثبات در زند از جای
نروند ان الله مع الصابرین — هیچ غمان جواب ده از ضد او نیست
که ثبات شما در طور خود شما در طور خود ثابت باشید هیچ کار دیگر نکنید
که ثبات شما اضداد را از شما صرف میکند ایشان غوغای میکنند که مرا منظور
در هم کنند چون باره سعی کردند و دیدند بی کار خود میگیرند شما را جز راه حق
رفتن کاری نیست و ایشان را جز دفع شما هیچ کار دیگر نیست البته شما را
غالب باید آمد اما بشرط ثبات موسسته گویند ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت
اقدامنا — سالک در عین مغلوبی غالبست و مانع در عین غالبی مغلوبست
پس سالک علی ای حال غالبست چرا او در عین مغلوبی غالبست برای
آنکه حق بر طرف اوست اما این غلبه مستور الاثر است تا اثر دیگر روز حق

باشد و غم مخورید که از دور نزدیکیست قال الله تعالی انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا
پیوسته کهنه شده که بی امتحان خدای عز و جل کس را بولایة خویش
نمی برد قال الله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا
یفتنون الایات اینجان امتحانهای شما بمودن گرفته و یکی بعد از یکی برسد با
وقت باشید تا بنفرید یثبتکم الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة
امام سالکان قران است هر جه از نور مباحث اید از قران باز جویید
که شرح و وظیفه ان انجا باید قال الله تعالی و لا رطب و لا یابس الا فی
کتاب مبین ای فی القران علی قول بعض المفسرین و عایشه را از خلق رسول الله
صلی الله علیه و اله پرسیدند میفرمود کان خلقه القران یعنی چنانچه در قران
تعلیم فرموده او چنان زیست میفرمود اکنون در قران چند ایه فرموده در
بیان کیفیت معاشره با ضد او زیست خود را از انجا بردارید و از امعیار معاملة
خود با ایشان سازید یکی ایة اینست که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی
بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها الا ذو
حظ عظیم و یکی ایة اینست که قل للذین امنوا یغفروا للذین لا یرجون
ایام الله لیجزی قوما بما کانوا یکسبون و یکی اینست که و عباد الرحمن
یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما ایده الله و اخواننا
با سکینة و جعلهم من اهل العزیمة انه الولی المنان المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة و الدین جعفر ا
مرحبا بالاخوان الناقلین من بیوت العادة الی بیوت العبادة ثبتهم
الله علی صراط المستقیم جماعتی که میگویند جمعی وار و علم بر وجوب کردن دور

هوای خانها نا کردن و تهذیب ساختن که ما انجا عبادة میکنیم در توی خانه خود
بنشینند تا مردم بران باشند که شما با کل و شرب و عادات خود مشغول اید
و عداوت کینند هذا کلامهم با ایشان گویید این خوبست که شما میگویید
اما گاهی که اکثر مردم بران باشند در باره ما واقع حال فی نفس الامر
نه همان باشد هم مگر شما که بران راه رفته اید و بکمال استقامت و تمکین
رسیده این تواند که در میان اهل غفلة غافل باشید اما ما جماعتی ضعفانیم
که حالی قدم در این راه نهاده ایم و به هزار حیله و تدبیر خط دل خود را نگاه میداریم
از زکون به هوا و عادات این طایفه و خود از یکی دانسته باشیم که از بین
و بسیار محفوف با اهل جهل و او بار باشیم مع ذلک دایم الاوقات بذکر و
عبادة مشغول نشویم شاه سواران نشاید که قیاس مای شکستگان ناتوان
بر خود کنند و اقویا نشاید که ضعفا را به احوال خود مطالب دارند و اگر بران اید
که ما اقویا ایم یاران ما را برین مطالب میدارید چون ما اقویا باشیم و به
محل استقامه و تمکین رسیده ما را چه زیان از انکه علمی کوب کنیم تا هر
طالب در مانده که در کوشه کنازی از بی بشتی بر در گریبان عجز و یاس برده
باشد بان علم واقف شود که جماعتی سالکان را چشم برون زده اند و خاطر عظیم
کرد شده که امنک دیار قدس دارند و او زودی خود را بدیار رسانند تا هم او را جای
قوة حاصل شود و هم ما را از او زیادتی سواد و مدد این سیرتی است که بغیر ان
و هم اهل تمکین از اتباع ایشان و در روز کار سلوک کرده اند اظهار شعاز دین
برادری است ملکی که از او سنت آویختن بر سالکان توان ساخت و اگر گویند
البته شما را مقصود از این الفواذ جستن رضا رضا است و نه سلوک راه
خدای بر خود و دیگران اسائة ظن باهل قبله بی دلیل و حجتی از اعظم فسوق است

وحدیث ما شفقت تکلم مقرر و معروف این کشف ایشان را کجا باشد که این
جماعة رائی و منافق اند و ذکر خدای را که اعظم چیزهاست وسیله کسب دنیا
کرده و چیزی ساخته اند و من اظلم منهم اذن این چنین فاتحه عظیم را
مسلمانان که آن روان امری عظیمست که ایشان چه می نتوانند بود و چه فاجی
متهور و اما آنچه میگویند که مخالفه اقارب قطع رحمست و عقوق او لا نگوییم
در حال این مسئله از روی فقه آگاه به بیم و درین معامله اخوان قاطع
و عاق اند و اثم یا نه گوییم هیچکس از ایشان اوجب طاعة از والد نیست
اولا و منع مسئله در باب اطاعت والد کنیم که چه مرتبه است که فرض است
اگر میگویند هرچه او گوید واجبست شنیدن صحیح نیست برای آنکه اگر
والد به ترک فرض مثلا یا اتیان دیگر فرماید اطاعة نباید کرد و قال الله تعالی و ان
جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما و اگر گویند هر
مباح که او گوید واجب میشود هم صحیح نیست برای آنکه تملیک تمام اموال
و املاک خود مرکسی دیگر مباح است و شکی نیست که اگر والد به آن فرماید
واجب نمیشود و اگر این واجب شدی کار بس سخت بودی برای آنکه
هر پدر فرزند را امر کردی به آنکه تمام املاک خود بمن بخش و بر فرزند فرض
بودی که چنان کند الا که هیچ فرزند در عالم نبودی که او را جز بودی
که فاسق بودی الا ماشاء الله و ان هذا من الدین الحنیف الذی لم
یجعل الله فیه لاحد من حرج و اگر گویند هر مندوب که والد به آن فرماید واجب
میشود این نیز صحیح نیست برای آنکه اگر والد ولد را فرماید که هر روز هزار رکعت
نماز گذارد و هر سال راه مکه طی کند و حج گذارد و هر رقبه که دارد آزاد کند و هر مال
که دارد بر فقرا تصدق کند اینها همه از جنس مندوبات است اگر با وجود والد واجب

شدی وای بر حال فرزندان و اگر والد چنین حکمها بودی والد الهی ثانی
بودی که حکم او را ایجاب و اباحه مطلق الحاصل بودی نه الله تعالی زیرا که
ان الحکم الا لله و اگر میگویند ما نمیدانیم تو بگوی که چه مرتبه است که فرض است
گوییم آنچه مرا از نظر در کتاب و سنت معلوم شده و الله اعلم آنست که هر امری
که والد را بحسب معروف شان آن هست که ولد را به آن مطالب دارد
و در آن تکلفی و شططی نیست اطاعة لازم است و الدلیل علیه قوله تعالی
و صاحبهما فی الدنیا معروفا و حال صله رحم نیز قیاس بر همین است که با هر یک
از اقارب علی درجاتهم زیست معروف باید کرد که لایق بحال او بود و طبع
سلیم و ارباب الحوار مستقیم آن باشد بعد از تقریر این مقدمه میگوییم با رجال احوال
آییم در نقل با خوان اما و هر منصف میداند که اگر بعضی از برادران یا خویشان
آن دیگر را تکلیف کند که نقل از محله بمحله دیگر که صلاح حال خود در بودن در آنجا
داند نکند این تکلیف خارج از معروفست و شطط و هیچ شک ندارم که اگر
یکی از جماعة به تبریز رود و در آنجا به وزارت مشغول شود و نقل کوچ بآنجا کند هیچ
کس دست منع او نمی آورد و منع میکنی و همچنین اگر یکی از ایشان به تجاره
مشغول شود و اکثر ایام غایب باشد از اهل و وطن هیچکس را با او مضایقه
نیست و این را داخل ارشاد او میدانند و برین ممد حضرت مخدوم مرحوم افتاد تاج
الدین شیخ علا دیدر او علیها الرحمه سکون در شیراز میشود و نمیشد برای اشتغال
به وزارت که وطن بالیشان میکرد و عقوق و قطع رحم دکه بود از خویشان کرده اند
و فریاد ایشان معروف بود اکنون اگر بعضی نیم فرسنگ دوری جویند برای آنکه
فارغ البال بی مزاحمة احدا و بعباده و ذکر خدای عز و جل مشغول شوند و دیگران
این را از ایشان پسندیده نداشتن و خود را در منع ایشان محق کردن

باکحق صوری کرسابقا ذکر شد ودلیل آن میشود که ایشان وزارت و تجاره
را اولی میدانند از عبادت ذکر و برای ابهام ترک وطن و خویشان ممدوح میدانند
و مجمل اما برای ذکر و عبادت وه یک آن کردن بی محل و نا بایست میدانند
لاجرم از عقوق و قطع رحم کمان می برند اف علی هذه العقول السخیفة والقواعد
الضعیفة این بهایات رطرف که هم گفتنی نیست که والدو اقارب و کاتیامن
کان هیچکس را نرسد که مانع سعی شود که ایشان بوجهی نماید اصلاح نفس و ازاله
اخلاق ذمیمه فرض عین است چنانچه غزالی رحمة الله علیه در احیا تصریح بان
فرموده و چون الفواد از اقارب مقدم ان اصلاح باشد و مقدم واجب واجبست
در اینه ان نیز در حق چنان کس واجب باشد و کسی را منع از ان نمیرسد
نرسد و اگر ایشان ادعا کنند که طریق منحصر در این نیست گوییم چون شخص طریقی
بواجب نشناسد جز که طریق معین او را عذری در ترک آن نیست تا طریقی
دیگر تعلیم کند که مفضی به همین غرض باشد انگاه ایشان را بترک این طریق
مطالب دارید و لجه ای که تو انند نیا بند و ذلک کما امر الله رسوله ان یقول فأتوا
بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین و اما انچه گفته اند
که التزام دفن در مقبره اخوان اما و شبیه طریق او چنیان است سبحان الله
چون دفن در ارضی معین فایده چند باشد که در ارضی دیگر نباشد اختیار ان
ارض بکنند که این طریق او چگونه است چند فایده ملحوظ است در دفن در مقبره اخوان
اول انکه چون میت انجا دفن شد موجب اطمینان قلوبست بر سکون
در انجا کان که توطن بر خود نهاده اند دران میت همچون لشکری است که ایشان را
انجا نگاه میدارد دوم انکه چون اخوان انجا متوطن اند پیوسته بزیاره او روند
و میت را از زیاره احبه سرور حاصل شود و نیز در آن بر قبر او خوانند و دعا کنند

و ثواب انها باو رسد سیوم در خصوص سلف الاخوان امیر خلیل الله اکثر
وصیت کرده بود بلی التزام دفن در مقبره ابا و شبیه طریق جاهلیت است چه
باعثی حقیقی ندارد و غیر اقتدا در سوم اگر انطرف را نفی کرده اند اولی بود و اگر
بحث در این دار نفر اخوان او عاملی و برکتی دیگری در ارض طیبه اخوان
ابا و میکنند شکی نیست که بنای که خالصا لوجه الله کنند و ارضی که خالصا لوجه الله
احیا کنند ابرک و اطیب خواهد بود از بنای که برای هوای نفس کرده
باشند و ارضی که برای نفس احیا کرده باشند و الحق اخوان الهو در از حب
و صفائی و نوری هست که کسی که مؤمن باشد و نه بچشم سخط دران نگاه در
یابد و اما انچه یکی از اتباع اخوان گفته که اهل اسلام تنزل کرده اند شکی
نیست که بموجب المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده و اگر کسی
سلب اسلام از کسی که باین صفه موصوف نباشد کند بتاویل سلب کمال
اسلام چنانچه در حدیث به همین معنی سلب فرموده کفری لازم نمی آید
و ظاهر است که او را اجزای مقصود نبوده و اگر درست شود که این گفته و او جود
این گفته چنانچه عوامان مردمان را به شاخها ترسانند و باین رام جو د
و جاعتی کفیر را وسیله تسخیر دمان ساخته اند که هر کس که دست از پا
خطا کند دیگر موی از هوای ایشان بیرون رود او را بتکفیر تهدید کنند
گویی که خازن ابواب بهشت و دوزخ اند که هر کس را که از وی خشنود باشند
پروانه بهشت نویسند و الا بدوزخ حواله کنند و العجب که این تهمت بدیگران
میکنند که متعهد شده اند که مردمان را به بهشت برند سبحانک هذا بهتان عظیم کسی
که متعهد بهشت چند چون نتوانند شد چگونه متعهد بهشت چنین دیگری شود بلی
خدای عز و جل تعهد فرموده که هر کس نفس و مال در راه او در بازد به بهشت

بر وجهیکه قال سبحانه ان الله اشتری من المؤمنین الآیه و هر کس که مؤمنست
سخن خدا را باور دارد و وعده او را براست کرده و هر مؤمن متعهد الهی
متعهد میتواند شد که کسی که نفس و مال در راه خدای و احیای سنت رسول الله
در بازد و برین ثابت باشد از اهل بهشتست این تعهد لازم ایمان است
و تصدیق وعده خدای عز و جل و این تعهد بمثابه ای او ارشاد و تثبیت صدق
قرآن و یقین و شکی نیست که شهادت بعضی مؤمنان موجب قوت دل بعضی
دیگر میشود که با وحسن الظن داشته باشد در دریافت او اعتماد داشته باشد
اگر منشا این شبهات وسوسه طلب باشد باین جوابها رفع میشود اما اگر
آن وداء النفس حسد باشد هر ساعت از سویدای بدر خواهد کرد و دفع آن
جز خدای منتقم نتواند کرد فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

والعاقبة للمتقین بر برادر اعز شیخ کرم الدین پوشیده نیست که چون نبوة
منقطع شده و باب وحی مسدود گشته برای اهل روزگار و مدار بر طایفه
حکمی جدید و نهی خاص بر کیفیه مجاهده نازل نخواهد شد متعین است که از زمان
طور که در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم سلوک بود و همان از نشانها
که برای ایشان از آسمان منزل می شده بقوة فهم و جودة رای کیفیة
مجاهده و معامله اهل هر روزگار را که بر وجه عام مصرح نباشد استنباط کنند
وازین جهت خدای عز و جل بر جهه خویش اگر نبوت را از میان خلق برداشت
قوه استنباط باقی گذاشت که لو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه
الذین یستنبطونه منهم مثلا از آیاتی که برای صحابه رضه نازل میشده
و در زیست با رسول الله صلی الله علیه و آله استنباط کنند که زیست متعلم با عالم

چگونه باید که باشد از لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول
کجهر بعضکم لبعض استنباط کند که متعلم باید که در روی عالم سخن بلند نگوید و حرمت
نگاه دارد و برای آنکه عالم در مقام خویش نایب رسول الله است صلی الله
علیه و آله و وارث او در اینکه تکریم او تکریم اوست و استخفاف به او استخفاف
به او و قد ورد فی الخبر من اطاع امیری فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله
و چون کسی از اهل استنباط مثلا نزا فرماید با مکر در مجلس معلم سخن آهسته
گویند و استدلال جوید به آیه مذکوره این معنی نزد او عاران باشد که عالم
پیغمبرست و متعلمان امت او و نیز این اشاره باشد به استنباط بطریق مقایسه
و مشابکه فرع با اصل در همه معنی شرط نیست و همچنین اگر استنباط کند از
آیه یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم
بالمودة و قد کفروا بما جاءکم من الحق یخرجون الرسول و ایاکم ان
تؤمنوا بالله ربکم ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی تسرون
الیهم بالمودة و انا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم و من یفعله منکم فقد ضل سواء
السبیل الی قوله و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون که باید
سالکان راه خدای مداهنه نکنند باکسی که مانع ایشان باشد از
سلوک راه حق و منکر طریقه ایشان باشد و خواهد که ایشان را از محلی که برای
سهولت امر عبادت آنجا ساکن اند اخراج و ازعاج کند این معنی از دعای
آن باشد که آنکس کافر است اما چون خصمان رسول الله صلی الله علیه و آله
کفار بوده اند آیات در باره ایشان نازل میشده و تصریح بوصف کفر
می فرمود و اهل استنباط را بدی نیست از انکه احکام را از آیات قرآنیه
بیرون آورند مقام افصاح ایراد آن کنند ناچار در بیان کیفیة زیست

باقتضای سالکان توسل باین آیة باید جست واحوال فساق را بحسب مناسبة
عصیانی که با کفار دارند چه سرچشمه عصیان واولی به آن ایشانند از احوال کفار
استنباط باید کرد فیما یتنبت التناسب که چهار سالکان اگر کافر نیستند
فاسق هستند وحال ایشان از حال زانی وسارق وشارب الخمر بدتر است
برای آنکه مانع راه خدایند ودافع امری که مطلب است که اگر انجام یابد بسیاری
از بندگان بخدای رسند وراه هدایة بیابند ومن اظلم ممن منع مساجد الله
ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین
لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الاخرة عذاب عظیم واستشهاد به این آیة بر این حال
ثابت برای آنکه این آیه در شان کفار نازل شده غرض از این تمهیدات
آنست که چون سالکان برای تطبیق احوال خود بر احوال صحابه که مومنان
بآن مکلف اند بآیات که در باره معاملات ایشان نازل شده تمسک
جویند واحوال ومعاملات ایشان را ذکر کنند از جمله کید اضداد آن باشد که
ایهام عوام کنند که ایشان ادعا میکنند که مثل صحابه اند ومخالفان خود را
کفره میگویند تا اینمعنی موجب تنفر ایشان باشد از طریقه سالکان اگر کسی
گوید من بذل کل مال کردم برای تشبه باویس قرن گویند او دعوی دارد که
مثل اویس است رضوان الله سبحان الله هرکس مکلف اند به تشبه برسول الله
صلی الله علیه وآله که لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة اگر تشبه بمعنی
مماثلت است هر کس مکلف باشد بانکه مثل نبی باشند قاتلها الله عن اقاویل
الجاهلین اکنون ما حقیقت این حال را شرح کردیم وکشف عوار شبهه معاندان
نمودیم که شاید بعضی را از اخوان یا غیر اخوان را آن شبهه تحیر نماید والله ولی
العصمة والتوفیق وهو حسبنا ونعم الوکیل خدای عزوجل در جواب اول دو

قوه

قوه ابداع نموده یکی قوه جبلیه ویکی قوه تدبیریه مراد آنکه این قوتین در او
بفعل نیاید قادر است ومراد آنکه این قوتین در او بفعل آید نه در محل خویش ۲
انسان کامل است قوه جبلیه که در غیر محل خود بفعل آید اراده دنیا است
وشهوات عاجله والحق در محل خود بفعل آید اراده ما عند الله است وامور باقیه
وقوه تدبیریه که در غیر محل خود بفعل آید غضب است بر کسی که بوجهی از وجوه وجود او
مانع بلوغ آنکس باشد به بعض لذات طبیعیه والحق در محل خود بفعل آید غضب است
بر کسی که مانع او باشد از اکتساب حسنات باقیه وخوشنودی حق باشد
نسبت باو واخوان او از سالکان راه پس حکمت خدای عزوجل اقتضای گماشتن
اضداد او در مناع للخیر معتد اثیم بر سالکان آنست که محل ظهور قوه تدبیریه
ایشان پیدا شود تا آن قوه بفعل آید وموجب حصول صفاء باقیه ایشان باشد
بعالم اعلی پس هر سالک که آن مجال را غنیمت نشمرد وچون اضداد او در مقابله
درآیند ضعف نفسی وعجز طبیعی یا طمع کاذب یا خوف لازب او را بر آن
دارد که با ایشان طریق ملاینه ومداهنه سلوک کند آن رحمت را بر خود ضایع
کرده باشد وآن قوه را در خود دو پرایه باشد اشداء علی الکفار رحماء
بینهم اشاره به محل ظهور قوتین است واضداد سالکان باهم اضداد السالکین
الی الله محل ظهور قوه تدبیریه اند ولایق به شدة وغلظ ودر چند غلبه صوریه با ایشان
باشد سالک باید که از ایشان نترسد واندیشه نکند وشدة وغلظ دو نوع است
یکنوع آنست که بر ایشان روند وایشان را کف وزجر کنند ومجال خود بازنگذارند
واین ظهور در این روزگار میسر نیست برای آنکه غلبه اهل باطل است الا ان یشاء الله
نوع دوم آنست که اگر بر ایشان نروند جای ایشان هم نگیرند واگر خشونة
نکنند مداهنه نیز ننمایند مجال خود باشند واز ایشان کناره گیرند وباخیر وشر

[illegible]

ایشان کار رها کرده باشند نه حاکم کس نه محکوم کسی و هر سالک که اینقدار
قوه نداشته باشد او را از سلوک هیچ نصیب نیست و سالک باید که از خود نیست
شده باشد و بخدای گشته و این معنی آنست که اگر کسی با خدا پیوند کند و از
او قطع او با آنکس پیوند کند و اگر کسی از خدای عز و جل قطع کند و با او پیوند
او از آنکس قطع کند علاقه الهی را بر علاقه خود مقدم دارد هرچند کسی را
بر این کس حقوق سابقه باشد حق او بر آن و رجوع نرسد که از حق خدای عز و
جل زیاده باشد و با آنکه او با خدای عز و جل حرب کند با او مسالمه و مصالحه
کند و حرب با خدای عز و جل منع سالکان است از سلوک راه او و
ثبت فی الصحیح من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالحرب و پوشیده نیست
که در هر کاری که شخص در می آید تا یکرنگ آن کار نشود برخورداری از آن نمی
باید و یکرنگ آن کار شدن دست از دیگر کارها باز داشتن است و در هر کار
خیری موعود است و ثمره بر آن مترتب هر آینه چون او دست از آن کار بدارد
از آن ثمره و فایده محروم باید بود به یک سنگ دو کلاغ نتوان زد آنکه
او خواهد که ثمره کاری یابد و برخورداری نیکو از آن او را الحصول رسد اما از
ثمره کاری دیگر محظوظ باشد میسر نیست   دنیا مراد خواهی و دین و رست
این هر دو خانه ز فلک بنده نیست   و نباید که سالکان از آن دست بسلوک
گیرند که کاری دیگر نیابند چون کاری دیگر افتد فی الحال دست بان گیرند و دست
از سلوک بدارند خیال که رنگ سلوک کار زمان بیکاری ایشان باشد نه فی
من ثبت نبت بلکه صحبت سالکان می باید بود تا ترک صحبت اهل ... و الله اعلم
هر دوم جمع بین الضدین نمی باید کرد و سالکان چون بجان بر بذل اموال و نفوس
در راه خدای کرده اند کجا شاید که بر چنین خرجیات باز مانند خدای عز و جل

این ز اقوه و با دو ارستی در سلوک راه خویش محروم دار اد و محبتا نو الی کمل

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد   چون اغاز نوشتن
اجوبه مکاتیب اخوان شد موقوف نهاده بود بخاطر آمد که در باب آن بعض
که نوشته بود که گزاف و اخوان و در میان نسبة مثنوی یکی هم اگر خواهد
همان بنویسم این ابیات که نوشته خواهد شد براه تمامها نوشته میشود
قال المولوی قدس الله تعالی سره

هر که او بی سر بجنبد دم بود   جنبشش چون جنبش کژدم بود
کژ رو و شبکور و زشت و زهرناک   پیشه او خستن اجسام پاک
سر بکوب آن را که سرش این بود   خلق و خوی مستمرش این بود
خود صلاح اوست آن سر کوفتن   تا رهد جان زنده اش زان شوم تن
واستان از دست دیوانه سلاح   تا ز تو راضی شود عقل و صلاح
چون سلاحش هست و عقلش نه ببند   دست او را ورنه آرد صد گزند
بد گهر را علم و فن آموختن   دادن تیغ است دست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مست   به که آید علم ناکس را بدست
علم و مال و منصب و جاه و قران   فتنه آمد در کف بدگوهران
پس غزا زین فرض شد بر مومنان   تا ستانند از کف مجنون سنان
جان او مجنون تنش شمشیر او   واستان شمشیر را زان زشت خو
آنچه منصب میکند با جاهلان   از فضیحت کی کند صد ارسلان
عیب او مخفیست چون آلت بیافت   مارش از سوراخ بر صحرا شتافت
جمله صحرا مار و کژدم پر شود   چونکه جاهل شاه حکم مر شود
مال و منصب ناکسی کارد بدست   طالب رسوایی خود او شده است

یا کند بخل و عطا ما کم دهد   یا سخن آرد خموشی منع نهد   حکم چون در دست گمراهی فتاد
جاه پندارند در چاهی فتاد   طفل راه فقر چون بر سر گرفت   پیر را نزد غول ادباری گرفت
که بیا که ماه بنمایم ترا   ماه را هرگز ندیدی ای بی صفا   چون نداری چون ندیستی تو عکس
عکس مه را هم در آب ای خام عقل   احمقان سرور شدستند و ز بیم   عاقلان
سرها کشیده در گلیم   این بیت و یک بیت است از مثنوی که جهت انقطاع اخوان
وفا بر شرطی که در ضمیر کرده بودیم که در جهت برای همان نوشتیم نوشتن امر خدای
عز و جل اخوان او دیده بنیاد و باد تا غول مردم خوار که خود را در لباس مردم گردم
نماید بازشناسند و فریب او نخورند و از بی هدایتان مقلد جاه شوند که به هوای
دعوی از راه باز ایستند کما قال المولی قدس الله سره   چون نداند
ره مسافر چون رود   با تره ها و دل پر خون رود   هر که گوید های اینجا راه نیست
او کند از بیم اینجا وقف و ایست   در پی اندر ره دل با هوش او   کی رود هر
های و هو در گوش او   امید که اخوان از آنان اند که راه والسنة اند و در طریق
خود بر یقین و رشد اند ای برادر اهل کتاب در وقت خود پیشوا و معتقد بوده اند
در علم و فتیا و معتقد فیه و مقبول القول و این ها از اهل خدا یعنی به اسم الله
چون بعضی صورة اهل خدا بر خود راست کرده بودند اما حقیقة اخلاص در ایشان
نبوده و خدای از ایشان بیزار شده که مخلص او نیستند خود را بحقیقی جلوه دهند
برای آن منتها ساخته اند که شان و اعتبار دین و اهل دین افکنده اما
دیگران این از ایشان بخیر انسته اند برای بها به تبر تشاید که در طلبش شده اند
که در این ابواب دفونی و تقوی حاصل کنند تا محقق و ملبس را از هم بازشناسند
و با ایشان گویند ولا تلبسوا الحق بالباطل چون رسول الله مبعوث شد دین
حق آشکارا کرد این ها آتش حسد در کانون جانش بر افروخت دانسته

کی

که حق است چون ایشان مرد حق نبودند و مخلص حق نبودند مرد خود بودند و مخلص
خود به دفع حق و اظهار خود مشغول شدند و عداوتی که با حق داشتند در آن
پوشیده بود آشکارا شد و کفر صریح در ایشان به فعل آمد و خود پاک رسول الله
صلی الله علیه و آله محک وجود ناپاک ایشان شد تا هر خیانت که در نهاد
داشتند ظهور رسید چنانکه موسی علیه السلام محک بلعام باعور لعنه الله بود و آدم
علیه السلام محک ابلیس لعنه الله هذا و رسول الله صلی الله علیه و آله وعده داده که هر چه
که در یهود و نصاری بوده در این امت شبیه آن واقع خواهد شد قال صلی الله علیه
و آله لتتبعن سنن من قبلکم الا لیس در هر روزگاری که جماعتی که حق قیام نمایند
از اهل الله البته جماعتی از موسومان به علم به معارضه ایشان برخیزند مصداق
وعده رسول صلی الله علیه و آله و سنة الله التی قد خلت من قبل میگویم
که ایشان کافر باشند چون اهل کتاب این صفة از صفات اهل کتاب
داشته باشند که انطباق حق کنند برای سبب جاه و ریاست و نه هر کس که
صفتی از صفات کفار داشته باشد کافر باشد اما عجب حظی که از مشرب
ایشان داشته باشند یعنی از وعید ایشان متوجه او باشد مخافل منه او کرده
این سخن برای آن میگویم که از جمله آداب این طایفه تتبع الفاظ است و از قرائن
سابق لاحق و داخل و خارج نظر کوتاه کردن و به مجرد لفظ دق گرفتن
و اگر کسی از اهل حق از ورود بین کسی را تقریع و توبیخ نماید فی الحال در این
جستن که تکفیر مومن میکنی و کافری ای برادر بر تو است و به سایر احوال
که در سخن گفتن به مجرد صحة معنی مقصود است از آن قناعت نکنید و تصحیح الفاظ و تحصیل
آن از درجه اهل تحقیق و شقاق آنرا بهانه روز و تزویر خود سازند اعتنا
کنید اگرچه دانم که زبان ایشان به هیچ حال بسته نمیشود و حیا و انصاف

دو صفت است که اهل تعنت و شقاق را لمی باشد و بحز جبان گفتن که مصحف
و غیر مصحف و مستحی و ملازح هیچکدام برادو ق نتوانند گرفت معقود بلی منت
ای برادر افصح و اوضح مینت اهل تعنت پیوسته بر ان دق گرفتند چون ایه انکم
وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد بعضی گفتند ازین لازم می
اید که ملیکه و عیسی و عزیر علیهم السلم حصب جهنم باشند برای انکه ایشان
در ما تعبدون من دون الله داخل اند ای برادر در غزوه احزاب اهل کفر
و اهل کتاب اجتماع کردند بر استیصال مومنان خدای ایشان را الفرقه نداد
اگر بعضی از اهل کبریا و بعضی از موسومان به علم اجتماع کرده باشند بر قمع
امر اخوان همان خدای که شر احزاب کفایه کرد شر ایشان کفایت کند
و اگر خدای را خواستی دیگر باشد الحکم الله العلی الکبیر ای برادر مقصود ما
انست که اخوان مثل صحابه اند و ان مخالفان مثل کافران و یهود تا اهل
تعنت این را وسیله تعنت خود سازند تشبیه روی با ماه میکنند و تشبیه
قد به سرو از این لازم نیاید که روی من جمیع کل الوجوه همچون ماه باشد
و قد از همه جهتی مانند سرو رسول الله صلی الله علیه و اله تشبیه علمای امت
خود با انبیا کرده که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و تشبیه علی عم در نسبت با
انحضرت به هرون فرموده نسبت با موسی عم حیث قال انت منی بمنزله
هرون من موسی ازین لازم نیامد که علماء این امه انبیا باشند و علی عم
در همه نسبتی چون هرون عم و ایضا ما هیچکس را بعینه تعیین نمیکنیم که اوست
که مشبه است به اهل کفر در صفتی و اوست که مشبه است به یهود در صفتی تا کسی را اما
دعوی رسد سخنی مطلق میگوییم که هر کس از موسوم به علم باشد و مانع کسی باشد
که فی نفس الامر بر حق باشد او در ان صفت مشبه است به یهود و هر کس از اهل

کبریا که مانع کسی باشد که سالک راه خدا باشد در این صفت مشبه است
بمشرکان اما انکه اهل حق و سالک راه حق کیست و مانع او کیست چیزی
دیگر است ای برادر طریق این که اخوان بدست گرفته اند اگر بغایت خود
برسد و بجای خود نشیند و تمام انچه در قوه ان طور است بفعل اید گمان ما
که نوری باشد که بسیار کس بروشنی ان مستفیض شوند و از ظلمات
رهایی یابند و کسی که در اطفاء نور حق کوشد که از وی ستمکارتر باشد
ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها کاری
که خار سموات و ارض برای ان کشته اعنی عباد الله کسی که مانع ان کار
باشد و خرسنگ راه ان شود سزاوار چه صفت که او باشد سبحان الله
برای اظهار خود اطفاء نور حق کردن بزرگ خیانتی و عظیم جنایتی است
عجب امری است ادمی با این ضعف و ناتوانی که او راست با خدای قوی
قدیر معادات میکند زهی جاهل که اوست زهی ناسپاس که اوست
با ازدید کار خویش معادات کردن و حق احسان و انعام او فراموش
داشتن دلیل لیاقتی عزیمت به حق خدای عز و جل جهنم ازیده که چنین
نفوس خبیثه اگر با این خباثتها که از ایشان بظهور میرسد کار ایشان
بگذشتی و در سلامت بیرون بردندی ازین خبیث هستی منشق شدی قوله تع
تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ای برادر جهان کم
روز روشن است و شب تاریک معاد حق است و جزا محقق است و اگر چنین
نبودی هستی لعبی بودی قوله تع افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون
ای برادر چون چنین باشد از معادات اعدا چه غم است رس ایشان
جز بر حیوة دنیا نیست و مطلع نظر مومن جز حیوة اخری نه قوله تع حکایت

عن سحره فرعون فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا انا امنا
بربنا لیغفر لنا خطایانا وما اکرهتنا علیه من السحر والله خیر وابقی این اجتماع
اعدا کرده اند وبعضی تقوی یعنی جبه وهم یکدل ویکروی شده و بظاهر
وباطن تدبیر ورالستاده که امر اخوان درهم کنند چون خدای میداند که بر باطل بند
ومنع راه حق هست که میکنند خدای بس هست کینه خواه از جانب سالکان
وسالکان را هست اسوه حسنه بران فریق که خدای عز وجل در شان ایشان
فرموده الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم
ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل ای برادر خدای عز وجل چنین تنها که
سالکان می اورد نه از ان هست که سالکان بر او خوار اند برای امتحان است
تا ثبات سالکان معلوم شود هان پای دارید و از جای مروید یا ایها الذین
آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون سخن افزون شد اما کاغذ
آخر شد والسلام علی اخی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة المخدومة الاعظمیة القطبیة البایزیدیه
هر که به راه خدای میرود رستگار هست و هر کس که مدد کسی کند
که راه خدای رود هم رستگار هست و بر شما پوشیده نیست که جماعه اخوان
درین طریق که پیش گرفته اند مقصودی جز تیسیر سلوک بر جوهر نه اند و
اینقدر دوری که حسب مسافت که از حرم اختیار کرده اند که زیاده از دوری
محل تا محله نیست چون برای فراغت ذکر و عبادت کرده اند قطع رحم نیست
واندک کدورتی وتنگی که میان ایشان وبعضی خویشان دست میدهد برای
فراخی هست که با ایشان میکنند ودرین امر بعد از ان که این گفت وگوی از دو سمت
بر همه واضح خواهد شد که محبت اخوان با خویشان زیاده از سابق خواهد بود و

انواع

انواع ملاحظات ومراقبات که سابقا نمی کرده اند خواهند کرد برای آنکه
ایشان طریقه خیر پیش گرفته اند و از خیر جز خیر پیش نمی آید وعقوبت بعضی
که ایشان را از این طریق منع میکنند خواهند بعین الیقین معلوم کرد که این
طور عین صلاح هم بوده وآنچه از ان تفرقه گمان می بردند تمام جمعیت بوده
وآنچه از ان کدورت می نامیدند عین صفا و رحمت بوده غرض ازین تشریح
آنست که آنحضرت بحکم تعاونوا علی البر والتقوی مدد اخوان فرمایند تا
ایشان را مجال جوع گذارند که ورها که گذاشتن ایشان را مجال جوع مظنه اثمی
نیست برای آنکه نامشروع نمیکنند و در فراهم ایشان کردن مظنه اثم عظیم
هست چه اگر ایشان براه حق روند وکسی منع ایشان کند مانع راه
حق شده باشد وکفی به اثما مبینا واگر کسی صورت حال اخوان نوعی
دیگر نزد آنحضرت باز نماید اعتبار نفرمایند برای آنکه مردمان اغراض فاسد
می باشد واگر هم غرض نداشته هر کس اشیا را چنانکه هست در می یابد
وفهم صایب دارد والحمد لله که شما خویشان خود را می شناسید که مردم
بد اند ونه مردم سفیه اند وجماعتی از ایشان که میل این طریق کرده اند همه
آنانند که بعلم وصلاح وذکا وذهن ممتازند وحسن ظن بمومنان علی الاطلاق
امریست لازم که بمجرد سخن گوینده دست از ان نمیتوان داشت ودر کلام
مجید فرموده یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما
بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین یعنی ای مومنان اگر بسوی شما آید فاسقی
با خبری پس روشن کنید از آنکه مبادا اگر ضرر رسانید به قومی بنادانی مقصود
ازین نامه آنست که چون می بینم که اخوان دست به خیری گرفته اند و ثابت
هر خیر که خویشان شما کرده اند شما از سابقان در آن بوده اید در این خیر نیز

نیز میخواهم که شما را اثر کار باشد و اکر شما امداد ایشان کنید و دفع اذیت
روان از ایشان کنید میتوان کفت که سابق هم شما اید برای آنکه
درین باب از دست شما می اید از دیت دیکری شاید نرنجید و حسبنا الله
نعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم
ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین فصل رسید
از معموره حیدرم صینت عن التصرم مضمونش آنکه کسی کفته که را چند سوالست
اکر فلان جواب من کفت من مرید میشوم و الا من خود مرید نیستم جواب
فلان داعیه شیخی ندارد و کسی را مریدی نمیخواهد اما جواب سوالها
کفته خواهد شد که دران شاید بعضی را نفع باشد سوال اول عادة
درویشان اینست که به کوه و عصا بکه میروند و او با اسب و غلام و نوکر
رفت و چندین ترکش بند و قوطی نزنت با خود بخود برد جواب این
کلی نیست و بعضی درویشان برای آنکه مصلحت حال خود درین طور دیده اند
للعلاج چنین کرده طور مطلق آنست که رسول صلی الله علیه واله سلوک
فرموده اند و رسول الله صلی الله علیه واله راکب به حج فرموده اند با جمع
کثیر و امام نوادی تصریح کرده که حج راکب افضل است از حج ماشی و
مقصود از استصحاب جماعه و ترکش بندی ایشان تجمل و تحفظ نموده
اکثر ان همراهان ازین قبیل اند که مقصود بوده که ایشان شرح نکدازند
و در اکثر راهها جماعت خود تهار رفته ایم برای آنکه تقیه به قافله مکوث
حج بوده بی سلاح ممکن نبوده و رسول الله صلی الله علیه واله تا آیه والله
یعصمک من الناس فرود نیامده بود شب جماعه مسلح بر امون خیمه الحضرة
پاس میداشتند و هر کس که قافله حج دیده باشد و صحرا بیابان داند

کهیچ

نه بلکه زود اکر تبلا ز هر رسیده هم

که هیچ قربت آنجا از حمل سلاح بهتر نیست که بان سبب دزدان قصد
قافله اسلام نمیکنند و می ترسند و نیز با اسباب از قاینه دوری می افتد مثل
اضطراب و غیره و بی سلاح میسر نیست و امر حق است عزوجل که خذوا
حذرکم و مفسران حذر را به تیر و کمان تفسیر کرده اند و مقصود از استصحاب
شربة علاج مرضی بوده که در راه عطار نمی باشد و بحمد الله بان صرف
شده قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق
سوال دوم آنکه امیر محب المله والدین شیخ محمد چندین قرض داشت
چه معنی داشت اورا بکه [illegible] جواب اکر مقصود اینست که قرض الناس
موجب استغراق اموال ایشانست چنانکه حج برایشان فرض نیست
خلاف واقعست و اکر مقصود اینست که قبل از ادای دین کزاردن حج
حرام است این نیز خلاف واقعست ایشان خود میل کردند و برمن واضح بود
که ایشان را امدن روا نیست منع موقوف کردم سوال سیوم آنکه غلام امیر
فاضل الدین محمد را اجاره [illegible] ست و بنده کرده جواب از روی ترخص آنکه
امیر فاضل الدین محمد استحسانه بلکه احتساب فرموده بود که اورا بازفرستند
و بی قید ممکن نبود بی ضرب منقاد و مقید نمی شد والقصه چندین نوبت
که احتساب از پی او رفته بود و از روی استحسان آنکه به سبب طول
استیلاء و بکری ورا و پیدا شده بود که مهلک او بود و نه سبب ضرب آن
باره از کله او بیرون رفت و با خود امده پس صلاح او درین بود سوال
چهارم آنکه درویش را اندک سرمایه کافیست چرا عمارت بتکلف میکند و
چه معنی دارد که از انجا می نویسد که چنین لباس زنید و چنین جواب قال الله
رسول الله صلی الله علیه واله انما الاعمال بالنیات و انما لکل امر ما نوی

این نیز خلاف واقع و آنکه ضعیف است را باخود بردم هم

دیکر مرد کرده و دستار داده چنانکه
تعبیرات کرده براد جمع شده بود

دستگاه و اسباب سلیمان و یوسف علیهما السلام مانع از نبوة نبود انچه در خانهٔ
قادح در ایمان ما نیست و ما را زیاده از این دعوی نیست که مومنی ایم از
امت محمد صلی الله علیه و اله و عمارت جبل منار با عظمت ان دیده باشید ان
بنا سلیمان فرموده ع و در قران مجید امده یعملون له ما یشاء من محاریب
و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات اعملوا آل داود شکرا چون
کسی قدر نعمت شناسد بر ان در خدا طاغی نشود و جوب نعمت چه باک
سوال پنجم انکه اگر او ولیست یا قطب بایستی که اموال قبول نکردی با انکه
بسیار وارد و به ان التفات نمودی جواب این ضعیف را دعاوی مذکور
نیست فسقط السوال هذا و مرا کمان انست که صرفی که من صرف مال
در ان میکنم و نیتی که مراست در صرف مال احسن و ازکی است و لا ازکی
نفسی چون مرا لحب اجتهاد این کمان افتاد و اگر قبول نکنم خود را متهم ساخته ام
و از خدای عز و جل ترسانم و خدای این از من میداند و دیگر صلاح ان
جماعت در اینست و من همان دارم که در انکه صلاح ایشانست ساعی باشم
و انما الاعمال بالنیات و دیگر حدیث عمر که در صحیح بخاری وارد است مانع
من میشود و ارد عن ابن عمر قال سمعت عمر یقول کان رسول الله صلی الله علیه
و اله یعطینی العطاء فاقول اعطه من هو افقر الیه منی فقال اذا جاءک من
هذا المال شیء و انت غیر مشرف و لا سائل فخذه و ما لا فلا تتبعه نفسک اگر شما را
کمان افتد که این سخن که میگویم و این بواعث که خود را باز می نمایم تکلفست
خدای میداند که حق است و تکلف نیست و کفی بالله شهیدا سوال ششم انکه
او کفته ایمان مقلد صحیح نیست و این خلاف حدیث و فقه و سخن معظم ان است
و این جمله را بر طرف کرده جواب شیخ ابو الحسن اشعری که امام اهل سنت است

مذهب

مذهب او اینست که ایمان مقلد صحیح نیست با انکه این ضعیف این نکفته ام
مگر انکه از مقلد انکس خواسته باشم که او را انشراح صدر نباشد کما قال الله
تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل
الایمان فی قلوبکم و ان انکس است که در قبر ملکان چون از وی پرسند
که ما یقول فی هذا الرجل کوید سمعت الناس یقولون شیئا فقلت مثل
مقالتهم سوال هفتم ارشاد و ولایت و رشد نمی شود او با من بکوید که
مرشد او کیست تا من تابع شوم جواب این سخن با اضافه با جمهور اکثرین
درستست اما با اضافه با حاد و افراد درست نیست احادی باشند که ایشانرا
بمرشدی ظاهری احتیاج نیست و وصول ظاهر تربیت به ایشان از
طریق وجود کافیست ایشانرا و این ضعیف نه دعوی ولایت دارم و قطبیة
و نه نیز داعیه تابعیة کسی مرا و السلام علی من اتبع الهدی مثل ما مثل
اصحاب کهفست جماعتی برادران یکدل متفق بودند با طور مردم نمی
توانستند بود از ایشان کناره کردند اگر قوم ایشان شرک جلی داشتند
قوم ما شرک خفی دارند که التفات به ماسوی الله است و قد قال رسول الله
صلی الله علیه و اله تعس عبد الدینار و عبد الدرهم خدای عز و جل قصه ایشان
در قران اورده تا ما را اسوه باشد قال الله تعالی نحن نقص علیک
نبأهم بالحق انهم فتیة امنوا بربهم و زدناهم هدی و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا
فقالوا ربنا رب السموات و الارض لن ندعوا من دونه الها لقد قلنا
اذا شططا اکنون ما نیز جماعتی برادرانیم با یکدیگر پیمان بسته ایم به دوستی
دوستان خدا و دشمنی دشمنان او و احیاء سنة رسول الله مبلغ العلم
و الطاقة و میخواهیم که از مردمان کوشه کیریم و بعبادة خدای عز و جل مشغول شویم

تا امروز که بیرم کار با کار کس نداریم مرد ما زاین باید که کار با کار ما باشد

والسلام علی اهل السلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی المکتوب الیه کثره الله فی المتقین فاطر سموات شد ارادود مندو ارواح وراجا و اجل واکبر است و نزد ونشاید که کسی جز بلاحظه جلال او اشتغال نماید و جز تعظیم و اجلال او کاری کند و منعم بزرگوار که هستی بر ما منت نهاد و آلا و نعم خویش بما آشکارا کرد و ذوق الطاف خویش ما را چشانید بندگان باشیم اگر احسان او را به شکر مقابل نداریم و گر بندگی و عبادت و طاعت او در میان جان ننهیم و اگر با وجود جمال و جلال او ما را روی سوی دیگر باشد و دیده ما به اری جز امر او ناظر باشد کور و کنود و کور و کبود که با باشیم و عالی همت بکار رود و در وی کر کار او جز با آن کس باشد آن قیوم کار روی او است چون کسی بخانه در آید اگر زکیة النفس باشد جز به آنکه آشنا و صاحب خانه باشد معامله و موقفش با او باشد سر فرو نیاورد و اگر خسیس النفس و دنی باشد با غلامان و کودکان و در دوال خانه صحبت کرم کند و انس و موقفش با ایشان باشد و اندیشه او بصاحب خانه و کار و بار او نرسد و او را میل صحبت و ملازمت او ما ز دیده کرد و همچنین کس که مدار دنیا اند اگر زکیة النفس و عالی همت باشد از بیم وار و در طلب خداوند خانه که بند و دمان داب آن خانه بر خود حرام کند تا آن وه مان نشناسد که کیست و از ستاره و ماه و آفتاب در گذشته بتوحید انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض رسد آنگاه قرار گیرد لاجرم حلۀ خلّت در بر شش افکنند و از زمین خلیل و دوست خدای عز و جل باشد اما اینکار جا در خور هر دون همت فرومایه تواند بود اینکار رشا همان عالی همت پاک صفت است که منور قیوم دیده ایشان بینا باشد

باشد و در عالم و علوم ما پی ایشان روا و نطق ابدی زبان ایشان گویا بر ذکر ایشان سلام و تحیات بی منتهای ای برگزیده و ست اعتصام در عروه وثقی زن و آن محبت چنین کسان است که صفت شان شنیدی ایشان اولیا خدای اند و در شان الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله بن قطب محیی الی الاخوان الیقین المبارکین رزقهم الله کرامات الابرار

ادمی به بندگی نیکست اما بخداوندی نرخوز بنده وار زید زیبا آید و در غایت کمال چنانکه در بندگان خدای عز و جل از دی بهتر نباشد اما اگر خداوند انه زید مگون رو برشان و بدبخت و بی سامان و افکار و ناتوان و گرفتار و سرگردان گرود برای آنکه اهبت و استعداد خداوندی با شد و او بنده است و برای بندگیست که ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بنده اسباب بندگی داشته باشد و از بنده بندگی آید بنده را با خداوندی چه نسبت و آیین خداوندی او را از کجا اگر کسی برسد که آیین بندگی چیست و بنده وار زیستن چگونه است و آیین خداوندی چیست و خداوند انه زیست کردن بنده چگونه باشد گوییم خدای عز و جل اسم عبد و سید در جهان برای آن آورد تا واقف باشد تو تعریف حقیقه عبودیت و سیادة را اکنون نگاه کن در آن صنف از بنی ادم که ایشان ترا عبید نامند که چگونه زیست میکنند آیین بندگی آنست و بنده وار زیستن چنان و زیست ایشان چنین است که از خود را بخود قایم میدانند و در کردن خود و نه امر سید را بلکه امر خود را او سید را هم به سید قایم میدانند و در کردن او و ایشان را با تاسیس امر و تمهید

[illegible]

اصول آن و استقلال با تمام آن هیچ دخل نیست فارغ البال و آسوده اند
از آنکه از آن ابواب بر دل ایشان باری باشد آنچه وظیفهٔ خود میدانند
همین است که اوامر حق را که سید انبیا ازو آورده بتقدیم رسانند دیگر با نفع
و ضرر و سود و زیان آن هیچ حظ ندارند خواب میکنند اگر حبابرا هم
آب می برد خوشحال آزادی این بندگان بحال بندگی آن آزادان
که بار هستی بر گردن خود ننهاده اند و کار خود در عهدهٔ خود نداشته اند اگر
سالی باران نشود بجای آن آب از دیدگان فرو گذارند ای خواجگان
شما را با این چه کار که باران شود یا نشود نه که روزی شما در گردن
شماست قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون
ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین   ژالکی گرد سر برون ز
نهفت   کشتک خویش خشک دید و چه گفت   کای جهان نو دهان
گشمن   رزق بر تست هر چه خواهی کن   ای شما از زالی کمتر چند از
اندیشهٔ رزق نوحه کنید چرا چیزی که در گردن شماست بر گردن خود مینهید
امر با شما مدخلی ندارد و شما نه از آن خود و نه برای خود ید از ناخوردن
چند بیتی خود کنید چند برای خود کوشید   قایل ادبیس تو کنگ باش
مگوی طالب ادبس تو لنگ باش میپوی   هیچ کار را آدمی مدخل ندارد
جز فرمان بردن امری که ویرا فرمایند چون این کرد دیگر از او باید نیست
که اندیشه هیچ دیگر کند   بفرمان رو چو داری اختیاری   دگر با هیچ کاره
نیست کاری   اگر سائلی پرسد که انبیا در کسب معاش و امور دنیا
کوشش نموده اند و این خلاف سخنی است که تو میگویی جواب آنست که آن
به امتثال امر کرده اند و برای رعایت حکمت و اتباع سنت نه باضطرار طبیعت

چنانکه

چنانکه انبیا بر دنیا کنند   کار پاکان را قیاس از خود مگیر   گرچه ماند در
کتابت شیر شیر   والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیب قلبی و عونی علی امر ربی
الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد اذاقه الله حلاوة محبته   بعد از لقاء
خدای عزوجل هیچ نعیم بملاقات احباب حقیقی نرسد اما آن ملاقات
که سزاوار است با آنکه از او نعیم بملاقات احباب حقیقی نرسد اما آن
ملاقات که سزاوار است با آنکه از او نعیم به این مثابه شمارند در دنیا
با احباب دست نمیدهد برای آنکه ملاقات در دنیا از ورای حجاب است
که تا آن غطا منکشف نشود و نقص در حبیب خود بر یقین نیست و اگر بر
یقین است در علم الیقین است بر عین الیقین نیست در آنجهان که غطا
منکشف شود دوستان الهی بی لبس و بی ازهم ببینند و معاینه ذات
دست و هر از دیدار یکدیگر آن نعیم یابند که نعیم آنجهان در بر آن محقق نماید
فکیف نعیم این جهان و چون معلوم گشت که آن جهان دار الکتاب نیست
هر چه اینجا کسب کرده اند آنجا دارند چنین نعیم بزرگوار نصیب متحابین
فی الله باشد هر کس که در دنیا دوستی الهی نورزیده باشد از این نعیم
بی نصیب باشد اگر چه دیگر نعمتهای بهشت داشته باشد تو فرحظ از این
نعیم بحسب تو فرحظ باشد از محبت هر چند که محبت بخش است باشد
و یقین را در باره حبیب خود افزون بعث وی از این نعیم زیاده باشد
و مزد که نعیمی که بعد از لقاء الله اعلی نعیمهاست بجای انبیا و اولیاء باشند و
در سبیل الکتاب آن نوبان و جوب اهل بهشت آن نعیم خاص بحال ایشان

بیند همه را برایشان رشک اید برای انکه این بابی است از بزرگ معقول
عنه است و راکثرین اکثر مومنان نعیمهای بهشت تصور کرده اند وانکه معقول است
بدان از ابواب بر مثل صلوة و صیام و زکوة و صدقات شناخته و
دانسته و راکتاب ان ساعی اند این نعیم خاص را که واسطه است
میان نعیم لقاء الله و نعیم بهشت نشناخته اند و طریق اکتساب ان نه
آموخته این بابی است از بزرگ خدای عزوجل علم انرا از عامه دور بوده
و نعیمی که جزاء آن است برای مخصوصانی چند از عباد خویش کرده و
دیگرانرا او را ان شرکت نبخشیده لاجرم روز قیامت چون نظره ان نعیم حاقص
برایشان رشک برند مقام غبطه حق عزوجل ایشانرا داده این گروه
مغبوطان محشر اند و صاحبان سر مکتوب و لهذا امیر المومنین علی ع که آگاه
این سر بود فرموده لان اجمع اخوانی علی صاع من طعام احب الی من
عتق رقبة و معلوم است که مثل این کلم از عامه صادر نشود و هیچکس نیست
که بران باشد که صاعی طعام با اخوان خوردن بهتر است از بنده آزاد کردن
الا من علم الله من اهل الاختصاص من الراسخین فی العلم و این از آن
علومست که رسول الله صلی الله علیه و اله فرموده ان من العلم کهیئة المکنون لا
یعلمه الا اهل العلم بالله فاذا نطقوا به لم ینکره الا اهل الغرة بالله و بخدای
خدا و جلال کبریاء او سوگند که اگر هیچ سبب نبودی قیام قیامت و حشر بر بیرون از
همین که دوستان حقیقی باهم برسند و ابد الاباد باهم باشند برای همین
حق عزوجل قیامت قایم کردی و دوستان حقیقی را حشر کردی تا هم را باز
دیدندی و باهم بودندی و هر کرم کریم این کند که میان دوستان جدای
جاوید افکند اگر جدای افتد چند روزی باشد برای اتمام حکمت بشارت باد

باین

باین گروه دوستان حقیقی را اگر این نعمت خدای بر وجود شما بیدو بدانند
و دران شک نکنند ان الله رؤف بالعباد و الکم علی حبیب قلبی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی حیی الامیر رکن الملة والدین حسن بلغه الله
تعالی مبلغ الکاملین خدای عزوجل به چیز برای این بنده منت
نهاده یکی به والده و یکی بقرآن و یکی بمسجد دنگویم با ولیم که هر یک از اینها
مرا چه حال روی نماید چون والده بینم در بهشت را گشاده یابم و چون
قرآن شنوم خود را فراموش کنم و چون در مسجد روم دنیا را با قفا
گذارم دولیم شرح الله صدره بالفهم بداند که هرگاه که زمینی مسجد شود از خدای
عزوجل روحی دران زمین دمیده شود که بدان روح آن زمین را
امتیازی ثابت شود از دیگر زمینها از قبیل امتیاز جسم حی از جسمهای دیگر
که چگونه در هیئة و شکل مشابه او باشند اما نه جاحیة و معنی مباین دولیم بداند
که اهل آسمان چون نگاه در زمین کنند مساجد را چنان بینند که اهل زمین
ستارها در آسمان اما دیده که بان مساجد را روشن بیند جز آن
دیده باشد که عامه ناس راست و اگر اهل زمین را آن دیده آسمانی باز
دیده شود مساجد را همچنان روشن بیند که اهل آسمان می بینند ولیم ایده الله
باید که گاهی که از کارها باز پرداخت جهت مسجد شتابد و بداند که اهل حق را
با مسجد سروکاری مخصوص باشد جز این سروکار که عامه را است سروکار عامه
با مسجد همین است که برای نماز بمسجد روند اما اهل الله برای مسجد بمسجد روند اگر
جز برای نماز بمسجد نباید رفت پس بکعبه برای حج میروند برای همین که آنجا
نماز بگذارند فی فی عبد را لازم است سیدی باید بود و نگار و بنگار آن عبد شود

گر جز بوقت کار و برای کاری بخانه رسید نماید بنده شایسته بر پرستان
واره و کمر گر او را مهمی روی نماید عبد سوء برای کاری بخانه رسید آید
و عبد صدق برای کاری از خانه بیرون رود والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعمة الله مقدم الاخوان الامیر مجد الملة
والدین اسمعیل شنیده ام که یکی از ملوک فرزندان را جمع کرد و
تیری چند بهر یک را داد و همه بشکستند و بعد از آن بهمان عدد یکجا
بیک دادو نتوانستند شکست گفت مثل شما اگر پراکنده باشید یا مجموع
مثل این تیرهاست اگر پراکنده باشید دشمن آهنگ یکی کند و او را بشکند
و باز آهنگ یکی دیگر کند و بشکند و همچنین تا تمام را بشکند و اگر مجموع باشید
دشمن را آهنگ مجموع یکبار باید کرد و از عهده شکستن آن بیرون نیاید
و در کتاب خدای عزوجل بتقریب این مثل هست آنجا که فرموده ولا
تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا مثل سالکان با دشمن
ایشان که ابلیس است لعنة الله همین است یعنی اگر سالکان مجموع
و متفق باشند مثل ایشان مثل ده تیر است که بر هم نهند یا هزار رشته
که در هم تابند کدام دیو را قوه آن باشد که ایشان را بشکند یا بگسلد و اگر
متفرق باشند بحسب ابدان یا قلوب شکستن و گسستن هر یک بغایت
آسان باشد و ادنی فریبی از فریبهای شیطان بر ایشان غالب تواند
آمد و عارف در مثنوی حکایتی [illegible] در عالم که مانع [illegible] برای
بیان مثل این معنی آورده تا سالکان را عبرتی باشد و تذکره و بوسوسه
عدو از یکدیگر جدا نگردند و امر واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا را

رز نگذارند شکر و سپاس خدای را عزوجل که برای اجتماع اخوان
همت نهاد و در روزگاری که یک طالب راه حق بچراغ نمیتوان یافت
چراغ طلب در دل چندین کس برافروخت تا برای سلوک راه حق
و ابتغاء روضه حریم او و طلب تقرب ها و ترک اقارب و اوطان بر
خود آسان کردند و از خانهای آماده گشاده بخانهای تنگ و دل
تنگ اجاره نشاند نقل نمودند جزاهم الله عن انفسهم خیرا اکنون بر
کاری که شروع در آن کردند بپایان رسانند و باید که بدانند که بعد از آن
که سالکان را اجتماعی دست داد ابلیس لعنة الله نه بمثل آن جد که سابقا
بمحاربات ایشان مشغول میشد مشغول میشود یک ده بلکه صد آن
جد پیش میکرد و اگر پیشتر تصویب وسوسه که خود از باطن میکرد قانع
بود بعد از آن استعانه به اهل موالاة خویش از انس میجوید چنانکه
خدای عزوجل فرموده وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم
تا او از اندرون و ایشان از بیرون احاطه کنند بر سالک و هم راه و
روی بر او ببندند و مضمون واستفزز من استطعت منهم بصوتک واجلب
علیهم بخیلک ورجلک بظهور رسد پس باید که سالکان بزیادت از سابق
قوه بکوشند و پای [illegible] زنند و در کرانگاه دارند و از جای نروند تا مقتضی
وعده فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین بل مقتضی ان یکن
منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین هرچند عدو هرچند بسیار باشند
غالب آیند و بوعده وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا
یوقنون برسند و باید که سالکان با هم نپردازند بلکه و شکایت در جنگ بل
در مابین خود به عفو و صفح و سماع عمل کنند و باتفاق بجنگ عدو پردازند

کر هیچ قوم بهم بر واخته الا کر دشمن بر ایشان غالب شد اکر در باب این
سالکان ماده رنجشی باشد گفتگوی آن باموقف حشر انداختیم یوم
تبدل الارض غیر الارض که در منتظره برای انجاز وعد ونزعنا ما فی صدورهم
من غل بالقاء مخادیر ومعاتب بالنقاء والنشاة من فوق ما دون خواهد
گشت جهة اتمام تهذیب و تنبیه و ترجمان وقت به این الحان مترنم
خواهد شد

تعالوا نطوی ذا الحدیث الذی جری ولا سمع الواشی بذاک ولا دری
ولا یذکروا اذاک الذی کان بیننا علی انه ما کان و بت فیعفوا
وقد طال مزح القال والقیل بیننا وما طال ذاک المزح الا لیقصرا
تعالوا نباحثی یعودوا الی الرضی وحتی کان العهد لم یتغیرا
ستذکرا حسانا تقدم منکم وترک اکرامالة تأخرا
متی یجمع الایام بینی وبینکم ویصفولنا عن عیشنا ما تکدرا
من الیوم تاریخ المودة بیننا عفا الله عن ذاک العتاب الذی جری
وکم لیلة بتنا وکم بات بیننا من الانس ما ینمی بطیب الکری
احادیث احلی فی النفوس من المنی والطف من مر النسیم اذا سری

ای دلیم اگر بدانی که اخوان الیمین صادقین را بعد از کشف غطا و رفع حجاب از دیدار یکدیگر چه نعیم و ثواب روی خواهد نمود ای دلیم مومن را درون بزه لبریزتر خاری نیست که چون انوار آن تابد با وجل شود وانتاب را از یک از روی برود واذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت امروز باشد ای دلیم این سخنها را باور دار و مپندار کاز جنس مبالغات است که شعرا کنند و داستان و ترهات خویش مجازی و مجرای که شاعری در مثنوی گفته حقیقتش آنست تا وانی ولا همه تدریجت امده که خدای را عز وجل کنزی است در تحت عرش که مدد شاعران از انجا

برسد اشارة بهمین معنی است اتقی مبالغه که شاعری کرده است که در
مدح پادشاهی گفته

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد

و این حقیقت است در مدح ملوک جبرای دلیم انجا حقیقتی چند میدانم که اگر بگویم اندیشه تو تاب آن ندارد و ورای امتثال امر انت لحدث قوما حدیثا لایبلغه عقولهم الا کان لبعضهم فتنة آنرا باز گذارم بگوش تا چون به آن رسی

جز دیگر ماند اینجا روشنش
با تو روح القدس گوید نی منش

والسلم علی ولیی ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة والدین عبید الله ایده الله

معامله کرد جهان با اومی رود دوستدار رود بعید از اظهار سوز بمحلی قریب اما آدمی از اینکه نه دارد تلقی کند و هیچ روی آشنایی ونزدیکی در آن نه بیند از این جهة چون محبتی بسوز خود روان بیند گوید سیلی است که چشمه آن هرگز خشک نخواهد شد درخت درواوی نا امیدی بهنه و مهبدم انتظار برو که خانه او را از بیخ و بن بر کند و بدریا بر فنا برد

اراقب وقتا من غیر شوق مراقبة المشوق المستهام

قاله الشاعری منقه جاه واگر بحتی روی برا او اورد گوید ای است بی بیست تا دیده بر هم زدی برامده هراینه بحرص تمام خواهد که او عیبه دانی برای از آن برسازد و گردی از آن بگیرد و خلق الانسان هلوعا دانی برای از آن برسازد وگردی از آن بگیرد اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا وزینجا چرا آدمی خود را چنین بیگانه کرفته و بیگانه دانسته اگر او بیگانه نیست

المستهام سواد

پس اشناکیست جون ضاوی ازمکان قریب ندا میکند او چرا خود را از
زمره اولمک نماوون مرمکان بعید ساخته جون یگانگی اوی مبدا از
بکابکمان این یگانگی افتاوه دیده نمی کشت یدکرایات واحداحد را ودان
کثره وعدد بنگر و تفاوت سما وارض رانمی بینه ودراین تباین ان یکی ثقل
این یکی مقل ازان سوی باران ریزان ازاین سوی گیاه و جانور
فروزان اتفاق لیل ونهار را مشاهده نمی کند ودراین اختلاف ان
یکی مربی معاش این یکی برای اسایش وانکاش برانوش کشتی
دوریا ورنمی یابد ودراین کشاکش ان یکی جاری این یکی مجری مساطرباح
وسحاب را اوراک نمیکند ودراین محاربه ان یکی مرکب این یکی راکب
والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار الایه جون می بیند که هم جهان اعوان یکدیگراند
برکار یکدیگر حتی دشمنان باهم چه اگر دشمن دربرابر نیاید قوه وقدرت بخشی
ظهور نکند وبتمام کمال ممکن نرسد پس دشمن دوستست عجب وجود
ومعاوات مصافاتست ورویده اهل بهود بجون بیرکشتی کیر با یاران
وسیتار پس چرا هوشمند بیدار با وقت یگمانی کره کارکر فرمان فرمای
هفت وچارست نیفتد وبینه نشود وآنکه اینها هم اهل یک درخانه اند
ازیجه باهم درمیانه اند هم یک فرمان درکار اند لاجرم یکدیگر را نمی آزارند
وهمدیگر را انصار اند اینست نهج واقع درباطن اولاجرم نزع موزونی هم
حکم بمطابقه این آید وخلایق رابتصادق وتوافی فرماید تا عالم انسانی
مطابق عالم رحمانی افتد وادمی تخت بخت درمقام خلافة برندوارض نور
بزی رانور عدل تکلیفی روشن کرداند جنانچه سما هستی عالم نور عدل

واتی

ذاتی روشنست وبالعدل قامت السموات والارض وجون نهرستان وجود
انسانی تمهی بموری رسد خداوند جلیل زمان وهم تا عرش مجید را از
آسمان جهان باسمان انسان آورند هرآینه جهان وآسمان جهان زیران
کرده ویکبار هستی عالم زیروزبر شود جهان که زبر بود بالبابر الموحده زیر شود
وانسان که زیر بود بالیا المثناة زبر شود وزواین قیامت قیام شود
وشود انچه شود الله سبحانه ولیم را قدرشناس این سخنان وبرخوردار
از انوار آن کرداناد وبالله التوفیق المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محی الی ولی فی الله وحبی مولانا شمس الملة والدین
محمد ایده الله جون هستی خود را تکیه گاه باوشاهی او میبیند وجون
درحیث ملکوت عالم بزرگ بدان می نگرند فراخ لهو ولعب وار دبر
اسرار وحکمتها مشتمل است واحکام ازا قانونی ومیزانی است که برهمه آن
بدست امرا ووزرا وارکان ملکت جه کان عالم بزرگ توان بروبسعه
اقطار وعلو مدار وبزرگی کاروبار که از اسرار وحکمتها باشد ونعیوب ازا
مفاتیح وخزاین ازا مقالید نه وزن ازا قانونی مقرر وخفض ورفع ازا
میزانی معتبر نه لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس ولکن اکثر
الناس لا یعلمون واگرچه روسا نوع ان اسرار را دریافته اند وان حکمتها
شناخته وبعبارت نزدیک از ان تعبیر کرده اما از سخنان جز انکس
او را اورواشن بمتی است ودر کمال رغبتی فهم مقاصد ایشان جنانکه هست
نکروه باقیان ازان به خیالی ورسخته اند وفراخور حال خود تصور دروماغ
خود جای داده کما قال العارف هرکسی ازظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من   سر من از نالهٔ من دور نیست   لیک چشم
و گوش را آن نور نیست   و الحق حیف و غبنی تمام باشد که آدمی بجهان آمد
و بیرون شناخته و ندانسته که بچی آمد و چرا آمد و بکجا خواهد رفت و چرا خواهد رفت
و آورنده و برنده او کیست و مبدا و معاد او چیست دریغا آدمی که خالی هستی
خود هست ننگ از هستی بزرگست که بیدار آمده هیچ نیست گرد دمیده باشد
تا آفتاب این صبح بدمد آنگاه هستی این جهان بزرگ در بر هستی او چون
چراغ افتد در بر آفتاب کما قال المرتضی علیه السلم   و تزعم انک جرم صغیر
و فیک انطوی العالم الاکبر   لاجرم زمین و حامل آن با این بزرگی
و شادمان و دربانی باشد در خان انسان و در جزا آمده که اگر یکی از حور بهشت
دست فرو گذارد با جهان روشنی آفتاب در برابر آن پوشیده گردد و اگر
یکی از ایشان قطره آب دهان در دریاهای عالم افکند تمام شیرین
گردد و با این جمال و کمال مثل حوران زنی آدم که منت را کویند بوث را
اخوی مثل استر جامه باشند باروی آن فما ظنک بالرجال عرش خدای
عزوجل امروز در جهان هست زیب و فر و نور و بهار جهان از انشا را نوار عرش نیست
کم رسیدست از نور وجود ذی العرش کما ورد فی الخبر اعوذ بنور وجهک الذی
اشرقت له الظلمات و صلح علیه امر الدنیا و الاخرة   اما مستقر کینونت عرش
آن نیست عرش جنبه کاه از آن در جهان نهاده که هنوز خانه وجود آن
تمام نشده همچون مجلی عاریتی که تخت سازد و در آن نشیند تا خانه بسازد
و چون خانه تمام شد نقل با آنجا کند و آن محل عاریتی ویران سازد و چون جهان
با کثافت جوهر و قباحت منظر در وادی بیگر بسبب اشتمال بر انوار عرش چنین
با زیب و فر شده انسان با لطافت جوهر و جمال منظر و اعتدال پیکر که منفعت

نکاو

نکاو زینها یعنی و لو لم تمسسه نار و او چگونه باشد چون آن انوار از او بتابد
و مضمون مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة بفعل آید آن
زجاجه دل مومن است که بحکم ما وسعنی ارضی و لا سمائی و لکن وسعنی قلب
عبدی المومن عرش خدای که امروز در آسمان است آن روز که وقت کمال
ظهور آن مثل رسد و لله المثل الاعلی فی السموات و الارض در دل مومن
باشد و دل مومن گفتم نه تن مومن برای آنکه تن مومن در جنة باشد
و عرش فوق جنة باشد اما جای دل مومن جز جای تن او باشد لاجرم
هرگاه که تن مومن خواهد که پیش دل او رود و از آنجا او دارد و بمقصی رسد
از حصار بهشت بیرون بایدش رفت الجار کیف که موطن رویت
و سماع کلام رب العالمین و این هر دو حظ دل است اولا و عطیه تن بالتبع
چنانچه جنات بهشت حظ تن است اولا و حظ دل بالتبع دل مومن در آخرة
هرگز از خدای محجوب نباشد تن اوست که بهر هفته یکبار باین تشریف اید
بحقیقی و الارض من کاس الکرام نصیب از حصه دل بعنی یابد و اگر چه مومنان
بسیارند اما مومن المومنین یک کس باشد که آن صاحب وسیله و صاحب
لواست مستقر عرش دل او باشد و دیگر دلها در تحت لوا او باشند
و از پیوندی که با او دارند بدان دولت پیوسته باشند تر و مار سنفاک
الارحم لنعالین امروز بتمام ظهور رسد و منشور آدم و من دونه تحت لوای
آن روز برخوانند   نی دل امروز صد هزاران خاص و عام   در یکی باشد
که است آن کدام   آن دلاور او که قطب عالمست   جان جان جان
جان اوست   و حکم این حدیث امروز گذشته حرسالکان عالم را به
سجده آدم که قول قایل   ملک در سجده آدم زمین بوسی تو نیت کرد

بصورات م

که در حسن توچون دید بجهان پیش از حد انسانی   صدف در خاتم است
زمود و نزد روی ایشان از جسم عالم بعلم ادم اوردند که و علم ادم الاسماء کلها
و یا ادم انبئهم باسمائهم وانچه ورا خواهد شد از انتقال عرش از حجاب انسان
بالسین المعلوم اول بر سبیل براعة استهلال باز نمودند ملیکه که حقیقة بین
رتبه دیده بودند انوار عرش که در جسم عالم بالسین المعلوم دیدند و علم آدم
باز یافتند و مرتبه ترو زیباتر و لطیفتر برای انکه علم حجابیست رقیق و جسم
حجابیست کثیف نور از وراء حجاب رقیق بهتر و تمامتر نماید که از وراء حجاب
کثیف روی دل بقبله آدم آوردند و خدا را روی به آن قبله سجده کردند
هر اینه از نور جسم بالسین المعلوم ترقی کردند بنور علم و از مقام فالمدبرات
امرا بمقام فالملقیات ذکرا رسیدند لاجرم محبت او در دل گرفتند و برای
وزیر او استغفار کردند و بر ایشان درود دادند که الذین یحملون العرش
ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین امنوا هو الذی
یصلی علیکم وملیکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و ابلیس رمد کثیف
و ضعیف البصر بود و بت از رسم قدیم نداشت که قبله بدل کند و دیده از بدن
انوار جسم بالسین المعلوم آینه یک چشمش بالسین المعجم کور ماند و از جسم
در است و چون انوار عرش در نور آدم مزید در طینه او ماند گفت أأسجد
لمن خلقت طینا روی بقبله گاه وجود آدم نیاورد که چون تحویل این قبله
جای امتحان استعدادات بود چنانچه در تحویل قبله کعبه گفت وما جعلنا
القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه وان
کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله لطافت و اشراق ملیکه و کثافت و کوری
ابلیس اعتراف و پیش گرفت و کینه و عداوت فرزندان آدم گرفت

کما قال

کما قال الله تعالی ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا و این امتحان تا روز
قیامت قایم باشد و هر کس از فرزندان آدم که او را علم اسما حاصل شود
و بمقام خلافه برسد او امتحان ملک صفتان و ابلیس صفتان باشد
در روزگار خود   پس بهر دوری ولیی قایمست   تا قیامت از خالیش
والیست   محبان علم روی به او آورند و قبله گاه اراده خود استانه او
سازند کما قال العارف مسجدی کان اندرون اولیاست   قبله گاه
جمله است انجا خداست و محبان جسم دیده از او و برا و فرو گیرند و از فیض
انوار او محروم باشند و بوعید من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات
میتة جاهلیة رسند چون کسی را بینند که انوار جسم بر او لامعست از ملوک
و حکام و ارباب مناصب و اموال هزار سجده پیش او کنند و سجده مجوزه
و ضع جبهه میخواهم خضوع و انقیاد قلب میخواهم که روح و لباب سجده است
و اگر دو چار کسی خورند که انوار علم از او لامع باشد او را مجوز این قدری
و وزنی ننهند و چگونه قدری و وزنی نهند و ایشان را اوراک ان کمال
از او نه ممکنست برای انکه طالب او نیستند و جنس ان نیستند جوهری
جوهر شناسد بلور مهره فرو علوم رسمی که بعضی از ایشان میجویند برای آن
میجویند که از او وسیله انوار جسم سازند از توسیع جاه و مال و الا ایشان
خفاش صفتان را که تاب اوراک انوار علم و قدر شناسی علم من حیث
هو علم هست و چنانچه ابلیس لعنة الله سجده آدم نکرد و بهین قناعت نکرد مگر
عداوت او در میان بست ابلیسان در هر روزگار منافقان اهل علم نشوند و به
کینه ایشان کمر بندند و چون نظر بر انوار جسم مقصور دارند و او را در خود
مبشر یابند که در ایشان خود را هم جزی سزاوار نشناسند و در پا سجود

طمع برعکس دارند و تنزیلی که در ضمن سجود ساجد و مسجود و بقبله سجود عابد است
لایق خود نشناسند کسی به سیادت افتخار آورد یکی به علم رسمی و دیگری به
بزرگی منصب و دیگری به بسیاری مال غافل شده‌اند که اینها همه انوار جسم است
و از مقوله وخلقتنی من نار وخلقته من طین آن علم که میراث آدم است
صلی الله علیه وآله و آن نور که ... تابش آن از در ابراهیم و در رسوم است
و دیگر است باشید ای اهل جسم بالسین المهمله تا اثر روز که روشنی آن از جسم عالم
نقل شود به علم آدم و این زیب و زر که رجسم عالمست از تأثیر فیض روشن
رفع شود و دیگر عالم مظلم و موحش و زشت و ناخوش و چنانچه حالا اصلح
و صورة اندرونی اوست نماید و شما در آن ظلمات گرفتار شوید و همراه و نیار
ملونه روانه دار البوار کرده و اکسیر که کرده یکسان نباشد حال شما با حال اهل
عالم و محبان ایشان که روشن رحمن در سرای درون ایشان نزول فرماید
و ارض وجود ایشان بنور رب خویش مشرق کرده و دیده دل ایشان که در
ذات خود مشرق و لطیف است با شراق آن انوار منور نور علی نور شده بر تن
ایشان و بر توان اشراق چندان لطیف و درخشان کرده که از جان ابدر
رفته گوی لطیف است چنانچه در صفحه حور سینه باشی که از درها در آن ... مخ
استخوان ایشان پیدا باشد   چنان باشی ز حسن و نازنینی
که باید او رت گوی که اینی   قال الله تعالی انا لقادرون علی ان نبدل
خیرا منهم وما نحن بمسبوقین وقال ایضا وما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم
و ننشئکم فیما لا تعلمون هم ما و اهل جسم را بدان غایت و خیم و هرزه یاد و اهل
علم را بدین غایت کریم اللهم اجعلنا من اهل العلم و محبی اهل العلم
و ولی و سایر اخوانا انک بالجود علی الخالصین منان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاعزین الالیقین الاکرمین
المولی مجد الدین سلام الله والشیخ کریم الدین محمد کان الله لهما
چون ملاقات جسمانی مشروط است به این و متی و وضع و اضافه و از مقوله شروط
هیئة البین ... و منبه بر اینهم معانی نتوانند شد آرزوی آن شأن
ملاقاتست پاک از این علایق و عوایق که آن لکن آن محض قدرة خداست
عز وجل لی مع الله ... چه هست از قدرة خدای عز وجل
کشیدن میسر است اما از غیر آن نه و در خواب خدای عز وجل چنین ملاقات
هست چون خواهد متحابین فی جلال الله را از آن چشانند و بازان از ملکات
و بیوت و شهوات از جهی باز گشاند و به آن منزله رفیعه منوط سایر لبز کرده اند
کما ورد فی صحیح الخبر ان المتحابین لیری غرفهم فی الجنة کالکوکب الطالع
الشرقی او الغربی فیقال من هؤلاء فیقال المتحابون فی الله عز وجل لیکن
اکثر خلایق پا در بسته اسباب است چون اهل ذوق خبری از عالم قدرت
و منه با اهل حق چیزی از امور ملکوت شرح کنند باور ندارند ولکن اکثر
الناس لا یعلمون و لا یؤمنون و لا یوقنون و امثال این که در قرآن آمد
برای اینست که معانی قرآن شرح عالم قدرة و کشف امور ملکوتست نظر اکثر
ایشان قاصر باشد و قلوب ایشان منکر بل ادارک علمهم فی الآخرة بل هم
فی شک منها بل هم منها عمون و اگر چه امور ملکوتی نیز در پرده اسباب رود
و معتادن عوارض مذکوره افتد اما حاجة با اینها آنجا منتفی باشد چنانکه اهل جنة
انتقال زمین کنند نه از آن که از امساک خود عاجزند که اگر چنین بود در اول
زمین را از زیر پای خود که ... آن زمین که حامل ایشان بود مجوز کرده

تمامی اجزا خورده و مبدل به زمینی شده که قوه ایشان حامل است چنانکه قوه
آدم حامل عرش فرماید و بر عرش استوا نما مر اهل الله را از تخلق باین خلق یعنی
بخشد تا اگر ظاهر زمین حامل ایشان باشد باطن ایشان حامل زمین آید
کما قال العارف   ظاهر این اختران قوام ما   باطن ما گشته قوام
سما   باشد تا روزی که آدمی با باطن خود رسد و ملکوت خود مشاهده نماید و جامه
بگرداند آنچه پیداست پنهان شود و آنچه پنهانست پیدا آید یوم تبدل الارض
غیر الارض والسموات و برزوا لله الواحد القهار حساب امروز چو حساب امروز
باشد امروز میدانی که منع چیست و پرده اسباب بر منع کشیدن برای چیست
و دانی که این اسباب نه نیازست هم بی نیازیست باشد تا روح جمال خود
آشکارا کند و سموات وارض را چون لقمه ایست در دهان جهان امروز جهان
لقمه باشد در دهان انسان امروز زمین صراط انست و انما الصراط
صراطان لانه لیربط السالک ای یبتلعا امروز آدمی صراط زمین باشد امروز کار
گلوی زمین بود امروز زمین در گلوی آدمی رود و در معده او منضم شود
و بطریق رشح از اندام او دیگر باره برون آید و باز منعقد شود و در زیر پای
او در آید بجز آب را مرکشی دنیدن از سر نهاده و قدر خود نشناختیم یعنی
هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه والیه
النشور کمال امروز ظاهر شود تا همه الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا
الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء هیچ امروز بقدم رسد تبدیل آدمی به
و در صراط زمین و در صراط الله باشد تا باز چون زمین از سر آفریده شود و بان
جدید از آن نقل با زمین کند زمین از سر آفریده شود و همان زمین باید
کرد وعده شده که مومنان وارث شوند فی قوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد

الذکران

الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون اما مبدل شده بجنس
ارض جنت چنانکه علی ع در تفسیر یوم تبدل الارض غیر الارض فرمود
بغیر الارض فضه والسموات ذهبا چنانکه ازدواج دنیویه مبدل شوند
بجنس حور و منضم کردند با ایشان در بهشت سایر چیزهای مومن با مومن
حشر شود و مبدل گشته بجنس امور جنت و انضمام با بدن ان برای توفیه
حظ کما قال العارف   ای اجل ای ترک غارت ساز ده
هر چه بر روی زمین حرفان بازده   ومنه ما ورد فی الخبر المبین فی
ثیابه و ما ورد ان فاطمه ع بکون راکبه علی الغضبا وهذا مالاح لنا بتتبع
الاخبار و شواهد الاستبصار والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر عماد الدین حفظه فتح الله
علیه ابواب الجنان بمفاتیح الغفران   پرسیده بودند که بعضی
حدیث ان رحمتی سبقت غضبی است که رحمتش واقع باشد از
غضب و افزونی عدد اهل نار بر عدد اهل جنت که مستفاد است از حدیث
من کم کم و لالت بر غیر این میکند جمع بین الحدیثین چگونه است جواب
در حل این شبهه چند مسلک سلوک داریم   برای مبتدیان گوییم
حدیث من کم کم دلالت بر آن میکند که از اهل محشر داخلین در جنت
کمتر باشند از داخلین در نار و از این لازم نمی آید که داخلین در جنت
کمتر باشند علی الاطلاق از داخلین در نار چه در حدیث آمده که چون بهشتیان
به بهشت در آیند بهشت بیشتر خالی ماند حق تعالی خلقی نو بیافریند و بهشت
را از ایشان پر کند شاید که اهل جنت بعد از خلق ان خلق بر عدد داخلین

اینده از اهل نار و اگر بعضی از اهل کشف گفته اند که خلق ان خلق از نطفها
باشد که از اصلاب پدران نزول کرده باشد و در ارحام مادران قرار
نگرفته باشد خداوند تعالی ایشانرا در قیامت در خلقتی تمام ظاهر
کرده اند و بهشت را از ایشان پر کرده اند و لا لالت بر همین میکنند برای انکه
انهزار نطفه یکی با فرزند میشود و باقی نمی شود و این مسلک را نام زده تبیان
برای انکه دیدیم که سهل المفهوم است اسان از او توان یافت نه انکه
بصورتی یا معنی و ران هست و فتح این مسلک سلوک واند اقرب
جاده انست که اول مسلوک شد برای متوسطان گوییم اگر تمام
آدمیان لغذاب جاوید گرفتار کنند تا یک کس از ایشان بلقاء الله
رسد و در جوار خدا ساکن شود کما قال العارف صدهزاران
طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد صدهزاران نخل
در زنار شد تا که عیسی محرم اسرار شد صدهزاران جان زد و ل تا راه یافت
تا محمد یک شبی معراج یافت قدر این احسان بر آن حرمان راجح است
و سود این معامله بیش است از زیان آن و اگر عقل بمیزان موازنه
خیر آن منفعت و شر این محنت با هم سنجد جانب خیر راجح اید پس هدایه مبنی
و مبنی مقتضی رحمة الله را باشد چه بنی همه نه در عدد بست و لبسیار
بسیار افتد که کیفیة معارض کمیة گردد چنانچه کسی ده فلس از کسی
بگیرد و یک شکر او را دهد عطا را افزون باشد از اخذ و اگرچه اخذش
ده است و عطاش یک اگر کسی گوید همان مقدار که فوز بلقاء الله خیر است
در نجات و حرمان از آن شر است در شر است پس اگر یک کس بان خیر رساند و
چند کس باین شر رسد موازنه جانب شر افزون اید گوییم اگر مراد تو بحرمان

از

از لقاء الله عدم حصول انست این حالتی عدمی است که چنانکه اهل نار را
واقعست جمادات و معدومات را واقعست و انرا فروغ نتوان شمرد ان
گذاشتن شی است با حالت اصلی خود و این باز کردن خیر است با او نه کردن
عدمی با او تا مقتضی عنف باشد و الا حق را عز و جل در حق جمادات
و معدومات بخففی مثبت باشد و چنین نیست و اگر مراد تو شوق و توقانی است
که ایشانرا ثابت باشد بلقاء الله بجز و شوق بکمال الم نیست بلکه نوعی
از لذة است و اگر مراد تو استشعار نقصی است که از محال خود میکنند و کلفی
که ایشانرا از این خبر شده و اینحالیست که مقارن شوق می باشد و مولم است
ان منافی که ایشان به ادراک ان متألم اند اعنی النقص و التخلف
المذکورین او ماهیت مخلوقی خواهد بود از مخلوقات چه اگر خالق باشد
خلف لازم اید چه فرض کلام در محروم عن لقاء الله است با انکه ماهیت
خالق محالست که الم باشد برای انکه او خیر مطلق است و ماهیت خیر مطلق
الم نتواند بود و هیچ مخلوق نیست که قوه او در مرتبه ماهیت قوه خالق
باشد و در خیریت برای انکه قوه و اگرچه در مرتبه باشد من حیث انها
قوه ایلامیة قوه است و محالست که مخلوق را قوه هم چند قوه خالق باشد
در مطلق قوه با قطع نظر از تعلق ان قوه و از این جا نیز واضح شد
که لذة و الم بحسب ماهیت چنان افتاده اند که لذة در لذتیت بیش است از
الم در المیة برای انکه در اموری که وصول بان لذة و بهجت است خالق
عز و جل و اجل است لذتی و تغیری که در بعضی نامها کرده شد امور
که وصول بان الم است نیست الا مخلوق برای انکه خالق خیر محض و جمال
مطلق است پس وصول باو الم نخواهد بود ماند که متعلق الم غیر خالق خواهد بود

و دردهای بسیار اند که کم فهم هم است

[illegible]

ودر جهنم غیر خالق است مخلوق است و چون درست شد که لذة و بهجة امری است
که در قبول مهیة او است که متعلق او خالق باشد والم امری است که در
قبول مهیة او نیست که متعلق او باشد جز مخلوق و ثابت شد که مخلوق
در قوه هیچ معنی ... در خالق نمیتواند بود در قوتی از قوای او ثابت شد
که در عوض درجات لذة درجاتست که الم در مقابل او نیست پس در
عین ابداع مهیة لذة والم در مقابل ندارد طبقه هشتم بهشت که آنرا
فردوس و جنت عدن گویند و تشریف سکون رب موسوم دارند مخلوق
گشته قال رسول الله صلی الله علیه و آله ینزل الله تعالی فی آخر ثلث
ساعات تبقین من اللیل فینظر الله فی الساعة الثانیة فی الجنة عدن
وهی مسکنه الذی یسکن لا یکون معه فیها الا الانبیاء والشهداء
والصدیقون وفیها ما لم یره احد و لا خطر علی قلب بشر الحدیث و باقی
طبقات سبعه بازای طبقات سبعه دوزخ مخلوق شده و این مسلک
متوسطانه بود که در زمانی که بخت رفته از حل این شبهه برسیدند در
جواب مسلوک گشت   برای فهمیدن مبتدیان مراتب این مسلک موقوف
باید داشت   تا منتهی پیدا شود که در خیال خام هیچ خام   پس
سخن کوتاه باید والسلام   اگر کسی سوال کند که مسلک سیوم را موقوف
میدار معنی است که مبتدی یا متوسط را ممکنست فهم آن لیکن صلاح
نیست که با ایشان بگویند یا معنی است که در سعة قابلیة ایشان فهم آن نیست
جواب اگر آن معنی است که در سعة قابلیة ایشان فهم آن نیست نه برای
آنکه لفظی نیست که تعبیر از ذات آن معنی معنی است که او را ادراک آن
به آن متعلق نمیتواند شد چنانکه اگر آن معنی را برهنه از الفاظ بعضی حرفی

[illegible]

در بهشت

ودر بهشت جحیم ایشان را بنوازند البته ایشان انوار انوار دیده و ترشح لمعه
ایشان از آنکه بر آن افتد همچنان قاصر باشد که قصور شعاع آفتاب از نور
مرقوم در وادی ... و اموری که او را ادراک آن نتوانستن قوه باجر نیست
اگر گوید معانی متشابهات قرآن همانا از این قبیل است مع ذلک
به عبارتی متشابه ابراز ادا کرده توان معنی را هر نوع را باشد ادای
ممکن که به عبارتی متشابه باشد گویم متشابهات قرآن حواله آن
به کلام رحمن است و آنی که اهل زیغ با آن چه کرده اند تا خود به متشابه
دیگری چه رسد اگر گوید چون شرح آن نمیکنی ما را راه نمود به طریقی
کن و سلوکی ما را در آموز که ما را با نکار رساند که چنان معانی توانیم ادراک
کرد گویم الملاوه صبا این یکی بلی خوش خوی و کم گوی و بلند طبع
باش و راستی در گفتار و درستی در کردار نگاهدار و قول برهنده
بگذر بین و اشتبار خلق با کم کن و ذکر بر دوام میکن و چشم عبرت در
اشیا میگر و صبور باش چون این ده خصلت بدست گیری و در آن
استوار شوی در فهم آن حقایق که افاضل بشر دریافته اند بر دل تو
امید هست که گشاید والله ولی التوفیق   اگر کسی پرسد که از آن
باشد که با آن مسلک منتهیانه آن بحث را جوابی که بعضی از کشفیان
کشف میکنند که عذاب اهل نار در آخر الامر منقطع خواهد شد گوییم معاذ الله
که آن خواهیم آن سخنی است باطل و اگر صاحب کشفی گفته باشد آن کشف سست
غلط یا در تاویل کشف خود خطا کرده و اگر صاحب نظری گفته در فکرش
خطایی افتاده و شبهه را جهت دانسته عذاب اهل نار روز به روز بیشتر
روز که باشد افزاید بلکه الی ابد الآباد کما قال سبحانه فذوقوا فلن نزیدکم

الا عذابا و قال سبحانه فلا یخفف عنهم العذاب و تو توانی که من آن مسلک را
وصف باین کردم که معنی ست که در سوره فاتحه مبتدی و متوسط نیست نهم آن
انقطاع عذاب معنی ست که بار کودک سیر خورده اگر کوهی فهم تواند کرد چگونه
آن مسلک این باشد آن مسلکی ست ذوقی سری که بذوق ذکر معلوم شود و
آن با وکری بدرس نتوان گفتن والختم بالصلوة علی محمد واله
دیگر پرسیده بودند که بعضی اذکار که وارد ست که نزد نوم بان مشغول شوند
مخصوص ست بنوم لیل یا شامل نوم یوم نیز ست جواب آنچه در تتبع احادیث
ظاهر میشود انست که در دوان در حق نوم لیل ست برای آنکه در بسیاری
از ان تقیید بلیل هست منها ما روی عن عایشه رضه ان رسول الله
صلی الله علیه واله اذا اویت الی فراشک فقل اللهم اسلمت نفسی الیک
و وجهت نفسی الیک الی اخره فانک ان مت فی لیلتک مت علی الفطره
وان اصبحت اصبت خیرا رواه البخاری و مسلم و منها ما رواه البخاری الا
نماری ان رسول الله صلی الله علیه واله کان یقول اذا اخذ مضجعه من
اللیل باسم الله وضعت جنبی اللهم اغفر لی واخسا شیطانی وفک
رهانی واجعلنی فی الندی الاعلی رواه ابو داود و در انها که ذکر لیل صریح
نیست اکثر انست که ذکر فراش یا مضجع هست و متبادر از ان اشاره
بنوم لیل برای آنکه انست که فراش و مضجع دارد و نوم لیلست که بوی هست
معتد به عددی متمادی و لایق تهجد و تناسبی ست نوم یوم جز اتفاقی
ست که کسی در خواب غفلت کند غلبه کرد و هر جا که دوست داد و ساعتی تکیه کرد
و وقت ان مشمول برکات اذکار نهار ست و در طی اوقات نهار مندرج
ذکری خاص بنیجواب هذا ما یلوح لنا والله اعلم بالصواب

هو از امر تعالی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی الاخوان الثابتین آومیان الحیک
می بینم که می میرند هر یک از ما چه آمدنی ست و جو واندر عنقریب اینقصه اورا
بر سر خواهد آمد این اندیشه مرا سخت مشغول میدارد و خواهم که چرا ما و ان
کرون انجهان کاری نکنم و نکنیم و در رشته اما و ان کرون انجهان دوام
ذکر خدای ست عز و جل هیچ مر افتد شمار اجاعت اخوان که هر دو کس روی
در روی هم کنند و ساعتی در گوشه بنشینند و از خدای عز و جل داوه سخن
گویند و اگر سه کس باشند همین سبیل چه افتاده شمارا که احادیث دنیا
میکنند و کلمات سنی میگویند ایا حلاوه ذکر نمکان شمانرسد و مرا چگونه ان
شما از ان خبر دار نیشود که ذکر خدای چه لذتی ست کسنه وجود ادمی عقل و
دل ست طبع و هوی ظاهر وجود اوست هر لذة که عقل و دل بدان ارام نگیرد
و سلم ندارد ان لذتی که مانند نباشد و عقل و دل جز بذکر خدای آرام نگیرد
و جز از ان اسلم ندارد الا بذکر الله تطمین القلوب الذین امنوا و عملوا الصالحات
طوبی لهم و حسن ماب ودریغا که این طوبی سایه بر دل شما افکند تا بدانید
آنچه شما بدان می اسایید از امور جهان ظل الاظلیل ست باسر سخن ایم
و حدیث قرب موت و از جمله آنچه مرا جهة اندیشه قرب موت و امکان لحاق
آن بران مشغول خاطر میدارد و اروینی ست چه چنین یافته ام که هر کس
دینی از او باز ماند و خود در حیوة خود انرا نگذارد و در ذمه او بماند از بدغالبا و با افره
می افتد و وای بر ادمی که حسنات اندک او چه محل اینست که در ان روز بخانه
بدست قرضخواهان بدر رود و دوش ضعیف او چه لایق به آنکه اوزار او زار
دیگران بر باید داشت و اکثر اخوان چنان میدانم که دوش ایشان زیر

بار دین است و بارها بخاطرم افتاده که این راه ایشان را پیش نهم و را او ام
نکردن که هر کس در حاصل کردن استطاعت باشد الا قلیلا نتواند دین سازد و خود
بآن نوع گذارند و چنان کنند که بعضی از صحابه و سلف که هیچ نخواسته اند میکرده اند
وایشان این میکرده اند که هیچ نمی خورده اند صبر میکرده اند و جناب خدای عز و جل
ایشان را امیدا نشسته می بوده اند و برای موجبات این سلک گفته ام اکنون
میگویم که اگر حاجت را این قوه و طاقه هست انیل اقرب است او را دین را
اگر در خود می یابند تا مسلا راین طور در و بیم و با بی از زر با هست برکشایم
دران امتحان قلوب و ابدان باشد و طریقی هست ازاین اصعب اگرچه
بمقصود اقرب است و آن آنست که املاک بفروشند و با قرض وام دهند و آن آنکه
اصعب است که طریق اول متضمن ریاضت چند سالست چندان که قرض باز
دهند بعد از آن چون املاک داشته باشند توانند که زینت با عتدال کنند
وایشان را نفقات و صدقات و تصرف در وجوه بر باشد و طریق ثانی
متضمن است فی ظاهر الحال که بقیه عمر مکتوب تماما بآن ریاضت باید گذرانید
هر آینه این اصعب باشد اگرچه مطلوب که او امر الدین است اقرب است
چون قوه سلوک مسلک اول در جماعه بسهوله نمی بینم سلوک مسلک ثانی چگونه
ایشان را توان فرمود حالیا هم مسلک اول اگر توانند در جوع بینند والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم صلی الله علی نبیه محمد و آله اجمعین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وصی الله الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد ایده الله باید که آدمی را چیزی باشد که جواب ده هم چیز
تواند بود برای آنکه او را معلوم نیست که او را چه پیش خواهد آمد و در چه حال خواهد

افتاد

افتاد و تا اندیشه آن کند و تدبیر آن سازد هرچه او اندیشه میکند کمتر که چیزی
دیگر او را پیش آید که قطعا در ضمیر نبوده و چون چیزی که جواب ده آن نباشد ندارد
دست و پا چه و مضطرب میشود خصوصا که آدمی صاحب نشاط مختلف است و او را
اطوار الجهان در پیش است چه داند که چون در تلاطم امواج الجهان افتد
و ابواب برازخ بر روی او گشایند و بعد از آن در اطوار جهان مخترانه
و بیشتر از اینها چون در گیرش احوال موت افتد او را چه حالها روی خواهد
نمود و چه چیزها پیش خواهد آمد اینها بگذار احوال زندگانی این جهان نیز یکسان
جاری نمیشود و بسیار هست که لحظه حالها روی می نماید که در خیال نبوده
از جزئیات و کلیات و تخصص و آنکه آنکه جواب ده همه چیز تواند بود و هیچ چیز را
بر او سلطانی ثابت نیست چیست آنرا بدست آورد که آن دارو همه دردها
و شفا همه علتها است و سپر همه بلاها است و آن کنف خدای است عز و جل
بنده باید که عز خداوند خود را آنچنان شناسد هر چه روی به او نهد او چیست در حد ا
گریزد کما قال المالک سبحانه اتخذونی وکیلا و زینه من جناح نوح که
خداوند تعالی سازبان همه چیز داند و جواب هر چیز در کن را او تواند نهاد آن
چیزها بخدای باز گذارد و او در ذکر خدای عز و جل او بزود و در پناه او گریزد
و عارف مستبصر بینا دل را اینجا لست خواه شیر زبان دار و هیبار دمان
روی با او نهد و خواه مورچه ضعیف و پشه کمیف آهنگ او کند که هر دو
یکسان التجا بخدای عز و جل برد تا شر آن از او صرف کند و اگر لطایف هر وقتی
کند و تدبیری اندیشد برای اتباع سنه و مراعات حکمت باشد و الا تعلق
دل او و اعتماد و تکیه او جز بوکیل نه باشد و آنکه خدای عز و جل و روی دل را
جز نهاده از طایفه بذکر او و اعتنا و نظر او و انشراح بفضل او دارد کل و الله

ودل ایشان آرامیده که بستین ملوک از انجواب مذیده وپس زق
میان انکس که اورا البستان ودل باشد وانکس که اورا البستان ودر گل
باشد واگر یکذره ازان حال از ایشان بوام کرند کرو عوض ان اسباب
اعظم ملکی از ملوک ایشانرا دهند سر باین فروتیارند جگر کرم انعام احسان
خدای عزوجل با ایشان کرده که ملک اعظم ملکی باوزه ازان برابری کنند
لاجرم المنت علیهم ایشان باشند وخلایق درصلوات هدایة عراطات
طلبند بخدای که اگر ملوک ازان نور وسرور که در دل آن سروران است واقف
شوند ملک را درخاک افکنده وسوی ان شتابند پادشاهان جهان
از بزرگی بوی نبرند از شراب بندگی ورنه اوهم وار سرگردان دونک
ملک را برهم زوندی بیاد ورنک ودر کلام بعضی از ایشان هست که لو علم
الملوک ما نحن فیه لنازعونا بالسیوف وحال ابرهیم ادهم شاهدی ظاهرست
برایشن برای انکه او مزه هردو چشنده بود دولایة وولایة الشیخ دیگر هردو یافته
واختیار تمام براول نموده است سبحانه ولیتم وسایر اخوان تا چنین رازاز مشارب
ابرار بهره مند گرداناد وازطریق اشرار دور دارادوبمنه وکرمه والختم بالصلوة
محمد واله
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ
محمد ایده الله به خدای عزوجل حسن ظنی در دل مومن نهاده
که اگر در زیر اسیاب چرخ او را خرد کنند وذره ذره سازند یک ذره بد
گمانی به او راه نیابد چنانچه منقولست که یکی از مهمان خدای مجروح افتاده
بود وناتوان وزنبوران براو گرد امده بودند ولخت لخت گوشت از اندام
او میکندند چنانچه از تاب ان بیهوش میشد وباز بهوش می آمد کسی اورا

بان حال دید پرسش بر کنار گرفت چون باهوش امد وسر خود در کنار او دید
گفت کیست که میان من ورب من در آمده بخدای که اگر پاره کنند مرا عضو
عضو نخواهد مرا با او خوشتر محبت در نیا که قطره ازان محبت در کام سالک چکید
تلخ کو شیرین جهان چون شکر خایه ای ولی من خدای را عزوجل با ادمی
کاریست اورا بازی نیافریده او را اقتر سیح ان کار میکرده اند وبرای ان
غایه که ادمی را برای ان افریده اند چنین محنتها وغمها که ادمی را در جهان
میرسد اندک چیزی است باشد تا امروز که مومن بیدار ملک غفور رسد
وبال دولت بر گشاید ودر هوای سعادت خود پرواز کند چون از وی پرسند
که در دار دنیا که در قفص شکسته بال بودی چه محنتها کشیدی گوید چه محنت
کدام محنت یا در برابر نعمت ان محنت را وزنی نباید یا یعنی که در باطن آن
محنت است واهل محبت بالبار التحمانیة هم امروز اثر او می یابند وبان
ملتذ اند اورا امروز دیده برگشایند که جمال ان تو اند دید لاجرم انکار
کنند که ان محنت بوده وگویند غیر نعمت بر من جاری نشده جانم فدای دل امید
وار مومن باد که هرچه خدای اوراپیش اورد انرا جز احسن معامله حمل کند
ومحبه خدای با تن وجان او آمیخته باشد وان حسن ظن اثر ان محبت
باشد برای انکه محب بمحبوب نیکو گمان باشد واز حسن ظن توکل متولد
شود وهر بنده که بمقام توکل رسید رهید وگفته اند هر مقامی پشت وروی
دارد الا توکل که تمام روی است هیچ پشت ندارد ای ولی من محبت هم جز
فروگذارد ودر محبت خدای اویز اعتماد بر اسباب وتدبیر بگذار واعتماد بر خداوند
کریم کن وبدان که چون تو در حصن خدای گریختی حوادث را بر تو دست
نیست لا اله الا الله حصن خدای است یکتا شو یکتا که سبق بردی

سبق المنزهون والسلم علی ولی وحیی

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله
تعالی الفقیه عماد المله والدین عبد العزیز اعزه الله تعالی تحیة و رحمة ادمی
با آنست که علاقه دل او با آنست در جه جز مدیح بموا آنست که فیومت [illegible]
و اگر زوال او در خارج ادراک نکنیم مانند اشیای که پیش از ما هست
شده و بعد از ما نیست شود چون توان که قطع نظر از وی کنند همان حکم دارد نزد
اهل نظر هر چه از هستی او به شیئ رسد دون شیئ و در وقتی باشد دون
وقتی و بر وضعی باشد دون وضعی و در جایی باشد دون جایی اینها هم نزد
اهل البصیرة کمیان است و دلالة بر سقوط ان شیئ از درجه اعتبار اگر چه نزد
عامه جز اختلاف بحسب وقت را که در وقتی باشد و در وقتی نباشد زوال
نه دانند و نه نامند اما خواص مطلق این اختلاف را حکم زوال دهند و راقفها
سقوط از درجه التفات و اعتبار چنانکه ابرهیم را صلی الله علیه و اله افول کوکب
و قمر و شمس باعث شد بر تبری از ان با آنکه افول استبدال مکان است
نه نیست عرفی اما نزد مستبصر هر چه اسم نابود بر او افتد بدین که باشد ان
جز اجل نابود باشد پس انچه گویند نیست در فلان وقت و انچه گویند
نیست در فلان جای و انچه گویند نیست بر فلان تقدیر اینها هم نزد او
اقسام نیست باشد که اگر او در حد ذات خود نیست نبودی قبول هیچ از این
نیستیها نکردی برای آنکه انچه در او هیچ جهة نیست جز جهة هستی نزار باشد
هستی است و از جمله هستی او را خاصیت پس هیچ از نیستی او را حاصل نباشد
و محققان چنین دانسته اند که هر اسم که او را تجرید کنند از جهات عدمیه در
مانند اسما ناخودمی باشد ان اسم جز بر خدای عز و جل نه افتد و نتوانند افتاد

و هر اسم که بر غیر خدای عز و جل افتد البته برای اشتمال ان باشد بر جهتی
عدمی که مصحح اطلاق ان اسم بر او آن جهة باشد و اگر ان اسمی که مشتمل است
بر جهة عدمی چیزی بر خدای عز و جل افتد ان نما بر ان باشد که مدلول
نفی او مشتمل باشد بر جهتی عدمی و نفی نفی اثبات باشد چنانکه
گویند لیس بجسم و لیس فی مکان اجزا این اسم عدمی بر او برای
آنست که در مفهوم جسم و فی مکان جهتی عدمی داخل است که لیس
بجسم و لیس فی مکان نفی ان جهة است پس عاید و با تعالی است و
انچه بعضی از صوفیه گفته اند خدا ابرا عز و جل بر عدد هر موجودی نامی است
که تجلیل بر سر هر ذره مستولیست یا سمی چون لشنا بر رسی به بیل
فراوانست هر چه کر گویم فتنه گوید هی هی هر چه کر گوید فتنه گویم هیهات
ان نام عبارة است از حاصل از تجرید اسم ان شئ از تمام جهات عدمیه
چون ان اسم از هر چه در مفهوم ماخوذ است از جهة عدمی تجرید کنند اسمی
حاصل شود که معنی ان جز در خدای عز و جل حاصل نباشد اما لبرقا در
براین تجرید نیست برای آنکه هیچ اسم معقول لبشر نیست الا اسما مشتمله
بر جهات عدمیه و لبسیط صرف معقول لبشر نیست مگر در ضمن بحیث لا
یشار الیه و لا یقصد الیه مبتمیه مگر آنکه خدای عز و جل او را اخبار معقول
بخشد بطریقی که خود داند و لا یحیطون بشئ من علمه الا بما شاء و در هر اسم
معنی بسیط و حدانی هست که اگر از جهات عدمیه که مضافست به او تجرید
یابد و روی صلاحیه اطلاق بر انچه خالی بر ان مطلق است نماند جز لازم نیست
که هر چه مقید بر آن افتد مجرد بر ان تواند افتاد و انچه گوییم و در دمت بر سبیل
تفهیم و مجاز باشد یعنی از تجرید او حاصل شود اگر چه بالفعل در او نباشد ذاتی

تید علامی القباقنی و نارسیدنی ست که در صورة اوراکی شی که حقیقة تمجر اوست
داخل شود نه تعقیدی ست که عبارة است از اجزا صفتی بر موصوفی یا یقاف
الکهی ربضافی لی لی کخو او راکیست خام نا رسیده که ازان خامی و نارسیدگی
او عبارة بجا لط عدم کنیم پس کلمات تامات اسما رخدا یست عزوجل و کلمات
ناقصات اسما رخلق و ناقص محتاج بتمام باشد و تمام از ناقص مستغنی یا ایها
الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید و ربوبیة و خالقیة از نهی
صفة و شان خدای باشد عزوجل در ذات خویش و او را در هیچ از انها
حاجت به شی نباشد از خلق لم یزل ربا و لا مربوب و لم یزل خالقا
و لا مخلوق چون از اشیا بخدای نگرند اشیا باشد و خدای باشد و چون
از خدای با شیا نگرند سحاب بی نیازی بگذارد که با وی چیزی باشد و بود از این
کا ورد فی الصحیح حجابه النور لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره
من خلقه اما این لفظ بشر را نخوانده بود مگر لا بچه ازان قال عکرمه قلت
یعنی لابن عباس رضی الله عنه الیس الله یقول لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
قال ویحک ذاک اذا تجلی بنوره الذی هو نوره و قد رای ربه مرتین
انتهی و جاء فی الصحیح و ما بین القوم و بین ان ینظروا الی ربهم الا رداء
الکبریاء علی وجهه فی جنة عدن غرض ازین سخنان انکه چون ورد شد
که جز خدای عزوجل زایل و با ظلمت آدمی باید که علاقه دل با خدای عزو
جل محکم سازد تا بخدای باز گردد و همیشه کامش بذوق هستی برین
و چشمش بنور هستی روشن باشد و اگر دل به چیزی دیگر بندد چون ان چیز
را نیستی پیش دارد او را با خود به نیستان برد و تلخ کام و نابینا در سر
انجام باشد و ای نخانه اگر چه همیشه او را واقع باشد اما در یوم تبلی السرائر یوم

[illegible]

السنیار

اسنیار است بوشیده و پنهان و گم کشته و نا پیدا باشد و روز حق
در عقب است و آن روزی باشد که خدای عزوجل بیافریند و انوار
جبروت خویش سازد و دران روز جحیم افروخته شود و ظلمات آمدن گیرد
و خسر هنالک المبطلون و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و السلام علی
ولی فی الله و الختم بالصلوات علی محمد و آله الطاهرین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله العقیدة عماد الملة و الدین عبد العزیز
فتح الله علیه ابواب العرفان   رسیده بود که صوفیه امر
میکنند به مردن از خود حال انکه سعی درین باب منافی مردن از خود است
جواب انست که مادام که شخص از خود نمرده است البته به سعی و کاری مشغول است
چه اشتغال مذکور لازم نامردن از خود است و لازم از ملزوم منفک نتواند
بود لیکن سعی و عملی که نامردگان از خود کنند دو نوع است سعی و عملی که میوه
سعی است و عملی که مستعقب مردن از خود میشود یعنی سبب آن میشود
که در ثانی الحال شخص موصوف گردد به مردن از خود و مراد ازین سعی و عمل
مذکور نه مجرد فیضان حالت مذکوره است عادة و این بدان ماند که با کسی
گویند خود را بکش کسی سوال کند که اگر او مرده است چگونه بکشتن اقدام
نماید و کشتن فعل است اختیاری مشروط به حیات و اگر زنده است چگونه
خود را بکشد و این جمع بین النقیضین است جواب ان باشد که مراد او را
بمباشرة او فعلی را که مستعقب موت باشد فی ثانی الحال نه مباشرة او به نفس
اماتت که آن فعل حقیقی موت است که مقارن انفعال به انست که بنگاه
چه اماتة بمعنی فعل رب است عزوجل و مقدور عبد نیست و سخن در اماته

معنوی بر قیاس به بحث و امانة صوری باشد یعنی که نفس آن امانة
فعل عبد نباشد فعل رب باشد اما عبد را در حق ان فعلی ثابت باشد
از جنس ان فعل که قاتل نفس را ثابت است و در حق موت صوری آن
فعل است که سالک مامور است بان اگرچه ممنوعست از مثل ان در موة
صوری و اگرچه از سالک باین سعی ایقاع اوست در حجاب سعی و حجاب
مذموست و مرشد باک ندارد از افکندن او در این حجاب برای انکه اگر
مرشد او را در این حجاب نمی افکند او خود او در دیگر حجب می افکند بالقوة
برای بقاء هستی در او و چون گریزی نیست از حجاب بادی ان حجاب
که مبین باشد با نهار حجب چه این حجاب آخری است و حجاب اخری عجز
است با کشاف چه بعد از او حجب نماند الا الکشف و چه را او و مثل این
حجاب ترتب است که گویند طعامی را هضم کند در معده و خود ناهضوم نماند
تا حرارة معده انرا هضم کند همچنین مجاهده هم حجب را رفع کند اما خود حجابی
باشد که نور مشاهده و جذبة الهیة که مواهب ربانیه اند انرا رفع کنند اگر
کسی سوال کند که از این تقریر چنین مستفاد میشود که اهل مشاهده و اصحاب
جذبه را سعی و مجاهده همه حجب را رفع کند اما خود حجابی باشد که نور مشاهده
و جذبه الهیه که مواهب ربانیه اند انرا رفع کنند نباشد این چگونه است حال
انکه تا آدمی زنده است مکلفست بهرچه هر کس بان مکلف است قال الله
تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت جواب ان باشد که
الخ حجابیست مجاهده و سعی نه خود است و این اهل بدایات را باشد ارباب
نهایات را مجاهده و سعی باشد اما بخدای نه بخود چه بمقام بی یسمع و بی
یبصر و بی ینطق و بی یبطش و بی یمشی رسیده باشد و بخصوص لا حول و لا

قوة

قوه الا بالله متحقق گشته و مردن از خود که صوفیه گویند عبارة از این
باشد که بخود کاری نکند بخدای در کار باشد نه انکه عن اصلا کاری
نکند و این بحقیقت از الرحیلی است لا غرج فی نفس الامر چنین است
که کس بخود کاری نکند بخدای در کار باشد نه انکه عن اصلا کاری نکند
و این بحقیقت از الرحیلی است لا غرج فی نفس الامر چنانچه لا حول و لا
قوه الا بالله و لاله بران میکند اما بعضی بر انند که نه چنین است جز این
پندار باطل از ایشان بر غیر و او مر کاهو علیه بدانند این مردن از خود باشد
و زنده شدن بخدای و لهذا این را گذشتن از هستی وهمی گویند کما قول
از این هستی وهمی در گذشتم   مبارک مرده را از آو کردم
و این چیزیست که بعلم حاصل شود از جانب معلم خبر قال الله تعالی استجیبوا
لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم اما علم مراتب و از و تقلید محروم مرتبه ایست
و ذوق مرتبه ایست و نیل مرتبه ایست و بتجوهر بعلم شدن مرتبه ایست الخ
صوفیه گفته اند این مرتبه اخیر خواهند و الا هم مومنان را از این بعضی
باشد و محروم محض از ان جز کفار نیستند کما قال الله تعالی لینذر من
کان حیا و یحق القول علی الکافرین که در مقابل حی کافرین ذکر فرمود و
و هر طایفه را در ما بین خود اصطلاحات باشد که با یکدیگر بحثها بان گویند
و اصطلاح امری است که بالطبع پیدا میشود بی تکلف و لهذا هر طایفه
از اهل صناعات علمیه را اصطلاحی باشد نحوی را جدا و صرفی را جدا و
فقیه را جدا و محدث را جدا صوفیه نیز اهل صناعی علی انه نا جاریست بر آن
نیز اصطلاحی چند منعقد کرده نه ایشان را از ان منع توان کرد و نه آن را
از ایشان بدعتی مذموم توان شمرد برای انکه نمون اصطلاح جز است

که بی تکلف دست میدهد و تکلیف بمحافظت خود از آن حرج است و ما جعل
علیکم فی الدین من حرج اگر جنونی در کوی اویزد که درحی زید و مات
زید تو گوهی زید فاعل فعلست مرکی که احیا و اماته، از عز جلاله اعتقاد و
کرده باوی چه توان کرد جون کو هم نحوی از فعل خدا آن معنی قصد کند
کر تو فهم میکنی و از فاعل تخمین اگر غایة تنزل کند و در مقام انصاف
در اید کوید بر تقدیر انکه چنین باشد جرا این لفظ که موهم معنی فاسد است
و محتمل امری که کفر و شرکست استعمال میکنند جون کو هم این ایهام و احتمال
تر و تو است که قطعا ممارسه نحو کرده و در میان نحویان نبوده و کتب
ایشان ندیده اما آن که حال ایشان برخلاف اینست قطعا پیش
ایشان این احتمال و توهم نیست از ما باور ندارد و ندارد که تکلفی میکنیم
و این حیله ایست و تاویلی که ساخته ایم جهت دفع اعتراض او از خود
با جاهل جه توان کرد المرء عدو ما جهل عذر اینهم خواسته غرض از این سخن
انست که علما از دست جهال در غنایی تمام اند و جون عالمی با سالکی سخنی
کوید مناسب فهم او و رنه امر آمن نتوان بود که بیگانه از دانش را از آن اطلاع
افتد و هر جند آن کوینده در ایضاح و تبیین کوشش نموده باشد اگر ناگاه
یک کلمه از آن از دستش رفته باشد و شرح و کشف بالغ از آن ایضاح
نموده باشد او در آن اویزد و آن را مایه بحث و جدل سازد و نکند که تفسیر
سخن او را با محکم آن رجوع کند جه جای آن کس که این گفته از آن گفته سابقا
نامه تو لیم نوشته شد مشتمل بر بیان این سخن که صوفیه گفته اند که خدای عز و
جل به عدد هر موجودی نامیست شرح آن نامه جنین بود که مرا ابتدا اگر قلم بر
کاغذ نها و مقصود نه باز نمودن این بود جون شروع در سخن شد به آن

کنید

کنید و تمامت آن نامه به یک لحظه بر سبیل ارتجال بقلم امد بعد از آن
که باز خواندم یافتم که بعضی از المعانی خالی از غموض نیست و شاید اشکالی
چند بعضی ناظرین را در آن افتد مثل انکه کویند صفات خدای عز و جل بیش
از هفت نیست و اثبات اسماء الله توقیفی است و ندانند که انحصار صول
صفات در هفت و لاله نمیکند بر انکه اسما کرما خود باشد در او اضافات و
وجوه بیش از هفت نباشد با وجود انکه منشا هفت بوده نه نام خود و بلا
سنک ثابتست و هم توقیف معلومست که خدای را عز و جل غیر آن نامهاست
که کسی را بر آن اطلاع نیست جه در حدیث ثابت شده که بالاسم الذی
استأثرت به عندک فی علم الغیب لا یعرفه غیرک او کما قال و مثل انکه
کویند جگونه توان که از اسمای مخلوقات بتجرید از جهات عدمیه اسم الهی
بیرون اید و ندانند که این نه این معنی دارد که اسم الهی جز اسمیست که از اسمای
بلکه آنجهان است لقوینا و تعقها که کوینده عالم بعلم ظنی این اسم بر این وجه
بر خلق افتد جه خلق صاحب علم ظنی توانند بود و جون تجرید کنند از این
قید و کوینده عالم لا بعلم ظنی این هنگام ملاحظه آن داشته باشند که بر
خالق عز و جل افتد جه در حق خالق سبحانه صحیح است که عالم است نه بعلم ظنی
الفصه جون مظنه شبهات و اشکالات بود خواستم که آن نامه را تفسیر
اتفاقا شخصی امد و گفت دوش در خواب میدیدم که تو یک لحظه رساله تالیف
کرده متضمن بیان معانی تمام اسما و من آن را مطالعه میکردم و وقت تمام از آن
بسر رسید و سخنان بس بلند عالی بود آن نامه را بوی دادم و مطالعه نمود و بعضی
خواب خود رسید جون جنین مبشره در باره آن اتفاق افتاد و از غیب این
تکریم و تلقیب ملتفت الیه شد خواستم که آن را ضایع نکذارم ارسال کردم این بود

حال ان نامه اما این نامه برانم که غایت جهد مبذول داشتم در کشف و ایضاح
امید که مستمع را اطلاع بر تمام مقصود از ان کرامت کرده و مجو و انکه در این عبارة
کرسی و عمل حاجبت حجة مکرمه چون تفسیر ان به مزوجة بیانی با آن مذکور شده
و کفر شده که مراد کرسی و عملیت مقرون عجب و جهل و اعتقاد استقلال بان
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و اختم بالصلواة علی محمد واله
منظور الیه در این قصود و احتراز از ان نه مکتوب الیه است که فهم او را بقصوری
متهم میدارم یا یکی از اخوان او لیکن چون نامه خبری عامست و بهمه کس
میرسد و دانم که در عموم ناس مبتلی به قصور فهم یا مجرکری یا عنا و فراوان
باشد این مبالغه در ایضاح و افصاح برای ایشانست اگرچه هر چند جهد
کنند از ایشان سلامت نتوان جهد اصح و افصح از کلام رب العالمین
نیست بخوان ان ابرار رها کرده اند تا علما در دفع مطاعن ایشان رساله
نوشته اند چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد
عبد الله بن الزبعری گفت ازین لازم می اید که ملئکه و عزیر و عیسی در نار باشند ٢
و چون ذکر عدد زبانیه نازل شد استهزا کردند و گفتند ما با نوزده کس بر خاییم
بعضی از زنادقه گفتند لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون ٣
و بعضی گفتند انجیر و زیتون چه باشد که بران سوگند خورند با انکه مراد از ان
بر اصح اقوال کوهیست که این نام دارد و ان مهبط وحی است بر عیسی صلوات الله
و طور سینین و هذا البلد الامین با آن مذکور شده که مهبط وحی است بر موسی
و محمد صلی الله علیه واله وسلم علیهما اری راهی نیست برهای از شر زبان جاهلان
چه ایشان چون دراز زبان برکشیده اند تر و خشک یکسان در روند ان یوم الفصل
میقاتهم اجمعین و لله و الصلوة علی محمد واله الطاهرین والحمد لله رب العالمین

بسم

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر عبد الله قطب بن محیی الی السلطان الاعظم مولی النعم القرم الشجاع
ذی الامر المطاع الذی اورثه الله الملک کابرا عن کابر و جعل محل سریره مثابا
للوارد و الصادر و احقق رغبته بالصدق و الانابة و حسن العبادة و الدیانة و
الهمه فی حراسة الملک حسن التدبیر و ایده بقوة الیمین و شدة التمکین وزانه
التفکر نظام الملة والسلطنة والشوکة والجلالة والدین علاء الملک افاض الله
علی قلبه الانوار و علق بقاء دولته هم اولی الابصار ان شاء الله
انسان که بدیع فطرة و صنیع قدرت رحمن است برای ان شده که عاقبت دار
القرار و فرمان فرمای محل ابرار باشد و او را با جهان ادنی برای اکتساب
ملکه ملکوت دعا الرحمن تدبر و ایالت فرستاده اند کما ورد فی الصحیح کلکم
راع و کلکم مسئول عن رعیته مانند انکه کسی خواهد که شنا در بحر کرده و نخست
او را در برکه افکنند تا انجا شناوری آموزد یا خواهند که سخن در جا موزد و
او را مهره دهند تا در شکستن ان جبت شود یا خواهند که خط آموزد و
لوحی در کنار او نهند تا بران مشق کند پس هر آدمی که درایامی که عاقبت این
سرای فانی فدوالی این هیکل جسمانیست هیئة عادله و ملکات فاضله را اکتساب
کند و در خود جای دهد چون به سرای باقی و عالم اصلی رود به ولایة ان ولایة
او را نامزد کنند و مقالید شهرستان جنان در قبضه اقتدار او نهند که اهل الجنة
ملوک و پادشاهی حقیقی ان باشد پادشاهی این جهان خواه پادشاهی
عام که ولایة همه ارض است و خواه پادشاهی خاص که ولایة بعضی از ان ارض
المنوح و از مایش است قال الله تعالی وهو الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا عالم اول جهان

امتحان عالم افروز این وان پس لازم بر ذمت همت حضرت سلطنة
شعار منصور داشتن نظرست بر تکمیل نفس انسانی واکتساب عدل حقیقی
کامرانی سلطنة بتبع خود داشت والحمد لله تعالی که در کون بهیات عادله
محبت ملکات فاضله شده کریم ان خانواده مبارکست ومخلص خیرخواه هر
سخن که درین باب راند وهر بذر نصح وتذکره که در معنی افشاند از تضیع
مصادم اعذب با قبولی وارضی ارض استعداد وی کرد وچون احسن هدیه
واکرم تحیتی بیانات حکمت وایات تذکره است قصد نام این منشور تحریر
کرد بعده معروض میدارد که مدرس مزرعه بر دولت که وکلاء آنحضرت
مجدد الکمال عمارة وزراعة اورده اند وقف مزار حضرت قطب الابرار شیخ
فخر الدین ابوبکر قصر کناری است اگر وکلا را امر فرمایند تا با تصرف متولی البقعه
دهند موجب اجر جزیل وذکر جمیل است وحکم ونفعی دارد که آنحضرت ابتدا ار
انش میفرمایند وچون درویشان وفقیران ازان محظوظ شوند بر قامت
خاطر بدعاگوی وثناخوانی مشغول گردند ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا
والسلام علی الحضرة المبارکة السلطانیه ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الجناب الصاحبی الاعظم الاکرمی الافخمی
النظامی العلوی ادام الله اعانته وزاد فی الحق درایته ورزانته
وراثت وریاست بقصد خدمت وبندگی ملک از هندوستان عدم سفر کرده کرد
تا بآن استانه کرم رسانند ملک قصد ول اهل دل برافراشت که مادعنی ابصی
ولا سمای ولکن وسعنی قلب عبدی المومن وپیشگاه تن وبارگاه وجان از
پیش آن فرو کوفت وان غریبان دار الملک مستغنی را در ان پیشگاه غنی

آرام

آرام داد وبعد ازان سفیر نفحات را که انفاس اهل دلست روان کرد کان
لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها تا یکیک ازایشان زانمازه هد
تا بان خدمت شتافتند ودر کبریا ملک راه در یافتند نفخ امر فیها
راه بدو رفت هر که امیخواست جان بخشید ورفت پیشگاه ملوک
بانواع زینة اراسته باشد که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم
احسن عملا چندی ازایشان که ملک مقرب بودند بتماشای ان مشغول
شدند ودر استغراق تامل ان اشکال چندان دور رفتند که ان ندا
ران شنیدند اولیک ینادون من مکان بعید تا هنگام بار بگذشت وطبق
مجلس برچیدند وبارگاه فرو چیدند یوم نطوی السماء کطی السجل
الکتب ودر برعرصت بیهوازه که ومضی لشکر دهد یومهم بارزون لا یخفی
علی الله شیء هر کس که بساط بوسی ملک رسیده بود وتشریف نواخته
ازاو یافته در بیمن بداشت وهر کس که تماشای زینت بارگاه اورا
مشغول داشته بود واشنایی ملک نیافته بود وسیمای ان براو پیدا
نشده بیگانه در زینت خود گشته بود بر ان زینتی ونکندی که از هندوستان
نیستی با خود آورده بود هر که اینجا اشنای او نشد بازماند تا
ابد بیگانه چنان که نزا تمازیانه طرد براند وتماوان ان گشتاخی
که در پیشگاه کرده بود بندوز زینته ملک چشم بیگانه دیده شکنجه وزندان فرمود
کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین حال چنین است که نموده شد هر
کسی در کار خویش باید که مستبصر باشد وتا هنگام با همت خود را اشنای
ملک اشنای اشناکند ملک ساز دالله سبحانه عالیجناب مکتوب الیه را
توفیق ایمنی کرامت کناد واز جمله اسباب اکتساب اشنای اشنایان

ملک نقد و مراعات بازماندگان ایشان است مشایخ قدس کبار نتایج ابرار اند
در تعریف کریم و دکان او بجا صاحب گفته اند ان پدر مشفق ایشان بوده که برای
حرمت او ایشان را محافظ و رعایت کرده اند چون آن عالیجناب بقدر مقدور
رعایت و امداد ایشان فرمایند موجب تقربست بارواح اولیاء الله و لو
برایشان موجب تقربست به الله سبحانه و تعالی مجده و در باره متعلقان ترحمات
ایشان شان پادشاه امده التفات ازان عالیجناب متوقعست و اگر
در هر باب کرانی مهمی افتد بوجوه رسانند و ممکن دریغ مدارند
تو خود دریغ مداری مرا گنجه توانی والله فی عون العبد مادام العبد فی عون اخیه
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر
و ما بدلوا تبدیلا من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الیمین التامین
فاعظم الله اجرکم فی موت السلف الصالح الوکیل الوفی البار المتقی و لواه
مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن
اولئک رفیقا و حسن خاتمه چگونه می باشد ای اولی الابصار تا خدای
عز و جل عمر او مکتوب بود کتابتی که دران تغیر و تبدیل و زیاده و نقصان نیست
اگر وما فی عمرا این توبه و این ثبات بر توبه کار او را توفیق خدای عز و جل از در
شد و دست نداده بودی حال او چگونه بودی و اکنون که دست داد حال او
چگونه است فاعتبروا یا اولی الابصار تعلق قلب این بنده ضعیف درباره
هر یک از برادران الهی نیست جز این که تا زمان رسیدن اجل مکتوب
بر پیمانی که با خدای کرده اند ثابت باشند و بران پیمان از جهان بروند و حق
هر یک از اخوان الیمین که امعنی بقبول رسید و کرمی بی نمی یابد و هیچ گمانی نیست

اگر اندوه ما بر اموات ما برای ایشان است چون ایشان ثابت بر
سلوک صراط مستقیم رفته باشند فیما علمنا برای ایشان چه اندوه
خوریم بلکه چه اغبطه بر حال ایشان بریم که عهد خدای تغیر نا کرده بخدای
رسیدند وجه دانیم که انکس که مانده بر ان عهد بماند یا نماند چون دنیا دار
تغیر و محل تلون است و یکسان نیست حال کسی که حال او معلوم شد
با حال کسی که حال او معلوم نیست و هنوز در محل تردد و احتمالست و اگر اندوه
ما بر ماست که انس و معونت او از ما منقطع شده ان فی الله عزاء من
کل مصیبة و خلفا من کل فائت و درکا من کل ما فات تالف خدای عز و جل
خلف اوست و خلف ماست برادران انس که او را از دیدار ما بود
اکنون ان شاء الله بخدای عز و جل دارد که مونس دل مومنان و مزیل
وحشت جان ایشان است انکس که طول عمر مومن برای او در کار بود
اکنون باو رسید و بحل انکه جزای کردار های خود از او بیابد و ان انس
که ما را از او حاصل بود اگر از دیده غایب شد در دل نشست و حجاب
تن از میان برخاست جان او بجان ما پیوسته و غایب نیست
اکنون زیاده از سابق میکوشیم و نسبته خود با رفیقان گذشته که در مقعد
صدق اند محکم می سازیم تا چون ازین سرای بان سرای رویم بایشان
ملحق شویم هم لنا سلف و نحن بالاثر وانا ان شاء الله بهم لاحقون گویی ان
قوت که او بان کار میکرد در جهان بما بخشید اکنون بقوة خود و قوة او هر دو
در کاریم جماعة اخوان صبر کنید و جزع نمایید و برحمت خدای امیدوار باشید و
خدای را بخود اولی دانید و فرمان او را گردن نهید الحکم لله العلی الکبیر انا
لله و انا الیه راجعون سبحان ربک رب العزة عما یصفون

والسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین ۴
الشیخ محمد   خنک آنکس که چنان برفروزد که اگر تمام اهالی جهان
بر آتش او هاسند آتش او نمیرد بل افروخته تر گردد چنین کس هرگز
نمیرد و از جوکه سلف صالح ما امیر علاء الملة والدین چون از چنین کسان بود
چه از آن روز که قدم در سلوک راه خدای نهاد و تا آن روز که قدم از این جهان بآن
جهان نهاد و روز بروز افروخته تر بود و علامت لا ایمان هیچ تاثیر در وی نمود
اگرچه بنی آدم بسیار می میرند اما از موت و دران گوی شخص نیکو خبردار
نشنود موت نزد لیکان را خفا که حقیقة موت است در می باید بهتر از آن مرگ را
دریافتن مگر از زمان باشد که شخص خود میرد و دوست شخص کرد و کان که شخص
مزه مرگ چشید و تلخی آن بکام او رسید پس گویا مرده باید که شخص که یکبار
مرده باشد عقل و دقت او همچون کسی باشد که هرگز مرده پس جماعة اخوان
باید که حال ایشان بعد از موت این صدیق که بی تکلف او را با هر یک
از اخوان بمثابه نفس آدمی توانست شمرد و با بعضی مزاوار آن بود که وکیل
کل باشد مساوی حال ایشان قبل از موت او نباشد هر کس در کارسازی
آخرة بمثابه کسی باشد که یکبار مرده باز زنده شده و دنیا در دل او برده چون
شهوات برویده او در رو با نفس و شیطان در نبرد زنده دل و راه نوردن با
جماعت اخوان این تربیتی است برای هم نهاده و معرعی است برای جمله
آماده و آماده و آنچه برای شما آماده است شوید تا چون وقت دهد از دست
نشوید و جارات سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید چون میدانید

کودک

که مرگ حق است و از وقوع آن گریز و گریزی نیست چاره چیست جز چاره
آن کردن چاره آن کنید و آسوده نشینید که چون آماده آن شده باشید
هرگاه که به شما رسد باک ندارید مومن مرگ را مکروه ندارد و بل محبوب
دارد و چون متضمن وصول کمرتبت الموت تحفة المومن ترس او از وی
برای آنست که آماده آن نشده همچون کسی که او را مهمانی عزیز ابدا و امد
مهمان را بجان خواهان باشد و از آن کراهتی ندارد و اما اگر اسباب ضیافه او
آماده کرده باشد خواهد که در آمدن او تاخیر افتد تا بتمام شود زود تری
تهیه می باید کرد که آنگاه هر چند زود تر می آید بهتر است و گلا از دیر آمدن
اوست صدیق در افروختن تا بگر کفت فان حفظت وصیتی فلا یکون
غایب احب الیک من الموت وان اضعت وصیتی فلا یکون غایب
ابغض الیک من الموت و لست بمعجز الله عز وجل در تفسیر اولم نعمرکم ما
یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر گفته اند نذیر مرگ همسایه است همسایه را
و چه همسایه ای همه یکسان نه وقتست که چند گریبد الخبر بر همسایه افتاد و همسایه
بر شما افکنده وقتست که غم و شادی جهان بر خود حرام کنید و اندیشه این
آن جهان باقی کنید اندیشه در کار جهان باقی کنید تا شما دشمنان و دوستان و کار
و دوستان یکسان گرداری   من جهان یا ورد خود دور مانده ام
گز هر آفاق دست افشانده ام   همت خود را مقصور بر آماده کردن زاد می و
سازید گوئید و نشوید و نویسند گران مقدار که از آن گریزی نیست باقی
اوقات صرف ذکر خدای عز وجل کنید و تامل در آنچه آماده کرده برای ابرار از
نعیم مقیم و برای فجار از عذاب الیم و در نعما چون میدانید که خدای عز وجل چه
نعمتها و کرامتها برای مومنان آماده کرده و مشتاقات رسیدن مومنان بآن

بسیار دور نیست همین که برپل مرگ گذار گرد انجاست جه خود را آلوده نموجهان
می سازید داشتهای خود را بکل و نقل جهان ضایع میکنند این روزه را جز جان
رحمن نگشاید تا معان بروی کلوا و اشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیه
باید و رنجا جون میدانند که جه عذاب و محنت برای مجرمان موجود شده و جه
سلاسل و اغلال در نکد بر کشیده و جه کاسها پر زهر ز قوم و غساق کرده اند
و مقفر از ابان جه کاسه خواهند گرفت جه اندیشه خود را معروف اسباب حذر
از مکاره این او نی ساخته اند تن خود را با مکاره انجهان گذارید و اندیشه
نجاة از مکاره ان جهان کینید و تدبران سازید که کسی که در معرض گزیدن مار
باشد او را اندیشه گزیدن مور نباید کرد و رنجا بمحزان تبلیغ رسالت کردند و حق
شفقت بجای آوردند گویی مردمان سخن ایشان باور کردند و جون حال این
خر مقتضی باور کردن سخن ایشان نیست جه عذر باشد انکس را اگر باور نکرد
و اگر میگوید باور دارم کسی که تصدیق دارد و گمان تهمت و جنین محنت
از ان جنین فارغ از این جنین بی باک جگونه است نه ان امید جیزان او را
دل تو میدارد که بفوت حسنات ارض بی مبالات باشد و این بیم او را جندان
مشغول خاطر میسازد که احساس مکاره ارض زیاده کمتر از ان مومنی هست
که اتش در خانه اش افتاد و سر از سجده برنداشت و گفت الهتی النار الکبری
مومنی را جنین معامله در خور است یکی از اصحاب این آیه خواند که ان عذاب
ربک لواقع از بیم غشی بر شد و بیست روز خسته ماند بر فراش و او را
عیادة میکردند و مردی که از آتشی کردیه با مغا آوردند شسته اند و این نشست
جنین ترسند زیاده از این رجاء آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار الله سبحانه و لهم و سایر اخوان آمین را دل بیدار

دو دیده اشکبار کرامت ابرار و خاتم اخیار کرامت کناد انه ولی ذلک
والختم بالصلوة علی محمد و اله
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر شمس الدوله و الدین ابی
سعید اعظم الله اجره الله و وفره و اطال فی طاعة عمره
این یار مهمان
که میان بر بروی قدم رسول خدای صلی الله علیه و اله بست و همان گسست
در پای یار مرو عهد جانان برد و در پای بزو الله سبحانه او را همنشین
انکس که صحبت او دلنشین او و متابعت بر مشابه و طریق او طریق و این
او بود گر دانا و اگر جه بفراق او محزون و گریانیم اما جون با هم در پی او میرانیم
و اینجا نمی مانیم جرا فرو مانیم قافله الیت از مردم بار میکشند دوم اول آن
موقوف بر انوار اخوان سوی اول سایر هر کس را نوبتی هست هر نوبت را
میقاتی فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون اما زاد رحیل
می باید شد تا جون هنگام رسد دست با جه شوند و اینه که بجز از این
دست با حکی خلاص نتوان شد یک جز و بس و ان یک جز خدای
عز و جل جون حر حرک بود و هیچ خر پیش ان نگیرد نه علم و نه عمل نه فضل
نه هنر نه مال نه زر نه ملک نه بر الا حی لا یموت هر کس که دست به حبل او
زده از جای نمیرود و از راه نمی افتد و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط
مستقیم پس ای حبیب من خود را بر لطف خدای افکن بی دستاویز علم
و عمل و فضل و فن بزو خدای لطف خدای شفیع ساز ما لکم من دونه من
ولی و لا شفیع افلا بتذکرون طاعة برای نیکو بد نکن و خیره خود را فضل
و رحمة خدای وان قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون
در حین مرگ عقاب استغفر ربی زند که همه طاعات مطیعان بجا و بی نیاز که

بروهد کناهکار اکر وران دم کدای امیدوار باشد رستکار کردد و نیکوکردار
اکر وران دم بنیکوی خود دل بسته باشد کرفتار ماند لا یموتن احد الا و هو یحسن الظن
بالله اینست شکر و سپاس خداوند منعم را که درچین موت مطیع و عاصی را یکسان
صلای رجا در داده و در ایام حیوة بقانون حکمة میزان فرق نهاده و آدمی کامل الست
کرصاحب توهین ذ ناظر نظر تمیز باشد در ایام حیوة هر کو کس عمل کو بید و در حین
موت هر کو کس بخداو فضل دارد و مومن را موتی هست که در تمام ایام زندکی ان
معطل ست برای روز مرک انرا در نهانخانه جان می برورد جای که دیده قوی
بزتر که عمال حبه ندان نمی افتد چون وقت برون رسیدن ان قوت از نهان
برون می جهد و نطق اغاز میکند که هر کرجنان نطق از او کس نشنیده تمام قوی
بزشته لال و دنک میشوند و مات و حیران میکروند و هر یک السوا فی میکر زندان
قوت جو المرو سیر منعر و ران عرصه دم بر زمین میکوبد و نوحه میزند کر مرک از بیم او
لال میشود و با وی بر لبرامی ست مرک امده بود که اورا بکشد اکنون بکار زار او
زنهار میخواهد که جنابکر امده بود باز ررود او نمیکذارد و تیغ بر کشیده و کر کسی وار بر
مرک برود که بجان کشتن خود را از چنک او خلاص میکند و میکر نزد که المسون
لا یموتون و لکن ینقلون من دار الی دار لشکر معاصی به سراو تاختن می
آورد که کرسش در بای در افکند صوری از صورتهای رجا در دهن میکرد
و در صید مدد لشکر معاصی رجای از ان نهیب جان میدهد العقبه موقت اکر بر
تا بای عرق کناه باشد در حین مرک چنان امیدوار میرود که اکر یکذره از ان
امید بر تمام اهل ارض قسمت کنند همه ایشان را کنجانند و ایمن جز مومن را نباشد
قدم دریغ مدار از جنازه حافظ   که کرچه غرق کناهست میرود بهشت
بکوییم که مومن را فرع را احوال بعض مواخذه و عقاب بهشت اینها در ثانی الحال باشد

الکس

الکس اکر باشد نوعی از انواع اما وران دم که او دیکر کفتم آری
چو رویش دیدم زخوردم ازان می   چه سیتها که خواهم کردن از وی بس
هر سیتی باشد خاری در این اندیشه دل چون لا کشت باری   الله سبحانه
اخوان ما را به جملکی حسن خاتمه و فا که کرامت کناد ربنا اتنا فی الدنیا حسنة
و فی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار والسلم علی ولیی ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی ولیی فی الله الاجیر معز الله والدین الملک اسحاق
وولیی فی الله الاجیر عماد الله والدین محمد   طفل را بدایه سپارند
تا او را تربیت کنند تا بلوغ که تربیه از ان که ممیز شد پدر او را باز کیرد از
دایه و همسایی خود سازد چون از خانه دایه با خانه پدر رود از غربت بوطن
میرود و از بی کسی بکس میرسد همشیران و همسایان او بنداشند که او را از وطن
بغربت می برند و از بیش کسان به بیکسی می افتد برای او فریاد بر ارند و بر
سر زنند فریاد میکنند و بر سر میزنید که او اکر از شما همسایان جدا میشود همسای
بهتر از شما می یابد و اکر از رفیق ادنی می رود برفیق اعلی میبیوندد روح
کهین بسوی روح مهین میرود بل جان انک جان افرین میکند چه اید
کر هر جه ملک او بهر باریست نیکوکاری از خویشان این ضعیف متوفی شد
او را در خواب دیدم و از حال پرسیدم کفت چهار صد انکشتری بمن داده اند
و چنین فهم کردم که چندان ملک او را عطا کرده اند که بچهار صد انکشتری ان را
ضبط توان کرد بکر بدانکه ما و شاهی از پادشاهان زمین را هر چند ملک فراوان
باشد یک نکین کافی باشد سعة اطراف ملک او و تباین اطوار ان چه مقدار باشد
که چهار صد نکین خواهد وکیل الاخوان ادام الله علیه سحایب الغفران اکر

اجابت دعوة رحمن کرد خدای عزوجل وکیل اخوان است براو وکیل اوست بر
اخوان در زود هم یکدیکر خواهیم رسید اکر زمان خدای ثابت در ظل عرش
رحمن جا اجتماع او با اخوان لمحبت الهی بود و افتراق او از ایشان لمحبت
الهی عهد خود با پایان رسانید و کمر جوی از ان بزکر دید هذا انتهاو تسالدها تهد
الا بما علمنا الله نسیجانه اخوانرا برابن واقعه صبر جمیل واجر جزیل کرامت کناد
ومجیب دعوة را بر خان احسان خود بنشاناد و از مرافقة نبیین و صدیقین و شهدا
صالحین بهره مند کرداناد و اخوان العین او که یکی برادر صدق یکی برادر عهد است
وارث خیرات او سازاد تدوین دو از کتاب المکاتیب و کفال اولاد و سلف الاحوال
امیر محب الدین خیل الداد جلو خیرات است هر یک رایکی الستادکی می باید نمود
واما ما فاتهما من الحج فی هذه السنة فالله ییسره لهما ویثبتهما علی نیاتهما ان الله بالناس
لروف رحیم والحمد لله علی کل حال   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد   جون
مبهم کرد در عالم اسباب هر چه میت شود به ورود صند براو میت شود و هیچ خبر خند
حقیقة ادمی نیست ازانکه هر معنی کرمت ادمی از انتقل میکند و بکنه ان هر سر درام
محیط میکرد و او همجنان اوست میت شدن آدمی روا میداریم مکر نظر بقدره خدای
عزوجل اما نظر بتجویزات عادی ان جایز نتوان نمود و مرک را نشماریم جز حوالی
کران و خواب غشاوه ایست بر جهره روح که مانع اوست از نور باطنی و ادراک
همجون ابر که پیش افتاب بکرد و افتاب در ذات خود روشن باشد اما برای حجاب
سحاب روشنی از و بخارج نه افتد همجنین روح جون جلباب خواب بر سر کشد
در ذات خود بر همان رتبه باشد از ذوالنش جو او دو اما شعاع ادراک او بخارج نه افتد
وشنه این است که جون از خواب بیدار شود اکر دانشمند بخواب رفته همجنان

دانشمند باشد میت کران حالت از او زایل شده والا محتاج بودی بالکتساب
جدید و مرک خوابی است که استغراق در ان زیاده است از خواب و انکشاف ان
جلباب از وجه روح دیرتر نهار خواب موت یوم نشور است جنانکه نشور مو
خواب نهار است قال الله تعالی وهو الذی جعل لکم اللیل لباسا والنوم
سباتا وجعل النهار نشورا و دوام خواب در حکمت میت برای انکه خواب برای
استراحه قوه است اکر دایم شود تعطیل قوه لازم اید همجنین خواب مرک را
بضرورة بیداری باشد جنانچه در خواب خبری از بیداری باشد کران رویا است
در مرک خبری از حیوة باشد که ان بعث برزخ است و خوشی و ناخوشی الی است ان
را جون کمان جنین بود که ادمی نیست میشود و هرکز جهره او باز دید نخواهد شد
از موت دوستان سخت غمناک و خواب میشدند این مراتب از ایشان
برا خرین رسید اکرچه به برکة اشراق محمدی دانسته که حال برخلاف ان است
و این دانش مقتضی خلاف طریق مشاینان است کوی بحکم عادة الطلابق
از ایشان نرفت یا بالتمام نرفت اقامت رسم عزا مراد جهرا از سنة
مشاینان است وبقیه جهالت ایشان کرد میان خلایق مانده طریق
محمدیه بی مبالاتی است بموت اموات جابر لقا را امید ملاقات محمدیان از
موت احدقا زیاده از ان متوجع نشوند که از رفتن ایشان به سوی این
دوست مهربان که تبارنه شوکر دلطف خدای عزوجل اورا رفیق طریق باد
ان شوکرده که صدقا فله دل مرد اوست   هر کجاست خدایا بسلامت دارش
ثابت رضوان بر روح او بریزان با دو قاصم الظهر اخوان لحوقه وعلی
اتیان مجبور کرداد وحسبنا الله ونعم الوکیل
بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیی الامیر محب الله والدین الشیخ
محمد ایده الله   کلیات امر حق را انما روا نیست آدمی بر جزئیات امر خود
از کلیات امر حق باز مانده و معالم و آثار معالم و آثار را نیز از دست و دانسته
ای وای اگر حق باز خواهد نهاد و خواهد یا نخواهد دریغ که تا او از او بود نسبة خود با حق
درست کرده خود را از خوب حق ننهفت تا چون او را از او باز ستانند
از حق او را او کیل و کفیل و یار و غمگساری نباشد و چون از خود بدر آید و از
دریای حق سر بر آرد چو خود خود را یار و یاوری نمی‌داشت بر خود می‌نهید
ای چون باز دید این خودی خود نه از آن او بوده با هر خدای با او در ساخته
بوده و چون خدای خشم او آمد خودی از جانب او با جانب خدای گردید
زبانش گواه خدای آمد دست و پای و جوارح و ارکانش همین سبیل را
او و دیگران ماند که استظهار او همگی با اینها بود و عمر در پرورش اینها میکرد آید
وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء از درد
دل ناله بر کشید که اف لکن عکس گشت ای ناصل ای دیده نه آنی که عمر در بار دید
کردن صورتهای جمیل و منظرهای بهی بر اثنو بر کردم ای جلد نه آنی که روزگار
دریدا کردن ملابس نیکو و جامهای نرم بر اثنو کنداندم ای شکم نه آنی که
همت من در لیل و نهار مصروف بود بتحصیل طعامهای لذیذ و میوهای گزیده و نان
تنک و آب خنک برای تو ای اندام نه آنی که تو را اهیبه بر نشست و بشوی
و حمام بردوام پاک و پاکیزه میداشتم ای دست نه آنی که تو را بزیور و انگشتری
می آراستم و ترا با لباس مزوست میداشتم چرا فتاد که اکنون هر از دو گفت بر کشیدید
و مرا چنین تنها و بیکس گذاشتید ای بیرهن سر لبر لبر را اگر برای من پیشتی
ربت نیز مباش ای پای این چه پایی است که با من براه کرده براه بهشت
خوانم کرد ای جوان راه و کمر پیش میگیری ای خواجه معذور دار که خداوندم

فاهدم

فاهدم الی صراط الجحیم میفرماید بنده را بفرمان خداوند باید بود خداوندم دیگر است
نه تو چند روزی بفرمان خداوند با تو در ساخته بودم و بفرمان او فرمان بردار
تو بودم اما بدان که هر بار که رای نمودی که بجای که رضای خداوند نبود ان
نبود روم اگر چه هم بفرمان خداوند که مرا بفرمان برداری تو فرمان داده بود
فرمان می بردم اما در نهان خویش هزار لعنت بر تو میکردم اکنون من خصم
توام و بی که چرا مرا آلوده عصیان میکردی و در دو کاری مرا تکلف با بجز رضا
خداوند من و دان بنوده میداشتی اگر دستم کارم بر تو نه دون است اگر بایم علم
تو نویف بر تو کردن است اگر ناخنم در دوم رضا تو کندن است اگر بایم کار دم ترا
به جحیم و جحیم آوردن است یطوفون بینها وبین حمیم آن   دریغ دریغ که چون
خدای والعیاذ بالله خصم ما آید ما ای ما خصم ما گردد و ما ای ما از ما جدای گزیند
چون ما ای ما با ما چنین کنند از دیگر چیز چه امید داریم   ده بخانه‌ام که ما را ما نیست
خدای پرستان خدا پرا از ای چنین دم پرستند وان فی الله عزا من کل
مصیبة وخلفا من کل فایت ودرکا من کل تالف برای اندام بر جو خود خواهند
اللهم اجعلنا من المومنین الصابرین القانتین الی بخین واخواننا اجمعین
والحمد لله رب العالمین   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیی الامیر محب الله والدین الشیخ
محمد   عالم در دیده العیان جز بدانگونه نماید که در دیده دیگران هر بار که
ان ترا او دیده بر جهان افتد چندان میل و سوز و رغبة جدید در حوصلة او د اگر
ایشان رنگینه شود که عادة را العادات چندین سال اندکی از آن حاصل نشود
تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة اشاره بحالت ایشان است در جهان
مجید امر بنظر و اعتبار را آمده مراد و بدست آوردن چنان دیده است در ایجاد هر کس

که اورا جنان دیده باز نشده باشد اما گوش استماع داشته باشد و دل سلیم
او نیز رستگاری خود برسد اما هر کس که نه صاحب دیده باشد نه صاحب گوش او
در جب فراموشان باشد و در جاه فراموشان افتد و در یغا جاه فراموشان
جای هست عمیق که عمق ان جز خدای عز و جل نداند و این جاه فراموشکاران است
و هر فراموشکار البته بر ان جاه رسد و در ان افتد و ان جاه را اهاویه نام باشد
و جان کافران چون از تن بر اید در ان جاه افتد و اواز افتادن ان بگوش
انکس که خدای خواهد رسد چون اواز سنگ که در جاه افکنند قال سبحانه و من
یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق
و در یغا بی خردان و نا گروندگان پندارند که جز این زمین و اسمان که می بینند چیزی
نیست و جاه جز این جاهها که در زمین است نیست چنین نیست که ایشان
پنداشته اند جز این اسمان و زمین جایی هست و جز ان جاه که در زمین است
جاه هست و جز این باغ و بستان که در زمین است باغ و بستان هست و جاه
و زندان و باغ و بستان بحقیقت انست الخ و این جهانست نمودار است
از ان و نام از ان بر داشته برای تفهیم حال ان و در یغا خلایق در اینجهان
اغشته اند و همه همت خود را مصروف خلاصی از مکاره اینجهان و نا یافت مطالب ٢
آن آسان می باید گرفت و آسان می باید شمرد که باز غمناک نگردند و مبالات
مبالاة ندارند و همگی همت با کار آنجهان افکنند و در یغا سر رشته تمام نجات ایمان است
بخدای عز و جل مستقیم شدن بر ان و مستقیم شدن بر ان انست که در مواقع
احوال بر مقتضی ایمان ثابت باشند یعنی چون در محال اجمال تصدیق کنند که هر چه رود
بفرمان خدای رود و فرمان خدا را جایگاه نشسته باشند و در محل تفصیل هر یکیک
از اموری که جاری شود همین مسلک سپرند و بدان رضا دهند و منزج القلب و امیدوار

[illegible]

باشند

باشند: اگر فعل کذب قول باشد و عمل بر خلاف علم دریغا در دل امیدوار مومن
از رحمت خدای عز و جل ولا لا می شکند چه غبن و حیف بر کسی که از استنشاق
ان از بار محروم باشد و لیکن از ان محروم مباد و دریغا چه اغلال و چه سنگین بار که
بر گردن بی خردان و نا گروندگان است رقبه و لیکن از جان بار از او باد
والسلم علی ولی و سایر الاخوان المبین و رحمة الله و برکاته و یغفر الله للسلف
الصالح الذی لا یغفل ذکره و لا ینسی حزنه الامیر عماد الدین جعفر و یسلک السابقین
صراط المستقیم انه ولی ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل و یعظم الله اجرهم فی المرحوم
الامیر شاه حسن الواصل الی رحمة الله و یطیل عمر سمیه والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی المخدوم الاجل الاکرم المؤید الامیر اشرف الدین والدین
محمد فاعظم الله اجرکم فی موت ولدکم الاعز علیکم و علینا و عوضکم و رحمتنا
و اکرم مآبه و بحکم صبرا جمیلا و اجرا جزیلا چون پدر که اندک شبیهی ظاهری
در وجود فرزند دارد با او چنین مهربان است خداوند تعالی که افریدگار حقیقی اوست با
او چگونه مهربان باشد تفاوت میان مهربانی خدای عز و جل و مهربانی پدر بقدر
تفاوت باشد میان افریدگاری خدای عز و جل و مدخلیة پدر در وجود او و ذلک
تفاوت لا یتناهی بل لا یقاس احدها الی الاخر با مقایس چون خداوند که مهربانی
او با بنده مومن باین حدیث و چنین رحمت از او در حق مومن مکتوب گشته و محو
گشته بر بنده مومن قضای کند جز که جمیل ان باشد که دیگری با ان مضایقه نماید و چه کس
باشد که میان بنده و خدای او گنجد و میانجی شود خدای که به بنده مومن چنین مهربان
و ملطف به او چنین نزدیک تر از کسی بکسی از کسی نزدیکتر باشد میان
خداوند و بنده او دخل تواند ساخت حتی پدر و حتی نفس شخص مراد که خدای

به بنده نزدیکتر است از نفس او با و خیا که ان عارف زموده ع نفسک ظالمها بعقل
بهاماست بر لا تدخل فی الیمین جزع بکنید و اضطراب منمایند رضا ای راه جو و از اوهم
او از خود اولی شناسید و الحمد لله که بر همه این خصال اراسته بوده اید و صبر دروانه نموده
جزاکم الله عن نفسکم خیرا و زادکم صبرا و اعظم لکم اجرا و جعل الولد المرحوم لکم ذخرا و
تلقاه برحمته انه ولی المومنین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سبحان ربک
رب العزت عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة و الدین محمد با وجود
قیوم حقایق بر وجوه ستم میکنند که بغیر او دل را مشغول میدارند غیر قیوم در ذات خود
زایل است کل شی هالک الا وجهه و تعلق دل بزایل موجب تزلزل دل است
چنانکه تعلق دل بقیوم موجب قیام دل ودریغا چرا مردمان دل خود را بقیام و ثبات
نرسانند و در اضطراب و تزلزل میدارند قیوم اول است از اول چرا و رمیکنند چه
دانند که از اول گرور گذرند چیزی دیگر جایی بنیایند محقق را که دانستن به امید مجمل
از جود بوده است احبت فالزم و ما باین کلمه کنایتی کردیم از حال ممکن که محتمل الطرفین
و حال ممکن از بین که متعین الوجود است و حالت خارجیه را و رکوت حالة عقلیه
باز نمودیم کشف رشته را نه کامده از افاحم و دریغا قیوم محیط است قیوم شهید است
قیوم قریب است مردمان چرا خود را دور افکنده اند و در قیوم از خود ناهار کردن خطا است
تکیف از دیگری و دریغا چرا مردمان قیوم را که دانسته اند در خود و بر کیه کرد تخته برتن
منتن برتن افزین تن اگر خداوند بنده را اولیل خواهد خواهش باد که از عزیزی یاد
آورد و دریغا کشف خدای امنی محبت مردمان چون آن کشف نمیگیرند تا به امن رسند
دریغا ایشان در آن کشف نمی گریزند یا خود آن کشف ایشان را بر خود راه نمیدهد

دیگر

که کشف خدای ظاهر است تا با کار ایشان را به نباشد کشف خدای شریف است
دونان و بی همتان را البته از آن کوتاه و عالی همتان را جای در علیین باشد و سفله را
جای در سجین و سافلین حقیر انبار و کار ایشان با محقرات است باشد ایشان کجا
محرم اسرار ربوبیت باشند و سزاوار همنشینی رفیق اعلی الله سبحانه ولیم را از عالی
همتان و پاکان گرداناد و از تعلق دل با سوی الله از محدثات نگاه دارد تا دل
پاک دارا دانه ولی ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله مولانا مجد الملة و الدین سلام الله
شوکت و قدرت ملوک ارض و اعاظم دنیا توهمی است که به عوز آن رسند هم عجز
و ناتوانی و دل باشد قدرت و قوت حقیقی در ملکوت اعلی است قلوب ارباب
همم جز ذکر ملکوت اعلی نیاساید و ایشان را به ملکوت اعلی شوقی و تعطشی تا
باشد چون تعطش تشنه ناب اگر ساعتی انسان باز افتد در قلق و اضطراب
افتد و چون ذکر ملکوت اعلی بر ایشان حاضر شود ایشان را چندان قوت و اهتزاز
حاصل شود که بنجهای جهان بر کام ایشان مزین گردد و سختهای دنیا بر ایشان
آسان شود ایشان آسمانیان باشند در زمین العیان باشند در بن مثل
ایشان در ارض مثل نجوم باشد در سما نورانی گوهر روحانی بیکر عالی منظر
مبارک اثر گوهر ایشان از کانی دیگر باشد و ترکیب ایشان را از کانی دیگر چون
فیروزه ایشان بدرخشد ایشان را مباینتی با سایر بشر ثابت گردد و چون مباینت
فرشته با بشر بل فرشته از ایشان خجل افتد که بشر از فرشته بهتر ایشان
چون از صدف بیرون اید گوشواره عرش باشد نور ایشان چون از مشکوة
تابد چشم و چراغ عالم گردد و دریغا ای برادر بدل در چرا نمیگویی چرا نمی جویی

چرا افتاب بگل می بوجنی افتاب بگل نتوان پوشید تو خودی بوش بگوی
چرا خاموشی بفهم چرا خموشی بشنو اگر صاحب گوشی پنداری که مردمان میگویند
ومی شنوند اری گفت و شنیدی چون گفت و شنید ان شخص کور و دون
اندیشست از گفت و شنید خود بی خبر گویا بی قصد شنوا بی فهم خندان بی تعجب
گریان بی توجع اخر نشنیدی صم بکم عمی اگر الجواب نراست شنودن بودی
صم ایشانرا چرا خواندی اگر گفتن بودی بکم چرا گفتی یا دیدن بودی عمی چرا
نامیدی روی از کدورات کشنده و دیده از تیرگی دران نهند چون تبش افتاب
بران افتد یخ بگذارد وکه در خنده اتش گریه اینست خنده گریه و خنده
مردمان بی مزاج همین مزاج دارد ای برادر در کلام مجید خوانده که استجیبوا
لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم اگر مردمان زنده اند رسول ایشانرا چگونه زنده
سازد و این تحصیل حاصلست مرا نیز ایشان زنده نیستند تا ایشانرا بزندگی
می خواند و هر زندگی را چشم و گوشی باشد چون ان زندگی یابند چشم ان زندگی
برگشاینده و گوش ان زندگی باز کنند انگاه بینا و شنوا به حقیقه باشند این
چشم و گوش طلسم است که حالی دارند و زندگی طلسم اید ور وه کرده و گذارد اما اینها
وراوا از جای دیگر باشد نه از انجا که او ست و اگر تامل کنی این حال در کار خلایق
باز توانی یافت چه ایشان نه دانند که در چه کارند چون دواب ما فبار بر سوی
شان می کشند ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون مگر مومنان
می کنند ~~آن شر الدواب~~ نیکو کردار و قلیل ما هم ای برادر بکوش که خود را اهل
زندگان کنی و اهمیتی بدوام ذکر خدای عزوجل حاصل شود ذکر دوام اورا وجب
ساکن و ترک اقتدا اهدی جابر بهمه حال بکوش ساکن مباش و ادام
یکبر   این طلبکاری مبارک جنبشی است   این طلب در راه حق مانع کشی است

وفق الله اخی للاستعداد وسلوک السبیل قبل زعق النفیر للرحیل انه ولی
ذلک وهو حسبی نعم الوکیل   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله مطلب بن محی الی ولی فی الله الامیر رشید الدین عبد السلم
وولی فی النعمه عماد الملة والدین عبد النور   استفسارات علیه کرده
بودند رسیده بودند از حقیقه این سخن که میگویند گاه هست که داعی
الحاح میکند و این سبب آن میشود که اجابت مطلبش بدهند اما به ان ممتنع
نشود با عوض ان چیزی از او فوت شود اگه وقوع این صوره بر این
وجه باشد نه منعقت نشود یا نه جواب الحاح در دعا مستحب است و وجی
وران نیست اما اعتداد در دعا مذموم است قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و
خفیه انه لا یحب المعتدین طلبان حاجت باید خواست نه طلبان حجت
در سبیل تضرع نه بر سبیل دلال و تحکم برای تحقق عبودیت و افتقار نه برای کراهیت
وبی صبری در مواقع اقدار و تخلص از حال حوالتی اگر آیات که سوال میکنند
معلوم کرده باشد بعضی موضع اندر حسن و سوال و استجلاب اقبال و بعضی
حال ایشان بر خلاف اینست معامله و اینجا بر همین منوالست و اینکه
با وجود استعمال دعا بر وجهی از وجوه اسائه مستجاب کرده برای حفظ حرمت
دعا و القای کرامت او و به مکافات ان اسائه ابتلای وست و هر واین گروه
نه منعقت نباشد اما دلالت بر طرفی از کراهت کند بلی اگر ان اسائه شدید
باشد چنانکه در دعا بر طعام بر قوم موسی ع بود و منتهی مقت گردد و مکافات نا و بر
شدید واقع شود چنانکه مکافات او بزوال ایمان شد والعیاذ بالله و اینکه
گر دعا مستعمل بر اسائه تی نباشد از انجا که معامله واجبست اما در خارج چنین واقع
باشد که اقتضار خلاف انچه دعا برای انست بغایت قوی باشد و ملک استجابت را

عنایت برعایت موقوفست خاصه که جانب داعی میخواهد جانب ان اقتضا
که متوجه خلاف مراد اوست نیز میخواهد وحکم ان را مطلقا مهجور داشتن دوست
نمیدارد واز جهت اکر ترجیح جانب داعی فرماید بتحصیل مراد او جبران اقتضا که بتحقق
چیزی از خلاف المراد رعایة للطرفین وکاه باشد که ترجیح جانب ان اقتضا
فرماید وجبر داعی کند باکه چیزی اورا ده مثل انچه او میطلبید یا بیشتر از ان یا
کمتر از ان بحسب اختلاف الاحوال وکاه باشد که از خلاف المراد بمحو صورة
او اکتفا رود وفدای ابراهیم لقربان که عمل بعضی منسوخ گشت بخیر منها ایات
می ماند وحکایة معاملات ملک درین باب مذکور میکرده تفهیما وتنظیرا
که سوکند یاد کرده که بفلان زمین رود وخون فلان عامل بریزد وعامل رضا
ملک حاصل کرده وبرای ابرار قسم او صاحب خاک آن زمین را بوستان
ونفسه کرده خون خود در شیشه کرده بان بوستان داد تا ملک پای بران
خاک نهد وان خون بریزد وحول موضعان ورده وزنج برای ابرار قسم
ملک الملوکست علیه که چون ادم عم باغوای ابلیس عصیان اد تمام ذریة که
در ظهر او بودند بسبب این حکم دوق خطاب ان رسید واز عصیان النهی
بر داشتند ملک خشم کرد وقسم یاد فرمود که لقد حق القول منی لاملان
جهنم من الجنة والناس اجمعین تا جان از انس وجن در مقام استعذار
واستغفار در امدند ورضای ملک حاصل کردند از جرم ایشان کذشت اما
برای تکلم قسم همه را در دوزخ در اورده که ان حکم الاواره باکان ... حتما
مقضیا اما دوزخ را قسم ابرار یافته باشد وهینا اسرار لاولی الابصار اکر
کسی سوال کند که اکر درین قسم مراد مطلق دخول بود اعم از انکه مقرون بعذاب
باشد یا نه وان قسم جز تهدید واکر مراد دخول مقرون بعذاب بود لازم اید

[margin note, illegible]

تعالی عن ذلک علوا کبیرا جواب   انست که ان قسم فی نفسه عام بود وجابجا
اخر وازر بان کرفته اما بروجهی بود که دربعضی موضوعات خاص رتسم شود
مکتوب در ام الکتاب چنان ومکتوب در لوح که محل محو واثباتست
چنین یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب والله اعلم بالصواب
اکر کسی سوال کند که در بعضی تا معاودت تاویل ایة الان سبیل تخفیف
ناسخ بمن لم یلحقه التبدیل سلوک داشته ودر اینجا سبیل تعمیم اعلان
توفیق میان این دو تاویل چکونه است جواب انست که ظاهر العهد تخفیف
اعلان است وتعمیم ناسخ وذلک هو المکتوب در لوح المحو والاثبات واکرچه
قرار ثبوت برانست اما ما اینم را بقدر ممکن محافظت بران ایة ودو نوع میتوان یکی
بتصرف در عبارتها که صورة ان بجای او ند منفک از غایة او که عذابست
ودیکی بتصرف در ناسخ باکه ایات را از صفحه حفظ بکردانند چنانکه کان
لم تر ناسخ باشد وچون کال محافظت بر باقی اللوح مقصودست هر اینه درباره ان
که خواهند که خارج از این حکم دارند هر دو تصرف کرده شود ودر هر ماده اشاره
بیکی از ان دو تصرف شده فلا منافاة وانما ینتهی الکلام الی هذا المقام
واکر یک بیکری این دو تاویل بهم باز میکردد چه چون ادمی را تبدیل کنند
چنانکه کان که غیر صورتی از او نماند معنی او بدل شود هر اینه از دخول نار بهمین
صورتی نماند یعنی ان که عذابست   سوال دیکر انکه میکویند عزرائیل
علیه الصلوة والسلم اعوان وانصار دارد وچنین است یا نه ودر روح چه کس خود
قبض میفرماید وروح چه کسان باعوان وانصار باز میکذارد جواب روح همه
کس را عزرائیل عم خود قبض میفرماید کما قال الله تعالی قل یتوفاکم ملک الموت
الذی وکل بکم واعوان وانصار را استعمال میفرماید در مقدمات قبض چنانکه

[margin note, illegible]

ابن عباس رضی و غیر او از سلف گفته اند ملک الموت اعوان من الملائکه
فیخرجون الروح من الجسد فیقبضها ملک الموت اذا انتهت الی الحلقوم و اگر در کلام
مجید آمده که حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا و هم لا یفرطون اشارتست
بمباشرت اعوان او مقدمات قبض را چنانکه توفی ملک الموت که در سوره سجده
مذکورست مباشرت او باشد نفس قبض را و توفی اعوان او که در سوره انعام
مذکورست مباشرت ایشان باشد مقدمات قبض را والله اعلم   سوال دیگر
اگر چون خدای عز و جل موت کسی را خواهد و بنده حیوة او و موت او مکروه
باشد چگونه رضا بقضا داده باشد جواب موت مذکور را دو وجه باشد یکی
روی که بخود دارد و آن آنست که موت مکروه است و یکی روی که بجناب عز و
جل دارد و آن آنست که خواسته و آورده اوست و آدمی مردد است میان
این نظرتین گاه بوجه اول پیش او حاضر شود آن هنگام بر آن راضی نباشد
و گاه بوجه دوم حاضر شود آن هنگام راضی باشد پس رضا و کراهت در دو وقت
مختلف یا بدو قوه مختلف واقع است آنچه گویند رضا بالقضا لازمست و مقتضی
و فی مثل هذا المعنی قال القائل   وانظر الی الاقدار جاریة بما   قد شاء
من غی و من ایمان   واجعل لقلبک مقلتین کلاهما   بالحق فی ذا الخلق ناظرتان
فانظر بعین الحکم وارحمهم بها   اذ لا یرد مشیة الدیان   وانظر بعین الامر وا
حملهم علی   احکامه فهما اذن نظران   واجعل لقلبک مقلتین کلاهما   من
خشیة الرحمان باکیتان   سوال دیگر اگر با وجود بقاء رب عز و جل که خلف
کل است بغیر او غمناک بودن گناه باشد جواب در آدمی قوه حیوانیست
و قوه انسانی قوه حیوانی را اذن دخول در بساط الله نیست اندوه بر فوات
فانیات از ناحیه او و همی ابد ما دام که قوه انسانی محجوب و مغموم نیست غم نیست چون

طمانینه

طمأنینه قلب باشد کراهت طبع زایل نشود چنانکه او حیوان بعضی حیوان اند
که قوه انسانی ایشان مطلقا مستهلکست و در قوه حیوانی اولئک کالانعام بل
هم اضل ایشان همه طبعند و دل ندارند یحول بین المرء و قلبه صفت ایشانست
و چنین کسان در مواقع چنین اقدار کاره محض باشند و بعضی را نور دل تا
بنده و ایشان موضع نسیة المقدار از دل ایشان که ظهور کرده برضا موصوف
باشند اینجا درجات پیدا شود کسی باشد که ماه دل او تمام تابیده باشد و تجلی
شده و ظلمت طبع را او محو کلی مانده باشد برروی ماه یا خالی بر روی
آفتاب و حکم رضا در چنین کس غالب باشد بر حکم کراهت علیه سخن چنانچه مانده
و کس باشد که از دل او اندکی نموده باشد همچون نقطه سپید بر روی سیاه
و خدای عز و جل بفضل خود چنین کس را از روی سیاه آن گناه نبود چنین
و این سوال و سوال سابق متشابه است سوالا و جوابا والله اعلم بالصواب.

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر الشیخ نور الدین محمد و ولی
فی الله الامیر رکن الدین حسن   در محن و مصایب که به شخص رسد
لذتی و فرحی باشد که دو ماه باز وقت آن نیافتند و چه لذت در صحت جلی و پیدا
و در چه لذت در محنت خفی و ناپیدا خدای عز و جل بحکمت خود این دو گونه ابداع
فرموده مهمان خدای که اهل لطافت اند و ادراک ایشان بر خفیات رسد باز
وقت این حال افتند و بچشنده آن لذت دقیق که در محن و مصایبست شوند
هر آینه آن برکلام ایشان چنان ساز گار آید که نغمه ملاذ چنانکه عارف گفته

بلا را از خوشی نشناسم ایرا   نیابیت خوشتر بلا من چه دانم

و عامه چون اهل کثافت اند و از ادراک لطایف و حقایق محروم باشند حال ایشان نه

نه افتند و نه چون تخت و تختی ردی نماید و در اضطراب افتند و آسایش خود جز
در جدایی از آن نه دانند اگر سازگاری کنند و اضطراب ننمایند آن بر ایشان
خوش شود چنانکه آتش بر ابراهیم ع برد و سلام گشت اما این آتش ایشان
نکنند اضطراب کنند و از اضطراب ایشان آب بر افروزد و بر ایشان
آتش شود کجا آتش آب تواند شد خاری در زیر دم و آبه نهند اگر او
جنبش کند او را و آن نه باشد اما او هم بر خود نشانند و در اضطراب افتد به
سبب حرکت و اضطراب خار در او خلیدن و او را گزیدن گیرد پس او به جهل
خود را می آزارد نه خار او را می آزارد آتش دوزخ که مومنان را بر آن میگذرند
و بر ایشان روضه است بر کافران چنان سوزنده و گدازنده است برای آنکه
نادانی انداز می افروزد و مومنان نادان نیستند بر آیینه تاب علم نار او را
فرو کشند لاجرم نفرتا و آید که جُز یا مومن فان نورک اطفا ناری و حتی
بفضل الله فماله من هاد و من یهدی الله فماله من مضل و السلام علی من اتبع
الهدی   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی   چون خدای عز و جل خود را احد واحد
خواند و واحد آن باشد که در رتبه وی هیچ هادی نباشد و هر چه او باشد
شیب اخطار او در آید و به او باز گردد و هر کس که تصدیق آن کند ایمان او ر
او را طلبی در خود باز نماند و کشتی هستی خود را بدست تلاطم امواج دریای قضای خدا
و سحاب وجود خود را تسلیم تصریف ریاح قدر او ساخت خود را از آن میداند خود
تا خود را چه می کند   تا چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا   گو بیا سیل غم و
خانه ز بنیاد ببر   اما عجب آنکه کسی که از سر خود این گونه گذشت و خود را قضای
خدا را بهم باز گذاشت از بلا یکبارگی خلاص شد بلا هم از میان گیری او است

جل

جمله تا رای تست از طلب مراد تست   ورنه هم مراد با همه تو خار ابدیست
جمله تا کور رشت از طلب کور رشت   ترک کوارش ار کنی زهر گوارا ابدیست
الغصه خطاب واحد قهار با آسمان و زمین که پدر و مادر جسم انسان بود
که ائتیا طوعا او کرها فرمان را تن و هید گوشی و الا با جوشتی شما را آن
وادارم ایشان از زیرکی و زیرکی گفتند اتینا طائعین خطاب با آبا و جهان
همین است امر خدای عز و جل خواهی نخواهی در ایشان نفوذ میکند و ایشان را
خروج از زیر زمین فرمان او میسر نیست یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان
تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا و رینی چگونه نفوذ کنند لا
تنفذون الا بسلطان و آن سلطان ایشان را از کجاست چون چنین است
هم اولی آنکه بزیرکی پدر و مادر مهین در کار آورند و گویند اتینا طائعین قضای
خدا را تسلیم شوند و امر او را گردن نهند و هر چون که ایشان را وارد باشند در نیا
ما الضا هیت کر با جرجرت و سلطان خدای عز و جل بنده خود را جز وقتی و
سلطانی خواهد بل وجود هستی نبیند ور نیاز بنده بندگی آید خداوندی از وی
نیاید خداوندی خدای را شاید چرا بنده کاری که از وی ناید و این آن میداند
نمیکند و امری که از وی نمی آید و شان آن ندارد می جوید ملازم جاده بندگی
باشد و بندگی استسلام است و ترک فضولی و هر چون که ایشان را زاوار ند بودن و
له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها هر که در آسمان و زمین است قضای
خدای عز و جل بر او جاریست چنانکه خواهد بر وارد اما مومنان بطوع او را
گردن نهاده باشند و از این جهت گزند از هیچ بابی شان نرسد و دعا در قضا
قضیت در باره ایشان مستجاب کنند باشد و جاهلان کاره آن باشند و آن
کراهت هیچ از ایشان باز ندارد جز آنکه بسبب آن کراهت در عذاب غصه عاجل

باشند و از روزگار بجز انچه خدای عز و جل باز کردند کالاجل والحیوة بالله بر این اساس
اما او پس خوش حال راضیان و شاکران و در دنیا از سور قضا محروم و در آخرت
از عذاب خدای آمن الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون خدای
عز و جل تو را از اولیای خویش گرداناد و نام تو در جریدهٔ مطیعان و شاکران
و راضیان ثبت کناد و نامهٔ ترا از نام نیک بختان گرداناد و بدین کلمه
نامه را ختم کنم والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ المودود الحافظ شهاب الدین داود
برخورداری از دیدار یکدیگر در این جهان باید جست که روزگار آن ارزانی آید
و بینیم آن غنیمت زندگانی و دنیا مومنان نه برای آن داده اند که از او حرث
برخورداری کنند چه برخورداری چند روزه بیش همت مومن بکرمی نه ارزد
زندگانی و دنیا ایشان را برای آن داده اند که بدان اسباب مواصلات جهانی
بدست آورند و زاد آخرت کسب کنند و اگر توشه آخرت تواند بود چیزی
که نهایت سبک باشد و نهایت نفیس برای آنکه راه دور و دراز است و در راه
دور حملهای گران فراوان برنتوان داشت و بمنزل نتوان رسانید چیزی
اندک باید قیمتی همچون جوهرهای نفیس که بوزن سبک باشد و بقیمت گران
چشم بیگانگان بران نیفتد و دست دزدان ازان کوتاه باشد و چون وقت
حاجت افتد به بهای گران توان فروخت که تمام مصالح و ما یحتاج ازان راست
کنند و اگر در راه بمنزلهٔ جوهر نفیس است عمل با اخلاص است و اخلاص بقدر شناخت است
و شناخت عجب مرتبه عظیم است و دانش ازین جهت گفته اند که دو رکعت نماز که
دانا گذارد بثواب از هزار رکعت که غیر دانا گذارد افزون است و در حدیث آمده

که ثواب

که ثواب دانا بیشتر است از عبادت نادان کسی که بدانش حقیقی رسیده باشد
اگرچه دیده در هم فشارد و در پیش افکنده و اطراف ساکن کرده از اخلاص
و خشوع الهی باشد و چون بنگری گرفتار خیالی باشد که لگادی گوش
اهل مجاز تو بتو کنده بود همچون پیاز در زمان امیر المومنین علی ع گویند که
بر سیدند که چرا دعای ما مستجاب نمیشود فرمود برای آنکه کسی را میخوانید که او را
نمی شناسید اهل مجاز نماز دور و دراز توانند گذارد و اعمال بر فراوان توانند
کرد اما عمل بسیار که بی متانت علم باشد بمنزله بار آبگینه است بوزن بسیار و
بقیمت اندک و پیوسته در معرض آفت در راه دور و دراز بار آبگینه را بمنزل نتوان
رسانید تا ترا از تو نیستی در بار است از تو تا او دست راه بسیار است
و آن مقدار را از آن که برسد هم چه قیمت داشته باشد آدمی که خود را به کمال
آدمیت رسانده هم بوصول خود لیسند و هم بوصول دیگران را بی انکه خلایق
همه نه بخود نزد خدای عز و جل راه می یابند بعضی بحسن عمل الخ راه می یابند و بعضی
بشفاعت بعضی و شفاعت از آن انبیا و علماست و عالم که صاحب شفاعت باشد
نه آنکس است که بخود حرف خوف واند یا علم فتوی در روایت عالم که صاحب شفاعت
باشد آنکس است که دانش حقیقی که موهبت ربانی است و میراث نبوی او را کرامت
کرده و همه سالکان این دانش را بجویند و هر کس از ایشان بمراد خود رسید
باین دانش رسیده چنانکه در خبر آمده که ما اتخذ الله ولیا جاهلا آن برادر باید که
همت خود را مصروف اکتساب این دانش دارد که چون باین دانش رسد
بحق خود احسان و نیکو نموده و بحق والدین و اقارب و سایر ذوی الحقوق چه آن
هنگام رحم ایشان نمیتواند گشت به ایشان نفعی میتواند رسانید نفعی که سزاوار
باشد که از آن النفع شمارند کران نفع افزون است در افزوه و نفع تعلیم و تذکر امور

اخروی و امور الهی در دنیا اکنون اگر جهد اند که وصول او باین دانش در ان
جانب بهتر بحصول پیوندد انجا درنگ کند والا اگر جهد اند که ایمنی درینجانب رجوع از است
هر چند زودتر متوجه این جانب شود و هیچ جز را با ان مساهم و مقابل نشمرد و بداند
که درین جانب اگر باشتغال صوری مشغول باشد الصورت قالب معنی است
که بروابط غامضه و علایق دقیقه بان صورت باز بسته اگرچه هر چند بکنه ان
رابطه و حقیقت ان علاقه نرسد و مطمح نظر در حال او بالذات نیست جز فواید
معنویه و انچه وسیله ان باشد از امور و سبب ان باشد نیستی ظاهر که هر کس
در یابد با نیستی و تعمق که خواه کس که عارف غوامض ان نباشد بکنه ان
نرسد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود
ورنه که مومن تمام عمر او را یکروز است که در ان روزه است و افطار
او از این صوم بلقاء رب اوست این ایام ایام هجران است روح را در
قدرشناسی قرب خداوند سبحانه بتقریر افتاد و او را بدوری از ان ساحت
ممتحن ساختند تا بمعنی دیوف قدر النعمة عند زواله قدرشناس حلاوة
وصل شود و دیگر باره چون بان دولت رسد قدر ان بداند و حق ان
نگاه دارد واری شراب وصل او را سرمست کرد و سرخوشی ان بار او را از
جاده ادب بیرون کشید و لسان دعوی هستی برگشاد و نخوه جوان در سر
تا او را تازیانه چند بزند و حد بر اقامت کند برای اگر از حد خود پای بیرون
نهاده بود اکنون این آه و ناله آدمی از درد آن تازیانه است که بر او فرو
می بارانند فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک لبالمرصاد و اگر گستاخی

نکردی

نکردی باین شکسته شاخی گرفتار نشدی سداکی او کتا فوک نیغ ذنی و
افصل چون ندانستم گاهی قدر ایام وصال تشنه لب ماندم جدا
ناچار زان آب زلال روزگار هجر گویم شرح ان بشنو ز من عاشقی
روزی و روزش ماه و ماهش هست سال باری بهر حال ایام اینجهان ایام
محنت است اگر ناکامی و ناکامی و مشقتی و زحمتی و دردی رسد عجب نباید
داشت تن زندان روح پاکست در زندان چنین متاعها فراوان باشد
و الحق محب خدای عز و جل خود نه پسندد که درین جهان که محل نادیدن
لقاء الله است خوشی بیند کسی که از ان ساحت دور باشد چه مزه دگر خوشی
بیند مرد که خاکستر بانجام امیزد تا بر کام او تلخ شود و نمک در آب ریزد تا
در مذاق او شور شود محب خدای عز و جل اگر ساعتی کام خود را به وجد ان
آرزوی شیرین بیند خود را در حکم محبت بی وفایی با جواز دشناسد محب
که از محبوب جدا افتاده باشد کجا روا باشد که خوشی بیند و خوشی جوید
و خوشی خواهد حاضر باش که محبوب غیور است مباد اگر ترا بیند که از پی ایجا
میروی و کام خود طلبی شیرین میکنی زینهار که در چنین موقف خداوند ترا
نه بیند و نگوید خوش خوشی با نفس سگ در ساختی عشق با او بهم
برباختی دری دیگر از موعظه دان ای برادر که آدمی در کوره خدای است
عز و جل از او خبر میدارد و اکسیر جوشنده بر او ناظر باشد با بنوقت نه افتد
برای اگر گردش او در حال بکمال بتدریج باشد کرد و اما ناظر با زرد وقت نه افتد
دگرگشت کسی که بعد از روزگاری به او نگرد با زوقت افتد که او دیگرگون شده
اکنون ان برادر در بوته خدای است تا زوی چه میسازد و تا که بعد از روزگاری
به او نگرد با زوقت که او دیگرگون شده اکنون ان برادر در بوته خدای است

ما را روی چه سیاه رو ما که از روزگار بی اگر خدای خواسته باشد او را باز بینیم
در خواهیم یافت که او چه شده و دست قدرة در کارخانه حکمت از وی چه ساخته
او خود از خود این در نتواند یافت برای آنکه مدام با خود است و از تقلب خود خبر ندارد
اکنون باید که بعد از روزگاری که او را باز بینیم آن شده باشد که ما را از مشاهده
آن او را شکر لازم شود و سرور دل روی نماید و تقویم روح او در نیکوی احسن
از آن بکر که گذاشته ایم و صورتی زیباتر از آن ظهور کرده باشد که اگر همان باشد
داخل من ساوی یوماه فهو مغبون باشد فکیف والعیاذ بالله اگر انزل از آن باشد
ذکر خدای عز و جل فراموش نکند و عرض نیاز حاجت در حضرت کرم او بسیار کند
و به او امید نکم و از او انه ولی المومنین والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی الاخوان المحبین الثابتین و شیخ الاخوان الکل
الله شفا رو قواه والسلم علی امیر الاخوان حیث کان اگر جماعت اخوان
بمقتضی عمان عهد و پیمان که کرده اند ثابت و راسخ باشند و سخت و سست که
روی نماید ایشان را سست نکرده اند و در کار از دست نه هند و اجتماع را از کدورت نیابند
بمقتضی وعده و من یتق الله یجعل له من امره یسرا ذلک امر الله انزله الیکم اخوانا
ایشان را بسامان اید و عاقبة ایشان را روزی کرده جونی که محفوظ سایر ناس باشند
و بمقتضی و من یتق الله یکفر عنه سیئاته و یعظم له اجرا از زرش و نوب و نور سوا
و ران حجاب مقرر اگر از اول بریشانی و بی سامانی باشد آن برای امتحان است
خداوند علیم و حکیم است آسان هر کس را قبول نمی آید و بساط انبساط راه مذمه
پس شکر آنکه نقش بر زمین خود چرا دارد ز اول عشق کین عشق از اول
چرا خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود قال الله تعالی الم احسب الناس

آن

ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله
الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین حالی که صحابه را رضی روی نموده و جماعت اخوان
حال همه سالکان است الی یوم القیام برای آنکه ایشان امام این شان اند
و شان ایشان امام سنیون اهل این شان است ایشان را در اول هم
چه تنگی و محنت حواله بود از هر باب چه از باب عداوة و ترسش روی خلایق
و چه از باب فقر و بی نوایی و قلة اسباب و در افق صحابه را در اول حال شبع
از خبز شعیر میسر نبود و سایر امور از ثیاب و مساکن و مرافق و حوائج بر این
قیاس و ایشان بر آن سختی و شدائد صبر میکردند و در امر خویش ثابت بودند
و هیچ چیز ایشان را از آن صارف و مانع نمیشد چون ولی حقیقی جل و عز حال ایشان را
بدین گونه دید و ثبات و رسوخ ایشان مشاهده نمود و از حال ایشان ظاهر شد
که از قبیل و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به و ان
اصابته فتنة انقلب علی وجهه اند باب رحمة خویش بر ایشان گشاد و ایشان را
بعد از فقر غنی گردانید و بعد از خوف ذل عز ظاهر داد و بعد از جهد و مشقه و راحت
و آسانی رسانید و دعا ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة وقنا عذاب
النار با جابت رسانید تا ابو هریره رضی فرمود بخ بخ ابو هریره یتمخط فی ثوبی
کتان الحدیث و آن یکی از صحابه گفت وجدنا من المال ما لا نجد له موضعا الا
التراب بر سبیل الحکایة او کما قال و اینها همه از انجز وعده و عد الله الذین منکم و عملوا
الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الایة است اکنون
اگر جماعت اخوان ایشان بر جهد و مشقه صبر کنند و این اجتماع الهی را با فراق بدل نکنند
چندانکه حال ایشان گواهی دهد بر ثبات و صدق ایشان و انکار ایشان را هیچ حال
روی برگشتن از این نیست امید چنان است که خدای عز و جل باب رحمة خویش

بگشاید و اثرهای مبارک برین اجتماع و اتفاق مرتب سازد که هم از خوف اگر
و راضی شوند و بهراسند که اگر کوند کردنی بود اما اگر بی صبری کنند و سبک سرکس باطرفی
روند خدای عز و جل غنی است از بی نیازی با ایشان عمل کند اگر اخوان اما و باشند
و اگر نباشند و بی نیازی خدای و اهل خدای چه نماید بی نیازیش را چه
کفر و چه دین بی زیانیش را چه شک چه یقین خرات عبادة و افعال
بر حضرت ربوبیت نبیا و راجع است خدای عز و جل بی نیاز است اگر کسی نیاز آورد
از حضرت ربوبیت عنایت یابد و اگر بی نیازی آورد با وی به بی نیازی عمل رود
ای جماعت اخوان این معنی که شما به آن اشتیاق می نمودید درین روزگار از
اتفاق بر احیاء سنة و اقامت عبادة و مفارقه از اوطان برای اجتماع
بر ذکر و تلاوة قرآن نعمتی بس بزرگ بود که خدای عز و جل شما را به آن تخصیص
کرده حیف باشد که بنوه را بر خود ضایع کنید و آن کار به پایان نرسانید بس
زود باز گفت و گوی اهل طبیعة و حسب جور امور طبیعة رفته بر قانون طبیعة
فی انی چنین نکنید و سر اکوب لکل الی شاء والعلی و ثبات ولکن
قلیل من الناس ثبات برای خود راست سازید مردانه در همان کار
باشید که بر آن پیمان کردید و فرمان خدای و رسول او را نکو داری و ابید هر
فرمان خدا و رسول است که از یکدیگر عفو کنید و به تقصیرات از یکدیگر فراری کجوید
اینها ملابا یکدیگر و در معامله با خود اکر قناعه و صبر شعار خود سازید و در بند ناموس
و کوت نباشید صبر کنید که قیامت قریبست و من مات فقد قامت قیامته جعلکم الله
معشر الاخوان علی الطاعة و لزوم الجماعة و جعلکم من عباده المتقین والسلم علیکم
اجمعین والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة والحق

[margin: سخ الامانک در]

والدین

والدین الشیخ محمد نصره الله و اید چنانچه اعضای آدمی که در کار باشند
بی آنکه دانشی در ایشان باشد به انسی که در دولت همچنین جماعتی که بر وان
صاحب بصیرة باشد کار کنند به بصیرتی که در آن صاحب بصیرة است لیکن لازم است
اعضا رنگ روح گیرند با آن کارها کنند به دانش خود میکروند هم با دانش شود
و ذوق دانش بهمه وجود او می رسد حزبی از رسیدن و همچنین پیروان صاحب
بصیرة رنگ او گیرند تا هر آن اعمال کنند از بصیرة خویش میکروند عین بصیرة
کرده اگر کسی بر قانون صدق و اخلاص متابعه صاحب بصیرة بجای آورد دوره
این حقه از اذواق صاحب بصیرة چیزی در او حاصل شود همین عمل مجرد کنند
اما بشرط اخلاص و بر این بیرد بعد از ترک خدای عز و جل از آن اذواق و برا
جشانند غرض آنکه سالک صادق باید که جز با کار کردن و راه رفتن بر قانونی
که بار نموده اند کار ندارد و اگر حصول چنان اذواق که عارفان نشان میدهند در
خود نیابد از روش باز نه ایستد و بداند که آنان صاحب بصیره اند و در رستگاری
آخرة هم معول نه بر آن بصیره خود داند بلکه بر بصیره نبی صلی الله علیه و آله که بر کت
آنکه به اخلاص متابعة او میکنند بعد از ترک از بصیرة نبی شعاعی بر ایشان افتد و
به آن بصیره راه بهشت بینند برای آنکه بهشت در مقام او بنده شده که جز
نور بصیره نبی بآن نرسد پس باید که سالک باک ندارد اگر عمل مجرد کند که انها
که مستبصران اند هم معول جز بر عمل مجرد ندارند و نجات خویش را از آن عمل با اخلاص
امید میدارند نه از بصیرة خویش چرا که چون بصیرة زیاده باشد صدق و اخلاص
با نبی زیاده خواهد بود و از آن حیثیة کار ایشان بالاتر است و چون بهشت جز
نور نبی دیده نکرده و جز نور نبی بدان نتوان رسید اتباع و متبوع همه کار میکنند
جز آنکه نور نبی تابع را نشان میدهد و روی او بسوی آن میکند پس متابعت او

[margin: ... در آن شعار ... و ... ایمان ...]

واجب است نظره ائکه خبر از طریقی میدهد و متابعه او متابعه نبی است از ان روی
که او اوست و جماعه فلسفیان لعنهم الله اعتقاد کرده اند که مگر بنور بصیره خویش بهشت
توانند دید و سر از متابعه پیغمبران پیچیده اند خبر ندارند که ان چراغ دانش ایشان
به اول جوهری که خواهد وزید از جوهرهای ان جهان فرو خواهد مرد و چراغ افتاب بصیره
نبی پیش چنان جوهری السیه کرو فرو نمرد و انکه فلسفیان را استهزا نبی روی نموده
متشبه عاقبة النسبة با علما کرانمای اند بسوی نور نبی روی نموده گمان برده اند
که مگر که بسوی نور او راه توانند برد و سر از متابعه سنت و ایمه دین و راستمامان
پیچیده اند چون علما الاجماع تابع نور نبی اند مومن اند اما چون سر از بردن دل از ما یبین
نبی پیچیده اند و در مقام تحصیل ابات نور مهتدی نشده اند و خطا کرده هر اینه در دنیا
مبتدع و مذموم اند و بمخالفه سنت موسوم و در اخرة محاسبات و معاقبات الا ان لحاظ
و رحمت در شان ایشان مقرر و معلوم الا ما عفاه الله به عقیده محفوظت که
بنده خدای باشند و امت محمد صلی الله علیه و اله و تابع ایمه دین هر کس با دل
متوبا شد و بر دوم نکار نباشد و هر کس که بر دوام متوبا شد به سیوم مبتدع
باشد خدای عز و جل جماعة اخوان و سایر امت محمد را صلی الله علیه و اله از بدعت هر
مبتدع نادان و جاهل و نادان محروم محفوظ دارد او بمنه و سعة کرمه و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی سید الاخوان الا لبین و الاخوان اجمعین
والشیخ کریم الدین نفس از نار است و دل از نور قیاس حال دل
از حال کواکب باید کرد و قیاس حال نفس از حال چراغ چنانکه روشنی چراغ
به مدد روغن باشد که از خارج رسد تا ان مدد واصل باشد چراغ افروخته باشد
و چون ان مدد کم گیرد چراغ روی در فرو مردن آورد و همچنین روشنی و افروختگی

صاحب

صاحب نفس از مدد مال و جاه و لذات و شهوات که از خارج ذات
انکس است باشد تا ان امور منتظم است و مدد آن به او واصل تازه روی و دکن ده
و خوش حالست و چون ان مدد روی در کمی نهد حال او روی در خرابی
آورد و بژمردگی و کابه و حزن و تیرگی بر او باز دید آید اما صاحب دل
روشنی او در ذات اوست بی علة و سبب موقت و مدد مانند روشنی
ماه و افتاب و ستاره و اگر جهان از جای برود دل وی از جای نرود و اگر
عالم تیره شود وی تیره نگردد و از ثبات خویش تازه و روشنست نه گرد
جهان خدای عز و جل او را در ذات خویش روشن او دیده و روشنی او را
مربوط بچیزی از جهان نساخته و به امری خارج از ذات او باز نبسته
چون چنین است خردمند باید که متابعة احکام دل کند تا سلطان دل او
اشکارا گردد و نور باقی رسد و تمام ذات خویش حاصل کند و وای
بر انکس که روشنی او بچراغ نفس باشد آندم که مدد ان چراغ ترک آنکه
منقطع گردد و مرجون و کابه گرا او را این دم برای قلعه مدد و کاه روی فرو نماید
ان دم بیکبار مجموعة بر و فوا یدای اخوان دست از سلوک راه دل مدار ید
که چون تا سپیده صبح ظهور دل طلوع کند ان روی نماید شما را از مرور که ظلوک بیم برز
از ا نیافته باشد و اگر در دنیا روی نماید در اخره این در بکشاید عمر محروم اید ای
اخوان سالک چون کار اخره کند و اخره خویش را ابادان کند ناچار
در دنیای او قصور پدید اید و ویرانی روی نماید هر آینه او را بجهل زعم خود سود اخره
باشد برای انکه از ویرانی بر ابادانی میرود و معوض چون کار دنیا خویش را
ابادان کند ناچار در اخره او قصور پدید اید و ویرانی روی نماید هر آینه
او را ترس از رفتن به اخره باشد برای انکه از ابادانی بویرانی میرود و

کنند و دنیا را

ویکی ان هست که کسی کودک بر او فرود اید و او را بقبل کودک بوده باشد با
کسی کودک بر او فرود اید و او از کودک ترسان و هراسان بوده باشد من احب
لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه جون خدای عز و جل
لقاء کسی را کروه دارد جون بخدای رسد خدای را انجا بجز غضبان و وای بر کسی
که خدای را غضبان یابد برای انکه اگر دیگری بر او غضبان باشد ازوی بخدای پناه
برد جون خدای بر او غضبان باشد پناه از وی بکه برد ای اخوان در جهان
که هم کس سرگردان اند و راه و روی بدید هست و کس نمیداند که چه میشود
و دست ارواح سرگردان خدای چگونه توان داشت وای بر ادمی اندم که دامن
عنایتش از دست برود اندیشه مختلی و عقل نارسیده وسوسه میکنند و عشوه
میدهند که دست از دامن ایشان بدار که بچراغ ما این راه توان رفت وای
بر انکس که این عشوه خورد و از رفیق باز بر و چراغ اندیشه بهر هادی می برد
افتاب نبوة ان سراج وهاج هست که هیچ نیک عاصف ان را نتواند کشت
چراغ فلسفیان کور و چراغ پروان انبیا روشن الی یوم النشور والسلم علی الاخوان
ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی سید الاخوان الامین والاخوان اجمعین
نتایج کارها در پایان ان می باشد ادمی متلون بهیچ نتیجه نرسد
برای انکه هیچ کار را بپایان نرساند پاره ه درد حرف کاری میکنند و از اتمام ان
نارسیده و ثمره ان بپایان نارسیده و ثمره ان نیافته کاری دیگر پیش
میکیرد و ان کار رها میکند که باکار اول و همین با ثالث و رابع و باقی بانابع
من ثمت بهت طریق استقامت پیش می باید گرفت تا بجای رسند و ثمره
یابند قال رسول الله صلی الله علیه واله قل امنت بالله ثم استقم جامع احوال

روی از همه چیز و همه کس گردانیده و روی بسوی خدای کرده اند باید که روی
ازان سوی نگردانند که خدای عز و جل خلف همه چیز و همه کس هست و هر چه از
کسی با چیزی متمنی هست در خدای عز و جل ان هست بلی ثبات و استقامت
می باید چندان که رحمت خدای عز و جل نیز روی بسوی ایشان کند و چشمه
ها و کرونی به جزا او کرم رسد انگاه همه سختیها مبدل بسهوله میشود و صعوبة
سالک چندان هست که در مقام واکر نیز هست جون بمقام مذکوره رسید کارها ان
سهل و هیچ دشخواری نماند محب حاملست و معشوق اما محبوب محمول هست و رفته
لیکن شما وا ایند که کار اسان نیست بر درگاه او خاک می باید شدن
در راه او نه هر کس که روی بلی بموفی الحال ازان سوی روی لطف برا او
گرونه هزار امتحان در راه هست احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا
وهم لا یفتنون جون سالک دست سلوک بر جوز نهاد و بران مستقیم شده
و اعتماد بر او نیست جواهر اسرار خویش با او در میان نتوان نهاد و او را
محرم راز خود نتوان ساخت ای اخوان جماعتی خدمت ملوک گزیده اند
و شما خدمت ملک الملوک کار شما مشکلتر هست برای انکه هر چند پادشاه اعظم
باشد و بزرگتر کس را بخود راه و بهر تا او کس را بخود راه ندهد حلاوة خدمت
نیابد و جون حلاوت خدمت نیابد خدمت کردن تلخ باشد اما هر چند کار
مشکلتر و سنگینتر اثر فره که شما را باز دهند شما را از مواهب ملک الملوک ان
حاصل اید که خدام ملوک بخواب ندیده باشند هرگز بگوش نشنیده فلا تعلم نفس
ما اخفی لهم من قرة اعین زینهار که اگر مواهب تاخیر شود و عجله نکنی که خلق الانسان
من عجل بکار رها و رید که سست شوید و از کارها باز ایستید کار بزرگ بی رگانه
باشد العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن کار خدای موی بموی باشد

لو یؤاخذ الله الخلق بذنب کنت نجی الغضبان بالملک اعظم وادی ص

مستقیم نتوان داشت که برد اقبال کنند اما نامستقیم ص

ویرا مدا اما درست اید ای اخوان بخدای که حرفی با جدام خدای ست نه با خدام
ملوک ای اخوان سختی دو روزه بکشید برای راحت ابد ای اخوان قصه اصحاب
اخدود شنیده اید که ایشان را در آتش می انداختند که از خدای برگردند در
آتش میرفتند و از خدای برنمی گشتند مبارک باد آن جوانمردان را جان
مردی ایشان آن آتش را چه وزن نهند که آن آتش محبت که در درون
ایشان هست اگر زبانه زند همه آتشهای جهان را بسوزد جز یا مومن فان نورک
اطفأ ناری ای اخوان جوانمردی و حق شناسی اقتضا بر آن کند که از دیده
با او دیدگار چون کس چنین باشد و آنکس که چنین نباشد نه گوهر و خود شناس
و نا جوانمرد باشد نا مرد آنکس که خودی خود را در راه خدا ننهد باری ما فدای
یار کردیم نیم جان خویش را   پیش ازین دست رس جانبد مردم درویش را
والسلام علی الاخوان   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله حبیب قلبی الامیر رکن الملة
والدین حسن   اعتماد آدمی بر حول و قوه و اسباب است چو حول و
قوه و اسباب از خود مسلوب بیند نا امید شود و چون نا امید شود ساقط
گردد و چون ساقط شود بهاویه در افتد در جهان هر بار که ناتوانی و بی
اسبابی جزوی از خود مشاهده کند آهنگ افتادن بهاویه کند و ضیق و عذابی
که در احیان نا امیدیها از خود در یابند اثر آنست که وجود ایشان آهنگ
بهاویه رفتن میکند اما چون گوهر امید در ایشان باقی است برای آنکه نا امید
مطلق نیست و حول و قوه و اسباب بکلی ساقط نشده بهاویه در نه افتد
اما آن ساعت که مرگ در رسد چون حول و قوه و اسباب بکلی از آنکس مسلوب
شود نا امیدی مطلق او را روی نماید و چون نا امید مطلق شود و گوهر امید از وی

جدا

جدا افتد فی الحال سقوط مطلق کرد و چون سقوط مطلق کرد در هاویه افتاد انه
لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون مرون ادو بجهنم رفتن کلی باشد
این حکم هر آدمی را ثابت است الا آنکسان که امید ایشان بخدای باشد
نه بحول و قوه و اسباب وهم المومنون لا حول و لا قوة الا بالله را از این
جهت مفتاح جنت گفته اند و لیکن ایده الله این سخن را باور دارد و در باید وجود
را در یابد قطع امید از هر چیز و حصر امید در رحمت خدای عزوجل و داند که موضع
ایمانست و بداند که تمام این ورزش برای آن یک لمحه لطیفه است
که جان از تن بیرون میرود که آیا ایمان بر جای باشد یا نه و تو دران علم
بدانی که ایمان چه چیز است برای آنکه هر چیز از شخص فرد میرود در ان ساعت
جز ایمان و چون ایمان مفقود شد […] کشت اما اکنون چون مخلط است
بدیگر چیزها متبین نیست و ملتبس است خدای عزوجل و لیکن را توفیق ورزش
قطع امید از غیر خدای و حصر امید در رحمت خدای بدهاد انه الکریم الجواد
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة
والحق والدین الشیخ محمد ایده الله بعزه   سالک از روی آن وارو
که اضداد دست از او کوتاه کنند و زبان در کشند عارف میترسد فراز جنبان
روز برای آنکه هر گاه اضداد بر سبیل عناد او را میگیرند او بطریق و سوء القدر را
پس حکمت الهی اقتضا بر آن میکند که مادام سالک در مقام بدایه و خامی باشد
اضداد او بر او بگمارد تا نفس او بحب جبله بمقاومه با ایشان مشغول شود اما عزیز او را
شاغل باشد از مقاومت با صاحب جبلتش و چون مدتی در موافقت حق بمخالفه ضد حق
مشغول باشد من حیث لا یشعر حب جبله او شود بعد از آن که فراخم ضد منکشف

شدان موافقه و را و باقی باشد و ز نفس انکس انکیست چو این نقوش
یکانکی بر او موجب ترمندکی است هم آن اثر کرامواج خبان بیهوده بر سبایت کلمات
اضداد و نمودن در زوه ون کیرو تا بد نامی خبان بیهوده کفتن با ایشان عاید کردد
باکرنیکه از نهاب لسالک این از تدبیرهای لطیف البیت در تربیت سالک
آن . بی لطیف ملایم ست و تا حق عزوجل از اتمان کرا اهل عنایة اند از سالکان اند
کرنفس ایشان در موافقه حق خبان ثابت و راسخ شده کر انکشاف تراجم
اضداد و موجب زوال ان حال نیست تراجم اضداد انکشاف لغو باید و انجلا
بایشان باقی کذارد و مصداق این معاینست الکه کجب استوار چیند نگاه
کننده چنین بوده کر سالکان از صحابه کبر رضه یا و کری هم در او ایل حال بمقاومت
اضداد و مبتلی بوده اند و جز در اواخر حال کرمحل استقامت و تمکین است ان از
ایشان منکشف نشده الاماشاء الله غرض از این شرح تبصره اخوان است
تا حکم خدای عزوجل در تربیت سالکان بدانند و در کار خویش امیدوار باشند
و کماشتن اضداد بر سالک امینست که سالک را سببه و لابی عارض میشود کان که
بر آن سلوک او را امنی ثابت است و طمع تمام محمدی وارد خدای عزوجل مرو ما نرا
براو موج میسازد تا ان طور سبب انکار او سازند چه جای انکه از ابه تمام وجه
مقابل وارند هر اینه ملمی که او را بود و عجب و ادلالی که نفس ما را روی می نمود مطلق
برطرف میشود و نفس در مقام مسکنة و عجز می افتد و دل در خلاص اخلاص برخ
روی بر می آید چه درستی دل در شکست نفس است   خلق را با تو ازان
بدخو کنند   تا ترا ناچار روآن سو کنند   و خواجه مذکور رسند خدا برا عزوجل در کماشتن
اضداد بر سالک حکمتهاست حالیا بهما بچه مذکور رسند قناعه رود که در آن کفایه
مستبصر است و تسلیه سالک صادق و لاحول ولا قوة الا بالله و هو حسبنا و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیبی الامیر شمس الملة والدین الی
سعید ایده الله احسن التایید   در اثنا مکتوب بر قلم ولیم جاری شده
بود که منهور افاق مان میکنند یعنی بعض الاعدا عجب از ولیم نکرند انسته
کرنام نیک منهور خطاست   رنج جانزا در بدنامی دواست
سالک را در بدایه حال رد و انکار تریاک کار است و حکمتهای ان بعضی
در مکتوب سید الاخوان نوشته ام حکمتی دیگر اینجا مینویسیم و این حکم و حیث
بحکمتی که در ان مکتوب افوا مذکور شد اما فرق الست که آنچه انجا مذکور شد
عجب و ادلال بود و آنچه اینجا خواهیم گفت ریا است و بین ذلک فرق بین
عند اهل الیقین بر ولیم پوشیده نیست که اگر مردمان طور سالک را پسند دارند
و بر استحسان آن اجماع کنند چون سالک منور از غوایل نفس امن نشده
مظنه آن هست که او را ریایی روی نماید و در وهی در آن با ایشان بکار خواهد
خدای عزوجل برحمت خود طور سالک را بچشم مردمان بصورتی زشت جلوه دهد تا
به انکار ورد او مشغول شوند سالک چون ان طور را نزد ایشان اعتباری نیابد
از او ست او نیز اعتبار خود نزد ایشان نتواند ساخت چه بان بر چشم ایشان
خوار میشود و نه عزیز ماند که در آن روی بخدای بکار خواهد کرد چنان عمل نزد خدا
کرامیست چون کالای او در بازار خلق نمی خوند متعین است که در بازار خدای
می بایدش فروخت و اینکه چون پادشاه را رغبت متاع باشد هیچکس دیگر
یارای خریدن آن نداشته باشد هر چند فروشنده آن را بر کوی بازار کرد و هیچکس
التفات بان نکند او را چنان نماید که از غایت خسیسه آن متاع است که کس
ملتفت نمیشود و اما نه چنان است او غریب است نمیدانند همچنین رسم بهرستان

هستی انست که متاعی که خداوند جهان اعز اسمه خریداری ان خواهد فرمود هیچکس را
مجال خریدن ان نباشد اعراض بیگانگان از بد بردن اعمال مخلصان از بیم جاه و حشمتی
عبرة الیست که بانک برایشان میزنند و ناصیه وجود ایشانرا ازان حرف میکنند
اگرچه ایشان میدارند که ما قبول نکردیم اما غلط اند ایشانرا بار میدهند القصه مقصود
انست که او بار زر و مال و انکار ایشان صلاح حالست ازان باک ندارند
طاعنان شمارا از بدنامی می ترسانند که شما از بدنامی بترسید که نیک نامی میان
خلایق مخواهید امید نظر سالک صادق بر نیکنامی پیش خدای ست عز وجل و اهل حدام
ایشانرا معروفی در سموات در کار ست اگر در ارض مجهول و منکر باشند ازان باک
ندارند قال الله تع فلا تخشوا الناس واخشون الایه وقال سبحانه فلا تخافوهم
وخافون ان کنتم مومنین هرکس که امید جز بخدای دارد در ایمان او ضعف است
خدای عز وجل اخوان مارا از ضعف ایمان محمی داراد آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر افضل الملة والدین عبد الله
ایده الله وعصمه رحمت خدای بر مالک افضاران میکنند که اوضاع مختلف
اورا میشاید تا بحسب هر وضعی کمالی خاص که مناسب ان وضع باشد دراو بفعل
آید از جمله معانی مطلوب از انسان قوه مقاومت ست و صلابت و از اضداد او بار نخوردن
واگرچه بسیار باشد و بحسب صورة شوکه و شکوه با انسان باشد و این صفت از
اشعة قوه قهریه است که قرین قوه حبیه در جوهر اول موضوع گشته و بعضی انرا بعض
نور جلال خوانند چنانکه محبت را بعض نور جمال گویند و در قران مجید بسیار این معنی در
شان مومنان گاه بوصف و گاه باز ذکر فرماید کقوله تعالی اشدا علی الکفار
رحما بینهم اشدا علی الکفار اشاره بقوه قهریه ست و رحما بینهم اشاره بقوه

جبیه

جبیه وعلی الکفار رحما بینهم بیان معروف قوتین واهل هوی نظر نکرده جی که بحسب
فسق دارند سزاوار شده و غلط باشند و نظر ندیده خوبی که بحسب ایمان دارند سزاوار
رحم و رفق پس با ایشان معامله واثبت چنین باید کرد نه چنان خوف که با
کفار کنند و نه چنان رفق که با اتقیا با سر سخن آییم ذکر ایات که در ان
ذکر قوه و صلابت مومنان ست کقوله تعالی فلا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون
ان کنتم مومنین وکقوله تعالی فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله وما ضعفوا وما
استکانوا والله یحب الصابرین الی غیر ذلک من الایات و چون خواهند که
سالک بان وصف اعنی وصف القوه والمقاومه موصوف گردد و ان کمال
دراو بفعل آید اضداد او بر وگمارند تا قدر قوه و طاقت و ثبات او در مقابل
ایشان آزموده گردد سالک باید که در مقام آزمایش بالش بلغزد که معاذ
الله از کوره زرد روی بیرون آید و باید که بداند که هر روز چنین امتحانها میست
واگر در این تقریب رجولیت و صلابت خویش بخدای عز وجل واهل او ننماید باید
دیگر باره چنان تقریب دست ندهد و این کمال او در حیز قوه بماند و هرگز بفعل
نیاید و سالک خصوصا در بدایة حال با این صفت بسیار محتاج ست ولهذا مومنان
در اول حال مکلف بوده اند به آنکه یک با ده حرب کنند اگرچه قرار بیک با دو
گرفته برای انکه بدایة حال سالک وقت حدة حرارة ست و جوش و تف و تش
ونهایة حال او وقت اعتدال و استقامة اگر در بدایه معتدل باشد در نهایه
بارد خواهد بود نه معتدل و ازین بابت انکه شوخی در اطفال پسندیده داشتند
برای انکه حرارة ایشان پیوسته روی در تسکین دارد اگر در طفلی زیاده باشد
چون بحد قرار رسد معتدل باشد والا که در طفلی بقدر اعتدال باشد هر اینه در شیخوخه
در غایة نقصان و قصور خواهد بود و مثلی دیگر از این دیگ جوشان ست واگر در

میشوند اما اگر بغیر اختیار یا ناچار وست دهد وایشان سخنان در باره اخوان
گویند صبر بر باطل کردن تا احتیاط او چه شوند و بیدار ند که به حجت غالب شدند یا اقلا
اینکه برای خصومت فرو کوفته نشده نیست نمیشه از غلاف حجاب بر باید
کشید که جواب صواب مجزاب بگوی خصم فرو کنند والله لا یستحیی من الحق
و باید که خصم شما را چنان نیابد که در حضور شما مجال بد اخوان گفتن داشته باشد
وارزوی شما نرم نکند بلکه چنان باید زیست و خود را چنان صلب باز باید نمود
که اگر البته او خواهد که بدی این طور گوید فو اگر با شما تند باید پس شد کران گوید
یا داند که شما را می آزارد طریقی نیابد نه اگه هی و کار الشنیده هرچه خواهد گوید
و شما ساکت باشید و گذرانید و اگر البته بعض عاجز باشند از مقاومت اظهار ان
کراهته بوجهی دیگر باید نمود مثل اگه نوبتی که چنان سخن بگوید از عادت معهوده
ملاقات تخلف کنید و قراین احوال چنان نصب کنند که باز وقت افتد و سبب
چیست تا دیگر باره سخن لجرفه گوید از استثنا و بحدیث لاتمنوا لقاء العدو کنی بگمان
نه افتند که خصوم را کوه میگوشند برای انکه سخنان که رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده
اند چون سرکار ایشان با کوه بوده در باره ایشان میفرموده اند و ما را بدین سبب
از انکه در اعمال خویش استدلال باحادیث و اعمال آن حضرت چو هم ناچار سخن
بحجت باید آورد اما ان خصوص مورد مقصود نباشد عموم این معنی که این جماعة
مدافعه امری میکنند که نه الواقع حق است قدر مشترک است اما فرق است میان مدافعه
حق اتباعا للهوی و مدافعه حق کفر بالله و اگر هرکس که حقی دفع کند کافر شود باید که از
هردو کس که مدافعه تقاضی میکنند یکی کافر باشد با مر نخرایم و بیان کیفیه زیست
با اعدا و خدای عزوجل تکفل ارزاق سالکان ازان کرده فی قوله سبحانه ومن یتق الله
یجعل له مخرجا الی قوله سبحانه لکل شیء قدرا اتمام الرعایة اختلاط با اغیار زندگی ما

چنین جوشش از بر بردن رود و چون از جوشش باز نشیند قدر قدر باشد اما اگر در
چنین جوشش کجلیلب دیگ شد چون از جوشش باز نشسته اندک چیزی باشد
در قعر دیگ عوض انکه نقضا و احتدا دگر اخوان از ایشان امده و از جمله رحمه خدای است
ان رحمة الله وازقبیل لاتحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل امرئ منهم ما اکتسب من الاثم لکل م
در مقابل می باید استاد که هیچ دامن و منفعت و استیکانه نخورده ندهند و باز
نخورند و قوه و صلابه خویش در کار خدای را بجزای عزوجل و اهل او نمایند و از
بیمانی که کرده اند بر بذل نفس و مال که بحل خواهد امد نوشته بودند که عزیزان
چنان بکروی شده اند که هر خیزی بران صورة می بندد و مکرا اگر از زبان بیت
شوی گرد و حالیا چون زبانست نه دست بحمد الله اواینست که شمار اذردست
وحل شبهات طاغیان و مطاعن ایشان بر شما اسان این ایشان یا معاند اند
یا مسالم و بر هر تقدیر یا عالم اند یا غیر عالم اگر مسلم عالم اند ایشان را براه خدای
خوانید از طریق حکمت و اگر مسالم غیر عالم اند از طریق موعظه و اگر معاند اند خواه
عالم و خواه غیر عالم بجدال حسن و جدال حسن انست که هرسخن که مناط الزام است
خاطرنشین کنند بی سفاهة راندن و سخنان خارج گفتن قال الله تعالی ادع الی
سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن خدای را شکر
کنید که نوعی مخاصمه پیش امده که شما او دوات ان هست و ادوات ا
حرف تحصیل ادوات ان کرده اید اگر مولویه و نحوانی امروز بوصله شما نشنیدند
که از او بتقویه حق و دفع باطل استعمال کنند کی بوصله خواهد نشست
حد ساله سلاح بهر روزی باشد   رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود لا
تتمنوا لقاء العدو و فاذا لقیتموهم فاثبتوا واعلموا ان الجنة تحت ظلال السیوف
اوکما قال شما تا توانید از صحبت اعدا احتراز فرمایند و ملاقات با ایشان

بجونانه

ازان با ایشان می باشیم تا همین ما باشد و در امر دنیا که خود از چه چیز است و اگر بادرجو
آن وعده هنوز بهانه آورند که تکمیل مذکور مربوط بتقوی است و ما از ثبوت آن در شان
خویش در شکیم این آیه دیگر را چه میکوند و ما من دابة الا رزقها الا علی الله رزقها
یکی از اکابر سادات کجای معرفت اصحاب مبالغه می نمودن که بدیدن او می باید رفت
برای آنکه مردی بزرگست و حقوق در میان است و هر کس بدیدن او میروند و اگر
شما نرویدبر بجد و کد او که این ضعیف زیاده رغبت نمی نمودم آخر مبالغه
بسیار کردند و قبول نمودم که روز دیگر برویم و او را ببینم شب در خواب دیدم که
کسی گفت مقصود از دیدن او اینست که معیشت آسان بگذرد و خدای عز و جل بهمان
معیشه تو شده چون چنین تنبیه رسید از آن عزم فسخ کردم و حقیقه سخن بی تکلف
همین است که اگرچه ظاهرا ملاقات با چنین کسان نه برای سهو است اما باطنا
و حقیقه چون باز گاوند سر بان می نهند بوسایط قریبه یا بعیده جواب استفسارات
که در مکتوب شریف نموده بودند همانا از طی این نامه مستفاد گشت الحمد بابت
توجه شیراز نوشته بودند جواب آنکه توجه بعید نیست والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی ولی فی الله حبیب قلبی و عونی فی امر بی الامیر
محب الملة و الحق و الدین الشیخ محمد نصره الله بیع و نصره اخوان در این اثنا
که بجان میکوند برای آنکه این طور روت ندارند و اگرچه خانمان و تن و جان در هر کار
آن کنند بحق مرابیش و آنست که هر کس که چنین شرط با خدای کرد سنة الله
بران جاری است که بجان بلا برا و سبب کند و او را مجنون دیگران که چنین سخن
نگفته اند اسوده و بجال خود نگذارد و سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة
الله تبدیلا خدای عز و جل بمعیت بیمان شما را شنیدند مرا نیز بسنه خویش قیام

خواهد فرمود رسول الله صلی الله علیه و اله چرا با آنکس که دعوی محبت او کرد فرمود که تاکه
کن که چه میگویی یعنی این نه سخنی هینست هر کس که دعوی محبت ما میکند آماده بلا
می بایدش شد من احبنی منکم فلیعد للفقر تجفافا محبت و محنت از هم جدا نبودن
محالست هر کس که این راه میرود اول باید که دست از خود و هم خبر بشوید
من همانم که وضو ساختم از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
قال الله الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و لقد
فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین مخناکه
صحابه رضی به کلمه ایمان که گفتند فتنه و امتحان ایشان را روی نمود تا روز قیامت
هر کس که کلمه احیای سنه ایشان دیکد ل دیکروی شدن در راه خدا بگوید
به محن و فتن مبتلا خواهد شد سنة الله التی قد خلت فی عباده اگر اخوان
اکنون پشیمان می شوند از آن کلمه که گفتند و تمنی میکنند که کاش نگفته بودند
تا چنین محنت و بلایش نیامدی این همان مثلست که در شیراز گویند
بزیری می نهم دول بهره مینوشت او شوی می نهم و زهره مینوشت اگرچه
اگر چنان نگفتندی محنت و فتنه نمی افتادند اما آن اجر که سالکان است هم نمی
یافتند نیش با نوش است و گل با خار ایشان اندم که این کلمه میگفتند اگر
بزرگواری این کلمه میدانستند و آنرا سبک گرفته و آسان گفته اینکلمه بزرگواری
خود میداند خواه میدانستند خواه نه احکام خود آشکارا خواهد کرد تا مرد خود را
از غیر و خود جدا کند عشق از اول چرا خونی بود تا گریزد هر که بیرونی
بود و اگر بزرگواری آن میدانستند و شروع کردند مبارک باد ایشان را
که مردانه بایند و روی گردان نشوید اگر اخوان را از کلمه خویش پشیمانی است این
بنده ضعیف پشیمان نیستم و تا جان در تن دارم برانم که جاری و رغم مخوان ایشان داه

روم و این جان اگرچه تحفهٔ خیرست در راه رسول الله صلی الله علیه و آله کنم

پیش خیالت آرم این نیم جان که باشد — در خانه هر چه باشد مهمان

هر آنکه باشد — امید که از روی مرحمت و کرم این تحفهٔ ناچیز در بدر تحفهٔ الفقیر حقیر اگرچه
چنین جان در آن بارگاه بوصلت نشینند اما موز فقیر چه کند و در دست او چه باشد
جز جل چاه ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هد
یتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب — والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی امیر الاخوان الاکین والاخوان اجمعین
خیالچه جزی بقدر ناخنی چون پیش چشم بدارند حجاب آفتاب گردد و مانع
او را که آن بجنبن حسنی آدمی با نبوه حقاره آن چون آدمی از پیش خود
بدارد و اعتنا و التفاتش سوی آن باشد حجاب گردد میان او و خدای
عز و جل و حجاب اعظم گردد دیگر حجب از آن متکون گردد و همین است از این جهت
گفته اند دع نفسک وقد وصلت وقد نظرات اعرجیت قال — میان
عاشق و معشوق هیچ حایل نیست — تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
پس وظیفهٔ سالک آنست که هستی خود را بذل کند تا راه بروی گشوده گردد و بذل
وجود آن باشد که خود را بخدای باز گذارد تا هر چه خواهد با وی کند و هر چه کند خواهد
او را شریف نماید کما قال بعض العارفین دع نفسک ظالقها بفعل بها ما
یشاء ولا تنازع البیین عموار حود بکند و با بکه عزیز باشد یا ذلیل غنی باشد
یا فقیر خوش حال باشد یا بدحال مبالاة ندارد و در کار خدای باشد که از
خود را به خدای باز گذاشت دیگر باره فضولی نکند و در مقام تفصیل خلاف آنکه
در مقام اجمال تا خود مقرر کرده بعمل نیاورد و باید که خدمت او خدای عز و جل

مجن

محض اخلاص باشد نه برای غرضی که عمل طیب آنست که از شوب غرض خالی باشد
و چنین عمل شکر احسان خدای عز و جل تواند بود برای آنکه احسان خدای عز و جل
بی غرض است پس چون از بنده خدا حقی بی غرض بوجود آید شایستهٔ آن احسان
باشد و در برابر آن افتد والا فلا و آنچه نقل میکنند که چون رسول صلی الله علیه و آله
فرمود اعملوا فکل میسر لما خلق له سلمان رض گفت الان طاب العمل شاید
اشاره باین معنی باشد برای آنکه چون معلوم شد که هر کس برای کاری مخلوق
شده اند و البته در آن مستعمل خواهند شد حاجتی بتدبیر نماند و تاثیری مر آن
را چو نبود هر آینه باید که کاری که کند محض اخلاص کند بی شوب غرضی و الحق
عمل این زمان خوش آن باشد که نفس بیگانه در میان نیست و میان عبد و رب مبالغی
کری نه اللهم لا تحرمنا مقامات المقربین والسلام علی الاخوان اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعمة الله و عونی الا الله الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد — عالم را از آن عالم گفته اند که آلت علم است با افزیدگار و وسیله
معرفت او و اگر کسی عالم را براین وجه فرا گیرد و گرد بدست بر خدای و آنچه نزد
خدای است و از او به او ناظر باشد او را اعیان فرا گرفته که مقتضی اسم او و حقیقت
اوست و عالم نسبت با او کاشف است نه حجاب و نعم المطیة للرجل الصالح الدنیا
نظر بحال چنین کس گفته اند و اگر کسی عالم را از آن روی که خود شیئی است
فرا گیرد و از او به او نگران باشد و شعاع بصیرتش در او بند شود و از او در نگذرد
عالم را نه چنانچه مقتضی اسم و حقیقت اوست فرا گرفته باشد و عالم نسبت با او حجاب
باشد و قاطع او باشد از خدای عز و جل و الدنیا ملعون ملعونه یا فیها نظر بحال
چنین کس باشد پس سالک مستبصر باید که هیچ چیز از عالم نبیند الا که نزد آن

خدای عزوجل یاد کند و از ان باز و حث امری از امور الهی افتد و معنی مارایت
شیار الا و رایت الله فیه همین باشد و ان فی ذلک الآیات للمتوسمین اشاره
بحال چنین کس و مراتب سالکان و راین متفاوت باشد و درجات ایشان
در این متباین بعضی اهل استدلال باشند و بعضی اهل فهم باشند و بعضی
اهل یقین باشند و بعضی اهل کشف باشند اهل استدلال انان باشند که
دریافت ایشان بمهلتی و زمانی باشد برای لقا رکنافه جسمانیه و ایشان
و اهل فهم انان باشند که دریافت ایشان بی زمان باشد از غایة سرعة
منشا ان غلبه لطافه روحانیه باشد بر ایشان و بعضی از محصلان این
حالت را حدس نامند و اهل یقین انان باشند که دریافت ایشان از البرعة
و الطود صف نتوان کرد و مطابقه و کثافه محل نتوان داشت و دریافت ایشان
ثمره مباشرة تجلی الهی باشد مر ذات ایشان از عالم و بموحیة و ثمات و اتن
اعلی مراتب باشد و اهل کشف انان باشند که حقایق در قوالب صور بر ایشان
ظاهر شود و ایشان اصحاب برازخ اند و نزد عام این اعلی مراتب باشد
اما نزد محققان طریقه ایشان و طریقه اهل استدلال در عرض مرتبه اولی
داخلست که موذن بقاء کثافه است و کسی را کمان نه افتد که اگر خبر ان خبر
از ان میدهند از مشاهده ملیکه و دوزخ و بهشت و امثال ذلک از این
بابست چون معاینه عین است نزد طور شیخ و جنابکه شکاسند و در عرض در ده اوسا
همچنان استدلال افتاده معاینه و در درجه ثالثه همچنان یقین افتاده چون
حقیقه روشن گشت و مراتب ممتاز شد برادران سلوکست زادهم الله ثباتا
و نجاتا که از غافلان که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا صفة ایشانست
نباشند و از ملاحظه اشیا باشیا ماکث نباشند بلکه از ان درگذرند

دبرابط

وبه الجذور اشیاست از دلالت بر وجوه عجایب عالم الهیه ناظر اید تا از قل انظروا
ما ذا فی و دیده و استدلال کشاده کوشش امنک لطایف فهم باشند و تحقیق بر زده
یقین را حجابات و جوبان و از استغراق در مشاغل جسمانیه کم تر گشته و مولد
خطاست محترز و بدوام ذکر که حقیقت از استغراق محقق و الله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی الاخ الاکرم الشیخ کریم الدین محمد و الاخ
الاعز الحافظ شهاب الدین داود   چون خدای عزوجل دام خدای
عزوجل ثابت و دایمست و آدمی جز در روانت و متجددات که در وی خلل و خود
را بروی زند و رنهایه ذهول و غفول از ان لازم حال اوست الی الله المشتکی
من الاثان الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا و لا حول و لا
قوة الا بالله جعلک الله اخی من اولیک الذین یذکرون الله کثیرا او
یواظبون علی تسبیحه و تقدیسه بکرة و اصیلا بهر حال اگر اشتغال بجزئیات
موجب نسیان کلیات گردد و اقبال بر آلات سبب غفول از غایات
شود اولی باشد اما احوال انجاب فلله الحمد و المنة صحة ابدان و صحبت
اخوان که دو نعمه مشکوره است حاصلست و تضاد اضداد اگرچه مکروهست
جسمانی و بعضی مردمان کرسایستی که اگر این نبودی رغبت در سلوک طریق
حق ننمودندی و چون ان واقعست تقاعد داز نمودست اما حذر اینست
حکمة بالغه و تمیز مستبصر از غیر مستبصر و صابر از غیر صابر در راه سالکان کرده
آنست و رکب بخلق باین او نجا ره کان لهم الخیره بانان که تقلید بجا
کرده اند از تضاد اضداد زیانی نرسیده جوانکه بعضی بسبب دماوش بعضی
در نقل اخوان اراده تعلل دارند خدای عزوجل این برده از پیش دیده ایشان

بروار او تا بدانند که بر خود ظلم میکنند و ایثار حظ قلیل بر خیر کثیر می نمایند
قل متاع الدنیا قلیل والاخرة خیر لمن اتقی عقوبت اضطرار ترک خانه
و همانه می باید کرد که در بعضی از ارض قرار گیرند اگر باختیار از پیش ترک
کنند ان روزگار بر ایشان اسان تر باشد بخدای که چون مرگ رسید خویش
و بیگانه بوصل نمی نشینند و انکس را با مرگ بهم میکند از هر وجود و اندیشه
قسمت میراث و منصب اند اگر او ایثار خدای بر ایشان کرده بودی
و بر این مضمون عمل کرده که تا نگری نه زو خواه نی از جاه و مال
نصرت از وی جو که او از علم و حال از رو رضای عز و جل او را همای جمله آسمانی
و ابقا یاور رسیدی اما چون او طاعت ایشان را بر طاعت خدای عز و جل ایثار
کرد از رو رضای عز و جل او را با ایشان باز میکند اروم تغیر نماید که لعنت
از ان هم خوبی که در ایام حیوة تولی بر ایشان داشتی بوده سبحانه و من یشاقق
الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی
الله سبحانه توفیق انابت اهل اجابت را کرامت کناد و توفیق اجابت
ارباب اعراض را عطا فرماید و انه بالجود علی العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان السالکین ثبتهم الله علی الصراط المستقیم
حکمت آفرینش عالم آنست که ذات مقدس خدای عز و جل معروف گردد و بجمال
و کمال معلوم و محبت شناخته گردد و فی الخبر کنت کنزا مخفیا الحدیث
پس اهل معرفت که مقصود بالذات اند و ارستی و غیر ایشان از بنی آدم مقصود
بالتبع اند و الاثاث انتظام جهان از قبیل انعام و نباتات و غیرها تا جهان آبادان
منتظم گردد و عارف صاحب کمال در جهان ماند و باید تواند و این بحر برابن علیه

دلایل

و دلایل نقلیه و بینات کشفیه و ایات ذوقیه معلوم و محقق گشته چون این مقدمه
معلوم شد ظاهر گشت که هر ادمی که کوشش او نه در تحصیل معرفت خدای عز و جل و
مشاهده و شهود انوار حکمت و توقف دلایل ربوبیت او باشد بلکه کار خویش را
راست داشتن مصالح تن و نفس و منکاری جهان ساخته باشد و بمقام دواب
راضی شده ظلم بر خویش کرده چه بعد از ان که او را میسر بود که در اعلی علیین
مقام گیرد و مخدوم جهان باشد در اسفل السافلین جای ساخت و خادم
جهان شد جماعت اخوان را باید که از ستمکاران بر خویش نباشند و از ان
که بمقام انعام راضی شده اند از بنی آدم بلکه از آنان باشند که کار خویش را
عبادت خدای عز و جل و معراج معرفت و منهاج محبت او ساخته اند و بر این نمط
پوشیده نیست که هر کاری را اسبابی هست و هر مقصدی را طریقی که تا اسباب
ان کار فراهم نیارند و طریق ان مقصد مسلوک ندارند ان کار میسر نگردد و وصول
بان مقصد دست ندهد اسباب عبادت و طریق حصول معرفت الفواد دست
از انبار دنیا و اجتماعیست با ایثار سلوک رضای خدای عز و جل بر حظ خویش
این هر دو کار را بر شما آسان کرده به تیسیر بر افراد آباد و نقل با آثار نهار
که در باب مسالمه مخالفند رجوع دست میکنید و اغراض جزئیه مانع این خیر کلی
مدارید که اگر چنین کنید پشیمانی خورید ان روز که پشیمان سود مند نباشد و انذرهم
یوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون ای اخوان اگر
میدانم از منافع این کار و مضار اخلال بان شما میدانستید چنین آسوده
نمی نشستید اما معذورید چون نمیدانید لابل معذور نیستید برای انکه نادانستن
ثمره بی دردی هست چه حق در نفس خود ظاهر است اگر کسی نمیداند از ان است
که درد دانش ندارد و از پی ان نیز دود کس به دردی و اعراض معذور نیست

ای اخوان افروده مباشید که افرود کار از روز قیامت جای در زمهریر باشد
ای اخوان هریک از شما که سستی میکند خود سست است و دیگران از این سست
می سازد هر اینه دو وزر بروی مکتوب میکرد و از سستی بپرهیزید ای اخوان
نزاع بر محل خانه چه مناسبت با حال سالک دارد و هرجا که امیر تعیین کند خانه
بسازند تا بختم و تفاوت خوبی و بدی محل را اعتبار نشمارید هرکس که خانه
علیین بهتر است بهتر اوست خانه ارض را چه وزن و چه محل است اعاذکم الله
من شر الشیطان الرجیم والهوی اللعین بما اعاذ عباده الصالحین والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر الیه قطب بن محیی الی ولی نعمه الله و عونی الی الله الامیر محب
الملة والدین الشیخ محمد اعانه الله تعالی علی سلوک السبیل   در حال اکثر
خلایق که نگاه میکنیم چنان می یابیم که راست داشتن مصالح تن و نظم امور
جهان اصل کار ایشان است که بان باز میکردند و اقامت طریق عبادة
اگر میکنند قدری است قلیل بر سبیل تبرک گاهی که شغل و بیکاری باشد که
مانع آن باشد و اگر چنان سهل باشد از اعذاری مسموع ترک شناسند و در
آن وانچه از سیره صحابه رضی و از طریقه مومنان پیشینه معلوم میشود خلاف
اینطور است چه از حال ایشان چنین معلوم میشود که اهتمام عبادة و اشتغال بذکر و
تحصیل شناخت خدای عزوجل و جستن رضای او و کار ساز راه اصل کار
و دنیا بقدر ضرورة قوام از ایشان در دست میداده بروجهی که مانع ایشان از امور
بوده و آن اشتغال ترک به کسب داشته اند نه از آن بوده که روزی خود را در کسب
میدانسته اند و خدای عزوجل روزی متقیان در حیث لا یحتسب نهاده نه در
کسب بلکه بقصد تعاون بوده و رستن حال و تحصیل بعض ملکات که فرود رفتن چنان

[illegible]

معاملات مکتسب میشود و لهذا بعضی از سالکان کاسب طریقه این بوده
که انچه کسب حاصل کردی البته خود نخوردی و بر دیگران انفاق کردی
و خود نخوردی جز انچه من حیث لا یحتسب باو رسیدی و باین روزگار
محض برای ذکر و عبادة از اوقات خود ساختی که بان منسوب باشند چنانچه
حداد به حدید منسوب است و حلاج به حلیج سستی است که مدروس شده و
طریقه ایست که معکوس گشته و معالم آن منکوس و آثار آن بغبار محوس جماعت
اخوان الیمین که بجان کرده اند بر احیای رسوم میت او لاجیاء و این
سنت باید که مشغول شوند که عبادة را حرفه خویش سازند چنانچه اصول
اعمال ایشان مبنی بر آن باشد و برای آن باشد و ان باشد
و کاری معتد به از کارهای ایشان از آن باب بیرون نرود مجمل قول اگر
چنان باشند که عیسی صلعم رعیت ملازمه خویش فرمود که چنانچه آبادی دنیا به
بسیار و نجات باندک اجرة خشنود شده اند شما به بسیار اجرة باندک
دنیا خشنود شوید الله سبحانه برادران الهی را بااقامت این طریقه موفق دارد و
واین کار بر ایشان آسان گرداناد انه ولی ذلک و هو حسبی و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی و عونی الی الله الامیر الاخوان الامین
محب الملة والحق والدین الشیخ محمد ایده الله بنصره   چون وارد شد تعجیل
سخن چنانچه مراد است گزارش نمی تواند پذیرفت و هیهات که خود کدام مجال
بوده تواند بود که به چنانکه تمام مراد است از سخن توان رسید اما ما لا یدرک
کله لا یترک کله مرحله سخن الست و متنع علیه و در ارض آن کس است که خدای
عزوجل محبت خویش و محبت رسول او صلی الله علیه و آله و محبت اصحاب اتباع

او برانکس منت نهاده وسلوک سبیل اید براو وزین ساخته رغبت ان در او
افکنده و او را در ان استعمال فرموده چنین کس منعم علیه ست و اگرچه بجاه بلا ستوده
براو منصب کرده کس حب محبت اتباع شهوات و علو در ارض و متاع حیوة دنیا را
در او نهاده اند مغضوب علیه ست و اگرچه ابواب نعم در او ات ارضیه براو مفتوح باشد
پس شکر کنید ای جماعت اخوان که آثار انکه شما از منعم علیهم اید ظاهر میشود و با
طار ... از شما دور نوده نداز حسنات دنیا وزینت ارض دور و دور خویش نیست
میشوید و از خود در خود بوسته آتش طلب در دو راه حق برافروزید و خود را ساکن
مگذارید و از خدای عزوجل مسئلت کنید تا ما را درین کار اعانت فرماید و توفیق از
شما باز نگیرد و کان بالمؤمنین رحیما والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی المکتوب الیه تولاه الله بما تولی به عباده الصالحین
اگر بنده بر جزای خویش عاصی نشود و دوام عافیه و حسن عاقبت اورا
کرامت فرماید و اگر نا فرمانی خداوند خود کند در دنیا او را حیوة طیبه نباشد و در عقبی
و محنت و عذاب مبتلی گردد یکی از مشایخ گفته انی لاعصی الله فاعرف ذلک فی خلق
خادمی و حماری یعنی چون معصیتی از من در وجود آید خادم بلکه دواب بر من مدخو
و عاق میشوند ای چون او با خداوند خود عاق ست ناچار بندگان او نیز بر او
عاق باشند که خود در خود عمل می باشد و مناسب ان هر کس که خواهد بندگان
او با او به ادب باشند و فرمان بردار باید که او با خداوند خود با ادب باشد و فرمان
بردار اگرچه ظاهر امر حامله باین والست اما چون ناصیه هم در دست خدای ست
جانب خدای نگاه می باید داشت که چون خشنودی خدای حاصل شد همه اینکس
راست می شوند و از وی خشنود می شوند به خشنودی خدای عزوجل ...

تشاؤن

تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین هر محنت و غصه که بر او می رسد از سوء
معامله اوست با خدای عزوجل قال الله تعالی و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
معامله میان خود و خدای درست می باید آورد که خدای عزوجل معامله میان اینکس
و مردمان نیز راست میفرماید که من اصلح ما بینه و بین الله اصلح الله ما بینه و بین
الناس و اگر او میان خود و خدای راست کند و کوشد که میان خود و مردمان
راست کند سعی بیهوده باشد والبته میان او و مردمان راست نشود مثل او مثل
کسی باشد که خواهد که سایه چوبی راست کند اگر ان چوب خود کج باشد این
محالست برای آنکه سایه شیء تابع ان شیء ست و اگر او کج باشد محال باشد که سایه
او راست تواند بود و اگر او راست ست سایه او بالضروره راستست و هیچ حاجت
نیست که کسی تکلفی کند در راست کردن ان همچنین معامله او خویشتن تابع معامله
آفرید گارست مانند تابعیت سایه مر شیء را هر کس که معامله با آفرید گارست آدمی معامله
با او نیز راستست بی تکلف و اگر معامله با آفرید گار راست نکند معامله او نیز
البته راست نباشد و هرچند سعی و تکلف و جهد کند مفید نیفتد و در باب ... را
والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولی نعمة الله و حبیب قلبی الامیر الحاج شمس الملة
والدین ابی سعید ایده الله احسن التایید پرسیده بودند که ظالم لنفسه چگونه
از اهل اصطفا و نجاة باشد و او عبارتست از من خفت موازینه که فاولئک
هم الخاسرون الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون وصف ایشانست جواب
آنکه مراد به ظالم لنفسه نه کسی که سیاتش بیش از حسنات باشد بلکه کسی ست
که او را سیات نه الجمله باشد اگرچه مغمور باشد در حسنات و مراد از مقتصد و سابق
بالخیرات آنان اند که اصلا معصیة از ایشان صادر نگردد و تفاوت اینست که سابق

بالخیرات با آنکه گناه نمیکند استکثار از طاعات متبرعه می نماید و معتقد گناه نمیکند
و استکثار از طاعات متبرعه هم ندارد و هرچه بر روی فرض است بجا می آورد و هرچه
بر روی حرام است دست از آن میدارد و مقام او اینست مانند آن شخص که با رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت والله لا ازید علی هذا ولا انقص و اینمقام را دوست
عزیز اگرچه مقام سابق بالخیرات اعلی و اجل است و اگر کسی از موضع صله که ظالم لنفسه
فرموده ظالم علی نفسه مفطن مرا معنی شود که ظالم لنفسه را گفتیم بعید نیست چه لام
برای مجرد صلت است و علی مفهم استعلائی است زاید کان که غالب الیات
راالتسمیه بظالم علی نفسه مناسبت و ترکیب سیئه فی الجمله بظالم لنفسه
والله اعلم باسرار کلامه و معنا اسرار لا یعرفها الا الالهیون رزقک الله معرفة تلک
الاسرار و افاض علی قلبک مواهب الانوار دیگر از حال کسی که سیئات و
حسنات او مساوی باشد پرسیده بودند که چنان کس از مخلصین است یا از [illegible]
جواب آنکه چنان کس حکمش در آیه و زن مذکور نیست چنانچه کوئی نظر برایین
ناظر آنکان افتد که کرا این قسم نیست اما در تفاسیر اعتبار وجود این قسم
کرده اند و در آن باب احادیث و آثار روایه کرده و قرار براین داده که چنان
کسان اصحاب اعراف اند که مدتی محبوس باشند در محلی که نه دوزخ باشد و نه
بهشت میان دوزخ و بهشت آخر به بهشت روند و داخل منعمین گردند والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین ثبتهم الله تعالی علی الصراط المستقیم
نمیدانم که آدمی برای چه کوشش بایشان نمیدارد و متابعه سخنان ایشان نمیکند
از آن وعدها و بشارات که ایشان میدهند مستغنی است یعنی کس از آن مستغنی
نتواند بود وعده ایشان چهار چیز است وجود با عدم لذه بی الم شباب بی هرم

حیوة بی موت یعنی کسی از اینها مستغنی تواند بود یا چون طاقت بآن میاند چون آن راه
که ایشان می نمایند از جهت پروای سخنان ایشان نمیکند اینهم نیست چه تدبیر ایشان
مهتدی به سببی که مفضی باشد باین امور چهار کانه نیست غایة و طاقة اوفی
معلوم است که تا کجاست یا چون میگوید اگرچه مرا طریقی بآن معلوم نیست اما معلوم
هم نیست که آن طریق که ایشان می نمایند مفضی باشد بآن گویم چون دیگر طریق
معلوم نیست نزد تو که مفضی نیست بآن و آنچه ایشان می نمایند نزد تو مجهول
الحالست پس شاید که مفضی باشد و سعادت حقیقی که عبارت است از امور اربعه
مذکوره نه چیزیست که تقاعد از طلب آن جایز است نزد صاحب همة و او
جز بآن لبرمی تواند برد و جز بآن می تواند آرمید هر آینه نزد صاحب همة
لازم باشد که خود را بآنچه ایشان گویند برهد و بر باوری آن دارد و بمقتضای آن
عمل کند و در ترک اعتقاد او را هیچ عذر نیست نزد او و عده خدای عزوجل چنان است
که هر کسی که اعتقاد بکند و در مقام انصاف در آید و آتش طلب دل وی را
مراوغان و استسلام نرم سازد و بهانه گیری و حجت آرائی که شان مردم متعنت
است در وی نماند و سادگی و سرعة انقیاد و ترک افراط در بحث و کاوکاه که لازم
حال نیازمندان است در وی باز دید کرد و خدای عزوجل دل وی را به حقیقت
او مهتدی سازد و بحق یقین برساند قال الله تعالی و من یؤمن بالله یهد قلبه
آخر گفتند الغریق یتشبث بکل حشیش حال آدمی از حال غریق کمتر است
یا سخنان انبیا از حشیش ضعیفتر لا والله نه حال او در بیچارگی از حال غریق کمتر است
و نه سخنان انبیا از حشیش ضعیف تر اگر کسی غرق باشد در دریا و کسی از ساحل گوید
دست بمن ده تا ترا خلاص کنم هیچ حجة از وی طلبد که از تو این کار می آید و خواهی
کرد حال خلایق با پیغمبران چنین است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین اگر اخوان یکبار غافل شوند سلسلهٔ ذکر منقطع شود برای آنکه غفلت گورذکر کو آمد بود و در این تقدیر غفلت موجود نیست پس باید که البته بعضی از جماعت غفلت بر خود راه ندهند تا اگر کسی غافل شود تیقظ او باید و غفلت از آنکس زداید و مثل این مثل چند چراغیست که در خانه باشند که اگر هم یکبار منطفی شود امکان چراغ روشن کردن نباشد و ظلمت مطبق شود اما اگر بعضی چراغها منطفی شود و بعضی باقی باشند و اگرچه یکی باشد توان که همه را از آن یک چراغ باز روشن کنند اکنون رحمت خدای بر آنکس باد از اخوان که حفظ خود کند از آنکه ریاح شهوات مختلفه و اهویه هوا های گوناگون چراغ ذکر در دل او کشند رحمت خدای بر چنین کس باد و رضوان و برکات او والسلام علی الاخ الاعز و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین ثبتهم الله و ایانا فی التائبین حضرت شهریاریه تطبیبه متوفی شد اعظم الله اجرکم و غفر لمیتکم اما دریغ که نه حضرت ماند و نه شهریاری و اموال و اسباب بورثه باز گذاشت و خود دست باز دی کردار خویش کرد اگر کردارش نیکوست بدیداران شادیست و اگر کردارش زشتست بدیداران در محنت و عذابست حساب او اکنون با کردار خویشست از خویش و فرزند ما و پندار و خوشی و ناخوشی ایشان پیش او یکسانست چند النفس از خود افتاده که پروای دیگری ندارد راضیست که همه ایشان تمامی عمر در محنت و عذاب و غصه و اضطراب باشند و او یک لحظه از آنچه در آنست آسایش یابد اگر العیاذ بالله در ناخوشیست و اگر در راه خدای انفاق یکدینارش باخلاص در حین حیوة افتاده آن اکنون نزد وی احبست از ملکی که آباد ان کرده و تاسف میخورد که چرا بجای این که ملکی آباد ان کردم انفاق

و در راه خدا اگر ده ام و اکتساب حسنه نمودم که اکنون مونس قبر و شفاعت خواه روز حشرم بودی ندیر خدای مرة بعد اخری به وی آمد او را بنبیت تا بیاخستگی و در تب موت مانش مرض اخیر که نصف الموت بود تا مگر بیدار گردد و چند روزی که از عمرش مانده با خود آید و توبه کند و بارها با وی گفته شد که خدای عز و جل دنیا شود و اگر عمر را همه بوده پرورش و خود اکنون از عمر قلیل مانده و دلیل اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین ادکاور و این چند روز که در باب و در این ایام قلیل اخر عمر جنگ از تا هم دنیا بگمال و هم آخرة خالی از اختلال یافته باشی دو روز مرة تا مبادا و ر این بقیه عمر روزی خدای منی و گوارا می خور و بتلاوة و عبادات و ذکر لب می شینه و جهان طریق که تا غایت می سپرد و نیز تا وعده حق رسید و خوای نخواهی او را بانطرف کشید امیخمان نه بر اکوب او میگویم هم باتفاق دعا و مغفرة او کنید و ذنوب او را از خدای در خواهید امید که توبه حقیقی با خود همراه برده باشد یا عتق رحمن او را دریافته والا لا فباب الشفاعة مفتوح و دعاء المومنین بعضهم لبعض مسموع مقبول و از این سخنان اتعاظ شماست تا بعضی کمال بعضی اعتبار گیرید و بجهة خدای درست شود که اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر قبل النذیر موت الجاری هر چه بر جار آمد بر شما نیز آید و در باید خود دریابید پیش از آنکه هنگام بگذرد و تحسر و تاسف سود ندهد خاتمة والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر الی رحمة قطب بن محیی بن محمود الی الاخوان الالهیین حرسهم الله تعالی بعینه التی لا تنام هر کس در سلوک راه خدای تقاعد کند و تکاسل ورزد تیر بر خود کرده برای آنکه خبر سایه خدای سایه نیست که از آفتاب عذاب که صورت قهر ذو الجلال است و تا بیده و خواهد تابید در آن توان گریخت پس هر کس که در آن پیه نگریزد و از ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین با امتثال مودن ندارد خود را طعمه عقاب و مضیعه سخط

ساخته باشد اولی لک فاولی و عجبتر آنکه ابلیس لعنة الله او را عشوه دهد و گوید ابعدا
بعد از تطاول روزگاری خواهد بود حالیا اندک نقدی باید کرد و این علی عین بیت آخر غدا
حالی و محنت و بعد از این نیز واقع خواهد شد نیست که محنتست و آنی ایا دیده آدمی
کور است و حال خود را نمی بیند حس او باطل شده و از خود را در نمی یابد در مستی گزار او
بدحال تر و بدبخت تر است کدام تیر محنت است که از کمان قضا جهید که نه در وی هدف
انست کدام بلا و مصیبت است که از آسمان نزول کرد که نه آشیانش خانه جان او ست
سرا در مستی هم آسوده و او همی در تکاپوی هم بحال خود خشنود و آرمیده و او در بحث
جوی ناله و زاری و درش گوش آسمان گزده و او خود از آن که خود را در مستی صدر
بدر اشته و افتاده برور سبحان الله شبانروز بگله و شکایت مشغول و از خود و جهان
ملول آنگاه میگوید عذاب کو ای احمق در میان جان خود بجو از عذاب تو نزدیکتر
چه چیز است مونس گاه و بیگاه و رفیق شب و روز تراست جز عذاب جانسوز کی
ساعتی از خود خوشنود گشتی و یک روی بهبودی در محنت زاده و بسختی جان
داده مرحبای مرد آزاده آنگاه برسد که گو عذاب اه از این لوستن و حجاب اما
هر چند از حقیقت کار دوری از روی معذوری که هرگز روی خوشی ندیده و در سایه
نیاسوده و نیارامیده لاجرم آفتاب را سایه پنداشته و عذاب را راحت انگاشته
چه دانی حال آزادمردان که در ظل الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
هرگز سموم هموم بر جان پاک ایشان نوزد و تابش آفتاب عشق بر اضطراب
برانجا که ایشان نرسد ظل خدای بر ایشان ممدود و عاقبت ایشان محمود و لقد
ایشان مشهود و کار ایشان همه بهبود بر بهبود و تصدیق قول من عمل صالحا من
ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ای رهین عذاب ای گرفتار غصه و
اضطراب تا آن شتاب خود را دریاب کم کن ستیز زود در این سایه گریز استاد.

رها

رها کن عجب و خودبینی از خود جدا کن بخیر بشنو خود را باز رستان از کرو طاغ
فهل یهلک الا القوم الفاسقون   والسلام علی عباد الله المخلصین
و اولیاء الله الفائزین المفلحین و رحمة الله و برکاته و رضوانه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین تبهم الله بعز و الثابتین
در آفاق جهان گشتیم و اطوار دنیا هم آزمودیم هیچ طور نیافتیم که خاطر
ما بدان آرام گیرد و در هم جان ریش و دوا در دل غم اندیش ما باید بیچ و مضطر بودیم
و در بیه ناامیدی بر خود خوانده بودیم ناگاه منادی شنیدیم که ندای میکند گوش کردیم
که چه میگوید   طبیبم غم میهم زنخدا ورسیدم   لبس علیها نه اگر ز غم باز رهیدیم
سبلهای کهن را ز غم بی سر و بن را   زر کجا و زبیها به چنگال کشیدیم
شب بر ما روز شد و آب از جوی رفته با جوی آمد دل ناامید امیدوار شد جان
افکار با کار آمد و داسته سوی او شتافتیم و خود را در پای او انداختیم و گفتیم حرم المرد
اینکار ما هم صاحب سبلهای کهن و غم بی سر و بن غم ما خورد و ما را از غم باز رهاند
چنین کنم اما بشرط اگر هر چه من گویم باور باشد بر پرسش و کاوکاو در آن نباشد
گفتیم بدیده و بسر هر چه تو گویی چنان کنیم و زبان از پرسش و کاوش در بندیم
که ما در دریای ناامیدی غرقه گشته بودیم و طریق خلاص بر خود مسدود یافته کسی را
که چنین باشد کجا و سر المجال بازو بحث دراز باشد اگر آنچه تو گویی نه خانه طریق نجاة
ما باشد همان باشد که تو دو زبانی نکرده ایم چه غایه زبان مرا و بحث دور از تو
چیزی نمی باشد و اگر طریق نجاة باشد نیکبخت کسی که ما باشیم و این نه در وی نیک در
کار تو میگوییم از زدی تو که حجت و از آن که شبهه میگوییم آن نزد تو زیر صفه و ای ما
کمن که از شوق آن بی طاقت شده ایم و بجوی نیاز ما زیاده از آنست که در مقام مقابله

و بحث در توانیم امداد اعدا و صدقنا و سلمنا از ما آمن باشیم که حاجت و نیاز و
درد مندی ما پیش از آنست که در ظاهر و ضمیر و جهر و سر ما تکذیب تو کرد و
یا شک در کار تو بازو بد شود هاما تو مبتلی گشته بدست جماعتی بوده ایشان
مستغنی مغرور متعال ترا بتکذیب مقابل داشته اند قیاس با ایشان
میکنی دوای برای اهل درد است که ما درد داریم دوای ترا بجان خریداریم ای شیخ
چون درد دوای خداوند ما و اخوان ما را از جهان ببین دران کرد و ان گوشت آب
درد مردان رنجا ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان امنوا بربکم فامنا ربنا
فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیاتنا و توفنا مع الابرار ربنا و اتنا ما وعدتنا علی
رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد والسلام علی الاخوان
التابعین المومنین

نه درستند دوا را چه گذری اما دریغ
درد دار جهان باید دردی صح

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله بن قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر و الامیر
عماد الملة والدین محمد نور الله قلبهما   آتش را ناگزیر است از جزی که دران
گیرد و از امی سوزد تا خود باقی باشد همچنین آتش محبت را ناگزیر است از موانع
تا دران گیرد و از ا میسوزاند و از راه برمیدارد و خود بر جای باشد چنانکه اگر
زمانی موانع بالکلیه مرتفع گردد آتش محبت را ظهوری نماند و نظر باین سر عارف
گفته تا ابد این راه و منزل رفتنست و سالک را دین و دعوی نیست مقام بدایه
و مقام نهایه و در مقام بدایه پیوسته مانع بر سر مانع او را پیش می آید چنانکه در بدایه
افروختن آتش هیزم بر سر هیزم می نهند و در این حین سلطان آتش ضعیف باشد
و دود است هیزم بهار متکاثف و دلیل و از سوختن آن عاجز مع ذلک افروزنده
پیوسته هیزم اضافه کند برای بیشتر ماده بود از آن کم کم سلطان آتش قوی شود و
استیلا او بر جرم هیزم موثر گردد تا چنان برافروزد که تر و خشک هر چه دردی

بلند

رسد بسوزد و این مقام نهایه سالک باشد و در این حین توان گفت که سالک را
مانع نماند و لفظ مانکه مانع بروی مسلط نیست و الاوقات مانع حاصلست که اگر
نبودی آتش محبت هم نبودی غرض آنکه در بدایه محبت بتکاثف موانع و
ترادف قواطع رحمتیست مقرر و او نیست غیر منکر قال العارف   بس
شکنجه که ز عشقش بزمین   خود چرا داد و از اول عشق کمین   عشق از اول
چرا خونی بود   تا گریزد هر که بیرونی بود   اخوان ایدهم الله و اعان باید که
از این باک ندارند و از وقیعه و بهتان اهل افترا غمناک نگردند و نشنیده
اند که لا یکون الرجل صالحا حتی یکون علکا فی افواه الرجال کینه خواه ساختگی
از قاطعان هم قاطعان خود بس اند که خود را بجالی میدارند که رحمت خدای از ایشان
بر کنار است بدلیل انکه تمت اذا کنت فی مجلس نزل الرحمة فتنمو عنه ذکر الدنیا
والضحک و الوقیعة فی الناس و قاطعان قطعهم الله مجالس ایشان با اینها
و امثال اینها مشحون است و جماعتی که غیبت مومنان بر جق میکنند از تناول
لحم اخوان مسلمین باک ندارند و بان حریص اند از انست که بطبع کلاب
در نوح اند و اشتهای طعامی نزد کلاب لحم باشد تا آن یابند بجز دیگر نیر دارند
لا منا الهم ولا مرینا و عذبهم الله بها عذابا عذابا الیما و این ضعیف را سنی در
خواب صورة اهل اغتیاب بعذواتی نزاسباعی یافت و دیگر بنوعی سباع
که به سبعیة ایشان هیچ سبع از سباع ارض از شیر و پلنک و امثالها
ندیده و نیافته و هرگز وحشة بکر و منظر ایشان از خیال نمیرود و اعاذنا الله
و اخواننا من شر حاسد اذا حسد والسلم علی ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالبین التابعین تبهم الله علی

الصراط المستقیم   سزاوارست مومن که توبه کند و سزاوارست به تایب
که چون توبه کرد دیگر باره بر امور الخ از ان توبه نکرده کرد و از طول بگرد لازم
داند که تلوین النقص تحقیقی است در انسان و از بعضی سلف منقولست که گفته
لان ابتلی بالف جموح طموح احب الی من ابتلی بمتلون واحد و معلوم باد
که ارتکاب ذنب بعد از توبه اشدست از ارتکاب آن از توبه و اوحیدر
نا امیدی از ارشاد و سداد و از ابی عبد الله بن خفیف شیخنا الکبیر رحمه الله منقولست
که فرمود رسول صلی الله علیه و آله را بخواب دیدم پس بر وی سلام کرد و گفت یا
ابا عبد الله من عرف طریقا من الخیر فسلکها ثم رجع عنها عذبه الله عذابا
لم یعذب به احدا من العالمین شیخ فرمود که بیدار شدم و این آیه بر زبانم
بود که فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین از
خیرها زود ملول شدن و از طوری انتقال بطوری کردن از صفات فرزندان
آدم است و بعضی در این باب بیشتر اند از بعضی تا حدی که از بعضی منقولست
که گفته ملال من تا حدی می باشد که در ماهی دو بار کینه خود را تغیر میکنم
و از بعضی منقولست که گفته گاه از خودم ملال میگیرد و چنانکه تمنی میکنم که بر من
از من باز ستدندی اما من خداوندی که در حقیقه عرض که آدم در باب علة فرزند آدم
ملال طرفه الیست اما زینهار که این خلق را هم جای بکار نباید آورد و بی باکی
و گستاخ فرزند آدم باید تا باین حد نباشد که در معامله با خدای عز و جل همین
طور راه کند و چند روزی بهوس روی به عبادت او آورد و انگاه دل از اوات
بگیرد و چنانچه از دیگر طورها میگرفت و عدول جوید از ان به طوری دیگر که نی
از مرجوعی باید ترسید که در ساحت عز جلال خداوند سبحانه چنین طورها
مسلوک ندارند که این نوان بارگاه کبریاست که چنین بی ادبی و گستاخ انجا

توان کرد و تاب چنین معاملات حقیقه از وزارده که پای در این کوی
نهاده اند و در عوض معامله با چنین کبریا و کبریا اعتقاد را علی در راه اند بچگی
از سر می بایست نهاد و ترک می بایست کرد   یا که من با پیلبانان
دوستی   یا بنا کن خانه در خورد پیل   القصه اخوان ایدهم الله واعان
دانسته باید است قدم در این راه نهاده اند و اگر دانسته اند و اگر نه دانسته اند
اکنون بدانند که این نه حقیره آن است که معامله انجا سرسری میتوان کرد نشست
که چند روزی بهوس کاری کنند بعد از ان بی کار روند کرند الی هوش دارند
و باز وقت افتند و بیدار باشند و السلام علی اهل الاسلام و هو حسبنا
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الدین
الشیخ محمد اعزه الله و ایده و نصره   در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر
اوست   بر صراط ای مستقیم ای دل کسی گمراه نیست   ابتلا رحمت و
داعد المحک صفا اهل صفاست و جاذب رحمة خداست و میراث انبیا و
اصفیاست حرارت سالک صادق افروزد و اجر و پل برای وی اندوزد و
گناهان بیست ساله را سوزد نان سالکان نان عابدان نان ساجدان
در پذیرد و در بلا روی نکرد ایشند از جفا مرسید از عناکه طهارت ارنه بخون جگر
کند عاشق   بقول مفتی عشق درست نماز   کار سالک از زمان درشت
شود که در راه خدا سکست باید و آب باروی کارش انگاه اید که آب روش
برای خدا ریخته شود سری که در این میدان کو کرد و کو مباش و دستی که در انجا
از هم است نرود دست از وی بدار پای که در این راه نرود پوید کو با تو مباش
ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت

وانا من المسلمین ترا اراده ما و ایشان حضرة دوست — که هر چه بر سر ما برود
اراده اوست — هر کس که خدا را شناخت از همه کس پای برداخت و هر کس که
صفة جوار خدای شنفت از همه یکی بر دولش گرفت هر کس را که با او کار
بر کار نه دارد هر کس که دولت وصل یافت پروای اغیار او را نماند کیفی
تنها و با وحدا ابیات که با یاد او کس تنها نماند — و دشمن من کور شنگ
میزن و دشمن من بر شنگ ده من قه قده ایشان تیشه بر پای جو خود میزند
ورک وریشه جو خود برمیکنند ای دوست ترا چه غم — هزار دشمنم ار میکنند قصد
هلاک — گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک — فان تولوا فقل حسبی الله
لا اله الا هو توکلت علیه و هو رب العرش العظیم اخوان الیمین خاطر جمع
دارند و اندوه و تفرقه بخود راه ندهند که سالک راه خدای اگر غالبست فله
الفخر و اگر مغلوبست فله الاجر هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین و جهاد
نفس اگر غالبست فله الوزر و اگر مغلوبست فله الخزی اخوان الیمین حرص
کرند که صبر میراث انبیاست و من احق بمیراثهم ممن هو علی احیاء سننهم
و سلوک سبلهم اخوان الیمین دل قوی دارند ان الله ناصر من نصره و
ذاکر من ذکره و ولی من اطاع ... اخوان الیمین را در کنف حفظ خدای
در می آورم از شر هر باغی و حاسد و قهر هر منکر و جاحد و مکر هر ... عین
الله ناظرة الینا کل الله لا یعذر علینا والله من ورائهم محیط والسلام علی اخوانی
ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله قطب بن یحیی و ولی نعمة الله وجیه الامیر شمس الملة والدین
الی سعید — اگر از دنیا سخن گویم شرمسارم که دنیا چیزی است بر بافته و
حدیثی بر ساخته کرم ان خنک و ستران تنگ نه سزاوار سخن و نه جدا

اورا هر و بق واگر از آخرة حدیث رانم شرمسارم که مکرر حدیث
آن حدیثی است تا حدیث از آن باید کرد و بد بستاری سخن از ابلیمان باید
آورد واگر از خدای عز و جل باز گویم شرمسارم بر شرمسار که حدیث حادث
و حادث بقدیم چکار رسد هیهات لا یعطا وعقار النها و بلی البین عنا کب
الافکار واگر خاموشی گزینم چون چشم جسم کورست و گوش او کر و تا نمایند نبیند
و تا نگویند نشنود عالم تاریکی گیرد و روحهای پاک اسیر توده خاک باشند
و راه برون شد نیابند متعفی ... انکه شرمساری بخود گیرند و سلطان
سخن را عنان بسوی شاه راه بیان کشند تا موتیه او مخبر جن و انس را نفوذ
از اقطار سموات و ارض میسر گردد و از اخلاد بحضیض ارض و اتباع هوا و بیه
هوی خلاص یابند والله هو الغفور الرحیم ای عزیزان گوش گیرند و حرت
نصح از کف ناصح مشفق نوش کنند حدیث که نه از خدای یا یوم او نیست
لغو است بر دوام کاری که نه برای خدای در روز باز پس است لهو آینده خانه چه می
سازید چون خواب میشود جامه چه می پوشید چون میپوسد باغچه می
کرید چون می میرد امید بخلق چه میدارید چون ماننده ... ان لان ن
الله هم از ایشان چه میدارید چون ان الحکم الا لله و اینکه صوفیان در
رقص چون دست افشانند دست از جهان افشانند از هر چه در دست دارند
و چون پای کوبند بر چه کوبند بر هر چه دامن گیر ایشان باشد بان دست
افشان و پای کوبان ردی بابن راه کنند در چند ... مردم خواره تحا
راند اگنده روی ما ز پس بکنید واینغول مردم خواره چیست طبع آدمی که
نفس در روح او فرو برده و طمع کرده اورا طعم خوش ساز و بان از تحذیر
طمع ترسید و تطمیع او امید مدارید بان چابک این راه روید که طمع

دوزیرا

جز تا سرحد بوات وارض منت چون این سرحد بر باد کردید و استمهار روز کسی را
دست داد این رفیق شوم ازلی شما باز شد انگاه آسوده مروید میرواسبق
المقرون و اگر کویند چگونه خانه زنیم چگونه جامه دوزیم وقد قطعها رسول الله صلی
الله علیه واله کوییم انما الاعمال بالنیات وقد فهم من فهم والسلام علی من فهم علی
عباد الله العاملین بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محی الی ولی الله اعونی الی الله الامیر محب الله الاولین
الشیخ محمد ایده الله مکتوب گرامی رسید و بر اصول و فصول آن اطلاع
حاصل شد و غلو اهل تعصب و بهتان وافترا که شرح فرموده بودند معلوم گشت سلمان
رضی فرموده الناس اربعة اسد وذئب وثعلب وضان فاما الاسد فالملوک
یفرسون ویاکلون واما الذئب فالتجار واما الثعلب فالقراء المنافقون
واما الضان فالمومن ینهشه من رده اخوان ما را ایدهم الله این شانه
ایمان بلکه برصفه ضان اند که هر کس از سوی از بیگانه و خویش بر ایشان
نیش تیز کرده و برا چو دست رسی او دست ایشان تمام ازار و کو جالاک باشند
ان ربک لبالمرصاد توراچون کله و برسر ابستان تو نداشتی که
دارم کله بان ولیم آیه الله بوده اند که گماشتن اهل عدوان بر سالکان
نه برای خذلان سالکان است برای خذلان ایشان است چون خدا عز وجل
خواهد که حجه خویش بر ایشان درست کند و نقوش شقاوتی که بر ناصیه نفس نفوس
بالسین العلم مکتوبست جلباب خفا از ان مرفوع کرده تا هر کس آن نقش
برخواند ما را این کرامت بلکه ظهور ایشان از خدای عز وجل نام زده است مایده
سوی منافع وحکم که از ان بکمال سالکان عاید گرده مثل ظهور ثمرات قدم و مثل
اعتبار از حال اهل عناد که چگونه حب علو در ارض غشاوه بر دیده ایشان

تمیده

تمیده او روی ایشان از ناحیه صواب بگردیده هر آینه ایشان الی السالکین
ماه علو در دل خود باز داشتند و به خمول و مسکنت بر زندگی هر که را مردم
مسجود میکنند زهراندر جان او می افکنند چون می زنهر نوشته بر بری
از طرب یکدم کجنباند سری بعد یکدم زهر در جانش فتد زهر جانش
کنده او دو ستند ومثل اکمه اشتغال ایشان بعد اعدا اعدا باشد نه بما فزد
احباچه در جبلت نفس توده مدافعه و منازعتی در کور نهست اگر آن با اعدا مشغول
نمی اید روی بجانب احد فام آورده و بموسته اکثر موجب شقاق اهل
وفاق میکنند بحوز انش اگر چیزی نمی باید کز سوز انه خود را می سوزانند الله سبحانه
وبده ولیم را بادر آنکه حکمتهای خدای عز وجل بدولتش را بسکر کمتهای او را اسبقنه
کردانا و انه رؤف بالعباد والسلام علی ولی
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محی الی الاخوان الاولین کثرهم الله وبارک علیهم
اجمعین عنایه که هر فرد راه باشد که در حق یکو بی باعجاز بچشم کند
و بکوکر خویش بقصد انجا نماید اما ان تو مقصد حقیق باشد مقصد حقیقی آنست
که بقصد آن انشا رسنو کرده اشتال این مقاصد بجوابست که به ان مشکل مجوبه
چه هر بوبه که بجا از انها رسید کان که وصول بقصد ر او را حاصل شد و از
جانشنی مرتبه وصال بره بکام او رسید و تقوی واتخاشتی ایست همچنین مسافران
ارواح که از مطموره عدم بیرون امده اند بقصد اول توجه ایشان بنهرستان
لقاست که محل لقا و جوار حق است جز و علاوه هر چه جز انست از مقاصد
و ثنویه و غایات جزئیه امور نیست که ایشان زاینش اورده اند و انرا پایان
لشکر کاهی نموده تا بر صولات وجیه تعلی کنند و تقوی جویند اما قرار گاه در حضره

بکرایت و شوق وکانت بالسین المهدلبسوی الی جاست کما قال سبحانه و ان
الی ربک المنتهی اما خوان و راین دو گروه اند بعضی هوشمندان چیزاند که
عوارض لاحقه ایشانرا از حقایق سابقه غافل نمی سازد و امور طاریه ایشانرا
فراموشی اصول ثابته بار نمی آورد و مطمح نظر ایشان از بدایت جوهر نهایت نسبت
وصف ایشان چنان است که عمر عبد العزیز گفت کا کنت بالدنیا لم تمکن و کانک
بالاخرة لم تزل نزو هیچ سخن لوقت نمایند و در هیچ منزل لنکر همت نیفکنند و لا
یزال متسارع باشند بسوی غایة الغایات و جز آن خشنود نباشند
و جز الجا ایشانرا الکار ایه الکتاب کمنه الا بقدر ضرورة و نیة معاونه و بعضی
سفها کودک صفت و غفلان بی بصیرت و تنگ چشمان کم حوصله اند که غایات
مجوله چنان ایشانرا در کیرد که غایت اصلیه فراموش ایشان شود و چنان
پندارند که کران غایة حقیقی است و بکل همت خویش متوجه ان باشند و دخول
بان غایه از خویش و نهایه سعادت خود تصور کنند رضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا
بها و لکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه و صف الحال چنین کسان است
و عجب اگر در هر منزل ازان که فرو ایند چون بنا الواقع نه مقصد اصلی و مستقر
حقیقی است بر انبلع امرار و متابعه کاروان سالار از انجا باز کوچ کنند چنانکه
مشاهده میکنیم که در هیچ حد آدمی قرار نمی کیرد و هر مرتبه که از ان اسوده خود نمانده
چون بان رسید مرتبه دیگری جوید و لش ازان چنان میکرد که از مرتبه جستجو
دهم جوا و مع ذلک این بار خوان کوروده ها زرفته نه افتند که اگر اینجا قصد
بودی چو که ازان باز جوا بودی و هر بار بمثل دهم سابق مبتلی شوند و از معرفة لا
یلدغ المؤمن من جحر مرتین بی نصیب باشند نه ایشانرا گوشی که گواهی خویش
بشنود و نه عقلی که ازان قران احوال باز رفته افتند و نه حسنی که چون داعی

ترا از علاج

حق

حق این حال شرح کند عایوری کردن نهند والی الله المشتکی من اهل الهوی
والسلم علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم
من الفقیر الی الله قطب بن یحیی الی ولی فی الله ذی المنن الامیر رکن الدین
حسن دولتمند آنکس است که همای ایمان سایه بر سر او افکنده و کسی را
دست بر جای نباشد اما این همای سایه بیفکند جز بر سر عالی همتان و پاک
گوهران و بی غرضان پس همه عالی دارید و دل از تلوث بتقاصد دنیه
و بونیه پاک سازید و کرد مطالب جزئیه مگردید و جز کلیات مطمح نظر مدارید
که چون چنین کنید امید می توان داشت که این طایر میمون هوا آشیان
سما کند و سایه بلند پایه بر سر شما افکند و انگاه سلطانی جهان شما را مسلم
کرده و بدانید که هر جای که سایه این همای انجا افتد اثرهای نیکو و هر تمر بار
شریف را بار آورد و سینه را گشاید و دلها را بانان سازد و خلق را نیکو
کرداند و شخص را صبور و وقور سازد و اگر گویند چگونه ما سایه افکندن این طایر
همایون را انتظار کشیم و بی تنگ ان ما را او رفتست چه در ایمان خویش لنگ
نشیم گوییم چگونه بر روز در نماز گویند اهدنا الصراط المستقیم با آنکه از خود
لنگ نیستند که بر راه راست ایند و دین حق یافته اند و خود او معناد بروده
بر بروه است دور ایمان گاه از برون تا بدر و باندرون برسد و گاه از اندرون
تا بدر و به برون نرسد و گاه برون و اندرون را هم فرو گیرد و الکمل قسم من
ذلک حکه شمول ظلال ایمان هم جسم و جان خویش را جویان باشند
تا هیچ جا از شما نباشد که ان نور انجا نرسد و حکم خویش آشکارا نسازد
تا در هم مواطن قیامت رستگار باشند هر کس که این نور از اندرون داشته
باشد و به برون او نرسیده باشد در مواقف اوایل قیامت گرفتار باشد

و در مواقف او افروختنکاره کس که این نور بر ظاهر او تافته باشد و به باطن
نرسیده در اوایل مواقف نور از آن رجوع نماید اما افروختگی شود و در ظلمات گرفتار
ماند اللهم ثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة واهدنا واخواننا
اجمعین الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین
والسلام علی ولی ورحمة الله رسیده بودند که صحبت داشتن جون انسان
کل باشد که هر چه معنی دارد آن کل انسان کاملست و بیچه داشتن جون او با مکدر
انست که بهمان او حجت جوید و به مدارک او معول کند نه بر مدارک جون و از او
باز گوید نه از خود والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی الی الله الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد ایده الله بما ایده به عباده الصادقین آدمی به دنیا
از آن آمده که کارسازی آخرت کند او هیچ انسیه که مگر به دنیا از آن امده که تمتع
بحسنات دنیا نیابد هر آینه او اسبه در بیکار تاخته و آن کار را یکباره پس
پشت انداخته بی بی غلط کرده اگر ورا برای دنیا آفریده بودندی جاوید در
دنیا باز گذاشتندی ای اخوانی مردگان بکجا میروند اگر خوابست گران اف
بیدار شدندی لا والله نه خوابست گران و نه هرگز ایشانرا از خود غیبت با همه آن
حساب ایشان با جهانی دیگرست و هر کار ایشان با جماعتی جز این جماعت
اول ایشان موقوفست بر اخوان ایشان تا جون همه بهم رسند یکبار ایشانرا
بسوی خدای عز و جل حشر کنند و آنجا بنمایند و ایشانرا از هر چه کرده اند
و گفته اند خبر دهند هنوز الآن ای برومند که اندم و آفرای خنک آنکس که جون
نام خویش بر خوانند و ران آن ببیند که بآن روشن و دل بان خرم
باشند هیچ واینه کران جیست هر کاری که برای خدا کرده باشد نه برای خود جان

روز خدای است جزا جه برای خدای باشد در حساب نیاشد و جون ودران
روز از آن ذلیل تر و خوارتر نباشد که مکافات عملی که جهته او کرده اند نتواند کرد
ای ولی من جون درویشی آید ورا گرامی دار و در دلداریش روان کن که
ضیف خدای است جون کسی خسته باشد ورا عیادت کن و دلداری ده که
که خدای نزدیک اوست این دو طایفه از آن خدای اند و اهل الله اند فقرا
و مرضی ای ولی من جون غنی آید اندوهگین مشو که بلا برتن موجب صحة
ولست ای ولی من جون غنی بیابی اول برمنعم آن ثنا و شکر بجا آر ان
بنوی ای ولی من راحت در رضا بقضاست و غنا در توکل بر خداست رضا
و توکل دو جناح مومنست که بآن پرواز کند بسوی علیین و بی این دو باینجا
نتوان رسید جنان کن که حظ تو ازین دو خصلت کمال باشد ای ولی من
آنکس که خزاین ملوک داده و اسباب و اموال ایشانرا ارزانی داشته
رضا و توکل به سالکان داده و بان ایشانرا از هم جزبها بناز کرده ای ولی
من خوش حال کسی که هر کارش با خدای باشد از خدای گرد و برای خدای
و هر روز از اهل مناجات باشد و سر او از ذکر خداوند خویش هرگز خالی نباشد اگر
جه نظارتش با این دان باشد جه لذیذ که عیش اوست و جه خوش که حال
اوست و جه فارغ که دل اوست و جه طیب که حیوة اوست نور جهان جنین
کس است و جشم جهان به جنین کس روشنست و محل نظر خدای عز و جل از
جهان جنین کس است جعلک الله وایانا منهم والسلام علیک وعلی الاخوان
المتین

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله قطب بن محیی الی اخی وحبیبی مولانا مجد الدین سلام الله
مطمح نظر را جه باقی سازد و بهیج وجه روی از آن نگرداند و از هم سوی او انصب

الیمن خویشتن سازد و چون اهل طمع شهوات نکند و جوید او بعبادت خدای
عزوجل و مناجاة با او کند و جوید تا از آنان نباشد که اضاعوا الصلواة واتبعوا
الشهوات و صفت الحال ایشانست چون اهل هوا ذکر احوال دنیا و ابناء دنیا کنند
از ذکر احوال اخرة و سیره انبیا یاد کند تقوی نگاه دارد که احب عباد نزد خدای
عزوجل متقیان اند خدای عزوجل کفیل ارزاق متقیان است و در اشتغال با قضا
از کس چیزی نستاند الا آنچه شرعا با حلال باشد و در مرافعات روی کس در میان
نبیند جز وجه خدای عزوجل و از هیچکس نترسد که خدای عزوجل واقی متقیان است
و زبان را بر هیچکس بدشنام و کلام غلیظ نگشاید برفق و حلم و صبر و وقار تربیت
کند صلواة را در اول وقت بگزارد و بخشوع و حضور قلب هر روزه بتلاوة کلام
الله مشغول شود و با تدبر در معانی آن در هیچ چیز فکر نکند الا در حکمة و قدرة خدای
عزوجل در آفرینش آن یاد کند و بداند که اگر یکبار نگاه در آسمان کند و عظمة
خدای عزوجل در دل او حاضر نشود نه غفلت و لعنت و ظلمت قساوة فی الحال
بچاره تضرع و استغفار آن حجاب را بگذارند تا دیده او از هر چیز بملکوت آن
افتد و بر ظواهر اشیا که موقف نظر حیوانات مغفلان است نه ایستد و بداند که حسن
اخلاق بهترین مواهب خلاق است به پناه خدای رود از آنکه غضب بر او مستولی
شود تا بمقتضی غضب کاری کند و دشمنی گوید و به پناه خدای عزوجل رود از آنکه همه
او نزول کنند و با تجرعات مردمان با این شاد و خرسند است شاد و خرسند باشد
که دون همتی بدترین اخلاق است و دون همتی میل است بدنیا و افتخار و اقبال
ابناء دنیا و نفرت جا را از اعراض ایشان حدیث لا یکمل ایمان الرجل حتی یکون
الناس عنده کالاباعر یاد آورد و بداند که خدای عزوجل هیچ بنده خود را به بنده
دیگر محتاج نساخته الا بعضی بندگان از قلة یقین و دناءة همت حاجة بسوی

دیگر بندگان بردارند و بر خود ستم کنند الزام ذل رق نسبت با بنده مثل خود
اولئک الذین خسروا انفسهم ان برادر به پناه خدای عزوجل رود و از آنکه جز به
پناه خدای عزوجل رود   والسلم علی اخی و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی الاخوان الایمن المبارکین   فمن احسن قولا
ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین   و حق اکرم هو یا من حل
الله متعبدا او بات لله متهجدا و کان من عباد الله القانتین شاد و لی که بیاد خدا
شاد و از غم دنیا از او باشد در حرم خدای بر آنان که چون اخبار دنیا کام جوید به
احادیث دنیا و کلمات شتی تزیین کند ایشان خودکام بیاد خدای و اوصاف
و تلاوه کلام رب العالمین سیر کنند مرده با و چنین کسان از ابد رستگاری را از روز
که اهل ادبار سرنگون از گونه ای اخوان الیمن هداکم الحقایق الیقین اگر نه
ابلیس که بر گماشته قهرمان غیرتست برای اظهار غرة و اتمام حجت سلطان
اغوا بر بنی آدم داشتی ایشان هر جهت روی در خدا داشتندی و جز عبادة
خدای کاری نداشتندی برای آنکه آیات خدای بس ظاهر است برگ درخت
با استدارة شکل و تناسب خلقة و لطف ظاهر است بر وجود صانع ستاره آسمان با
تمیز بضوء و تخصص بوضع برهانی روشنست برایمنی ریگ بیابان با تماسک اجزا
و تخامل بر مرکز جمع قاطعست برای مدعی پس دلایل وجود صانع حکیم قادر علیم
بعدد برگ درختان و ستاره آسمان و ریگ بیابانست و چیزی که دلایل آن
باین کثرة باشد نه از آنست که بر کسی ملتبس ماند و چون موضوع چنین کس را حل
شد خضوع با او و تمکین نزد او و التجا با او و استمداد از او و استغنا با او و از غیر او قطع
والقطاع لازم می آید و ذلک هو العبادة قال الله تعالی فی الحدیث القدسی انی

خلقت عبادی حنفاء کلهم و انهم اتتهم الشیاطین فاجتالتهم عن دینهم و قال سبحانه
فی التنزیل کان الناس امة واحدة ای مجتمعین علی عبادة الله و الاخلاص لوجود ذلک
فی عالم الفطرة ثم دخلوا عالم الخلقة و جاور الشیاطین فاختلفوا فبعث الله النبیین
مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه
و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات و ذلک حیث قیل
لهم الست بربکم قالوا بلی هذا تفسیر ابی بن کعب رضه و انما اختلفوا فیه بغیا بینهم
بما زینت لهم الشیاطین فهدی الله الذین امنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه
و ترک الاخرین فی غیهم و الله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم
اکنون اخوان الیقین چون خدای عز و جل برحمت خویش ایشان را راه نمود با آنچه از ان
فراموش کرده بودند از ذکر و عبادت و بر ایشان منت نهاد به شنیدن و صیت
پیغمبران خدای صلی الله علیهم و اقتدا بهدی ایشان و تاسی بسنت ایشان
خدای را بر این نعمت بزرگوار شکر بسیار کنند و حاضر وقت خویش باشند که دیگر بار
شیاطین بر ایشان دست نیابند که پرده غفلت بر دیده بصیرت تنند و چهره دل ایشان را
بزنگار قساوت تیره سازند اعاذکم الله من الحور بعد الکور انه ولی المتقین
و دانم که چون حدیث عالم فطرت بیان آمد اخوان ما را آرزو آن باشد که حقیقت
عالم فطرت بشناسند و با خود اندیشند که آیا آدمی را پیش از این نشأت نشأتی بوده
بدانید که آدمی را پیش از این نشأت نشأتی بوده بل نشأت و اطوارها و در گفتار خدای
عز و جل و قد خلقکم اطوارا و گفتار خدای عز و جل لترکبن طبقا عن طبق دلالت
و اشارت است بر آنکه آدمی را پیش از این نشأت حاضر بوده یکبار عالم فطرت خوانده‌ایم چنانکه
نشأت حاضر او را یکبار عالم خلقت خوانیم با آنکه در هر یک از این اطوار تفصیلی است عالم
کوکبی جز عالم شیخوخت قال الله سبحانه ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا

بنو

شیوه خاطوری از اطوار نشأت فطرت ش خلق و ظلمت است و روش نور برا او
و طوری از اطوار روش آن در بسیار قبضه و قبض نیست کاور و بکل ذلک اکثر
و اگرچه آدمی را سوی این نشأت نشأتی بوده اما کل نشأت او مسبوق است بلی
نشأتی که هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا و فی
الصحیح کان الله و لم یکن شیء غیره وجود او را ابتدایی است که از ان درگذرد و
بلی اولی خاص ذات خدای است عز و جل مدة وجود ما سوی الله را که مدة و زمان بخت
بدایتی باشد چنانچه امتداد مکانی را بدایتی است اما امتداد مکانی جوهر مجتمع
الاجزا نیست او را نهایت لازم نیست و تحقیق این سخن را از فرزان محال
چو بنیاد اخوان و موطنی می شناسیم از مواطن عالم فطرت که هر چه آدمی در جهان
وارونه گفتن و سجاده و لقمه نان که می خورد همه را بجهان با وی قرین بوده اند
و آن سه شنبه که هم بکار ده و آن بیکبار آورده شده و آن پنج شنبه که هم
دواب و آن یکبار مبثوث گشته از ایام آن موطنست چه در ایام اسبوع
که حالی در میان است چنین سه شنبه و پنجشنبه هوان یافت و چون آن جهان را
مطموس و مدروس ساخته اند و آنکه در آن عالم بوده بتدریج باز درین جهان
بیک بکلق جدید آفرینش میفرمایند و در اسامی آن جهان هر جا آنجا قرین جزئی بود
اینجا او را باز میجوید و قرار نمیگیرد تا خود را با وی برساند و اگر شیخ ابوطالب مکی
در قوت القلوب آورده که لا اظهر الخلق فی العدم اظلم الصانع کلهام ثم خیرهم
فاختار کل عبد صنعة فلما ابداهم فی الوجود اجری کل واحد ما اختار لنفسه از این
بابست و عارفان چون این معنی بدانسته اند در کسب رزق و طلب و خروج نشیند
چه میدانند که نان و جامه که در موطن سابق قرین ایشان بوده مجالست
با ایشان را اشنا می شود و هم او می شود که او را بجز و جوینده آنچه قرین بوده بکان

چو یار او ست و بنی اسایه تا خود را به او می رساند و چون رزق یار را میخواند چه حاجت
که ما او را بجوییم قال رسول الله صلی الله علیه للرجل الذی ناوله التمرة لو لم تاتها لاتتک
بلی عارف مهربان خوی و متخلق باشد و در آیین عالم محبت نشاید که این عزیز
چنین یار را جویان و ما افسرده نشسته قدمی باستقبال ایشان برون ننهیم تفضلا
و تکرما بپذیره ایشان باز باید رفت و جا بر را که دوست وی نیست چون باز
یافته تنگ در بر باید گرفت و نان را که یار قدیمست درون احشا جای
باید داد و در حدیث صحیح آمده که الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف
وما تناکر منها اختلف این تعارف و تناکر در عالم فطرة بود که شرح کردیم و این مخصوص
ارواح بنی آدم نیست در عالم ارواح ارواح هم خبر باشد و هر چه هست روح دارد و
جمهرچه هست بتسبیح خدای عز و جل مشغول است بدلیل قوله و ان من شیء الا یسبح
بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و از تسبیح از عزوی روح متصور نکرده قال الله تع
وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء پس چنانکه
هر دو کس که روح ایشان در عالم اول با هم آشنا و معیت بوده اینجا با هم الفت
میگیرند همچنین از ارواح جمادات هر کدام که در عالم با روح شخص مقارنه و آشنا هست
در این عالم با وی می بوده و متعلق به او میگردد و آن لا غالیس چو حسن آ
جزع و اضطراب چه معنی دارد و قوره صبوری آید بود هر که چه از آن انگشت نه
انگس خواهد رسید هذا و دروان بندارند که جان مخصوص انسانست فی لی
جان هویدا و نطق آشکار المخصوص انسانست جان پنهان همه چیز را هست
هر کس که حذار خواهد و بر از زبان جانوران و زبان جمادان در امور و معنی
جان هویدا و نا بدا هم کس بداند که صحبت خدای عز و جل اخوان ما را در هوا
او ب ایمان بدارد و تا از زمان حقایق اشیا و نا کرده و به آفاق عیان

مشاهده

مشاهده اعیان برسند انه علی ما یشاء قدیر و نباید که آنچه در قرآن مجید مذکورست
از وصف حیوانات با نفار عقل و فهم مثل قوله تع اولئک کالانعام بل هم اضل
و وصف جمادات با نفار سمع و بصر مثل قوله تع حکایة عن ابراهیم ع یا ابت
لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا و امثال آن مانع شود از تصدیق
بانچه گفتیم وصف وجه ملکوتی اشیاست وانچه درین آیات مذکورست
وصف وجه ملکی فلا تناقض والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالیین وفقهم الله تع لطلب مرضاته
راه خدای عز و جل گذار از راه تجره و تجرد او نیست چون راه تجرد دلیل او
بی قافله نتوان رفت راه خدای عز و جل بطریق اولی که چنان باشد و چنانکه
قافله هر چند غلبه تر آمن تر و در شر قطاع الطریق مصون تر همچنین سایرین الی الله
هر چند بیشتر باشند از آفات طریق و موجبات انقطاع آمن تر باشند و این
اجتماع و انقیاد که خدای عز و جل بر اخوان ما آن منت نها و اجل رحمتی و اعظم نعمت
که از آسمان عنایت الهی بر ایشان نازل شده و هر کس که نتواند که خود را در آن
رحمت در آورد و نیاید در خود ستم کرده باشند و از روز که محنان به جای خود در سینه
ندامت و حسرت خواهد رد ای خویشان ما از روز که قدم در این جهان نهاده ایم تا
آن روز که قدم از این جهان برون می نهیم پیوسته پس زانوی محنت و غم نشسته ایم
و صنوف محن و مصایب میکشیم هر روز بزرگی از محنت کودکی و گریه و فغان آن باز
گوییم از اندوه بزرگی و غم معاش و کودکان حکایت کنیم از اوجاع و امراض
و سهام حوادث و آفات که از هر سوی روی بما دارد قصه کنیم این همه زحمت که میکشیم و
این همه تلخی که می چشیم کام خود بان شیرین میکنیم و دل خود را بان خوش میسازیم [illegible]

دین در جوار رب العالمین کاروانی خواهیم کرد این نا امیدی برادران مراد مکنیم
واگر نه نفور از شما و وانس از فواد ما برآید چون چنین است چگونه توانیم کرد در اکتساب
الحجه شرط وصول بان کار اینست مساهله کنیم و مایه و سود در بود و جود داد ام و ل نعم
در سود ما است فی فی زینهار که این طمع نا آورید که هر چه شما میگوئید قبول داریم
اما این یک نمی توانیم قوه و انتعاش ما باین امید است نومی کنید که ما ازین
نا امید شویم ای برادران الهی چندی از شما در استقلال بنقل این رحمه
که از سما رعایه الهی نازل شده تقصیر میکنید و اندراج در این رحمه و سلیمانا خبر
می نمایند و خاره ساختن در ارض طیبه اخوان اباد تعلل مراندازند بعلت آنکه بوی
طبع ایشان باشند من اکل الوجوه یافت نمی شود و یا اگر یافت میشود مانع وارد
و عد واز این راه دست یافته و حایل شده میان ایشان و اندراج در زمره
اولیک یسارعون فی الخیرات و غافل ساخته ایشان را از مضمون فی التاخیر
افات و لا تتدارک مافات ایا تامل نمیکنند در امر بعضی دیگر از اخوان که در نقل
باخوان اباد تعجیل کردند که چگونه از فرخنده حالت ایشان قرار گرفت و داعیه
نقل در ایشان افزوده شد الا ان یشاء ربی شیئا اما توانند این دو کس
از اخوان ما که تبارک مجدد شده اند بر نقل باخوان اباد که سماحتی پیش گرفتند
جوانمردانه یار همت برین اغراض جزئیه نهند و تدقیق دکر پیش بر طرف کنند
و در جا که دست دهد کلبه که چند روز زندگی توان بود تا زمان رسیدن مقاصد
ترک باز نهند و خدای عز و جل بوجی این سماحت و گذشتگی ایشان را ابواب
در دل نهند و شرح صدری کرامت کند که اگر در حوت سودی مقام سازند بر ایشان
تنگ و تنگ آسمان گردد و ایا توانند بود که مقدم الاخوان الاولین اثر کردار
و جوار رضا و هدو مساهمه کنند و خدای عز و جل از عین کاهو او عوض بدهد و جوار

خویش

خویش و آیا تواند بود که ولیم امیر غیاث الدین عبد الله خانه که در خاطر
دانست که بسازد و درین بهار بسازد و چگویم که از باز ماندن ولیم امیر رشید الدین
عبد السلم و نقل نکردن باخوان اباد بر خاطر چه بار نیست یاری این
دو ولیم که مذکور شدند و دو دیگر وفقهما الله لما قد اوسیمها جواد ترد
باخوان اباد و تقصیر میکنند چنین زود سست شدند ولبرازها لعبد
امید سستراول دل ظاهر اعهد فراموش نکند خلق کریم والسلام علی
الاخوان اجمعین و علی الشیخ و السید و الوکیل و علی الواحد بعد الواحد
منهم بالتفصیل و حسبنا الله و نعم الوکیل ولیم امیر رکن الدین حسن
اسنقفر رمنوده بود از شرح این سخن را که در بعضی مکاتیب است که خدای
عز و جل گاه بصفه تبسط دل را گشاید و گاه بصفه قبض دل را در مضیق افکنده
و برسیده بود که این قبض و بسط و گشاد و مضیق چگونه است هرچه از باب
فرح و شادی و بهر کس که باشد آن از بسط الهیست و هر چه از باب اندوه
و غم باشد آن از قبض الهیست و در هر کس که باشد و خدای عز و جل در
غیب معنی است که هر گاه که خواهد که دلی را بگشاید جهره آن معنی بوی نماید و
خاصیت آن گشادگی دل باشد و او را در غیب معنی است که هر گاه که خواهد دل
تنگ شود جهره آن معنی بوی نماید و خاصیت مشاهده آن معنی تنگی دل باشد
لیکن عارفان المعنی بی پرده از عین آن معنی با ایشان نماید و دانند که با
ایشان چه میرود و عامه را با سباب غم و شادی مشغول کنند و بی خبر جهره آن
حقیقه با ایشان نمایند ایشان را از جهره حقیقه بسط و قبض روی نماید
اما بداشته باشند که از اسباب روی نموده با سباب ملکی از آن سر ملکوتی
محجوب باشد سبحان الله بیده ملکوت کل شی و الیه ترجعون

[illegible]

شیخ الاخوان اسکاف فرموده بودند از جلیة سخنی که در بعضی مکاتیب مسطور است
که ربط قلب با معلم خیر موجب حفظ ایمانست بر شخص در حین مرگ سبب این
است که در حین مرگ دل بخابث لطیف و نازک میشود و هر چه در مقابل دل
افتاد عکس بر دل می افکند و دل صورت آن میگیرد و چون در ایام حیوة تعلق
قلب او با انسان کامل موکد بوده باشد و پیوسته ذکر و حب او مشغول در
حین مرگ بحکم عادة هم از حیثیت متمثل میشود و بحفظ او از او خیر و ایمان
خبری نداشته پس المعانی در دل او بازمی افتد و آن رنگ میگیرد و مان
میرود و گفته اند که رنگ نشان ولی خدا ایست که چون او را به بیند خدای یاد
اید این باره ایست از بیان المیزان سخن و این مجال زیاده ازین گنجایش ندارد والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی الحضرة العلیة المجیدة المحمدیه محمد جهان
پایان ندارد و قوه آدمی به دفع و رفع آن وافی نیست یکی دفع کرده
که چند نای دیگر رسیده و با یک تن تنها با چنین دشمنان انبوه تقاوم کردن
وجهی ندارد و پناه کسی می باید برد که قوه او به دفع ایشان مستقل باشد
با مستسلم می باید شد که هر چه بر ایشان رود و روجه مقاومت بی فایده دفع
کرده نیکند و فی نفسه تقی ست پس شقا مضاعفت و عدول به قسم دوم گاهی
باید او که یا پس از قسم اول حاصل باشد و یا پس از قسم اول حامل نیست
چه گواهی عقل و خبر صادق معلوم شده وجود مقتدری که قوه او بهمه چیز مستقل است
تبارک و تقدس و طریق التجا به او خبر صادق موید به آیات و بینات معلوم گشته
پس خردمند را سکی نماند جز التجا بمقتدر سبحانه و دور آوردن خویش در پناه
او که قال المقتدر سبحانه ففروا الی الله و هر جنس که جز از این طریق کند و که المضطر ا

لا یحیح ولا یفرح ولا یعرف السوء ولا یدفع و اگر کسی سوال کند که ما می بینیم
که آنان که التجا بمقتدر جسته اند بعضی سوء از ایشان معروف نیست چه
اولیاء خدا به محن مبتلی می باشند و آنان که التجا بمقتدر نجسته اند بعضی
سوء از ایشان معروف می باشد کان ما هو من خلاص بعض الکفار من
بعض المحن فی بعض الاوقات فاین موضع الفرق جواب آنست که آنکه
که ولی خدای ست محنت و سوء نرسد محنت و سوء پیرامون منزل او بر آید
که حفت الجنة بالمکاره اما و را انجا که مستقر قلب او ست چیزی و اثری
از آن نیست زخم محنت بر تن اوست نه بر دل او و آنکه که دشمن خدایست
مسکون به سوء و مکروه ست و آنچه از سوء و مکروه معروف میشود از حوالی
منزل او معروف میشود و مردمان چون در نظاره او کرده بحکم حفت النار ان
بالشهوات مسرة بینند و مکروه نه بینند پندارند که مکروه رفت بلی رفت
اما از برون نه اندرون اگر دل او بر شکافند به بینند که در چه حال و نکالست
قال المقتدر سبحانه من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و قال تعالی من عمل
صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة والسلام علی حبیب قلبی
حیاة الله تعالی بالحیوة الطیبة و حیانا بحیاة الکرام ان ربی لطیف بالساد و
صلی الله علی نبیه محمد و آله بسم الله الرحمن الرحیم
من الواقف علی باب الله المنتظر احمد قطب بن یحیی عبد ربه و ابن عبد ربه
الی الحضرة المخدومیة المحمدیة اتم الله علیه نعمه و علی عباده المخلصین من عباده
المنیبین الیه فاسرع القلب مجیبا الی امر الله و ما اعجله مساعدا له
فی طاعة الله فالعبد من قلبه و جسمه من اقبال یتبرم منه النور و ینشرح به الصدر
و داو باید منصدع له الفواد و تذوب منه الاکباد و لا یدری علی ما ذا یختم الکتاب والی

ماذا یکون الجواب فلیت الانسان لم یخلق واذا قد خلق فویلک اللهم ذنوبک
فان عذابک شدید وعبدک ضعیف اعتراف اللهم بالذنوب والتجا بکرمک
یا ذا الطول اعف عن عبدک وافض علیه من رفدک یا نفس الست کنت
نطفة بالامس لا تسمعین ولا تبصرین ولا تنطقین ولا تعقلین فاذا نبتت ذلک
الکوی ونحت القوی بدت ید الطمع الی مالم یوذن لک وطمحت بعین الخیانة
الی ما نهیت عنه فهب لعلک علی بعض حال امسک وامسکی عن بعض ما انت
فیه ویبدلک ربک من ذلک خیرا منه اصبری ساعة فان الساعة لآتیة لا
ریب فیها یا نفس ما اطیب مقامات الوفاق یا نفس ما اوحش مواطن
النفاق تقدمی لربک وتمسکنی بین یدیه وتخضعی له وتلقی الیه قوما بالاسحار
تناجین الجبار وتقیمین الاعذار وتقفین موقف الاستغفار ان لک سبحا
طویلا فی النهار تقربی الی الله بالشفقة علی خلق الله ارفقی بالضعفاء انفقی علی
الفقراء تعودی المرضی وکونی للمساکین ارضا فان ذلک عند الله ارضی
اکثری ذکر الله والزمی تقوی الله فان من یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث
لا یحتسب توکلی علی الله فان الله یحب المتوکلین ویبغض القانطین واعلمی
ان احب عباد الله الی الله من یکثر ذکر الله فی القوم الغافلین ویذکر الله
عباده المومنین ویبث فیهم الحکمة ویعلمهم التذکرة عن الله تذکره ویریهم التبصرة
بعد التبصرة اولئک الهادون المهدیون الصالحون المصلحون بهم یرزق الله
عباده وبهم تنزل الامطار وتنمو الاثمار وتعمر الدیار واولئک الذین ینظر الله
الیهم فیصرف البلاء عن اهل الارض وتفتح بالرحمة ابواب السماء هم اوتاد الارض
وعمد السماء قائمون بالحق لا یضرهم من خالفهم مویدون بالکلمات التامات
حافظون لحدود الله محفوظون من اعداء الله ناصرون منصورون اولئک حزب

الله

الله الا ان حزب الله هم المفلحون بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله مطلب بن محیی الی ولی وصیی الاجبر رکن الدین حسن
بوی از جهان می‌شنوم اما ولیم می‌شود بانه وان بوی مرا شیفته میدارد
ولی قرار می‌سازد اما ولیم از این شیفتگی وبی قراری بوی برده بانه داند
کران کدام بوی است ان بوی است که تا دماغ از زکام هستی پاک نشود
ان بوی نشنود که من کان فی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یرح رایحة
الجنة چون جهان از برودة اهل اغترار وانکار ربست هردم گرم که از تنور
سینه بر می اید چون یخ می افسرد گرم روی می باید که بهمه از ان نفس
باز شود تا گرم ورنزدیک محدث انرا دریابد تا ازان اتش چیزی دراو
گیرد گر سراپای او را بسوزاند تا در زمین ورد گرد ولیس مرد گرد دلیل بوزد
گرد ولیم اموا ایزد سبحانه شنیده که قل انظروا ماذا فی السموات والارض باز
گوید که از آسمان وزمین همین آسمان وزمین می بیند باید آسمان وزمین
چیزی ور آسمان وزمین می بیند واگر جز آسمان وزمین چیزی می بیند
چرا انکور انجا افکنده رسم انان که ولکنه اخلد الی الارض وصف بالدرضوا
بالحیوة الدنیا واطمانوا بها شرح حال ایشان است وان چیز را که خود برای
ان نمی سوزد ولمسکه از وضیا نچه این ضعیف میسوزم ومیگدازم ودر این مقام
میگویم در بوته غم عشق گداز خویش چون ما زیرا که جا ولبسته ولا مکان
نگنجد استر ولی رها مکن تا زنگ ورا چو رشته سوراخ سوزن است این
جز ریسمان نگنجد در صفة اهل کتاب ایزد سبحانه میفرماید لا تفتح لهم ابواب
السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط والی که هر کس که از دوزن
در بروید دیده بصیرة اذ نگشود وبا ذا فی السموات نرسید فردا دریار آسمان اجر ختم

وجان او کشاینده ابواب یکی خدای نرسد و با عفاریت دیگر باز نشست در
سافلین بماند و اگر کوهی این عروج را جگونه میرا کوه کوه بجناح توفیق باین
اوج توان رسید اما تو خود را از خود خالی کن تا سبک شوی کر و سبک روحان
بدین هوا بر توانند آمد و زغ در وار خوار مدام در نکون ربا شند والسلام علی ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین من عبد الله قطب بن
محیی الی الاخوان الاکبین التائبین وقاهم الله تعالی عن کید الکایدین
سالکان راه خدای چو کشنه اگر از یکدیگر جدا می شوند تنها می مانند و از تنها چه کار اید
یک رشته تای چه تاب آرد و قد ثبت فی الخبر ان الشیطان مع الفذ وهو
من الاثنین ابعد هر اینه بر رشته خویش کم میکند چه خالی نیست که در غار قبور
مندرج میکردند یا مغارات کوه میروند اگر در غار قبور مندرج می شوند زنک
ایشان میکرند و صفر ایشان کسب میکنند و صفت قبور او و زاقالست بر
عاجل واهمال امر اجل و اگر بمغارات کوه میروند الجا ماوی خیالات تشت بیت
اندیشهای پریشان و دو سوهای شیطان گرفتار میکردند و قد ورد فی الخبر ان الشیطان
ذیب الانسان کذیب الغنم یا خذ الناصیه ایاکم والشعاب و اگر با یکدیگر اجتماع
میکنند تا بمجاورت یکدیگر این راه روند اجتماع را نمایشی لازمست و ابنا روی بایکدیگر
همکس نمی توانند دید و نمایش را انقطاع خویش میدانند چون بر و یکدیگر دیدند
آن را از او ضعی میدانند و بدفع آن مشغول می شوند و اتش حسد در سینه ایشان
بنوعی او وخته می شود که بهیچ ساکن نمیشود و جز ابطال آن اجتماع لا اطلب الله وتحان
و راین میکوشند اگر سالکان تنزل میکنند فات المقصود و اگر مقاومت میکنند
یا بمقاومت ایشان مشغول باشند یا بر داشتن حظ خود از آن اجتماع علی ان الله

اعلم بمصالح السالکین خدایا علم تو محیط است بانکه از این اجتماع وانفراد
مارا مقصود نمایش و علو و ارض نیست و میدانی که از بزرگواری و جلال
توان مارا معلوم شده و بان ایمان اورده ایم که خلق را نزد ما ان نشان
بازنکند اسسته که درین منت و اقبال ایشان باشیم مارا اقبال تو می باید
اقبال دیگری که وصلها می نشیند خدایا میدانی که مقصود ما از این
اجتماع تیسیر سلوک سبیل تو است بر خویش و تعاون بر بر و تقوی چه از
ثواب تو لی نیاز نیستیم و عذاب ترا تاب نمی اریم و الحکم طریق نیل ثواب
و خلاص از عذاب را ان شناسیم ناچار دست بآن میکریم و این اجتماع
و انفراد و را طریق آن شناخته ام از آن دست بان کرفته ام خدایا جاکه
مارا برای سلوک راه تو اجتماع کرده ایم مردمان بر عداوة و ازار ما اجتماع
کرده اند خدایا ما عاجزیم اگر نه تو مارا مدد کنی و ضعیف اگر نه تو قوة بخشی
خدایا مگذار که این اجتماع را باطل سازند و کار سلوک بر ما مستصعب
گردانند خدایا وتن ما ضعیفست جنذبا ایشان مقاومت کنیم شر ایشان را
از ما کفایت کن مدد ربک فی نحورهم ونعوذبک من شرورهم اللهم اکفناهم
بطلم بم شئت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله والاخی الامیر الحاج شمس الملة
والدین ابی سعید   ولیم نوشته بود که امروز جرم و تحقیق والسنة ام
وهم کس در بنداز ار ما اند بزرگ الله بالجنة کما تبرتا باستغفار العاطین اقرار در
اسکام آن رسیده که بالکلیه خدای را شویم و روی دل یکباره با او کنیم
چون جمعی دیگر نماند که روی بآن شاید کرد   خلق را با تو از آن بدخو کنند

تا ترا ناچار روان سو کنند   و چنانچه دلیلم جزم و تحقیق دانسته ام که هیچکس ازارها
نمی تواند کرد برای انکه مارا هوای در جزی نیست که اگر ما فلان نگذارند کران
نشود و ما شکسته خاطر شویم و در هر وقت انچه ما طلبیدیم هست و در ان وقت نکاهی
می اوریم داری کرازحق عز و جل با متوجه است مقدم بر سایر شدن و نا
شدن امور بر ما و خللی نه ازرو که خدای جهان بما بدادست اند و خداوند سبحانه
تدبیر امور فرموده است یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان
مقداره الف سنة مما تعدون اگر ما میکوشیم در نظم این اجتماع و انفراد برای
آن انست که ما باین کوشش ماموریم چه این اجتماع و انفراد مقدم تزکیه
نفس است در حق ما و مقدم واجب واجبست و اگر ما میکوشیم در عقد
جمعه در مسجد تو سبحان برای آن انست که ما را بقدر مقدور این کوشش
می باید کرد برای انکه ما و راین بر حقیم و اهل خصم باطل و دست از حق خویش
داشتن عجز است و عجز در دین منهی است و اگر چه مخالفان بیش کریند از
بیش برند بر سالکان جوی می شوند و من بود انشا برا با سایر نمیکذارند
و چون ثابت شد که ما را این کوشش می باید کرد و اجتهاد و باین منعقد شد
وظیفه ما کردن ان کوشش است و چون بوظیفه خود ایستادگی کردیم نشستن
ان امر بجای خود و نشستن با ما و خللی ندارد و ان داخل کار ما نیست این
کار خداوند ماست و ما را در کار خداوند فضولی نیست و هر چه خداوند بر ما
قضا راند از حلو و مر بدان صبر کنیم کو بل و قوه خداوند و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم   بسم الله الرحمن الرحیم
ولا یحزنک قولهم ان العزة لله جمیعا هو السمیع العلیم من عبد الله قطب بن
یحیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الدین الشیخ محمد ایده الله

خدای

خدای عز و جل بندگان خود را دو نوع افریده بعضی را در حجاب
هستی بداشته و روی ایشان با خود کرده و از خدای عرف کرده و شغل
ایشان همه اثبات خود باشد و عز خویش و ذل دیگران شناسند و امر
خود و قهر ناس تمر اند و طایفه را حجاب از دل بر داشته باشد و بجلال و
کبریا خویش بر دیده بصیرة ایشان تجلی فرموده و روی ایشان از خود
بگردانیده و با خدای کرده کما اقول   تا ترا دیده ام اندیشه خود نیست
مرا   هر که حق دید و کر میل بباطل دارد   و این طایفه عز خویش در عبودیه
خدای شناسند و امن خود را در براءة و صدق قل کل یعمل علی شاکلته
فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا و چون این دو طایفه را ذات کلی و جبلی مختلف
یکدیگر افتاده البته میان ایشان وفاق نیفتد و هر چه نزد جمعی محمود فایده
نزد ان دیگر منکر نماید و پیوسته میان ایشان خلاف و شقاق باشد تا
نوبت علم امر شان با خو رسد و هنگام ظهور یوم فرقان بیاید که خدای عز و جل
مختلفات را از هم جدا کند و متفقات را بهم پیوندد و جنس را به جنس الحاق
کند و میان جنس و ناجنس حایل ابدی افکند خاصی از فراحم اضداد
صورة نه بندد پس سالک باید که گوش بنهد که مادام که پای بدنیای است
گرفتار کشش اضداد و زراحم اهل فساد و مکاید کید ها خواهد بود و سلامتی
جز در دار السلام متصور نیست و خدا یرا عز و جل شکر کند که دو ر دایره قسمت
سهم او از قوس سعادت سالکان بر امده از قوس شقاوه ها لکان چه در نقد
حال هر دو فریق گرفتار اند چه همچنانکه اهل نفس را اهل عذاب و زحمت اند اهل
حق نیز را اهل نفس عذاب و زحمت اند پس ابتلا و محنت و دنیا مشترک است میان
و اهل حق را حسن عاقبت است و اهل نفس را سوء عاقبت قال الله تعالی ان

لو کونوا تاملون فانهم یالمون کما تاملون وترجون من الله مالا یرجون الله
سبحانه ولیم را و سایر اخوان مبارکین را از اهل حق تولیا ود و ترا اهل نفس را
از ایشان دور دارا و وعزة انا تو اکر بوة خویش مسرورند نوة خدای شکناوان
العزة لله جمیعا هو السمیع العلیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین العابدین الحامدین عموما
والی سیدهم الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد خصوصا فاعظم الله
اجرکم فی قرة العیون الامیر نور الدین محمد وجعله لکم فرطا وذخرا بهیج واینه کز فرط
چیست جماعتی کر باب روند ان یک کر از پیش رود برای انکه موضع را
مرمت کنه وچیز دریسمان دراست کند و اب بکشد و اماده وارد تا ان پس رسند
او را فرط کویند وز اینجا بود کی رسول الله صلی الله علیه واله فرمود انا فرطکم علی الحوض
اکنون مومن چنانچه دنیا دار اوست اخرة نیز دار اوست بلکه اخرة دار اوست
و دنیا محل کذار او چنانکه برای دنیا انصار و اعوان میخواهد برای اخرة نیز میخواهد
بل بالطریق اولی وچنانکه اولاد و اجباب انان کی درین جهان اند مدد
کار و کار کذار این جهان اند انان کی بآنجهان میروند جای او آنجا اماده میسازند
و برای او داری و قراری راست میکنند و تقدیم اعذار و شفاعات برای
ادمی نمایند تا چون او رسید محل معمور و منزل اماده اباد وان فرود آید و به از
دوستان مشفق ویاران انیس موافق وحشت فرقة اهل دنیا از او زایل
میشود والحق مومن را ناکزیرست از فرطی چند که دلالاد او باشند در ان دار
دکار و جای او راست کنند و انتظار او برند تا چون او بان سرای رود اجنبی
وغریب بی کس نباشد چه حال کسی که فجاة بجای رود که او را در انجا اشنای

ورفیق

ورفیقی نباشد بسیار سخت و تاکریه عزة و وحشة وحده از او میرود بسیار
کار است کودکان مومن که پیش از او بآن سرای رفته اند چون مومن را
هنگام مرگ رسید و تلخی نزع افتاد اجازه از خدای عز وجل میخواهند واکواب
را از انهار جنت پر اب میکنند و به پذیره او می شتابند چنانکه به پذیره
کسی روند که از سفر اید وان اب در کلوی او فرو می ریزند و نزد ایشکی را
که فرط منست تا تشنه میسوزد ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین
مومن برای این و مثل این کوید والا مومن را در متاع دنیا چه رغبة زین
للناس حب الشهوات من النساء والبنین شرح حال اهل غفلة است
حال الذین اتقوا جز این باشد کار پاکان را قیاس از خود مکیر
کرچه ماند در کتابت شیر شیر لعله هو الکرم علی ما اخذ و لعله تم الکرم علی ما بزرک
هرچه مومن را پیش آید خیر اوست ان یک از فرزندان که از پیش
میرود فرط است وان یک که از عقب می ماند ولد صالح یدعو له است همان
نیک و همین نیک بر مفارقه فرزند مرحوم صبر کنید و والده ماجده اش را
بصبر فرمایند و همچنین جده کریمه اش را جزع نکنند و اضطراب نمایند و خدا را
بجود اولی واند از او به او از خود اکر او از مادر ~~بی او نماند~~ خدای عز وجل جدا او ما دلطف صح
به او از مادر مهربانترست و اکر مادر بی او ماند خدای عز وجل خیر الوارثین است
عوض جمیل و اجر جزیل کرامة فرماید و زندکانی قرة الاعین الامیر غیاث الدین
محمد در طاعة خویش دراز کرداناد ان فی الله عزاء من کل مصیبة وخلفا من
کل فایت و درکا من کل تالف والمحروم من حرم الاجر ای بندکان خدای
شما خدای را شناسید یا نه خدای نه انکس است که انچه او کند بران خشنود نباشند
وانچه او فرماید چنان نکنند وانچه او پیش اورد و نه پذیرند هی کرا باشند

مجال این کرد زینهار زادب باشید دل و زبان و جوارح و ارکان نگاه
دارید این نه الحضرة است که گستاخی و بیباکی انجا توان کرد سرها پیش افکنید
و دستهای بر روی هم نهید و بگویید انا لله و انا الیه راجعون مراد اوست ما
واستان حضرة دوست که هرچه بر سر ما رود مراد اوست والسلام علی عباد الله
الصالحین بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله و حبیبی الامیر محب الاولاد الدین
الشیخ محمد فاعظم الله اجره لی فی المصیبة بعد المصیبة واعطاه الاجر الذی
دل علیه قوله علیه الصلوة والسلام من یرد الله به خیرا یصب منه از جمله کران
تر سست شدن علاقه دل باشد با هرچه در عالم کون است چه هرچه در عالم کون
است تلف واید و هرچه تلف واید شایسته تعلق دل صاحب همت نباشد
و خردمند خود را در دام ان نیفکند دام عزیز برای صید کودک صفتان
سوز نهند تعلق قلب ارباب همم با صرف امور باشد نه با امور و اگر او خو
تواند اینه جاوید بخش و او که در ان … تقاریف او کند چه معنی
آدمی از عالم جاوید است و عالم جاوید عالمیست بیش از این عالم که خدای
عز و جل تمام ان یکبار آفریده و بیک امر که وما امرنا الا واحدة کلمح البصر و عالم کون
این عالمست که بتدریج شیا فشیا یافت شود و هرچه باز دیده شد فتویب
ناپدید گردد بان بکوشید و خود را بعالم جاوید رسانید اگر شما بکوشید عالم جاوید
خود کوشد و خود را بشما رساند و زمین و آسمان بر ورق اما اگر کسی بعالم
جاوید رود و از خود قبل ان تموتوا بکار اورد او را از درون رحمة بار ندهند
بر ندو در سایه طوبا نشانند و عسل چشانند و اگر عالم جاوید بر کسی فرود اید و هنه
عذاب پیش ارد و او را از زقوم و غسلین نزل آرند اکنون به بینید که کدام دو دشت

مسدارید

مسدارید طوبی و عسل یا زقوم و غسلین بان جا بد نشتابید چرا ابرهیم کرده
صلی الله علیه و سلم که میفرماید انی ذاهب الی ربی سیهدین محمد بشنوید صلی الله علیه
و اله که ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین در خدای گریزید و در دامن لطف او
اویزید و انتظار ان روز برید که خدای در ظلل غمام بسوی شما آید و ملیکه که یوم
یرون الملیکة لا بشری یومئذ للمجرمین و اگرچه ان روز بشری مجرمان نباشد
بشری باشد طایفه که تتنزل علیهم الملیکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا
در شان ایشان نزول کرده خود را از اهل بشری گردانید نه مراد دار حجرا
محجورا اگر گویید در خدای چگونه توان گریخت و بان جهان بکدام پای باید رفت
گوییم پای همت ادمان نظر در کلیات کنید و طرح جزئیات و فکر در الاء
الله و ذکر عالم اعلی ما در زمین را بنگرید که بر حبوب و ثمرات چگونه بستین است
تا باز وقت افتد که این روح از کله گور او دمیده ماه و افتاب را به
بینید و سیر مدام که پیش دارند مثل انجا معلوم تا معلوم کنید که کارکنان
کدام کار زمای اند تا دیل نجوم … بنگرید و بنگرید تا این سیاه … ففنی را کدام
صانع رکینه و کدام دست از ازان این سقف نیلگون او کینه اسمان از خم
که این رنگ نیلی یافته زمین را که ساخته برگ درختان چه کس بافته
انگور که استاد حلاوه ساز زود ایا انگور که می سازد بان بنگرید تا باز وقت
افتد که او خدای ظاهر است اگر ناظر کور نیست الا اما شما خواهید کرد و دکم
از انگور که و انگور لستانید این و دیده … شما را باز شود تا شما خواهید که
بجام زرد و سبز تن بیارایید تر برگ درختان نگاشته معلوم کرد و پیش شما را
سرکار با نساج باشد که از دو تار قماش بافید و کفت دکور با خیاط که چگونه از ان
جامه دوزد در اندیشه و در نسج صانع اگر دو در دوز قدرة این هر دو با هم راست

نمی اید   اینت نرسد دودم بیک جای زنی   هم بیت هوزی
تنها وهم های زنی   هان جشم عبرة برکشاید واثار رحمة خدا را بنگرید برای
شرح صدر روشن در عبارة وبید برای تصحیح حب وازو رومان کنارة کیرید برای
فراغت خاطر با یکدیکر صحبت ورزید برای قوت دل بان کارساز قدم بر
خدای کینید که مهم ترین کاری اینست جهان شما را فریب میدهد وبکار خود
میدارد کر کار شما هست زیرک باشید وکار خود از کار جهان بازشناسید و نازبر
مخورید وکار خود کنید نکار جهان تامل کنید کر این املاک واموال وخیل واقمشة
وامتعه واسباب که شما دران بمنتع میکردید جه کسان اباوان کرده اند دوست
بوده دلبر نهاده بود ازان کذاشته اند وخاکی رفته ودیکران ازان برخوردار
اکنون ظاهر میشود که ایشان نه در کار خود بودند اما ان دم که ایشان کرم ان
بودند بایشان نه جنین می نمود اکنون شما هم ایشان اید نسبت با اینده کان
اینها هم جهان میکند که بعضی انبار خویش را در کار بعضی میکنند واین خود بنیان
قایم میدارد وایشان فقرای بازکشتی پیش میشتند وجندان ایشان را حظ
میدهند جه مادداب دهیم ازکاه وجو تا ازکار باز نمانند اصحاب بکوسپندان
وعده تا فربه شوند برای ذبح هان زیرک باشید وخود را از مذبحگاه جهان خلاص کنید
از این خواجه که جنین کناه نیست بکریزید که او بغضب شما را اسیر کرده شما ازاد
آن عالم ازادی اید الم الی جنات عدن فانها   منازلک الاولی وفیها
المخیم   ولکنا سبی العدو فهل تری   نعود الی اوطاننا ونسلم تا ان
کرآدمی را بجهانی واشتند وبند اشتند که جون بخاری ست یا غباری که هم ازانجا
برخیزد وهم درانجا فرو نشیند کافران اند که بمقتضای نسوا الله فانسیهم انفسهم حاصیت
ذات ایشان را فراموش ایشان ست مومنان دانند که ادمی را نه ازین جهان نکست

واو درین جهان غریب وا یرست والیا بنا عهد حرته خویش باو باشد
واکر یاد نباشد جون مسابق کوید بایدرو رزندان ان فی ذلک لذکری لمن کان
له قلب او القی السمع وهو شهید والسلام علی ولیّ

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله ونصیری الی الله الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد ایده الله   هرکس که خدای عز وجل جیزی ازاو
بازستانند واو بران صبر کند وراضی ومسلم کرد خدای عز وجل ان را بعینه
باو باز دهد ومثل ان بر او وبه در دنیا خنانکه در شان ایوب علیه السلام
فرموده ووهبنا له اهله ومثلهم معهم رحمة منا وذکری لاولی الالباب ودر جای
دیکر فرموده واتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة من عندنا وذکری للعابدین انجا ذکری
لاولی الالباب فرموده بجا گفت ومنا برای انکه متعلق هم اولی الالباب وهست
ومطمح نظر ایشان سنی وانجا که ذکری للعابدین فرموده انجا گفت بلفظ عام
ومن عندنا برای انکه متعلق هم عابدین کسب است ومطمح نظر ایشان نعیم
نتفاوت وجوه الخطاب لتفاوت المشاهد ومختار ونعتبر این ایه این است
که اهل او را که متوفی شد در دنیا باو نداوند بلکه در اخرة باو دادوند اما در
دنیا مثل ایشان او را کرامت شد پس ولیم ایده الله برانچه خدای عز وجل
ازوی باز کرفت صبر کند تا باو نیز بعینه همین معامله رود ای ولیم کرام
مومن را نزد خدای عز وجل پایانی نیست جه دانی که برای مومن جها نهاده اند
اکر مومن انجه ویراست نزد حق عز وجل بداند جامه بر تن بلکه جان بر تن جاک
کند وبر این لذتهای جهان خاک کند اکر مومن انجه ویراست نزد حق عز
وجل بداند تلخهای جهان جو شکر کجا ید جون در پی دارد جان جاهلان کرید

کرم

مارا نا امیدی نیست و الا در جام امید داران زهر ناب همچون آب نوشند ار ولیم
جان مومن بخدای آرامیده باشد و با آنچه نزد خدای هست امیدوار چه اینها
هم پنهان با و نمودو باشند و حدیث آن آهسته در گوش او فرو خوانده
بیرون آمدن او بسوی حسنات جهان همچون بیرون آمدن صاحب تقوا
از قلعه زیبی صید اگر یافت یافت و اگر نیافت بقلعه و آنچه در آن هست
برکت باو اما حسن جاهل حسنات دنیا همچو حسن کوآیان هست لقمها را
از ابواب که اگر نیافتند هیچ ندارند لاجرم بکلی وجود خود را از آن چه بیند و بتمام همت
متوجه آن باشند بخلاف مومن که آنچه حقیقت وجود اوست اصلا سوی آن بیرون
نیاید و آنچه خلاصه همت اوست قطعا با آن متعلق نگردد بلی چون دیگ همت
مومن باتش عشق در جوش آید هر دیکی را کفی باشد و آن کف در وصله
طعام نشیند ناچار کف که حکمت از آن بیرون باید انداخت کمال حکمه و علما
مومن نپسندد که آن ضایع شود از آن در کار جهان کند و تمتع فوت های حوانیه
چنانکه کف دیگ برای گربگان خانه موقوف کنند اما دون همتان چون
مایه همت شان کم باشد تمام همین باشد که با کف شود و بالکلیه ایشان
از جوش بیرون آیند و هیچ از ایشان با ایشان نماند و منقطع گویل سن الطیر و قلبه
ونسوا الله فانسهم انفسهم روی نماید والعیاذ بالله لیت و ایشان اهل انهماک در
دنیا و استهلاک در آن باشند هرگز خود را باز نه بینند و با خود نشینند همت
ایشان تمام در کار حیوانیه خرج شود یاکلون کما یاکل الانعام والنار مثوی
لهم و دو ناامیدی خانه دل ایشان را سیاه کرده باشد و عیش و زندگی بر ایشان
تباه ساخته ایشان کجا و حیوة طیبه و جان امیدوار که مومن راست لا
یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون اللهم اجعلنا

من

من الفائزین ولا تجعلنا من القانطین واجعلنا من ورثة جنة النعیم
سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله
رب العالمین   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی نفسی والی اخوانی التائبین العابدین
الحامدین   فاعلم الله اخواننا الاخ الالهی الحبیب التائب مولانا
معین الله والدین خلیل الله   ان بیا مدیاران تا ما سامم
و ار بای مشیم و برای آن مصرع که این برادر الهی را میل است کار
کنیم و تا این عقبه صعبه را در قفا نه افکنیم نان نخوریم و آب ننوشیم
یعنی آب و نانی که تناول آن بقصد تلذذ و تمتع باشد تلذذ و تمتع ما در
آخرت انداختیم چون برحمت خدای بجوار خدای رسیم و دوستان در آن
بوستان جمع شویم و دیدار فایض الانوار پیغمبر خویش صلی الله علیه و
آله ببینیم و دیده کان بر خاک قدم مبارکش بمالیم و اخوان خویش را
که سابق شده اند بر ما به ایمان به بینیم و در زمره ایشان مندرج گردیم
آنگاه بدیدار دوستان طعام خوریم و شراب آشامیم و داد خود از
کامرانی بستانیم که نفس الحالی شده و راضیه مرضیه بخدا از خویش
راجع گشته هر لذة که باو رسد خشنودی خدای عز و جل در آن باشد
و وسیله مزید قربت او بخدای عز و جل شود آن عیش برای آن روز
باز گذارید و امروز پس زانوی محنت و مجاهده و مشقت و سهر و جوع
و عطش و نامرادی و ناکامی نشینند که پس کام و رغبت دارید والعاقبة
للتقوی والسلام علیکم و رحمة الله   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین العابدین الحامدین

فرط الاخوان وحجة الشبان امیر غیاث الدین عبد الله را بجای
شما بجای کی خدا رفت اکرم الله قراه واحسن مثواه شاد آمد و شاد
بشاد آمد رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلک لمن خشی ربه همه نیکو تأمل کنید
که چون او بیش ازین عمر نمانده بود این که او را دست داد از انابة
بسوی خدای عز وجل و پیمان کردن بر سلوک راه حق و عزم بر انزوا
جسته فراغت برای ذکر و عبادة و مداومة بر ورع و تقوی اولی بود نسبة با حال
او بانه و حال او اکنون و حال او بر تقدیر اگر هیچ از اینها او را پیش
نیامده بودی یکسان است لا والله یکسان نیست والتصدیق بکتاب الله
و مواعیده او ما نعت رزانکه گمان برند این دو حال یکسان و همسان نیست
این زمان او قدر آن کردار خویش میداند و بدان از خود شاد و شاکر است
اکنون ای دوستان ای یاران ای عزیزان هر یک از شما خود را
او انگارید که در حق هر یک از شما ممکن است که دوری سایه بر او افکنده باشد
والعقبا اجلش نزدیک شده هان بشتابید و خود را در بهر توبه بشست
و بشوی و دیده پاک بر بیدا خدای شما پاکست و جز پاک را به پاکی راه
نیست هان جو این سنت بشوی کینه که نشست و بشوی بوده بشوی این
پاکی ببخشد هان اکنون روی دل با خدای آرید که در ساعت مرگ اگر از ین
با قبله کردن کفایتر افتد در روز قیامت محض دوست دارد که فرزند و پیوند
و برادر و خویش و هر کس که در روی زمین است فدا کند و خلاص شود
و ازا و قبول نکنند امروز که قبول میکنند غنیمت شمرید و همه را در راه خدا فدا کنید
و از عقاب قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم
واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم

بی

من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی
القوم الفاسقین برون آیید ای دوستان ای یاران ای عزیزان
فرصة غنیمة شمرید که فرصت مدام نیست مردمان زندگانی یکروزه را حرف
الکتاب کار رانی یکروزه میکنند حاجا جه ایام عمرشان که با خر رسید ایام
کامشان نیز با خر رسیده و این معامله بر غبن است برای اگر یکروزه عیش
از یکروز کام می ارزد جه بیک روزه کام ابد حاصل می توان کرد و غرور
که صلاحیة آن دارد که کام ایام نامتناهی قیمت آن ابدکام یکروزه فرصت
غایة بی اعتباریست در معامله و امروز که این مایه تمام صرف شود و هیچ از آن
در دست نماند محض قدرش بشناسید و بدانید که چه گوهر قیمتی ضایع کرده و
هیچ از دست داده اما از آن دانش جز حسرت حاصل نیابد   چون
توانستم ندانستم چه سود   چون بدانستم توانستم نبود   از دوستان
ای یاران ای عزیزان دریابید که فرصت فوت میشود الوقت سیف و
الفوت حیف ای اخوان بکیان لیکار ازمنی و بیم خوف سراز من عزا باز
و هید و هر کس که گوش باز کند از من نوبی رسانید ای دوست مهربان
امیر غیاث الدین عبد الله تو اکو کسی است در دهم را این راه می باید برد
کار سازی این راه کنید و توشه آماده سازید و تزودوا فان خیر الزاد
التقوی مخدوم مؤید امیر عفیف الدین بر محمد سلام علیه از همه باید که گوش
باز کنند و دیگر است ابتدا به او کنید و بگویید ای اکه خدای عز وجل محض حق
و خلق بر تو منت نهاد و نه وقت که یکباره روی دل با خدای خود کنی الم
یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق نه وقت
بدست انابة قرع باب وهاب تواب کنی تا از خزانه مواهب بی کران خویش

کنار استعداد او ترا مالامال جواهر الطاف خویش سازد و از جام موفقه محبت
قطره در کام تو چکاند که ترا سرگرم ذوق عبادت سازد خدا تا از جهان دکار بیفزوده
ان یاد نداشته باشی دور تر از وی هست تو تمامه ملک وملک جهان وزن
جناح بوجه نداشته باشد اری اری وقت رسیده و میکند رو بشتاب و مایب
باساعتی دیگر مینکن فان فی التاخیر افات ولا یتدارک مافات این
نفس را قبول کن و با نفسی دیگر میندار یده که در رجه ما رسیت و در علیز فرار
والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی والده سلف الاخوان النجاب النجیب
الامیر غیاث الدین عبد الله   خدای عز وجل مهر فرزند در دل مادر
نهد انگاه فرزند از او باز ستاند تا او را پیدا نماید که او با امر خداوند سبحانه
در چه مقامست اگر او را گردن می نهد و برضا و تسلیم پیش می اید بحوالی و
بالله خا خشنود و کراهت از آن منفی می نماید و اگر برضا و تسلیم پیش امر حق
عز وجل برو اومباهات میفرماید بملیکه خویش و میگوید بنده مرا بنگرید که محبوب
وی از وی باز گرفته ام و او او را گردن نهاده و راضی و مستسلم گشته از من
محل او و فرزند او در جوار خویش در دار نعیم مقرر میفرماید و چون بنده گان را
از قبور حشر کرده ایشان را با هم میرساند و ابدالابا د بدیدار یکدیگر متنعم و از
صحبت یکدیگر برخوردار میگردند و چون از کار حال به باهم در خوزد نعمت
برخواهند برد و مفارقت این دو در وجه زیان میدارد و ایشان را اما اگر
والعیاذ بالله بنده در مقام گستاخی و بی باکی در اید و از ادب و تعظیم رب ذوکذارد
عزه ربوبیت و عزة الوهیت فرماید که بنگرید بنده مرا که دیگری را بر من گزیده
و مهر او بر من افزوده و ما من برای او خصمی میکند بجلال خویش که دیدار ایشان

بهم حرام کردم هرگزهم را باز نه بینند و از یکدیگر برخورداری نیابند اکنون زنهار
که طریقه رضا و تسلیم که شعار اولیاء حق است پیش گیرید و صبر کنند و جزع
و اضطراب ننمایند که بهم انست که اگر شخص دل خود را نگاه ندارد و زمام
بدست طبع جزوع باز دهد او را بر چنان جایها کشند و بان مقامات رساند
چه هر بدایتی را نهایتیست و نه هر بدایة ان معصیت عجز نهایه ان
رجوبیت اقوم من بر دین خود ترسان است کام احتیاط بهند صبر کنند تا اجر
نماید و باید که موت او شما را موعظتی شده گردد و دنیا بر دل شما سرد
سازد و رغبت در کار اخرة بر شما تازه گرداند طریق انابه و عبادت پیش
گیرند و برای خود و برای فرزند مرحوم صدقات دهید و خیرات کنند هم خود مستحق
با بیها وار یدنه بجزع و بکا یا اقامت و اسم عز الله و الی التوفیق ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم هو حسبنا و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

الا یا صبا نجد متی هجت من نجد   فقد زادنی مسراک وجدا علی وجد
ان هتفت ورقاء فی رونق الضحی   علی فنن غض النبات من الرند
بکیت کما یبکی الولید ولم تکن   جلیدا وابدیت الذی لم یکن یبدی
من عبد الله قطب بن محیی الی اولیاء الله و احبابی الامیر زین العابدین
علی والامیر مجد الدین محمد والامیر معز الدین الملک اسحاق والامیر عماد الدین
جعفر والامیر الشیخ نور الدین محمد حیاهم الله بحم   کبوتری که دست اموز
صبا و بود و با بود و دانه از خوکار رسنده تا کمان باد و از ان مرغزار که موضع منشان
اصل و محل اجنبیان حیا او ست بوزید و عهد فراموش کرده را با یاد داد
و من جرش بها و رقت و از نهاد جانش فریاد برامد قصد اسیان و اشنایان

خویش کرده چند دل صاحب داغ فراق ریش کرده حال او مارا داغی تازه نشست که مانیز رفعای همان اشیانیم اگرچه بنقد در بند و زندانیم اخر چند محنت جهان بریم چند غم آب و نان خوریم چند زخم دشمنان چشیم چند فراق دوستان کشیم ندارد غم غم بیچاره ان شان چنین رفته قلم بیچاره انسان اما ای دوستان و همنفسان چون در افتاده اید لب تازه دارید هر چند غم بی اندازه دارید باول خونین لب خندان بیاور همچو شمع بی کرت زخم رسد آنکه چو چنگ اندر خروش مخروشید و چهره صبر بانامل وضع مخراشید که وضع وضع را در این بازار قیمتی نیست و نقد استغاثه جز نعیره صبر نتوان خرید تا در زندان روح یوسف صفت در زندان تن لعنع سنین بر رنج و سختی کشد در مصر ملکوت بپادشاهی رسد الدنیا سجن المومن با خود سنجند و از زندان به رنج و سختی رکجند که رنج و سختی طبع زندان است ان بستان است که جای روح و ریحان چون بو بوستان غذای رسید و راسایش رنید و رنج و سختی برکجند که رنج و سختی طبع زندان است ان بستان است که جای روح و ریحان است چون بستان غذا رسیده و راسایش رنید و رنج و محنت لیس بنت الحکمة تا در جهان نیده و از تنگ دبور در راه غذای دحبت دجوی فرو خفته رفت و روی جوامع حکمت داشته مواعظ و سنت و شوق معیشه وجود و اخلاق ذمیم ای دور همنفسان هر چند در فنون سخن میزنم تا مگر شعله چون شمع تن ذا موش کنم اتش فرقت فرقه احباب هر ساعت تازه شعله میزندم بر جگر کباب انجا که دیار یاران و مجمع غمگساران است هم لذت است الم نیست هم شادی است غم نیست حیات بی جنده و بهشت بی لود و جه انست بی فوت حیوة است بی موت جه وجه این خواب اما و جان ساکنم که حکایت شکایتی مر نماید که قصه غصه دیگر بنیاد

شد

شده و یک جراحت برهم رسیده که نیشی دیگر بر ریش امده غم جدائی و غم به جو بر نمی تابم بنهر خود دم و بهر یار خود باشم چرا با گجیهان بردم که شب تاریک و روز سوزنده انجا نیست و چراغ فرزندان دستاره آویزان حاجت واللیل اذا یغشی انجا موی مشکین مصطفاست صلی الله علیه واله والنهار اذا تجلی روی نازنین او خدا وندا والی کرم ادر بخیهان کام منیت و دور از جوار رحمت تو آرامی نه اما قدرت و حکمت بدست تو است هر کس از ما را که کوار خویش بری بر حمت خود رسان و هر کس را که مهلت و هی ان مهلت را در طاعت خویش کردان انک ولی الجود والاحسان سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة المخدومیه العفیفة والجهة المجدیه المبارزیة المحمدیه وسایر اخوانه الاکرمین فاعظم الله اجرکم و منحکم صبرکم علی موت عبد الله المقبل علیه التایب الیه القادم لدیه الامیر عمادت الدین عبد الله و عفر له واکرم شبابه واحسن مابه شنیده ام که چون سکرات وفات یافت کسی از دوستان کفت ابرو در رند مدام بیند مردم میداد هرگز چنین بیند که در مرده کامید به نداد و امید که حق عز و جل گوش ندید بشنود تا ببند مردگان بشنوم تا مگر داخل زندگان کردم چه مرده نه انست که پرنفس نیست مرده انست که هر چند تذکره حق بوی رسد دلش از جای نجنبد خداوندا دل دانا و گوش شنوا که تو فرماید خداوندا بفراز شجاعت را توفیق انابت داد و در زمره ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در آوردی با قیانیز این توفیق ده و بی توبه از دنیا بیرون مبر وایشان را در پاکان

حشر کن انک ولی الوجود والاحسان وبالله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی اولیائی واجتی الامیر رشد الدین عبد السلام
والامیر علاء الدین الشیخ حسن والامیر عماد الدین الشیخ حسین والامیر محب
الدین محمد زاد الله توفیقهم وفتح الی ما ینبر رضاه طریقهم موت امیر
غیاث الدین عبد الله هیچ شمار آتشنه بخشیده یا هماینده بود بدید میبیند ارند که
هر که مرد جان بر وی هستی مزلیت که آدمی با ان نرود و از ان روز که هست شد
تا ابد الاباد والوان هستی بست که او را پیش می اید بان رحمی برجوع کنند
که بعد از مرگ هیچکس بو جیله شمائی نشنید شمامی نماید و کردار خویش
در تربه شمار اکر خاصلت و روانش حقیقه امر و کزاردن تعظیم رب و بزرگ
داشت ملیکه وابنیا برخدا علیهم السلام ونکاه داشت حق اولیا رحق هیچ
دیگر بو جیله شمائی نشنید من آنرز فقد اعذر والسلام علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی الاخوان التامین الحامدین الحامدین
فاعظم الله اجرکم ره من بعد مرة فی موت سلطنا الصالح الصادق ما عاهد الله
علیه القاضی نخبه الامیر غیاث الدین عبد الله والغوا الطاهر المبارک الامیر نور الدین
محمد والاخ الالی الودود مولانا معین الدین فضل الله چون روزگار چنین
جدائی در میان می افکند اولی انکه تا باهم اید قدر یکدیگر بدانید و از یکدیگر
رنجور داری نباید موقوف دیوث قدر النبی عند زواله مدارند که قدر شناسی
که بعد از زوال باشد سودی ندهد چون انکس که هستی نبی سا تران نکرده بسته
با او تا همچنان موجود قدر نشی بداند وحق ان لبشناسد و هر کس که این عضله اورا

باشد

باشد گرتن الجز بنده شاکر را لازم کرد ان باشد که بنده شاکر باشد و
کمترین الجز بنده شاکر را لازم کرد ان باشد که اهل بهشت در قسم بورانو فس
کنند که هر کدام یک نصیب از ان پیش رسد ای برادران الهی الجز مقامات
عباد الله اگر اشکار اکر دو روشنی افتاب را تیره کرداند و صفا تراب را
کدر نماید وطراوة رباحین ولطافه بساتین را خجل سازد ای برادران
الهی الجز بردل اهل تر ند از عالم صفای دریا و عیب اگر نه لنگر حکمت پای
بند تن وجان ایشان آید از شوق وصال ان او وصال ایشان از هم باز
رود حیفا و دریغا که مردمان از این حکایت بوی نشنیده اند والا هر چه
دراند ترک کردندی ولی ان گرفتندی پادشاهان جهان از بدرگی
بو نبرده اند از شراب بندگی ورنه او هم وار برگردان وزنگ ملک برابر
هم زدندی باو زنگ ای برادران الهی ایمان که میروند از برادران شما
چه کمان می برند با ایشان برانند که جوشش عشق در ایشان ساکن شده
دیگر باره این بار بر کردن نخواهند نهاد و خیابجه مکران حر کمان بزدنی الی
کمان برید گر بزند از بی سو دش بر من چو قلم تراشم سری از نو
بکشم در بایش ان ان در کرة اولی با وجود انکه لذه هستی بخشیده بود موری چنین
در کار راه بعد از ان که لذه ان چشیده چگونه دست از ان خواهد داشت این کره
نه درست امده بود و نه با ساز تمام میرود که باساز باز اید الکاه با انجذیت
یکباره در سازد و تا ابد این بار بکشد این امده شد ادمی نه بجوید کند و کیل او او را
آرد و برد و الله علی کل شیء وکیل اه وکیل باید از ه موکل کند یعنی ان کند که اگر
موکل خود کردی همان کردی ای برادران الهی چون باز اید درست کار بر خلاف
امروز رود هر کس که امروز در خوشی باشد امروز در ناخوشی باشد هر کس که امروز در

ورخوشی باشد از نور و ناخوشی باشد و هر کس که امروز در ناخوشی باشد از نور
ورخوشی باشد هان خوشی متناهی کذارید امید خوشی نامتناهی دار از ناخوشی
متناهی بگریزید از بیم ناخوشی نامتناهی و من انذر فقد اعذر اگر گویند این
چگونه است حال اگر مومن در جهان بسیار افتد که خوشی بیند و کافر در جهان
بسیار افتد که ناخوشی بیند گوییم زانی مومن در دنیا هرگز خوشی نه بیند برای آن
اگر سراو متطلع است بسوی حسنات کبری و رب تیمن رجا بس این حسنات را
به حسنات شمرد و کافر در دنیا هرگز ناخوشی نه بیند برای اگر سراو متطلع است
بسوی سیئات کبری در حقایق ایس پس این سیئات را سیئات خواند
فهم من فهم وعلم من علم وقل رب زدنی علما والسلم علی الاخوان التائبین
العابدین الحامدین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وصی الامیر الحاج شمس الملة والدین
ابی سعید کسی که متوفی شد حاکم املاک واموال او بوارثان
او میرسد همچنین ملکات واحوال او وراو وارثان است که ان باان بر متعلق
میکردد امید هر کس از اخوان که بحوار حق پیوسته وارث خیرات او هم اخوان
باشند تا هر یک در جد خویش پاره افزایند و در اکتساب حسنات بیشتر
از بیشتر کوشش نمایند والحق نظر بظاهر معقول تر ازان راه جهی ظاهر است برای
بر اگر شد ه حال او مظنه تیقظ واعتبار روش او ار بافاده تبنه واستبصار است
اما مشکل این است که نه هر چه در ذات خود ظاهر است بر هر کس ظاهر است برای اگر
ادراک او دو شرط است یکی ظهور مدرک در ذات خویش و دیگی ارتفاع
حجاب از دیده بیننده و حقایق امور اگر چه نظر بوجه اول مانعی از ادراک نیست
چه در ذات در کمال ظهور و وضوح است اما نظر بوجه دوم مانع هست و آن غشاوه

خدای

خدای است عزوجل که بر دیده هر کس که میخواهد می نهد و می نهد بر دیده
هر کور عند الحجة البالغة وست در حلقه جرمی باید رو که بشت بدیوار کسالت
کنند تمسک بوده تضرع واستغفار می باید جست که با شک جگر سوز دیده را
از الایش پاک کنند تا چهره حقیقه خالی که هست ببینند وکیف تری
لیلی بعین تری بها سواها وما ان طهرتها المدامع ولیم از قلم مکتوب
باز گفته بود و اظهار شوق باستماع حکمت و موعظه بوده است احیاک الله
بعد از ان که هم ان بود که از قلت راغب و مستمع که متحمل بعض
اعباء و اردات عالم دگر کرده دیگ سینه از جوش و فوران بر جود نگاه
واحتیاج به منفسی که برای تنفیس کرب ارواح سامعی بادی نفسی زنند هیچ
وجهی واقع و بنابر ظهور مخایل علیه غفلت و قساوه بر ناس وقت اکمر گشتی
طلب لنگر در ساحل یاس افکند ناگهان نظر امید را از ناحیه جانب اخوان
ایدهم الله واعان بوزید که دل ما کار و بار با ساز آورد و کار از دست
رفته را باز آورد و آن اجتماع المرد اشتباک ربانی که رشک اشتباک
نجوم و وسیله حفظ از شر شیطان مرجوم است انتظام یافت بار جشم
زخم زمانه با وی مخالف بوزاینده و منافی برایشان گماشت که ایشان را
بر بشان می سازد و امید که بر بشان ن زود که اگر اجتماع ابدان رجا باشد
جمعیت دل او عود کند مراد از بریشانی دل پریشانی خاطر است و از بریشانی
تمامی بریشانی تفرق اکنون نمیدانم که حال اخوان جیست و رغبت ایشان در
استماع حکمت و موعظه تا چه حد است دانسته و درجه باید و از تقطیع منطقان
الی الله چه نصیب گرگ آمده و چه برای خدا مانده کدام را گوش شنوا است
تا بنده برای او نویسم و کدام را اینده بس رسیده است تا زبان از او در جذم

میکویم

اما اگر گوش هست گوش باز کنید و بشنوید که چه میکویم باید که یکی از
شما واقف نباشد تا چه در کیسه اوست از او تا بچه در خزانه خالیست و اگر هم
عالم در مخلی شما برخیزند موئی در سوراخی جنبید و اگر هم عالم دست پیش شما
بر سینه نهند گربه تملق دم جنبانید هیچ حال از جادی فرو ید و جز خدای هیچ
وزنی منهید کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون اقول قولی هذا
واستغفر الله لی ولکم سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی مقدم الاخوان وشیخهم و عمادی الاخوان
ورکنهم اظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله اظهار اشتیاق به صحبت
نموده بودند و بعضی نموده که اگر این ضعیف را در این رمضان توجه آنجانب
نخواهد بود با ایشان توجه این جانب فرمایند و ام که انچه اظهار میفرمایند از
شوق بری از تکلف عاری از تصلف است دانستن هم دانند که اشتیاق
این ضعیف اضعاف انست و چگونه کسی که همه کار را با یک کار کرده باشد
مشغوف نباشد به صحبت جمعی که چون ایشان را بان کار رعونی و دران بهره نمی
نمی باید هر چند چشم می آورد و دمی برد و دریغا از قلت هم درود دریغا از ناهاست
راه نورد مارت مقتضای طلعة چه چرا از اکوان گفت که از جهان
واهل جهان آزاد باشد و بعد اشکوا الی الله بثی و حزنی سالک نوحه
کند اگر با مردم می امیزد با خود برنمی اید و اگر با خود می پردازد با مردم بر نمی اید ای
مردمان از این فقیران چه میخواهید از میان شما برون رفته اند کمال خود با سینه
چه از بی ایشان میروند و ایشان نه از از آزار رنجیده بلکه از اقطار بعیده در وجه خود لعقید
انوار ایشان می اید ای سالکان و اینکه چون است که درین روزگار رستگی ب

راه چه نجاه کس است از اهل عصر سابق علی ما ورد فی الخبر برای الکه
تمسک بحق درین روزگار صعب است چنانکه می بینید که همه کس بخلاف
و شقاق شما برخاسته اند و شما را چه ذنب است غیر انکه کوی خواهید که با ل
خود باشید و بفراغت قول عباد خدای کنید هر ساعت این را نامی می نهند
و به بهانه قدح و طعن دران میکنند ساعتی کویند قطع رحم است ساعتی
کویند عبادت بر علم کرو نیست ساعتی کویند جنون است ساعتی کویند جنایت
لا والله خدای میداند که هیچ از اینها نیست الا آنکه حدیث کرد حیات ایشان
افروخته اعید نفسی واخوانی من شرهم وکیدهم ومکرهم فان تولوا فقل حسبی
الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله مطلب بن محیی الی ولی وصیی الامیر رکن الدین حسن
رب العالمین خداوند خلق وار باشد مدرک خلق عقلیست اهل فکر را در بیاب
ان سبیل باشد و لهذا فرماید افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت هر کس
که تامل کند در خلقت شتر و دقایق حکمت که دران مرعیست که مثل اکه چون
تو ایشان بلند است کردنش دراز شده تا بزمین رسد برای چرا تا چار
از وقت افتد او بتدبیر حکمی قدر چنان خلقه فراهم امده پس وظیفه مردمان
در نیل مدرک خلق استعمال فکر و نظر است و در خبر امده که تفکر ساعة خیر من
عبادة ستین سنة و ذکر ایات خلق در کتاب الله بسیار باشد و ختم
ان با یات لقوم یعقلون و قوم یتفکرون و امثال ان کند اما مدرک امر
عقل نیست و از نیل قوة فکریه تر است بقوه نبویه بدان توان رسید و
وظیفه مردمان دران تصدیق صاحب وحی است و عمل بمقتضای ان کردن

مثلا صاحب وحی خبر میدهد که خدای جهان را مطالبه هست از فرزندان ادم که اداء
صلوة نمایند واز نکاح ترتب خمر نمایند این امریست که بعقل آن نتوان
رسید که چنین مطالبه هست اما صاحب وحی بدان رسد واز ان خبر دهد و
دیگران را باور باید داشت که متابعه کنند واگرچه قبل از اخبار صاحب وحی اطلاع
بران هیچ کس را ممکن نیست اما بعد از انکه صاحب وحی خبر داد علما اکه ورثه
انبیا اند ذوق مزه ار وران وست دهد کمالیق وران تخصص کردند که عامه
ناس را نباشد و ذوق مدرک ار الطف واشرف باشد از ذوق مدرک
خلق ولهذا اولیا الله ما گفت وکوی ار ونهی بیش باید واقبال بر تصحیح معامله
زیاده از استکشاف وقایق منع که اهل نظر را وران توغل ومبالغه باشد واگر
چه این فضیلتیست که اهل نظر را داده اند اما نصیب اهل ولایة از مزربا اعذب ارانست
واگر وران کم سخن گویند نا بر انست که بجز نی اعلا از ان مشغول اند از ان بست
که بان نمیرسند قد علم کل اناس مشربهم مقصود از این سخن ترغیب ولیست ما
در سلک با ور وفرده داون متمسک با مرا به انکه چون برده بردار برو مذاق
او را او احیا شد او را حالتی پیش اید که لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب بشر مکاشفه د ملاحظه اهل امر از متعهدوات باشد و مکاشفه و ملاحظه
اهل حکمت از مهندیات و مستان ما من اهل الذات واصحاب الآیات
ان که عبادة در میان بندو نماز را جلیس خود سازد قیام بحار از دست مگذارد
مناجاة واستغفار را فرو مگذارد حرکات و سکنات خویش را بمیزان امر سنج
باشد که ذوق امر کاینست رسد وابواب محبت ذات بر دلش گشاده شود واز
مقامات متوسطین قطره در جامت چکانند یا خود جامت از ان بر کنند ناز آرام
یکبر که هر کس خوارام گرفت ملک شد باید که در دولت مدام استوب این حدیث

باشد

باشد در تنگ و بوی رحبت وجوران با سنی از خود ببین خشنود مباش که
نانی خوری وخوابی کنی نی نی این چه پایه هست که بان در سازند این پایه انعام است
پایه اهل انعام جز این باشد صراط الذین انعمت علیهم جنس گیر و را ماستین بر
خود ببندد در مجاهده برکشا که مجاهده دهلیز مشاهده است هر سنجی که در کوره مجاهده
کشی چون بستان مشاهده رسی جز ان بجایی کار کن زهر جو مجو ثرات
کاندرا فورسی با آب حیوة وفق الله ولیی وسایر اخوانی لما فیه
مرضاته واخوانی وایاهم حبایه وصلی الله علی محمد واله اجمعین والحمد لله رب العالمین
هرگاه که ملاقات ولیم امیر تاج الدین شیخ علی دست دهد سلام من برسانند و بگویند
الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة والدین محمد ایده الله
پیوسته از پیش و پس خبر رسد که این مرد وان مرد یکبار رنجور گشته
که نفس اماره مرد آتش مرض او بهیچ حال نمی میرد و پند و موعظه زجر و تذکره
بهیچ وجه در او در نمیگیرد و حیرانم که خدای عز وجل نفس را از چه آفریده که چنین
قاسی و ناسی است با هیچ سنگ و اهن او را نسبتی نداده الا که او سخت تر بود
گویی عنصر نفس نماز ارکان این جهانست که در این جهان جزئی بر صلابه و شده
آن یافت نمیشود در پیش حلم او یکان یکان از امثال او مرد اند و مید اند
که حکم امثال واحد است و زود است که نوبت او نیز رسیده مع ذلک النفس جاهلت
وعملش همان نه از اهل میکاه بوده و در عمل می افزاید و نه از لهو چیزی با کم میگذارد
خود نفس را برای تحمل عذاب آن نار آفریده اند که یک شعله از ان اگر و آسمان
گیرد فی الحال بگذارد و تا چاره او را چنین صلب و شدید باید بود تا تاب عذاب چنین

بیاورد و با آنکه تا ابد سوزد و سیر نه اندازد که لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه فرده با و نفس
اماره را و مبارکش باو که بنا و ری واردو سخت لایق بعذاب دوزخ عذاب او را
داد و عذاب النفس مطمئنه لین و لطیف باشد که المؤمنون هینون لینون او را
با عذاب دوزخ چه نسبت که اگر یک پیش از آن بیاید در حال بگذارد و در حدیث
آمده که تحاجت الجنة والنار فقالت النار اوثرت بالمتکبرین والمتجبرین
وقالت الجنة فمالی لا یدخلنی الا ضعفاء الناس وسقطهم وغرتهم فقال الله عز وجل
للجنة انت رحمتی ارحم بک من اشاء من عبادی وقال للنار انما انت عذابی
ارحم بک من اشاء من عبادی وقال للنار انما انت عذابی اعذب بک من
اشاء ولکل واحدة منهما ملاها و در حدیث دیگر آمده الا اخبرکم باهل النار کل عتل
جواظ مستکبر آری جز عتل تاب عذاب دوزخ نیاورد و ضعیف منفصف را با
حمل عذاب چه نسبت مروند ان کافر بجنه کوه احد باشد و از شانه تا شانه او
سه روزه راه باشد چون جسم ان جا در خور بعضی ساز ندان نفس متکبر جبار که
او راست کم از چنین بدن نخواهد عذاب دوزخ را متعلق کم اذن نمی باید صغار را
بر دوش نهد ار نهد و اقویا را بار بر دوش نهند نفس مومن حقیقت محمول الطاف
باشد و نفس کافر شدیدست حامل بار عذاب گردد اما دل مومن قوی باشد
حامل اعبار تجلیات الهی گردد و دل کافر ضعیف باشد او را از کشیدن آن
بار معاف دارند چنانکه مومن را هم قوه بوصلت نشیند و هم ضعف برای آنکه هر دو در
محل خود دارد و آنچه از او قوی می بایدش بود قوی است و آنچه از او ضعف
می بایدش بود ضعیفست و هر چه در محل خود باشد جز نکوه خوب نه هر کس ضعف او
معافی از عذاب بار آورد و قوه حمل احمال تجلیات و کافر را هم قوه زیان میدارد
و هم ضعف برای آنکه هیچ یک از آن در محل خود ندارد قوه که در دل عربایدش

مسها

بود در نفس اوست و ضعف که در نفس می بایدش بود در دل اوست لاجرم
برای قوه و ضعف بی محل نیز مقتضیات لایقه آماده باشد مقتضی چنان قوه
حمل عذاب و مقتضی چنان ضعف معاف داشتن از حمل تجلیات و این عنایت
عدالتست که هر چیز را در وجه لایق صرف کنند که از خدای عز وجل نزاد او را سنت
به عدل ناچار هر چیزی را در مصرف خویش صرف کند از اینست که چون اهل
بهشت را به بهشت کشند و اهل دوزخ را به دوزخ و هر یک را با آنچه مستحق آنند
رسانند حمد مطلق متوجه حق عز وجل گردد که وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب
العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی حبیبی حقا الامیر رکن الدین حسن شرح الله
صدره بالانوار هر جا آدمی در یابد مسبوق باشد به تجلی الهی بر
سر او بنده او نه کاری آن چیز اما اهل ذکر از عارفان چنین لطیف مران
تجلی داشته باشد و لهذا نزد او راک هر چیز رفتی بغیر معلوم السبب الباعث را
عارض گردد و آن اثر تجلی بجا مذکور باشد که اذا تجلی الله لشیء خشع له
و دیگر اجمالا باز و تست ان نه افتد و الی ذلک النیل اشار العارف حیث
قال ما رأیت شیئا الا رأیت الله قبله و بعد از استتباث آن مدرک اهل
فکر را از عارفان که مکاشفه ایات تعلق بر الفان و ارد و چنانکه مکاشفه ذات
تعلق بتحقیق اول که ایشان نزد اهل ذکر گفتیم مبنی استدلالی و ست و بر اهل
اهل ذکر را جنبه تجلی مران و ست داده بود و الیه اشار الفاروق حیث قال
ما رأیت شیئا الا رأیت الله بعده و بین مقام الذکر و مقام الفکر التفاضل
ما بین الصدیق والفاروق و بنا بر خصوصیت قدمی که صدیق راست در مقام ذکر
رسول الله صلی الله علیه وآله او را باین خطاب تخصیص فرمود که اذکرنی حین

و تحقق بمقام ذکر مقتضی صدیقیت است تا روز قیامت هر کس که شراب او از مقام
صدیقیه باشد او را خصوصیه قدم وزد ذکر باشد و تحقق بمقام فکر مقتضی فاروقیه است
تا روز قیامت هر کس که شرب او از مقام فاروقیه باشد او را خصوصیه قدم وزد فکر باشد
واهل فکر و حیا شیعه صحابه اند و لسان مقام او اینست که ما رأیت شیأ الا رأیت
الله بعده واهل شوق شیعه علی اند علیه السلام و لسان مقام او اینست که در شرح الحدیث نظمی سا
دارد و اگرچه هر عارف صاحب ذکر و فکر و حیا و شوق باشد اما خصوصیه قدم هر کس را
در چیزی باشد و آن بر او منسوب گردد و الله سبحانه نصیب و لیکم را از شوق موفی گرداناد
و نشانه صاحب شوق این باشد که مدام افروخته باشد و دیده از چیزهای جهان
بردوخته مرسبلعذب و انسته باشد و خلق طبیب مهربان دلخسته باشد و عطوف
با مروّه و وفا و با شجاعه و سخاوه و مقام صاحب شوق اظهر مقامات ولایت است
اگرچه اعلی مقامات ولایت نیست و ستاره شوق در آسمان ولایه نور لطیفه امید
افکند و بیش از آفتاب وصال طلوع کند و اشوقا الی اهل الشوق سلام علی
ذکر اهل الشوق سلام علی اهل الشوق و رحمه الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالبین التائبین المبارکین سلام علیکم
و رحمه الله میخواهم که اخوان این ملکه کسب کنند که در اثناء هر کاری که باشند
و اگرچه کارهای سخت مهم باشند توانند که خود را از آن باز آورند و بذکر خدای عز و جل
مشغول شوند بوجهی که هیچ از آن کار ایشان نیاید و نماید خاصه چون حکام ذکر در رسد
یا آنکه وقت نماز در آید یا مذکر از عالم ذکر حکایتی گوید یا در مجلس تلاوت حاضر شوند
و ما شاکل ذلک و اگرچه این بسیار دشوار می نماید اما آسان است بر کسی که خدای
عز و جل بر او آسان گرداند و آدمی قابل همه چیز و مستعد همه چیز است هرچه بورزد دست

براو و بر او آسان گردد و از جمله بینات حکمه که منهل سلوک این سبیل است
والحکم جنود الله فی الارض یروح بها قلوب المریدین و یتقوی بها ابدان الصدیقین
السنه در بیان آنکه اشتغال بمصالح جهان عن اصله نه چیزی ضروریست فی قوام
البدن چه آدمی بعد الولاده در حضانه محتاج کسی است که غذا کند نطفه و جنین در حضانه
او بوده آن دست که زبان و دست و پای و چشم و گوش بر او راست چگونه از
او بر نداشته اند چه شباب و کهوله و شیخوخه از ثم اطوار خلقه است از قبیل
نطفه و علقه و مضغه کما قال الله سبحانه هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفه
ثم من علقه ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا شیوخا و خالق تطور
در آن اطوار بی میانجی گری اینکس دست مید او که ما اشهدتهم خلق السموات
والارض ولا خلق انفسهم و هرچه در بایست آن بود موجود می شد تطور در این
اطوار نیز همین قدر لاولک بمیانجی گری او از آن جهت که میانجی گری است
حاجه ندارد کو او از آنجا که او دست آرمیده باش که خود حکم خویش میراند
کاری ندارد این جهان تا چند کلکاری کنم حاجت ندارد یار من
تا کی منش یاری کنم و چون اشتغال بمصالح جهان عن اصله نه چیزی است
ضروری در قوام بدن بلکه توسوالیست الی جبله تیغیس کرب ارواح مدخول در
فضاء فعل و استغراق بروایح از بار اختیار بر آینه لعمق و در این باب تجدد
از اعتدال مانند کسی که مدام در گشت و طوف بساتین و تتبع مواضع نزه باشد
و سلوک این سبیل منجر غلبه لطافه است و غلبه لطافه محرق است و بحق را با خبر نماید
و اختلال احوال او بود باید بس وظیفه خود مندمعتدل القوی است که توفیق در ب
نکنند و طریقه توکل سلوک دارد و تخص توکل نهایه بر او آسان باشد که در اثناء
هر کاری که باشد دست از آن بدارد و بیاد خدای عز و جل مشغول شود چه او قطعا امر خود را

موقوف بان کار نمیداند و حول و ان کار ترضی و توسعی میداند و چیزی که سبب
ترخص و توسع کند چیزی غالب نیاید که شخص خود را از آن باز تواند گرفت حاصل
الکلام آنکه ملکه که گفتیم که می خواهیم که کسب کنند که نام آن نزد سالکین نفی الخواطر
و دفع الوساوس است و آن از اهم شرایط سلوک میدانند انبعاث آن از مرحلهٔ توکلست
و استنتاج توکل از مقدمتین عقل و فکر است یعنی هر کس که او را ذکا و فطنتی
باشد و استعمال آن ذکا در تولیف حقایق امور کند دلیل توکل بر او اظهر من
الذکا است چه توکل لازم او عیان است به آنکه عالم و ذو کذا سنة و ولی حد او ندست
و هر ذره ذره از موجودات دلیل این حدیث و ما انهار این معنی است و ان من
شیء الا یسبح بحمده و از این بیان ظاهر شد که توکل تابع جلیه ایمان است
و لهذا فرمود و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین الله سبحانه اخوان ما را تسلق
بر شجره طیبه ایمان و اجتنای ثمره مبارکهٔ توکل و وجدان ذوق فراغت دل
برای ذکر و عبادت که اثر آن ثمره مبارکه است میسر گرداناد انه ولی ذلک و هو حسبنا
و نعم الوکیل   اخوان مبارکین را معلوم باد که راه و وادی اند لیکن
گوناگون بدل در حین صلوات که از احادیث نفس گویند نزد سالکان حدیث
ولست نمازی که با بودن محدث گزارند رافع درجات نباشد و ما چندی از حکایات
صحابه و سلف درین باب باز گوییم تا معلوم اخوان گردد که اشتغال در نماز بغیر
نماز نزد ایشان چه عظیم بوده   در موطا مذکور است که ابوطلحه رضی الله عنه در بستانی
که ملک او بود نماز میگذارد و مرغی آنجا پرید ساعتی و دران نگاه کرد چون باجایش خود
آمد فراموش کرده بود که چند رکعت گزارده نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت
یا رسول الله این بستان من صدقه است و در ایجی که خواهی صرف نمای
و مرویست که مردی از انصار در بستان خویش نماز میگذارد و دید نظر در ثمره نخل افتاد

وبان

و بان سبب علاوه بر کات بر او ملتبس شد و این صورت در زمان خلافه امیر ب بود
نزد صحابه آمد و حال باز گفت و گفت آن بستان صدقه است از آن به پنجاه هزار بود
با عامر بن عبد الله گفته که تو در نماز هیچ از امور دنیای یاد می آوری گفت اینکه
سنانها در من زنند دوست تر دارم از آنکه در نماز بیادم آید که شما را باید از جوان
تابعین با ولیر الله علیهم که در نماز خاطر جمع سازند و اگر نفس منازعه کند آتش
خشم از کانون غیرت بر افروزند و در نهاد آن بر نها دزنند تا خود و شیطانش هم
هم بسوزاند که آتش خشم در درون آدمی برای چنین کار ودیعت نهاده اند اما
اگر مردمان از او در نومن با گناهان پیزند دشمن تو چو تو بود وان یقین
بی گناهان را مکو و نمز زکین   ای اخوان مبارکین در صحیح آمده که من توضأ نحو
وضوئی هذا ثم صلی رکعتین لا یحدث فیهما نفسه غفر الله له ما تقدم من ذنبه رواه البخاری
اکنون کدام از شما ست که محتاج غفران نیست و کدام عملست که از ادا او دورکعت
نماز آسانتر است پس جهد کنید که ملکه حضور دل کسب کنید که چون چنین کردید
راه بمقصود یافته بالله و ما التوفیق   سوال اگر کسی گوید اشتغال بمصالح
جهان اعنی اکتساب مایه قوام الابدان دینی است مشروع و سنتی موضوع چگونه ابرا
امری بغیر لازم شمردی جواب آنست که تشریع آن نه برای توقف قوام ابدانست
چه رزق مضمون است متعقف کفالت خدای عزوجل و ما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها بلکه برای حکمتیست که آن رفع اجمالی بان رفت و هی استحقاق درایج
الاختیار موهبة من المقتدر الجبار و ما تقیید کردیم که اشتغال بمصالح جهان نه چیزیست
ضروری در قوام بدن و آنچه موجب استکثار   و ساوس بر دل استیلا یافت بر آن
بگمان آنکه قوام بدن بر آن موقوفست چه این گمان اشتغال ضروری یاد می آورد
که شخص اصلاح فنوان از خود نمیتواند کرد و اگر کسی با کتساب معیشه مشغول شد

امثال الطا در داخل سایر تعبدات باشد که باختیار ارتکاب ان میکند در
جون باین شرط خوض در ان کند جون ذکر از ان افضل است میش اید و دست از ان
و اندیشه ان واشتن و بذکر مشغول شدن نهایت برادوسان است و اکر راست
میکوید که تلمس التجید میکند اینست سخن در این مقام بر اندازه افهام اما
جز دیکر بعد انجا ر دشنش   با تو روح القدس کوید بی منش   یک ملکه از ملکات
ان لکان این بود که ذکر کردیم و بر اکتساب ان تحریص نمودیم و این یکی است
از هزار آری   هزار نکته باریکتر ز موی اینجاست   نه هر که سر بتراشد
قلندری داند   اقوا از احلوم با دکر ای خدا رفتن کار رجال خوار است و
لیل و نهار است العصر این کار کسی نیست که کاری دارد   شب و روز باین
مشغول می باید شد و مدام حدیث از این می باید کرد و کر صفات ذمیمه که از
خود دفع باید کرد بسیار است و اوصاف حمیده که بدست باید آورد همین سبیل
و منقرضات و منقر که موضع ان بر ورمان پوشیده است بسیار رو معانی غامضه
که بر احوال و بر اعمال و اقوال و افکار شخص منتشر است و اوان و مداخل دقائق
ان نهایت دیقو ناپیدا اکاه و در این باب بسیار باید کرد و از اهل تجربه
استفسار باید نمود تا به عنوان برسند اهل و غافلی چند که در باب امور دنیویه
چند و چند میکوشند از ایشان بیاموزید و شما که اهل آخرة اید در باب امور
اخرویه همان قدر سخن کوینده که بخدای که اکر ان معذور جد که یکی از ایشان در کار
دنیای خود میکند یکی از شما در کار آخرة خود کند بیابد ان رحمه الله و بسر المحسنین
از جمله صفات ذمیمه که از خود دفع باید کرد حب غیبت است زبان از بد مردمان
کفتن در باید بست و موضع بسته اوینده با از بد کار فراموش نماید کرد اکر خطی
که یکی از شما نوشته باشد کسی انرا مذمت کند شما را چگونه ناخوش اید اشیا

سر اسر وجود هست از کلک قدرت ازلی فرو چکیده باز بیدار یا بسیده
که عایب حقیقه آنکو ماهی ابدا ذکر کرد رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود کلکم یعني
کر اکر با دریا امیر اند و دریا را متوسر ساز و بدا امهني با در و بی انجز هیچ و امید کروالان
کار چنین عظیم است برای سری که اشاره بان کردیم و باید که کو هر قوم لیغض الیس
وهم الدین جوز فی الشرع و نمیم شمار اکستاخ نسازد و دنیا باک کرزمان هم
برکن نیند و انجا که روا داشته اند و انجا که روا نداشته زبان دراز کند انجا
که کویز کرده اند حکم خدای و اذن خدا است و خدای بر وا نموده انجه فرماید
کار حق را هم با مرحق شکن   بر زجاجه دوست سنک دوست زن
اما در محلی که فرمان نباشد کور ا کمال و یار اران هست که صنیع ید الله را بد کوید
اکر ما کسی را مذمت کنیم باذن خدای ان عاید به مذمت از خدای عز و جل اید
راد خدای راست عز و جل حکم و رای خویش بمدح و ذم و لسان ما
در المقام ترجمانست اما جایی که اذن خدای عز و جل نباشد اکر مذمت کنیم
ان مذمت ما ست او را و ما را کی مجال و یارا باشد که شی را از افریده خدای
عز و جل که شاید هزار فرشته مکرم در ان کار کرده اند تا افرینش ان تمام
شده بلکه وست بچون مقدس طینه ان مخمر ساخته مذمت کنیم   بی کرا
باشد مجال این کرا   صنع الله التی اتقن کل شی اهل بینش استیار احسن
دیکر بینید یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله
بکل شی علیم ای اخوان کاغذ تمام با خر رسید اما سخن به اخر
نرسید بلکه کوی هنوز بنیاد نشد و الله هو الفتاح العلیم
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محی الی الاخ الاعز و می التامید الشیخ ابی سعید جعله الله

من العالمین   آدمی از جایی جدا افتاده و آنچه از آن جدا افتاده باز
میجوید این قدری است مشترک که همه آدمیان را شامل است و هیچکس از این حکم
خارج نیست اما بعضی اهل عرفان اند و بعضی اهل هیمان لعل بجار از آنان اند
که هر جزو ایشان را پیش آمده که بوجهی از وجوه محاکی کم شده ایشان است
و آن را می آویزند و سطری از غربال آن بر میکنند تا بتدریج باز وقت می
افتند که آن نه آنست و آن خوبی و بوی که کم شده ایشان بود از آن
باز نمی یابند ناچار ملول میشوند و دست از آن میدارند تا کی دیگر پیش
می آید که منهم باز بو رو دام او می افتد و عمری دیگر بالان بر میکنند و هکذا الی
الثالث و الرابع و چنین کسان گرانان اند مقصود کم کرده اند عمر در این تقلب
بسر می آرند چون شام اجل رسید هیچ در دست ندارند تهی دست با کمان
میروند و آنجا هیچ پیش نمی آید که دعوی کند که من محبوب کم شده خدام
تا ساعتی این تسلی خود کند ناچار آتش عشق و حسرت ایشان او و ضعی
میکرد و آتشی که بهیچ وجه ساکن نمیشود ایشان را میسوزاند و بکوری ناهمچون
و بجاه و مالی و دینی و او فایزداو و اهل عرفان کوشش کشیدگان جهره
سالکان بصیر اند که کم شده خویش را از جهات نمی جویند و میدانند که آنچه
در جهات است جز عکوس و ظلال نیست بی جهت میجویند تا بجوت جوباری جستند را
در عین جوباری می یابند و نیست که همه ایشان کوی این هدایه و ارشاد اجاده ی
از ایشان را حق عز و جل بر می گزیند و این هدایه را با قنایز الا کران نور هدایه
نمیدهد اما نور او میدهد نور او خود را بر فتراک ایمان که موید اند بنور
هدایه می بندد و متابعه ایشان و امتثال اوامر و نواهی ایشان شعار خویش
میسازند تا چون در حیات و اعمال تشبه بایشان کردند و فیضان نور هدایه

نیز

نیز تشبه دست میدهد و معنی و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا آنگاه
بنور هدایه حقیقه حال می بینند و آن جستن حقیقه که طریق اهل هدایت
برا از جهت پیش میگیرند تا برسند بآنجا اهل هدایه بآن رسیده و نفس طلب
منتفی میشود همچو سحاب از آفتاب مطلوب   دوست در خانه ما
گرد جهان میگردیم   آنگاه میدانند که ایشان بطلوب مطلوب برای جستند
همچون کسی که بر اسبی سوار باشد و گوی و باز در تازد و از پی آن اسب در زد
آن میدانند که حجاب میان ایشان و مطلوب نبود جز جهل و حجاب با
لذات خود نباشد جز جهل هرچه از احجاب گویند جز جهل آن ماده حجب باشند
نه نفس حجاب رفع الله الحجاب و هداه ولی الی مسالک اولی الالباب انه
ولی ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نه الله و حبیب قلبی مولانا امین الملة
والدین عبد الغنی اغناه الله بفضله عمن سواه و الی کنف اللطف آواه
هرچه گاهی هست و گاهی نیست آن گاه که هست هم نیست زیرا که
هستی نه حکم اوست حکم آن گاه است که اگر حکم او بودی همیشه او بودی چون
حکم آن گاه است چون از آن گاه بیرون آید او را هست نیابند پس
هستی او حکمیست مطابق موضوع آن گاه و آن گاه نه واقع مطلق است
شیئی است از اشیا بمطابقه با او شیئی واقع نگردد و اگر هست بی قیدی
بر او اطلاق کنند هستی مبهم باشد و تحصیلش با جهان آید که هست در آن گاه
نه هست مطلق باشد که کی و کجا و چگونه و امثال آن بیرون نتوان آورد
هرچه چنین است که گفتیم اعنی هست مطلق بروی افتد آن هست حقیقی باشد
و هرچه نه چنین اسم هست بر او مفید نیست حقیقه باشد و آنچه هست بر او افتد اما

هست با قیدی چنانکه گویند هست در فلان جایی یا در فلان زمان یا بفلان
شکل یا هست نه با قید اما در قوه قید که اگر سایل بپرسد که کی و کجا و چگونه است
ستیتم باشد چنین چیز رخی است میان این هست بحقیقه و آن نیست
بحقیقه که اول گفتیم از هستی نفسی دارد و از نیستی نفسی اگر با هست حقیقی
او را اشمار کنند نیستش گویند و اگر با نیست حقیقی او را اشمار کنند هستش
گویند هست که خود روی نیستی ندارد حق است عز و جل نیست که خود روی هستی
ندارد و شریک حق است عز و جل لا اله الا الله وحده لا شریک له و آنچه مردد
و محتمل طرفین روی با هستی دارد و روی با نیستی آفریده حق است عز و جل
اکنون اگرچه آفریده نوع هستی است اما صاحب همه با جهان هست آرام
بگرود و جز آن هست که خود روی نیستی ندارد دستو قلب او نباشد الا بذکر
الله تطمئن القلوب این دانم اما ندانم که چون صاحب همه هم آفریده است
که روی با هستی و روی با نیستی دارد سبب چیست که او با چنین چیز لبر
نمی تواند بر دو بان قناعت نمیتواند کرد و چیزی زیاده از آن میجوید چنان چرا که
چه باضافه با آنچه خود روی هستی ندارد با چیز نیست اما باضافه با دکام نیستی
متردد بین الطرفین است لایق و در خور می افتد پس از خود چرا میجوید
خیال حوصله بجوی برد هیهات جابست در برابر نقطه‌های اندیشین تو
گفت که جستن خود همین اقتضا میکند که جسته مثل جوینده نباشد برابر اگر
اگر مثل او باشد چرا او را میجوید مثل منهی است از مثل پس ذات او منفی است
او را از آن مثل خود و اگر میجوید و نزد این سوال بروی دیگر گردد که پس باید که
آفریده جز آفریدگار را نجوید حال آنکه او جز آفریدگار میجوید غایة اینست که آفریدگار
را نیز میجوید و کس هست که آفریدگار را خود اصلا نمی جوید چون کافران مطلق

وجواب

وجواب آنست که مطلوب بالذات آفریدگان نیست جز آفریدگار و این
حکم است عام همه آفریدگان را و جز آفریدگار چیزی اگر می جویند برای آنچه آیت
که برا وی تمنه که حکایة امری از امور آفریدگار میکند برای آن محاکاة برایشان
ملتبس میشود و فریب میخورند و در طلب آن می ایستند بعد از آن که بآن
رسیدند و زمانی با او بسر بردند و بشناختند که نه آن جسته ایشان است دست
از آن بداشتند و لیکن از آن سرد شدند و دیگر مثل آن حال با چیزی دیگر ایشان را
دست میدهد و حالشان با آن سرنجان بازمی نهند که با آن اول و همچنین تا بالی
و رابعی این حکم غیر مومنان است که ایشان بابصیرة اند ولی عقل اما مومن چون بصیر
و فرومند است و لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین یکبار که او را این ابتلا دست
دهد یکبار بحسب مراتب استعداد مومنان باز دید حقیقة حال می افتد و از این
لوایح فریبنده بازی نمیخورد و غرور را غرور میتواند دید و میداند که جسته او
در ایشان جهات نباشد با جهة او را میجوید یعنی با جهتی که خود روی با آن او روی تمام خود
بدست جستن میدهد چنانکه در شب تاریک که راه گم کنند زمام با اسب دهند
که او راه به میداند همچنین مرکب طالب طلب اوست طلب راه بمطلوب میبرد
و جهة مطلوب بهتر میشناسد در وی و طلب می باید افزود و از نفس دور داد
افزود چون گفتیم که وجه طلب بالذات آفریدگار است عز و جل طلب بحسب
محبة خود جهة او را داند و راه از آن کم میکند که صاحب طلب او را از وی بدیگر
جهات میکند و الفطرة خودش باز نمیگذارد و هر گاه که طلب را بالفطره خودش باز
نمیگذارد هر گاه که طلب را بالفطره خود باز گذارد در وی او با چیزی گمند او بطبع خود
روی با آنجا کند که سوق و که شوق بالذات بسوی آنجاست دیده که باز بدهد
اسما و صفات مطلوب که مرآة ذات اوست کند باز کند و بعد از افزودن قدرد

بر سر در و هیچ حجابی مانع نیست و در همه شک که محبت کسی که از همان طلب باعث فان
مطلوب آمده باشد و در او راست یافته اگر محبت را از هر آفت جو در دوری یا نشیب
کند بهترین محلی که روی با آن کند چنین کس است بلکه محبت چنین کس عین
هر دو مطلوب است برای آنکه اگر از رای از طرافه با کم میکنند از رای دیگر و در هر آفت
می افزاید برای اگر چون محبت با او پیدا کرد و محبت معتقی تشبه به محبوب است
هر آینه هر آفت حب از او می آموزد پس محبت چنین کس تجارة لن تبور است
حاصل الکلام آنکه جز محبت خدای و محبت محبان خدای هر محبت دیگر ابتر است
باطلست این کلمه ایست که هیچ استثنا در آن نیست وفق الله ولیی طلبه و
حب اهل حبه والسلم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد
والاخوان الالبین اجمعین عافاه الله وعافاهم لعافیته لذة والم
دو سرهنگ اند در بارگاه عزة که مردمان را که جهان گرفته کشند از بیرون
به اندرون یا از اندرون به بیرون و هیچکس از چنگ این دو سرهنگ
خلاص نیابد مگر بنده چند که خدای عزوجل ایشان را برگزیده و بحرم خاص راه
داده آنجا که سرهنگان دوگانه را مجال دخول در آن نیست چنان کس از
حکم لذة والم خارج باشد لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم مقدمه دقیقه
حال ایشان است سالک باید که در مراحل لذة والم نکند و در منازل شادی و غم توقف هم
روا ندارد و هیچ جانب التفات نکند تا به منزل وحدة که انوار یکتایی آنجا تابان باشد
و فراحه اضداد آنجا مفقود چون بآنجا رسد بار فرو کرد و رخت آنجا نهد و بیاسایش
بنشیند که قرارگاه است ای ولیم آن سر منزل و اوانی که جز با مست مقعد صدق آنجا
براستی توان نشست غیر آنجا اگر راست بربی جای نشستن نیست ای ولیم

صفة مقعد صدق خواهی که بشنوی صفت آنجا دانم اما گفتن نتوانم راه آنجا
بتو نمایم میرو تا برسی که چون برسی خود ببینی که جای چگونه است راه بشهرستان
دل بپرس و چون بآنجا رسی حلقه ارادت بجنبان تا در بروی تو بگشایند
چون در گشودند در رو که شاه راه راستست که بدان موصول میدهد از
دل و سری دیگر مقعد صدق اینک نشان راست بتو دادم اگر
برسی که دل خود را کجا یابم بدانکه دلها همه در دل عارف کم است در دل
عارف وراء دل خود را از میان دلها بازجوی و اگر گویی در دل عارف
چگونه در آیم گویم بدوام مراقبه و تمام اخلاص و تحقیق محبت و حسن ادب
در ظاهر و باطن و اگر گویی عارف را چگونه بشناسم گویم بحسن نیت و استعمال
بصیره و صفاء سریرت و التجا بحق عزوجل ای ولیم عارف حجة خدای است
در ارض و عقل حجة خدای است در آدمی حجة آدمی بحجة خدای راه نماید
و حجة خدای به خدای رساند و عا و این ارد ملاک اینکار اصرار بر طلب
است و عدم سرعة ملال گر ز طلب دست ندارد مرید عاقبة الامر بیابد
مراد والسلام علی حبی و علی سایر احبتی و رحمة الله و برکاته و رجمانه
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المحروسة الجنیة المحمدیة لا زالت
مواهب الله فایضة علیه وصیون حفظ ناظرة الیه خدای عزوجل بمقتضی
ومن کل شیء خلقنا زوجین از هر چیز دو جزء آفریده آنگاه بحکمت یک جزء را
آن جزء باز گذارد و یک جزء را محو کند چون خواست که نهار آفریند و لیل و نهار
آفرید آنگاه یکی را نهار را باز گذاشت و یکی را محو کرد و نهار محو لیل اند قال الله
سبحانه وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة

وفرقست میان انچه از اصل بخاطر رسیده وانچه از جیند محو کنند برای انکه انچه از
اصل بخاطر جیند اصلا نباشد وانچه از جیند محو کنند عین ان نماند اما اثر ان
بماند واثر شاهد هست بر شی چنانکه شی شاهد هست بر خود پس اثر احد
الشیئین هست اما نهاده شی بر خود نهاده قیمت جلی همگنین ورا بینند هر
اینه شی جو ورا اتی معبره باشد ونهاده اثر او نهاده قیمت خفی خواهل الطاف
فهم از او رسا بد جون خدای عزوجل خواست که حرف از جیند دو حرف
از وی محو را باز گذاشت ویکی را خط بر کشید لمحوا الله ما یشاء ویثبت و
عنده ام الکتاب ان حرف را که باز گذاشت این هست ونه حرف محلو
وان حرف را که بدان قلم کشید حرف محل الیمین هست هذا ادوفی الخبر
ان حرف را که باز گذاشت همکس خوانند وان حرف را که خط بر کشید
اهل فهم خوانند پس نه بینی که جون کسی سطری نویسد انگاه بران خط
کشد وانرا مغشوش سازد اگر کسی ذکی وتیز دیده وصاحب حدس باشد
از اثار باقیه ان سطر تواند بردن اورد که جه نوشته بود اگر نگاه کند بیرون
گران حرف توانستی خواند نوشتن ومحو کردن عبث بودی وحیف حکیم
نرو وان حرف محو امتحان ذکا را وکیاست اوفین بر جنان تیز دیدگان
گران حرف سترده تواند خواند هوا خواه تو میدانم وجانا که میدانی
که هم ناگفته میدانی وهم نوشته میخوانی سمعان خاطر عارفان کویند عامه
در نتوانند یافت هم از ان یکحرف خوانده اند اینه معبره برای عوام وخواص هست
اینه محوه خاصه خواص باشد خواص جون کتاب ایات محو کنند لیل را جون
نهار بینند آنرا انوار سیاه نامند گفته را منحه سخن نه جلوه مقضا بر کام ایشان حلوا ایند
اینجا گویند ار حسنه فوق الطبیعه که اثر رحمت واسعه است که شامل رحم مکتوبه ومحوه هر دو

وهراینه حسنه غیر محوه را که حسنه طبیعی هست وحسنه محوه را که لا حسنه طبیعی هست
یکسان شامل باشد که قال سبحانه الذی احسن کل شی خلقه گشوده که قال
عمر بن عبد العزیز رضه لم یبق لی سرور الا فی مواقع القدر ودر قضا وقدر همی
بینید خاص کوشان اید طلب کردن خلاص اما جون سرور به حسنه
فوق حسنه ولا حسنه طبیعی هر اینه سرور ایشان سرور باشد فوق سرور ولا
سرور طبیعی ان سروری باشد از خیر لتقابل بیرون اری
عشق کوبی نهاست جز غم وشادی دروبس میوه هاست باغ بی
نماند جوش ها وراز خیال ووهم بود هوس ها از غم وشادی
تو مشو منکر که حق بس قادر هست حالتی دیگر بود کان نادر است
الله سبحانه جمیع را از جنان سرور بهره مند
گرداناد که سروری هست که هر کس بان سرور مسرور گشت تا ابد الاباد مسرور هست
وان سرور هرگز از وی زایل نمیشود برای انکه زوال شی گو رود ضد هست ان
سرور را ضدی نیست ان سروری هست خارج از حدود تقابل ان موهبت
مستقیمان هست که از احکام تلوین خارج شده اند وشرب ایشان از نور ابا
مقسم هست جون شرب بود ورا ومقسم موقف نه میوه شان نه بموسم
وصلی هست که قطع ان محال هست کرمست وصال این وحالیست بیرون ز
لغات این جهانی انجاست زبان بازبانی ودر پرده صوت ما نکنجد ان لفظ
درین مجال نکنجد نه حرف نه صوت می نیاید بلی جمله وحس میزاید
مستقیمان جون بمقام عندیت رسیده اند هر آینه احکام تلوین از ایشان برخاسته
باشد ان ربکم لیس عنده لیل ولا نهار نور الوش منزه جهت دون ذیل الیان
نور خدای روشن هست ونور خدای را ظلم منسوخ نکرده وبر هر کس که سایه ای ابدا حیث
سایه از دی باز بگرد وبرای انکه کرم داده جود را باز نستاند انچه منوط باستعداد

محل باشد چون استوا دیگر دو کما قال سبحانه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم اما انچه منوط بمحض فضل و عطای خدا باشد بهیچ حال نگردد والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم واختم بالصلواة علی محمد واله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی   خدای را عز و جل چهار فرشته بزرگوار هست
که کار ادمی و جهان بایشان راست میشود باذن خدای عز و جل یکی اسرافیل است
صلی الله علیه وسلم و کار او دمیدن روحست در جسد چون ماده که ادمی و جانور
از ان افریده میشود در اطوار خلقت تقلب یابد از غذا به نطفه و از نطفه بعلقه و از
علقه بمضغه و اعضا و ارکان بر او راست شود اسرافیل باذن خدای عز و جل
جانی از فرمان خدای که کلمه ازلیست در اکرد و در او دمد و ان جان حادث باشد
اگر چه کلمه ازلیست   دوم میکائیل است صلی الله علیه وسلم و کار او کفیل
مواد ارزاق است و تکمیل صور ان تا جنبه حد معنی که بقا را ان مقدر است محفوظ
ماند بخار از یکجا را و بر انگیزانند باذن خدای عز و جل ابر بر جا گسترانند باذن خدای
باران بزمین کاشتگان او اورند باذن خدای عز و جل دانه در زمین و میوه
بر درخت پرورش دهد باذن خدای عز و جل با هر قطره از باران یکی از
اعوان او همراه است و ان را بشیب می آورد و بر هر برگی از درخت یکی از اعوان
او موکل است و ان را می باند رعد و برق دو فرشته اند از اعوان او موکل است
و انچه در جهان انرا رعد و برق خوانند نام ان دو فرشته میخوانند برای انکه رعد
بدست ان فرشته است که او را رعد نامست و برق بدست ان فرشته است که او را
برق نامست   سیوم جبرئیل است صلی الله علیه وسلم و او وحی سوی پیغمبران
آورد و انچه موجب حیوة دلست تعلیم ایشان کند کما قال الله تعالی وکذلک اوحینا

روحا من امرنا و قال تعالی یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما
یحییکم چنانچه اسرافیل صلی الله علیه وسلم وسیله حیوة جسم است واو حیوة دل باشد و انچه از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم دیگر بر زمین نماید و وحی نگذارد و اما فرشتگان که الهام
بدل صدیقان رسانند از اعوان او باشند   چهارم عزرائیل است صلی الله علیه وسلم کار
او جدا ساختن ارواحست از ابدان و پاک گردانیدن ان از رجس و غبار
دنیویه که بسبب آن از خدای قدوس باز مانده و از دیدار او محروم شده
از جوار لطف و احسان او دور افتاده و حق او از این روی از حق هم
فرشتگان زیاده است که تا قدم مبارک او در میان نیاید بنده بخدا نرسد
و ایام فراق و ناکامی سر نیاید و بر هم مومنان فرض است که محبت و تعظیم
فرشتگان در نفس خویش مقرر سازند خاصه محبت عزرائیل صلی الله علیه
وسلم برای انکه چون بوسیله او روح که عاشق دنیاست از دنیا میرود و به
سبب رفتن روح دنیا خراب میشود دنیای ملعونه عزرائیل را علیه السلام دشمن میدارد و
دشمنی از دنیا که در او میست ناچار این هم دشمنی داشته باشند و ان کشش را
طبیعتی نامست اما اگر ادمی حود دوستدار عزرائیل علیه السلام باشد و دشمنی طبیعی دنیویه
زیان ندارد و اکنون باید که پیوسته محبت عزرائیل علیه السلام می ورزد و تعظیم او در
دل جای میدهد تا چون هنگام مرگ بلقاء مبارک او رسد محبت
او بر عداوت طبیعیه دنیویه غالب اید و به دیدار او شاد باشد که اگر والعیاذ بالله
عداوت طبیعیه دنیویه بر محبت او غالب اید و او برنگ طبیعت دنیویه شود و دیدار
عزرائیل علیه الصلوات الله علیه و دشمن دارد کافر میرد و داخل یوم یرون الملئکة لا
بشری یومئذ للمجرمین باشد و جاهلی بیهوده گویان که چون لقاء کسی را مکروه
دارند نسبت وی به عزرائیل علیه السلام کنند درین گستاخ و خطا ادبی کافر شوند و انکه مردمان

در تعلیم ملیکه صلوات الله وسلامه علیهم و موفقه قدر و حق ایشان قاصر اند و چون
از علما تعلم نمیکنند مقهور و محروم مانند و چگونه ایشان باین تقصیر معذور باشند
و ایمان بملیکه نیست از ارکان شش گانه ایمان که ایمان بی ان تمام نیست
چون مکتوب الیه زاده الله رغبة فی الخیر التماس نوشته کرده بود مشتمل بر ذکر
ملیکه این نامه بدین سیاق بقلم امد والله المسئول لان ینفع به و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی الامیر محب الله والدین
الشیخ محمد
بزرگ بنده کجای خداوند خود چیزی فرا گیرد و اگر همه نفس
او باشد و بزرگ باظهور سلطان خداوند سبحانه او برای خود ظهور و سلطان
نخواهد و بزرگ برای نفس خود با رب خود مخاصمه نکند و اگر رب او بر نفس او
قضا کند از تلخ و شیرین بر کام خویش [illegible] کند بنده شکور انکس باشد که خودی
خود را در راه خداوند خود نهد برای انکه او خودی از خداوند یافته و تا مثل [illegible] بر
راه منعم ننهد تمام شکر [illegible] نموده اند و مثل خودی نیست هم مگر خودی [illegible]
[illegible] و قلیل من عبادی الشکور این بنده در شب جمعه بیست و یکم رمضان در خواب
میدید که در این زمین کسی نیست که الحمد خدای عز و جل کند جز یک کس
و یک کس دیگر [illegible] اما این خصوص در جه باشد و اگر کل مراتب شود و چون
نظر از این مرتبه فروتر [illegible] دایره گشاده تر شود اما مور بخش [illegible]
[illegible] هر که حمد خدای کند [illegible] از کعبه [illegible] انوار و [illegible]
قدرة در حکمت و انفتاح چشم حقیقت بین و [illegible] آیین رسوم خداوند [illegible]
ارض بندگان [illegible] میکنند و تو از ایشان خشنود و ایشان
از تو خشنود [illegible] نظر [illegible] عالم ایشان اند خداوند [illegible]

ایشان

ایشان در صوان تو از سکنات و حرکات و خواب و بیداری و نطق و صموت
ایشان که اخوان ما را از کرامات ابرار و مواهب موقنین بی بهره کرده
و همت ایشان در صحبت و حوی راه تو یک نقطه ساز و اخلاص پاک در
دل ایشان نه [illegible] امیر محب الدین شیخ محمد ولی پاکیزه روز [illegible]
آرامیده و کام [illegible] محبت خداوند خود برین که اگر جهان پر زهر شود و بر زبر کام او
بر آن غالب آید خداوندا اینها مواهب موقنین و کرامات ابرار است نه بر هوا
پرواز کردن و بر آب نماز کردن ازین کرامات و مواهب ما را و اخوان
ما را کرامت کن انک ولی الجود والاحسان سبحان ربک رب العزة عما
یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی الذی یسر به خاطری و یقر به ناظری
الامیر افضل الملة والدین محمد الهمه الله ما فیه الصلاح والصواب فی جمیع الابواب
فقد قال الله تعالی الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله
برادرم ایده الله نوشته [illegible] کار آدمی در بیست جز این دارد
کار وی کارسازی آن دار است و اگر چند روزی برای آن خوبی کرد طبیعت
[illegible] بدین دار پرواز و آن سوی [illegible] خانه قرار [illegible]
[illegible] درون [illegible] کشیده در گوشه [illegible] اوقات خود را
بر عبادت و ذکر و تعلیم و مذاکره و آنچه معین ادمیت در توکید علاقه با عالم اعلی
و شکستن علاقه با عالم زور [illegible] کند و در باب حوایج طبیعی تقلیل اقتصار
کند در مال و از امور دنیویه باندکی قناعت نماید و بر بعضی ظلم کرد و فتح ان [illegible]
ظلمه در کوی ایشان [illegible] و عید ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار

میرمیت صبر کند که اگر ازاو فوت میشود از خیر سبب مخالطه که با ظلمه میکند بیش

ازان است که به سبب ظلم ازاو فوت میشود چه اگر بسبب ظلم فوت میشود

قلیلست از امور دنیا و انکه به سبب خلطه با ظلمه فوت میشود کثیر از امور عقبی

دکثیر دنیا در جنب قلیل عقبی بهیچ نیست تا به قلیل دنیا در جنب کثیر عقبی که قال الله

تعالی بل توثرون الحیوة الدنیا والاخرة خیر وابقی و اگر ادمی برای خود میقاتی

نهد که چون آن میقات درآید بکار سازی اخرة و تفرغ و تخلص برای عبادة

مشغول شود اقصی این میقات سن اربعین است که ابتدا از شیخوخت است و

از شوب و حرکه که میکند پیش ازان کند و بعد الاربعین جز انکه گوشه گیرد و بحال

خود پردازد و اوقات بتلاوة و صلوة و مطالعه و مذاکره و ذکر و تذکر و فکر و تفکر

کند از نه سبیلی نیست و موت آدمی را در هر حال است و یکسان نیست که موت آدمی

را فرا رسد و او ساکن و مطمئن باشد بذکر خدای یا انکه موت او را فرا رسد

و او در اشوب طبیعة و حرکات لجزیة بازمانده باشد و مستعد موت و مقدم عمل الله

نشده هذا ما کتبه الی حین ما عزم علی التوجه الی بلدة قم وانما زورت ما تقادم لما

ان یکون ما النافیه و لیم این نامه را اگر رابل در ایام متکرره مطالعه فرماید اگر

مطالعه ان متمرستی ان عزیز و تجدید نیة در سلوک و عبادة شد فذلک غایة

المامول والمعونة علیه من الله مسئول و اگر نتیجه مذکوره بر ان مترتب نگردد و بر ان عزم استمرار

واقع شد سطر دوم از نامه مطالعه فرماید و بمضمون ان تمسک جوید وانرا فی الصحف

الاخری و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

مضمون سطر دوم از نامه اگر کسی که بمخالطه حکام و ابنا دنیا مبتلی شد در اجند

وظیفه نگاه باید داشت یکی انکه پیوسته باز وقت حال خود باشد و در تعب نفس

خویش که رنگ ایشان نگیرد و صفات ایشان کسب نکند برای انکه تشبه

سجیه نفست خاصه تشبه بغالب و دوام انکه در وظایف عبادات و اذکار

جد تمام تقدیم کند و وقتی چند خود را برای ان مقرر و موظف سازد و بوعلی

املا فرة بان راه بیابد تا گرد زنگار که بر آینه دل از صحبت ایشان حاصل

شود بصیقل ذکر بمقتضی ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری

للذاکرین زدوده گردد سیوم ابواب حکام محل جریان احکامست و خیر و

شر انجا روده و نفع و ضر جاری شود انچه دران نفع عباد باشد با انهراهی

کند وانچه دران ضر عباد باشد تا امکن در دفع ان جهد تقدیم کند اما قیام

باین وظایف بر کاره کسی را میسر باشد که بر نفس خود غالب باشد در غلبات

ازوی سهل نیست و در انجیل مسطور است که هر کس ظالم خویش را از خدای رحمت و

آمرزش خواهد شیطان از وی بهزیمت شود والسلام علی ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت م من الفقیر الی الله قطب بن محی الی الحضرة العلیة الصوفیة بالانوار الالهیة

والبرکات القدسیه امرا و عظام جهرم در نظر فارس قوا و صفا را

کهفی بودند هر کس از صاد و وارد که بر ایشان بگذشتی او را خدمت کردندی

و هر کس که نوایب روزگار او را از کار رفته اختی با تعاق او را مدد کردندی

و با کار آوردندی طالب علمان غریب و بسیار از امدندی چون بنزا اقوار می

روی نمودی پیش ایشان رفتندی و از ایشان مراقبه و اعزاز یافتندی

ترتیب و بعید را از ایشان نواله هر ساله بودی نوایب روزگار که چون بر دیگر

دست یافتی ایشان او را دستگیری کردندی بر ایشان دست یافت

مطلع ایمنی از انجا و سرمایه ایشان رفته خبر است که از پدران با ایشان

رسیده سابقا چند نفس معدود بوده‌اند و ان رقبات در ربقهٔ تصرف ایشان
اکنون چند نسل بر نسل فرود آمده‌اند عدد افزوده و عدد همان با کم از آن
و در این سنوات افت ملخ و چند کونه دیکر نقصان علاوه آن آمد و قرض بر
سر قرض که از قبیل تضعیف بیوت شطرنج باندک حرکتی نمو ترتیب میکند و
در بر انداختن اقوام دستی تمام دارد والله المستعان دست بر ایشان
یافت اکر رحمت پادشاهانه تعطفی کما ینبغی تدارک احوال ایشان میکردند
اکنون با ایشان کنند و کمذارد که این دودمان کریم را بلا تکلف غرة فارس
که غرهٔ ممالک حضرت پادشاه دین پناه است و مصداق لو کان الدین معلقا
بالثریا لناله رجال من فارس اند از هم بریزند و در دی بهر سوی شوند معامله
باشد که از رحمت و احسان جهان پادشاه دل آکاه جو جهان معاهد نشود
این ضعیف اکنون چند سالست که هر سالی یکی با فقرا جرم دارم و اطلاع بر کنه
احوال ایشان حاصل کرده‌ام حال ایشان چنین یافته‌ام که اکر عنایت و رحمت
پادشاهانه شامل ایشان نشود کار ایشان از دست برود و الامر الی الله حالی
چند نفس از اعیان ایشان برای استیلا قرض و با زمانکی از نفقهٔ اهل و
عیال آهنک اعتراب دارند و با فقیران که یوزه روزی میکند دامنه خود را از میان
نمی اندازند اکر از مهب الطاف ربانی کرد از ان عنایت حضرت پادشاهی
ظل الهیت نسیم اقبالی بر ایشان نمی وزد که کار ایشان را با جان و ساز
ایشان را با کار آورد عقوبت ایشان از این همان راه پیش می باید کرفت
تا باره چنین خبر رسید که رقم مطالبتی بر ایشان شده اول مراتب عنایات
پادشاهانه رفع انست و از دون بر آن آنچه مرحمت پادشاه دل آکاه اقتضا ء آن
کند مبلغ این اخلاصنه ولی فی الله داعی الی الله الامیر افضل الملة والدین محمد

ایده الله

ایده الله که در میان ایشان وسیط و شریف بعلم و فضل و ذکا یعنی المشاهدة
عن التوصیف حبة و من حال اقبال صفت روی بآن آستانه کرم کرده
وجه وجوه ام ست بهاء امید که عنایت خسروانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال کردد
و در مکافی دولت و سپتوس سده کهف کرم حضرت پادشاهی که مستمد از
فیض ظل الهیت بحریست بامواج الطاف متلاطم باشد و مصداق ان لربکم
فی ایام دهرکم لنفحات الا فتعرضوا لها آمده از نسمات ان نوافح افضال
و احسان و رزوان بلی لطیف لما یشاء انه هو الحکیم العلیم سبحان ربک رب
العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المجیبة المحمدیة لا زالت مویدة
بالتاییدات الالهیة   اوس ما مکاره جزئیه پیوسته واقع و چون
ان نقد حالت بمحض صرف استغفار و حوادث ان میشود و موضوع استغفار
خود از مکاره کلیه که بعد از این ورثت را فخر واقع خواهد بعد و نمیشود و طریق
استغفار از ان سلوک نمیدارد اما از ان که تتمه ان مکاره بر او فرود
آید و بر او محیط شد امر کلی را اعتبار و انقالی هست و نکال و اخلالی که وضع
ان در موضع خود متضمن ظهور قهر و جلال و عزه و کبریا است و هر اینه موضوعی را
که انداوران وضع کنند خواهان هست چنین نویس فاقله که نقد حال ایشان را
فرو کرد و از التفات ببال مانع شود موضوع در موضع المثانی را شاید هر اینه
باز کذاشتن ایشان با بغی و ضلال ایشان دو ابنه از بعد انه و ولالة آن شر
یکاوه صواب با خود کشیدن از تمام انتقام امر کلیست و چون چنین باشد آدمی بر
حال آدمی که چنین مکرمی او را ده تقاست و چنین خذلان و بی مدد و بی اور را در

خوز سرور دل مرین اندیشه چون سود و جکر باره باره خدای عزوجل عالم را ابی
آدمی او بیده و ادمی را برای خود این حکمیست عام هم او میان زا اما آدمیان در
عالم الهی برود کونه باشند بعضی را در صفیه اکرام جلوه دهند برای اظهار لطف
ازلی و بعضی را در هاویه بعد افکنند برای اظهار جلال ازلی هر دو واسطه ظهور
معانی الهیه اند اما طوبی و خوش حال انکه واسطه ظهور جلال و قهر کرد و لطف
خدای عزوجل نه انست که از آفتاب میتوان آورد سزد ار ادمی بر جو رحم کند
و خود را از اودیه قهریات بیساتین الطاف افکند و اکر او با خود این نکند
کرا ی او خواهد کرد چون این نرق نسبت با اوست و الا نسبت بالوهیت هم
یکسان انه ان کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا الخ
موضوعات الطاف و قهریات هر دو کار زند بجز بیست او را زنست و خوش
هرکونه می باید شش خواهی عقیق و لعل شو خواهی کلوخ و سنک شو
و این ترغیب و تحضیض که ظاهر او را میکنم باطنا وعاست و التضرع نزور حجیة
خاصه که قیوم هر دو ذوست در مقام اعوذ بک منک بناه ارزحانیة خاصه که
قیم کلست بر حیمیة خاصه که قیم خودست می بریم و الا بخدای عزوجل کیست که
استغنا وار از اودیه قهریات از او طمع توان داشت و کان بالمؤمنین رحیما جاء
اخوان الیمن کوران ناحیه اند فروا فروا را تحیات طیبات رسانیده امید
که بحجیه حقیقی که واهب حیوة ابدی است سلام قولا من رب رحیم رسند انتهی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی دلی و حبیی و عضدی شیخنا صدر الملة و الحق والدین
محمد الولد الاعز الامجد الاسعد المولی الشیخ محیی الدین محمد اورد واقی
محض است ساوج قابل هر معانی او مات لطاو هر چه کرد نک ان میکرد و هر معنی

در جهان هست چو یار نظار دیست دحایان ان که ادمی را خوابان خود
سازو برای انکه معانی هر صاحب اند نطق ایشان آدمیست همیشه اند
جان ایشان انسانست هر آینه تماشا عالم بچوبه عروسان خود را بهار آید
و بهتر و خوبتر انکه بران قادر باشند از زیور و زینه بر خود راست کنند و خود را
بر آدمی جلوه دهند تا باشد که او را عشق ایشان افتد اما معانی و زوات
خویش برود کونه است معانی کلیه باقیه بر آدمی ار استه اید و میل و عشق
بسوی ان افتد بشاشه تقا مخالطه وجود او کرده و باطنش منور کرد و چهره
اش براز و ز و ر بعلیین بر آید و بجاعلین الحاق یابد هو الذی حبب
الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و صف حال چنین کسان باشد و اکر معانی
جزئیه فانیه بر او ار استه کرد و منقبض کذلک زینا لکل امة عملهم ظلمة فنا
مخالطوات او شود و باطنش مکدر و چهره اش اغبر کرد و ب اسفلین
فرود آید و قرین شیاطین کرد و معانی فانیه هر معنی است که چون زمان
بکذرد المعنی با او بکذرد همچون بزرکی امارة روزکار و ثروه ارباب اموال
و معانی باقیه انچه بکردش روزکار نکذرد همچون بزرکی خدای عزوجل
و عنای او و ملک و بادشاهی او سالکان روز بنظر در آیات خدای و
و تامل در عجایب تصاریف صنع او کذرانند و شب بمناجات با او و
ادای حق عبادت او و سجود و خضوع در حضرت او اشتغال نمایند روز ایشان
و شب ایشان همه یاد خدای و ذکر صفات و اسما او کذرد و هر آینه جان
ایشان محشو و مملو باشد از ذکر خدای باقی و دیکران روز بمخالطه با این و
آن تردد بدر خانه بزرکان باشب کنند و شب تبه کاری انچه در ان مجالس
کذشته بار و ز آرند هر آینه جان ایشان محشو و مملو باشد از ذکر فانی باطل الا

ومعانی جزئیه فانیه اکر معانی
کلیه باقیه

کل شی ما خلا الله باطل باشد تا دو رفانیان بگذرد و در روز لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ان نگاه مال فریقین معلوم گردد و هر کس را تقیضی [?]

تو لی ماتولی روی با ان کنند که در دنیا روی با ان داشتند ذاکران خدای برای او گرد ترقدس او روند و ذاکران دنیا و اغیار دنیا همراه او با نگار روند که

او رو و و دنیا زود جز دار البوار که محل فانیات هست لایستوی اصحاب النار واصحاب الجنة هم الفائزون الله یجعلنا من الفائزین برحمته وسعت جوده

آمین بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله الامیر غیاث الدین محمد اوصله الله الی اللطائف مایه سعادت یگانگیست و مایه شقاوت بیگانگی را از خود باید

برد که یگانگی دست ارند انگاه به امن رسیده‌اند و رستگار مطلق شده‌اند بیگانگی اگر جزوی از عالم دست توی و هر طغیان کند و از بی باکی روی دو اشیا را از

موضوعات خویش خواهد که متهلک سازد و اینها نیجان و که سلطنت و نیکی نیست که اشیا را نیز قومیت که هستی خود را بر خود نگاه میدارند دلیکن ارند که در

وی مستهلک شوند پس مضادت ممالفت پیدا میشود و پیوسته او در عذاب کشاکش هست و اخر ایشان غالب می آیند و او را هلاک میکنند چه ایشان

بیشتر اند پیش تو این حالت بد دولتست که دو داد و اول دولت است

و اگر عالم دست به وی بینند در حرکت انقباضی در ضبط خود می یابد و پیوسته دست ملاقه خویش میگوید دو اویلاه و ابثوراه میگوید پس بهمه حال

او در شقاوت هست و عنا یا عنا بسط یا عنا قبض پس بیگانگی باید کرد است که یگانه شوند اما نه از عالم العالم نگرند یگانگی محالست برای انکه عالم متفرقات

مختلفه هست و با اختلاف اتفاق صورت نه بندد و از هذا العالم اگر نگرند یگانگی

ممکن

بیکانگی ص

بگردانم و جرائت را دانم رند
و کل را در حیرانی خواهد که ص

ممکن شود برای انکه این مختلفات او بنده یک کس اند و این متکثرات

واحد احد اند و غایة الغایات همه یکیست اگرچه در غایة ظاهره متخالف اند همچون

دو انبازه کار زر که یکی جامه را تر کند و یکی خشک کند ظاهر ایشان ضد اند اما

باطنا هر دو متوجه یک چیز اند که ان پاکی جامه است چون سالک بنظر الهی

ناظر اید همه اشیا را متهلک بیند نزد امر حق عز و جل که قیوم جملیست و همه را

متحرک بیند در اعضا را امر او و بلوغ و مقطر مراد او خود او نیز یکی از ان جمله بیند

مستهلک در کار مین جمع و این نظر تفرقه و بیگانگی را از وی بر دارد و دورا

با جملة اشیا صلح افکند تا هر یک را در جای خود باز گذارد و از فساد و تباه کاریش

دست بدارد و هیچ شی را در خود نخواهد که مستهلک سازد بلکه خود و همه اشیا را

در امر حق مستهلک بیند و چون بمقام معامله که انقطاع انسان هست و موضع

ظهور خلافت او نظر کند نگاه داشت عدل که تشبه هست به عدل حقیقی و تخلق

باخلاق الله و ذلک هو اقامة الذین پیش گیرد و دایم او صاحب این

نظر تمین باشد نظری او را و باطن امر باشد از ان روی که بتدبیر و تقدیر

خدای عز و جل قائمست و باین نظر شاهد صنع الله الذی اتقن کل شی

کند و بقضا بهر حال راضی باشد چنانکه عارف گفته در قضا ذوق همی

بیند خاص کفر شان اید طلب کردن خلاص و نظری او را در ظاهر امر با

انجا که موضع استخلاف انسانست و باین نظر الیستاد کی بوظایف دینی اقامت

عدل حر کحقق کتحقق باخلاق الله هست کند تا کمال قوه علمی عملی او را حاصل شود

و در شهود توحید و قیام بالقسط در زمره ملیکه اولی العلم مندرج گردد که شهد الله

انه لا اله الا هو والملیکة واولو العلم قائما بالقسط و در ورا این امر حی نیست هر

رامی و هر قی در راقی اینست منتهی کمال اهل کمال قل فلله الحجة البالغة

فلو شاء لهداکم اجمعین والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی الی الله الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد ایده الله   این ضعیف از حال خود حکایتی میکویم و کمان نیست
که ان حال هر کس را در خود واقع شده باشد این ضعیف مکرر خسته شده ام
چنانچه رفع طمع از خود کرده ام و هیچ را ان بوده که دیگر باره خورش خواهم شد اخر
خورش شده ام اکنون با خود میکویم که نه تو ترک بخود نهاده بودی و هیچ امید ترا
در زندگانی نمانده کیر که اکنون بآن رسید که تو می اندیشیدی اگر مرده می بودی اخر
کار تو آن بود دیگر باره ترا در دنیا نه کامی می بود و نه نامی انگار که چنان شد
اکنون بهر قدر حظ و کام موهبت خشنود باش که براه باز یافته و چیزی که براه
باز یافته اگر اندک و گر بسیار است و این بحثی تمامت بر نفس اخوانرا
یکان یکان این حجة تعلیم میکنم اولا ولیم را یاد میدهم خستگی که در راه مکه
که میرفتیم اورا عارض شد و خبران میدادم که ولیم تحت رجوع ترسان بود
از ان پس ولیم کار جهان را سهل کیرد و هیچ از ان عظیم نشمرد هر چه شود
کو می شو فارغ البال باشد و بیاد خدای عزوجل مشغول و اقامت رسوم عبودیة
و عبادة هر چه خواهست کو یا دمی بر جماعتی که خصومت و محاورات با سالکان
میکنند خدای میداند که بر باطل اند اگر ایشان خود نه اند با بعضی مردمان اند
که مدانید بباید که ننک مردمان در کار شما شما را در کار خود به ننک افکند این
کار که شما پیش کرفته اید عبادة خدا ایست عزوجل و جستن تقرب به او شما
از خود میدانید هر منفعت بی غرض از شما این میدانند و کار دیگران نه کاریست
که کسی را در خوبی ان ننک باشد و جماعتی که چنین بازی نمایند که این نه انکار است
از حسد و بغض و حب علو در ارض و لعب نیست چنین میکویند باب انشاء از چنین می نماید

ایشان

ایشان که عداوة سالکان در میان بسته اند و نجابت جهد خویش نیکو شوند
اگر صورة غلبه ایشان را باشد اهل حق صورة بسیار مغلوب شده اند و از دست
جاهلان سنگ جفا بر سینه خورده تا اجر ایشان مضاعف کرده و بر جاهلان
و اگر غلبه اهل حق را باشد فهذا المراد هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین
ونحن نتربص الآیه   الله سبحانه ثبات دل و رسوخ قدم و قوة عزیمه ولیم را
و سایر اخوان ما را کرامت کناد و بمقتضی و لا یحیق المکر السیء الا باهله و بال
بدسگالی اعدا هم بایشان باز کرداناد و الله ولی المتقین فان تولوا فقل
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الثقة علاء الدین عبد العزیز اعزه الله
در مردمان ان قوت و قوه نیست که در موضع امر اکبر در ایند و یاد فاطر
سموات کنند و خداوندی او را ثنا [illegible] از ابه نه یکی مقابل دارندکان
که این معنی بیش از ایشان است و همت ایشان به اینجا رتقی نمیکرد و
از این جوئی نر کار می باید که حوصله ایشان از ان کنجاند چنانچه از حال کودک
مثال [illegible] کنیم که درخت میوه دار اگر مرغان حقیقی بران باشند بیش او
رزقی ندارد و او را در ان رغبتی نیست اما چون از کاغذ صورة درخت و
میوه و مرغ بر چینند سخت بران شاد و فرحان باشد و در ان او نیز و برای انکه
او کم است و با چیزهای کم تواند ساخت چیزهای بزرگ نه در خور اوست و لیکن
چنانکه کمان با چیزهای بزرگ نتواند ساخت بزرگان نیز با چیزهای کم راضی نشوند
بر بودن پادشاهی در مواطات جامة پادشاه باشند و اگر ان وضع و اتفاق نک
کنند و از او تا دیگری فرقی نباشد از قبیل پادشاه امیر وزیر دانند و خدمت

چنان پادشاه کرون بکردن نتوانند کرفت واز حبستن چنان پادشاهی
نیز رای خود عاری دانند وچون حال پادشاهی چنین هست تا بدیکر مناصب و
مراتب ونور چه رسد اکر تمامت عالم ایشانرا سجده کنند وتملق زمان جمله
ان کلمات راچون کلمات کودکان لعاب شنوند وایشانرا وتملق ایشانرا
وزن پر پشه ننهند رسول الله صلی الله علیه واله فرموده لو کانت الدنیا تزن
عند الله جناح بعوضة ما سقی کافرا منها شربة ما چون خدای عزوجل دنیارا وزن
پر پشه نمی نهد فی نفسه اورا وزن پر پشه نخواهد بود برای انکه علم خدای عزو
جل بامر علی ما هو فی نفسه متعلق کرده وچون دنیارا فی نفسه وزن پر پشه
نیست نزد هر عالم باید که چنین نماید وهر کس که ان نزد او نه چنین نماید جاهل
باشد ای ولیم خدای عزوجل هر کسی را برای چیزی افریده واورا همه وجودی
داده در خور ان چیزی نه بیش ازانکه ونه کم ازان برای انکه هستی بر عدل و
استوا و نعمت فضل وران هیچ نقص وران نیست اما انکه برای دنیا
افریده همه داده در خور دنیا که الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات وانرا
که برای عبادت خداوند دنیا واخرة افریده همه داده در خور این کار که والطیبات
للطیبین والطیبون للطیبات نه اینها را بر دنیا فرود اید ونه انها را همت
بدرده عبادت مرتقی کرده قد علم کل اناس مشربهم والحمد فرموده وما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون ودر حدیث امده که کل مولود یولد علی الفطرة
حکایة تمکنی هست عام که سائر فعل خاص شده تا افعال عباد محول بر فعل حق
حق نکرده که استحقاق ثواب وعقاب باطل شود وظاهر کرده که اکر ایشانرا
با خود افتادی همان اختیار میکردند که حق عزوجل برای ایشان اختیار
کرده وترمن وجد خیرا ولک فلا یلومن الا نفسه انکار اشود ولیم نظر کنند

وارد وبهجت بر طبقات سموات بر آید واخلاص بار حق کنند وتمسک بامور
حقیقی جوید وامور رسمی از خود بیفکند ویک کلمه از سخن نبی الله صلی الله علیه واله
بجا اوردن اولی واند از جستن رضای همه بنی ادم که در مشارق ومغارب
ارض ساکن اند که بیک وصیت او عمل کردن چندان فایده دهد که تمام
اهل مشرق ومغرب اکر اتفاق کنند چنان فایده نتوانند رسانید ویک کلمه
او که فرو کذارند وبه ان عمل نکنند چندان زیان رسد که اهل مشرق ومغرب
اتفاق کنند تدارک ان نتوانند کرد وچشم از خلایق یکباره فرو کیرد که خدا
ورسول اولی بس اند والله ولی من تولاه والسلام علی ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیب قلبی الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی بما اید به عباده المخلصین ودر نامه که
همراه شیخ محمود بود ترغیب در عطا بر سایل نموده ام این نامه هم همان
سخنست معلوم ولیم وسایر اخوان باد که با سایل سری عجیب همراه است
وهمین بسکه در حدیث امده در شان صدقه که یقع فی کف الرحمن قبل
ان یقع فی کف السایل ان سر عجیب معتبر رحمن است با سایل که اسرار
عارفانرا در نتوان آید واکرچه حق عام هست که با همه کس است چنانکه فرموده و
هو معکم اینما کنتم اما جز ان معیات خاصه هست که با بعضی باشد دون
بعضی معیة بالعلم که شاملست همه کس را اما معیة باللطف با بعضی است دون
بعضی چنانکه فرموده ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون ولطف
هم انواعست لطفی خاص هست که حق عزوجل را با فقراست که با غیر ایشان
نیست ان لطف خاصست که در نتوان عارف در می اید ومهربانی خدای

بر سایل مهربان می باشد و خدای عز و جل عادة هست که برای امتحان درویشی
را بصورة آدمی فرستد تا چیزی درخواهد چنانچه از حسن بصری رحمه منقولست که
فرموده ان الله لیبلی اهل البیت بالسایل ما هو من الانس و لا هو من الجن
و لقد اورادک انوا ما یلوحون علی ما اولتم ان لا یردوا سایلا و ابدال امت
نیز بسیار افتد که به هیئه سایل آیند و چیزی خواهند تا برکات ایشان به اهل
خانه رسد چون این احتمالات هست و فرق بر مردمان ملتبس سایل را اکرم
می باید داشت که شاید آن باشد   چون ترا ان چشم باطن بین نبود
گنج می پندار اندر هر وجود   حکایة ابرص و اقرع و اعمی که در حدیث آمده
برای همین فرموده تا هر کس از مثل آن درویشان چو و آمد نباشد و از
مواضع امتحان حق غافل نگردد که در بازده حکایة مذکوره را از بخاری و دیگر کتب
حدیث طلب دارند و مطالعه نمایند که در آن عبرة مستفرست و تذکره مقتدبر
والله ولی الاعانة والتوفیق   و انچه در حدیث قدسی آمده که استطعمتک
فلم تطعمنی و استسقیتک فلم تسقنی اشاره به آن لطف خاصست که خدای
عز و جل با فقرا و سایلست که از غایت لطف و تقریب او را خود گفته کما اقول
ببین که برانده خود از عدم   بنده گوید خواند ز روی کرم   گفت که ای زاده
آدم چرا خسته شدم هیچ نیامدی مرا   خواستم از زاده آدم طعام   از تو به تن
از نکردی قیام   خواستم ای زاده آدم یک آب   ابر نداد از تو هیچ جواب
گفت خداوند من این از چیست   خسته و تشنه ترا بود تشنگیست   گفت فلان
بنده من خسته بود   وان دگر از تو غذا جسته بود   ان دگری از تو طلب کرد آب
هیچ یکی را تو ندادی جواب   و حکایة موسی صلی الله علیه وسلم و سایل یک منا
ایمنی می آمد و ندنظم لنفهم   چنین آورده اند از باب معنی   خطاب آمد ز حضرة

سوی

سوی موسی کر اسپ بر مهمانی ساز که تا با یکدگر گردیم همراز بندهٔ موسی
و ترتیبی همی کرد ز هر نوعی غمی کاری همی کرد برای مطبخ الهی بوده در خور
برآمد سایلی ناگاه بر در سبوی را بدستش داد و فرمود که بر کن زآب تا
پای زنهٔ سود سبو برداشت داب آورد الله سبتد ز نان و آنچه
پیشت برکرد جوان ترتیبهارا کرد بنشست همکرد خود کی ده ان دولتش
تمام بید آفتاب و شب بر شد نیامد یارش او از خود عدد شد چو انک
خویش مشغلطید برخاک همیگفت ای ز هر عیب و خطا پاک ز تو هر گز خلاف
عهد ناید ز تو جز راستی چیزی نشاید جواب آمد که موسی آمدم دوش
نکردم وعده وصلت فراموش ولی آنی زخانت آنگاه دیدم که بر
مطبخت ای کشیدم والسلم   بسم الله الرحمن الرحیم
من الفقیر الی عفو الله قطب بن محیی الی ولی وصی الاخر رکن الدین حسن
جعله الله من العارفین   اگر آدمی زیاده سر باشد و خواهد که خود وق
ان کند و به آن رسد قبول نکند و مقتضی آن بکار و رضاید کار بر خود دراز میکند
بلکه یکبار بر دوری خود فراز میکند برای آنکه اول مقام انسان با جز مقام
حیوانه متصل است و حیوانه و آنچه مجاور آن باشد کجا گنجایش حقایق
الهی داشته باشد پس خوشحال تو که دل تسلیم داشته باشد نه نفس
سرکش و آنچه بادی گوینده به استسلام و تسلیم ملقی آن نماید و مقتضی آن عمل
کند تا آنگاه حقیقة آن بر دل او فرود آید و آنچه رسول الله صلی الله علیه وآله و خود
تماشا کرد و ندکه لا یدخل الجنة الا نفس مسلمة او کما قال و در کتاب الله آمده که الا
من اتی الله بقلب سلیم اشاره بحالة مذکوره ست فطوبی لمن رزقها ثم طوبی
له از جمله آنچه آدمی را باید ترقی باید کرد دانست که بیرون از کار و بار این جهان

کار و بار نیست و بیرون از حسنات اللذات اللذت الخ فرو مانده از حسنات
اللذات میشمارند از نایافت و نامرادیست اگر حسنات حقیقی بویی نرم
داشتندی که اینها را حسنات گویند مثل ایشان در اجتماع بر این حسنات
مثل مورچگان است که بر خورده ریزه شوره افتاده اند اجتماع کنند یا مگسان که بر
قطره عسل که از لب خورنده بر زمین افتد جمع شوند همچنین اسرار عارفان
در خوان کرم رب العالمین چون تناول حسنات و نعم کنند تعنو و للارض
من کاس الکرام نصیب خورده ریزه از آن بر این جهان ریزد و انار و انگور
و خرما و سیب و به الوان حسنات ارض از آن موجود شود و در حسنات
ارض مگسکی از خورده ریزه شوره ایشان باشد ایشان را جا اخلاد به آن
وا افتادن به آن صورة بدو نه سید عارفین صلی الله علیه و آله فرمود انی
ابیت یطعمنی ربی و یسقینی الخ هر عارف آنست جز او بود و لا غرو که هر چه
که دیگران بهمه بر آن رسند آن حضرة بقدم بر آن رسد و لولاک لما خلقت
الافلاک منقبه او ست و علیه انی ابیت رسول الله را صلی الله علیه و آله در
رمضان بود بروان او را این قوت القلوب در رمضان چشم باید
داشت که با برار ایشان از آن نعمی رسد ولیکن برای مثل این گوشه
و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس
الملة والدین ابی سعید ایده الله تعالی اشرف چیزی در این عالم محسوس
آدمیت و از حال او معلومست که در این زندگانی خوش نمی بیند و نصیب لایق
نرسد برای آنکه اسعد اهل دنیا اگر سرو دل بازگشته جهانرا فوقه در چون سازد

از

از بسیاری گله و شکایه که از حال خود دارد پس اگر جز این داره ازین جانب
که سعادة لایق آنجا حاصل شود جهان در چه کار است و آفرینش سموات
و ارض برای چیست از اتقان خلق سموات علم ضروری حاصل میشود
بحکم صانع او و عبث بر حکیم روا نیست قال الحکیم سبحانه و ما خلقنا
السموات والارض و ما بینهما لاعبین و قال سبحانه افحسبتم انما خلقنا
کم عبثا و انکم الینا لا ترجعون اگر وحی بر اثبات آن جهان نازل نشدی
به خرد بایستی که آدمی باز وقت آن افتادی عبد المطلب شنیده ام
که میگفتی که هر کس که بد کند البته مکافات بیابد بخشی بدکردار بود و بمکافات
نیافته بمرد این حکایه پیش وی کردند ساعتی تامل کرد و گفت جز این دار
داری می باید پس بود که او مکافات خود آنجا بیابد برای مومنان آن دو
اخوة نمیدانید غیر معذور دید و اگر میدانید و کار سازی آن نمیکنید همین
سبیل عذر خود واضح کنید که این چه طور است که دارید و عجب آنکه اگر کسی راه
آخره میرود مانع میشوید سخن آن عارف در باره شما راست که گفت خلق را
گفتم به راه حق روید قبول نکردند گفتم مردم کنید بر رفتن قبول کردند
گفتم چون خود نمی روید و مردم میکنند بر رفتن مانع مشوید تا راه حق
روم این نیز قبول نکردند دریغا چرا نمی آدم چنین لجوج اند در هدایت حرص
و ما سپاس و گفتوگو نقش مال و تن و جان با ابرار سالکان همراه اند
خدای عز و جل مال برای آن داده که در راه خدا انفاق کنند نه در راه هوی و چون
جاهی که در شان ایشان آمده که ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله فسینفقونها
ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون است کفرانی النعمة که نعم منعم توسل جوید مقتضیه
ان الله سبحانه اخوان را صبر و ثبات قدم کرامت کناد و دیگر

خصوم ایشان هم با خویشان راجع دارد انه بصیر بالعباد

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقراء الی الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد والاخوان الالبین اجمعین امیر المومنین علی ابن ابی
طالب فرموده سیکون اقوام لا یستقیم لهم الملک الا بالقتل والتجبر ولا
یستقیم لهم الغنی الا بالبخل والبطر ولا یستقیم لهم محبة الناس الا باتباع
الهوی والاستخراج فی الدین الا استخراج الخف ومن ادرک ذلک
الزمان فصبر علی الفقر وهو یقدر علی الغنی والمحبة اعطاه الله ثواب خمسین صدیقا
اکنون ان زمان موعود رسیده و هر کس که در این روزگار راه حق میرود
او را کوشی باید نهاد که مردمان به عداوت وی برخواهند خاست چنانکه
اخوان از حال خود مشاهده میکنند جهان جا هم که بگیرکین مازجا
گناه ما بجز این نی که دوستدار توییم امروز است میان بعض ناس با
اتباع هوی و استخراج در دین از این دو یکی اختیار باید کرد که درین روزگار بعض ٢٥
جمع میان محبت خدای و محبت مردمان میسر نیست و ترک الدنیا والاخرة حرامان
سخت ظاهر شده ای عزیز چه میگویی این زمان زمانست که عزلت و رفعت
صوری نیز با اهل معنی باشد چنانچه در صدر اول که صاحب اختیار را اختیار است
می بود که افضل هم باشد این آن روزگارست که امروزست برعکس این
جاریست جاهلان غالب شده ستیزه زهیم عاقلان سر را کشیده
در گلیم وعده بدا الاسلام غریبا وسیعود غریبا کما بدا فطوبی للغرباء وقیل من الغرباء
قال هم نزاع القبایل عکس افکنده امروز روز کناره گرفتن است و حقول اما
یا للعجب که هر کس که کناره گرفت مردمان از وی کناره میگیرند بلکه گویی

بیشتر از بیشتر بر وی دراز شده باید که روزگاری بیاید که قبض بر حق همچون
قبض بر جمر باشد بخدای که این آن روزگار است که هیچ روی در راه حق رفتن
آسان نیست اگر با مردمان می باشی با خود برنمی آیی یعنی زنگ ایشان
میگیری و نفست تو را تفاوت ندارد که متاثر از صحبت ایشان نشود
و اگر ایشان را جدای میگزینی با ایشان برنمی آیی یعنی لمحاوات و رنج
خرند و جسم تو طاقت مقاومت ایشان ندارد و هم تو از دل که ایشان بسیار
الله الله که امروز راه حق رفتن چه صعب است بحق فرموده که روزگاری
بیاید که متمسک بحق را اجر پنجاه کس باشد از سابقین بخدای که این
امروز کارست العقبه ای نفس حال چنین است که نموده جمع میان این
دو بنا در این روزگار نمیتوان کرد اکنون دین میکنی یا دنیا اگر دین دیبا ۲۵
گزینی دارالحکمت دنیا فانی و زوایل ما مجنت چند روزه بسازی برای
راحت ابد بر فقر و ذل نفس صبر کن که وعده خدای حق است آنجا که فرموده
ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا اگر امروز دشمن کام
و دشمن روی باشی روز آید که کار برخلاف این رود اگر در دنیا نه در آخرة
سیجعل الله بعد عسر یسرا اگرچه جمله ورا اندوه و رویم یقین دانم که خو
شاد گردیم جو در وی هست درمان نیز باشد چو خاری هست ریحان
نیز باشد و اگر بعضی از حسنات مومن در دنیا معجل گردد هم شاید لا تدری
لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و بالله نستعین و علیه نتوکل فان تولوا
فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم والسلم علی الاخوان
اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله دعوتی لما الله الامیر محب الملة والدین

الشیخ محمد ایده الله   چون شخص تمام محبت خدا رسید این چند
نشانه باشد اگر از او رخود باز یابد بداند که بتمام محبت رسیده و ولایت اورا [ولایت اورا]
مسلم شده اول آنکه از روز تمام آسوده دل و شادمان باشد و تمام خلایق
جهان به انکار و نفرین او برخیزند و از روز تمام آسوده دل و مطمین باشد و
صباح بیغم و ملک هیچ فرو نباشد و در وجه ارض و از روز تمام آسوده دل و
آزاد باشد و بیند که جان از تنش بیرون میرود هر کس که در این مقام
مطمین باشد اطمینان حقیقی که بر وان در سینه خود بیابد نه اطمینان خیالی
تقلیدی و عکس بر دماغ افکند آنکس کجی ولی الله است سلام علی ذکره
ورحمة الله وبرکاته و اگر کسی تعجب کند و گوید این چگونه تواند بود گوییم شنیده
که عثمان بن مظعون رض بزنهار یکی از مشرکان در مکه آسوده می بود و زنهار اورا
رد کرد و کارش بان کشید که چشمش را الغه رسید گفت ان چشم دیگرم
بمثل این نیازمند است و آن مربی که این نیازمندی همین ان چشم
دیگرش را بود و ببند و خود اورا همین نیازمندی بود بتو رسیده باشد
که شهید را همین آرزو باشد که با دنیا آید تا یکبار دیگر اورا بکشند از کفار زکریا
علیه السلم بتو رسیده است که گفت رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین
بنگر که چگونه این را دوست میدارد که فرزندش نباشد تا وارثش خدای
باشد اگر گویند پس چرا دعا کرد که رب لا تذرنی فردا گوییم برای جستن
رضای خدا از تمام بقیه حکم و توفیه حق لزنیز آنجا که گفت رب لا تذرنی فردا
خشنودی خدای جست و آنچه گفت وانت خیر الوارثین نیاز و آرزوی
قلب مشتاق بکمال فرد انیه احد صمد اظهار کرد اگر کسی گوید ظاهر آنست که رب لا
تذرنی فردا اظهار آرزوی خویشتن و انت خیر الوارثین اخبار رضوان

حق گوییم راست گفتی در ظاهر امیست اما باطن آنست و این عکس از شیوها
محبت است که محب مراد محبوب را بمراد خود بنفس نماید و مراد خود و مراد
محبوب چو اگر داند که نفس بالجمله مراد خود داند همراه است و مساعد بمراد
محبوب را بمراد خود باز نماید تا نفس بر تحصیل آن مساعده کند و مراد خود
را محبوب باز نماید تا اگر مسامحه رود و در مراد او رود محب از این بازیها
نفس را بپیاره رود و اورا در کار کشد لطایف محبت را اهل محبت دانند
دور کرد انم از این شیوها جز نیست اگر تراهوس میکند در عالم محبت
سر و این شیوها بیاموزی   بگویم چون رسی انجا ولیکن   قلم بشکست چون
اینجا رسیدم   بسم الله   الرحمن الرحیم
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم من العبد الفقیر قطب بن محیی الی الاخوان
الالبین عامه والی بعضهم خاصه   چون در جهان این گفتند رحیب
خدا را صلی الله علیه واله ساحر و ساحر و کاهن و مجنون و مسحور و جالی و مذمم
و امثال ذلک گفتند و بکلیم خدای و اصحاب او که اتهام جستند که یطیر و بالموسی
و من معه و بحبیب بروح الله و رسل او که قالوا انا تطیرنا بکم که ماند در جهان که
خواهد که مسلم ماند شنیده ام که موسی ع از حق عز و جل در خواست که او که مردمان
جز بر کرد من نباشد بجز بگویند وحی آمد که این چیزیست که ما برای خود
نکرده ایم چه جاهلان در حق عز و جل ناشایستها گفته اند مثل ثالث ثلثه
وان الله فقیر و ید الله مغلوله تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا
آخر اخوان اجه مضایقه است که بعض مردمان حسنات خود را بما هدیه فرستند
و اگر حسنات ندارند ما خود سیات داریم ان از ما بر دارند شنیده ام که بعضی
از سلف کسی هر روزه اورا بد گفتی و دشنام دادی و او هر روز برای او هدیه

فرستادی آن شخص شرمنده شد و ترک هرزه گفتن بکرد و او نیز ترک هدیه دستان داد
بنمود و گفت این هدیه مکافاة هدیه تو بود چو تو آن قطع کردی ما نیز انقطع کردیم عهده
غرض از این صحیفه برادران آنست که اگر کسی درباره این ضعیف بدی گویند اغماض
و اعراض کنند و متوجه نشوند کرد و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و گویند سلام
علیکم لا نبتغی الجاهلین لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و جماعتی که خواهند
که فلان را خواهم زد اگر گفته را اگر ده سازند فلان و فلان عمل بوصیه عیسی
صلوات الله علیه کنند اصحاب خود را فرمودی که اگر کسی بر روی شما زند آن
روی دیگر بدارید ظاهر الشان بجد قتل کو اهد رسانید که مقاومت واجب
باشد فی احد الوجهین اگر جواهی کنند درهم توان نهاد و اگر محو زدن باشد بر
وجع طظ صبر کردن اسانست و اگر با طاقتی برای انست که دل نمی توانند کشید که جای
نیست که اهل نفس اند یا اهل دل اگر اهل نفس اند صلاح نفس در شکستنست
و اگر اهل دل اند دل را درین شکستی نیست شکست دل در نافرمانی خدایست
عز و جل و شکر که مغروب بنافرمانی مبتلی نیست اگر نافرمانی هست خسارت است
ذل لقناعه سالکین اگر سالکان از دل بهمان قدر هراسند که دیگران چه فرق باشد
میان سالک و غیر سالک عزة و رغبت و لذة و عافیه اینها هم مومن را و افره
خواهد بود و بیا هرچون که هست کوی باش سابقا نوشتم که الا یا ایها الاخوان وقتوا
بشانکم و عواشان شانکم لیوم السایل الخ نوشته برای انست تا بدان
عمل رود و مقصود نشاء و قصیده پردازی نیست والله یغفر لکم والسلام علیکم
بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بوجه الجبار من النار
کتب من الفقیر الی عفو الله قطب بن یحیی الی الاخوان الاهلین تقبلهم الله اجمعین
چون مردمان در طلب جانب حق مقصر اند پیوسته از جانب حق طلب

ایشان

ایشان دعوة و ترغیب ایشان بسلوک راه حق می شود ایشان بنا کار افتاده
که اگر ایشان روی باز گردند و جویای راه حق گشته هیچ نماند متعین شد که در
بر روی ایشان بگشایند برای انکه خود را مطلوب تصور کرده اند و چون مطلوب توجه
کند انکس که طالب اوست چگونه توان که بهتر رود و اقبال نکند هیهات این
گمان خامان را افتد و از دور میگردند و درون کار نیستند طالبان که قدم در
راه نهاده اند و از اندرون کار آگاه گشته اند اگر این یابند دان دعوة و
ترغیب اگرچه ظاهر اعام باشد باطنا خاص و انند که جهان و انکس چه داند
که از ایشانست یا نه هر کس خاص خویشتنست ناچار دلش نشود که خود را براند
و محروم کند همین گمان بخدای عز و جل برد اما این کافی نیست تا که خاص
خدا نباشد کاران دارد و بخاص خود بودن سزد اگر در صحرای که صد هزار سر الخ
بچوگان قهر بوادی حیرت افتاده و هزاران هزار جان از ایمان بر آمده کام نرسانند
و لرزان نهند و بیش و پس نگرند و فارغ البال و آسوده وار ازو نباشند قال الله
تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء
بر هر کس جز علم افزونست
ترس خدا در دل او اکثر است
از چنین آمن و فارغ دلی
ناگه با سرار خدا
جاهلی
بندگان را با خدای عز و جل نسبتی ثابت نیست بعضی قریب باشند
و بعضی بعید قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد نسبت
بندگان اینست که بنده و مخلوق اویند و این نسبتی هست مشترک میان همه ان
کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا الخ بر یکی روا است بر همه روا
اگر با وجود ثبوت نسبت عبودیت انا نرا که طرد کرده طرد کرده اند و دیگری را جای نیست
وجه و انکه با او همین کواهد رفت نعوذ بوجه الجبار من النار سالک را باید که از جو
جگر پر خون باشد و دل پاره پاره خاصه گاهی که امارات بعد و مخایل خذلان که

ابتلا بعصیانست در حق و باید لشکر هوا و نفس غالب و جند عقل و ایمان ضعیف
و مهزوم بیند و چون رغبت خود در طاعت و عبادة فاتر یابد بازکاود که غالبا
منشاش ابتلا بعصیانی است از معاصی قلب یا معاصی لسان و از بعض مشایخ
منقولست که شخص را محروم کنند از قیام لیل برای جیفتی که در نهار کند ای برادران
الهی هر روز صباح تا شب کار کل کند برای نیم تکه جو نست که شما جو از خدا ار و بهشت
جاوید ان میخواهید و نیم آنکس هم برای نیم تکه کار میکنند کار میکنند و ربع ان
هم نمیکنند و نصف ربع ان نمیکنند سخت شما را دل بر معنی میرود منت درجها
نهاده اند و بیت هر دو آن گرفت جان برادر که کار کرد ای برادران
الهی سخنی میگویم کوشش کنند و نیکوا زاهم کنید چون ادمی را برای عبادة
افریده اند نهاد و عبودیة در وی نهاده اند اگر ان عبودیة خدای را کرد فبها و الا باچار
ان از او بظهور برسد و چون عبودیة را متعلق ضروری است بضرورة با دون
خدای دیگری فرا میگیرد و پرستاری ان میکند تعس عبد الدنیا و عبد الدرهم
تعس عبد البطن تعس عبد الفرج هر کس که تعظیم خدای از دلش فراموش
میشود تعظیم خلق در دلش می افزاید و جا رمن الاثر من لم یخف الله خاف
کل شیء و هر کس که طاعت خدا میکنند طاعت هوای باید کش کرد و جار فی
الخبر اعظم معبود عبد تحت الارض الهوی انها که در تکاپوی طاعت نیستند و تکاپوی
کسب فضولات معیشت و فضولات ترددو تودد با این و ان اند و انان که فکر
ایشان صرف در تعظیم امر کردگار و عجایب خلق سموات و ارض نمیشود فکر
شان در محقرات امر جهان و وساوس معاملا با این و ان صرف میشود
غرض که ادمی و قوتهای او معطل نیست اگر در کار او صرف نشد در کار ناحق صرف
میشود نه اگر کمان بر بیده موفقان از طاعة خدای حاف اند بلی مخاف الذار شعر

طاقة

طاقة حق اما مبتلی اند بمشقة طاعة خلق اکنون اگر خردمند اید اندیشه کنید که ازین
دو حالت کدام بهتر است یسر کم الله جماعة الاخوان للیسری والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی و حبی الامیر رکن الدین حسن
تالله انس چشیدم و چشمه در جهان نیافتم اگر به سوراخ سوزنی رفتم از ان تنگ دیگر
اسمان یافتم بهر تاریکی ار نگاه کردم از ان روشن دیدم اعوذ بنور وجهک
الذی اشرقت له الظلمات بابا دوم امد محبوب و مکروه را هم محبوب یافتم
عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم یاد کردم و در اندیشه افتادم که با این حسن دنیا
مردمان چرا در تنگ اند و با این روشنی جهان بر چشم خلایق چرا تاریک است
دانستم که ان تنگی دل خود ایشان است که جهان بر ایشان تنگ می نماید چون
کسی هر سرش بگردد هر عالم بنشیند جنبش گردان نماید حال انکه عالم ساکن است
سر اوست که میگردد و همچنین دانستم که ان تاریکی چشم ایشانست که جهان
بر ایشان تاریک می نماید همچون ان شخص که کور شده با اهل خانه گفت
چه شد چراغ شمارا اگر برد ار خواجه ا چراغ تواست که برد چراغ خانه روشنست
القصه بر لب اب تشنه مردن عیبی عجبست و با این نور نابینی رهین ظلمات
بودن را بد بختی سبب است و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور ای ولیم
صفة وحشة دوزخ شنیده جایی میشناسم موحش تر از دوزخ و از دوزخ
دل جاهلانست ای ولیم صفة انس بهشت شنیده جای میشناسم انیس
تر از بهشت و ان درون دل عارفانست این دو م دانم هر آسمان باور کنی
برای انکه شنیده که ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی قلب عبدی المومن
و انی هر نظرگاه حق انیس تر باشد از نظرگاه خلق اما مردا دل شاید که تا ملی شنیده

باشی تامل بکن و بدانکه خدای عزوجل دوزخ را امروز کاد زبید از خبث دل جاهلان
اوزید و اگر دوزخ ازان اوزیده شود موحشترازدوزخ باشد اگر کسی پرسد که تو گفتی
دهشته در جهان نمی بینیم دل جاهلان نه از جهانست چگونه انرا باین دهشت بالغ
وصف میکنی جواب انست که دل جاهلان ازان روی که دل الشیاست تاریک
و تنگ و موحش بست اما ازان روی که ملک خدایست ملک خدای تاریک نیست
و اهل انس از اشیاء ان روی بینند که بخدای دارد اگرچه که حکم ان روی که از ایشان
بایشان دارد نیز دانند اگر مجذوب و مسلوب نباشند و اهل جهل جز از وجه از
اشیا که باشیا دارد نه بینند و نه دانند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور الله سبحانه
ولیم و تسابر اخوان ما را از اهل انس و معرفة کرداناد و انه ولی ذلک و هو حسبنا
نعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی و حبیبی الامیر رکن الدین حسن
مباد اگر شوق طالب ساکن شود که جز از اتش شوق ابجهانرا نتوان سوخت
و هر کس که اجهانرا نسوخت و بر خاکستران ننشست لاجل خاکستر ازرا نباید اد
لاجل بکلی ازرا از یاد و بر وجان بر دل بشنو که چه گفتم دو در باب چند را از غایب
حاضر سالکت اگاه حالی هیش اید که و نیا را و طاونی نهند و خود گوید و مجون اعمال
انابران همباء منثور اساز و د افزود اتش در جهان زند و تمام انرا خاکستر
سازد و مجون اعمال کفار بر باد دهد که ما د اشتد تب به الریح فی یوم عاصف شاید
شنوده که نویدا نجانکات و رجا برود و ایشان عالم بوسته بر جابیست و ما انرا
می بینیم کوییم تر از احکام عالم قدرة خبر نیست و عجایب ملکوت بمیدانی باشی تا
بینی که ازاین عجیب تر حالها سالکانرا پیش میاید اگر بازکردد و گوید عجب نیست
که سالکانرا به بسیار ریاضة و اوهام فکرة منوخنک شود و خیالهای بر ایشان

ببیند گویم ای عزیز از این حکایت در گذر که پر و بال خیال در هوای ان اتش
که سالکان ما بان جهان سوزانند اول چیزی باشد که بسوزد و جبت این
جایگاه و هم خیال عقل را سوختست هم پر و بال ای غایب حاضر غایب
مباش از حاضر خویش و از انان باش که الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم
بظلم تا بدین کرامت رسی که اولئک لهم الامن و هم مهتدون و انی ان
ظلم گرفتن مال کسی است بزور یا سیلی زدن و بر کردن کسی زدن اگرچه ان
هم از ظلمست اما ظلم بزرگ پوشانیدن پیداست و پیدا کردن پوشیده
رب پیدای است که هرگز پوشیده نگردد و عبد پوشیده ایست که هرگز
پیدا نشود پیدا را پیدا دار و پوشیده را پوشیده یعنی از رب بازگوی نیاز
خود و رب را باش نه خود را و السلام
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الله و الدین محمد
اولی بحال مومن انست که بحث و تفتیش از امور احتمال است که اگر ظاهر
شود منشا عنت و مشقت باشد مومنان انکند ما دام که ان بحث و تفتیش
بر او فرض نباشد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء
ان تبد لکم تسؤکم امینست سنت ماضیه که سلف امت بدان رفته اند مخلصان
و موقنان در هر روزگار بران منوال سلوک کرده بحث و تشکیک فی که بران
واجب نبوده نکرده اند و امور را در تحت ستر الهی بازگذاشته اند چون
نوبت بخلایق رسیده که اشتغال تیز کینه نفس و استبصار در دین امر فرض
داشته اند و مفروض نشناخته و به سبب فراغ نفس شغل چند غیر ضروری
پیش گرفته اند و التزام ما لا یلزمی چند نموده و بلیته هی النفس ان لم تشغلها

ظلم جیبست آن ظلم ...

شلنک مبتلی شده استقصای جدا کرده اند که مفضی شده مرحمه
خودشان وزحمه دیگران کاه حرف اندیشه در تصحیح محاربت کنند جون جهاد
در محراب مسلمانان لازم نیست چه لازمست که این اجتهاد کنند تا مفضی شود
بوقوع اختلاف میان مسلمانان وحدوث وساوس و تفویق جمع
وافتراق کلمه وکاه به بی منع جماعات افتند ظاهر حال اینست که تعدد وتجسس
حاجت چه حاجه که استقصا وتعمق کنند برای آنکه کار بر مسلمانان
دشوار سازند هلک المتنطعون در امثال اینها مادام که مضطر نشوند بعلم
بان وان اغماض واعراض اولیست برای آنکه حسن ظن بمسلمین اصلیست
ثابت در دین وتکلف تعرف فعل واعمال مسلمین فرض نیست الحمد بر
سبیل ضرورت معلوم باشد بطلان ان در ابطال ان باید کوشید و ادلیست برل
آنچه بدین مثابت نباشد از پی ان نباید رفت وبترکیه نفس خویش
مشغول باید شد نهی منکر فرضست اما تجسس منکر تا نهی کنند فرض نیست
اگر با تجسس وتفحص وبا تکلف وتعمق بر منکری اطلاع افتد منع لازمست
وماسوی ذلک فامره الی الله ولو از اشباه این تکلف استقصاست
در ابواب طهارت که بعضی متقشفه پیش میکیرند یا یکی را از ایشان بینی
که بیکسوی اب وضو سازد ویکی را از ایشان بینی که اگر سکی از کوچه بیند
بر نیهار اید اگر بتطهیر دل مشغول شدی از اخلاق ذمیمه واحتراز از تلوث
برجس سک نفس بسیار اولیتر بودی و اکثر اوقات از این باب مشغول بودی
خوبان و وساوس نپرداختی برای حرمان اوست از کمال حسن اسلام
که مبتلی بچنین مالایعنی شده وخدا ازخشنود باد از کسی که مراتب هر چیز بداند واهم
فالاهم تقدیم کند که فرایض را ضایع کذارد و مشغلا بالنوافل باشد و اکثر اوقات

استغفالا

امر ص

استغفالا بالغیر وحق نیست بر کسی را آنچه سهل باید کرفت سخت کرد و آنچه سخت
باید کرفت سهل کرد و برای تو هیچ کس کی نیست چون طاقه وقوه خویش در آنچه
زیاده مسّ حاجه بان نیست صرف کردی بانچه مس حاجه بان هست
چون رسید بی قوه شده بان ایستادگی نتوانند نمود و اینها که در طهارة ظاهر
مبالغه زیده دارند اکثر آنست که از طهارة باطن محروم اند و از اخلاق حمیده
عاری بدخو وناسازکار و جفاکار ومردم آزار می باشند و آنان که در رعایت
دقایق توغل زاید میکنند اکثر آنست که جلایل فرو کذاشته اند والسلام علی من
اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ نوّ الله وحبیب قلبی مولانا معین الملة
والدین عبد الغنی اعناه الله بعز عزه خدای عز وجل عادتست
که بعضی از ساکنان ارض را با خود آشنایی افکند و ایشان دوستان
خدای باشند در زمین ذکر خدای در زبان ایشان جای داشته باشد
و کرمای خدا در دل ایشان چیزی چند روشن کرده اند که دیکر ساکنان ارض
نداده اند و ایشان صاحب خطاب و تحدیث غیب باشند چنانکه رسول خدا
صلی الله علیه وآله خبر داده که در امتهای پیشین محدثان می بوده اند لعنت الاول
اکر در این امت باشند سلمان از ایشانست باید ولیم ایده الله بوستة
مشتاق ایقام باشد و برای ان ولیس سوزان وجکر بشن کذاران
وبیقرار و آرام تا اکر از این مقامات چیزی برای او مکتوب باشد بحرارة طلب
وحدت جد او حجابی که حایلست میان او و ان از راه برخیزد که مثل چنین
کسان مثل ماهی نیست که حکایت میکنند که در بعضی بحار می باشد که چون بسبب
جزر دریا بخشکی افتاد ساعة بر خود می طپد از فرط اضطراب پوست از او

[illegible]

جدا شده در زیر پوست او را دو بال هست ان بالها بر یکبارگی در پرواز میکند
بسوی دریاوان ماهی را حق عزوجل بمودار حال مجذوبان حضرت آفریده چرا مر شأن
بعینه چنین هست که در زیر لبره بشریة ایشان زاجناح ملکوت ربانی هست چون
در مقام قلق و اشتیاق کار بجان و کارد باستخوان رسد ان پوست بشریشان
شکافته میشود و ان جناح ملکوتی بر یکبار بند و خطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة را امتثال نموده بانجا که ازان امده بودند پرواز میکنند
طایر گلشن قدسم نیم از عالم خاک چند روزیست که افتاده در
این دام تنم و اگر چیزی ازان برای او مکتوب نیست و چون جویای
مقامات مقربین هست محبت ایشان والمرء مع من احب اگر بال خود پرواز
کرد صاحب دلی او را در زیر بال خود گرد و با خود بس برد اگر ضعیف انجا باشد
ضعیفی انجا باشد که چون پادشاهی کسی را دعوت کند اصحاب او را نیز با او طلبند
راه و منداری هر که شد در ظل صاحب دولتی هر که نشد در راه بود
جملتی و انتقام سالکان صادق هست چنانکه اول مقام مجذوبان محقق هست
و جز این دو فریق محرومان اند ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اشاره
بفریق اول است او القی السمع و هو شهید اشاره بفریق دوم اهل ذکر این دو
گروهند و لیس وراء عبادان قریة یا صاحب دل باش یا خاک صاحب دلان.
ابی ذدم ولی شکر چرا بکار بکار نیست اتش طلب در کانون جان برافروز که او
ان النشنی یعنوس هست حق عزوجل معانی را در صور نهاده اتش طلب در اتش
شباب نهاده هر کس چه در جوانی که وقت هیجان قوت و غلبه حرارت هست سودای
این طلب در سرش نه افتاد در برودة پیری چه قوی از پای در اید ... سپید
از سر بر اید کاری خواهد کرد و ان در باب که الوقت سیف والعوت ...

والغوصة نزول السحاب مان در یاب قبل انغلاق الباب انه الکریم الوهاب
الغفور التواب والسلام
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیه الله الاخ الالی مولانا مجد الدین سلام الله
تولاه الله بما تولی به عباده الصالحین دل ما تذکره ازوی منقطع شد
همچون درختیست که آب ازان باز بندند چگونه درختی که آب ازاو باز گرفته
خشک می شود همچنین دل که تذکره با او نرسد خشک ولی طراوه می شود دل
که خشک شد از مجاری اندرونی فیض با او نرسد که با آن زنده و تازه باشد
در موسم جذب شهوات در می اید که بان آتی بروی کار جویش او را افاده
شهوات خارجیه طراوه دل را همچون افاده ایست که در چوب افشانند
از خارج نوعی تری و طراوه ان چوب را ان تری و طراوه ماند ایامعین
تری و طراوه مغز چوبست و ازان بوسانند و بر انداز تری و طراوتا که بسبب
قوای نباتیه از اندرون شود بر قانون طبیعت ان موجب قوه و عطافت
و طراوه و نضارة حقیقی هست این طراوتیست در محنان کاماکس چند
طفل و کودک فریبیست و مال ان بر حبس کلی و عفت عطلق گشته وجه
گویم چه تعلق دل بجال ان برادر لیست به سبب تقاوی لیدا و از عصا و تذکره
چه مقدار هست گمان می برم که انجا او را کسی باشد چه تذکره یا مذاکره جهت او
ایستادگی نماید این چند روز که برادر الهی شیخ کرم الدین انجاست هر روزه
شطری از زمان بمذاکرات حقیقه صرف کنند چون برابو آن تذکره هست بنابراین از
مطالعه کتب تذکره خود را خالی مگذار دا ما مهات کتب تذکره که بجا بتذکره رسد
اهل هر روزگار را مناسبت قلب با فیض هست که برد و نایان ان روزگار در د
می اید فیوض سابقه با استعدادات ایشان دست بهم نمید هد و ایشان را

ازان نفع بالغ مبلغ میست وراواازان فیض لقعباست کرقلوب عارفان
قرنا بید قرن قالب تخیل آنست در ماده کلیه کرورفضل الخطاب کلم جامع
بنویه محمدیه علی قائلها الصلوة والتحیة است وقیام قیامت موقوف همان است
که تمام انجه در جوامع کلم محمدیه علی قائلها الصلوة والسلامست درمجامع تفصیل
برقلوب اولیاء امست قرنا بعد قرن بحسب استعدادات وقابلیات ایشان
ظهور کند برای انکه اولیاء هر روزگار از فحاوی خطاب فیض دیگر میگیرند وحقیقه
کلیه ان در لوح ضمایر ایشان صورتی خاص میرید اگرچه اشعارنا شتی
وحسنک واحد وکل الی ذاک الجمال یشیر ولطیف وعد فاذا قرانا
فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه تلویح بهمین معنی است که حضرت رسالت صلی الله علیه
واله باید که خاطر خود را تحصیل مرجه در کلیه خطابست بصورتی که فراخور افهام باشد
جهة تفهیم ان رنجه دارد که ان ابانة تدریج حق عزوجل خود خواهد کرد واعبار ان
تکلیف از رسول خویش صلی الله علیه واله برداشته انما انت منذر ولکل قوم هاد
منذر باید حقایق خطاب بقدر احاطه خویش برساند وبیان تفاصیل ان
با هداه است که قولی وحالی او نیز باز گذارد که این دو سه مرتبه اوست واگر
منذر باین جزیه سرفرو آرد از بلاغ کلی که مبعث از دایره احاطی حقیق است
ورشته مختلفات هم انجاست باز ماند قیام بوظایف این تفصیل انجه از باب
احکامست بفقهاء ایشان رجوع باید کرد وانچه از باب معارفست بالی یزید
والی الحسن وامثال ایشان منذر مرد ما زا باید که بدریا حقیقه دسته که جز
او راه بان نمی برد رسانند هر یک را قدوم وسجاده خویش بهر که در ان خود نبرد
ازان شق کنند چه حاجت که ان بار را این بار بر جود نهد او بر خدا عزوجل است
ازان که این بار بر او نهد روحی فداک یا رسول الله فداک انه غنا الحسن

ما وفی

ویجزی بنیا عن امته فقد اوتیت الرسالة وبلغت الامانة وهدیت السبیل و
اوضحت الدلیل وبینت الرشد من الغی فلن یحزبعد ذلک الاخاسر لو علم الله
فیه خیرا لاسمعه والسلام علی اخی ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی اما الولد الاعجد المونس الشیخ محی الدین محمد تدارکه الله بالطافه
باهرکس قرینی هست از طاغوت که او را لطاهر کون میخوانند ظاهر کون
محل تلاطم امواج وظلمات فجاج ومسالک وعرات وعقبات صعبات است و
هرکس در ان افتاد مثل او مثل غریقی است که در اضطراب امواج افتد وبنیب
وفور زجر بجاید ساعتی با اوج موج برابر وحظه بحضیض ارض فرو رود مردکار ش
با اشکال جروت باشد که از وحشه پیکر منکران نفس بسوراخ عدم گریزد وذاییر
سمعش صیحات رهبوت باشد که از بیم نهیب ان طبیعت اشک که اهش کند
روزگاری بابت ملی گذرانند وجانی باین سختی کند لایموت فیها ولا یحیی وداعی
حق انکس است که مردمان را از شر این قرین برهاند وایشان را از ظاهر باطن
وازتفرقه جسم به جمع دل میخواند وجمعیت خانه دل محل اطمینان وسکینه ووقار رزانه
وثبات واستقامت است هرکس که بان زاویه راه یافت از دستگاران
شد حاصل ظاهر کون موصول الوجود است بدوزخ خدای هرکس که بان بوست
امروز به تبش ان اتش ودر اضطراب وروز حشر بعض ان در عذابست
وباطن دل موصول الوجود است بدوزخ خدای هرکس که بان بوست امروز به
تبش ان اتش ودر اضطراب ورروز حشر بعض ان بهشت خدای هرکس که بان پناه
یافت به اثار انوار ان امروز در اسایش است وبعض ان رحمه در حشر
در راحت وراوات بان از شر قرین خود انکا هدار زنهار از قرین بد

زنهار وقنا ربنا عذاب النار واین فرعون طاغوت که در باطنست بسیار باشد
که قرینی چند از ظاهر نیز به مدد خود آرد و تزوکار آن ماز زرا او مدد کیرد و باز از کار راد
کرم شود الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس بیان هر دو
نوع قرینست رغبة صحبة ابرار کنند که حملة اسرار الطاف الهی اند تا کار او باصلاح
آید والطاف خدای تدارک کار او کند که شوم با اهل طبعیت ویمن با اهل حق هر
کس که کمان باشد که از اهل حق است بصحبت او رود و با ادب و تضرع و استکانه
ظاهرا و باطنا سرا وعلانیه هش اهل تن ادب بر ظاهر است که نظر
حق از ایشان سا تر است هش وزنایان ادب بر باطنست زانکه دانا بر
دل تو فاطن است وچون نزد پاکان در کاه از وجود خود بگذرد کیتل کرد ساعة
از وجود ایشان وجودی یابد وجودی که از ایشان یابد پاک باشد که از پاکان
جز پاک نیاید آنگاه آتش دکارش وجسمش وچشمش روشن شود والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی من الیه سزوارا و صحیفه کتاب که بدین
مورچه نداره واز عذاب خدای وکزیدن حیاة وعقارب ورنج وشکنجه وانواع ان
جهان خود را نگاه دارد که عذاب خدای حقیقت وسطوة وبطش او از گمان
معروف نیست واکر آدمی اندیشه خدای کریم ورحیمست بجامه ده را چنین عذاب
کند باید که بیندیشد که انجه حالی خدای با بنده مجرم کرده که او را محل معصیه آزید کار خویش
ساخته وبه جفا ونافرمانی برودرن قیوم سموات مبتلی کرده از ابتلای بعذاب کمتر
نیست بلکه نزد ارباب هم واهل معرفة این زیاده است چنانکه اکر یکی از ایشان را مخیر
سازند میان عذاب با ابتلا بمعصیة عذاب را دوستر دارد وازابتلا بمعصیة که
بندکان حق شناس معصیة را برای آنکه معصیه است دشمن دارند با قطع نظر از آنکه سبب

عذاب میشود یا نمیشود چنانچه رسول الله صلی الله علیه وآله در شان صهیب فرمود
نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه وبنده مستبصر دانند که اگر وجود
الله بعذاب جاوید مبتلی شوند این اهون است از آنکه بنافرمانی وعقوق وجفا
درکار آوزید کار نشان رک اسم موصوف کردند چون خدای عز وجل این خذلان
به بنده پسندید او بچنین زشتی موصوف کرده که نافرمانی خدا ایست چه عجب اگر
او را به عذاب مبتلی کرده اند که اهون از آنست نزد مستبصر حق شناس وچون
در اخرة جلال وبزرگواری خدای بر مجرمان ظاهر شود چنانچه انرا الکار خواند کرد
وبه بیند که چنان نافرمانی وسوء معامله با چه کس کرده بینی که از آن تمامی
منیر نباشد وزشتی کردار خود آگاه شوند آگاهی که تحمل مابان نتوان
ورزید ایشان را حالتی روی نماید از خجالت که عذاب آتش با بنده وحده که
آنرا اسست اهون از آن باشد واکر ایشان را بعذاب آتش مشغول کنند وان حیات
ایشان را فراموش شود یا ساعتی از آن واهل دغافل کردند کویی برایشان
منتی توان نهاد ووای بر کسی که حال او که عذاب آتش با الجراحت
اهون الحالین او باشد وکسی نکوید که چون امروز مجرم واقف نیست که نافرمانی
چه کس است که میکند واو را نشناسد جای آنست که معذور باشد چنانچه کسی
پادشاه را نشناسد وناشناخته ان ناشناخت او را دشنام دهد که پادشاه
عادل بچنین گستاخ او را کیرد واو را معذور داند واین نکوید برای آنکه آن
نزان پادشاهست که کسی او را نشناسد چه هر ولما کذا ابی خدای کواهی
میدهد وایات خدای از ان هویدا تر است که بران پوشیده باشد واز آن
پوشیده باید اما مجرم ظالم وجفاکار وستمکار است ودفع حق میکند با آنکه دلش
گواهی بر آن میدهد بان میکرد ولهذا چون بگشتی نشست خدا را میخواند باز که

که به خشکی رسید اعراض میکند کما قال الله تعالی فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله
مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون و درا فوة ازان معرف میشود
بحق که نفس که آله انکار و استکبار بود در سوراخ خزیده و اگر دیگر باره همان
مدد یابد همان انکار و استکبار باز کرده و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه لاجرم
باوی گویند الان وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین هرچند تحرز و تکوش
و مذمت مجرمان کوهم از هزار یکی نگفته باشم و اگر ایشان نه سزاوار لعنت خدای
لعنت زشکان و لعنت لاعنان بر مجرمان و ستمکاران و اگرچه مجرمان را خدای عزوجل
مجرم آفریده مجرم اند چون مجرم اند ملعون اند و سزاوار لعنت اند و اگرچه مجرم بودن بدایت
مجرم آفریدن بد نیست و از تمامی قدرت است بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
والسلام علیکم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
چون خدای عزوجل را اراده چنانست که دار شقا را عامر چند باشد دخا عاطل
نماند ابلیس را گماشته و او را سلطان بر جماعتی داده که فرمان ابلیس در نهاد
ایشان همچون خون در رگ روانست و فرمان خدای عزوجل بر ایشان
چون باد بر تن کدزان الا جز ازانکه خدای بر ایشان خواند از گوش شنوند
و از گوش دیگر بدر کنند و اگر از در ابلیس ایشان شوند بجان از ان بدر المقتضی
ان در کار آیند و در ورای این جماعت جماعتی دیگر باشند که از حزب خدای
عزوجل باشند نه از جنود ابلیس اما نصیب ایشان از خدای عزوجل اندک باشد
و نور ایمان در ایشان ضعیف پیوسته از جنود ابلیس در هزیمت و شکست باشند
و ابلیس را بر ایشان غارت و دست برد و آهنگ ادا و لا بحاره ایمان ایشان
باشد و چون ازان عاجز آید بغارت اعمال صالحات رود و ورای این دو طایفه سیوم

باشند

باشند که پاکان و اقویا اند و در زمرهٔ دوستان و سرهنگان راه خدا اند اسلام
علی و کرهم توسل بخدای عزوجل باید جست خواه شناسد و خواه نشناسد
چنانکه زید بن عمرو گفته اللهم لو انی اعلم ای الوجوه احب الیک عبدتک به
ولکنی لا اعلم موضع نظر خدای عزوجل در عالم ایشان اند و عالم برای ایشان آفریده
شود اگر آفتاب روزی بر آید و بر ایشان نه افتد روز دیگر دل خویش ننماید
اگر آب از چشمه بیرون آید و ایشان ازان نیاشامند دیگر باره روان برون
نیاید اگر میوه از درخت بدر آید و ایشان ازان نخورند دیگر نخواهد که بدر آید احوال
و معاملات و مقامات ایشان در همه جهان معلوم و معروف باشد و خویش
در فلوات و بیابان در کنار الف نا آشنا شده و احیا رو انجا راز کاران
واقف باشند اگرچه از دیده اکثر بنی آدم پوشیده باشند که و تراهم ینظرون
الیک وهم لا یبصرون و در قباب عزه به حجاب مستور متواری که اولیائی تحت
قبائی و اتوا قرات القران بینک الایه الا من اراد الله این طایفه رستکار
مطلق و با قیان بحسب التفاوت که با این طایفه آشنا باشند بسی دولت
لایق خویش برسند و نسبت معنوی حکم نسبت صوری یابد و در مقتضی والذین
آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و شان این طایفه و هیچ باشند
نیکبختی که کسی محاول اکتساب آن گردد اما مقاربه و دوستی باید جست و تحری
اخلاص در معامله کردن که اگر کسی چیزی ازین برای او مکتوب باشد بدان
برسد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام علی ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیبی مولانا شمس الملة والدین
محمد ایده الله تعالی   از طریق حصول معرفه خاصه برسیده بود و نه آدمی را بجالتی باید

در حجره آمده که آن ابن ابی طلحی از
باعمال و معاملات ایشان صح

جعلنامه

از استقلال وقیام که بر خود و رجوع با خود و انقطاع از همه کس و همه چیز که راست
الفی باشد که هیچ میل بجانبی ورا او نباشد و پیوستگی با هیچ چیز نداشته باشد و
چون باین حالت شد ابواب موهبة خاصه بر دل او گشوده میگردد برای آنکه خدای
عزوجل وتر است و وتر را دوست دارد و چون عبد باین وتریه رسید سزاوار
محبت و اجتبا شد و محرم شناخت کبریا گشت وصفة بنده که براین وتریه
رسیده باشد آن باشد که شادی و غم و برا غبار شد چنانچه خدای عزوجل فرمود
لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم اگرچه مردمان او را بر پیشانی و ناکام
و غمناکان بینند باغ سبز عشق کوبی نهایت است جز غم و شادی درو بس
میوه هاست و بنده مذکور را طمع بکس نباشد و بیم از کس نباشد بنده مذکور را اگر همه
عالم بدشمنی او برخیزند باک ندارد و اگر همه عالم بدوستی او کمر بندند منت ننهد و
و بنده مذکور متوکل باشد چنانچه اگر دیوار او رخنه ای کند و سران بگیرند دل بجان
قرار باشد که در خانه خود پیش اهل و عیال و بنده مذکور راضی باشد بهرچه خدای
عزوجل بر او قضا کند چنانچه عمر عبد العزیز رضی فرمود لم یبق لی سرور الا فی مواقع
القدر و بنده مذکور محبول دوست دارد و شهره نخواهد مگر آنکه خدای خواهد و بنده مذکور را
انس با انس نباشد مگر با خدای عزوجل و بنده مذکور عروس عالم ملکوت
باشد خدای عزوجل او را هر ساعة بر منصه از منصهای کرامة نشانده و بر دیده
و دید با جلوه دهد عروس در لوعت مشترک است رجل و امراة هر دو گویند
و بنده مذکور بر زمین نرم رود برای آنکه عروس خرامان رود و عباد الرحمن الذی
یمشون علی الارض هونا اما این خرامیدن باشد که خدای عزوجل او را
بگوهیده انجا که گفته انه لا یحب من کان مختالا فخورا ای ولیم چنانچه سورة الرحمن
عروس قرانست عباد الرحمن عروس جهان اند عالم بدیدار ایشان خرمست و زمین

با نوار ایشان روشن ذکر صفه صاحان کنم تا رحم خدای ریزان شود ولیم
را از ان نصیب رسد و ولیم بداند که مقامات اختصاص کسبی نیست از اولی را
از بنی ادم خدای عزوجل نامزد ان میکند و هم از روز اول دایه لطف خویش را
بتربیة ایشان میدارد و در حجر عنایت ایشانرا پرورش میدهد تا برساند یا بچه
برساند کما اقول جان فدای خاک آن طفلی کنید کو چو روزی برا ز
نخل امید هدران طفلیست محبوب خدا صد هزاران جان مشتاقش فدا
سایه بالش هست از بر ملک دایه او ماه و مهر اندر فلک جمله عالم بر سرش
لرزان شده نخرایش انسان کرادنا روان شده ماهیان در بحر گویندش دعا
هم روان در کوهها و دشتها ماه تا ماهی کواه حال اوست بنده ان حشمت و
اقبال اوست اما مقامات عباده کسبی است و مبذول از مقام رحم عام سالک
باید که باندیشه مقامات اختصاص و کرامات خواص خاطر خود را رنجه ندارد و درون
خویش را باین اندیشه ملول نگرداند ملازم جاده عبودیت باشد بر قانون اخلاص بی
استشراف باغراض و اعواض که اگر چیزی از ان برای او مکتوب است به او خواهد
رسید و اگر مکتوب نیست او را همین بس که از خاک روبان این درگاه است
و اگر خاکروب این درگاه نیست خاکروبان این درگاهست ای ولیم دیده
که مغناطیس سوزنی را برباید و از او آویختگان شود باز ان سوزن سوزنی
را برباید و ان سوزن و سوزنی و کذا تا سلسله پیدا شود و از سوزنها اگرچه سوزن
اول بالذات متصل بمغناطیس است اما منفصل بمنفصل یعنی متصل باین نیست گر تو
خواهی همنشینی با خدا رو نشین اندر حضور اولیا از حضور اولیا گر بگسلی
تو یقین میدان که جزئی بلکه کلی ای ولیم شکر و سپاس خدای را که اگر محبت خاص
خویش را وهبی گردانید محبت خاصان خود را کسبی ساخت و اگر ذات خویش را

ورحمت عزت از دیدها پوشیده داشت اشخاص اولیاء خویش را با اهل
ارض ظاهر گردانید ابواب رحمت حق از ایشان بر دلها باز است و انوار عالم
ملکوت از رخسار ایشان تابان است   کیف مد الظل نقش اولیاست
کو دلیل نور خورشید خداست   سایه یزدان بود بنده خدا   مرده این عالم
و زنده خدا   از حدیث اولیا نرم و درشت   تن مپوشان ز انکه دینت راست
پشت   گرم گوید سرد گوید خوش بگیر   تا ز گرم و سرد بجهی از سعیر   سلام علی
ذکرهم ورحمة الله وبرکاته ثم السلام علی ولیی ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی حبیب القلب الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد
ایده الله   عزیزم می اید بر معانی که گفت اوم از بس کدورة و کثافة
که می بینم که معانی را لاحق میشود چون از ابر ادا بر سانند و در نقاب بود بر که معانی
نهان لطافه که در دولت زبان امدی اما هیهات از شهرستان دل تا شهرستان زبان
هزار ساله راه است و دران میان هزار بار ده مملکت و هر مملکتی را هوای دیگرگون
چگونه معانی نهان لطافه و لطافه که در دولت زبان اید میوه که از درخت
سینه ها بخانه برند طعم و رنگش گشته باشد با قرب مسافه پس چه گمان است با میوه
باغستان دل که از انجا تا شهرستان تن هزار منزل است از منزلها تا منزل یکساله
راه که بلطافه و طراوة خود نماید ای حبیب قلب اگر ترا به شهرستان دل گذار
افتد یا هوای از ان ناحیه بر تو وزد دانی که روح و کیف دلی چیست و راحه
و خوشی کدام است ای حبیب قلب اکثر در انجهان از راحه و خوشی خواندی جهان
چندان گران و ناخوش است که اگر یکی از اهل انجهان یعنی جهان دل بهد خود را
اشقی خلق پندارد و از این عجب نباید کرد که غایة الجنة نعیم یکی از گدایان باشند

اکر

اگر با بوستان و زاوه را پیش اید غایة سختی باشد بنسبة با او ای حبیب قلب راه
شهرستان دل بپرس و در شهرستان گل قرار مگیر تا از امان نیابی که و لکنه اخلد
الی الارض ای حبیب قلب این جهان میته است نه می بینی که از هم می ریزد
خانه که ساختی جامه که بافتی بعد از اندک زمانی بنگر که چگونه ریزیده و پوسیده اگر
زنده بودی نه ریزیدی نه پوسیدی ای هر که بخورد پوست مرده شد زینهار که دل
زنده خویش را همراه که دل از گوهر زندگانیست دل را هر زندگانی خویش رسان
قوت القلوب بجوی دست بطعام زمین دراز مکن که گلو را حریف باشد اگر گویی
چگونه طعام زمین نخورم همه عارفان طعام زمین خورده اند گویم چنانکه عارف
طعام زمین خورده در لقمه قسطی از نور است و قسطی از گل عارف قسط نور خورد
و در او با ذکر احضور شود و دیگران قسط گل خورند و در ایشان با آن شود که شود
و از اینجا گفته چون که در تو میشود لقمه گهر   تن مزن چندانکه بتوانی بخور
و اگر طعام عارف و جاهل یکی بودی و رزق ربک خیر و ابقی نفرمودی طعام جاهل
زهره حیوة دنیا است ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة
الدنیا لنفتنهم فیه و ان زهره بزهر ماند ظاهری سبز و لذیذ و باطنی تلخ گلوگیر و زهر
زهر است و طعام عارف رزق الله است که و رزق ربک خیر و ابقی این کجا و ان
کجا اگر کسی گوید ما نگاه در لقمه عارف میکنیم از همان جنس است که سایر لقمه ها
نه جنسی دیگر است گویم ان جنسی دیگر است اما بدیده تو از همان جنس می نماید ای
رو پوشش و اگر خدای خواهد این پوشش رفع کند بنده به چشم سر ببیند
کران لقمه که در دهان عارف است از نور است نه از اب و گلست اگر اب و گلی
هم از نور باشد و انکس که ابگینه از نقره تواند ساخت گل از نور و نور از گل تواند
ساخت و این سخن محض حق و عین حقیقه است و از تکلف و مجاز و استعاره و کنایه

مبری قیاس طعام عارف بر شخص عارف باید کرد نه شخص عارف بجنبم مردمان
همچون شخص جاهل می نماید حال آنکه شخص عارف را در نهان تبدیل لاحق
شده و یکسانی با جاهل نمانده اما این تبدیل از دیده ها پوشیده است
وتراهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون حکایت این حالت واگر از این
روشن تر باید وا دراث القرآن حجابا بینک وبین الذین لا یؤمنون
بالآخرة حجابا مستورا و مصداق همه اینها اینکه ولهم اعین لا یبصرون بها چه ایشان
که عدم ابصار ایشان نه از ظواهر اشکال است بل در بواطن احوال است والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام علی ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبی الامیر شمس الله والدین ایلما
سعید   چنانچه حق آورده ای که نداند وازعلاج خیاط خاید هر کس پیشه
خویش داند همچنین از انجا رونما سلوک راه خدا باید واین آن را روشن
نداند هر کس را خدای عز وجل برای کاری آفریده وان کار رویش آموخته ربنا
الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی هر کس ملازم جاده خویش است و راه خود
میرود اما راه هست که منتهای آن بهشت است و نعیم و راه هست که منتهای آن
عذاب است و جحیم هر کس را خبر که رو براه کرده اند میرود انا هدیناه السبیل اما
شاکرا واما کفورا و چون این اختلاف از جانب باز خدای شده که
بعضی از ایشان کفور و اولیست بکمال پرسش نیست و این پرسش که کند و
استحقاق این وعوی را که باشد و لی هر کس واولی و مولی او واوست اگر کسی
پرسد مگر هم او از خود پرسد و در چنان محل از پیش را مجال خصومت نیست ما اشهدتهم
خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم کس چه داند که آن سوال را چه

جواب

جواب باشد یا خود آن سوال را جواب نباشد که چون سایل عین مجیب
باشد سوال عین جواب باشد بل سوال نباشد برای آنکه چون سوال
عین جواب باشد نه سوال باشد و نه جواب و ولیم بداند که حقیقت را وجوه است
و حق را نیست همه یمحو الله ما یشاء ویثبت اگر خدای عز وجل خواهد که کسی را
معذور دارد تواند واگر او را در مقام بازخواست بدارد سزاوار بازخواست
باشد که سزاواری را نیز خدای آفریند والله علی کل شیء قدیر و باید
ترسید از کسی که تواند که شخص را عذاب کند و تواند که استحقاق وی مر
عذاب را نیز بیافریند و استحقاق او مر این استحقاق و استحقاق او مر استحقاق
آن استحقاق الی غیر النهایة اما کسی را برهان اول مقدور باشد و بس
یعنی مجرد التعذیب از او نباید ترسید برای آنکه چون غیر مستحق را عذاب
کند ملوم باشد و استحقاق او مر لوم مکافات آن تعذیب است پس سزای
خود رسیده اگر کسی پرسد که چون تسلسل محالست چگونه توان که حق عز و
جل استحقاقات غیر متناهیه بیافریند او را جواب گویم که او را بر حالتی
وحدانیه می آفریند که بتحلیل عقل با استحقاقات نامتناهیه می شود و آن
حالة وحدانیه بخود آن وشاکله اوست قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم
بمن هو اهدی سبیلا و انما کان اعلم لانه هو الذی فطر شاکله کل شیء و
ابدعها   و زیغی که از ازاغ الله بیان مرتب است و ظلمی که یضل الله مره است
و عدم اتباع ذکری که انا جعلنا من بین ایدیهم سدا ثمره آنست و کونه سواء
علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم از آن خبر و اینها همه اشاره بان شاکله است و
نصیب هر شخص بحسب شاکله اوست و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه ای ولیم
راه رو تا راه بر تو کشف شود و حقیقت چیزها چنانکه هست ترا بنماید ای ولیم وای اولیائم

متابعت ما را اتباع دنیا و ارباب هوا کنند که ایشان چیزی که خود ورا ندیدند شما را
راه نخواهند نمود چنانکه فرعون گفت ما اریکم الا ما اری و راست گفت بود از آن
گفت و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد و دروغ گفت اگرچه پنداشت که راست
میگوید والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعمة الله وصفی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
فاعظم الله اجر ولی و سایر الاخوان الالهیین فی موت ام الشیخ الناجیة
البارة العابدة و بعد بیت ناگسست که زندگانی او برآمد همت آنکس که همه
خدای عز و جل مشغول باشد برای آنکه آنکس که زندگانی او برآمده اگر بد بود رفته
خدای عز و جل باشد خدای عز و جل تواند که با آن مرده کی او را اگر اعتماد سخا و تنها
و دولت او به او که منوط هر زنده گردد برای آنکه خدای عز و جل قادرست بر همه چیز
و درک حجاب نتواند شد میان رحمت خدای و بخشش اگر خدای خواهد که آن رحمت
باو رسد و اگر اندیشه و تحویز این تقاعد کند که چگونه مرده به ایمانی متحقق گردد
با اندیشه باید گفت که عالم قدرت بی چگونه است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون دیده تو چون گرفتار
ادراک عالم اسباب که امور آنجا منوط بشروط مقرون بکیفیات شده ندانی
که امور عالم ملکوت ازین حاجات و علاقات پاکست چنانکه حق عز و جل هیچ
در بایست ندارد چون با مرده گوید بشنو در الحال بشنود و هر زنده که مرا از مرده
کن گرداند کی نتوان شنیدن ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور
و اگر با وی گوید زنده شو فی الحال زنده شود و گوید افراد بدن من فراهم آورد و مزاج
معتدل او را بخشش و گناه که اکنون زنده شوم گردد که با این شرایط پیر گرد و فی نشاه

هیچ ازین حجتها نیاورد انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اما کسی
که والعیاذ بالله بمعصیت خدای عز و جل مشغول است او مرده است برای آنکه چشم او کسی است
که هیچ روی فراز او میسر نیست هر کس که برادر او یمنی باشد با خود اندیشد که اگر هیچ
متوجه باشد قلم مرگ خود مست خود را بکشم و از او رهایی یابم اما اگر والعیاذ بالله
دشمن او خدای باشد کجا رود که از او تواند گریخت برای آنکه اراده در تجاذب
همچنان روانست که در حیوانستان و کسی که بمجاوات و مناهم چنین کس مشغول باشد
هر رگها بر تن او خشک شده و مرده از بیم و ترس و طراوة حیوة در هیچ حد از حدود
وجود او نمانده بلکه بر دوست مرگ بر همه هستی او رسیده این مرگ حقیقی است
که هیچ زندگانی در آن نیست اگر کسی گوید ما از حال گناهکاران این بیم و ترس
که تو صفت میکنی نمی بینم خوش فارغ البال و آزادی یابیم ایشان را گوییم واقع
ایشان ازین قصه آگاهست و این ترس و بیم با دکار کرده نفس ایشان
در لباس غرور است و پرده غفلت بر او تنیده اما زود باشد که این پرده از پیش
برگیرد آنچه در نهان او بیرون آید آشکارا و نیز از آن باخبر گردد و نفس او مطابق
نفس او شود که فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید و جای دیگر
فرمود اسمع بهم وابصر یوم یاتوننا لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین
و بعد ولیم راحق عز و جل زوس حنت برای ذوو له صبر دواله کبر که علاقه
دل ابد ازاو باز بسته اکنون یکباره روی دل با خدای خویش کند و بنیاز در
با مناجات و تضرع و عبادت و تملق توبی تقرب جوید او خدای را و خدای را او دیگر
هیچ در عالم نشناسد بجز یا هو و یا من هو کسی دیگر نمیدانم سوخ شباب
اموال و اسباب مادر و باب هم اینها خدای عز و جل از او بدر داشت کسی
نمیشناسم که اینقدر احسان حق عز و جل در باره او کرده باشد و چنین نعم

وکستا

برای او فراهم آورده واگر حدیث واذا احب الحب البالغ اعتاه درست شود
مقصود قش حال ولیم است اکنون قدر این نعمتها بشناسد والا چه خدای عزوجل بر او
است تا بنده کر بر دیگران چون کلیات خدای عزوجل برحمة خود از او حرف
کرد جزئیات او بهم خود از خود حرف کند یعنی در مجاری احوال و تفاصیل معاملات
متعلق الطلب بهیچ موجود نباشد نه خاو بهیچ مفقود اشتغال سبحانه تکیلا لما
سوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتاکم اینست وصیة ولیم فیه فلیمسک وبه تیلیق
به عزوجل والله نسال ان لا تحرمنا واخواننا من مقامات الابرار وکرامات
الموقنین والسلام علی ولی ورحمة الله برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز این نامه ایست از من
بسوی آنکس که دیدار او و شنودن تذکره همتی باشد و در استماع موعظه رغبتی
و چون سخن حق بوی رسد بان کار بند گردد و حال او بعد از رسیدن تذکره
بر مساوی حال او قبل از رسیدن تذکره بوی نباشد هر کس که چنین نباشد
نصیب او از این نامه و درست شدن حجة خدایست بر او و زیادتی استحقاق مقت
و عذاب و مضمون این نامه اگر خدای عزوجل نگاه کرد در خاک معقول از ان خاک
پاک یافت نورانی ربانی و بعضی را خاکی پلید یافت ظلمانی شیطانی اما هر دو
مرد و یکسان مشغول تسبیح حق او نظر بان نهاد ناپاک بود که در حین خطاب
نموده ایتنا طوعا او کرها اما چون بمحل عجز و ناتوانی و بی اسبابی هر دو را یکسان
در مقام بندگی و فرمان برداری بداشته بود گفتند اتینا طائعین اما حکمة و غیرة
خدای عزوجل بکار این سازد و پرده التباس از این حکایة بر نه اندازد خدای
عزوجل نور است و صفه نور کشف و ابانة امور باشد برای اظهار این حکم و احکام

این حکمت از ان خاکها صور گوناگون بر ساخت و اسباب استقلال واختیار
در جنگ ایشان انداخت و ایشان را با ایشان وا و بعد از ان ایشان را از مقام
ایشان امر و نهی کرد و خداوندی خود و بندگی ایشان در ان بظهور رسانید
آنانکه نهاد پاک بودند در مقام صبر و تقوی جای ساختند و فرمان خدای را
مطیع شدند و نهادهای ناپاک به استیفاء حظ خود مشغول شدند و فرستاده
خدای را هیچ نگرفتند و سبحان او مبالاة ننمودند و تر و خشک هرچه پیش راه
ایشان آمد و مانع وصول ایشان بود بشهوات خود از راه بر داشتند اضاعوا
الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا چون ناپاکی و بی باکی این
واضح شد و حجت خدای بر ایشان درست شد منتقم جبار آتش خشم خویش
بر افروخت و سراپای آن برگشتگان را بسوخت سوختنی که هرگز سر نیاید
و از ان انتها و انقطاع نباشد اکنون بشارة میدهم نهادهای پاک را بجمع و دران
و نهادهای ناپاک را بعذاب و نیران و بتوبه میخوانم بر تمام سرگردان تا آن
بشتاب خود را در باب پیش از انکه در توبه بسته شود و آفتاب از مغرب
دیده گاه باز کردن نه بر آمدن جان را از تن که باب توبه خاص بهر کس
باین بسته شود چنانچه باب توبه عام بطلوع آفتاب از مغرب بسته شود
و ان نیز آن نه باشد که از بر آمدن جان از تن جهان ظاهر گردد که تعرج الملئکة
والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و مقدار و نمودار آن
باشد فاذا برق البصر حال دیده آن نزدیک بر آمدن جان وقوی او
وخسف القمر وجمع الشمس والقمر یعنی نه الطلوع من المغرب حال چه بر کان جهان
نزدیک عروج روح و ملئکه چه بمعنی من مات فقد قامت قیامته هر کس را از ان
ساعة کرد قیامت قائم شد و بقیامت که روزی است ممتد کرد در او اول آن احوال

موت وورا واسط ان احوال بنت ودراواخر ان استوار در نیم یا جیم
واتحقت رسید فاوا برق البصر حال اول از وزرت وخسف القمر وجمع الشمس
والقمر حال اوسطان اکنون ای بایم سرکردان اکر طلوع افتاب خود از مغرب
خود دور نمیدانی چه المنی که هفته دیگر زنده مانی تا فرصت باقیست خود را دریاب و
بدست تضرع تا ب توبه کوب با ساعتی دیگر میکن که نتوان دانست که بعد از این
دیگر رسی یا نرسی بر خود رحم کن و بیش ازین بر خود ستم روا مدار والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المحبة المحمدیة افاض الله علیه جزیل البرکات
مستبصر در مروت و کسب هر وضع الکمالی الیق ان وقت را وقف
بان وضع باشد از انکاب کنند و لهذا اکفته اند عقل توقیت که بان طرح خویش
بشناسد تا با امکان راح از انکاب مرجوع نکنند و بان خیر الزمن بشناسد
تا اکر ابتلا با حد ها لازم اید با امکان اهون از انکاب اشد کنند اما هر مستبصر
چون متمکن ازین تمیز نیست انچه بحسب اکثر نیکومی باشد از او دستور عمل او
میسازند چون خرابان بحسب اکثر است که باشد که نه خوب واقع شود
اما سبیلی بعیانه او از مثل اعتقود نیست مکر انکه علی الدوام ملازم مستبصری
باشد که در تفاصیل احوال رجوع با بصیره او کند تا انزمان که خود مستبصر شود
ازاین جهت مشایخ وصیت لطلب مرشد کرده اند و فقها ما که رجوع باو دستور و
رسوم لبنده نمره کرده اند والحق اکر دستور و رسوم شفا و صدور بخشید قوانین
طبی شفا از ابدا از کافی بودی و با وجود کتب طب حاجة لطبیب که رجوع با
او کنند نبودی و چنین نیست برای انکه تفاصیل احوال مرضی و معالجات ایشان
چیزیست که جز حس طبیب بکنه ان نرسد و تسطیر و تدوین ان از حیز امکان

بدانست مرض دل که قوانین سلوک کفیل اصلاح انست کم از مرض جسد نیست
چون صلاح امراض جسد از مجرد قوانین طبی جسم نمیتوان دانست بلا استعانة
لطبیب چگونه شفا امراض دل با مراجعه با مرشد طبیب دل است جسم تو ا
دانست و چون در هر بلده یا در هر محله علی ما یقتضیه الکافة طبیبی در بایست
که باشد چگونه مرشد لازم نباشد که باشد و شفا دل اهم است از شفا جسم برای
انکه شفا جسم اکر حاصل نشود غایتش هلاک ابدی باشد و نستان با مین
الهالکین پس لازم است که در هر قطر یا در هر بلده علی حسب الحاجة مرشدی
باشد که علاج قلوب کنند و مردمان را براه نجاة خوانند و بر دیکران لازم که ملازم
او باشند علی قدر الحاجة والتیسیر یا که هفته دو روز یا روزی دو ساعت یا بیشتر
یا کمتر بصحبت او روند و اینها ره دو روز در دو که برای ان کرده علما سلف و صیة
کرده اند که مومن باید که هفته دو روز تعلم علم کند و ظاهر انکه شنبه و دو شنبه
پسندیده کرده اند و چون این امر براین وجه مستقل باشد کناه از همه ساقط
باشد والا همه کناهکار باشند علما برای ترک تعلیم و ارشاد و نقض عهد
و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه و عوام
برای ترک تعلم و استرشاد و عدم امتثال امر فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون و اکر چنین عالم ربانی که ارشاد حقیقی را شاید نباشد همه عالم کناه
کار باشند که چرا از ایشان کسی در صدد الکتاب ایمنی در نیامده چرا که وجود
چنین عالم فرض کفایت است و چون فرض کفایه بالکلیه متروک کردد همه خلق
عاصی باشند و اکر چنین عالم باشد و انچه بر ولیست از دعا بحق بجای اورد
دیکران در صحبت وی نروند و از وی پند نشنوند و علاج امراض دل از کبر و
عجب و ریا و بخل و حسد و سخط و حب علو و جهل و تقلید و غیر ذلک نمانند نشنند

کناهکار باشند و مجرم و محروم یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب
سلیم چه اکه امراض قلب همه محرمات است و ازالهٔ آن بر هر کس فرض عین
چنانچه امام محمد غزالی رحمه الله علیه در تصانیف خویش آورده و بعضی از محققان فقها
تصریح کرده اند که رضا و توکل فرض عین است و علی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین
و حدیث من لم یرض بقضایی الی و آل بر همین است و آنچه از سهل بن عبد الله
رضه منقولست که فرموده کورستانی می شناسم که همه اهل آن بامداد و شبانگاه
الطباق شمار روزی اند مع ذلک چندان نخورده اند که اگر ذره از آن بر اهل
عالم نهند هم هلاک شوند و الا بر همین میکند که توکل و رضا فرض عین است
برای اکه چنین عذاب جز بر ترک فریضه مترتب نمیکرده و از این بیانات
واضح میشود که سلوک سالکان فرض عین است نه چیزی است تبرعی که هر کس
خواهد کند و هر کس که نخواهد نکند قال الامام حجة الاسلام الغزالی رحمه الله فی
کتاب الاحیاء و بعد ما عدد الصفات الذمیمة فهذه و امثالها من صفات
القلب مغارس الفواحش و منابت الاعمال المحظورة و اضدادها و هی الاخلاق
المحمودة منبع الطاعات و القربات و العلم بحدود هذه الامور و حقایقها
و اسبابها و ثمراتها و علاجها هو علم الاخرة و هو فرض عین فی فتوی علماء الاخرة
و المعرض عنها هالک بسطوة ملک الملوک فی الاخرة کما ان المعرض عن الاعمال
الظاهرة بسیف سلاطین الدنیا بحکم فتوی فقهاء الدنیا فنظر الفقهاء فی
فرض العین بالاضافة الی صلاح الدنیا و هذه بالاضافة الی صلاح الاخرة و لو
سئل فقیه عن معنی من هذه المعانی حتی عن الاخلاص مثلا و عن التوکل
و عن وجه الاحتراز عن الریا لتوقف فیه مع انه فرض عینه الذی فی اهماله هلاکه
فی الاخرة و لو سألته عن الظهار و اللعان و السبق و الرمی لسرد علیک مجلدات

من

من الموقفات الدقیقه التی یقضی الدهور و الایام الی سنی منها ان
اشتبه لم یخل البلده عمن یقوم بها و یکفیه مونه التعب فیها فلا یزال یتعب
فیه لیلا و نهارا فی حفظه و درسه و یغفل عما هو مهم لنفسه فی الدین و اذا روجع
فیه قال اشتغلت به لانه علم الدین من فرض الکفایة و یلبس علی نفسه و علی
غیره فی تعلمه و الفطن یعلم انه لو کان غرضه اداء حق الامر فی فرض الکفایة لقدم
علیه فرض العین بل قدم علیه کثیرا من فروض الکفایات انتهی و الله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و السلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الامین التایبین المولی معین الدین
عبد الغنی و المولی مجد الدین سلام الله و الشیخ کریم الدین محمد الشیخ عفیف الدین
ابی سعید و الشیخ جمال الدین و الولد الاعز الامجد الموسط الشیخ محی الدین محمد
سلام علیکم و رحمة الله و برکاته انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو و اسأله
ان یجمع شملکم و یغفر ذنبکم و یتولاکم بما یتولی به عباده الصالحین خدای
عزیز است و خلق ذلیل و هر کس که خواهد که خود را بخلق عزیز کند اول از ذلیل
خود مند چرا عزو عزت بکلار او و اول ذلیل بکزیند و بعد خدای عز و جل فتح
باب اسباب برای آن کرده که حرکت آدمی در کار برکشاید و او را متخلق به
اخلاق خویش سازد و معانی قدسی وی را کشف نه نه آنکه در کار را از وی برده چون
پس آدمی باید برای اتمام حکمت یزدان عدالت مقرون سکینه جنبشی
کند نه آنکه در آن در شور دو بار هستی بر کردن خود نهد و باور نکند که او
و کار را و عهده او نیست و اینکار را از کسی کدامی اختیار رای حد قبل
کسی را بود بالذات باطل دو به متخلقان باخلاق الله خدای بالی طرف

پرستند چنانکه خدای عزوجل برایشان و بر عبادی بی غرض مستعجال احسان
والطاف فرماید خدای را از الجنة پرستند که او سزاوار است باکمال او را پرستند
وچنین پرستش در مقابل چنان احسان نیک افتد پاک میبازد و باشند
مزدجو الجنان که پاک میکرو زهو مید دحی ستیش علی بستای و باز
لی علة فتی اما پرستش که برای غرض و عوض باشد الوده باشد و احسان
خدای پاک الوده مکافات پاک را نشاید والحر لطبع خود کنند در ثواب حدیثی
که در گوش نفس میگویند تا بیارامد که نفس از خود بیرون نتواند رفت و معامله
پاک از وی صورة نه بندد اما سرایشان از استراف بسوی اطلاع منزه و مبری
باشد و حدیث نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه کاشف سر مخلصانست
و تلویح بر اکوب طامعان و بعد هر کس که ایات خدای در این جهان نه بیند و بکور
وی با شب شود کور ان روز از مواجید و مکاشفات غیب دیرا لقیبی
جدید نرسیده او از محرومانست که ماتم خود بدارد و بعد خدای عزوجل فرموده
فلا یعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا
وتزهق انفسهم وهم کافرون الجزا اشارت و بنیا از اما یه سعادت و نیک بختی مبدا تمهید
مایه جنت و عذاب ایشانست و ایشان نمیدانند و چه ستاره کسی را که دیده او
از ایات خدای اعمی باشد و کدام نور است که دل بان منشرح شود جز نور عالم
ذکر الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین امنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن
مآب اکرم الله معشر الاخوان الی مسالک اولی الالباب و ذکرکم بهود عالم
الذکر و رقی بکم الی مراقب کلیات الامر و صرف ابصارکم عن مواقع الاغترار
وحماکم برحمته و تحاکم بحسن ... انه حمید مجید والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر

الحمد لله تعالی که ولیم را اعتد المبارک شکر دست داده و هوز نعم خدای عزوجل
و قصور منعم علیه در قیام بوظایف شکران شناخته و دانسته امیر که چون
ثنا و لا احصی ثناء علیک که ثمره تابش انوار جلالست بر بر در محل خجالت عکس
بر گفتار او انداخت از نقاب انت کما اثنیت علی نفسک که نتیجه ظهور انوار جمالست
بر دل در مقام عرفان او در الغیبی رسد تا بخدا شکر خدا کند و از قربی که ثمره
مواظبه بر نوافلست و عبارت ازان به کنت سمعه و بصره الحدیث نشده
محظوظ گردد و انگاه تمام شکر ممکن رسیده باشد چنانکه از تمام صبر حکایت
این نوازند بود کرو اشکر و ما شکرک الا بالله و فرق کرده در کتب سلوک
کنند و صابر بالله را از صابر لله و صابر فی الله و صابر علی الله و صابر من الله
جدا گشته ... حقیقة این نسبتست و شاید که ولیم را دل کشد که معنی
صبر بالله و شکر بالله و معنی کنت سمعه و بصره بداند و بشناسد و اگر کمال
شناخت ان نرسد بوجهی از ان معقولی دانسته باشد که بدان رجوع
کند و به آن آرام دولیم ایده الله بداند که مبدا سلوک سالک خطرات
غیبی که چون برق می درخشد و ظهور حرارة محبت در دل لازم ان میگردد
پس ازان سالک در کار در می آید و لا یزال تقرب بان میدهد که ان
نور ازان درخشد میجوید تا بمقام تمکین میرسد و سزاوار میته و محبت میگردد
انگاه ان نور که بجونه برق در خشیدی چون شهابی ثاقب بل افتابی ثابت
می تابد و جرم دل که به حرارة محبة که اختی باتش عشق یکباره می سوزد و زحمت
وجود از میان بر میدارد و چون کثافه دل که مانع تلقی حرافه خطابست نماند
مخاطب از صوب غیب می اید و هر معنی که از انجا تلقی میشود بعبارة خود منقول دل

میکردد و بدان کویا میشود قسانی ابدی بر میکشاید و معانی بیتوی بداد ایرساند
انجه ویرا می اموزند بهمان صرافة باز میکوید هرچه بوی میسپارند همچنان بازمیدهد
در امانة خیانة نمی کند مثل او مثل کوزه ایست که چون اب در او کنند لونه ازان
کرا نشانند بهمان طعم و رنک و رقه و صفا باشد که پیش ازانکه در کوزه رفته
بود از جانب حکومة کوزه هیچ لاحق او نشود و هر کس که بمثل این مقام رسد
فیض در او بهمان صرافة که از مبدا او می اید با او میرود و انچه او ازانجا اید سزاوار
انجا باشد پس سکر چنین کس سزاوار جلال احدیة باشد و ذکر او لایق
قدس جبروت اما هر کس که مثل او مثل کوزه باشد که اب در او کنند طعم
کرده و رنکش دیکر شود و جرم کل و اخل او شود و رقه و صفا بر خود نماند کفتار
از چنان کس خیره با خدای عز و جل نرسد الیه یصعد الکلم الطیب کلم
او خبیث است با او کرده که الخبیثات للخبیثین این ان علت که در اسمان
برای ان نکشایند و بروی عامل باز زنند حاصل فیض از سرچشمه که بر و
می اید پاک و صافی می باشد چون در مجاری کذار کرد اکر مجاری پاک و
رفته است هیچ خاک و خاشاک عارض او نمیشود و هیچ معنی غریب لاحق او
نمیکردد بهمان لطافة و صرافة خود برسد و اکر مجاری الوده و ناپاک باشد اب
از حال خود بکردد و قلوب اهل الله بمثابه مجاری پاک رفته است انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فیض در ایشان بهمان
صرافه خود باشد ناچار چون با خدای عز و جل رود بذیرفته افتد که انچه ازانجا
باشد سزاوار انجا باشد و قلوب اهل جهل بمثابه مجاری الوده ناپاکست فیض
در ایشان مکدر و تیره شود و بر خاک و خاشاک چون با خدای عز و جل رود
نذیرفته نیفتد انجه کویند صبر بالله و شکر بالله و سمع بالله و بصر بالله و نطق بالله

وشی بالله همه عبارة ازین باشد که ایمعانی در او بهمان لطافه و صرافه
باشد که در ان مرتبه که از قلم قدره فرو میچکد و لغشاوه جهل او در سلوک او
هیچ از تلالو انوار این حقایق که لالی و جواهر معادن غیب اند مستور نشود
مراینه و دیده چنین کس چنان باشد که هرچه نکاه کند نور ان برسد اکر ان
به بیند و هیچ از نشان ان از او پوشیده نماند اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور
الله این باشد حاصل کلام انکه معنی سماع بالله انست که شنود بسمعی
وهبی که خدای عز و جل انرا افریند لایق قدرة خود نه مقید به استعداد اکتسابی
اکرچه استعداد نیز خدای عز و جل افریند الا انکه افریند و مثل این را کسبی
کویند و یکنوع انست که ابتدا جزی در ان محل افریند بی سبق خلق و
استعداد و مثل این را وهبی کویند افعال و احوال عامه ناس از قبیل نوع
اولست و افعال و احوال متقین از قبیل نوع دوم و انچه از اعمال مومنین
بذیرفته افتد در اسمان برای ان کشایند بحسب قلیل شوبیست که از مزاج
متقین با انست و مزاجی که کاس ایشانست از سلسبیل ایشان
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الله والدین
الشیخ محمد الاجرم الله کرامات الموقنین   هرچند نکاه میکنم از دنیا جز و
طرقی بر نمیتوان لبست اما و لا برای انکه تا مجندان نیم خایه بکفش برساند در حره
وعضه او ازان رسانند ان نیم نور برساند و چون نیم نور هم متعارف شد بعار رضا و قطعا
پس ادمی در چه کارست و این تجارة بی ربح چرا میکند و اما تا بجا برای انکه
و تابعین خود کسی را راه نمیند مدتی سیمای شخص می نماید چندان که دل او را در قید

خویش را آورد بعد از ان باب تمتع فراز میکند و او را در تکاپوی طلب محالی می
اندازد و لیکن نه این انکه هیچ آرزو نیست آدمی را لازم و بنا که اگر بان رسد ارام نگیرد
بلکه در عین وصول بان همچنان قلق و شوق و بی ارامی در خود می یابد و این
برای انست که بعین ان مطلوب نرسیده از دور بود مطلوب را و در این مرتبه
میدید چون نزدیک شد مطلوب را ان سوتر دید بی آرامی از سر گرفت
راست صفت سراب دارد که در حدی معین نماید چون خود را بان حد رسانید
از ان بیشتر نماید باز چون بیشتر روند بیشتر از ان نماید و علی هذا القیاس
صفت اعمال کافران دارد که کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء یا خود جان حتی
علی ای حال چنانکه از این صفه باشد ظاهر است که برای فریب امده نه
برای انکه کسی را از خود برخوردار کند دشمنست اگرچه خود را دوست نماید
دورست اگرچه خود را نزدیک نماید بیگانه است اگرچه آشنا یانه در اید و انکه
چنین باشد خردمند فریفته او را دام ان نمیکند و عمر خویش به بیهوده در کار
آن نکند و بنا علیم است وگزر دم از وی خطی توان یافت و خود را ایمن ندهد
او بدان امده که حظ بگیرد نه بدان امده که حظ رساند و بدان امده که
صیدی کند نه بدان امده که صید کسی شود و بنا فقیر است و فقیر ستدن اید
نه بداند زنهار گرد و بنا مگردید که از وی طرفی نمی توانید بست جان
از شما ستاند و نان در عوض ندهد زهی معامله پر غبن اینها که از صفت
دنیا گفتم اگر بان بران خواهید بر بالش انکه ابنا دنیا همه این صفت
دارند چنانکه مشاهده میکنند و یقین که صفت الولد ولد کی باشد چه ولد از والد
آموزد اگر طمع خیری دارند روی بناحیه حق عز و جل آورید که خدای عز و جل
کریمست و غنی و کریم کسی را نفرمید او مدد و نستاند از او کام می توانید یافت

بدان سوی شتابید که چنانچه فقیر طالب و دهنده است غنی خواهان جوینده است
راه راست شما را الموفق بدان ناحیه شتابید که کرامت حقیقی یابید خداوند
جواد است و جواد انکس باشد که بی عوض دهد و این جز خداوند شما
کسی نیست برای انکه یا عوض کسی دهد که تام مطلق باشد چه هر کس که در
خود ناقص باشد اول به استکمال خود مشغول شود پس دادن بی عوض
از وی محال باشد بلکه انگاه دهد که عوضی که بکمال ذات او باشد بگیرد
وانچه بعوض دهند بحقیقت اول است ستدن است زنهار زنهار که ملازم
باب الله باشید که از انجا کام می توان یافت و بیرامون دنیا مگردید
که هر چه وا رسید در می بازید و تهی دست باز میگردید و دنیا دام گسترده برای
اخذ شما ندارید که خوان گسترده برای عطا گفتم انچه بیقین دیدم و
دانستم والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی یتمنی التذکره الی ولی فی الله وصی الامیر
محب الملة والدین الشیخ محمد خلاه الله بکرامات الابرار نکایة
از نفس کرده بودند که هم میدهد و الفیاحون مردم نا راستی میکنند و مال
می برند غضب مستولی میگردد ووم از اول مرخرد برای انکه چون نفس
را اهتمام بوجود مال هست کسی که انرا از وی انتزاع میکند ناخوشش می اید
و خبر جو میشود چه اگر کسی نا راستی خاک و خاشاک فرا بالمثل چیزی کند او را
بوجود ان اهتمام نباشد از وی بر و غضب غالب نمی شود و اهتمام نفس
بوجود مال برای ان انست که دفع مکاره و نیل مطالب منوط و مربوط
بمال میداند و او را بر مکاره و از مطالب صبر نیست واقتضا و این مردد

مخلّی است اما در اول برای آنکه خدای عزّ و جل قادر است بر همه چیز و اسباب و
شروط در ان حضرة نیست و اگر خدای خواهد تواند که با وجود بی چیزی دو وجود آن
چیزها که مردمان از الحمق و معایب می شمرند شخص را آسوده دارد او بر دارد و
خدای را عزّ و جل بکرهای الوان است که چون خواهد که دل مومن را بکشاید بی چیز آنرا
بر او جلوه دهد و دل او را بکشاید و انکس چ تواند که مرده را و او را کور رود خ بر دور
دار روز نده را در روی زمین بطریق اولی که تواند که ضیاع ندارد و اگر خدای
عزّ و جل نخواهد که شخص آسوده و راز او باشد اگر هر عدد ریگ بیابان او را زر و
جواهر باشد همیشه متکدّر و مضطرب و منغّص باشد پس مدار بر خواستن است
عزّ و جل نه بر مال و بود و نابود آن التجا بخدای می باید برد و پناه بکرم او و تعیین
نمی باید کرد که خدای عزّ و جل بچه طریق آنکس را خوشحال و از او ندارد و
طریق آن خدای خود داند ان الله علی کل شیء قدیر و بیم داون بعض
هم از اینجاست که وثوق او به اسباب است و لمسبب الاسباب واو درین
مخلّی است چه کار اراده مسبب الاسباب دار در وجود و عدم اسباب
یکسان است   این سببها بر نظر با پرده هاست   که نه هر دیدار صنعش را
روا ست   دیده باید سبب سوراخ کن   تا سبب را بر کند از بیخ و بن
تا مسبب بیند اندر لامکان   هرزه بیند جهد و اکساب دکان   و اما فقدوم
اعنی عدم الصبر علی المکاره و العجز عن المطالب برای آن مخلّی است که این
بی صبری از کسی سر زد که این جهان را مستوفی پندارد و ننگ را ننگ اینجا داند و بد
را بد اینجا و چنین نیست که این جهان مستوفی است و ننگ ننگ اینجاست و بد بد
اینجا و مومن مبری است از آنکه چنین گمان برد که کار آنست که در این جهان خوش اند
رفت الخ و در این جهان روحانی عاریتی است و کمالات عاریتی مبالاتی

بنماید

نماید و است نه به نیک ان شاء و باید بود و نه به بد آن غمناک الله سبحانه
ولیم و سایر اخوان ما را قوة دل و ثبات یقین کرامة کناد و نلتحم بوصیة رسول
الله صلی الله علیه و آله التی اوصی بها ابن عباس رضه قال رضه کنت خلف
رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا غلام انی اعلمک کلمات احفظ الله
یحفظک احفظ الله تجده تجاهک اذا سالت فاسئل الله و اذا استعنت فاستعن
بالله و اعلم ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشیء لم ینفعوک الا بشیء
قد کتبه الله لک و ان اجتمعوا علی ان یضروک بشیء لم یضروک الا بشیء
قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام و جفت الصحف رواه الترمذی و الله
نسال ان یوفقنا للعمل بوصیة رسول الله صلی الله علیه و آله و اخواننا اجمعین
و الحمد لله رب العالمین   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله و حبیبی مولانا شمس الملة و الدین
محمد   الخ استغفار فرموده بودند که با چنین و طاء اگر توبه بفتوح
کند رجوع بخطاء اصلا خود کند یا نه کند و انچه گفته اند که ان بین العبد و
بین الله حدا من الذنوب اذا بلغه العبد طبع الله علی قلبه فلم یهتد الی
الخیر بعده ابدا مراد نه حدی است از حدود و عرضی چه هیچ نیست از اجناس
که در عوض ذنب واقعست و اسم اثم بر آن می افتد که این مثابه باشد
مراد حدی است از حدود عمق و مراتب حدود عمق بحری است که خدای
عزّ و جل میداند نه امریست که در قانون علم در آید و ماخذ مراتب عمق
مبادی صدور ذنب است و کیفیة تهجم بر آن و محاقه موقنین از کیفیه ذنب
اشد است از محافه ایشان از نفس ذنب چنانکه ابن عباس رضه فرموده
یا صاحب الذنب لا تامنن سوء عاقبته و لما یتبع الذنب اعظم من الذنب

اذا عملته قلة حيايك ممن على اليمين وعلى الشمال وانت على الذنب اعظم
من الذنب وضحك بالذنب اذا فعلته اعظم من الذنب وفرحك على
الذنب اذا فعلته اعظم من الذنب وحزنك من الريح اذا حركت ستر بابك
وانت على الذنب ولا يضطرب فؤادك من نظر الله اليك اعظم من الذنب
اذا عملته آری یکسان نیست گناه کسی که گناه کند و گریه با گناه کسی که گناه کند و خندد
وازاینجا گفته اند که اعظم الذنوب عند الله احقرها عند الناس واحقر الذنوب
عند الله اعظمها عند الناس برای آنکه گناهی که کنند و آن را کبیر شمرد و در کردن آن
مستشعر خوف باشد و آنکه خود شمرد و فارغانه کند پس گناه بزرگ بمقارنه
خجل و وجل خود جانب وثبت مخافه مومنین از کیفیت آن اشدّ است از مخافه
ایشان از نفس آن همچنین در جانب طاعه امیدواری ایشان بکیفیه طاعه
بیشتر است از امیدواری ایشان بنفس طاعت چه بسیار افتد که بفرد طاعتی
شخص مستوجب نظر رحمة الهی و آمرزش کلی شود برای آنکه باخلاص و خضوع دل
وانکسار نفس کنند و افتد که طاعات کلیه از وی صادر شود و هیچ از آن نتیجه
ندهد برای آنکه مقارن چنان معانی نباشد لو ان احدکم انفق مثل احد
ذهبا ما ادرک مد احدهم ولا نصیفه از این باب است و قد کان وقع لی هذا
المعنی مترجما عن لسان من لسبقه زاهد هزار رکعت اگر میلیتی نماز
ما را بجای آن هم یک اداده اند حاصل الکلام آنکه مدار کلی در رد و
قبول بسبب معصیت و طاعت بر مراتب عمق است افتد و العیاذ بالله معصیتی
از شخص صادر شود که مردمان از آن خود شمرند اما علیم خبیر داند که اقدام او بر آن
از فرط بیباکی و جفاکاریست و بدین سبب او را از نظر خود بیندازد و
افتاده ابد گردد چنین کس والعیاذ بالله البته اجتناب ولو عند الموت

شود و گناه خود با نضمام غفلت و تهاون
بزرگ گردد چنانچه در حد

مسلوب گردد و در دار الشقاء داخل با خلد جاوید بماند و افتد که از شخصی
طاعتی صادر شود که مردمان از آن خود شمرند اما علیم خبیر داند که اتیان او
بآن از محض اخلاص و نیکو بندگیست بی شایبه رعونت و غرض و بدین
سبب پذیرفته گردد و بپذیرفتگی که دیگر رو در آن نماند بجو پذیرفتگی
اصحاب بدر که بدان فرا او از خطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم شده اند
و نه چنین کس است که موفق بتوبه گردد و لو فی آخر عمره و بر آن ثابت
ماند و مصداق این دو حال حکایت آن دو زنست که یکی بسبب گربه
بدوزخ رفت و یکی بسبب سگی به بهشت و الحکایتان فی الصحیح اما الاول
فعن عبد الله رضه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال عذبت امرأة
فی هرة ربطتها حتی ماتت قد خلت فیها النار و اما الثانی فعن ابی هریره
قال قال النبی صلی الله علیه و آله بینما کلب یطیف بر کیة کاد یقتله العطش
اذ رأته بغی من بغایا بنی اسرائیل فنزعت موقها فسقته فغفر لها به و از اینجا
گفته اند که هیچ از معاصی حقیر نباید شمرد برای آنکه خدای عز و جل غضب خود
را در جنس معصیت نهان کرده چه دانی که این معصیت نه آن یک است که
غضب خدای عز و جل در آن است و همچنین هیچ از طاعات خود نباید
شمرد برای آنکه خدای عز و جل رضوان خود در جنس طاعه نهاده چه دانسته
که این یک نه آن طاعتست که رضوان خدای عز و جل در آنست پس
آنچه ولیم نوشته که با چنین فرط رجوع بنقطه ممکن است اگر مقصود چنین
معین است از فرطات هم اخص فرطات قایل آن همت که با انتظار آن
رحمة خدای عز و جل تدارک کند و هیچ چنین از این حکم مستثنی نیست
و اگر اشاره بفرط معین است که معلوم شده که صدور آن از مصدر خود متفاوت

بکیفیتی بوده که والعیاذ بالله منتر قطعیه کلیه است این جزئیست که علم لنز
بان نرسد و هیچکس بر هیچ معصیة خود این حکم نمیتواند کرد و اگرچه کبر هیچ معصیة
خود نیز حکم نمیتواند اوقطعا که نه چنین است مقام مومن میان خوف و رجا است
رجو رحمتک ونخشی عذابک والله ولی الحسنات وهو حسبنا ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نذ الله وحبی الامیر شمس الله والدین ابی سعید
ایده الله احسن التایید   ازجمله احکام محبت یکی اینست که اگر تمادی
نایافت مراو شوره طلب نشکند و آتش شوق نکشد طالب ان فایده که از
مطلوب خواست یافت از اشتیاق مطلوب یابد و محبت ور نهاد محب
خلیفه محبوب آید و لیس کار باشد که از خلیفه اید و از مستخلف نماید مرا که خلیفه
از مستخلف باز گوید پس رباش گشاده باشد و مستخلف از خود باز گوید
پس زبانش ور بند شود و لیکن اگر گویم اشتیاق بدیدار اخوان جمع نیش
ندارم چگونه راست باشد و را خود اشتیاق جز بدیدار ایشان نیست و اگر
گویم اشتیاق دارم گویند پس چرا از ایشان جدای جواب این دانم اما
بهتر آنکه خود جواب باشم و چگونه مرا اشتیاق بدیدار اخوان الدین باشد و هیچ
مجروح از مرهم بی‌نیاز نباشد و هیچ دردمند از مرهم مستغنی نه خاصه در دوی
که آهی در درون داشته باشد که هر گاه آن آه نکشد از بیم آن که مبادا اشعله
آن در آسمان گیرد و بسوزد لیبلغ الکتاب اجله چه گویند از دردی چنین در دمند
اخوان الهی چه شود اگر با او مساعدة کنند تا آن نفس که در درون از آسمان
نتواند کشید با ایشان بکشد و از کربه درون تنفسی جوید و خوانیده اید من
نفس عن مومن کربة من کرب الدنیا نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة

اما بشرط آنکه هرچه قطر زمین و آسمانست از هستی شما باز دیده و از آن خارج
شوید یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
والارض فانفذوا ای اخوان الهی هر کس که پیش هست حقیقت هست
حقیقی نشود بر وی استقلاحیة باشد والاتعلوا علی الله باید که چندان
عظمت خدای بیابد که عظمت آدمی آدمی را بل آدمی آدمی را فراموش شود
وانجالت را لوازمی چند باشد یکی آنکه در منقر عبد الله سید الکونین
گفته اند کان لا یغضب لنفسه و نیز گفته اند کان الامر من اماء المدینة
تاخذ بید رسول الله صلی الله علیه و آله فتذهب به حیث شاءت و نیز
گفته اند کان یجلس علی الارض ویاکل علی الارض و نیز گفته اند کان اوا
دخل بیته یکون فی مهنة اهله تا ان جاء ساکان ایشان بما مور زید و به این
هدیها و سنتها تاسی جوید لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین حجله الله من
الصالحین   هیچ مرتبه افزیده را اعلی از آن نیست که در مقام معامله
با افریدگار در آید و ربوبیة او را بعبودیت و جلال او را به تمام اکرام او را بشکر
مقابل دارد و همتی را باین معامله مرتقی کرد و اعلی همتی تواند بود و جز این
اعلی مرتبه و همه ارتقا ربان اعلی همت است و معلوم است که هر کس در درجه
اعلی نخواهند بود تا جار بعضی باین مخصص خواهند بود که ایشان جزیره و این
خلیفه باشند و از خیش ایشان از عنصر کرامت و جوهر بوزه و بها باشند تا بیابان
که فرومایه و خسیس الجوهر باشند و همت ایشان چنین معامله با کی بزرگوار نخواهد
گنجانید و روی بکدیگر خواهند آورد و چنان از بندگان روی با هم آرند و اینی گر

یکدیگر و هذا ایمعنی مؤالیث ترا ارزانی که ببترا این می ارزند لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم
همان بهتر که لوث وجود خویش از ساحت قدس کبریا بدور دارند بعضی از این
که بر سبیل امتحان با ایشان مباسطتی رفته و بر حاشیه بساط قرب ظاهرا
ایشان را راه داده اند چه کنند کها کرده اند بلجام لعنه الله را اجابة دعا داوند
و عابد موسی علیه السلام کو ابلیس لعنه الله را از حجابخانه کبریا خلعت داوند بکمر بر
خلیفه الله آدم صلی الله علیه و سلم کو علما رسول را در هر روزگار خلعت علم
پوشانیدند و حله کتاب ساختند از او سیله پوشانیدن حق کردانیدند
آدمی   بد گهر را علم و فن اموختن   همچو تیغ دادن بدست راهزن
الله سبحانه قطع شر این اقطاع الطریق از سالکان راه حق بکند و ناهد لی
امن این راه روند که شر به حرص اکله ربا دهر کونه نفاق دارباب هوا از ایشان
آمن اند و سالکان راه حق و طالبان طریق صدق از ایشان در محنت
و عناو به بهتان و افترا ایشان پیوسته مبتلا اللهم اکفنا شرهم و اعد الیهم
مکرهم انک قلت و قولک الحق و لا یحیق المکر السیئ الا باهله و السلم علی الاخ
الاعز و رحمة الله   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعمه العبد الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد
فقد قال نبی الله صلی الله علیه و اله کن فی الدنیا کانک غریب او عابر
سبیل غریب و رهگذری را تعلق دل بکال وطن که روی بان دارد باید از
غیر آن فارغ باشد مومن را اندیشه در کار آخرة باشد که او کار بست و در این
میانه حیران به امور دنیا مشغول است اگر صد لون نامرادی و مکروه که و بر گرداو تیره
باشد او از فرط تعلق قلب که بکمال معاد خود دارد از آن متاثر نباشد تا ذهبی
منتبه مومن کشتی تن خود را بدست امواج این دریا باز داده تا بهر گوشه که اورا

برد و بهر جانب که خواهد افکند دل او در خدا محبت کارادهٔ رحمن کوشت
باشد ولیکم ایده الله را اگر شغلی تیز پیش آید لله الحمد علی کل حال مومن از
روی حقیقت عابر سبیل است اگر بحسب صورت بجز عابر سبیل نشود کو باش
مومن بفرموده خدای عزوجل که ان لا تتخذوا من دونی وکیلا ذریة من حملنا
مع نوح خدا را وکیل و ولی امر خویش ساخته و چون کسی را ولی امر خویش
ساخته اعتماد بر او باید کرد و رجوع از آن توکیل و تولیه نباید کرد چون خدای
عزوجل امر فرموده و اذن داده که در کاری که پیش آید تقدیم فکر و مشوره نماید
و بعد از آن عزم کرده به سعیی که اکتساب عبدیت مشغول شود اما اعتماد بر ولی
عزوجل داشته باشد و چشم در تقدیر و تدبیر او باز داشته که از غیب چه آید
و از مشیمه سینه چه زاید که و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ولیکم
ایده الله همین سبیل سلوک دارد و سلوک داشته باشد و الله ولی و
یعینه علی امره و لا یکله طرفة عین الی نفسه انه الولی الحمید نوعی که خدای
عزوجل بر آن برادر ولیکم الامیر شمس الدین ابی سعید منت نهاده بکرانی ار شکر
مشکور شد و همچنین نوعی که ولیکم الامیر علاء الدین جعفر اکرامت فرموده بجد از
مخاطره اهوال ای ولیکم آن حیوة را از آن بود آن یک اول بود چون حیوة
حالی را حیوتی جدید شمرده این حیوة از آن خدای عزوجل داند و در کار او صرف
کند و هیچ از آن در حظ خویش صرف نکند و لله الحمد که خدای عزوجل بر سعادت
این معانی و شکر این احسان برادر منت نهاده و صفت او را جای این صفت باشعار
ساخته قال رسول الله صلی الله علیه و اله ان المومن اذا اصابه السقم ثم اعفاه
الله عزوجل کان کفارة لما مضی من ذنوبه و موعظة له فیما یستقبل و ان المنافق
اذا مرض ثم اعفی عنه کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه فلم یدر لم عقلوه و لم ارسلوه

اولاد و لیم امیر مجد الدین اسمعیل و اولاد و لیم امیر فاضل الدین محمد و سایر وصی
اخوان آنجا و را اشفاق روزی باد و توفیق شکر و صبر حاصل امیر مجد الدین محمد را
عزا حسن و اجر جزیل بر فوت فرزند گرامی حاصل باد و اخوان الاالبین الا اسیما
والتی و صفی المولی شمس الدین محمد را بر فوت برادر مرحوم سلف صالح بالسلار
علی ان فی الله عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل فایت دور گامین کل
تالف والمحروم من حرم الاجر عما و الاخوان و نور الاخوان و رکن الاخوان
را بکتابات متوده یاد بوده کرده اند بخیر یاد بود باد و کرهم العبد بخیر هیمن عنده
ولا عونهم من مواهب حضوته عالیجناب افادت مآب مولانا فخر الدین ابوبکر
نیز مفود التفقات فرموده بودند فهو مفود بالتحیة والسلام و اظهار الشوق والمحبة
لازال المستغنیة به اماما و العلم و الفضل قواما والسلام علی الاخوان اجمعین الی الاخوان
والی بینین من ذکره من لم یذکر بالضم والفتح و رحمة الله و برکاته و تحیاته و رضوانه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی ادمی فیوم البته زبخر تقدیر است چکند کر
چو خانه او را امید ارند نباشد و با وجود این اگر از او بازخواست کنند رواست
برای آنکه فقر و احتیاج از طرف اوست و از آن جانب همه با نیاز نرد استغنا است
اگرچه تقصیر او برای نایافت قوت است و قوه نتواند یافت جز از انجا اما چون داوند
قوه بر انجا لازم نیست و حاجت و نیازی باین داون انجا ثابت نیست او را
چه حجت باشد بلکه از این بازخواست او رامنت قبول باید کرد که جا لیا سخن است
بر سر انجا او را از آن افتاده و اگر از آن محرومست بجاز خاست از آن و گفت
و گوی بران مشغولست بر رشته اینکار و کرم کننده این بازار درود و خاموشی است
که در نهاد آدمی نهاده اند عالم سراسر جوش و خروش آن آتش پنهانست و دور داند زد

داکر

داکرچه نفس او را از این حدیث در اضطرابست اما وکیل هستی او بان
مطمئن است در چند او را از برون گوید ما چون از اندرون ندا آید که بلی کجاان
گفت برونی المتعنت الیه گردد برون برده باشد شور ایام
درون پرده خاموشیست و آرام اکنون ساکت شده که انکار او موافق
سنان او شود و شور او مطابق وجود او گردد و بمقتضا بر خدا رضا دهد و زبان از
اعتراض در بندد خانه او را در او را ندا باشد آورده اند که یکی از مشایخ کی آب
دید که غلامه شخص زن تو خواهر بود و ریشت با خود اندیشد که او چه عمل نابسند
این شده باشد بدین او رفت مترصد بود که او چه عمل میکند عملی زیاده از مردمان
ندید چو میکند از او پرسید که ترا اغرای عمل که من می بینم عطا و کرامت گفت
نه مگر یک خصلتی پرسید آن خصلت چیست گفت اگر در سایه ام تمنی این ندارم
که در آفتاب باشم و اگر در آفتابم تمنی این ندارم که در سایه باشم و اگر در
آفتابم گفت این را خصلتی میگوئی این آن خصلتیست که همه مردان از آن عاجزاند
و معلوم او شد که شایستگی آن مرتبه باین خصلت حاصل کرده والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

وظایف اخوان آلبین نابهین اول جماعتی که مناط وحدتی باین
نیست که رجوع بحضرت او کنند و بر او جمع شوند و گوش با او دارند و چون قطعه از این
آن را جمع کرد هر دو لرباز اری اندر جمعه خدا بر ایشان نازل نشود و جز بهم
رحم که هر یک را فرد ابرزه احالت و اگران کافی بودی ایثار این اجتماع
والفراد برای چه بود و شیخ دایره جه تعین میشد و شیخ دایره جهت آن تعین
شده که مناط وحدت باشند جماعت باید که در مجلس ایشان با ادب نشینند و مجلس
با ایشان گذارند و با ایشان مشغول باشند و هر کس را که سخنی پسندیده بخاطر افتد

بکیند و وقارش زیادتی اجابه با صاحب مجلس القا کنند تا اگر هر دو کس باهم
گویند و باهم مشغول باشند که اگر چنین میکنند رحمة معروف میشود و العیاذ بالله چنانکه
گذشت دوم باید که او امر و نواهی شیخ و امیر را امتثال کنند که خطا در
مبالغه و موافقه بهتر است از صواب در استبداد او سیوم زبان را از غیبة و در بدیه
دیگر و مشغول باشد سالک را چندان از عیوب خود افتاده که بعیوب دیگری
پردازد من چنان با درد خود در ماندهام کز همه آفاق و رست آفت مانده ام
چهارم سخنان که موقوف علیه امر معاش و نفع در امر معاد نیست نگویند اگر
سخنی چنین باشد گویند و الا خاموش باشند که خاموشی رکنی است از ارکان
اربعه سلوک پنجم اکثار مطایبه مذموم است و کسی که بمحل استغراق رسیده
قادر بر ضبط خود نیست که از حد اعتدال تجاوز کند پس بر او لازم است که حق
الاصل ارتکاب آن نکند تا زمانی که باستغراق در حال رسد و مستغرق الکن است
که در عین انبساط و واشدن تواند که او را باز گیرد چنانکه حکایت کنند چنانکه
از بعض امهات مومنین منقولست که در حضر رسول الله صلی الله علیه و آله
گفته که او با ما می بود و مشغول بگفت و شنود که ناگاه او ان نماز در میرسید
فی الحال چنان می شد که گویا هرگز ما را نشناخته و ما او را نشناخته ایم هر کس را
که از ان مشرب فیضی و نصیبی رسیده باشد از مستغرقان باشد الله یهدی من
یشاء الی صراط مستقیم بسم الله الرحمن الرحیم
والله یقول الحق و هو یهدی السبیل مومن بعنایة ایمان و نور عزیزی است
و عزیز کرده خدا است و بندگان خدای نشاید که عزیز کرده خدا را ذلیل سازند
الا باذن خدای و خدای عز و جل اذن نداده که با مومن سخن ناگفتند و استهزا نمایند
و استهزا را جهل گفته قال سبحانه قالوا اتتخذنا هزوا قال اعوذ بالله من ان اکون

من

من الجاهلین نشاید که جماعة اخوان که از رسوم اهل طبع توبه کرده اند و رسوم
اهل حق گزیده طریق اهل طبع و غافلان بل جاهلان مسلوک دارند و یکی از
ایشان باید که با قوت و اقتدار کند که اگر آنچه ایشان با این شخص که با او مسخرگی
میکنند یکی با ایشان کند حال ایشان چه باشد آنچه بر خود نپسندند برادر
مومن نپسندند لا یومن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه و اگر ایشان نیز
پسندند خدای نمی پسندد و خدای کینه خواهست از قبل مومن هر کس که او مومنی
استهزا کند خدای عز و جل با وی استهزا کند کما قال سبحانه و اذا خلوا الی شیاطینهم
قالوا انا معکم انما نحن مستهزون الله یستهزی بهم و کسی که خدای عز و جل با
وی استهزا کند زیاده از آن ضعیف شود که کسی بر او استهزا کند پس
ایشان و این استهزا که با بنده مومن میکنند حرفه می برند و نشاید دل کرد که
برای آنکه ساعتی طبع را خوش کنند و شیطان را بخندانند بنده خدا را
بیازارانند و با زردن او خدای را بیازارانند ان الذین یوذون المومنین و
المومنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا بنده خدا که مومن است
به او و رسول او و در ذمه خدای و رسول اوست هر کس که حرمت خدای و رسول
او را بشکند و کسی که خدای و رسول او را امان داده اند و نفس و عرض او را
مجروح ساخته اند گمی نزار و خدای و رسول او خصم او باشند و بد احوال کسی
که خدا و رسول او خصم او باشند این از عادات جاهلیت که اهل طبع و جوانان
ولی خردان چون مردی ساده ببینند جستی او را مسخره گیرند و استهزا نما
او را عادتی مسخره سازند خاصه او را از وشت ایشان زهره نماند که برنجد
آزرده هر کس که او را ببیند لقم باشد از و خدای عز و جل آزار کنند کان
مکتوب کرده و خدای عز و جل از وی آزرده باشد آنکه آزرده کی باید که بجا غیبت

اخوان ازاین اثم عظیم توبه کنند و دیگر باره باسر آن نروند تا خدای عزوجل
برایشان ببخشاید بر بازیاده از گفتن نیست اگر بشنوند از خود و از هر کس که
ایشان را این دلالت کرده شاکر خواهند بود روز قیامت و اگر جز این کنند
فانما حسابهم علی الله فما علینا الا البلاغ ومنکم العمل والتوفیق من الله عزوجل والسلام علی
من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین وسایر المسلمین
ارباب اموال را عادة انست که کمین حاصل خود کنند و خرج را بران اندازه کنند
چه دانند در احتمال تطرق افات که مستاصل مال باشد هست و احتمال خطا در تخمین
به پیش و کم هم احتمال هست اما بنا بر ظاهر حال نهند و حسابی ازان بردارند بر همین
قیاس باید که مردمان تخمین عمر خود نهند و صرف اوقات خود بران اندازند
و ما تخمینی عدل تر هیچ قدر مبالغه دران نباشد بنهیم که هم در حدیث درست شده که
اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین و تجربه براین هم گواهی داده
پس اکثر عمر هر کس را بر تقدیر اکه بغایه نرسد شصت سال گیریم اکنون ای
انکس که ترا چهل سالست بیست و پنج سالست از عمر مانده اندیشه کن که بیست
و پنج سال بسیاری نیست تا دیده بر هم زده گذشته و اگر صدق این خواهی که معلوم
کنی دا قوار و اوقات خود که بیست و پنج سال پیش ازاین واقع شده باشد
باور و بنگر که گویا دی یا پریر بود و چون ترا از عمر همین مقدار مانده ترا یک کار
باید کرد و یک کار نباید کرد اما انچه باید کرد شتاب در تحصیل زاد معاد که هر چند هنگام
خروج نزدیکتر شود جد و رنجه و استعداد زیاده باید کرد که وقت تنگ میشود
و کار دراز و ان مردم میگرد و یک ازینش می باید استد که چون نفیر رحیل زنند
امان نیست و زمان نمیدهند و اما انچه نباید کرد اندیشه بسیار روزا و معاش برای انکه

بیست

بیست و پنج سال زمانی بسیار نیست و تا دیده بر اماده و حاجت بزیاده تحقق ندارد
همین مرتبه کار را بسامان افتاده بر ان مدة کافیست و حاجت به سعی و تکثیر نیست
و اگر زیر تفقد و تمحیق بسر باید برد که میتوان برد چه زمانی اندکست و اگر اندیشه برای
فرزندان است معلوم واند که او را اندیشه خود کردن و متفرغ شدن برای کسب زاد
معاد بسیار اولیست از اندیشه فرزندان برای انکه فرزندان هر کس بخش خود
استند چه حاجت که انکس خود را فدای ایشان کند خدای عزوجل هر کس را چنان
آفریده که بخش خود هست و الیهم علاقه فرزندی امری اعتباریست و امور اعتباری
در زمان رفاهیت و فراغت آوردن را ارواح اعتبار ان هست چون کار بر او تنگ شد
بجا بر دار ان می ماند و در روز قیامت که او میرد کار بجان و کار رو با ستخوان رسید
غیر علاقه بالعرش چونکه علاقه حقیقیست باز نماند یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه
و صاحبته و بنیه لکل امرء منهم یومئذ شان یغنیه و هم جای انکه از ایشان گزند
کر یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه و فصیلته التی تؤویه
و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه اگر ایمان بروز قیامت دارد باید که امروز قیامت
برخود و مجبان حاضر داند که آن روز که دا قعست و چون چنین کند بالضروره ایثار خود بر
ایشان کند و افوة خود را فدای ایشان نکند و دنیا را خود را فدای
فرزندان نمیکند چونست که برافوة چنین سعی اند که از افدای و بقای فرزندان
میکنند اما اخرت امون و دادنیست از دنیا انی بر دنیا مومن اند نکرده برافوه نه
وای انکس که ترا پنجاه سال عمرست ترا یا که ده سال مانده یا که ده سال نکور حست
تا هی زده گذشته انکس که بیست و پنج سال مانده بود و حال ان بود که شنیدی
تا خود توجه رسد بیدار شو و با جال خود اندیشه و دل از همه چیز از همه کس بر کن و
یکجهته و یکروی خدای و ذکر خدای و عبادت خدای شو باشد که کلیم خود را از آب

بردن بری ترا اگر همین یک تن تنها رحود می باید کرد فکر دیگران کو خود شان باز
گذار مثل شما بنی آدم مثل جماعتی کشتی شکستگان است که غرق دریا شده اند هر کس را
دست و پایی می باید زد که خود را بساحل اندازد و کس را جز خود بکس مشغول نمی باید بود
که بوصول او می نشینند و از کار خود باز می مانند هر دو غرق میشوند مگر ملاح بیرون مرد که
به شناوری خود او چند کس را بیرون تواند برد آن رجال حق اند که در دین و دنیا
دستگیری بازماندگان کنند بفرمان خدای سلام علی اکرم هم درجه الله و برکاته
و آن از راه مدد دینی باشد نه از راه فکر دنیوی که هر دو مانرا برای آخرت خود می باشد
و آنچه الکس که ترا شصت سال عمر است ترا پنجاه ماند و پنج سال کجا بس است
ساعت بساعت متوقع نقل و رشته مرگ علیه السلام را گوش دار اندیشه کفن
وکافور ترا اولی است از اندیشه مال و ملک کار رفت نزدیک شده دل جای فرود آرد کلم را
تکرار میکنی بچه حال بگویی تا خود چیست تا چشم بر هم زده گذشته اگرچه ذکر مرگ
تلخ است اما چکنیم چون این تلخ واقعست و تغافل و تجاهل از سر ما باز نمیشود هم مگر
از آیا و کردن مگر دل بیدار شود و بکار سازی آن مشغول شود اولی ای که
پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریابی و این خطابها که درین نامه کرده ام
تخصیص همین را می خواهم این خطاب عامست با همه بنی آدم و این نامه الیست
بایر برو نوشته شده هر کس از فرزندان آدم جانب خود از آنجا برد و ارد
و حرف وقت خود بر مقدار عمر خود اندازد و همه این تقدیرات که در اینجا کرده ام
انتهی عمر است بحسب الاکثر داده اند که مرگ فردا و پس فردا نیز در حساب فاذا
جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون زیرک باشد و خانه کار خود بر احتیاط
نهد اگر حزم داند که فردا نخواهد مرد امروز چه کار خواهد کرد امروز همان کار کند که شاید فردا
بخواهد مرد امروز چه کار خواهد کرد امروز همان کار کند که شاید فردا باشد که

الکیس

الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله
الامانی و زنهار که بخیال عفو و مغفرة ولذا اکثر او دست در معصیت نباید که ترتب عقاب
بر معصیة امری است اصلی که ظاهر احوال آنست و عفو و تجاوز احتمالیست که
چون آن نیز گاه می باشد در مقام استغفار بیان کرده اند که دیگران اهمال
کنند همچنانکه ظاهر حال کسی که افعی او را گزیده موتست اگرچه می باشد گاه که
نمی میرد اما این نه بآن مرتبه فراوان است که شخص دلیر دست در دهن افعی
برد و خدای خشنود باد از بنده که او را چنانچه هست بداند والسلام علی من اتبع
الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولی نعمه الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد
نصر الله وجهه نوشته بودند که آدمی جهة عبودیة مخلوق شده
و حق عبودیة آنست که یک نفس از ذکر معبود خالی نباشد آری چنین است
چون رب عز و جل پیوسته بربوبیة الستاده میفرماید که اگر یک طرفة العین
نظر از وی باز گیرد وجود او از هم فرو ریزد و چگونه چنین نباشد و مرغ عیسی
صلی الله علیه وسلم بجز این که بحسب ظاهر ساخته او بود چون از نظر او غایب
میشد فی الحال می افتاد و ناچیز میشد چگونه آدمی که فی الحقیقه ساخته قدرة خدای
عز و جل باشد که در نظر او باشد اگر نظر رحمة از او باز گیرد در ساعت ناچیز شود پس
حق عبد نیز اینست که یک طرفة العین از اقامة وظایف عبودیة غافل نشود
و چنانچه رب پیوسته ربوبیة میفرماید او نیز پیوسته عبودیة تقدیم کند تا بنده شکور
باشد اما قلیل من عبادی الشکور برکی چنین بندگان گواهی داده و قله ای تمام
برای آنست که آدمی گاهی صورة می بندد که ذکر خدای و محبت او سرشته تن
و جان عبد شود و بارک و چون او نامرد چنانچه و ترا اتکلنی بنماید کرد برای

ذکر بلکه وجود او جود ذکر او باشد و چون چنین باشد نشنیه و ولایة بر او باشد
که گفته اند ولی خدا آنکس است که دیدن او خدا را یاد دهد برای آنکه چون ذکر
بوجود او قایم شده تمام حرکات و سکنات او ثمره ذکر است یعنی هرچه میکند
برای خدا میکند و هرچه میدهد برای خدا میدهد و هرچه می ستاند برای خدا می
ستاند و هرچه میگوید برای خدا میگوید و از خدا میگوید و بخدا میگوید برای آنکه
حول و قوه خود در میان نمی بیند و چون نیة الهی او را در همه کاری حاضر میبود
همه کار او ذکر است خواب او ذکر است بیداری او ذکر است سخن گفتن او
ذکر است خاموش بودن او ذکر است ذکر او ذکر است نسیان او ذکر است
کل شان او ذکر است هستی او ذکر است دوزخ او ذکر است وانه ذکر است ورد ذکر را بلت
لا اله الا الله پاکا خدایی که چنین پاکان پاک کرده او نید نقوش اکوان
از لوح سینه ایشان او زدوده و محبت این و آن از دل ایشان ربوده
پاک اند برای پاک یکتا اند مر یکتا الله سبحانه از برکات این پاکان
نفعنی و بعض ولیم را کرامه کناد انه بصیر بالعباد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
والختم بالصلوة علی محمد واله بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر شمس الله والدین ابی سعید
ذکر خدای عزوجل سوس دل طیبین است چنانچه کرما زده سایه خواهد
که در آن جا بیاساید و در تشنه آبی خواهد که جای شامه دل طیبین با دخدا ارکرده
خواهد کردن حوض حای دهد چون اغیار طمع با جاویث لهو کام خود زن
کنند او کام خود بنام خدای شیرین کند پاکا خدای که لهو حدیث بر کام ایشان
تلخ کرده چنانچه تلخ تر است از صبر و حنظل و ذکر خدای بر کام ایشان شیرین تر ساخته
چنانچه شیرین تر است از قند و عسل و اگر از فرزندان آدم اینشان اغربان و عدد

که با ایشان مشارکت کند در قیام بذکر کرم داده او را جز فرزندان آدم
خلق را او انست ایشان را هم یکبار بهبیان ایشان ساخته بر وجهی که
بسمع ظاهر آدمی نرا شنوند چنانکه دافور ابو صلی الله علیه وسلم
که با جبال اوبی معه والطیر با بر وجهی که بقوه بصیرة از او دریافتند چنانکه سایر
صدیقین و موقنین را است جوی میاه و هبوب ریاح و اصوات طیور و پرواز
مگس و زنبور همه تسبیح رب غفور است خاک افتاده را اوست
باد هوا خواه اوست آب روان سوی اوست آتش گرم حبت وجوی
اوست زبان سوسن بثنای او گویا است چشم نرگس حیران صنع
والاست سرو آزاد برای بندگی او به پا است لیکن بخدمت بسته رقاب
دواب پشت دو تا کرده او را گنج اند اشجار سر بر زمین نهاده او را
ساجد اند مگر آدمی که بسر و رهوا دلبت بر خدا کرده و روی بخود آورده
نی لی خود را فراموش کرده اولایة کر الانسان انا خلقنا من قبل ولم
یک شیا از آدمی کفور تر و کفور ترهیت تو جوزه و منعم را نام نبرد و نعمه
او را وسیلة مکابره شده که او را قوه و قدره بخشیده از پی چون برای
استعمال هیچ منعم از ذکر خدای باز مانده و برای استظهار زبان نعم از
مکابره با حق ممکن گشته خدای عزوجل تواند که آن نعم از وی باز ستاند
تا به بیند که بعد از سلب آن نعم او همچنان مصر است بر اعراض و نسیان و
همچنان داعیه تطاول و تعدی دارد یا نه خدای خشنود باد از بنده که پیش
از آنکه نایره قهر الهی مشتعل شود و در بند این انتقام و تدارک در آید و بار بیافت
کار خود کند و پیش پای خود به بیند و بدوام ذکر قسوة دل را نرم گرداند
و بالتزام مسکنه گردن افرازی بر خود بشکند قال الله تعالی الم یان للذین امنوا

با ادب سازد و او را از اندک مکابره بلحق کنند
و منو ساحق حقیقت پس مکابر نا روز گار
حق است مکابره با خدا است داد
بنعمه خدا آن همگی الیف مکابره ۳

ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب
من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم وکثیر منهم فاسقون ای جماعت اخوان
آلیس نه برای تطاول امد قسوة در دل پیدا شده که مجالس ذکر را
مهجور میدارند و ملازمت بیوت خود را ایثار میکنند بر ملازمت بیت رب
عز و جل انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر فی چنین مکنید و
امروز هر روز آن است در رفع بیوت خدای و ذکر اسم او در آن و ذکر او تقصیر
نکنند تا آن روز که روز رب باشد عز و جل والیوم کله لله و اندکه با ایشان چه
کنند ان تنصروا الله ینصرکم فاذکرونی اذکرکم من کان لله کان الله له ای جماعت
اخوان ملازمت محض بقدر حاجت به او باید کرد شما تحت حاجت بید تجد از وجوه
افتقار شما به او بیش از پیش است یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله
هو الغنی الحمید ملازمت بیت رب عز و جل و حضور در ذکر به او جز آنکم میکند
بقدر حاجت به او ملازمت خانه او کنید و بدانید که اگر با وجود اخلال بملازمت
خدای هم حاجات مقضی میدارد برای آن است که او مراتب حاجات میشناسد
حاجتی که از آن بهتر و کرامند تر نیست آن باقی میدارد تا به از او نقیض معتبر
آنرا مکرر و آنچه میگذارد حاجات جزئیست هیچ میدانند که آن حاجت کدامست
آن حاجت بظلی رها وی گیرد در آن یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
وبرزوا لله الواحد القهار را روز کسی که در ظل بیوت خدای لبریز گردد و رجل
کان قلبه متعلقا بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود الیه آنروز که جز ظل خدای ظلی
نباشد او را ظلی باشد اما کسی که در سایه خود و خانه لبر می برد از روز خانه‌ها و
قیدها ها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا لاجرم بی سایه بماند جز خانه خدای
آنروز خانه دیگر سایه او را سایه نباشد و نتواند بود و کان الله یبقی وما یبقی یملک

صفصفا

یعنی

ویبقی کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون غفر الله لاخوانا
زلاتهم ولا یفضحهم سوءاتهم ویصرف الیه قلوبهم ونیاتهم انه ولی ذلک وهو
حسبنا ونعم الوکیل والختم بالصلوة علی محمد وآله اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المحمدیة سلک الله بها سبیل
المحسنین   آدمی تا پاک نشود او را جایی که هست ادراک نکند و تا
او را جایی که هست ادراک نکند پاک نشود و زینی و دور سرگردانم چون گویم ما
شوم تا او را جایی که هست دریابی گوید مرا و دریابند او را گر دان جایی که هست
~~گوید مرا و دریابند او را گر دان جایگه هست~~ تا پاک شوم چون از راه عجز آمدیم
دست در تضرع زنم و از نفس بزاری در خواست کنم نفس لئیم باشد هر چند
زاری بیش کنم التفات کمتر نماید اما خداوند عز و جل آن زاری که من پیش
نفس کنم بشنود بزاری من رحمت آرد و در من بگشاید ندانم چون کند و چگونه
کند یا اول پاک کرداند بعد از آن دریابد یا اول دریابد کرداند بعد از آن
پاک یا خود این این و آن هر دو یکیست و از این بهانه اصل و از این
بان بهانه گیری نفس عاجزست که دعوی قدرت دارد و چون منتقض آن دعوی
مطالبش دارند و به آن وفا نتواند کرد بهانه گیری آغاز کند و علل و شرایط اثبات
کند و عجز خود بدین حیله بپوشاند چون کار با قدیر افتاد بی مهلت کرد اکنون
تو خواهی چنان گیر خواهی چنین   اکنون اگر کسی خواهد که این پاکی را بجد در راه
بشناسد که چیست برای وی از آن شرح کنیم موجز بدان که ما به پاکی برآمدن از فرض
خواهیم و پاک آن کس را گوییم که او را در کاری که کند هیچ غرض و طمع نباشد و این در
دو مقام صورت بندد یکی در غایت مستی و بی‌خودی از این مقام خدایراست عز و جل که

چون او تمام مطلق است که هیچ نقص بهیچ وجه در او نیست کاری که کند نه برای جبر
نقص و استکمال ذات باشد بلکه جود محض باشد و یکی در غایت بی‌نیازی و این او فر و ازینها را
باشد که چون بداند که ما سوی خدا را عز و جل از آنجا که اوست هیچ قوه و شایستگی
نیست و نفس او از جمله ما سوی است هر اینه این دانش او را ساکن گرداند و سکونی
مر وی که من بعد هرگز در وی نفسی باز دید کرد و چون خالی مطلق شود و از پاکی
الهی پرتو بروی افتد و او را حالی و ذوقی بخدای حاصل شود و بدان کار رها کند
پاک بی عوض که فایده آن نه راجع با او باشد راجع با امر باشد و او از برای
خود چیزی که او چه خود هی که مالک چیزی تواند بود از خود و از غنی باید دستی او با هم
هستیها یکسان شده تا ضعفاری نمیکند و کاری نمی افراز د اگر او را
نصیبی است در همین کلمت جاری او در او گم نیست و نصیب او از هستی کم نه قد جعل الله
لکل شیء قدرا شخص مذکور متوکل باشد و راضی باشد و صبور باشد و قانع
باشد و دایم الحزن باشد و دایم السرور باشد و فکور باشد و فارغ البال باشد
و شخص مذکور همه چیز داند و آنچه نباید دانست چون بر این وجه اقرار داند که از الهی
باید دانست از او دانسته علم وی ممزوج بجهل نباشد و شخص مذکور ضحوک باشد
و قتال باشد و اگر صاحب سیف باشد بسیف کشد و اگر صاحب لسان باشد به حجه
و او را همه محال باشد و گاه در غایت ضعف و عجز ظاهر کرد و شخص مذکور خجول و دوست
دارد و از خلوة الانس تمام یابد و اگر با خلایق صحبت افتد از ایشان متوحش
نباشد شخص مذکور مشتاق باشد و مشتاق الیه شخص مذکور تر از وی حق باشد در
زمین استفاده خلایق به او توان بجذر کس با که در کنف او نشد و با او راست اید
تمام الوبار باشد و هر کس که با او کج باشد با او در مقام شقاق و خلاف ناقص باشد
شخص مذکور حیی باشد و وقور و مردمان را از دیدن وی شرم آید انوار سکینه از جبین

اولامع

او لامع باشد و اسطه نزول رحمة خدای بر اهل ارض چنین کس و امثال او باشد
سلام علی ذکرهم و رحمة الله و برکاته و سلام مثال الحضرة العلیه المحیته والختم بالصلوة علی
محمد و آله   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی منه الله الامیر رکن الملة والدین حسن ایده
الله و قواه و الی کنف اللطف آواه   و الی که هر جز آیتی باشد
و آیه بخدای عز و جل علامت است و آیه بذات خود دلاله کند بر صاحب آیه و آیه
همیشه آیه باشد و صاحب آیه همیشه صاحب آیه لیس و دیده به آیه رسد
و دل بصاحب آیه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر
نصیب آدمی از صاحب آیه تعظیم نهایة باشد و شکوه بر شکوه که گوه کوه
بر او نشینند چنانکه از سنگینی آن سایه که بر او است بر نتوانند او دید شنیده
که در مجلس رسول صلی الله علیه و آله بر سر یش انگشتندی کان علی رؤسهم الطیر
برای آنکه رسول خداوند آیات بود و آن شکوه رسالت بود که بر او بود و از صحبه
رسل که لله العزة و لرسوله و محبت حقیقی در حضرتی چنین تواند بود که با جمال
خیال دوست زده اوراک نتواند شد و بجلال جلال از دیدها متواری شده باشد
آتش وزروانجا از وحشت کرده و محبت را رونق و از آن وزیده باشد محبت بیننده
در وی و باشد وصال حقیقی آنست که در دون آن در رو هست آن وصال نیست اگر
اما آنجا که وصال در کسوت وصال دوست داد وصال آنکس که دوست محبوب
برای آنکه چون آنکس با خبر شد آنکس در میان آمد و پیش گرفت هیچ راه نی
گذرد که از او در گذرد و معانی را در خود بند میکند از اینجا گفته   و تعذبنی
من الهجران عندی   احب الی من طیب الوصال   لانی فی الوصال عبید
حظی   و فی الهجران عبد للموالی   چند روزی باید ساخت که نفس مطمئنه

کرده وبیکاکی اورا عموده کرده بعد ازان کرنز کهست انکاه اکراو درمیان آید یا
نیاید یکسان باشد که صافی شده وحایل نمیشود همچون جامه بهشتیان که صفا
جامه پوشنده کرتن ایشان نموشاند انکاه محرم وصال کرده وصال دربرده وصال
او در حلال باشد هنکام درد وزد دیکر زد وقت رونق رواق وصل باشد اولیک
یبدل الله سیاتهم حسنات روی نماید همدرو باشد وهم درمان بالجمله کفت
نیاید برون ازاین وان ولیم درجوش وخروش باشد واز تکسوتا از شنید
جوشند اما نداند کربرای چه تازد اما نداند که بسوی که   تومی جوش کجوش
جهة خودمی شناسد تومی تازکه حرکرد راه خود میدانند ودراه کم نمیکنند اما مومن
وارسته الا هو اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم   والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعمة الله مولانا مجد الملة والدین سلام الله تولاه
بعونه بما یتولی به عباده الصالحین   آدمی کرم اندیشه کار رباست
مبنی برحیوة ست واندیشه نفس حیوة اصلاحیت کوی کران اوری متورست
ومجبر اکرنا متوزتر هم جز حیوة ست ای دیده وربای لیست محکم باید ساخت
که بعد از ان دیوار وسقف وبران نهند تمام کار وبار جهان مبنی بر ذکست
اولا از حیوة خود مقوز کن وقاعده زندکی استوار ساز تا لازم که آنکه باشی
بعد ازان تمار کار را بران نه واکر کویی این قاعده چکونه استوار سازم کر استوار
بذیرفتیت کویم پس الخانه ساز وبرشفا حرف هار بنیان تاسیس مکن
تقوی ورضوان خدای کجوی وتمار کار بران نه کران اصلی اصیل ست استوار
هرچه کنی برای وجه خدای کن که باقیست کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال
والاکرام امیر جفو کلها بالحقه الله بالانوار ودیدی که درحضار امانی چه اسبها

می ساخت ومرکوشه طاق ورواقی میساخت اطلس ناکاه کرجان کرفته
بریوجبشیان برد وازطاق رواق طاق ساخت یکباره آن وست وآن
دستکاه مال پایمال کشت وجاه جاه اکنون باز بسته کردار خویش ست
یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه اکر کردارش صالح
او را در این جاه عین الحیوتی کشاید کر قرار ابدی روضه سازد از رمن
بهشت آرد هرکسی   آن وزرد ودعاقبت کار کرکشت   ارباز باید کمان
وهم لیز باز مانده یکدیکر انداز وکت یکدیکر عره کیرید وباز وقت خود افکنند
پیش ازانکه کبر ید جدا اسب امل وزین کرده باقدام اوهام این سوی
وان سوی تازید بدین پای بجایی نتوان رسید اما از بس تک وتاز
سست وماندشو ید وبدان راه که باید که رفت نروید واز انکار که باید
کرد باز مانید مایه از دست داده وسودی بچنک نیامده چه کویم که جمله
مست غروریم ونام هشیاریست الله سبحانه از این مستی هشیاری وازاین
خواب بیداری کرامت کناد پیش ازانکه خواب کران مرک درر سد وبا
خوابی عذاب سایه برسر افکند وفتنه یاتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت
والعیاذ بالله روی نماید وطریق خلاص شدن ازان فتنه فانی شدن ست
درجلال خدای وسبقه کرفتن برموت اضطراری بموت اختیاری عهدنا بود هل
اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یاد کردن وازاین
وجود چند روزه که توب مستعار ست بازکفتن وازان در کذرن وما الحیوة
الدنیا الا متاع الغرور چون خیاط جامه درکسی بوشند تا برانداز آن کند و
نیک وبد آن مشاهده نماید جایی که انکس مالکانه دران جامه نکاه کند وبدان
شاد ومعجب کردد ناچون خیاط انرا ازبرا وبکند محزون وغمناک کردد اکر

محزون و غمناک کرده دلیل سخافت و نادانی است که او را اظهار می ساخته بودند چون صاحب المعنی بدانست او از خدای امد و بخدای باز کرده و الیه یرجع الامر کلّه آدمی بجانه ایست که این حکایة با او می بمایند و بر او باز می نمایند چنانکه کوئی کوید ضرب زید عمروا برای تفهیم فاعلیة و مفعولیة عمرو از کوشه بردن چند و جنگ در زید زند که ترا القصاص میکرم تا با این مثالیست که ساختیم برای تفهیم معنی با توجه علاقه دارد و اگر البته چنین است اینکان اعطی زید عمرو ادینارا و دینار را بنا داان کیر و در و بدی و نیکی جهان همه از این کونه است نه تو بی نوا برکاری تو چرا اندرین میان باری کفتم اگر شنفتی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی ولیی فی الله سید الجماعة الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد   برسیده بودند که چون حق اینست که عبد یک لحظه از یاد خداوند خود غافل نباشد اگر چنین نباشد آثم و عاصی باشد یا نه   یاد دو است یکی یاد سرّی و این یاد هرکز از جان مؤمن منفک نشود و وصف الحال ان اینست که یاد تو در ضمیرم و مهر تو در دلم   با شیر اندرون شد و با جان بدر رود   و این یادیست که اگر لحظه از ان غافل شود نام او در جریدهٔ بیگانگان و معرضان ثبت شود   دوم یاد ذکری و این یادی است که بزبان کنند یا در ظاهر دل کذرانند و اقام صلوات خمس برای ادا و چنین ذکر است که اقم الصلوة لذکری و چنین یاد اگر در اوقات غیر مفروضه از ان کاهی ذاهل شود چون ان یاد سرّی بنهان جان او قائمست و محبت خداوند از صمیم فؤاد او زایل نیست ان ذکر کفاره این نسیان است و خداوند کریم بجود عمیم از ان تجاوز

فرماید و بنده را بان مکلف ندارد و از حنظلة بن الربیع که از کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کنند که کفت ابو بکر و چارم خورد کفت چکونه ای حنظله کفتم حنظله منافق شده کفت سبحان الله این چه سخن است کفتم ما که نزد رسول الله صلی الله علیه و اله می باشیم ما را بند میدهد به دوزخ و بهشت چنانچه کوئی از آن می بینیم و چون بیرون رفتیم از پیش او مشغول شدیم بزنان و فرزندان و املاک فراموش کردیم بسیاری ابو بکر کفت و الله که ما را نیز همین در افتاده است پس من و ابو بکر رفتیم پیش رسول الله صلی الله علیه و آله و این حال شرح کردیم فرمود بدان خدای که نفس من بدست اوست که اگر شما همیشه بران حال بودی که نزد من بر آیند و دوزخ و فرشتگان با شما مصافحه کردندی بر بسترهای شما و در راههای شما و لیکن ای حنظله ساعتی و ساعتی ساعتی سه بار فرمود غرض که ان نسیان که بان مستحق مقت میشود و وعید کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی و نسوا الله فانسیهم انفسهم و امثال ذلک بران مترتب است ان نسیان نیست که محبت خدای و ذوق و سلوک او از دل زایل شود و حب دنیا و شهوات به منزل جان و نهان او برسد و انجا از جان او که جای محبت خدا است محبت ما سوی او مشغول شود و چنین خذلان خذلان مومن را ادراک نکند و بجا که انجا از دل مومن که محل محبت خدای است که ان صمیم قلب و خلاصه وجود او است محبت غیر خدا و یاد غیر خدا بان راه یابد لن لی   پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب   تا جز اندیشه او هیچ درون نکذارم   شنیده ام که یکی از سلطین با علی علیه السلام کفت مرا دوست میداری کفت اری کفت خدا را دوست میداری کفت آری کفت دو دوستی در یکدل چکونه کنجد علی علیه السلام غمناک شد کفت ای

عنانک متوکرد وستی تو تا بخدا الیت الخ با منت شغفت اوزین بر بیش او
باد کران علاقه محبت که بنده را با خداوندست سبحانه مثل ان با غیر او نیست و تواند
بود که بغیر او نیست سزاوار اسمی دیگرست جز ان اسم که محبت خدای را بدان
خوانند و اگر مثل ان محبت با غیر او داشته باشد بصفت ان باشد که ومن
الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله پاکا خدای که تر دل
مومنان از محبت غیر او و غیر محبان او و یاد غیر او و غیر محبان او با لکلیه پاک
کرده و اگر ظاهر دل ایشان بمیل چیزی دیگر ساعتی بیاد کسی یا چیزی مشغول
میدارد برای اتمام حکمت در ساعت بارقه عنایت از عالم ذکر مرور کند و یقتضی
ان الذین اتقوا اذا مسهم طایف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون
زنگ غفلت و زنگ ظلمت از اینه دل ایشان زدوده میشود و تر و جه ایشان
یکسان بوز دکر روشن میکرد و اکر در ساعات روز که اوقات اشتغال
بکسب و معاملات ست این مطالعه بکمال اتفاق نمی افتد در اناء لیل چنانکه
حق انست دست میدهد کما قال الله تعالی ان ناشئة اللیل هی اشد وطاً و ا
قوم قیلا ان لک فی النهار سبحاً طویلا قوله وطاً علی وزن فعال ای مواطاة
القلب واللسان والظاهر والباطن آری به نیم شب که همت
خوابت خوش باشد من و خیال تو و نالهای دردآلود خوشا حال بندگان
شاکر که چون روز در ذکر مقصر و قاصر اند به شب برخیزند و از ان ما بتدارک استغفار
تدارک کنند و الحق الخوف لیم باز وقت ان افاده که یک لحظه غافل شدن
از یاد خداوند نطلبه تقصیرست نیکو دریافته اما چون آدمی کان تقصیر و تفریط
و رشت جرم او پر جرم شده چاره انست که ان تقصیر را بذکر تدارک کند
ککل ابن آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون و البته وردی از قیام لیل

جنه

جنه خود تعیین کند که هر تفریطات روز و عذر خواهی تقصیرات بدان کند و
خدای عز و جل چون صفت اولیاء خود فرموده والمستغفرین بالاسحار و کسی را
دون کسی باین تخصیص نکرد پس معلوم شد که تقصیر چیزیست که لازم سرشت
آدمیست هر کس را بحسب خود و هر کس را لازمست که ساعتی جهت خود معزز
کند و در هر شبانروزی که در ان ساعت بعذر خواهی تقصیرات ان شبانروز
مشغول شوند هر جرم بسته با آدمی بچون چرکست نشسته با جامه چکونه جامه
بعد چند روز بالضروره چرکن شود و ازرا باید شست و هر کس جهه خود وقتی
و میقاتی جهه شستن اجرام و تقصیرات از جامه جان به آب توبه و استغفار
معزز باید کرد و چون ادمی در این قصاری زیاده صاحب وقوف نیست
و ندانسته اند که احتیاج بدان هر چند گاه می افتد و چه وقت هوا و آفتاب صافی
دارد استغفار کرمست که این شست و شوی توان کرد خدای عز و جل برحمت
خود این بر او باز نکذاشته و بعلم خود انرا تعیین فرموده هر شبانروز در یکنوبت
در وقت سحر فرموده به این شست و شوی اشتغال می باید کرد که در ان
وقت بادی می وزد که تخفیف تردامنی مقصر ان را می شاید و خداوند هم
هنده در ان وقت از فرز عرش باسمان دنیا نزول میفرماید و حجه قبول
توبه بنده گناهکار و اجابت سوال هر نیازمند امیدوار بسط کفین کرده
میفرماید که هل من داعی فاجیبه هل من سایل فاعطیه هل من مستغفر فاغفر له
ای بنده مزم نوازی که خداوند غنی احتیاج بکین بنده بروزی کرده و برای
تو از عرش جلال نزول فرموده و تو بنده محتاج بر بستر خواب میکنی و از این
دست باین دست میگردی فی فی غرامی بیدار سر از بالین جهالت بردار از خواب
غفلت بیدار شو این چه غفلتست این چه نازکیست و اگر بیدار نشوی تو خود دانی

کراو اگرچه کریمست عزیزیست اول با تو ارزوی کرم و امید اگر از کرام باشی باکرم
او بکوشی واگر غیران باشی ورد ستگاه ادهم چیزهست واله هم کاری موجودست
وانجا معلوم باشد که هرجا لوزرا بجمی باید راند تا زبانه عذاب در روی تو بجنباند و
باکراه ترا بر جهاند هرکجا زخم بایدت فرمود گر توهم بهر ندارد سود
وبدان که جبار سموات شدید البطش است وجنانچه انجا مبدا لطف واکرام است
مبدا قهر وانتقام نیزهست زنهار که اتش قهر او را بر میفروزی که انگاه بهرالهای
جهان ان اتش را نتوان فرو نشاند وچون انجا مبدا لطف و قهر هر دو هست
پس کار با تو افتاده اگر ان کنی که سزاوار لطف شوی بلطف با تو عمل
کند ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم وکان الله شاکرا علیما واگر ان کنی
که سزاوار عنف شوی او را از ان چه باک که قوة او از فعا و بر تا تو عاجز بست
ودر گونه تنگ نمی شود واگر خشنود نیست به انکه تو چیزی کنی که سزاوار عنف
شوی برای انست که رحمة او غالبست بر غضب او و برای نظر در حال تو بست
نه انکه گمان بری که توجیح طاعة تو بر معصیة نزد او از ان است که مباشره تعذیب
وانتقام متم بقیص ومنفعتی است درحق او از این جهة جانب طاعة نزد او ارجح
یا ازا گفته او در طاعه مطیع اوزیادتی علو وکبریایی است که در معصیة عاصی نیست
بی نیاز او بذات خود تمامست وبهیچ روی بهیچ چیز وهیچکس محتاج نیست واو را
از هیچکس هیچ وجه گزندی وزیانی نرسد ونتواند رسید خواه که بعضی گناه کنند
اما نه برای نقص گناه برای انچه گناه متضمن انست از ظهور مقتضی عفو وانتقام
وخواه که طاعة کنند برای نفس طاعة که طاعة پسندیده وبرگزیده اوست پس
توان گفت که معصیة میخواهد اما نه برای انکه معصیة را دوست میدارد و پسندیده
اوست بلکه برای تضمن او چیزی را که ان چیز دوست داشته و پسندیده او ست

کدان

که ان ظهور سلطان عفو وانتقامست وطاعة را میخواهد برای انکه طاعة را دوست
میدارد وپسندیده اوست لنفس الطاعة واگرچه از ان حیثیة که متضمن ظهور لطف
واحسانست نیز دوست میدارد اما مقصود از این جهة ثانیه نیست بخلاف معصیة
واز این تقریر ظاهر شد حقیقة آن سخن که گویند خیر وشر همه بخواست اوست
اما خیر برضاء اوست وشر بی رضاء اوست نیکو در این تقریر تامل کنند
تا به حقیقة ان سخن برسند که گروهی از مردمان بعقل این جنانکه میباید کرده اند
ولمنه الحمد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام علی ولی
ورحمة الله وبرکاته وعلی سایر الاخوان الالهیین واختم بالصلوة علی محمد
واله بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محی الی الاخوان الالهیین التابعین کثرهم الله
وبارک علیهم اجمعین شروط خروج از زمره خاسرین بنص کلام
رب العالمین سه است ایمان وعمل صالح وتواصی بحق وصبر پس مجرد انکه
شخص در خود ایمان آورد وعمل شایسته کند کافی نیست تا انزمان که غم
خواری دیگر برادران مومن کند وایشانرا نیز رها نجوبد برانست از ایمان
وعمل صالح وارد وگمان برد که اگر ایشان وایشان نکنند وایشانرا از الطریق سلامت
راهنمونی نمایند او خود سالم ماند برای انکه بنی ادم همه بهم بازبسته اند چون
اعضاء جسد واحد واثر از بعضی به بعضی بالضرورة واصلست جنانکه اگر عضوی
دردناک باشد مزاج سایر اعضاء ان سبب متغیر گردد واز اعتدال بیرون
رود وتمام اندام را تب گیرد رسول الله صلی الله علیه واله در این باب مثلی
زده قال صلی الله علیه واله مثل المومن فی حدود الله والواقع فیها مثل قوم
استهموا سفینة فصار بعضهم فی اسفلها وصار بعضهم فی اعلاها فکان الذی فی اسفلها

فجعل یخرق اسفل السفینة فاتوه فقالوا مالک قال تأذیتم بی ولابد لی من الماء
فان اخذوا علی یدیه انجوه ونجوا انفسهم وان ترکوه اهلکوه واهلکوا انفسهم
یعنی مثل کسی که مداهنه کند در اقامت حدود خدای عز وجل و مرتکب معصیت
را از ان منع نکند و مثل مرتکب معصیة مثل جماعتیست که بر کرده در کشتی نشینند
بعضی را جای در طبقه زیرین کشتی باشد و بعضی را جای در طبقه بالاین جای
انان که در طبقه زیرین باشند چون اب خواهند بر اهل طبقه بالاین گذر کنند
و ایشان را ازین تضرر تأذی باشد انکس را که در طبقه زیرین است تحاشا کند
و تبری بر دارد و در زیر کشتی خواهد که سوراخی کند برای انکه اب خود از انجا
بر دارد و در اهل طبقه بالاین نباید پس گذشت که موجب تضرر ایشان است
اگر اهل طبقه بالاین او را بگذارند که چنین کند خود زنده مانند و او زنده ماند
و اگر باز گذارند تا کشتی سوراخ کند اب در آید و کشتی پر آب گردد و اعلی
و اسفل همه غرق شوند اکنون در مقام تطبیق مثل اهل طبقه زیرین بان
ثابت است و انس است که حیوة دل بان نیست اگر اهل جهل مزاحم اهل علم
شوند تعلم یتعلمی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اگر چه که در این تضرر
تأذی اهل علم باشد که وقت خود بگفت و شنید با ایشان صرف ایشان
باید کرد و تعلیم و ارشاد ایشان و تعدیل و تقویم زیغ ایشان علماً و عملاً
اما این اولیست بحال فریقین چه اگر اهل علم برای تن آسانی خود اهل جهل را
بخود باز گذارند تا از هر جا که خواهند لیهان کنند از آرا و عقاید بهوی و ظن
خود برای خود مقرر دارند و مدار کار خود بران نهند و تسکین عطش قلب خود
بان کنند زود باشد که آرا باطله و عقاید زایغه در دنیا ناستقیم در ارض
انتشار یابد و کار جهان بران بگردد انگاه اهل جهل بان بهلاک شوند چنانکه

ظاهرست

ظاهرست و اهل علم نیز هلاک شوند به دو سبب یکی انکه چون جهل غالب شود و
عالم فرو گیرد عالم را از علم خود بلغزانند و جاهل سازند و مجوز رود و خانه که چوب سنگین
شود میل را بلغزانند دوم انکه عالم بعلم خود کار نتواند کرد و کمال نفس در مجموع علم و
عملست و رونق و نمو علم بعمل است کار او خام و ابتر ماند و بغایت خود نرسد مجوز درود
گری که منع و جوب نماید و هر گز دری نسازد و تخته نتراشد که ازو انتفاع
درودگری نداند و نافع نباشد پس وظیفه اخوان الیقین که در غیبت تجدید معالم دین
و احیاء سنن سالفین دارند انست که دست از تواصی بحق و صبر ندارند بان
مقدار که توانند و صحایف تعلیم و تعلم منشور دارند و مجالس اجتماع اخوان را
از علم نافع و موعظه حسنه خالی نگذارند بشرط محافظه بر طریقه سلف که ان
اجتناب است از جدال و مراء و محافظت بر وقار و تؤده و یوم الخمیس و یوم
الاثنین را از بدایت اختصاصی با جمعی هست فی سنة السلف الصالحین اگر در ان
دو روز یکی از اخوان بر سبیل تعیین متصدی اقامه شعار تعلیم شود و همچون یکی
بتعیین متصدی افاده سنت تعلم و باقیان برای استماع حاضر شوند رجا و اطلاع
بسیار بسنده باشد و موجب نزول رحمت باشد بر اهل ارض و کفاره تقصیر
دیگران کما قال علی علیه السلم لولا الذین لهم ورد یقومونا وآخرون
لهم سرد یصومونا لدکدکت ارضکم من تحتکم سحرا لانکم قوم سوء ما تطیعونا
و کار بزنند که در و قیام منهیست و قیام للصلوة ایستادگی بنیز علم و موعظه
صالح اجل و افضل عباداتست اما اهل روزگار برای مداخله نیات فاسد
آنرا از موضع و موضوع خود بگردانیده اند و خشوع و وقار ازان برده اند و تعلیم
و تعلم را اری ساخته اند شبیه کشتی گیری که جامی در میدان بان ایستادگی
نمایند و هو که برای ان گیرند و وعظ را از قبیل نقه خوانی میدان ساخته اند چنانچه

راه زنان راه خدای اند و قطاع طریق هدی اند کمثل الحمار یحمل اسفارا برای امثال
ایشان نازل شده جماعة اخوان آلتین وفقهم الله لاحیاء سنن السالفین
به مجلس این بدعة و احیاء آنچه سنت است اهتمام نمایند و روش تعلیم و تعلّمی
بامیان آورند که هم درس باشد و هم وعظ چنانچه طایفه ماضین است رحمهم الله
محفوف بوقار و سکینه و انصاف و حلم و رزانه بعید از هوی و نفسانیه و عجب
و ترک ادب و اگر چنین کنند از افضل طاعات و اجل عبادات باشد باید
که چون این مجلس کثیر الخیر انتظام یابد اخوان در حضور در آن تقصیر ننمایند و
بی عذر صحیح از آن تخلف نکنند برای آنکه معلوم نیست که کلمه که خدای عز و
جل نجاة شخص بآن متعلق ساخته کدام است و در کدام وقت خواهد شنید از
مسلمه بن عبدالملک منقولست که گفت بامدادی بخانه عمر بن عبدالعزیز
رفتم در اندرونی که بعد از نماز آنجا تنهایی بود کنیزکی آمد و طبقی خرما آورد و قدری
خرما از آن برداشت و گفت ای مسلمه اگر مردی این بخورد و آبی بر آن بیاشامد
او را بس باشد گفتم نمیدانم پس پاره بیشتر از آن برداشت گفت این
چه گفتم بلی این کافی باشد و کمتر از این نیز چنانکه اگر این بخورد تا طلب
باک ندارد که هیچ طعام دیگر نخورد گفت پس برای چه آدمی بدوزخ رود
یعنی آدمی که کفی خرما و آبی او را روزی کافیست برای چه در مداخل دنیا
که مقتضی است با استحقاق دوزخ بار در رود و بکار خود نباشد مسلمه گفت هیچ
وعظ در من چنان کار نکرد که این سخن غرض که آدمی نمیداند که کدام سخن در او در خواهد
گرفت مسلمه بسیار مواعظ عمر و غیر عمر شنیده بود اما هیچ یک در او چنان در
نگرفته بود که این یکی از اخبار و ثروة بر واعظی نگذشت شنید که میگفت
عجبت من منیف یکفی قوتا این سخن در او اثر کرد و ترک دنیا کرد و زهد در یافته

مشغول

مشغول شده یکی از اولیاء حق شاید او بسیار کلمات موعظه و حکمه شنیده
باشد اما نجات و بیداری او خدای عز و جل در این کلمه بسته بود با عبدالله
بن المبارک رضه گفتند تا کی تو در طلب حدیث و علم گفت شاید آن سخن
که رستگاری من در آنست هنوز نشنیده باشم و عالم و غیر عالم هم باید که در
مجلس علم و وعظ حاضر شوند و عمر بن عبدالعزیز با وفور علم و جلاله شان
بعد از نماز در مجلس واعظ عامه نشستی و چون او دست بدعا بر داشتی
با او دست بدعا برداشتی غیر عالم برای تعلم نشیند و عالم برای تذکر و اما
شب وقتی که اخوان این اجتماع در آن کنند بعد از ادای فریضه خفتن است
برای آنکه اول روز وقت اشتغال بمهمات است شاید که بعضی دل نتوانند
و از کارها باز مانند و بعد از پسین چون موصولست بشام که وقت احیاء
و ملاوه است اگر در آن وقت مشغول شوند از پسین تا خفتن علی الاتصال
اشتغال بذکر لازم می آید بی فرجه و لطیفه ملالت و سآمت شاید باشد اگر
ولیم مولانا شمس الدین محمد و امیر رشید الدین عبدالسلام متصدی تعلیم
و تعلم شوند و دیگران استماع نمایند پسندیده می نماید و اگر متقدم و تفسیر قاضی
باشد نیکو باشد و باید که مخلوط با حادیث و حکایات صالحین کنند و مقرون
به تحقیقات و تدقیقات علمیه چنانکه مرکب باشد از وعظ و درس باید اهل
علم از اخوان مطالعه فرمایند که سخنی که بخاطرشان افتد القا کنند چند شرط اول
آنکه چند کس یکبار سخن نگویند بعضی که سخن گویند دیگران گوش کنند تا
سخن یکی تمام شود و دیگری سخن گوید دوم آنکه سخن بوقار گویند تا سخن بس
رود و از پیش روند بعد از آن که در کلام فریدی روی نماید و تکرار احتراز
باز گرد و بس کنند سیوم آنکه غضب بجو در راه ندهند و لین القول پیش باشند و

وچون ظاهر شود که خطا کرده اند تا الحال اعتراف کنند و باک ندارند لیسهل الله علی اخواننا الملکات الفاضله والخصال الجمیله الکامله وجعلهم من الکاملین وکتبهم فی عباده المخلصین الصالحین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب من محی الی ولی نعمه الله الامیر عماد الملة والدین حفظه الله وعاه واکمل اشتغار   نموده بودند که درمیان خواب وبیداری چنین نموده که مسجد ارض دنیاست بلکه از آخرتست هرکس مسجد رفت با وجه رفتیم چنانکه بنده تعجب میکرد وگردم اینهمه راه چون میروند و باز می ایند مدتک الله ونیک میان خواب وبیداری زمان مکاشفه غیبست ولطایف معنی براهل شهاده وران سرح ظاهر میشود والطف اوقات و اعذب حالات تست و نوادر اشارات وغرایب ادراکات عارف بنزاو دران حاله اتفاق می افتد در راه عالم قدس وقرقاه معارج انس هست و اخذ هست بکمال طرفین چو هریک از خواب وبیداری را کمالی هست ونقصی کمال بیداری بقا و هوشست از این جهت اوراکات بیداری از لبس بریست ونقص او اضطراب فکرست از این جهت نایل هست بمکاشفه غیب ونقص اوزوال هوشست از این جهت اوراکاتش کثیر الالتباس هست میان خواب وبیداری اعرا فیست مشرف بر اطراف هوش تمام زایل نشده وفکر اهنک اطمینان کرده برانیه اشبه اوقات هست بوقت آخرة برای آنکه درآخرة هوش باشد وفکر ساکن برای آنکه فکر برای تحصیل مجهولست آنجا مجهول نمانده هرکس معلوم خود رسیده وفکر انتقالست از اثر بعین آنجا عین بعین آمده وسیر او بتمام بسیل بسیر اقدام شده ترقی آنجا انتقالست از مشاهده بمشاهده وانبساط

[illegible]

[illegible]

وهمچنین آنجا روز بجوده اند و هر جزو خود بر خود گواهست وچون معنا باطنه مذکور او را با وقت آخرة ثابت شد بدین معنا باطه مستعد آن میشود که محل ظهور مکاشفه احوال آخرة وامور غیبیه گردد باک از التباس وعارفانرا درمیان خواب وبیداری ذوقیست وبآن ذوق شوقی که هم ایشان دانند چنانکه قدوه المحققین شیخ فرید الدین عطار فرموده   میان خواب و بیداریست حالی   که جانرا اندران باشد کمالی   آمدیم با شرح آن معنی که مکاشفه گشته معنی است درست وذوقیست صحیح چه ارض مسجد را خدای عز وجل حشر خواهد کرد وتبدیل نموده داخل ارض جنة ساخت والحه در آخرة جزا روه امروز سترا اثری ازان بشی مونده چنانچه کریمه یصلونها یوم الدین وما هم عنها بغایبین بمعنی اشاره باین گرفته اند که اگرچه اهل نار روز یوم الدین داخل نار خواهند شد امروز بالکلیه ازان غایب نیستند واثری ازان بر ایشان موصول گشته ومعیشه ضنک ودل تنگ که مومنان از ذکر رنجست ازانجاست وکسی که دیده بصیرة او پرده شکاف باشد موضع آن اتصال مشاهده کند وبه بیند که هموم واحزان ایشان از روزنه از روزنهای دوزخ که بسوی دل ایشان گشوده بر اندرون می آید چنانکه مولانا جلال الدین رومی گفته   این جهان منتظم محشر شود   گر دو دیده مبدل وانور شود   وچون در حدیث ثابت شده الحمی من فیح جهنم یقین هموم را نسبتی با جهنم حادث شود که تبش دوزخ به جسم او از موضع آن نسبتر رسد وتحب اگر هموم را نسبتی با نار الله الموقده التی تطلع علی الافئده وست و هر ظلمه واحزان در دل او از آنجا اید وسموم هموم بر خاطر او از آنجا وزد وچه بعدن هر حرارت خواه جسمانی وخواه نفسانی جهنمیست ولهذا بعضی مفسران در تفسیر وان منکم

الا وارد با گفته‌اند نصیب مومنان از این درود شد آید و محن و اوجاع
و آلام است که در دنیا بایشان میرسد چه اینها همه از آثار و نتایج دوزخ است
در اینجهان و چون درست شد که هر چه در آفاق میرود و امروز اثری از آن بهشتی
می بوند و تبدیل جز ارض مسجد را روی خواهد نمود و باین از جنس ارض جنة
خواهد شد و منضم باقی اراضی جنة خواهد گشت بلی آن نباشد که امروز اثری
از آن بارض مسجد پیوسته باشد و جزوی از آن تبدیل او در یافته باشد و اهل
کشف و مشاهده آن حال بر او بینند چنانکه در خبر درست شده که اهل آسمان
مساجد را در ارض بحیاتن امتیازی در می یابند که اهل ارض نجوم را در آسمان و
تخصیص ایشان باین مشاهده برای آنست که ایشان اهل کشف اند هر کس
از اهل ارض که او را دیده کشف باز باشد و ایمانیا و روحانی او نیز چنان یابد و در
تذکره شیخ حاجی عمر مسطور است که گفت روزی در روضه رسول الله صلی الله
علیه و آله نماز میگزاردم و حدیث ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة و
منبری علی حوضی در دلم گذشت در ساعت چنان دیدم که آن محل آب گرفته و جماعة
که نماز میگزارند در میان آب رکوع و سجود میکنند و این معنی که ولیم ابده الله
در میان خواب و بیداری دریافته این ضعیف کرات در بیداری یافته ام و در
حین چون بمسجد رفته ام حال خود را بمیان آن حال یافته ام که در خارج مسجد
داشته ام بمباینتی تمام و چنانکه ماهی که در بیرون آب باشد چگونه مضطرب باشد
و چون در آب رود بیاراماند دل خود را در خارج مسجد چنین این صفت یافته ام
و بعضی مفسران در تفسیر فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله
العذاب گفته‌اند این سور مسجد شرقیست یعنی بیت المقدس و این حج از عبد الله
بن عمرو بن العاص رضه منقولست و تأویلش همانست که گذشت که مسجد چون

بیمن

بیت الله است یعنی از جنة بر او پیوسته و سوق چون بیت شیطانست
علی ما ورد فی الخبر و ساجد کـ الاسواق هر آینه یعنی از دوزخ بان پیوسته
و ناچار دیواری که حایل باشد میان مسجد و بازار از معنی سور چون بر او
پیوسته باشد و النهی در مقام فکرة بصیرة توان شناخت و در مقام ذوق
بوجدان توان دریافت و در مقام مکاشفه بعضی بازشاهده توان دید چنانکه
شیخ عمر اروی نموده که المکاشفه لطیفه و دقیقه که ولیم را در میان خواب و
بیداری نموده این ساز که در بیداری ملازم مسجد غنیمه شمرد و ولیم مقدم الاخوان
الاهین امیر مجد الدین اسمعیل را سابقا رویای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دست
داده بود که در پای مبارکش افتاده و چندان گریه کرده که زمین تر شده
بعد از آن استفتاد از این ضعیف نموده بود که بخدمة مسجد اشتغال فرماید این
تعبیر همان خواب تواند بود چه مسجد را آب زنند اهلا و سهلا استیفته اند نیکو
و نیز لسید نده و علی مشکور بدان مشغول می باید شد و وثاق و مسجد کالتماس
نموده اند و زعهده ولیم امیر رکن الدین حسن است که وجه تحصیل نموده تسلیم و کیل
الاخوان نماید تا باز محل وثاق میان مطبخ و مسجد متصل بدیوار قبله مسجد است
مستحم و برتمام زین الدین علی رحمه الله که از خانه او بکرند و در او جزو تمام باشند
جز مسجد را از مستحم تا گزرست الله سبحانه سایر اجزا را توفیق قیام تعظیم بیت الله
و تکفل خدمات اهل الله و حب مساکین که عیال الله اند کرامت کناد و شیخ الاخوان
که لشکر اخوان اند چون میل اعتکاف فرمودند میل نقل هم بمسجد است هر سال از برکات
اعتکاف نصیب یابد هر سال در بعضی مین حالتی امتیاز را داد اگر میشود که اماره
لیلة القدر باشد امسال در شب بیستم او را گشته نمیدانم چگونه بود و چون آن نه از
او نمارست اطلاع تقدم کرده یا در اول ماه اختلاف افتاده یا خود نشت رکات

لیلة القدر و یوم عید کجماعت اخوان آئین و سایر مومنین که در اقطار روی
زمین اند واصل باد ولاسیما الامیر الاخوان الالهین ایده الله دوم وکبته العاطلین
چنین بنموده کر قاصد روانه بیت اگر مجال شود این کتابه تمام اخوان باشد چه
اخوان کنفس واحده اند ان شاء الله تعالی جان گرگان و سگان
هر یک جداست متحد جانهای مردان خداست واگر مجال افتد کتابه بگیر
جداگانه حسب التیسیر رجاء الانتفاع بالموعظة اتباع قوله فذکر ان نفعت الذکری
نوشته خواهد شد خدای عزوجل نیت گوینده و شنونده در گفتن و شنیدن خالص
گرداناد و برای وجه کریم خویش جماعت اخوان که نیت زیاره بیت الله دارند
باور اک این سعادت مؤید گرداند و باقیان را توفیق اقتفاء آثار ایشان روزی گرداد
نقل و لیتم و صیتم مولانا شمس الدین محمد با خوانا باد و بر او و بر اخوان مبارک باد و
شعایر خدای معظم و اعلام هدی مرفوع و سبیل سلوک مفتوح باد و کید اعدا
و حساد بفضل خدای مدفوع الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی
النور والسلم علی الاخوان الالهین التابعین المبارکین العابدین الساجدین التالین
لکتاب الله الحافظین لحدود الله ورحمة الله وبرکاته والختم بالصلوة علی محمد واله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اولیاء الله جمع الله شملهم چون دارنده
روانه بود نخواست که مجلس از تذکره خالی گذارد واگر چه اندکی باشد برابر انکه
قلیل حکمه کثیر است و انکس که بان منتفع برخوردار میشود حاضر التذکره انکه
خدای عزوجل امور عظیم را بما خبر فرموده و امور عجیبه را وا نموده و استعداد ادمی
آنقدر که ان امور عظیم ظاهر شود وای براوکه چگونه طاقت ان خواهد آورد از عارف
محقق فضیل بن عیاض رضه منقولست که گفت رشک بر انان می برم که آن ندیده

بکشته اند

بکشته اند نه بر غیر ایشان حتی ملیکه و رسل از فزع ایشان امنت ه ده اهوال محشر
می باید کرد بنگر که اهوال محشر چگونه چیزها باشد که عارف محقق که شناسای آنست
از ان چنین ترسانست رحمة با بن خدای عزوجل تا چون چه رسد بحال دیگران
در تفسیر و تری کل امة جاثیه گفته اند ان جهنم تزفر زفرة لا تبقی احد الا جثا
لرکبته حتی ابرهیم الخلیل یقول نفسی لا اسالک الیوم الا نفسی و از کعب الاحبار
رضه منقولست که والله لو ان لرجل یومیذ عمل سبعین نبیا لاستقل
عمله من شدة ما یری والله لو دلی من غسلین دلو واحد بمطلع الشمس لغلت
منها جماجم قوم فی مغربها والله لتزفرن جهنم زفرة لا یبقی ملک مقرب و لا غیره
الا خر جاثیا علی رکبته رب نفسی نفسی وحتی نبینا و ابرهیم و اسحق علیهم السلم
ای جماعت اخوان قل هو نبؤ عظیم انتم عنه معرضون عم یتساءلون عن
النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون ان هولاء یحبون العاجلة و یذرون وراءهم
یوما ثقیلا ثقلت فی السموات والارض لا تاتیکم الا بغتة اینها هم شرح
عظمة و جلاله و مهابة و سطوة ان روز است مسکین آدمی عاجز ضعیف در
چنگال ان اهوال افتد و چیزها بیند که هرگز ندیده باشد که چگونه حیران و دست
پاچه گردد یوم یکون الناس کالفراش المبثوث و تکون الجبال کالعهن المنفوش
آدمی هر چه فکر را دید بر آن گستاخ شده راه و روی آن بشناخت ما آن
زیاده از دست بر رود و سرگردان میشود و چنان اهوال که هرگز ندیده و نشنیده
و در خاطر و ضمیرش نیامده که و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون چون بغتة بر او
در آید با ان سطوة و بطش که کوه و زمین از ان خبردار گردد در لرزه افتد که یوم
ترجف الارض والجبال وکانت الجبال کثیبا مهیلا و آسمان از تاب ان بگدازد و
گردد تکون الجبال کالمهل و نشق جوف در حرکه از دست بدهد یوم تمور السماء مورا و تسیر

الجبال سیرا   دریغا که حال آدمی در آنک بان چه باشد چون حال زمین و کوه
و آسمان که جمادات اند با این چنین است همانا که جمادات را از خواب جمادی
برجهانند و کوه را از پیش ورانند که وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب
تا با جان آدمی چه خواهد کرد او را که میکند از فرط لطافت چه کند ویل للانسان
ویل من هول قد ان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ازفت الآزفة لیس لها من
دون الله کاشفة افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون
فاسجدوا لله واعبدوا والسلام علی الاخوان الالبین الساجدین العابدین ورحمة الله
برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی الله وحبیب قلبی الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد کان الله له   چنانچه هر چیز را خاصیتی هست آدمی را نیز خاصیتی هست
مثلا خاصیت آهن آنست که اگر از وی آینه سازند چیزها در او نماید و خاصیت سنگ
آبگینه آنست که اگر از وی آبگینه سازند چیزها از ورای او بتوان دید و علی هذا القیاس
هر چیز را خاصیتی هست که چون تربیت لایق بیابد آن خاصیت از وی ظاهر گردد
همچنین آدمی را خاصیتی هست که اگر تربیت خاص او بیابد آن خاصیت آشکارا شود اما
اگر تربیت نیابد آشکارا نشود چنانچه آهن که خام بماند چیزی در وی ننماید و سنگ
آبگینه در کوره نبرند و صافی نسازند چیزها از ورای آن نتوان دید و خاصیت آدمی
خاصیتی است جامع تمام خواص که متفرق است در اجزاء عالم چنانچه اگر آدمی تمام خاصیت
خویش ظاهر شود هر چه از چیزی از چیزها آید از وی عیان آید مثلا خاصیت کارد
بریدنست و خاصیت سوزن دوختن است و خاصیت نان سیر کردنست و خاصیت
جامه تن از سرما و گرما نگاه داشتن است و خاصیت چشم دیدنست و خاصیت گوش شنیدنست
و خاصیت دست گرفتن و خاصیت پای رفتن و خاصیت مغز اندیشه کردن الی غیر ذلک

للانسان م

من

من خواص اجزاء العالم مر آدمی که خاصیت خاصه او ظاهر شود بی کارد ببرد بی
سوزن بدوزد بی نان سیر شود بی جامه اندام او از سرما و گرما مصون باشد
بی چشم ببیند بی گوش بشنود بی دست بگیرد بی پای برود بی مغز اندیشد
القصه بآن خاصیت ذات خویش از هر چه بیرون از ذات اوست از مخلوقات
مستغنی شود و مصداق قول مولانا روم قدس الله سره گردد که فرموده
شمس تبریز اگر مغز و پی کس باشد   پادشاهیست در اقلیم ضمیر
نیست برو   و چنین آدمی چون کارهای او در لباس اسباب رود برای
زینت باشد نه برای حاجت و آن از وی تجمل باشد نه تذلل اکنون ای ولی
من ای حبیب من این سخن از من باور دار و بدان که آدمی را چنین خاصیت
همراه هست و هر آدمی که خاصیت وی آشکارا نشد او را در بارگاه خاص خدای
راه نیست برای آنکه خدای عز و جل ملک قدوس سلام است و هر کس که
ملوث است به علایق ناپاک است و ناپاک با پاک نتواند بود پس بکوش
ای حبیب من تا خاصیت آینه خویش آشکارا کنی که هر کس که خاصیت او
اصلا آشکارا نشد جاوید در عذاب خواهد بود و در همین قرین شیاطین
خواهد ماند و آنچه در حدیث آمده که هر کس که در وی مثقال ذره از ایمان باشد
رستگار است اشارة بظهور این خاصیت است و بس و نه است به آنکه اگر اندک
و اگر بسیار چون اصل این خاصیت ظهور یابد بحکم سعادت حقیقی خواهد رسید
اما اندک این نه اندک است   قلیل منک یکفینی ولکن قلیلک لا یقال
له قلیل اگر عمر باشد در دیگر نامها حقیقت این سخن را شرح دهم و با فهام رسانم
اما تو ولیم موقوف آن شرح مشو و سخن را میگویم بآن قدر که از آن فهم میکنی بر عمل
بآن مشغول میشو که اگر خدای خواهد بیان بر بیان برسد والله ولی التوفیق ترحم

کر بعضی انعام برزد کراین صفة که تو میکنی اگر حکمت مکر چیزی باصدیقی را باشد پس
عامه مومنان بساط خدای باید کر رسند کو بیم هم مومنان از این خاصیة بقدر ایمان
خویش هست اما عامة مومنان از ان در بر تر باشد و اولیا را در بر باشد و انبیا را
در جهره در افوة هم را در جهر سیدا شود بگوش ای ولی من دگوشید ای اولیای
من و ابسخن مرا باور دارید و مایه از شقاوت ابدی برای خود کسب کنید و نهایت
اهل ترغیب ونادانان صفت شوید والسلام علی الولی وعلی اولیایی ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

از بنده خدای قطب بن محیی حیوان اکر جراین بدن خاکی که از خاک آفریده
شده و با خاک خواهد شد چیزی نیست سزاوار جز پرورش تن و بردی هوای
جسم مشغول نباشد اما آدمی که او را روح پاک که از نور قدس آفریده شده هست
واگر از آلایش خاک پاک شود با جهان قدس رسد و در نعمه جاوید و در جوار ملک
قدوس سلام والا ور دل حجاب و ناکامی و عذاب باند نشاید که تمام همه او
پرورش تن و برآوردن آرزوی جسم باشد کار آدمی عبادة خدا است
عزوجل و دوام ذکر و طاعت او کر علی فرشتگانست کسی که از وی کار فرشتگان
آید حیف باشد که کار حیوانات پیش گیرد و اگر چنین کند از حیوان کمتر باشد
برای انکه انچه کار حیوانست هر اینه از حیوان بهتر آید و چه بدتر از اینکه کسی کوانیه
خشنود شود و آنگاه از دیگر حیوانات کمتر باشد و در مرتبة نازلتر مثلا اگر همه خود
را خورش سازد و المقدار که حمار بیکباره خورد او به دو روز نتواند خورد و اگر همه خود
را تهور و بطش سازد و در این صفة بپایه شیر و پلنگ نتواند رسید و اگر تن را ای
و زینه بنگر و جامه از نگار رنگ پوشد بپایه طاوس نتواند رسید از خردمند
صاحب همة دور است که بکاری که حیوانات خشنود شود و آنگاه در چیزی که حیوان

براوافزون باشد زنهار که از دون همتی بپرهیزید چون می توانید که مانند فرشته
باشید خود را از اهل ستوران مکنید کار فرشتگان عباوتست و عبادة
و عادة باهم راست نمی آید تا ترک عادة نمیکنید حق عبادة الیشان نمیتوان
نمود و ترک عادة در میان اهل عادة نمیتوان کرد لاجرم اولا از اهل عادة
عزلة باید گرفت تا تمام ترک عادة توانند کرد مثلا عادة اهل عادة انست
که اگر ایشان را عزای افتد چندان زحمت بر خود نهند و بار بر گردن خود کنند که از
اهل عزا بر ایشان گران تر باشد و اگر ایشان را عرسی روی نماید چندان
زحمة بر خود نهند و بلا بگردن خود کنند که کم از طلال عزای نباشد و علی هذا
القیاس در هر باب چندان بار بر گردن خود نهند که اگر تمام عمر جان کنند
از ان بمنزل نتوانند رسانید اکنون شما تامل کنید که چون اهل عادة را از
~~عادات مقرره چندان بار بر گردن خود نهند که اگر تمام عمر جان کنند ان بار~~
~~بمنزل نتوانند رسانید اکنون شما تامل کنید که چون اهل عادة~~ را از عادات
مقرره چندان بار بر گردنست که این یک عمر داد ان کجا میدهد کجا مجال عبادة
و کار سازی راه آخرة یابند کما اگر ایشان را دو عمر باشد که یکی در کار دنیا
کنند و یکی در کار راه آخرة و هیهات عمر یکی بیش نیست اگر از او در کار دنیا
میکنند آخرة ندارند و اگر در کار راه آخرة میکنند دنیا ندارند اکنون یکی از این دو اختیار
باید کرد که هر دو باهم میسر نیست دنیا برادر خواهی و دین درست
این هر دو نباشد نه فلک بنده تست الحمد والمنة که خدای عزوجل
عزلة از اهل عادة بر شما آسان کردانید و رحمة خود شما را منزلی کرامة فرموده
و آورد اکنون خدا را بر این نعمت که شما را بان مخصوص کردانید شکر کنید و اگر از
ضیق محل یا قلة مرافق یا بعد حوایج یا کم دیدن اقارب طبع بر تنگ آید شما بتنگ میایید

وطبع را گویند سر بر سنگ میزن که چیزی که برای خدای کرده ایم برای تو ترک نخواهیم
کرد و صبر کنید که برکت صبر خدای عزوجل کار آسان کند و این زحمتها مانند بجل الله
بود عر نیر او سخواری اول برای امتحانست چون صبر کردید و از جای نرفتید
افزآسان میشود والله ولی التیسیر نعم المولی ونعم النصیر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولی فی الله وعونی الی الله الامیر محب الملة
والحق والدین الشیخ محمد   اگر در محبت خدای و رسول او صلی الله علیه
وآله و آباد ان کردن آخرت خویش خرابی بچیزی از چیزهای جهان راه یابد
وامری از امور دنیا از دست برود خوف مند آمرا گران نشمرد و برای اکثر خرمند
آخرت باشد چون بیند که قرار کار بر وجدان نیست بفقدان حال مبالاة
ندارد و در شطرنج فرزانکیست که آخر بر دو از آن او باشد اگرچه بفقد بسیار چیزها
از او برند شطرنج بازان شما دیده باشید که بسیار چیزها گذارد تا خصم از وی
برو برای اکثر برد خوش و دران باخت بیند او دان که بر کنار عرصه باشد انرا
بر نما استادی حمل کند برای اکثر آن بازی که او دیده آن نادان نه بیند نظر
در حال کند و زیان بیند و نظر او از آن مآل که سود در آنست کوتاه باشد مثل
اخوان الیقین در نقل با خوان اباد و الجه بدین سبب از ایشان فوت شده
یا سود از حسن الطاعة خدام و سعة مرافق و قرب حوایج و رضا و حاجة امثال
ذلک بعینه همین است خرمند برحال ایشان غبطه می برد اگرچه سفیه شاید
که برای ایشان غم خورد و چگونه محل غبطه نباشد که جماعتی از میان اهل عالم
که هم الاقیلی اقبال بر دنیا و اعراض از عقبی کرده اند ظلمه از پیش و نور از
قفا مانده اند عادات معقول و عبادات مهجور داشته دست بر خویش نهند که

اینکان

اینکان ما به احیا رسته مدروسه الیشاو کی میکنیم و بر ترک هرچه مبعدست
از خدای و فعل هرچه متوسلست بسوی او بجان میکنیم الکاه و اینندو نباشیا
بمقتضی آن همان عمل کنند و هرچه پیش آید از ملامة و مذلة و زحمة و مشقة
کشند و گذرانند و روی گردان نشوند رحمت خدای بر چنین کسان باد و
درهای فضل و عطا بر روی ایشان گشاده شود و اولئک علیهم صلوات من
ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون ای اخوان اگر بدانید که آنچه شمارا
پیش خواهد آمد نسبت با آنچه بقفا افکنده چیست و آنچه شما را بدست
خواهد آمد با آنچه از دست داده چه نسبت دارد خود را در معامله خاسر نه بینید و غبنی
کنید در آنچه رفته کاش پیش از آن پیش از آن رفته بودی خاصه که بنهند
چون اجر نهاده ببیند بجای آنکه یکبار گشته شده تمنی کند که چندین بار
کشته شدی ای اخوان منکران نه از آن تکذیب پیغمبران صلی الله علیهم
کردند که نزد ایشان محل تصدیق بوده بنزد ایشان مخفی داشت از آن
تکذیب کردند که آنچه ایشان می فرمودند خلاف هوی نفس ایشان بود و نفس
ایشان بر عقل ایشان غالب بود نمیگذاشت که عقل ایشان تصدیق
انبیا کند با وجود که فطرة او مقتضی تصدیق بود که ما و آخوز صدق ایشان
مقر شود و اذعان بآن ورست و هوا او از هوی خود باز ماند و ناکام کرده که
رسول خدای صلی الله علیه وآله فرموده اعدی عدوک نفسک التی بین
جنبیک چگونه اعدی عدو نباشد کسی که شخص را از تصدیق پیغمبران که متضمن
سعادة جاویدست باز دارد و بر تکذیب ایشان که متضمن شقاوه ابدیست
دارد سالکان خوش دانسته که موجب حرمان ابدی غلبه نفست و بروی او و هوای
خود خود خویش را مخالفه نفس ساختند و باز داشتن او از هوای او ذوقی الحقیقه

که تا کسی نفس را رام نسازد و بدو اهم ناکامی چنانکه بیقین بداند که عقل از فرمان او
بیرون رفت و اورا قوه تسخیر عقل نماند ایمن نمیتوان شد که با او همان کند که با
کافران کرد و چگونه کسی که دشمن در درون است نفس است برخود ترسد از انچه بر سر
عزازیل و بلعام امد مکر خود نفس است الحیه است و کفته چه بید ربر ایمان
خویش همی لرزم که دل مست کمان ازو میت کافر کیش و من ایکه ما ملک
زنده است کار او همانند نفس است و احتراز نکردن از انچه وران ناکامی و هوان
نفس را باشد الحیه اخوانرا پیش امده و نقل ایحوان اباء و اکرناکامیت ناکا
نفس است و اگر منقی است منقه جسم است و این هر دو سرمایه سالکان در راه
و روش ایشانست که اگر نفرا اختیار جنس باید باختیار مثل ان بر جنس نفس
باید آورد که نفس او ران ریاضه دهند تا از سرکشی او آمن شوند که نفس
سبعی است که چون باقوه باشد اول جزیرا که از مخض قصد کند ایمان او باشد
که سرهم خیراتست چنانکه سیزا اول جزیرا که از ادمی قصد کند سر او باشد که منبع
حیوة و حرکاتست و میدانند که چون اورا سرنماند حیوة و حرکه بان متفاوت تواند
کرد نماند و تا سر دارد هرچند دیگر اعضا نداشته باشد چون زنده است از متفاوت
باز نایستد همچنین تا ایمان باقیست نفس تمام مراد خود نرسد و نفس با او در
کشاکش است انگاه که ایمان نماند تمام مسلم او شد همچون میت در دست غسال
که بهر طرف که وی را میخواهد میگردانند لاجرم نفس هیچ جز را او سخن بدارد چنانکه ایمان
و دوام الاوقات در کمین ایمان باشد و وساوس و شبهات را مومن را بر سبیل
روی می نماید اثر زحم چنگال اوست از تراوف وساوس بازند قت افتد که این
دشمن همیشه در قصد است و خطر ساکن نیست و چگونه کسی که چنین دشمن در کمین
دوسته باشد که خطر از او غافل نیست غافل نشینند و اسباب حرب او اماده ندارد

اورا در قلعه ریاضت می باید کرد که تمام راه و روی بر او به بندد چنانکه از هیچ طرف
مواد و غذا برا و که شهوات و لذات و کامها بر طبع و آسایش تن است باو نرسد
از راه چشم صورتها و نیکو نه بیند و از راه کوش او از تار خوب نشنود و از راه
دهن طعامها و لذیذ نخورد و علی هذا القیاس مداخل شهوات و مخارج ابساطات
او بر او به بندند و در قلعه تن اورا محاصره دارند تا عاجز شود و در قلعه سپارد
و کلید قلعه که صفت اراده است بدست عقل دهد تا هیچ رگ بر تن بکشد جز
بخواهش عقل و نفس مغلول در کنج افتاده باشد و هر روز دو ته نان جوین و جرعه
اب او را دهند تا عهدهای و شاهی خویش بکلی فراموش کند و رق عبودیت
را بر خود بشناسد و تمام هوسهای مخالف از سر بدر کند انگاه اگر صلاح داند استعمال
فرماید تا خادم باشد از خدام عقل و ایمقام سزاوار تشریف یا ایتها النفس
المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی کرد
خدای عز و جل سید اخوان الیقین و سایر اخوان الیقین را چنین نفس کرامت
کناد و الواب جنه خویش برایشان بکشایاد انه الوفیر المنان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الجناب العالی صاحب المفاخر و المعالی معدن الکرامات
و منبع البرکات الخواجه قطب الملة و الدین فتح الله فتح الله علیه ابواب سعادة
الاخرة و الاولی و جمع له اسباب الارتقاء فی مدارج الصورة و المعنی اوثق
عری الاسلام المحبة فی الله است و سببی که موثر باشد با جاذبه کجواب شرح محبت
فی الله نیست برای انکه خیرات بسیار است و کمالات فراوان و استعداد هر فرد
وفا نمیکند با تحصیل همه خیرات و اکتساب سایر کمالات و انچه استعداد وی بان وفا
میکند هم بسیار است که زمانش بان وفا نمیکند و اسباب تحصیل ان او را فراهم

نمی اید پس احاطه بر وجوه خیر و وقوف کمال بطریق اکتساب و اقتضا بر آن
بالمباشرة متعذر است اما اگر کسی را محبت ایمانی باشد تواند بود که آن محبت ما ازو
بهر صاحب کمال تعلق کرده و محبت صقالت در مرآة روح باز دید کند که عکس
بذیر شود از معانی محبوب که ورد فی الخبر المؤمن مرآة المؤمن مراینه جزات که
طوایف اهل کمال که متعلق محبت او اند بمساعدهٔ استعداد و موافقت اسباب
اکتساب کرده باشد بطریق انعکاس در مرآة قلب او باز دید کرده و مثل او
و ایشان مثل نقاش رومیست و چینی که نقاش چینی رنگ امیزی
کردی و هر گونه نقش در طرف خود نگاشتی و نقاش رومی بو نسبته طرف خود را
جلا دادی چون پرده از میان برداشتند که در رهم کار ایشان بر بیند
هر نقش که نقاش چینی کرده بود در طرف نقاش رومی بطریق انعکاس
پیدا شد با مزید صفای پس اهل محبت بجا بکدستی عشق در این بازار
عیار رواز غارتگر کمالات و خیرات سایر لبر شده و این احاطه بدین لطائف
خصیصه ایشانست نزد ار آن عالیجناب کمالات اکتسابیست هم در مضمار
محبت تازه و در بیوصه سینه راستی ما جز این بازی نباز و والحق آثار این
نجابت و نقوش این حسن احاطه از ناصیه احوال آن فرخنده فر میتوان خواند
و همین باعث شد بر تقدیر نام این شیوه سخن والی اهله سیاق الحدیث
و مقصود کل درعرض اجمالی بکدید اساس محبة و توکید قواعده مودة که چون دارنده
دوانه الضوب بود و محبت ان تذکره خاصا که اشتن خلاف شرط وداد و مقتضی ائتلاف
و انتی و طول نام که سابقا در محبة و لیم و حمیم الفقیه عماد الملة و الدین عبد العزیز ادام الله
سوابقه ارسال فرموده بود تند رسید و از رسیدنش اتم البهجة و سرور بدل رسید توقع
همین است که نهال وداد را بمیاه مراسلات مدام غض و طری دارند و باعلام سلامتی

حال مخبته مال پیوسته شرف فرمایند چون غرض عرض محبت و اخلاص بود بهمین
اکتفا رفت والسلام علیکم اولا و اخرا و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

اداب الصید الالهی عیسی صلی الله علیه و سلم بر جماعتی گذشت که در
کشتی بودند و صید ماهی میکردند گفت اگر متابعه من کنید شما را صیدی اموزم
بهتر از این صید شما را علم صید بشر بیاموزم جماعتی از ایشان الات ماهیگیری
در کشتی باز گذاشتند و پی او گرفتند ایشان حواریان اند ایشان را علم آن
صید بیاموخت انگاه دو کس از ایشان را با نطاکیه فرستاد و تا هر دو میان
انجا گشته بود از ان سیومی را به مدد ان دو فرستاد و خدا که در قرآن مجید
مذکورست اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث اما از این صید
تا ان صید که ایشان میکردند فرقیست و ان انست که انجا صید میکردند برای ان
صید میکردند تا او را از او باز ستانند و انجا این صیاد صید میکند برای ان
صید میکند تا او را به او و بدان صیاد و صید خود را کشد و این صیاد صید خود را
زنده سازد که استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم ان صید اخذ باشد
و کسب و این صید عطا باشد و موهب ان صید زحمت رساندن است و این صید رحمت
رسانیدن که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و عبارة از این صید در قرآن
مجید تواصی بحق و صبر فرموده و بر هر مومن لازم کردانیده که نصیحه از ابنای جنس دریغ
ندارد و دین را همین داشته که الدین النصیحة اکنون ما در این نامه اداب
این صید الهی مینویسیم جهت رفقه الیقین که براحیاء سنن مرسلین همان
کرده اند تحت در مطلق قیام باین امر ایشان را ترغیب کنیم انگاه اداب ان
بازنمایم رفقه الیقین بدانند که بکمال خود بودن دوست از صحبت و اصلاح دیگران

درویش بایست آن طریقه طایفه است که خود را درویشان نام نهند الکاه
درویشی را بغیر ترک فضول کنند الکاه فضولی را تغییر با بر معروف و نهی منکر نمایند
و سزاوار این طایفه این باشد که درویشی درویشانست هر اینه علما این کلم را
کفر شمرده اند برای آنکه اشاره بآن معنی باطلست رفقه الیتین چون در قران
مجید خوانده اند والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا وعملوا الصالحات
وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر باید که خاکجه خود را مطالب بایمان و عمل صالح
میدانند وتواصی بحق و صبر نیز خود را مطالب دانند و این رحمة که خدای عز و جل
بایشان داده و سبیل تا بین بایشان نموده شکر کنند و بدیگران با جنس ایشان
نصیب رسانند و با خود نه اندیشند که چون مردمان قبول نمیکنند چرا گویم
که این علمیست که خدای عز و جل از ایشان در پوشیده و ایشان را از عیوب
قلوب آگاه بخشیده چه دانند شاید که بعضی از مستمعان موعظه و تذکره در
ایشان در گیرد و با هر کس مر باید گفت تا به آن یک که اهل آن باشد برسد
چه خبر کس در غمار ناس است ما او را جدا کانه نمی شناسیم که او را نصیحت
تخصیص کنیم با هر کس میگوییم تا از میان که بصاحب خود رسد هیچکس از رفقه الیقین
خود را از این حکم خارج نشناسد و هر کس بقدر مقدور خود با انجمن همراه باشد
و از قربت و بعید نصیحت دریغ ندارد و بالمعروف این بود تر غیب مطلق در قیام
بحقوق صید الهی اما بیان آداب آن باید که الصین را اجتماع باشد و این
امر که از متفرد کاری نیاید و چون اجتماع لی واحدی که مناط وحدة باشد ملتئم نگردد
باید که یکی از میان خود که بزیادتی رسند و سداد و ممتاز باشد بر خود حکم سازند
و در امور با او رجوع کنند و صدور را از امراد نمایند و عمل برای او کنند و چون این
کروند رفقه آن اجتماع باید که همه نظر از خود فرو گیرند و بر آن واحد که مناط وحدة است

کی زند از او باز گویند نه از خود و در کار او باشند نه در کار خود و اظهار او کنند نه
اظهار خود هر یک آب خود را در جوی او روان کنند تا از التمام ابها باب او نهری
عظیم روان گردد که تبش آفتاب هیچ منزل را نا چیز نسازد که بمنزل رسد چه
اگر هر کس آب خود در جوی خود روان کند چون آب اندک باشد بمنزل
نرسد و در راه نا چیز گردد و چنانکه شاخهای متفرق از درخت قطع کنند تا تمام
روز بر یک شاخ شود و از او خوبی بیشتر با قوه خود که متحمل هر اعبا و اثقال تواند
شد باز و بدایه مجتمن باید که هر یک هستی او و قوه گیرد مر او را در طی هستی
او چندان نصیب از هستی رسد که در النواد عشر عشر ان رسد بل چه انوار
نیست مطلق شود همچو شاخهای ضعیف که باندک زمان شکسته شود
و ساقط و متلاشی گردد اما هر کدام که در ضمن شاخ بزرگ مندرج شده بقای
او حیث باقی با خلاف تمام تو هستی خواجه جوار و بنده بنده او شو که
بای خواجگی و چون این اصل را مستحکم کنند بعد از آن شروع نمایند در نصیحت
عباد و آداب نصیحت چند چیز است اول تعمیم چنانکه گذشت که خورد و بزرگ و بنده
و آزاد و شریف و وضیع و عامی و عالم را در این حکم یکسان گیرند با هر کس از این
راه در آیند اگر بگیرد و با او در گیرد افزایند و الا با کم کنند فذکر ان نفعت الذکری
سیذکر من یخشی ویتجنبها الاشقی دوم تحقیق با هر کس بحسب حال او گویند بحسب
حال خود یعنی الخ او را اوقع باشد از امور که حاجتمند باصلاح باشد سخنی
که در آن اصلاح نافع باشد گویند که ناصح همچون طبیب است و طبیب زاد او ا
مرض باید داد و اگر مرض وی نشناسند سخنان مطلق که بهمه حال نافعست آن
ذکر خدایست عز و جل و تشویق بعالم اعلا چند چیز کلی گویند سیوم اقتصاد در موعظه
نگاه دارند چندان نگویند که مستمع را ملامت گیرد و این شرطیست که محافظه بر آن صحبت

برای آنکه گوینده را ملال از گفتن دیرتر گرده که شنونده را از شنودن پس اگر
اندم که خود ملول میشود ساکت میشود سامع مدتها پیش از آن ملول شده و چون
مدار بر ملال خود نمیتوان نهاد و حال ملال مستمع مجهول است هر بار که می خواهد
که ساکت شود در اندیشه که شاید هنوز مستمع ملول نشده باشد و از آنکه
بر خیر او حریص است حیف می آیدش که پاره دیگر سخن توان گفت و
بگوید و علماء سلف نیز درین باب گفته اند که چون مستمعان دیده بر این
عمل گماشته باشند و آثار شغف از ایشان ظاهر شود سخن باید گفت
و چون دیده با خود گیرند این نشانه سامت است ساکت باید شد بهر حال
مدار بر ملال خود نمی باید نهاد که هرگاه که خود ملول شود ساکت گرده بیش
از آن ساکت می باید شد چهارم چون فرموده ما ارسلنا من رسول الا
بلسان قومه و ناصح در مقام خود نیابت رسول الله صلی الله علیه و آله میکند
باید که از این خلق بهره داشته باشد با هر کس بزبان او سخن گوید و از
مقام او با او در آید و تمثیلات مناسب حال او کند و تفهیمات لایق طور او از
نصیحت و تذکره برخوردار گرداند در انفتاح و تبیین آنچه گوید کوشد الفاظ محتمل
غیر محل و آنچه گوید بدلایل قرآن و حدیث و دیگر سخنان علمای خاصه معلم خود
از التقویت کند و درین دو فایده ست یکی توثیق آن سخن دوم رعایت ادب
تا از ایشان بازگفته شود نه از خود برای آنکه چون گوینده اوست بالعمل او
ظاهر است اگر بالقول ایشان را اظهار نکند جنایتی بل خیانتی کرده باشد چه معا
که میگوید فی الحقیقه از آن ایشان است و از ایشان اخذ کرده یا بالمنطوق یا
بالمفهوم و جابجا بمعانی نرو ایشانست   ای برادر ترا حکمت جاریست
آن زاید الست بر تو عاریست   پس اگر او از خود انشا بخرج کند جنایه باشد مرآنیه

گفته اند مص

باید

باید که خود را ترجمان داند و ترجمانیه خود را باز نماید بذکر آنکس که او ترجمان اوست
و استثنا و جستن با و در مطاوی سخن مرة بعد اخری و در حدیث وارد است
شده که لا تجعلونی کقدح الراکب اجعلونی فی اول دعائکم و فی اوسط دعائکم
و فی آخر دعائکم او کما رو محصل معنی حدیث اینست که مسافر بار میکند
اول متاعها را بار میکند از آن زمان که وقت روان شدن است قدح را
بر میدارد و در گوشه می آویزد حاجت نظر در قدحی باشد که از اعاده باشد
اویزد از بار جدا که در کوزه و آفتابه دستش آن می باشد میفرماید که مرا چون
قدح راکب مسازید که از زمان که وقت فراغ از دعا است در دعا برمن میدهید
تا نام من برید و پس در اول دعا و آخر دعا نام من برید و درود برمن بدهید
و اگر چه این المنطوق در باب دعا اند بالمفهوم شامل همه انواع ذکر و کلام است
و در حدیثی دیگر بصریح آمده که ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه و لم یصلوا علی
نبیهم الا کان علیهم ترة فان شاء عذبهم وان شاء غفرلهم و سزاوار نیست
مومن را که یک فصل سخن بگوید که در آن چند بار ذکر رسول الله صلی الله علیه و اله
نباشد و درود به او و استثنا و تحدیث او و مجلس ذکر ایمه دین و علمای متقین
که علم رسول الله صلی الله علیه و اله بواسطه ایشان با و رسیده الاخص فالاخص
رعایة لحقوقهم و ادبا معهم و قیاما بشکر احسانهم والخلاصهم در سخن بعضی است
که من علمنی حرفا صیرنی عبدا رعایت چنین ادب سیمای احرار و سیرة ابرار است
که هر متأخر مقدم خویش را مقدم داند و مقدم در ورود الحق ادب آموز او همی بلی
فاحسن تادیبی صلی الله علیه و آله با وجود تقدم حقیقی و ابوة معنوی که او را
ثابت است برای رعایت تقدم زمانی و ابوة جسمانی درود خویش را تالی درود ابراهیم
صلی الله علیه و آله ساخت و تلقین امت چنین داد که گویند اللهم صل علی محمد و آل محمد

کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و ذکر ابرهیم صلی الله علیه و سلم در امت
خود حاله کردانید تا امت او باشند ذکر او کنند ذکر ابراهیم علیه السلام کنند و روزی
پنج بار تا نوبتی ذکر ابراهیم علیه السلام نکویند نوبتی ذکر او نکویند و چنانکه تزایت صلوة
خود را تالی تزیف صلوة ابراهیم علیه السلم ساخت در وقیامت برای اتمام همین
معنی و تکمیل همین صورت در محز تقدیم ابراهیم علیه السلم فرماید و در جای بوسته آن
که اول من یکسی یوم القیمة ابرهیم ثم اکسی علی اثره اری چنین ادب از
عیسی که خدای عزوجل او را ادب اموخته باشند برزوا اللهم صل علی محمد و آل محمد
و سلم کلما ذکره الذاکرون و کلما یغفل عن ذکره الغافلون و چه از دیاران
و بیرون او را برکت ارشاد و هدایت او ادب چنان بوده که بوده آورده اند
که کسی از حسن علیه السلم خرمی خواست صد درهم یا صد دینار با دو او نبود از ان
پیش حسین بن علی علیهما السلم امد و از او خرمی خواست پرسید که حسن ترا
چه داده گفت صد درهم یا صد دینار فرمود تا نود و نه دینار یا درهم بدو دادند
یکی با کم کرد تا مساوات با برادر بزرگ کرده باشد اوین برادب در
ان جوان روان باد و در تذکره سهل بن عبد الله مسطور است که هرگز پشت بدیوار
باز نکردی روزی پشت بدیوار کرد چون معلوم کردند از روز ذو النون متوفی
شده بود تا ذو النون در حیوه بود او را ادب نمیشد چون پشت بدیوار باز کند
و بر بقیه مشایخ بنشیند چون رسول الله صلی الله علیه و آله عثمان را بمکه فرستاد و در عام
حدیبیه بعضی گفتند خوش حال عثمان که اکنون طواف میکند رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود که اگر عثمان چنین و چنین سال در انجا باشد تا من طواف نکنم
تا انکاه رسول الله صلی الله علیه و آله طواف کند و این برای رعایه ادب بود
و امتثال امر لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و انچه مشایخ گفته اند که دید در

حضور شیخ بنوافل مشغول نشود هم از باب رعایة ادبست و قد وقع لنا نظم
فی عدم ایثار الخیر علی الخیر مشتمل علی حکایة عثمان و ذلک ما نقول خاص شه
وارد چو شو با تو التفات کو بدیت لبستان یکی سینه نبات
بکنذ انم تا ترا من پیش شاه عرضه دارم تحفه ات در جایکاه تا نوازش ها ببط
واحسان او حاضر آیی بر کنار خان او تو وسیله خویش ساز دوان نزاین
تحفه این الیت رحمت انجمن نان منو مشغول ترتیب تحفه کافکنی خاصان
شه را بر طرف عذرت اینکه تحفه سازم بهر شاه سوی خاصان زان نمی آرم
نکاه ای تو وای تحفه تو هر دو هیچ از خود منون تهی تا وان و کیج
کرد عثمان چون سوی مکه گذار تا برد پیغام خاص کردکار مشرکان گفتند و از بیت
معاف خیز و گرد کعبه آور تو طواف گفت حاشا من ندارم این قبول
چون طواف آرم بان پیش از رسول این وفا بین و این مروة و بین حیا خیر را
بگزید بر خاص خدا خاص حق او شد کو دو بیرار عمل کان عمل با بند جو تحفه و محل
ازلی ترتیب و تحفه نا روا است پیشت برانکس که او خاص خداست طاعة
این است و اداب وصول گر وسیله جو بران باشد رسول خاص حق زد
با یک تحفی با اهل راز لب بجنبانید کو بد در نماز خاص حق فرمود کی تو بی ادب
در جوابم از چه بگشودی تو لب عذرش اینکه تحفه سازم بهر شاه سوی
خاصان زان نمی آرم نکاه او بجا و بینش عثمان کجا این تفاوت را نگر
بهر خدا از کجا و بینش او مو شکاف که بیابش میدان گلگون صاف
چون حجامت کرد و جمع اورد دم می کشیدان دم بدم او دم بدم نفحت را
جز این جبار که گفتیم اداب هست اما چون سخن دراز کشید با من هم با خر رسید
در این مجال بهمین اقتصار رفت و الله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

توفق الله ولیّ للتنبه الدقایق الدّین واستبانة طرایق السالکین
رسیده که اینکه اخلاق ذمیمه و تحصیل بصیره فرض عین است و تقاعد بتعلم الواجب
از کسب بصیرة فسق است آیا تحض درجه مرتبه و نجه عمل از عهده این فرض بیرون
می آید و خلاصی از فسق او را دست میدهد و آیا همچنان که اشخاص می باشند
که صلوة و صیام از ایشان ساقط میشود مثل مجانین و این نیز اشخاص
باشند که از ایشان ساقط شود برای قصور استعداد ایشان جواب ازاله
اخلاق ذمیمه چون بمرتبه نماید که آثار ظاهره و باطنه بر آن مترتب گردد از عهده
این فرض بیرون آمده باشد آثار ظاهره مثل منع زکوة نسبت با بخل و از
الانوة از محسود نسبت با حسد و اهراز محقود علیه نوح حق نسبت با حقد و تحسین عمل
برای نظر ناس نسبت با ریا و آثار باطنه مثل منه نسبت با بخل و تحقر ناس نسبت
با تکبر و ذهول از نسبت نعم بمنعم و حسبان استقلال بان نسبت با عجب و
جزع مفرط و سخط بالغ نسبت با بی توکلی و بی رضائی و شناخت اینکه ازاله
این بمرتبه شده که آثار ظاهره امور محسوس است که در ان اشتباهی نیست اما
اینکه آثار باطنه بران مترتب است یا نه آسان نتوان دانست برای آنکه احوال
باطنه نفسانیه امور ملتبسه مشتبه است که غیر کسی که اعوار نفس شناخته باشد
با ارتکاب ریاضات و مجاهدات که در ان شناخت ناقص است باز وقت
این نتوان افتاد و کما هو حقه این معنی یوم تبلی السرایر ظاهر گردد کما اقول
گر در این نشاه چو نکو ننشستند هر کسی پیش بای خود بنشد از زمان
می نماید شب روشن اجاز ار گبت ام فرسا پس احتیاط آنست که شخص
تا زنده باشد بتمام طاقت و قوه خود در تزکیه نفس کوشد که اگر کوشش سابق مفید

افاده کوشش لاحق موجب مزید توکید باشد و اگر کوشش سابق مفید
نه افتاده باشد که کوشش لاحق مفید افتد و همچنین بصیره واجبه حالتی
نفسانیت ملتبس مشتبه کس باشد که باندک تنبیه این مقام مرتقی
گردد و کس باشد که سنین و اعوام کوشد و نرسد و طرفه تر آنکه نه آنکس
رسیده از خود آمن باشد و فارغ که رسیده و نه آنکس که نرسیده از خود
ناامید و جازم که نرسیده اینها اعمال باطنه و البطن از باطنه است که الذی
یعلم السر و اخفی داند تحقق خود از خود نیک نتواند و انست تا خود بدیگران
چه رسد هر آینه این نوع ذنوب را با قاضیان و محتسبان دخل نباشد
تا زد شهادت با تادیب بدره بران مترتب گردد پرسش ان قاضی یوم الجزا
خواهد گردد در ان مجلس جنان مطیع و عاصی از هم جدا خواهند شد و مضمون
وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون بظهور خواهد رسید لباعماته
اوراتیرک بوسه دادندی از زور بند در گردن بروی در دوزخ خواهند کشید
ب عدل فرکه که بگواهی او تیغه بتفصیل رسیدی و نکات مسجل شدی
از روز بحل و هم بر بهم بدلون برنام او خواهند نوشت جون گند جان
بازگونه پوستین چند داویلا بر اید از اهل دین قلوب خائفین از این هم
دو نیم است کسی و رمجلس یکی از سلف گفت من بدان خشنود نیستم که در
به بهشت روم از اصحاب یمین باشم خواهم که از مقربین باشم او گفت یا ربی
من تمنی دارم که کاشکی چون بمیرم حشر نشوم انما یخشی الله من عباده العلماء
و اقول بر هر کس که ز علم افر است ترس خدا در دل او اکثر است
از چه چنین آمن و فارغ لی زانکه با سرار خدا جاهلی و این اعمالیست بقصور
استعداد وجوب ان ساقط نمیشود برای اگر قصور استعداد از اسمی ناشی قصور

متنفر بلکه استحقاق دخول نار و سقوط عن عین الله جز چنین قرار نستعد او تا ب
نشود لیمیز الله الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله
فی جهنم اولئک هم الخاسرون دیگر پرسیده از وجه توفیق میان کریمه و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی با آنچه در فدای اساری بدر و تا بیر نخل و غیر آن
روایت جواب الحضرة النطق بمقتضی هوی جوز اصلا نیست اما نطق او
منحصر نیست که بوحی باشد آن هست که بوحی است و آن هست که با اجتهاد او
آنجا که اجتهاد او باز گذارند و ضمیر ان هو الا وحی یوحی راجع با قرآن است که وجه
خارجی بر آن قائم است نه با نطق را در لفظ مذکور شده مگر اگر از نطق مذکور مراد
نطق بالقرآن باشد و آنچه از قبیل قسم دوم است اعنی الموکول الی اجتهاده
چون اجتهاد فرماید اگر مطابق حکم باشد ما عند الله من الحکم اصابه اجتهادی باشد
ذو الاجرین و الا ذو اجر واحد و هیچ توبیخ در آن نباشد چنانچه در حکایت
سلیمان و داود علیهما السلم فرموده ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما
و در حکایت بدر هست که آنحضرت منزل در اول چاهها بدر فرمود حباب
بن المنذر رضه گفت یا رسول الله این منزلیست که خدای ترا در آن فرود
آورده ما را نیست که تقدم و تاخر کنیم یا رای است و حرب و مکیده برخیز تا
با خر چاهها رویم و آنجا حوضی بندیم و پر آب کنیم و منزل سازیم و دیگر چاهها
را سر بگیریم تا ما را آب باشد و ایشانرا نباشد رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود رای اینست پس برخاست و با خر چاهها رو فرمود و آنجا منزل کرد اگر
کسی سوال کند در قصه اساری بدر تهدید شدید آمده که لولا کتاب من الله
سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و همچنین عتابهای هر گونه در ابواب بر
آنحضرت نازل شده مثل عبس و تولی و غیر آن چون اینها بمقتضی اجتهاد و فی الاجر

الواحد

الواحد بوده که توبیخ بر آن نیست این تهدید و عتاب چگونه است جواب آنست
که این برای علو منصب اوست که آنچه موجب اجر و محمدت است در دیگران او را
بر آن عتاب میکنند کما قیل حسنات الابرار سیئات المقربین و لهذا چنین
اجتهاد اگر در غیر آنحضرت باشد تواند بود که خدای عز و جل او را بر خطا مستمر
دارد و از آن رای از بعض او نکند چنانچه در ابی حنیفه و شافعی و غیر
ایشان از مجتهدین که تا آخر عمر بر خلاف بوده اند پس یقین دانیم که یکی از
ایشان بر خطا در اجتهاد مستمر شده و خدای عز و جل اثر آن را زائل نفرموده
و در آنحضرت چنین نشود که او بر آن مستمر دارد بل البته ازاله فرماید و تنبیه
نماید تنزیها عن ذلک چنانکه فرموده عفا الله عنک لم اذنت لهم ما کان
للنبی عبس و تولی الی غیر ذلک من المواضع والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

اجوبة الاسولة المرشدیة سوال اول پرسیده بود که بگاه هیشه از خشوع
قلبیست که غیر تجلی الهی است بر تر یا شیطانی باشد و چون مقرون به سببی
الهی باشد مثل تذکر امور اخروی یقین است که غیر شیطانی است یا نه ذلک شانه
شیطانی و غیر شیطانی جهت جواب بگاه افتد که از خشوع دل باشد و افتد که از
خشوع نفس باشد کما روی عن النبی من عمل بیده عمر خلاه الشیطان والعباده
والنفی علیها الخشوع والبکاء و افتد که در ابتدا از خشوع دل باشد بعد از آن خشوع
نفس بر آن وارد گردد و در این قسم افتد که نفس بر دل غالب شود و ذات
عمل از وی که بود باز ستاند و افتد که این نوع غالب تواند شد و ذات عمل
مجبان از آن دل باشد اما صرف از آن تخلی محض نگردد و قسم اول از این دو قسم در
خشوع دل معدود گردد و صاحب او صاحب دل نباشد برای آنکه نفس بر ذات دل

غالب نتواند شد ان نیمه لمعان نور دل بوده مرا اینه مستغرق شده و نماز بغفل طالب
آمده و در روحان ان مضغة کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا بروی نموده اما قسم
دوم در خلل خشوع دل باشد و این نیب و نفس را و از ان حاصل شود عمل دل محبط
بکرو و اکر حبر الخلاط یا بد و اشاره باین قسم است انچه گفته انه اذا شرع العامل فی العمل
سارت فیه سوی زمان فاذا کانت الاولی الفقد غلا یبحد به الاخرة او کی قالوا معارنه
سبب الرجوب بالانفکاک از بدعة باشد و قریبه شود برا کر خشوع از ابتدا قلبی است
اما دلیل نشود بر عدم تطرق نفس نه تمانا الحال بران از راه نفاق و قلبی و در خبر
بعضی سلف هست که اذا اکل نفاق الزم ملک عینه او کما قال و اگر کسی خواهد که باز
داند که خشوع و بکاء تحقق قلبی است یا نفسی این لموز شناخت تحفص حاصل شود
هر کس که از اهل دلست خشوع او قلبی است و هر کس که از اهل نفس است خشوع او
نفسی است الاناء یترشح بما فیه قل کل یعمل علی شاکلته   گر بکاوی گو کسش
اهل مجاز   تو بتو کنده بود بجوی بساز   مرتبه عمل مرتبه عاملست و فی الجمله اگر
نت نه میخواهد یک نشان طلوع قلبی انست که صاحب ان از اطلاع و عدم اطلاع   خشو
مردمان بران فارغ باشد از روی این نداشته باشد که کسی او را خبان ... بیند
بیند و انتهی منته مطلقا نباشد چه خشوع بتشدیع ممکن که این در ... باشد چه بتشدیع را
روی حدان خشوع با خویست نه با روی مردمان اگر چنان باشد که نه ازاو بجوید و
نماید و نه بدیگری ان خاصه مطلقا خشوع قلبی است و نشانه بازنمودن ان بجود است
که عجب بران مترتب نشود و بس تحریکاین باز گشت که خشوع و بکا که جوز بنی آدم
نامی که عمیت و ریا و ران نباشد تعلق بدل دارد و الله اعلم   سوال دوم پرسیده
بود که بعضی را رویای صالحه و منامات محبوبه مثل رویای رسول الله صلی الله علیه واله
بسیار اتفاق می افتد این دلیل سعادت انکس میشود و مثبت فضیلت او برکسی که چنان

رویا

رویا او را نمی باشد یا نه و کسی که چنان رویا او را واقع نشود یا کم واقع
میشود این دلیل شقاوة یا نقیصه او می شود یا نه و نموده بود که کسی
رسول الله صلی الله علیه واله بخواب دیده و بر بالای سر مبارکش
می بریده و در وی می داده و قد مبارک انحضرت را قصیر یافته تعبیر این
چیست و معنی حدیث انا اکرم علی الله ان یترکنی بعد ثلث او کما ورد
پرسیده بود جواب رویاء صالحه و رویاء صالحین چون بنده صالح را دوست
و بد نشانه خیر است خاصه رویا رسول الله صلی الله علیه واله که در حدیث
آمده که من یرانی فی المنام فسیرانی فی الیقظة و همچنین آمده که من رانی
فی المنام فلن یدخل النار اما متعین الدلالة نیست که این از اسباب نجاة
از نار است مادام که سببی دیگر اقوی از ان که منافی ان باشد نباشد
امر بر وفق ان واقع شود و رویا ضربیست از مکاشفه کسی که دو را او رویا
کم می بیند یا برای انست که مطلق استعدادش قاصر است اما دیگر استعداد او
انس تقاعد است یا لا بد او لا و از کبرای انست که مرتقی او از حدود
چنین مکاشفه گذشته و بمعانی کلیه و مکاشفات عقلیه معقولست نزول
بسوی مکاشفات جزئیه و تمثیلات حسیه کم میکند اگر بر وجه اول است دلیل
نقیصه است و اتی و اگر بر وجه دوم است دلیل نقیصه نیست بلکه بنی متعارض
می باشد نباید انکس را این نقیصه و داشته بر فضیلتی یا فضایل داشته
باشد که انکس که آن نقیصه ندارد نداشته باشد و بعد از تعارض
ممکن که جانب این کس راجح آید و علی ای حال این قصور دلیل شقاوة
نیست و اگر بر وجه سیوم است فضیلتی است تمام و سالکان را در بدایة
سلوک منامات بسیار می بود و در نهایة اندک لما اشرنا الیه و رویا که

با بر آن آنست که ای ... استعداد انس بخصوص قاصر است هم

[illegible]

انکس را اتفاق افتاده بریدن و ورود دادن نشانهٔ شغف است و طلب
والحمد لله و قد انحضرت را تقصیر یافتن نشان کوتاهی است و همت انکس
همه را بلند دارد و از امور کلیه قاصر نیاید و منصبهای بزرگ کند والله
الموفق و معنی حدیث اما اکرم امام غزالی رحمة الله علیه در کشف علوم
الآخرة فرموده مراد از ثلث درین حدیث ثلث عشرات است که ثلثین
است و مراد ثلث ازین ست است حدة سی سال بعد از موت و نبوی انحضرت
در ارض بوده و این ایام بقاء خلافت است که الخلافة بعدی ثلثون بعد ازان
عروج فرموده و این توجیه معتقد انست بحسب ظاهر لیکن انچه بحسب ان
سی سال مکث در ارض شده و بعد از ان عروج دست داده حیوة شده بلی
و زوال ان که من احیا سنتی فقد احیانی هر اینه چون سی سال سنة انحضرة
در ارض قایم بوده انحضرت بحسب حیوة سنة سی سال در ارض بوده بعد ازان
که سنة مرتفع شده انحضرت نیز مرتفع شده و اولی انست که حدیث را
از ظاهر خود نگردانند و ثلث بر ثلث آحاد تنزیل کنند و بر ثلث از ایام
وانچه بحسب آن لبث و عروج دست داده موت و ملیوی و حیوة برزخ
کیر عند کما هو المتبادر و محصل حدیث این باشد که سه روز بعد حکم موت مع بقاء
و تراب بر انحضرت جاری نشد بعد از سه روز خدای عزوجل او را زنده
سازد و پیش خود برد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و این منافی آن نیست
که اگر مرقد مطهر بشکافند جسد مبارک او انجا باشد برای انکه عادم عالم
ملک باقی است احکام ملکوت در جهان جاری شود که از دریچهٔ ملکی چون بنگرند
امور را همچنان بحال خود یابند و بحال خود بینند والله علی کل شیء قدیر بلی اگر
گویند ببر که ان سه روز که آن حضرت در ارض ماند سی سال خیر و برکت در ارض

ماند

٤١

مانده و آن ایام خلافة بود از هر یکی وزده سال دور نباشد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

جواب سوال السایل لا زال کاسمه عمادا لعبد العزیز سوال در علم تعبیر
مقرر شده که هر خوابی که موجب احتلامی بشد معتبر نیست چگونه این حیثیت
وآیا مخصوص همین است یا کسی که غسل برو فرض بشد باحتلام یا غیر احتلام
حلم خواب او همین است یا فرقی هست میان وجوب غسل باحتلام و غیر
احتلام جواب صور که در ضمیر در می آید مبدا اش گاه از داخل است و گاه
از خارج انچه مبدا اش از داخل است صورتیست که بر طبق عوارض نفسانی و انفعالات
جسمانی بتخیلات اختیاری باز دید کرده چنانچه کسی را که گشته باشد یا تشنه
آب و نان و اسباب وصول بان بخاطر افتد و کسی را خایف باشد صوران
مکاره که ترقب دارد و لوازم ان پیش او متمثل شود و علی هذا القیاس و انچه
مبدا اش از خارج است صوریست که بر طبق اموری که در خارج واقعست در احد
الازمنه در ضمیر او باز دید کرده ولی تصرف فکر بحکم مقابلی معنوی که چیز دارد و چون
صور اجسام که در آب و اینه باز افتد و در بیداری چون عوارض نفسانی از غم
و شادی و امید و بیم و حب و بغض و غیر ذلک قایم و انفعالات جسمانی از جوع
و شبع و سیری و عطش و جز ان حاصلست و قوه مفکره بر وفق ان تخیلات
اختیاری مشغول صور که در ان حین در ضمیر اید از قبیل قسم اول باشد هر اینه انرا
تعبیری نباشد و اگر ساعتی لطیف اتفاق افتد که نفس از این عوارض خالی ماند
و ذهول و تعطیل او را دست دهد و قوه مفکره او از کار باز ایستد چنان صور که در ان
دم بخاطر اش افتد از قبیل قسم دوم باشد که مبدا اش از خارجست و تعبیر داشته
باشد اما این عام ناس را اما در افتد سالکان و ارباب استغراق را افتد و چاهی را

که در عقل ایشان یعنی در قوه تفکر و تدبر ایشان ضعیف باشد مانند ساده‌کان
و مجانین و ساده‌کان و سالکان از اشارکه در این از ان دست داده که هر دو
مشترک اند در این که فکر را کار نمی فرمایند اما ساده‌کان از ان فکر را کار نمی فرمایند
که فکر ندارند و سالکان از ان فکر را کار نمی فرمایند که بذکر که اشرف است از فکر
مشغول اند چون از مقام ذکر با مقام فکر آیند فکر ایشان از همه کس منتج تر باشد
و تیزتر و مستقیم تر ساده دلان چون این فرق نمیدانند چون از ساده یا دیوانه
مکاشفه بینند او را ابدال نامند و از اولیا بر خود دانند با سر سخن آییم اما در خواب
چون عوارض نفسانی و شهوات جسمانی و هوش که بر طبق ان قایم نگردد
تخیلات اختیار نیست زایل شده باشد صورکه در ضمیر اید از قبیل قسم دوم
باشد هر آینه انرا تعبیر باشد و اگر ساعتی لطیف در خواب اتفاق افتد
که شخص را حبان عوارض روی نماید و این گاه افتد و بکشتن نایم از
دست مدهت و ران ان لطیف باشد صورکه در ان دم بنظر او اید از
قبیل قسم اول باشد و تعبیر نداشته باشد و خوابی که موجب احتلام میشود
از این قبیل است چه مادام که شهوة نشاء دراو بالفعل موجود نشود خروج
ماء بران مترتب نگردد و گاه است که چون تشنگی غالب شود در خواب
شخص عطش از خود ادراک کند صورکه بر وفق ان در ضمیرش اید چنانچه
خود را در کنار اب بیند یا کوزه در دست یا بد تعبیر نداشته باشد سبب
معتبر نداشتن خوابی را موجب احتلام است این نه خلو از طهارت کبری
تا هر کس که غسل بروی لازم باشد خواب او معتبر نباشد کسی که وی را احتلام
دست دهد اگر غسل ناکرده ثانیا بخواب رود هر خواب که در کره ثانیه بیند معتبر
باشد و در همان خواب که او را احتلام دست میدهد جز انکه تعلق باحتلام

اگر خوابی بیند هم معتبر باشد و اگر کسی بغیر احتلام غسل بروی لازم باشد
و غسل ناکرده بخواب رود همچنین خواب او معتبر باشد کذلک ذکره علماء
التعبیر و ذلک ما یقتضیه التجربة والدلیل والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی المنسلک فی سلک السالکین عبد اللطیف
فی زمرة السایرین الی الله زعنة و الله یجعله علینا و علی المسلمین سعدا
و یجعله فیهم لسان صدق و محمدا احمدا مردمان دو قسم اند بعضی کام جویند
و بعضی نام انان که نام جویند از مردمی بهره مند تر اند برای انکه جستن
کام مشترکست میان مردم و جانور پس ان از تتمه احکام حیوانیه است
و جستن نام مخصوص بمردم پس ان مقتضی مردمی است و انان
که نام جویند دو قسم اند بعضی نام جویند در عالم ادنی خواهند که میان طایر
ادنی که بزرگان انجا اند وجیه و نامدار و نیک نام باشند و بعضی نام جویند
در عالم اعلی خواهند که میان ملاء اعلی ~~که بزرگان انجا اند وجیه~~ و نامدار
و نیک نام باشند انان که نام در عالم اعلی میجویند عالی همت تر و بزرگ
منش تر و زیرکتر و خردمندتر اند برای انکه عالم ادنی در جنب عالم اعلی
بغایت خسیس و محقر است چنانچه در حدیث امده که موضع سوط فی الجنة خیر
من الدنیا و ما فیها و نیز عالم ادنی فانیست ایام قلیل شخص بان تمتع گیرد
بعد از ان بعالم اعلی رود و ابد الاباد انجا باشد و با وجود شریف باقی
بخسیس فانی ساختن خلاف زیرکی و خردمندیست اگر چه اکثر ناس این
خردمندی و زیرکی نداشته باشند کما قال سبحانه بل تؤثرون الحیوة
الدنیا والاخرة خیر و ابقی خیر اشاره بنزاهت عالم اعلی است و ابقی اشاره بعالم

که بزرگان عالم ملکوتند

یعنی عالم اعلی کرحسب هیئة ترلیفتر وخوبتر وبحسب وجود دایم تر وباقی تر است
ونزدیکتر زنده عالم ادنی کرحسب هیئة احسن وادنی وبحسب وجود وضه زوال و
فنا رست براو می کرچند زحی قلة بعبارة وخسارة تجارة فمارحبت تجارتهم
وماکانوا مهتدین ودرنسخه بعضی از مشایخ است که اگر آخرة خزفی بودی باقی ودنیا
ذهبی بودی فانی عاقل خزف باقی برذهب فانی گزیدی تکیف وحال
برعکس اینست آخرة ذهبی است باقی ودنیا خزفی است فانی ودنیا وهمی اوراحش
غبن فاحش برخوردوامیدارزد باخود برانست که دنیا نه فانیست این زندگانی
وکامرانی براوجاوید جاوید خواهد بود چنانچه احد الرجلین سوره الکهف گفت
وما اظن ان تبید هذه ابدا انی فی ان گمان نبرد اگر دنیا با صاحب خود ماندی
به او نرسیدی زان که گشتی شاد بس کش شاد شد افواز وی جبت
همچون باد شد از لوهم کهید تو ول بروی منه بیش کو کهید تو خود از وی بجه
جوانی بایری کرده قوه باضعف شووحیوة باموت ابدالله الذی خلقکم من
ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا وشیبة یخلق ما
یشاء اشاره باطوار ما بعد الموت دن قه برزخ واخرة خشک بنده که از وهو العلیم القدیر یخلق ما یشاء وهو
احوال جهان وتقلبات ان بنذکرد وعالم درحق وی آلة العلم بالله که مقتضی
اسم اوست کرد وچون تغیرات عالم ببیند بازوقت افتد که او دائم بری است
غیر متغیر تعلق همت از این متغیر بکسلد وبان مغیر غیر متغیر پیوندد تا از عالم ثبات
ودیمومیة بوی بمشام جان او رسد که او را زنده جاوید سازد وقوه وشبابی
بوی بخشد که به ضعف وهرم منسوخ نشود ولمثل هذا فلیعمل العاملون وفی ذلک فلیتنافس
المتنافسون الله سبحانه ولیهم بالسلوک مسالک وابتهاج مناهج اولی
الایدی والابصار را بهموزی گناه وبر بمان خویش ثابت واستوار گرداناد

انه

انه ولی ذلک وهو حسبی ونعم الوکیل واختم بالصلوة علی محمد وآله والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی التماس بعضی از اخوان
الیقین کثرهم الله وبارک علیهم اجمعین این بود که آداب تربیت مرید وارشاد
مبین کرده واصول آداب این باب از معامله موسی با خضر علیهما السلام وحوادث
وتفاصیل ان مشایخ رضی الله عنهم بطریق استنباط ذوقی این فهم وبرایشان
علم معلوم کرده اند وباز نموده ابتدا کار مرید وکرستن او در طلب مرشد
از اینجا ماخوذ است که داوقال موسی لفتاه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او
امضی حقبا سالک چون بطلب شیخ که واسطه است میان خلق وحق ومقام
او مجمع البحرین مریدی وراو پیت برخاست وجویای خضر راهی شد که از علوم
لدنیه او را آگاه کرد اند باید که بر جوف نهد که اگر سنین واعوام با مطلوب فایز
نگردد از طلب باز نه ایستد وتاجان ورتن دارد جستجوی کند تا مگر بیابد
که راه بی راهنمای نمیتوان رفت وباید که او در اندیشه نه افتد که چون کتاب
الله وسنة رسول او صلی الله علیه واله در میانست بمرشد چه حاجت است
که این بان که مریض گوید چون کتب طب هست که طبیب اطبا نوشته چرا
را با طبیبا مراجعة می باید کرد این سخن خطاست برای آنکه نه هر کس را فهم کتب
طب میسر است واستنباط از آن می تواند کرد مراجعة با اهل استنباط می باید
کرد که ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب
حقیقی صدور اهل علمست که بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه
بطون دفاتر چنانکه امیر المومنین علیه السلام فرموده انا کلام الله الناطق وهذا کلام الله
الصامت ون نه رسیدن سالک بمرشد خویش آنست که چون باو رسد در

باطن خود بیجانی یابد و کشادگی احساس کند ان حوت دل اوست که
زنده شده و وز بحرا رادة مسلکی یافته و این از بوی مرشد است که بشامهٔ او رسیده
که بوی مرشد چون بسالک رسد از بیهوشی جهل افاقه یابد برای آنکه ان بوی
دا روح الله است و روح خدا روح بخشد نفحات رب که در ایام دهر می وزد
این بوی است نغمه آمد مر شما را دیده ور فت　　هر که را می خواست جان
بخشید و رفت چون این حال بوی نمود سالک باید که یاد دل گیرد و بی ترس
در بحر ارادة خوض کند تا بانجا رسد که جمال حقیقه شیخ به بیند بعد از ان که
بوی او ~~بحیرت~~ اشتیاق کرده باشد که سالک در اول حال باز وقت
نیفتد که با دل و کجا این بوی بشامهٔ او رسید از انجا تجاوز کند اما چون
دلش جریده دار شده از این پس پیش سبب نباشد برای آنکه دلش با تقفاعی
گشته قوة از قوت اراده که در مکمل دل آماده و داشته طلب دارد و بار فیق
خود گوید آتنا غذانا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا انزا نیا بد آنده ما زباد بس
آید که دلش کجا ماند باز کرد و خود را انحدمت مرشد رساند و متکلف آتش این
او کرد و وا کرو سوسه تشویش دهد که از کجا که این اوست و چه دانم که این
مرشد کامل است بالنفس گوید حسب حاشیتش مجرد و متابعه غیر خود ثمرهٔ مبارک
دارد که علیکم بالسمع والطاعة وان تامر علیکم عبد حبشی و مشایخ از اینجا
گفته اند اگر در انقرف کر به باشی به از انکه در تقرف خود باشی و چون بخدمت
مرشد رسید اول ادب که او را نگاه باید داشت انست که بر مرشد سلام
کند و سلام کردن بر مرشد آنست که او را بسلامت دارد از خود بانکه بر او
در خیری از چیزها اعتراض کند چه معنی سلام انیست که انت بسلامة منی لا جرم
مرشد گوید آنچه بار ضک السلام چه میدانند که ما ارضیته سالک باقی است

اوچه رفته هم

ایمنی بکمال بجای نمی‌تواند آورد و خطرات شیطانی و وساوس
نفسانی او را روی خواهد نمود و گناه کناه از زمین وجود بر خواهد دمید
اما سالک موفق در ان نخواهد ایستاد و زود باستعذا و استغفار
مشغول خواهد شد ان الذین اتقوا اذا مسهم طایف من الشیطان
تذکروا فاذا هم مبصرون　　و ادب دیگر آنکه صحبة با مرشد با جازه
او کند و هیچ امر برا و مفاجاه نکند و کحل جوز و دانش او معروف
شود و سخن با او بتعظیم و بزرگ داشت گوید کما اجتمع ذلک مع قول
موسی ع هل اتبعک علی ان تعلمنی مما علمت رشدا و بر مرشد
که از ابتدای او صحبة مسالک سلوک بوی باز نماید و از ارشاد
او استغنا کند و حرص بر استصحاب او نماید و از سخن درشت گفتن
بپرهیزد کما قال الخضر علیه السلام انک لن تستطیع معی صبرا و کیف
تصبر علی ما لم تحط به خبرا　　پس شکنجه کرد عشقش بر زمین
خود چرا او روز اول عشق لیکن　　عشق از اول چرا خونی بود تا گریزد
هر که بیرونی بود　　مرشد مراد وست و مراد باید که متمتع باشد به مهد و آل
اما مرید صادق هر چند تمتع مراد زیاده باشد نیاز او باید که افزون
شود و بتوثیق مواثیق موافقة و متابعه خاطر او را از تحمل لطف امن گرداند
کما قال موسی علیه السلام ستجدنی ان شاء الله صابرا و لا اعصی لک
امرا　و از جمله آداب طالب انست که با شیخ ابتدا بسخن نکند و هر چه نخورد
که بداند از اسرار افعال شیخ یا اسرار افعال حق یا حل مشکلات و شبهات
و غیر ذلک صبر کند تا انزمان که شیخ خود ابتدا شرح کند و پیوسته مترصد
و منتظر باشد که در مطاوی سخنان او هم انها خواهد بود و واقف باشند

تا باز وقت افتد کما قال الخضر علیه السلام فان اتبعتنی فلا تسألنی عن
شیء حتی احدث لک منه ذکرا و اهل فهم را از اشاره و لو انهم صبروا
حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم همین معنی مفهوم است لیکن و از عمل باید
کرد که داوود را او بید علیه السلم که آهن را حلقه حلقه میکرد و در یکدیگر در می برد
خواست که بپرسد که این برای چیست ادب او را مانع شد از پرسش
صبر کرد و هیچ نگفت چون تمام شد داود علیه السلم از آن در پوشید و گفت
نعم اللبوس للحرب غرض معلوم شد ادب بر جای وظیفه سالک همین است
که در همه ابواب الخ لازم سالکست ملازمت صحبتست که هم مقصود او در آن
حاصل میشود و هر یک در وقت خود و هیچ دیگر حاجت نیست

علم آموزی طریقش قولی است — حرفه آموزی طریقش فعلی است
فقر می جویی بصحبت قایم است — نی زبانت کار می آید نه دست

سالک باید بالصحبة مشغول باشد با تأمل و تذکر سخنان که در صحبت
گذشته بالعمل بمقتضی آن و از جمله آداب مرید آنکه بر تصرفات شیخ
و اگرچه ظاهرا منکر نماید اعتراض نکند که آن اگرچه بحسب ظاهر منکر باشد
بحسب باطن تاویلی صحیح داشته باشد چنانکه افعال خضر را بود و نظایر هم
آن تصرفات که خضر فرموده در کار سالک باشد نظیر کشتی شکستن آنکه کشتی
طاعات مرید و اوراد و احوال مضبوط او که بآن ورود و عبور بساحل نجات
جستم میدارد بشکند چنانکه ذوالنون رضه بعضی مسترشدان را گفت نماز
خفتن عز ولفضه مگزار و سیر بخور و بخواب رو و ابو یزید بسطامی رضه یکی
از ایشان گفت موی روی باز کن و توبره پر گردکان بر گردن آویز
و کودکان را میگو تا مشت بر گردنت میزنند و بعده هر یک مشت یک

گردکان

گردکان میدهم برای آنکه ابلیس پادشاهی است ظالم و در پیش راه
هر کشتی درست را لشکر غصب میفرستد تا بغصب باز میستانند و نظیر
قتل نفس آنکه بسیف مجاهده نفس زکیه را که میل لذات مباح
داشته باشد ذبح کند بکیف از آن لذات جدا اندکرد اگرچه آن مباحست
و زکی اما تمکن در آن و نشو بر آن موجب انجذاب عقل و روح
میشود با سفل جهة استغراق در تدبیر حصول آن و از آن اخلاق ذمیمه
که عصیان و طغیان قلبست متولد میگردد و پس چنان نفس را ذبح
کند تا بجای آن خدای عز و جل نفس زکی از آن کرامت فرماید که
میل او بلذات معنویه باشد و تجلیات قدسیه تا همین عقل و روح
باشد و مرام ایشان نه مانع و نظیر اقامه جدار بی اجرة آنکه مرید را
مکلف دارد باقامة بنیه و حفظ حیوة بی اخذ حظی از حظوظ حیوة برای آنکه
دل و نفس مطمئنه بکمال خود رسند و سر گنز معنی که در بکر انسان نهفته
استخراج نماید آورده اند که یکی از سالکان در نفس میل غذا یافت
بعد از تامل بسیار او را معلوم شد که باعث نفس بر این آنست که
میخواهد کشته شود تا از مجاهدات خلاص شود نفس حیوة را برای لذات
میخواهد کما قال بعض الحکماء الحکیم یاکل لیحیی والناس یحیون لیاکلوا چون
از لذات مطلق باز ماند حیوة یا رنج کشیدن برا صحبت و وظیفه مرید آنست
که در هیچ از این تصرفات و امثال آن بر شیخ اعتراض نکند که گفته اعتراض
و سوال موجب فراق است چنانچه موسی و خضر را علیهما السلام واقع شد
صبر کند تا مراد یابد که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا
یوقنون والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى الاخوان الالهيين   فهذه موعظة الهية وحكمة
حقيقة يحق لكم ان تستمعوا لها وتصغوا اليها ان الله تعالى استاثر لطوتين
الا بى ينفخ فيها من روحه فاصبح ذا سمع وبصر بفيض روح الله اما شاكرا عارفا
معترفا بان سمعه وبصره من فيض روح الحق فيبصر به ويسمع بالله واما كافرا
بنعم الله جاهلا بقدرتها غاصبا لها حسبا مغترا بها متناسيا ان السمع سمعه والبصر بصره وانه
يسمع بسمعه ويبصر ببصره فيحق على الله عز وجل ان يقبض عنه روحه فيتبعه السمع
والبصر فيبقى الانسان لا يسمع ولا يبصر ولا يكون متحسرا على ما فات رهينا للعاهات
والافات   واما المؤمن الشاكر فاذا زال سمعه وبصره ابدل الله من سمعه
سمعا ومن بصره بصرا فان الله عز وجل هو سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به
ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها اي حافظ ذلك منها والسمع والبصر
الالهيان لا يزولان ولا يبيدان ابدا فيحق للمؤمن ان لا يموت بل ينتقل
من دار الى دار   پارسی گو گرچه تازی خوشترست   عشق را خود صد
زبانی دیگرست   ادمی را چنین گمان افتاده که اگر اندامها که او را گفته اند ملک
اوست لاجرم چنانکه میخواهد از انها تصرف میکند و در هوای خویش بکار می دارد
و این غلطی است که او را افتاده هم چو ملک خدای است اگر اندامها ملک او گفته اند
از روی امتحان گفته اند تا ادب وکیاست او را آزمایش کنند اگر اندامها ملک خود
داند و مالکانه دست بسوی ان دراز کند بفعل فیرمایند او وحکم فیه ما یرید بحق
الحق بر جان او زند که یا ان تو چه کس باشی که ترا اچیزی باشد چو تو خود از ان
غیری چگونه چیزی از ان تو تواند بود والعبد لا یملک والوصف لا یقوم بالوصف از
هیبت ان صیحه دستش خشک شود و زبانش لال گردد و پایش از کار باز

مانند

مانند و یکباره ساقط شود وکانهم اعجاز نخل منقعر والخ نماید که او را دست و پای
و آمد شدی نیست ان دست و پای واسطه بوده از ان و سر باشد که خدای عز و
جل میان او و نفس او حایل شده که ان الله یحول بین المرء و قلبه و نسوا
الله فانساهم انفسهم ان دست و پای جهانست از روز که علاقه او برگ از جهان
کوتاه شود و با خاصه خود گردد بی دست و پای او را شکار ا شود و بدالهم من
الله ما لم یکونوا یحتسبون و ریا بیدا این سخن که از اسرار صوفیست و اگر پای
از گلیم خویش برون نکشد و خود بشناسد و داند که او مالک چیزی نمی تواند
بود و انچه از اندامهاش او نامیده اند با خدای عز و جل راجع دارد و گوید
تا هست زمین زمین و باقی هم اوست   دوست خود او را ان دست امانة
شمارد و اندامهای خدا را با خدا او در کار رضا او صرف کند و حظ و هوای خود را
یکسو نهد و اگر یک لحظه از ان در هوای خود بکار برد خود را دزد و خاین داند
چون خدای عز و جل این ادب و فرهنگ از وی مشاهده کند
دم لطف خویش در وی دمد   نه که قصاب کجخ چو بر میش برد   نهله گشته
خود را کشد انگاه گشاید   چو دم خویش نماند زدم خود دو دهش دم   نگرکین
دم یزدان کجا باشش رساند   و چون دم لطف در او دمد او را باز او نماید و
او را با او و به صوفیان این را ابقا بعد الفنا گویند انگاه دست و دست او
باشد نه دست جهان و پای پای او باشد نه پای جهان و مال مال او
باشد نه مال جهان چنانکه اگر جهان تمام ویران شود و گند زده از ان وجود
نماند او جان دست و پای و جان اموال و اسباب وا ستبر باشد
اگر سلطان ما را بنده باشی   همه گریند و تو در خنده باشی   اگر چرخ و زمین
از هم بدرد   ورای هر دو جای زنده باشی   و اگر خالی شوی از خویش چون بند

چونی بر از شکر اکنده باشی در یابید این سخنان که جان موفوست و کیف
حقیقت و بران عمل کنید تا از خود برخوردار شوید والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی الاخوان الاکلین هر که جو ماهی ز النفس
سیر شد هر که بار وزیست روزش دیر شد یاد حق الست و دل ماهی
راز آب چگونه دل بگیرد الا بذکر الله تطمئن القلوب تازه کنیم این ذکر
مبارک را بار دیگر چو ماهی باش در دریای معنی که جز با آب خوش
همدم نگردد طالی نیست ماهی را ز دریا که بی دریا خود او خرم نگردد
هیچ میدانید ای اخوان که فایده تکبیر در صلواه چیست قاطع اندیشها هست
یعنی هر چه در اندیشه آنی خدای از آن بزرگترست از آنکه ازو تجذای بر واز
قل الله ثم ذرهم و معنی تسبیح دانید که چیست یعنی چون تجذای بر داختی
گمان احاطه بر چنین دان ار بخط خود از خدا رسیدی خدای اجل است از آن
که به او توان رسید عاشقانرا بود عشق خدا ره ندارد کسی بسوی خدا
پاکست خدا از آنکه آلوده دست اندیشه گردد و کل با خطر جالک اوطر فی
خیالک فذا الله و دار و ذلک پاک از آنها که غافلان گفتند
پاکتر زانکه عاقلان گفتند ما قدروا الله حق قدره ای اخوان در چگونگی
ذات خدای عز و جل تفکر کردن حرامست و در چگونگی لعبت و قیام تفکر نه
کرد تفکر در اول داخو مکنید تفکر در این وسط کنید که نظام هستی و ترتیب حکمیست
ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک التی تجری فی
البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد
موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض

لآیات لقوم یعقلون چه گمان دارید که این سیر ربع بوسته کوم نوحه ازد است
عظیم ایا آن چه از است بی امریست بزرگ قیام قیامت است جهان برای
آن گردان شده هیچ دانید که نهان در گوش آب چه گفته اند که چنین
سرگردان در جهان میگردد ایا چه میجوید چو طفلان گم شده است از من میان
کوی و بازاری گران ما بزرگ و آن کور انمیدانم نمیدانم ایا این چه در دست
که در جهان می بینم که آرام و قرار از جهان برده هر کس بزبانی سخن عشق تو
گوید حافظ نیز دونی و مطرب بترانه وان من شیء الا یسبح بحمده و
لکن لا یفقهون تسبیحهم ترا نه تسبیح کند اما ترانه که از آن آگاه نباشد
و لله یسجد من فی السموات و الارض الی قوله سبحانه و کثیر من الناس
و کثیر حق علیه العذاب جمله عالم تابع فرمان شده غیر انسان کین
چنین نادان شده خدایا دل ما از دیدار او میان که ترا فراموش کرده اند
گرفته و تاب استماع سخن ایشان نمانده به پیکر آدمی اند اما به سیره سباع
و وحوش انکه می بینی همه نه مردم اند اکثر آن گاو و خر لی دم اند
ما را هم چند جنسی بخش که از یاد تو دل شان بگیرد بلکه جز یاد تو حرفی نپذیرد
اصوات نجالکان تو که از صوت الحمیرها دلپذیرترست بر ما دا خواتن ما نا
دلپذیر ساز تا از آن بگریزیم و در دیگر تو در آویزیم ندارم طاقت انفاس
مردم که در خود تو دارم جو داود خدایا چون رستی آن با نمودی ما را تا است
آور تا مضطر نباشیم بصحبت ایشان و یکباره از ایشان کناره توانیم کرد که
روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم خدایا این دعا بر ما با جابت قرین فرمای
و بر دوی اثار اجابت به برادران ما ظاهر گردان انک انت الکریم المنان
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی الی الله محب الملة والدین الشیخ محمد جزاه الله عنا احسن الجزی صدیقا عن صدیق هر بلاء و تعب و مشقه بنفس میرسد اگر دل از اشتعال آتش دوزخت پس ان بلاها عذاب است از دوزخ گذشته با انکس محل شده تا اگه تطهیر است و تکفیر و اگر دل از نفس جدا و پیوسته بمحاربه و مخاصمه نفس مشغولست چون نفس را بلایی رسید پاره شکست شده وقوه او با کم شده و دواعی او را استیلا نماند لاجرم دل را سکینه و آرامی حاصل شد همچون کسی که از جنگ دشمن رهایی یابد و بلا چنین کس را ظهور و کفاره است در جهان رنج و شادی این نسبت که بینی بر عدو هردم شکست و بلا انواعست پنج نوع ازان درین آیه کریمه مذکورست قال الله تعالی ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات یعنی البته شما را خواهیم آزمود بچیزی از ترس و گرسنگی و نقصان از مالها و تنها و میوه‌ها چون چیزی ازین بلاها بمومن رسد و نفس او شکسته شود دل او درست گردد و بصبر و خشنودی و استسلام پیش آید و گوید انا لله وانا الیه راجعون یعنی ما ازان خداییم هرچه با ما کند حکم اوراست ما ازان خود نیستیم و در خود حقی نداریم تا مناقشه کنیم و مضایقه نماییم و ما بخدا باز میگردیم هرچه فوت شد بخدای بازگشت و نزد اوست و ما نیز از پی آن میرویم و ما و هرچه با متعلق ماست آنجای خواهیم شد اگر بعضی پیشتر رود گو برو که دستور همین است که چون بجایی روند اول متاع و اسباب فرستند آنگاه خود روند خدای عز و جل در شان او گوید وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون عادة سلف این بود که اگر بادامی بچراغ کشتندی انا لله

وانا الیه راجعون این کلمه را مخصوص بموت نساختندی اما جاهل چون بلایی بدو رسد از بدگمانی بخدای او با جزع و اضطراب و ناخشنودی روی نماید آن بلا در حق او وبال بر وبال گردد و زیان دنیا و آخرت باشد از بلاهایی که درین نقص اموال و ثمرات است ملخ است که بر ناحیه فارس مستولی شده و ملخ جند خدای است بهر ناحیه که خواهد فرستد و از نمایش خداست تا واضح شود که با اعتماد بر رزق بود که با اعتماد بر رزاق انسان برزال کم باید بود

زالکی کرد سر برون ز نهفت کشتک خویش خشک دید چه گفت
کای جهان نو همان کهن رزق بر تست هرچه خواهی کن

والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله الامیر غیاث الدین محمد شفاه الله وعافاه اخی فی الله الحافظ الله الحافظ شهاب الدین داود هر محنت را از خدای عز و جل نهایتی مقرر شده و غایتی معین گشته که تا بدان نرسد سر نیابد بداینم که این توقف قرض که بر ما و اکثر اخوان خصوصا بر سید الاخوان ایده الله واعانه و محنت خدای عز و جل انتها را از کی مقدر فرموده در نیافت ازان باب حکایتی چند واقعست و اعلام آن غیر ملال انجا نیست فایده ندارد و درانجانب نیز ازان باب حکایتی چند واقعست که چون معلوم میکنم موجب ملال انجانبست الحمد لله علی کل حال مع ذلک نیم ملول که کارم بکونه نه بد شد شود یا نشود گو مشو چه خواهد شد
بر اراده ما و استان حضرت دوست که هرچه بر ما میرود اراده اوست
قصه عجب و واقعست آهسته میگویم تا بلا نشود که جان خود خوش کند آدمی
بی بلا پخته نمی شود پوست از دار و بلا کش نشود چون ادیم طایفی

خوشش بشنود   کزو تلخ و تیز مالیدی درو   گنده ماندی گنده و مردار بو

اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل از این جهت است ای برادر جبر و فقر
سخت است اما جبر و غنا هزار بار از آن سخت تر است فقیر صابر آسانتر بدست آید
که غنی شاکر ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بهر حال باختیار خدای عز
وجل خورسند می باید بود که آنچه خدا بما خواهد اولیست بما از آنچه ما بخود خواهیم تا
ودی این زندگانی برآمد و از همه این غم و غصه رستگار شدیم
اگرچه جمله در اندوه و درد بودیم   یقین دانم ازرا خوش ادا کردیم   تا می در رگ دل
با خدا بد کنی و زیر شکنجه خدای صبر کن که ان مع العسر یسرا ای برادر و عجب تر
آنکه در عین این آلام چون با خدای عز وجل کنیم هم آلام بالذات گردد و یک
یبدل الله سیئاتهم حسنات کیمیاگری عجب کند حسین منصور از اینجا گفته
وکل اذی فی قد لمت منها   سوی ملذ و وجدی به العذاب   این بیت
اما ما با دلیری چه کار عافیت خدا را خواهانیم رسول ما صلی الله علیه وآله
فرموده ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی ولکن عافیتک هی اوسع
لی اللهم عافنا واعف عنا و رباب مسکن جدید که اندیشه نقل بآن پیدا
شده خوابهای خوب دیده میشود نوبتی چنین میدیدیم که بمکه رفته ایم و
طواف میکنیم آنجا منبری نهاده کیسه با امیر حاجی رکن الدین که همراه است میگویم
نگاه کنید که چند بار است تا منبر که جهت مسجد خرقان سازیم همان نوع
بسازیم را این منبری است که گمانم است که رسول الله صلی الله علیه وآله برحسته
شستی و نه پنج پایه بود نوبتی دیگر میدیدم که تره دوارم در نقل با آنجا ان برادر
آمده و اظهار میکند امیر عماد الدین حقوق دوست اگر شما نقل بآنجا نمیکنید
برای آنکه کاری چند کرده که اگر شما بآنجا می آیید آنها ضایع است در این میکند

کوتوجه

که توجه او از جای خود است و ظاهر و باطن او یکسان شده در اینحکایت
این فقیر که این حکایت شنیدم خسبیده بودم برخاستم و از غایت اهتمام
این سخن نشستم و گفتم اگر امیر عماد الدین حقوق چنین است که تو میگویی یکبس
مرا کافیست و برای خاطر او این میکنم و اگر هیچکس دیگر بر این بنیان تمامست
نباشد همین او کافیست و سابقا با تو گفتم ظاهرا که آبی دیدم که از کوه
می آمد بغایت صافی و روشن چنانکه گویا نه از آب اینجهان بود بلکه
نورانی بود گفتند این آب تنگ آبی است و باغی خوب بآن آباد ان کشته
بود بسیار مروح و اول دو چار دری خوردیم لب بسته که گشادن آن متعذر می
نمود اما به آسانی گشاده شد چون بیرون رفتیم آب مذکور دیدیم که روان است
و هر گاه که آن آب باز یاد می آید از صفا و نور آن خاطر تازه میشود و اصحاب
چنین میگویند که استخراج آن عمری تمام دارد و استعجاب بجد میکنند و موجبات
صورت خود ظاهر است تا جدی که گاه توقیف در اصل عمارت دارد چه آن بخاطر
میرسید و در صحبت امیر فاضل الدین محمد اعلام آن موجب کرده شده اما از بس
صفا و از آن خاطر را الحث بوده آن شتابست والله مفتح الابواب اما این قدر
اصعب از آیات هر چه باشد اصعب از آن نیست که دیدی که ما با آن خیری
از مکه بیشتر آمدیم با سهل وجهی بلطایف تدبیر الهی ان ربی لطیف لما یشاء اگر
همان لطف اگر دیگر باره اثر کند بسیار صعب نه آسان گشته و اگر دو تا خیر آن
حکمه باشد فلله الامر من قبل ومن بعد وافوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد و تو خود دیده که تا غایت کار ما نه بحول ما که نه نشسته دقوه ماست حافظ است و
لطف خدای که آنرا علی وجهی نتوان گفت و نه با آن استحقاقی باشد
کار حول و قوه برای ما گذرده امید هم نه از دادیم چه ابود از جائی که گمان خود

هر بار کو کشته شد با نگار دو خدای عز و جل ما را بلطف خود آموخته کرده طمع و سنی
از انجا می جوییم که پیوسته از ان درگاه این ندا می رسد هر کو خواهد کو بیاو
و هر چه خواهد کو بگو گیر و دار و حاجب و دربان درین درگاه نیست بنده بر
خرابات گر فیضش دایم ست ورنه فیض شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
از به بر خرابات و را بمقام قولی الهی خواهیم که بعد از خواب قوی بر تربت شیخ
نماید و از شیخ و زاهد قوه اکشا مات جمیله آری لی هه زهد مسلم
می خورند هیچ بر درگاه او هم می خورند هر کس را او ست او نیست و ست او نیز
ما هست کن هیچ دست او نیز نداریم کفت چون سلطان خانه بیرون
رود عین مرحبا الی الت شود والسلام
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محی الی ولی فی الله
عماد الملة والدین جعفرا تا در ضمن این مفارقه چه بود الخیره فیما یقضی الله
امید که جز خیر نباشد وظیفه اکر از شرطها که کرده اند تجاوز نکنند و شیخ و مردان
از راه نروند و باطور های سابق معاودت ننمایند و اعلی حق باشند و
در کار حق باشند جز از سخن خدای سخن نگویند و جز براه خدای نخوانند
و جز در کار خدای نباشند و کتابات که بجز از حصول ایمانی باشد پیوسته
نویسند تا موجب روشنی دیده گردد و بر مفارقه حزن هست و دیدار احسن
وجهی روزی باد وظایف زیست اول صحبت با مومنان از خدا و از دشمن
دشمنان کم کنند خوب نیست مجلس بدستور اخوان در بهشت باید
داشت که لا یسمعون فیها لغوا ولا تاثیما ثانی مطالعه کتب شوق مثل احیا
و مثنوی و تصانیف شیخ عطار و تذکره الاولیا و کتب حدیث و تفسیر و
فقه فرمایند و اگر کسی را از جمله خواندن علوم شرعیه باشد درس بگویند

امابه منطق کلام و فلسفه مشغول نشوند نه مطالعه نه درس ثالث پیش از بانگ
قیام فرمایند و نماز تهجد گزارند و نماز ها در اول وقت به جماعه گزارند در مسجد
اولیست اگر مسجدی واحد بودی که هر اخوان انجا جمع شدندی و نماز به یکجا
بجماعه گزاردندی بسیار خوب بودی اگر میسر نیست ان مقدار که میسر باشد
رابع زبان از غیبت نگاه دارند و نماز در وقت باشند که مرضیت الی شوون
دران واقع نشوند خامس مردمان از راه خدای خوانند علا بقوله تعالی و تواصوا
بالحق و تواصوا بالصبر و این را اعظم امر معروف شمرند و نهی منکر سادس
روزه اثنین و خمیس اگر توان گرفت دست از ان ندارند سابع جماعة
اخوان که به مذاکره حقیقت اشتغال می نمایند اگر با هم گاه بگوشه روند که موجب
مزید تمامی ان معنی باشد خوبست اما اجتماعات لهویه که از ان اکثر غیبت
ناست ناپسندیده است از ارتکاب نفرمایند والله الموفق
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محی الی الاخ الاعز الارشد الانجب الامیر غیاث
الدین محمد خدای عز و جل ادمی را بر صورة او بیده و صورة اقتضا و
وسنگاهی کند که دران تصرف کند لا اقتضا اولی الصورة و لک رزان با جهان
آمده تا ان وسنگاه بدست اورد و از همت خود ملکی فراهم اورد کما قال
العطار قدس سره نظر ملک جهانها همت پر و بال مرغ جانها
همت تا ملک کرده که یا عبد الغنی اجعلک مثلی لیس کمثله شیء
چون همت خود در امور خسیسه صرف کند ملکی فراخور صورة خویش از عظمت
نیابی ست که اگر خواهد سموات سبع را یک لقمه سازد کما ورد ذلک فی نفخ
الروح بدست نیاورد ادم که در سپکر خویش ظاهر شود محلی که دیر انجا بند داشته

نداشته باشد چه مجالی که از تامل در امور خفیه دست آورده فراخور نفس
و تن است و نه فراخور روح و دل لاجرم روح در ان مجال بضیقی و فشاری
عجب مبتلی باشد بجور بحری که در او در مرحوانی باید کشید کلما القوا منها
مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا اکنون زنهار که ان برادر و دیگر
اخوان در علو همت و تامل در کلمات سعی تمام کنند و اندیشه خود را از تامل
در حبایس جهان و وقت خود را از حرف و جزئیات نگاه دارند و من الله
التوفیق والتسدید   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعمة الله المؤید بمحاسن الاخلاق فخر الملة
والدین الملک اسحاق   روح آدمی عرشی است و جسم او فرشی اگر تاملات
قدسیه بر او غالبست رهبر او معروف و معطوف بجنبه اعلی است جسم او رنگ
روح میگیرد و بالکلیه در جهان قدس منخرط میگردد فی النعیم الدائم و اگر
تاملات جسمانیه بر او غالبست و تعلق قلب او به امور سفلیه است و
داشتن لذات تن روح او رنگ جسم میگیرد و سرنگون روی به اسفل
سافلین می نهد و بالکلیه در جهان رجس مندرج میگردد و سجین میشود
فی العذاب الدائم والخزی والظلمات قال الله تعالی لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا و عملوا الصالحات
فلهم اجر غیر ممنون و اگر کسی انتظار میکشد که کار جهان راست کند بعد از ان
بذکر خدای عز و جل مشغول شود کار جهان هرگز راست نخواهد شد و چنین روز
او را روزی نخواهد شد از میانه می باید برید که خدای عز و جل دنیا و او را نه کرد
حکمت او و را و بینش عالم و او را عبادات که از عالم قدس بر دل روسا
نوع نازل شده مشغول شوند   در تمام کار یا جذبه بکوش هر کاری

کان

کان بود در دین بکوش   عاقبت تو رفت خواهی ناتمام کار ناید ابتر و
نان تو خام   هر زمان که خوبیاد خدای عز و جل و ذکر عالم قدس میگذرد
ضایع دانند   نهایة الکل انت القصد والغرض و غایة ما لعالی نوتها و من
من کان فی قلبه مثقال ذرة سوی حبالک فاعلم انه مرض   و چون داعیه
سلوک الی الله در خیر اقبال رخداوند سبحانه پیدا شده یعنی را بسیار
بر بینا اندازند و حبت و کرم در آن آویزند که چشمه کشوده شود و از پی ان
می باید رفت که مبادا نابسته شود و آب منقطع گردد امر عزیز است خوب نگاه
دو دو بار در دل کوفت و به او متلعقت نشد و دست از در کوفتن میدار و نه
دایم این حالة و طلب در شما خواهد بود اگر از پی آن نروید بترسید از ان
دم که ناوی مبادا از مهر بر دل شما زند و این آتش و حرارة طلب
از وی دل را چون سنگ فسرده و بسته گرداند مثنا که با دل اکثر خلق کرده
بی کالحجارة او اشد قسوة زبان را از بیهوده گفتن بر بندید را صمت مطلق
حکمت است و قفل زبان خلو بطن است فضولات طعام یا فضولات کلام
شود چون کم خورند کم گویند و چون سخن گویند بسکینه و رفق گویند مجادله و
مخاصمه اصلا مکنند که خدای عز و جل حاضر و ناظر است و در محضر ملوک سخن بسکینه
و وقار باید گفت و آواز بلند بر نباید داشت اگر توانید از صیام ایام البیض
دست باز ندارید و ذکر لا اله الا الله قبل از طلوع شمس و قبل از غروب بسیار
کنید باید آفتاب بر شما در حالت ذکر بر آید و در حالت ذکر فرو رود و هر گاه که
چشم شما بر آسمان افتد خاصه در میان شب که از خواب بیدار شوید باید
از آیات ان اعتبار گیرند و در زینت ان تامل کنید و بر صنع ان آفرین گوید
و مناسبت با ساکنان سموات و طرق هدایت از خدای عز و جل بخواهید هر گاه

که نظارت بر کوه اقتدا از سکینه و استوار او و طول عکوف او و استانه حق
عز و جل یاد کنند و از لنگر او لنگر جا موزید و در مبدع و مثبت او تسبیح و تقدیس
کنند هرگاه که نگاه در زمین کنند حالی او انتقال باو و پایه واری او رزوع را و
تواضع او را در تحت اقدام ملاحظه کنند و هر امیجانی او بیاموزید هرگاه که نگاه
در ستر گنبد قلة مؤنة و کثرة مؤنة او را یاد آرید   اذا المرء کانت له فکرة
ففی کل شیء له عبرة   والله هو الفتاح العلیم
بسم الله الرحمن الرحیم   زهی زلف چو زنجیر یار کزیرد   که دلی که خود بستش
کند مجنون   الاخ الاعز عافاه الله نعم عنا نا محمدا باید که از این مرض و وجع
که در تحت زیاده اضطراب به خود راه ندهد که خدای به بنده از او بر او
مهربان تر است جز آنکه حکیم حد الیست و بنده سفیه اگر صلاح بنده در آن است
خدای مهربان او بیش می اورد لیکن بنده چون صلاح خود در غیران میداند
جزع و اضطراب می نماید عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم طلب عافیت شرط
سکینه و قصد اظهار ذل عبودیت محمود است اما تسخط و قلق و انزعاج مذموم است
ای در رحم چوگان قضا همچون گو   چپ میخور و راست میرو و هیچ مگو
آنکس که ترا فکنده در تگ و پو   او داند و او داند و او داند و او   ای برادر در خدای
شکی داری بخدای که در خدای شکی نیست   ببین این دور برکار زمانه
یکی را بین که تا باشی یگانه   خدای را باش تا خدای ترا باشد که من کان
لله کان الله له و چون خدای ترا باشد از قوة بهم ترا زیان نرسد ان
فی الله درکا من کل تالف چه میگوئی ای برادر من اگر نه احسان خدای بودی
چون نام خدای بردمی بند بند من از هم جدا شدی در فرع روح این قفص تن را
در هم شکستی و با بچا پیوستی ای برادر من وای بر آنکس که خدای

نشناخت و ایمان باو نیاورد و از لیکه بخود معجب و مغرور بود چشم به پس
پای خود کرد و روی با پیش سوی و آن سوی نیاورد و آیات خدای محیط را
ندید لاجرم خدای با او این کرد که انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی
الاذقان فهم مقمحون و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم
فهم لا یبصرون ای برادر من اول ایشان با خود چنین کردند
اگر ادراک ایشان تا بجلی حق بر آن نباشد لا شک است خدای از آن ایشان
خشم گرفت الجزاء ایشان با خود کردند او نیز با ایشان کرد که نوله ما تولی
و در جایی دیگر فرموده فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم چون خدای از ان
گروه گروه شد و آثار بر ان مترتب گشت لنهم که برای رزق بر تو
اشکارا کردم از مواهب موقوفه اگر ایشان گردن دی و خدای نکردی
ان گروه ایشان به ما کرده بودی هستی راه بان نمی برد لاجرم عقاب
بر آن مترتب نمی شد خدای که نور سموات و ارض است بر وی ایشان
برورید و کردار ایشان نزد اگر و تا هستی راه بان برد عذاب و عقاب
بر آن مترتب گشت اگر نکردی فضل او بود اما حکم عدل اشکارا کرد
و بالعدل قامت السموات والارض کس را چه مجال پرسش لا یسئل عما
یفعل و هم یسئلون والحمد لله رب العالمین نوشته بود که بعضی را از عشق
دخول در بهمان اخوان است و موقوف آمدن تو داشته اند سبحان الله
این بهمان با خدای است و خدای همه جا حاضر است دیگر می چه حاجت
مبادره بعمل اشرف است از عمل بهمان که امروز کنند یکسان نیست اگر
فردا کنند و اگر این ساعت کنند یکسان نیست با آنکه ساعتی دیگر کنند یکی
از اصحاب از اندرون متوهمی از آزار از جبه سایل بیرون انداخت چند ان

جز نکرد کرپردن آید در راه خدا آتش می باید بود آنیکار از خشکان متمنی
نیست   عشق آتش در همه عالم زند   اره بر فرق سر نهد او تخم زند
عاقبت اندیش شود کرمان   در کشد خوش خوش در آتش صد جهان   با اکثر
بر عمر چگونه اعتماد توان کرد   حافظ ار عشرة امروز بفردا فکنی   نقد ایام بقا را
که ضمان خواهد شد   اعشی شاعر قصد کرد که بیاید نزد رسول الله صلی الله علیه
و اله و مسلمان شود کافران بدیدند او را و گفتند مگر خبر نداری که محمد خمر و زنا
را حرام کرده چه رغبت او درین دو چیز است گفت رغبت زنا را نمانده
اما رغبت خمر باقی است باز روم و یکسال بتدریج خورد از آن باز گردم سالی دیگر
بیایم و مسلمان شوم اتفاقا در همان سال بمرد و اسلام او از وی فوت شد
چنین خشکان چه سزاوار خدا اندان مرد آتش صفت سزاوار این طامور کا
که تشنه بر در مسجد می خوابانید که با بزدن رود و از رسول الله صلی الله
علیه و اله شنید که می خواند آن عذاب رنگ لواقع خبر کرد که بر اندرون
رود و جا بجا گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله گفت
ترسیدم که تا رفتن با بزدن عذاب خدای واقع شود آفرین بر دو کر توای
مرد مرد صفت جان همه مردان عالم فدای تو باد رضی الله عنک یا صاحب رسول الله
یاران دیگر باز گویم که او را در روز احد میان کشتگان اسلام یافتند گفتند
نه تو تا غایت کافر بودی گفت آری لیکن چون حرب قایم شد اسلام در دلم
افتاد مسلمان شدم و بحرب آمدم حال وی با رسول الله صلی الله علیه و اله
گفتند فرمود از اهل بهشت یا از حنظله باز گویم که خانه بود دانست که ندا در حرب
داوند غسل نا کرده بحرب رفت و شهید شد لاجرم فرشتگان او را غسل کردند
و غسیل الملائکه لقب وی شد رضی الله عنهم اجمعین جانم فدای شما باد ای یاران

رسول

رسول خدای و هزار جان دیگر بر خدا که با شما حشر شوم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد
مکتوب رسید و بر مضمون آن اطلاع حاصل شد گله کرده بود باب مکتوب تاخیر
کرده قبل از آنکه تمام مکاتیب بخواند یا معوذه دیگر که از مکتوب مستفاد شد
خدای عز و جل بر او جایز نداد و از شر معوذتین ما را محفوظ دارد و علی ان الاخره
فیما یقضی الله حم و الله علی کل شیء قدیر چنین رسید ابعض از مردمان
آنجا نقل جدا کرده که قطب باید در قرن باشد سبحان ربی العظیم کسی را در این چه
بحث است که حاجت بنقل است مسلم مسلم خواهد لازم باشد که قطب در قرن باشد
و خواهد نه کسی را با این چه مضایقه اگر در امام بحث کنند که لازم است که در زمین
باشد یا نه بحثی است مفید تا اگر کسی دعوی امامت کند معلوم باشد که راست
میگوید یا نه اما در قطب این بحث فایده ندارد برای آنکه قطب دعوی قطبیه
نمیکند بلکه مشهور چنین است که قطب دوست نمیدارد که کسی او را بقطبیت شناسد
و امثال این را کتمان میکند پس این مسئله ایست که در جهل بان سود و زیانی
نیست عاقل متوجه علم چیزی که جهل بان زیان ندارد نمیشود برای آنکه
علوم مهمه ضروریه بسیار است اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و قلب
لا یخشع   علم و فن نااهل را آموختن   همچو تیغ دادن بدست راهزن
اگر کسی نسبت باین ضعیف کرده که من برانم که قطبم سبحانک هذا بهتان عظیم من یکی ام
از آحاد امت محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و اقل و اذل همه امت هر کس حاشا و کلا
محمد صلی الله علیه و اله کند و امامی شود لیبوی نار من خصم وی ام تا بکجا توانم تا آن
زمان که توبه کند و باز گردد و دوستان و یز ما نیز خدای عز و جل و مومنان همین

پس بست کرفاق با ما حضوة میکنند رملی الحمد لله علی ذلک ورهمین روز امیر
رشد الدین محمد رسید که مکتوب ان برادر سید الاخوان نوشته بود و در
صحبة نوکر امیر شیخ حسن فرستاده ودرلب خندق دو چار امیر رشد الدین جزود
وبازکشت همان مکتوب با این مکتوب برسد برای انکه همان مضمونات
مقصود است باید که دراین چند روز دیکر بوسته خراجها ایجا باشد ودر شرح
تفاصیل احوال تقصیر نکند درویش علی باید که دراحوال انجا وعمارت تمک
آن تامل کند تا هرچه برسم جواب شافی تواند داد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

باذن الله عز وجل وحوله وقوته من عبد الله الفقیر الیه الخایف من بطشه الراجی
رحمة قطب بن محیی الی ولی نعمة الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد جعله الله
من الموقنین المستبصرین اکثر اهل عالم مقلد اند ومستبصر نیستند
ومقلد تیز نیک وبد وتحقیق چون مستبصر امیر نیست وطریقه عبارة است از روش
وتحقیق نا چار اهل تقلید را انکار اهل طریق لازمست این موجبست انکار جماعتی
را وجماعتی دیکر را حب فسق ولذات تحریم واعیت بر انکار برای انکه هرچند
رونق حق می افزاید بازار فساد وکساد میکرود وشیعین دعوار آن ظهور می یابد
ونیز بعضی مشوق است که بی اجتماعی زیاده لذتی ندارد می ترسند که اندک اندک
معاشران ایشان میل حق کنند واز باطل انابت کنند انکاه ایشان تنها مانند
وعیش بر ایشان کوارا نباشد لا هداهم الله حیث هم وبدتر نتیجه فسق را این
تواند بود که موجب بغض حق شود وحب شمول اهل ان وجماعتی را حب عظیم
وهمی برای فرزندان وخویشان واعیت بر انکار را اندیشه میکنند که اکر این
حق ظاهر شود فرزندان وخویشان ایشان میل بان کنند وتبدل وترک

تعلقات وهمه بر ایشان آسان شود وجامه بی تکلف بوشند وار خدمت
خود کردن عار ندارند وما بای کل ذلک واین بر چشم ایشان ذلی ومواتی
می نماید حال انکه دلیل ایشان اندکه بذات خود قایم نیستند وقیام وانتعاش
ایشان بقوه اسبابی است بیرون از ذات ایشان هر آینه ان روز که این
اسباب واشیا با ایشان نماند که لقد جیتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة
وترکتم ما خولناکم ورا ظهورکم خواری ودل ایشان اشکارا شود وهمچون کل
که کلاه از سر او بیفتد لا جرم امثال مورچه حقیر شوند کما اخبر عن ذلک نبینا
صلی الله علیه وآله بیکر خوب وزشت در حمام اشکارا شود که از هم لباسی
مجرد شوند وهم رنک وبوی از تن فرد شونید اکر نه در بیرون حمام بسیار خوب
صورتان خوبی ایشان با دساخ جید دولتی دو نادره ثیاب بوشیده
شده وبسیار بد صورتان بدی ایشان بکونه وکلاب ونفاسة ثیاب مستور
کشته آفرین بر تو ای حمیم دوزخ که هرچه بیرون از ذات خود نمایان را عاشست
از ایشان فرو میشویی تا این بیکر زشت ونهاد بد سرشت ایشان ز جا بکم
هست اشکارا میکرد وسپاس خدای را که متکبران رعنا را بدیدیم امثال
مورچکان که از خواری زیر پایها باز شده اند تصدیقا لقول نبینا صلی الله علیه
واله یحشر المتکبرون امثال الذر یوم القیمة فی صورة الرجال یغشیهم الذل
من کل مکان یسقون من عصارة اهل النار طینة الخبال چون تقوم ایشان
بر دمان بود وجاه وقضال والتفات ایشان ایکان امروز تفوت لبغضاه اجساد
ایشان کنند که از طینة الخبال کوینده وخبال فساد عقل است ایشان کل
خواران با عقل تفوت تجزی میکنند که قوت رانی شاید وقوه ادار وحاصل
نمیشود تبا لهم طول الدهر مقصود از این شرح انکه سید الاخوان ایده الله

بداند که این طور را منکران هستند و خواهند بود مقصود از اخفا از نابیران آن
بود که منکران ازان آگاه نشوند که از نوعی دیگر باز گویند اکنون چون آشکارا
شد لله الحمد من قبل و من بعد اندیشه ما نه از انکار منکران و تحرکات ایشان
اندیشه ازانست که جماعتی از اخوان بحکم سلامت قلب میل سلوک راه حق
کرده اند و هنوز بمقامات موقنان و درجات مستبصران نرسیده اند که حق
تمیز میان نیک و بد ایشان را میسر باشد و قوه و استقامت ایشان بکمال باشد
اگر اهل انکار خلاف پیش گیرند و زبان دراز کنند و مکر و عداوت آغاز نمایند و
شبهات و تمویهات بمیان اندازند مبادا وهن و سستی بایشان راه
یابد و العیاذ بالله از راه خدای عز و جل باز افتند و برجوع قهقری مبتلی شده
مستحق قهر الهی شوند چند وقتی به مدارات و مواسات می خواهیم که با اهل باطل بسر بریم
تا چنان نشود که پرده شرم بدرند و جلد فرو پوشند چندان که اخوان را از شرب
حقیقت بهره پیدا شود و بمقامات مستبصران وصول حاصل بوند بعد ازان حاجت
بهیچ از اینها نیست که انکار منکرین و شبهات شیاطین را ازان پس در ایشان
اثری نیست و ایشان را متزلزل نمی تواند ساخت کوه را از هبوب عواصف چه
پرواست کاهست که ازان ترسان و لرزانست اگر چه دانم که اخوان بقوه شوق
گویند ما کوهیم اما قوه شوق غیر قوه یقین هست بر کوهی خود اعتماد کنند و احتیاط
مرعی دارند که امتحانات خدای عز و جل بسیارست والله العاصم یکی از اخوان نوشته
بود که بخواب چنین دیدم که بعضی را از اخوان سفید روی نمود و هیئتی پیدا شده
ازین خواب غمی نیست مقصود تنبیه است که برگشتن کسی را اعتماد برو از هم
زیاده است متصور و ممکنست و اینکان تصویر الامکان وجوده در خواب بحمل و
موجود شد آن اعتماد بر خداوند باشد عز و جل نه بر غیر او مقتضی این تنبیه را قبول کردیم

وایکان شما را ملیکه خدا را بر خود گواه گرفتم که اگر تمامه اخوان هر یک بجای
آن مقدار را اعتقاد که دارند هفتاد و چندان تبری پیش گیرند ما کال خود باشیم
و از سلوک راه خدای عز و جل و حسن ظن با و باز نه ایستیم بلکه آن مقدار
که ایشان از راه خدای رفتن باکم کنند ما دران افزاییم تا یک تنه بحول
و قوه خدای کار همه ایشان بکنیم اگر خدای عز و جل مدد کند خدایا تو همه دانی
که ما را از تو روی برگشتن نیست الا ان تشاء شیئا اگر ما را ذره ذره بکنند
افتاده این خاک راهیم ما را از اینجا نتوانند برد مگر کشتگان
برطی ول بکوی او فرو شد که تا جان بر نیاید بر نیاید اگر ما را مدد کنی
و رفیق و هم جنس و همدرد بخشی کار بر ما آسان کرده باشی برحمة تو و اگر
نه این کنی و اضداد بر ما گماری کار را بر ما سخت کرده باشی آن نیز بکنیم
به مدد تو خدایا آن یک اول کن و بر بنده ضعیف ناتوان خود بخشای و
شفاعه خواهم رسول تو است ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله الهی ان لم یکن
بک علی غضب فلا ابالی و لکن عافیتک هی اوسع لی اعوذ بنور وجهک
الذی اشرقت له الظلمات و صلح علیه امر الدنیا و الآخرة من ان تنزل بی
غضبک او تحل بی سخطک لک العتبی حتی ترضی لا حول و لا قوة الا بک و السلم
علی سید الاخوان و الاخوان اجمعین سبحان ربک رب العزة عما یصفون
و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی الامین و احبای الربانیین الامیر فاضل
الملة و الدین محمد و الامیر افضل الملة و الدین محمد و الامیر عماد الملة و الدین و الامیر
رکن الملة و الدین حسن و الامیر معین الملة و الدین محمد و السلام علی من والاهم

چندان انکار پیدا کنند و بوجهی
هر قوه که دارند هفتاد و صد

والمؤدة لمن وَلَده وآله   وما بیابانی است بی آب و گیاه اینجا منزل نمیتوان کرد
بای بر دارید تا بمنزلی رویم مگر به محلی رسیم که منزل توان کرد و بانگ غولان
در این راه بسیار است از رفیق بی تسلیه راهی با یند آید جاده از دست مدهید
که دیگر بار نمی یابید و سرگردان می شوید   اما جواب اسوله رکینه جواب اول
شکر عام قدر نعمت دانستن است و شکر خاص حال حکم منعم در نعمة و بدین است
و شکر اخص نعمه را با منعم راجع داشتن است و در راه او صرف کردن وجود را
سزاوار تقرب وران نه دانستن که نعمه او هم او را نشاید جواب دوم اشتغال
به عمارت و ضروریات کردن و این چند روز دیگر انجا صبر کردن دور است چون
منازل وصول قریب شده ورفع قاده نه گرکسند واگر حلاوة تلاوة یابند آن
نیز مغتنم است جواب سیوم وظیفه زیست والده جعلها الله من القانتات آنکه آنست
از نوافل صلواة از زوایت وضحی وادابین و غیرها و قیام اسحار وکثرة استغفار
باین عبارة استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واسئله
التوبه انه هو التواب الرحیم وسید الاستغفار بسیار خوانند و اهل و ارا زمنی
و کبار و عبید و احرار نماز دا ونه و هر شب اوینه اگر توانند هزار نوبه درود و فرستند
بر این عبارة صلی الله و سلم علی النبی الامی و اگر قوه باشند صیام ایام البیض
مناسبست والسلم   بسم الله الرحمن الرحیم
اخوان خود او در میان نه چند تا از ان اوراغاشند و ایشان از او دست بسته
بکشر آورند کسی را دوست توان است که او را دوست باشد   تیغ بهر او ست
کور اگر دنی است   سایه کاکند است او را تیغ منت   جماعت اخوان بهل الله
لهم سبیل الصواب بدانند که خود سر زیست کردن طریق وحوش و سباع است
زینهار که از خود سری بگذرند و خوی با فرمان برداری کنند و بر ایشان بنده

بنده

نیست که سروری غیر یک کس نمی تواند کرد و اگرچه هر یک از شما را در ان
نصیبی هست از ان رو که روایت که ان یک کس او باشد اما خود را از
نصیب خود می باید گذشت که یک کس بعینه مؤثر کنند و هم نصیب خود را
به او بخشند اکنون مرة بعد اخری با اکثر شما مشورة رفت و صلاح در ان
دیدند که ان یک کس امیر محب الدین شیخ محمد باشد باقیان اگر همین اهل
خوب و الاقل را تابع اکثر می باید شد و بحمد الله هم چنین شد و اقل
و اکثر همه بر متابعه ایشان موافقه کرد به اکنون گفتار را ابکر در معنی می
باید ساخت که الانسان مربوط باللسان خود سری پس بعد از این زمان
برداری کنند تا نوز جمعیة بر شما افتد و روحی تازه در شما دمیده شود چنانچه
عناصر متفرقه را جمع شد مستعد فیضان روح انسانیه شد باز ادمیان که
جمع شدند مستعد فیضان روح عدالة که کمال انسانیست میشوند والله الموفق
والمعین   بسم الله الرحمن الرحیم
سلام خدای عزوجل بر ولی فی الله الجلیل مجد الملة والدین اجمل
مبشرات سابقا اعلام فرموده بودند موجب امید واری شد بحکم تفری
که رسول الله صلی الله علیه واله کریمه لهم البشری فی الحیوة الدنیا را فرموده
هی الرویا الصالحة یراها المومن او یری له وصورتی چند که در مکتوب جدید
از ان استفسار فرموده بودند یکی در باب اطاعة والده و کیفیة معاشرة با اهل
بیت و اولاد و تعلیم ایشان تحسین لکن جانب خود نیز مطلقا از دست
نباید داد و اوراد و اوقات خویش را ضبط باید کرد پس طریق میانه اختیار
باید کرد که جانب خود و ایشان مرعی باشد   دیگر در باب وزن ایمان
استفساری فرموده بودند مقتضی جمع میان احادیث مختلفه در این باب

بود و پرسیده نیست که اطاعة والدا نیست
و حسن عشرت با اهل بیت و اولاد هم

وارد شده والعلم عند الله عنوان می نماید که در قیامت دو وزن باشد یک
وزن جهت ظهور استحقاق وعدم استحقاق جهنم کبری که دار الخلد است و دراین
وزن ایمان را سنجند و هر کفه که ایمان در آن باشد البته راجح اید وعدم استحقاق
آنکس بر جهنم صغری که غیر دار الخلود است و دراین وزن غیر اعمال سنجیده شود
اگر سیئات راجح اید بدوزخ رود مدتی محدوده و اگر حسنات راجح اید بهشت
رود و اگر حسنات و سیئات یکسان باشند باعراف روند مدتی محدوده و آخر
الامر هر دو فریق به بهشت روند و اگر عفو یا شفاعه ایشان را دریابد شاید هم
از اول بار به بهشت روند   دیگر در باب تنعم مومنان در دوزخ حکایتی فرموده
بودند مومنان را در دوزخ احوال مختلف باشد بعضی مدتی عذاب کشند بعد از آن
خلاص شوند چنانکه در احادیث مشروح آمده و بعضی در دوزخ بمیرند بعد از آن
ایشان را بیرون آورند و زنده کنند و به بهشت برند چنانچه در حدیث آمده اما
اهل النار الذین هم اهلها فانهم لا یموتون فیها واما قوم یرید الله بهم الرحمة فاذا
القوا فیها اماتهم الله حتی یاذن باخراجهم فیدخلهم الجنة بفضل رحمته ایاهم
ومقتضی حدیثی که ابن حبان در صحیح خویش آورده است بعضی مومنان را
در دوزخ استراحتی باشد زیاده از استراحتی که در دنیا داشتند و مراتب مقصود
از دخول ایشان در دوزخ مجرد آبان نه تأدیب باشد و حرمان از بهشت در آن
مدة و مجاورة اشقیا نه تعذیب جسمانی و ایلام و دفع از آنجا بیرون آیند و به بهشت
روند و ذلک الحدیث ما رواه عن رسول الله صلی الله علیه واله انه قال رجال
من امتی یدخلون النار بأعمالهم وهم لیستریحون فیها الطیب مما یستریحون فی
الدنیا لیقینهم والسلام   بسم الله الرحمن الرحیم
من الفقیر الی ربه الکریم قطب بن محیی الی ولی الله الکبیر الجلیل محمد علاء الدین

کبری ظاهر شود و در نسخه دیگر مومنان را
جهت ظهور استحقاق جهنم صح

اسمعیل

اسمعیل   نامه مبارک رسیده ان دیده شد و بر سلامتی شکر گذارده
و بکار باشید و سستی منماید که اینکار درک رسیده تا چشم بر هم زده اید
کار و بار جهان آخر شده اگر بآسانی گذشته و اگر به سختی در دوم درک
یکسان است بجا لحیا همین بر طوری که زیست کرده باشند که موجب شکاری
آخره باشد که از ایمان خود هر نوع که مت میکنند و زود و دیر می آید
دیگر باید که جماعه اخوان کثرهم الله و بارک علیهم ز حال یکدیگر آگاه باشند
و اگر در سلوک سستی و برودة و تقصیر از یکدیگر فهم کنند تنبیه کنند و آنکس را
که تنبیه کردند باید که انصاف بدهد و جهد نیاورد و حق قبول کند و قبول نفس
از سیر سالکان راه خدا است و در هم بالی حب المقدور سخن شنوی باید
بود و عار نمی باید داشت مومن باید که نفس او را [illegible] م و با آرام باشد
سرکشی و استکبار نه لایق حال مومن است المومنون هینون لینون دیگر
اگر در حین اشتغال باوراد کسی قران خواند چنانچه اینکس شود اوراد ترک
می باید کرد و باستماع مشغول شوند و بعد از فراغ او یا مفارقه اتفاقی از آن
مجلس اتمام اوراد کنند   اما بعد خدای حق است و دنیا باطل اگر از حق
بهره مند باشید بی بهره از باطل زیان ندارد و منقرض دنیا زود بسر خواهد آمد
و انوار ذکر و طاعة با شما جاوید خواهد ماند هرچه دنیا از شما دریغ دارد عوض
ان طاعة و ذکر شما خود را اگر راه کنند ترک تکلف بکنید یعنی هرچه یابند صرف
کنید و هرچه نیابند [illegible] سنت کنند و در بند آنها عادات و رسوم مباشید
الا ما یتیسر منه و در راه خدا اکرم باشید و ترک افزونی کنید که زود است که قیامت بر
خواهد خواست بشتابید بشتابید والتوفیق من رب العالمین والسلام علیکم والاکرام
بسم الله الرحمن الرحیم

من عبده الله الفقیر قطب بن محیی الی الاخوان الالبین التایبین طهرهم الله
وزکیهم اجمعین هر کس که در هر باب که او را ابتلا پیش اید بنوعی که در رسوم انبیا
صلوات الله وسلامه علیهم عمل کند بوده وثقی تمسک کرفته وسعادت قصوی
رسیده وبحمد الله بود در هر باب مواثیق وعهود ایشان در حمایت کلام الله
مملوکه لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه ست که در بیان هر چه مشتمل فیه
تبیان کل شیء راه روشنست اگر کسی تغافل وتجاهل نکند جز رفتن چیزی
نمانده لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة وهر کس که عمل به
عهود ومواثیق وشرایع ونوامیس ایشان نکنند زود اکه پشیمانی خورد اندم
که پشیمانی سود ندهد هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه
من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق سبحان الله هر سخن پست حقیر واهیت
سخنهای بزرگوار با مقدار در واقع نباشد هما نا مگر خسیس نا جز بستی سزاوار
تربیت سبحانک هذا بهتان عظیم وجا عنی که اعدا این کلمه اند ودر اطفا نور
حق میکوشند بجز جوزمی بازند جارت سخینة کی تغالب ربها
فلیغلبن مغالب الغلاب بقش بانفاس بجز میزند سلطان در بیش
جو بر میکند جو قطره بر زرفت دریا بری بدیوانگی ماندایش داوری
قل تربصوا فانی معکم من المتربصین والسلام علی اولیاء الله واحبابه
اجمعین والله الموفق بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی الاخوان الالبین التایبین ثبتهم الله بالقول
الثابت ووقاهم مکر الشیطان اگر خدای عز وجل خواستی که باطل را بحق
استماع مومنان شود شیطان را نیافریدی لیکن حکم خدای اقتضا ان میکند
که باطل برا اراسته تروجهی بگوش ایشان رسد تا مرتبه ایشان در بصیرة وثبات

معلوم

معلوم کردد وما کان له علیهم من سلطان الا لنعلم من یؤمن بالاخرة ممن
هو منها فی شک ودیده باشید که مغناطیس که سوزنی ربود قوه مغناطیسی
در ان سوزن بازدید میشود تا ان سوزن سوزنی دیگر می رباید وهم چنا نما
که یکی کروه سوزن از یکدیگر اونکان میشود همچنین شیطان که در کسی از
او میان تصرف کرد قوتی شیطانی در او پیدا میشود که همان نطق شیطان
تزیین باطل ومخرج کردن ان در لباس حق از او می اید وکذلک جعلنا
لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول
غرورا زخرف القول سخنهای اراسته معقول نمایست که فی الحقیقه باطل و
نامعقولست اکنون این کار که شما پیش کرفته اید احیاء سنت رسول الله
صلی الله علیه واله وانبیا ست ناچار ابلیس جنود خویش را از شیاطین جن و
انس بحکم واستفزز من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک ورجلک
بر شما خواهد کماشت کاه از راه مکر واغوا وکاه از راه طعن وایذا وکاه از
راه تعدی واستیلا واکر یکی از شما در خود وسست شد ودیگران برابه
میکنند وبمثابه نظم میشود معاذ الله که سلک ان کسسته شود ومتتابع از هم
فرو ریزد هر کجا لشکر شکسته میشود از دو سه نامرد سستان میبود
باصف اید با سلاح ودرد دار دل بر او بنهند کا نیک یار غار رو بکرداند چو
ببیند زخم را رفتن او بشکند پشت ترا خواب امیر رکن الدین حسن
همانا شنیده اید ومعامله کلاب غرض که اتش بازی درین قصه می نماید بای
دارید وملغزید که امتحان خدا ایست الم احسب الناس الی قوله تو فلیعلمن الله
الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ای اخوان بدانید که جنانکه در راه زمین
کس بی قافله نتواند رفت مگر شخصی یگانه وپهلوانی مردانه که در قرنی یکی از ان

جنس می باشد همچنین در راه خدا تنها نتوان رفت جماعتی متفق باید تا این
راه توان رفت حالی بنیاد این شده که از شما جماعتی اتفاق کنند و یکدل شوند
در سلوک راه حق و ابلیس را از غصه این که مبادا این امر منتظم شود و این
رسم منطمس متجدد گردد خون در جگر افتاده و به کلی خود متوجه شده که مگذارد
که این نقد بهم رسد و میخواهد که سنگ تفرقه بمیان اندازد و به هر طور که تواند از هر
راه خواهد آمد و بحسب حال هر یک با او چیزی در خواهد انداخت از راه مال خواهد
~~انداخت~~ از راه مال خواهد آمد و تحذیر از فقر از راه جاه خواهد آمد و تحذیر از ذل
از راه علم خواهد آمد و القا و وسواس اهل را بر ناسازکاری و بدخویی خواند و دوست
خویش را بر مخالفت و جفا تحریص خواهد کرد و بیگانگان را بر بیهوده گفتن و سخنان
در جنبش دایمی خواهد شد   جهان چرا هم با ما بدشمنی برخاست   گناه ما
بجز این نه که دوستدار توییم   پای دارید و ملونید که بحق خدای سوگند که شما بر حق اید
و مخالفان شما بر باطل اند و اگر شما پای بفشرید و از جای نروید بحقیقت وعده
خدا شما راست غلبه بر اهل هوی با کثرة ایشان و قلة شما قال الله وان
جندنا لهم الغالبون وقال سبحانه ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض
یرثها عبادی الصالحون وقال عز من قایل والعاقبة للتقوی جعلکم الله من
عباده المتقین واولیاءه الصالحین الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون سبحان
ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله المفتقر الیه قطب بن محیی الی الحضرة المخدومة العفیفة المحمدیة تولاه
الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین   فقد قال الله عز وجل ان ربک لبالمرصاد
چون خدای در راه است در این همه کس بر راه او باز خواهند نهاد و به او خواهند رسید

چون چنین است باید که از پیش آشنایی با او پیدا کنند و پیوند جویند با او دوست
کنند یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة تا چون به او رسند
از آنان باشند که لهم قدم صدق عند ربهم و قدوم ایشان بر خدای عز و جل
همچون قدوم عزیزی باشد که از سفر با وطن پیش اهل خویش آید نه همچون
دزد و غریبی لبیذی که وی را آنجا نه دوستی باشد و نه آشنایی و نه منزلی و ماوایی به
هیچ جای نرود و هیچکس او را بخود راه ندهد گردان و بیم و پریشان
و ناتوان و روز روشن بر او تیره و ظلم   با سلیمان خو کن ای خفاش رد
ورنه در ظلمت بمانی تا ابد   پاره پاره خوی کن با نور روز   ورنه خفاشی
بمانی بی فروز   زود تری خود را در می باید یافت که آنچه از عمر مانده در
کار خدای عز و جل کنند که زندگانی عبد از آن سید است قل ان صلوتی
ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین و هرچه از آن در کار خود کرده نصیب
و غضب بوده این بقیه را در کار حق باید کرد تا مگر کفاره ما تقدم باشد
و از جمله طرق که بدان جبر مافات توان کرد یکی اینست که دیگری را مدد کنند
و اعانه نمایند تا طاعت خدای عز و جل کنند تا طاعت او نیز بحکم من دل علی خیر فله
مثل اجر فاعله بایکس عاید گردد و پس دو که طاعت خدا ایرا کرده باشند و دو
که طاعت کرده ده سال کنند مساوی یکی که طاعت کرده بیست سال کند این
نیکو حیلتی است جبر مافات را و شما را این وسیله از رحمت خدای عز و جل بچنگ
دست داده که حبیب ما امیر عماد الدین جعفر را مدد کنید تا حسن طاعتی داخل
قربتی کرد بسیار کس را مثل آن میسر نباشد و استعداد ایشان بدان وفا نکند
ابتدا و کی نماید و مثل ثواب همان به شما واصل شود و در آخرة و نور دل شما
افزاید و در دنیا در کتاب الله خوانده اید که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون

میدانم که هیچ شما را از دو دوستر نیست پس بر شماست که او را در راه خدای
عزوجل انفاق کنید چنانکه در ایام سابقه فرزندان را محرمی ساخته اند چه چند محبت
خدای شما او را محرم سازید چه خدمت خدای که بسیار حیثیت کرده و نشسته او
او در کار دنیا که نمایشی است باطل و سایر رذایل صرف شود حیف از رنج او
کرده در کار رضای عزوجل صرف شود و کار رسول او صلی الله علیه و آله شما
دانید که اگر شما را در دنیا سختی و رنجی باشد او تواند که شما را خلاص
کند و آنرا از شما دفع کند البته بکند پس اولی آنکه او را او را اخره نزد خدای
عزوجل جای و رای باشد تا آنجا نیز اگر احتیاج باشد مدد شما تواند کرد
و کار ساز اخره شما را مهم ترست از کار ساز دنیا برای آنکه کار دنیا هر
نوع که هست ساخته میگردد و روز بشب میشود کار کار آخرت است تا غایة
او کار سازی دنیا شما میکرد بعد از این شما را کار سازی دنیا او می باید کرد
تا او کار سازی اخره شما کند و نیکو معامله و رایج تجارتی که شما کرده باشید
اگر این بکنید اینکار دولتست کنون تا کرا رسد والتوفیق من الله العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی الحضرة المخدوم ذی الجود والتاجد قطب الملة
والحق والدین ابی یزید موعظه اهل عالم سه طایفه اند یعنی محبة و دنیا اصلا
ندارند ایشان رستگاران اند یعنی محبت دنیا دارند اما اگر حق و تغافل
آمد منقاد و مستسلم میشوند و سپر می اندازند و بازی خورند و می پوشند زیرا که
میدانند نه هرجای مرکب توان تاختن گهی جا سپر باید انداختن
و اینطایفه را خدای عزوجل بحجبه طایفه اول می بخشد و بعضی محبة دنیا دارند و در آن
مصرانه و یک روی چنانکه هرچه پیش آید از راه بر میدارند و تر و خشک در هم میسوزند

تا خود

تا خود را برادری کرده اند مردر ساخته و از روی حق حجاب میکنند و اینطایفه
هالکان اند که هیچ روی رستگاری در ایشان نیست اکنون اگر شما
می توانید از طایفه اول باشید و اگر از ایشان نمی باشید از طایفه دوم
باشید موعظه کار دنیای شما بفضل خدای عزوجل راست شده و از آن
فراغت حاصلست اگر کار اخره خود را نیز راست میکنید نهایت برجایست نهاده
و از این ایمن باشید و حقیقة آنکه سعادة دنیا آنگاه سعادتست که سعادة اخره
قرین روی باشد ما احسن الدین والدنیا اذا اجتمعا لا بارک الله فی
دنیا بلا دین موعظه او میان بحسب عنصر همه یک اند همه از خاک و آب اند
و گوشت و استخوان و بس آنکه یکی را خدای عزوجل بزرگ و بهتر از میان
همه او را سرافرازی و اسباب دوستگاه بخشد محض فضل و بخشش اوست
منت آنرا از خدای عزوجل باید پذیرفت و شکران باید گزارد و در پیش جلال
و کبریای او تواضع و شکستگی باید کرد و نصرة حق و اهل آن باید نمود و از آن
فریق شدن که الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا
الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر وصف الحال ایشانست تا خدای
عزوجل بمقتضای لئن شکرتم لازیدنکم چنانکه سعادة این جهانی ارزانی
داشت سعادة الجهانی نیز کرامت فرماید و نظر رحمت و احسان بازگیرد و آن نعمت
مستدام کند موعظه این ضعیف شما را خیر خواهم و خدای عزوجل از من
میداند که هیچ غرض این در میان نیست ناچار شما را می خواهم که در این جهان از
اشراف اید میخواهم که در آن جهان نیز از اشراف باشید که شرف شرف آن جهانست
که جاویدست اما این جهان سهل است که تا چشم بهم زده اند که شریف و
وضیع یکسان گشته اند موعظه پدر خود را وجد وجد اعلی و همچنین بالاتر یاد

کینه همه بزرگان بود نزد همین کارها که شما دوست دارید دوست داشتند
اکنون چه در دست ایشان مانده نزد ایشان و اینداین بعینی
کرمانده و بیابید بیشتر از آنکه باید گفت ای در یغا نیست از کس باهم
عمر ضایع گشت در بیکاریم چون توانستم ندانستم چه سود چون دانستم
توانستم نبود والله ولی التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الفقیر قطب بن محیی الی ولی فی الله وصفی الامیر عماد الدین جعفر
جعله الله من عباده الصالحین یأس که کفرست یأسی است که
ثمره جهل بقدرت وجود خدای عزوجل باشد خواه در امری دنیوی خواه در
امری اخروی اما یأسی که ثمره ذهول ازان باشد کفر نیست از صغایر قریبه
کبایرست که در لسان جمهور جهل آنرا کبیره میگویند اما نزد فقها کبیره عبارت
از ذنوب که آنرا حدود باشد و فرق میان یأس که حرامست و خوف
که محبوبست آنست که خایف تجویز نجاه میکند و آیس نه مثلا اگر کسی
قدحی زهر هلاهل آشامیده باشد بنابر جهل بقوت قدرت و اعتقاد آنکه
موثر جز مزاج وطبیعت نیست نقانون و هربان انیکس کافرست دوم آنکه
اعتقاد صحیح داشته باشد نه بنابر عقیده فاسده بنابران که نظر بوجود علت
قاوی موت اورا ذاهل و غافل گردانیده باشد از تذکر قدرت الهی اینکس
آثم است چه وظیفه مومن اینست که یقظان القلب باشد و دایم الاستغاثت
کثیر دوام الرجوع باو و این غفلت برای شده توغل اوست در ملاحظه اسباب
وقلت اشتغال بذکر خدای عزوجل وطلب معونت ازاو و چنین کس بی ادب
و گناهکارست اما کافر نیست سیوم آنکه خایف باشد از موت بنابر ظهور مخایل
و امارات آن و وجود سبب عادی اما تجویز کند و امید بنا بر تذکر قدرت وجود

خدای

خدای عزوجل اینکس رویت مطیع معتدل عاقل چهارم آنکه خایف از
مرگ نباشد بنابران که رویت روستایی کوی که مخالطه با اطبا نکرده و
معرفت امزجه وطبایع و خواص چیزها ندارد و این تشدید نظر بحال مشبه است
که مرتکب معاصی است که خوف ندارد فافهم علاوه این آنکه حکایتی چند
پراکنده شنیده در هر قرنی یکی ازان واقع شده که فلانکس را مار گزید
ونمرد و فلان کس زهر خورد و جان برد ای سبحان الله ان هزار کس که زهر
مار مردند یاد نمیکنند همین یک کس را سند میسازد ولی زهر بجنان تلخ کسی
نمیدهند زهر با انگبین می امیزند و بخورد مردم میدهند که حفت المیزان بالشهوات
مرض انگبین اینکس را کور و کری سازد که حبک الشی یعمی و یصم تا شهد را
حجت می انگارد و حجت را فراموش میکند و من یضلل الله فماله من هاد و من
یهدی الله فماله من مضل ان الله یفعل ما یشاء والسلام علی اهل السلام
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ فی الله مولانا مجد الملة والدین سلام الله
سلمه الله وعافاه والی کنف اللطف آواه انقدار وقایع که در عالم
بشری بهزار سال جاری شود در عالم الهی از سرعتی که از آنست بیک روز
جاری شود پس همه بشر را کرد کار بر جایه اگر امری هزار سال بتاخیر افتد نزد
خدای عزوجل چنان افتد که یک روز تاخیر شده و تاخیر یک روز این همه بانید
و بشر فقیر بستوه آمده باشد از انتظار هنوز رسول الله صلی الله علیه واله
در جهان بود که آمد که اقتربت الساعه هزار سال ازان گذشته تو تجا هنوز
از قیامت اثر و خبری نه و لیکن الحکم الحاکم قرب باشد در حساب بشری
بعدی باشد فوق طوق خدای خدایا نه کار کند و بشر لیکن از بهر و جاران رود

می ملهم بکبر و آلیمان و این طایفه باشند که هم ایشان اهلی باشد از معروف
همه این باب معاملات حق عزوجل ایشان توانند آورد و ایشان باشند
که وعدهای خدا را باور است دانند از روی اعتقاد و از روی عمل و این قید برای
آن کردم که سایر مسلمین وعده خدا را باور است دانند از راه تصدیق اما چون
آن وعدها نه در خور طاقت بشریست از راه دروغ دارند از راه عمل یعنی عمل بر
طبق آن نکنند و به دروغ داشتن از راه عمل را نیز تکذیب توان گفت
بدلیل ارایت الذی یکذب بالدین فذلک الذی یدع الیتیم ولا یحض علی
طعام المسکین اگرچه تکذیب بایمعنی مستلزم خلود در نار نباشد مقتضی طول
حبس باشد در مواقف عذاب الا ما شاء الله و مثال تکذیب بالعمل
برای تمادی مدة وعد اینست که چون کسی در دنیا طریقه تقوی نگاه دارد
بعد از مرگ او را خوشی نهایة باشد چون مدة عمر آدمی پنجاه سال و شصت
سال و زیاده از این می باشد وصول باین موعود بس دیر می آید نسبة
با همت آدمی و یک روز میکند و از آن اثری نمی یابد دو روز میکند و
از آن اثری نمی یابد چون از حد گذشت طاقت او بستوه می آید و حوصله
و هم او از آن تنگ می آید قوة واهمه او آهسته و در زیر زبان میگوید انقصه
هرگز نیست و نخواهد بود و هر که میگوید چیزی از این هست دروغ میگوید اگر قوة
عقلیه او بر تصدیق خلاف آن بسیار مجد نیست با او تنزل میکند و از ایمان بر
می آید ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بآیات الله و اگر مجد است
با او تنزل نمیکند اما قوة واهمه را نیز در جنبه سلطانی هست چه او ثانی قوة عقلیه
است و در انسان و اول مطلق است از حیوان قوی جدا نیست ما و ام که عقل در
غایة غلبه نیست مخلص دیگر جهة نیستند عقل را گاه تابع عقل اند گاه تابع وهم

بحکم

بحکم من غلب سلب هر آینه بسیار می افتد که عمل بر مقتضی تکذیب که نطق قوه
وهمیه است واقع میشود این را تکذیب علمی و عمل تکذیبی گوییم و تا شخص عقل
محض نشود یعنی عقل وی او غالب مطلق نشود وی را دخول در حزب سعدا
محال باشد هر آینه چنین کس را تمام این سلوک و برانداخ اتفاق خواهد
افتاد و عذابهای گوناگون که در برزخ و محشر و اوایل دوزخ روا بیش آید
او را ترقی خواهد بخشید از نیتقام مگر آنکه خدای عزوجل بر خلاف عاده
سلوک و نهج موضوعه انعامات برای او طی کند چنانچه اهل جذبه در دنیا بی
سلوک بمقامات مقربان برسانند اما این اندک باشد اکثر بر قانون
معروف جاری شود پس مؤمن نباید که غره شود و هر و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخوانی الالیین اشوق لی الیهم سابقا
می شمردیم که هرگاه که هفت کس ستوم بود اصحاب کهف از خلق عزله
جوییم بحمد الله حالی بر حمة خدای عزوجل و فضل او از هفت زیاده یافت
شده وقت انجاز آن عهد است و کجیته عبادة را شدن دو یکر را بار دوی
دنیا به نیته دنیا ناکردن اللهم تا بعد ک و عونک و لطفک و اخوان مدانند
که از تکالیف ایمعنی اگرچه ظاهر از فضایل می نماید نه از فرایض حقیقة از فرایض است
در روش سالکان اگرچه صریحا حق عزوجل ازا بر مردمان واجب کرده
اما من حیث لا یدرون بر ایشان واجب کرده از آن روی که چیزی
چند واجب کرده که بی تمسک بسیرة سالکان از عهده آن بردن نمیتوان
آمد و این را بمثلی بر شما روشن کنم او رده اند که شخصی پیش عالمی رفت و
گفت یک گناه تعیین کن که بفرمان تو دست از آن باز دارم و بهیچ حال

برامون ان نکردم علی عو زمود دروغ نکوان شخص برابن معنی بیان کرد کر
دروغ نگوید بدازان که لکار دراید هرمعصیة که میکرد میدید کر مستلزم دروغ گفتنی است
اگفا ودروغی که جهة اخفا ران معصیة باید گفت گفت ویدی ظاهرا ترا از یک معصیة
بازداشت اما باطنا از همه معاصی بازداشت چون بیان کرده بود چاره بداشت
وست ازهمه معاصی بازداشت مرجه سالکان دست ازان بازداشته انداز
اموری که در ظاهر شرع حرام نیست ازین قبیل است که اگرچه ظاهرا بر شخص حرام
نکرده اند اما اورا مضطر کرده اند بترک انها برای انکه بی ترک انها دست
ازان قدر که حرام کرده اند باز نمیتوان داشت مثلا طعام لذیذ حلال کرده اند
اما حسد حرام کرده اند تا شخص دست از طعام لذیذ نمیدارد ترک حسد نمیتواند
کرد برای انکه طعام لذیذ مال میخواهد و مال در محل اشتراکست که متاع دنیا است
محصور بهر کس که متعلق شد از دیگری باز میشود پس تناول طعام لذیذ مستلزم
حب مالست وحب مال مستلزم تحاسد و تنافس وان مستلزم حرج باشد
وعلی هذا القیاس پس ادمی یعنی چنان کس را من حیث لا یشعر مضطر
کرده اند که چنانچه طریقه سالکانست سلوک کند اکنون چون برشمار دشمن شد
برابن بیان که سلوک او را لازمست باید که دران تقصیر نکند و اسباب عزلت
وکناره گرفتن از خلق که بی ان سلوک میسر نیست بلکه اعظم ارکان سلوک
خود انست اماده کرده زود در تیمن نزیند که این ضعیف در اینجانب بهمین مشغولم
وان شا والله زود برحمة و تیسیر خدای عز وجل میرسم باید که تا رسیدن
این ضعیف هیچ مانع نمانده باشد تا رسیدن و باینکار مشغول شدن یکی باشد
والله مفتح الابواب ومیسر الاسباب وهو حسبی ونعم الوکیل
بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی ولی حقا الامیر رکن الدین حسن
اشیا هر نه اند وعجب انکه بر مردم مرده اند ازان جهة که ایشانرا از انجا که
ایشانند نمی بینند از انجا و در عوض ایشان نافع اندمی بینند مثلا درخت
را باین چشم می بیند که برای هیزم خوبست که طعام بپزیم و خوریم یا پوشش
کنیم در زیران اسایم یا میوه لذیذ که بان تمتع گیریم و درخت از این
رو هیچ تسبیح ندارد و نطق ندارد برای انکه او در خود نه اینهاست و نه روی
به اینها دارد و اگر از انجا که او است ودران مقام که او در خود با خود دران
مقامست او را ببیند تسبیح او بشنوید هر کسی از ظن خود شد
یار من وز درون من نجست اسرار من تحرک لذات و شهوات
ادمی را بعوض میسازد و چون عرض و میل برخاست دیده بیدار گردد
گشود و هم جز از جای خود نمود و قد ورد فی الخبر من زهد فی الدنیا اربعین
یوما اجری ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه اگر خواهید که از خاکستان
بجانستان افتید این سیره بیش گیرید مسکین ادمی که دخشه مردگان
خوی کرده و از انس زندگان محروم مانده هرچند چشم می آورد و می برد جز
مرده نمی بیند اسمعک الله ولتی نطق کل شئ فانه النطق کل شئ و حلقک
من مجاورة المقابر ورزقک مجاورة الاحیاء ولا حرمک من نوال داود
علیه السلام یا جبال اوبی معه والطیر و النا له الحدید هر گاه که ابلیس وسوسه
از راه دنیا کند باوی گویند مرا مقامات صدیقین می باید اگر حاصل شد
فوت مقامات اهل دنیا مرا زیان نمیدارد و اگر حاصل نشد بوجود مقامات
اهل دنیا نیز التفات نمیکنیم و نمی خواهیم کسی را که ان نیست که هیچ مباش و دنیا
کام زنی ای ابلیس اگر بیشتر ازین حکایات میکنی که همان گفتی با خدای

با خدای عزوجل و سلوک اصفیا بتو است و نکز مردان یکیست گفتیم و رفت

ازپی ما باز شو والله ولی التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی حضرة المخدوم الکریم ذی الخلق الحسیم عظیم البلاد قطب الله والحق والدین ابی یزید آدمی در تابستان فکر زمستان میکند و میشه آن ایام راست میدارد با وجود که زمستان چند روزی بیست معدود و زود برمی اید نداند که چون نیست که در ایام دنیا فکر ایام آخرت میکند حال انکه آخرت هرگز برنمی اید ایا گمان برده که آدمی همچون حیوان مهمل خواهد ماند و وی را بازگشت بجای نیست و نه از جایی آمده هم از اینجا پیدا میشود و هم در اینجا فرو میرود ولی غلط کرده نه چنین است آدمی برتر از اینهاست و گوهر او نه ازین کانست آدمی بر جهان محیط شده و یکایک چیزهای جهان را نام نهاد این را زمین گفته و آن را آسمان گفته این را کوه گفته آن را اشتر گفته آن را اسب گفته که وعلم آدم الاسماء کلها اگر حقیقت او از اینجهان بودی بر اینجهان محیط نشدی که شی برتر از خود نتواند بود آدمی نه از این جهان است بدین جهان بکار آمده اگر آن شد زهی نیکبخت که اوست و اگر نشد زهی بدبخت که اوست و من برای شما شرح حال آدم را از اول تا آخر بکنم چنانکه یکسر موی بیش وکم نباشد اول که حق عزوجل آفرینش کرد عالمی آفرید از نور ارواح در آن عالم آفرید و آن عالم سایه انداخت از سایه او دنیا آفرید و خطاب آمد بارواح که دنیا از سایه اینعالم آفریده شده و در سایه نور و ظلمت بهم آمیخته باشد هیچ شما را افتد که بانجا روید و آن انوار که انجاست فرا هم آورید و از آن باذن خدای عالمی سازید برای خود ارواح باین طمع بدنیا آمدند چندی براه مانان بروند و براه در رسیدند و چندی بظلمات افتادند و راه گم کردند و آنجا بماندند

تماشا

تماشا که زلفش دل حافظ روزی شد که باز اید و جاوید گرفتار بماند

انها که راه یافتند بازگشتند از ایشان پرسیدند که برادران شما کجا اند گفتند در ظلمات بماندند گفتند که آزادی راستست که ایشان از آنجا پیشتر و خود آمدیم و هم اکنون باز گردید و ایشانرا بهمان راه که خود بسوی انوار رفتید نشان دهید تا ایشان نیز بخشش انوار برای خود بردارند ایشان بازگشتند و برگم گشتگان آمدند ایشانرا سرگردان و در ظلمات یافتند ایشانرا براه انوار دلالت کردند چندی قبول کردند و بانوار رسیدند و چندی فرمان نبردند و دیگرانرا مانع شدند از انکه گوش کنند و نشنوند که چه میگویند و در ظلمات بماندند پس بنی آدم بسبب این سه گروه شدند گروه اول مقربان اند و اهل دل و مرشدان دوم اصحاب یمین اند و اهل گوش و مریدان گروه سیوم اصحاب شمال اند و اهل تکبر و عناد واکنون شما زنهار زنهار که از گروه سیوم مباشید و گوش بسوی ناصح مهربان که خیرخواه شما در راه نمودن شما بانوار بکنند و راه انوار برسید و مستغنی مباشید که اگرچه راه برسیدن ولی است اما در ظلمات ماندن از آن اول است استنها و چیز این فقیر فرموده بودند بر محبت و اعتقاد و این نیز با اهل علم این فقیر را این گواهم و شما را از این جهة دعاگوی و خیرخواهم اما محبت اهل علم قناعة نمی باید کرد و خود را از اهل علم می باید ساخت و آنش حضرت کسب می باید کرد ومن الله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی حضرة المخدوم الاسنی الامیر صدر الدین خلیلی مصنوعه قبا پوشی و اسبابی که رحه زیان دارد اگر دل متقی باشد محل تقوی و محبة خداوند است ان الله لاینظر الی صورکم نظر خدای عزوجل در دلست خدارا بسیار دوستانست در زیر قبا و آن قبا قباب ایشانست که اولیائی

تحت ثیابی لا یعرفهم غیری و بسیار دشمنان است در جبه نقد
صوفی نه هر معانی منقش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد شما
قبا و جبه بر طرف کنید و اسباب گرمی و صوفی گری یکسو نهید خدا پرستی
و یکجهتی و یکروی بودن در محبت او شعار و دثار خود سازید که ذات شما
خدای راست این شهوات و لذات مقتضی ذات شما نیست و ملایم او نیست
معنی چند با شما همراه‌اند که اینها را مقتضی ایشانست و ملایم ایشان و
آن معانی شما را مسخر خود ساخته‌اند و بکار خود داشته شما روز و شب
در کار ایشان شده‌اید و بندار اید در کار خود بد و لا تنس نصیبک من الدنیا یعنی
وارد که نصیب خود را از دنیا فراموش مکن یعنی اینها که تو داری نه نصیب
توست نصیب آن رفیقان است که با تو درین تن آمده‌اند از برای تو ب
محل تو خود را از ایشان باز نمی‌شناسی زود خود را باز شناس و با خود
رس که خودی تو خدای راست چون بخود رسی و خود را بشناسی بخدا
رسی و خدای را بشناسی من عرف نفسه فقد عرف ربه در دنیا او عمر خود
صرف این رفیقان و مرادات ایشان میکند و ایشان را بجای خود قرار داده
زود است که همه این رفیقان از تو می گریزند دست می گریزد پای میگریزد
چشم می گریزد گوش می گریزد عقل میگریزد و هوش میگریزد تو مانی و
تو تنهای عدم محبوس بر نشه سمع و البصر خواجه کور و کر گرده خود را انس چه
و با خود انس پیدا کرده که چون اینها نمانند با خود خوش باشد نسوا الله
فانساهم انفسهم ذات او را فراموش است در وحشة وحدة می ماند و ظلمه و
ضیق در چنان تنگی می افتد که سوراخ سوزن پیش آن دریا بر عمان است
ترسید از آن روز که فرصت فوت شده باشد چون توانستم ندانستم

چه سود

چه سود چون بدانستم توانستم نبود ای دریغا نیست از کس یادم
عمر ضایع گشت در بیکاریم اما جزئیات احوال که مشورة در آن باب
فرموده بودند چون از کتابة سیرة فارغ شوند تذکرة الاولیا بنویسند اگر
ندارند و مطالعه تفسیر در صحبت امیر عماد الدین جعفر اگر فرمایند مناسبت اگر
نسخه استعاره توان کرد حاجة نوشتن چون نیست مگر بعد از فراغ از
کتابة تذکره و اگر نسخه مستعار یافت نشود درسی که خوانند نویسند با یکی
دهند که بنویسد باجرة حاکمند اوراد که نزد امیر عماد الدین محمد است نسخ
کنند و بآن نوع اوراد نماز پنج وقت بخوانند و صلوات بسیار فرستند
خصوصا شب جمعه و تلاوة هر روز قدری فرمایند و زبان را بذکر حرف کردن
اولی دانند از ضحک و لهو و با اهل لهو و باطل صحبت ندارند و از صحبت اهل التقوی
و طاعة ملول نشوند و اگر ناصح مهربان سخنی درشت گوید به تنگ آیند
گر بهر زخمی تو پر کینه شوی پس کجا بی صیقل آئینه شوی والسلام

کسی را که ... اوراد ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی ولیّ فی الله و صفی الامیر عماد الملة
والدین محمد فی جواب الاسولة سوال از این بود که محبان دنیا که از
عقب او بدوزخ میروند چرا گفته‌اند نه عاصیان تهمت چیست و گناه
کار آن دل که اگر خدای را یاد میکند خدای این را المنعة یاد میکند کدام
گنهکار اند و چنین گناه چه نشان دارد و دیگر از معنی اعوذ بک منک
در حدیث وارد شده بود از قوتین سابقین پرسیده بودند جواب
آدمی یک جز است و یک جز از آنجا که اوست و یک جز را مواند بود و ما سوی
آن جزء را اگر باشد تحت قوتی از قوی باشد نه تحت کنه ذات خویش

محبان دنیا که از عقب او بدوزخ میروند اشاره است که حجب کنه ذات محب دنیا باشد نه حجب قوتی قوی و همچنین گناهکاران دل اشاره است که مبداء گناه در کنه ذات ایشان باشد نه در قوتی از قوی و همچنین متکبران دل که در حدیث آمده که من کان فی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یرح رایحة الجنة اشاره است که تکبر حال باشد در کنه ذات ایشان نه در قوتی از قوی و نشانه محبت دل دنیا را از آنست که تا وجود ملاحظه اجر و تصوران دل منشرح نشود با تفاق اما مومن که محبت دنیا در قوتی از قوی او باشد نه در صمیم دل او اگر اتفاق بر او و شهوة او باشد غبار ذهول انا جو باشد جهة استیلاء شهوتی یا رغبتی و در آن حین چنانچه در حدیث آمده لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مومن مراد از این انتقار ایمان ذهول است از آن غبار استیلاء شهوة چه مومن با وجود حضور ایمان ممکن نیست که زنا کند اما اگر شهوة او غالب باشد بحدی که ظلمات نور ایمان را بپوشاند همچون آفتاب در پس ابر در آن حین شاید که گناه از او صادر شود اما مادام که از امید باشد از وی تقصیر بظهور نرسد اما منافق مطمین و از امید تکلی کند و گناه کند و همچنین تکبر نماید لا جرم او را از اهل ایمانی و باز گشت نباشد که برای موجبی و هو رضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها منفعة اوست واخلد الی الارض واتبع هواه شرح حال او اما مومن چون ظهور تقصیر از او در احیان غلبا تست بالضرورة چون ساکن شود نادم و پشیمان و منیب و مستغفر باشد کما قال الله تعالی انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ای بذهول و غفلة ثم یتوبون من قریب فاولیک یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیما فلما کان علیما علم ما فی قلوبهم من الایمان والاخلاص ولما کان حکیما عذرهم و غفر لهم لان الحکیم یعلم ان المبتلی بمقاوم القوی الطبیعة لا محیص له من ان یکون مرة غالبا

ومرة مغلوبا فان الحرب سجال کل ابن آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون وقوله صلی الله علیه واله و اعوذ بک برضاک من سخطک استعاذه است از صفتی بصفتی و این مقام اهل محبت است و قوله علیه الصلوة والسلام اعوذ بمعافاتک من عقوبتک استعاذه است از فعل بفعل و این مقام اهل تقویت است و قوله اعوذ بک منک استعاذه است از ذات بذات و این مقام اهل توحید است و در مقام اول و دوم سؤال عدول است از حالی بحالی و در مقام سیوم سؤال تبدیل عین حالست برای شهود عین و صدور این کلمات از آنحضرة بحسب تقلب ایشان بوده در این مقامات بهر مقام که فرود می آمده اند بلسان آن مقام سخن می فرموده اند والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محی الی ولیی فی الله و عونی اسد الله الاعز محب الملة والدین الشیخ محمد هر کس که قسط هستی در قالب او بیشتر ریخته اند و نصیب او از هستی زیاده داده اند عزیمه او عزیم است و هر چه میدانند و اعتقاد است آن قائمیت میدانند و بر آن ثابت و راسخ است و ضد اینها از تزو او محال متعنت و زبان شیطان پیش او لال است تزلزل و سستی و وهن در اقوال و افعال و اعتقادات او نیست و نمی باشد و لال و در شیطان از سایه او میگریزد و اهل تزلزل که نه اعتقاد شان اعتقاد است و نه بر عمل و قول ایشان اعتماد است که نصیب ایشان از هستی قلیل است چراغ بنم مرده مانند که مدد روغن فیض از ایشان منقطع است و فتیله تن ایشان از بنیه کهنه قوة مجاز نمانده ساخته اند همچون چراغ و در آن خطر مرده و خطر روشنست او کجا و آن چراغ ربانی کجا که در دلی که از کوکب دری تابانتر است افروخته و مدد او از زیت شجره مبارکه

زیتونهٔ نبوّة محمدیه متواصل و غیر منقطع است و امیدم برحمت خدای عزّ و جل آنست
که شما از آنها نباشید که نصیب شما از مستی و از وست و قسط شما از آن وافر اشد
حکایتی که در باب ثبات دل و استقامت عزیمت خویش نوشته بودند بمحل تصدیق
هست از آنکه از شما باور داشتیم و اگرچه اعتماد چنانچه حق آنست بود بتازه
اعتماد بر اعتماد افزودیم و دعا بر تثبیت کردیم و کار چون و شما بکرم خدای عزّ و جل
و رحمت و فضل او باز گذاشتیم و از او در خواستیم که این تألیف قلوب و اتفاق
کلمه که برحمت او شده هم برحمت او پاینده گرداد و ثمرات نیکو در دین و دنیا بر آن
مترتب گرداد و از خلل و اختلال که موجب شماتة اعداء از جن و انس محفوظ ماند
والله ولی التوفیق   قاعدهٔ کلیه در باب شبهات اینست که اگر چیزی از آن
روی نماید مجملا دانند که از او جه حلی حقی خواهد بود اگرچه مفصل معلوم نباشد اخوان را
هم باین قاعده تمسک می باید جست که اگر التزام کنند که تا در هر شبهه وجه حل آن
بخصوصها معلوم ایشان نباشد از آن رجوع ایشان نکنند کار مشکل میشود برای
آنکه شبهات بسیار است میسر نیست که برای آن بشنوند و یک یک حل کنند با
آنکه بعضی شاید از آن قبیل باشد که ایشان را فهم وجه حل آن میسر نباشد هر چند
زیرک اند برای آنکه حل آن موقوف بسیر مقامات باشد و گفته اند اگر جبل
ثهلان بر دل صفت ثهلان مطلع شوند چون ایشان را ابتهاج دانند و اگر صفت
ثهلان بر دل قطب مطلع شوند چون او را ابتهاج دانند و از این مسئله وضع منقول است
که جماعتی ایستاده بودند او را همراه او باشند در حینی که در خانه بسته که بردن
رود و فرمود که اگر شما بدانستی که من این در بر چه بستم و کس از شما همراه من
نشدی اگرچه او بر سبیل هضم نفس گفت اما حقیقت چنان است که بشنیدی
عرض کرد هر کس را فهم حال میسر است ادب نگاه می باید داشت که فضولی

نکنند

نکنند حکایت خضر علیه السلام و موسی علیه السلام از آن جهت در قرآن آورده تا مردمان کسی را که فوق
ایشانست بمیزان خود نسنجند و تاویل افعال او بدو باز گذارند والله یهدی السبیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله الامیر غیاث الدین محمد
قواه الله فی نفسه و جسمه   نوشته بود که اخوان را حرارت و شوق که
از سابق است فترات و وقفات می باشد افتان و خیزان این راه
می باید رفت قال الله تعالی انفروا خفافا و ثقالا   گر گران و گر
شتابنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود   اصل طلب اگر باقیست
تفاوت آن شدت و ضعف مغفور است چه آن تابع اختلاف احوال است که
بدتی از آن نیست اگر امروز سست باشند فردا چست شوند لا تیأسوا من
روح الله اما نقد حال چون لازم است بجا آوردن و مگذاشتن که نظام سلوک
از هم بریزد که هرچه در هم شد باز باهم می توان نهاد و هر کس از اخوان این
غمخوارگی کردن لازم است لنفسه و وکیل الاخوان این لازم است لنفسه و لاخوانه
جمیعا ایدهم الله و ثبتهم علی سلوک الصراط المستقیم ای اخوان راه حق جدّ
و بازی نیست انکار را بر سری یکبرید   ایوان هر او بس بلند است
انجا بهوس رسید نتوان   اگر وهمهای سر و افسردگان در شما اثری کرده بهتانست
و کلمات مخالفان بی خبر در شما تاثیری نموده باز وقت خود افتید و استغفار
کنید برتبت فوق و رتبت ناس که حجت بالغه خدای است شبه ایشان را بحجت
خدای عزّ و جل جواب و اگر انقطاع مدد و کدورت با شما اینکار کرده مدفع آن را
نیز اندیشه کنید و از مطالعه کیمیا و تذکره و احیاء علوم و مثنوی و امثال آن نفحه طلبید
استمداد توان کرد که الحکم جنود الله یقوی بها ابدان المریدین اما تمام الحجه

ور قوه این عزیز که شما کرویده بود با همین است که بعقل امده همچون تیری که بقوت
مین از کمان برون جهد چون ان مقدار مسافه که مقتضی ان قوه است طی کند
ساکن شود و بر زمین افتد مبادا که چنین باشد چه عزیز هیچ صاحب قوة نا
متناهی است هر چند زود و قوه او اخر شود الحمد قوه او متناهی باشد و حدی محدود
داشته باشد که نزد ان منقطع شود ان عزیز مجازی است هوس حقیقی خدای
شما را ازان محفوظ دارد او بهر حال باز وقت خود افتاد لا از دست خشم و دو
رها نباید کرد و تباهی از ان باصلاح اوردن جنانکه شخص چون خسته شود با جنّار و
و علاج مشغول کردد جهة ان که مرض بکذرد و مرض دل کمتر از مرض تن نیست
جنانچه بهر وقتی ناکاه تن مریض میشود و به علاج ان اشتغال میکنند و اهتمام عجب
اگر دل بار نیز مثل این عارض شود باز وقت می باید بود که تاخیر علاج نکنند
کر مبادا مرض مزمن شود و از علاج بدر رود والله الحفیظ ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلم علی الاخوان ورحمة الله
برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و لی فی الله و حبیب قلبی الامیر عماد الملة
والدین جعفر تولاه الله بما یتولی به عباده الصالحین   از عطای واکر
نزد او ست از کرام دل سیری نتوان نمود گشته اسوده نتواند نشست درین
وجوی ونک و بوی باشد بهتر از مقعد صدق مقامی بجنم کرده اید که چشم از ان
فرو کیرید باید از جوار خدای عز و جل جواری کان برده اید خوردن اور بر نیر کرید
و منشینید که خدای که حاضر انست که غایبست و غایب الخ حاضر است اگر جهان
زیر و زبر شود حتماً شی کو مباش واگر حتماً شی از دل کم شود جهان زیر و زبر شد
دل خود را با دوست ارید که حیف از چنین گرانمایه کوهر که ضایع شود جهان فرد است

ودل

ودل لب وان لب شما دارید چرا خود را کم کرده اید خود را باز یابید ان
فی ذلک لعبرة لاولی الالباب ای ولی من الجز از تو کم شده است از دیده سلیمان
کم شدی   بر سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی   ای ولی من این گوهر
زود بدست نتوان آورد روزکاری سر در سر این کار باید کرد من ثبت ثبت
وهیهات قل من الناس الثبات   لکل الی شاو العجا و ثبات   ولکن قلیل
فی الاناس ثبات جعلک الله جبی من اولئک القلیلین ای ولی من خیل
مثل طایریست تا به خفق جناح مشغولست بالا میکرود چون دست از جنبیدن ها
کرد فی الحال میل سفل میکند و حکم تراب پیدا میکند پیوسته بال و پری باید زد
واگر سست شوند بر زمین افتند کم از انکه طپشی کنند تا معلوم شود که بالی دارند
سست مقصوص الجناح نیستند ای ولی من کو نالهای دراز کو سوز و کداز
کو اشک غماز کو غم دمساز   نی نشان عاشقی شد مرخوشی   با بلا و ابیت
و محنت کشی   عاشق اتش در همه عالم زند   اره بر فرقش نهند ادم زند
عاقبت اندیش بشود بکرمان   ور کند خویش خویش ور انش صد جهان   ای
ولی و حبیب من بوی ایجدیث نمی شنوی یا می شنوی و دست نمیشوی
عجب لنکره تو داری   مستی کا نزا نباشد افت و خیز خالی از رعنایی واز
سادکی   ای ولی و حبیب چه اندیشه از جهان داری   ما جو داویم
دل و دیده بطوفان بلا   تو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر   کسی که بکشتی در
بی نسکی تن در داده و از سر تعلیم دیکر در دنیا که شت دیکر دنیا با او چه تواند کرد
اذا اکلت رغیف خبز و شربت علیه کوزما و فعلی الدنیا الدمار ای ولی و حبیب بکیه
سوکند که طریقه درست تر از طریقه درویشان نیست   و دست در دامن ان
زن و اندیشه مکن   طریقه اعینا و اهل و نجاخری ینست دوران خیری نیست

می پندارند که در کاری اند اما برهیچ اند بخدای که یکساعت با فقیری نشستن دوستر
دارم از یکسال حکومت اقلیمی کردن ای ولی و حبیب باش تا مزه اینکار
بچشی آنگاه مردمی باید که ترا از آن براند — آن کبوتر که سرا موخته است
تو نخوان میرانش کو برود خفته است — ای ولی و حبیب در بعضی مکاتیب عذری
خواسته بودی از چونی که من از آن اگاه نیستم اگر از اطاله نامه عذر خواسته
جرم در تقصیر است ای ولی و حبیب منه دستی بر خود افشان و یکی بر جهان
بند یکتا باش از ادای پیر اما الادب الادب والسلام علیک ورحمة الله
وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله ونصیری ایده الله وعونی علی
امری وعدتی وذخری الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد کتبه الله فی زمرة الصالحین
فقد قال الله تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
مراد از اولیاء الله درین آیه جماعتی اند که یکدیگر را دوست دارند برای خدا
خدای عز وجل ایشانرا مژده داده به آنکه ایشانرا ترس و اندوه نباشد برای
آنکه ترس و اندوه از وحشت خیزد و وحشت از وحدت باز دید آید ولیکن و
ایشان تنها نیستند هم نشست و مدد یکدیگراند و از یکدیگر برآند که محبت حقیقی
یگانگی آورد — عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست — هر یک از ایشان
همه است و یک کس که چند کس باشد تو چند کس داشته باشد در وجود خود
وحید و فرید نباشد بلکه کثیر و کبیر باشد اما جماعتی که یکدیگر را برای هوی و غرض
دوست دارند حقیقت آن هوی و غرض خود دوست داشته اند نه یکدیگر را پس
هر در ذات خود تنها و بیکس اند با وحدت و وحشت مبتلی هر آینه ترس و اندوه
از جان ایشان منفک نگردد و در حدیث قدسی درست شده که المتحابون

بجلالی

بجلالی فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی و حقیقة که امیدوارترین عملی محبة فی الله است
برای آنکه دیگر اعمال چون تعلق بجسم دارد ریا در آن در آید و اما محبة تعلق
بدل دارد ریا در آن در نرود و اکنون بزرگترین شکری خدایرا عز وجل که او
ما را ثبتهم الله ثم بالقول الثابت بدین عمل تسدید داده و قرینه گزیده که تحابب
فی الله است راه نموده و شما را باز از هم زیادتی ایمنی برگزیده و از ابر شما
آسان کرده این نیست جز رحمة خدای عز وجل مسئول از رحمة خدای
عز وجل آنکه چنانچه ملک محبت فی الله بر شما مسلم داشت ملک ذکر زیر تصرف شما
درآورد تا از یاد خدای گفتن و سخن از او گفتن یکساعت غایب چون ایشان
شما نباشد جز در آن و از آن ملول نشوید ملالی نیست ای راز و ریا
کی بی و ریا چون او حزم نکرد — و دیگر ذکر فکرت بر شما گشاده کند و فهم آیات
شما را میسر گرداند و محاسن و لطایف حکمة که در نظام عالم مندرج است بر شما
آشکارا سازد که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة و چون این باب
بر شما مفتوح شد شما را راه داده اند از آن از شما که راه رزید که راه روید
والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی شمس الملة والدین ابی سعید و الی
سایر الاخوان الالیین لا سلبهم الله هذا الاسم الکریم وادامه علیهم بفضله العمیم
قال الله تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
الآیه هر کس که منطبع باز دیده باشد از خود در یافته باشد که تردد غلبه بر وی
دیرون از آن چه فرحان میشود و بتقل خود رجوع کند که در آن غلبه چه طایل داده
از آن چه حاصلست حال او در ذات خود قبل از آن و بعد از آن یکسانست
حال اهل دنیا در حب غلبه و علو همین است جبلی است که جاهلان بر آن مجبول اند

هیچ در تحت آن نیست از آنجهت فرمود افوه المکسب است که میل علو در ارض ندارد
برای آنکه حب علو در ارض دلیل تقاعد جهل است و جاهل سزاوار جوار حق نباشد
ای اخوان خرابات حقیقی و خرابات اعتباری از هم باز شناسید مادام که کسی
مستوق شطرنج و معتبر اوضاع آنست از رحالهٔ مسماة بزوان فرحان است
و از عکس آن غمگین است چون از اصل شطرنج موقوف شد و قطع نظر از آن اوضاع
و اعتبارات کرد نه بردن برو لنت و نه باختن باختن و همچنان امروز اگر نه
شطرنج بازی چه خورده و همچنین دنیاداری این همان حکایتست که کسی شتر
میگفت و در الفاظ تحریفات میکرد گفتند چرا چنین میکنی گفت هرروزه شتر گفته
شتر چه خورده اکنون دنیاداری چه خورد رشت تا این صفط در دفع پیش آید
و درست بان ماند که شخص رومی به بیابانی بهند بعضی از راه آن آسان و بعضی دشوار
ساعتی در راه آسان رود و فرحان باشد و ساعتی در راه دشوار افتد
و نالان باشد اصلی طی این بیابان برای چه پیش گرفته و خود را کم آن کرد
بحال خود باشد و آسوده بنشیند برای چه از خود بدر رفته و خود را کم کرده
گروه بحال خود باشد و خیر که و رسیدن که صوفیان گویند همین است اما تا آدمی
این سکینه می یابد خیلی کار است ای اخوان عارفان چرا دست از دنیا و بشسته اند
برای آنکه بد وقت خود افتاده اند و دیده اند که فرحیت لا یفوت کرم کاری
چند نباخو اندیشیده اند که مقصود چیست برای چه ما خود را کرم این قصه کرده ایم
هیچ موجبی از آن نیافته اند و دست بدندان گزیده اند که دریغ ما این روزگار در
چه کار بودیم کاری میکردیم نمیدانستیم که برای چه میکنیم شادباش خوبا فنار
دست از هم از کار و بار برداشته اند و بجان گروه که تا ندانیم که در چه کاریم و
بهیچ کار نهیم این دریغ خوردن توبه است و این بجان کردن اهل سلوک

هرکس باید که با خود بگوید که تو این کار و بار برای چه بگردن خود نهاده
جواب از خود خواهد شنید که برای آنکه بزرگی باشم بگوید این زمان چه کم
بزرگی باشی از آنجهت که تو میخواهی که بزرگی باشی بزرگ تر نزد تو چیزی شده
اگر تو نخواهی غیر همچون خوردن طعام که بالذات نزوع بسوی آن نیست
بل طبع نزوع بسوی آن آنست چون کسی گشنه باشد رسته است و این
بزرگی بخواه و رستی و اگر گوید من این خواستن از خود باز نمیتوانم داشت
این دلیل آنست که مجبور و مجبوریست همچون حیوان که او را بر افسار کشند
و ندانند که او را کجا می برند و نکی نیست و حیوان را در اصطبل باوشاه راه نیست
صحرا در جنبم و جویدن خریج او را می بزد و چوب مالک خوردن اگر او را
اختیاری باشد که داند که در چه کار است و هر چه کند بدانش و درویه خود کند
آدمی باشد و جلیس حضرة الوهیت تواند بود اکنون ما این سخنان
برای آن میگوییم که اگر او آدمیت او میته را بیدار کنیم و اگر حیوان است
این ندا خود با وی برسد او لیک ینادون من مکان بعید و فرده باد او را
که او را برای هیزم کشی دوزخ آورده اند حمالة الحطب فی جیدها حبل من
مسد و در چراگاه دنیا سر داده اند یاکلون کما یاکل الانعام و النار مثوی
لهم اگر گوید چونست که دیگر حیوانات از گاو و خر و خران بدوزخ نروند و من
بدوزخ میروم گوییم تو حیوان عالم جانی بدوزخ آن جهان روی و حیوانات
حیوان عالم جسمند بدوزخ اینجهان باشند تو را مالکی و ایشان را مالکی حال
حیوانات در اینجهان می بین زیر بار گران و چوبهای تند دست بی رحمان و حال
خود را از آنجا یاد می آور که علیها ملئکة غلاظ شداد و جنبان و آن حبانجر
در دنیا با حیوانات چندین تعب کشند آدمیان آسوده بنشینند همچنین

در عقبی تا دوزخیان چندان عذاب نکشند کار بهشتیان سامان نشود
تمه بهشت فراز دو رخت خانجه و یک طعام فراز آتش وان باشد اطعمه
و ثمرات بهشت به دو حرارتی لطیف که از دوزخ مجاری و منفذ برآید نضج یابد
دوزخیان هیزم وار سوزند در زیر آن دیگ تا آن طعام آنجا پخته گردد والقوا
النار التی وقودها الناس والحجارة هم هیزم اند و هم هیزم کش آری
هر که گشت درز خراجات شاه بارکش غول بیابان شود اینست جزای
هر کس که بر خلاق خویش پشت آورد تند عوامن او برد تولی و اگر گوئی خدای
عادلست و رحیم چگا با من چنین کند بدان که خدای این جهان و آن جهان یکی است
همان خدای که حیوانات را در این جهان گرفتار مالکان کرده ترا در آن جهان
گرفتار مالک گرداند و این از عدل خدای است که عدل وضع شی است در موضع
لایق او و الحاق جنس بجنس حیوان را در صحرا کار باید فرمود و آدمی را در مراتب لطف
نعم باید داد الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین
والطیبون للطیبات وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع
العلیم هر آدمی را که فرشته خوی سرشته اند بتعظیم و اکرام بدار السلام میخوانند
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و هر آدمی را که حیوان نهاد آفریده اند بچوب
و نهیب بصحرا و جهنم میرانند که نسوق المجرمین الی جهنم وردا و بدین هر دو فعل تمامی
عدل ظاهر میشود و ثنا و خلق متوجه حضرت الوهیت میشود که وقضی بینهم بالحق
وقیل الحمد لله رب العالمین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبی الامیر رکن الملة والدین
حسن چون میر میخواهد که فقرا را همچون خود نمایند برای قلعه مال دگر نه

فقرا خود همچون فقرای باید زیست که هیچ نزد خدای عز و جل احب نیست
از مواسات با فقرا و سیرة اویس رضوان آن بوده که شب هر چه داشتی صدقه
کردی و گفتی خدایا اگر کسی از برهنگی یا گرسنگی هلاک شود باز خواست از من
مکن که آنچه من در دست داشتم بذل کردم مبارک ماه رمضان است ماه
تشبه اغنیاست بفقرا ای توانگران آنچه شما درین یک ماه میکشید درویشان
همیشه بآن مبتلی اند بر فقرا رقت آورید و بدانید که مهر خدای عز و جل با فقرا است
و ضعفا و اگر خواهید که مثل خود و مثل فقرا نزد خدای عز و جل بدانید تامل کنید
در حال فرزندان کوچک و فرزندان بزرگ مهر و رحمت در دل مادران با آن فرزند
کوچک است که ضعیف و ناتوان اند مهر خدای عز و جل بر فقرا همچنان است
که مهر مادر بر فرزند شیرخواره لطف خدای دایه ایشانست زنهار که بر ایشان
ستم مکنید که چون فقیر یتیم و هر ضعیف را آزار کنند عرش خدای بلرزد
بدست خود طعام بفقیران دهید و ایشانرا نوازش کنید خاصه در ماه
رمضان که شما در آن ماه بجای ایشان رفته اید دستاویز و تحفه همراه باید
برد و ایشانرا نوازش نمودن اما دریغ که فقیر حقیقی کم یافت میشود فقرای
صورت را نیز ببوی ایشان گرامی دارید و نوازش کنید ای توانگران
اگر فقرا نبودندی راه شما بخدای عز و جل بسته بودی شما را وسیله بخدای عز و جل
و اقبال او بر شما نیست الا از طریق فقرا که چون شما فقیر را نوازید و صلت
کنید لطف خدای عز و جل در روی شما تبسم فرماید و بر شما اقبال آورد و الا در
حجاب کبریا باشید و هیچ سبب استجلاب لطف و اقبال او نتوان کرد پس وجود
فقرا و ضعفا رحمت خدای است بر شما و عجب اگر شما و زنان از ایشان بتنگ
باشند ارأیت الذی یکذب بالدین فذلک الذی یدع الیتیم ولا یحض علی طعام

المسکین لقمانٍ الفقری بدل خورش ندهند اما نمازهای دراز گزارند اگر
در آن نماز مخلص بودندی بطعام فقرا مایل بودندی اما آن نماز ایشان ریا ست
فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن ویمنعون الماعون
نماز بنده معلق است میان آسمان و زمین تا دلجویی فقرا نمیکنند رفوع نمیشود
غنیمت شمارید وجود فقرا را که ایشان مبلغ شما اند بخدای عزوجل اگر فقیر
حقیقی یابید جانش دهید و اگر فقیر صوری یابید نانش دهید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر عبد الله قطب بن محی الی الاخوان الالیین جزاهم الله عنا انعمهم
خیرا والسلام علی سید الاخوان حیث کان   نامهٔ اخوان در زمانی رسید
که از مکایده اضداد خاطر مشحون بکدورة بود و از خدای عزوجل خواست که مضمون
نامه موجب باشد زوال کدورت را الله الحمد که چنان بود و آثار موافقت سمع خاطر را
بنوید نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم مژده داد و بعد از آنکه لوایح مخالفت تهدید
و ان عذابی هو العذاب الالیم ولرا نهیب داده بود و نامهٔ مولانا کریم الدین نیز
رسیده بود و با نامهٔ اخوان بهم خوانده شده والحمد لله علی جمیع النعم وله المنة
والفضل اخوان را معلوم باد که هر چه جز یاد خدا ایست عزوجل یا عملی که برای ابتغاء
رضوان اوست هیچ در کفت ندارد یا آن دیان تا دیدی گذشت و نه معلوم که چیست
و چه بود و بعیوبه هستی است و هستی یادی نیست و هر چه هستی ندارد همچون کاهیست دل را
از تغذی بآن قوتی حاصل نمیشود و قوت دل هستی است و هستی یا هستی جسم را
شاید و لرا نشاید چنانچه هستی گندم آدمی را باشد و برگ آن حیوان را همچنین هستی
دل را باشد و قشر آن جسم را اولوا الالباب آنانند که تغذی بهستی کنند و اولیک کالانعام
انان کوست بقشر قشر هستی ندارند و لیک الاکثرون قل انظروا ماذا فی السموات

والارض اراست به طلب لب هستی جو لب در قشر باشد میفرماید ببینید ظاهر هستی
که می بینید قناعت مکنید به بینید که در آن چه مضمر است از آنان مباشید که یعلمون
ظاهرا من الحیوة الدنیا و صفت ایشانست و بر ظاهر بایستند باطن رسید باطنه
فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب ای اخوان جانم میسوزد که چنین نعمتی هنی و
لذة گوارا و محل امن و اخوان ما هر سوی سرگردان اما سرگردان مطلق آنکس را
توان گفت که از قبول این مژده سرگران دارد چون شما را باوری است
باکی نیست ومن یؤمن بالله یهد قلبه لشکر نگاه دارید و پیشانی سخت کنید
و ستیزه روی سوید هر چند چوب و تیر و سنگ آید روی گردانید تا این قلعه را
تسخیر کنید اهل قلعه آرزومند شما اند اما مردی شما را آزمایند که شایسته آن
هستید که شما را بر خود سالار کنند و کلید قلعه به شما سپارند یا نه   بسم الله
الرحمن الرحیم   الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون
ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ای اخوان
این همه مردمان بر آن اند با ملت و ایشان خاک بر سر خود میکنند و تیشه بر پای خود
میزنند و خبر ندارند و اگر خبردار گردند چون مرگ با خود آیند ای اخوان مثل مرگ
و زندگانی میدانید که چیست کسی که به کارزار مشغولست مادام که بآن مشغول است
خبر از خود ندارد بهمگی متوجه آنست چون از کارزار باز پرداخت و ساکن شد بحال
خود می افتد و معلوم میکند که حال او چه شده دستش چگونه بریده شده و شمارش
کجا افتاده و از کدام رگش خون روان شده زندگانی مشغولی جانست بکار مادام
زنده است از خود خبر ندارد چون با خود نشست بمرگ میداند که او را چه شده
در باب فضیلت عزلت و بحال خود مشغول شدن نامه نوشته میرسد تا جه اخوان را بطریق
افزون شود و خاطر بران مصمم دارند و اسباب از القدر مقدور فراهم آورند تمام ارتفاع

از اسباب الفت دران باب کوشش کنید دیگر معلوم داینه که رمضان که ماهرا متبت
ونور و برکه اینجا چندان ظهور میکند که هر کس در می یابد چنانچه در شعبان چنانچه ظهور
میکند که رسول الله صلی الله علیه واله در می یابد و باین اعتبار شعبان ماه ان حضرت است
و در رجب از ان پوشیده تر پیدا میشود چنانچه علم خدای عز و جل بان میرسد و باین
اعتبار ماه الله است رسید مقدم اورا گرامی دارید و اوقات از الخیرات و طاعات
از اوقات دیگر شهور ممتاز سازید تلاوه قران دران بسیار کنید و مواسات با ضعفا
و فقرا بیشتر کنید و زبان از غیبت و بیهوده در بند کنید اگر سخن خیر ندارید که بگوئید خاموشی
خیر است و در حین افطار افراط در چیزی خوردن نکنید بر سر سفره بوقار و خشوع بنشینید و
نعمه خدای عز و جل حاضر خواهید شد ان شاء الله تعالی و خلاصی از رنج و تعب چنان
که للصائم فرحتان فرحة عند فطره و فرحة عند لقاء ربه تر واحدی الفرحتین ان فرح دیگر
یاد آورید جمال حکمه علم را بر حوض حاضر کنید چون اوراک خوبی طعام کنید بی نمانک
صفتهای خدا که خوردم نان در گلو گیرد مرا با خادم سخن درشت مگوئید و اگرچه
شمارا مهمانی عزیز باشد که خوش خلقی با خادم بهتر است از ضیافه و موجب
دلتنگی از خادم حیثیت الاغلبه ریا الامانت و الله در طعام خوردن شتاب مکنید
و تبانی چیزی خورید که عجله طبع که ظاهر شد نور حق مستور میشود در که طعام حی میگردد
دلم سخت بران میکند درین رمضان با اخوان طعام خوریم که رحمة خدای در ان
حین یاد دار شد و اگر بعین حاضر نیستم باندیشه حاضر کرد باید زنهار زنهار زنهار
که بر سر سفره ان مقدار خشوع نگاه دارید که در نماز نگاه میدارند و از تملی و لغو احتراز
کنند که محل نزول رحمه خدا است و فرشتگان خدا ان ... اندازروی ایشان
شرم دارید بیهوده مگوئید و خنده باواز مکنید از طعامی که دران شبهه باشد احتراز
کنید و سعی در تکثیب طعام کنید بالتقی مفرد که تجاوز از حد باشد ای اخوان خشوع

خشوع

خشوع خشوع دیگر باید که هر شب نماز نافله بگزارید اگر استطاعه باشد و نماز جماعت
باید که از شما فوت نشود و سستی روزه شما را از هیچ کار خیر که سابقا میکردید باز ندارد
وافضلها بعد الصلوة المفروضه السعی فی اتمام هذه البناء والالهی ای اخوان هر روز پنج
نوبه اگر میسر باشد مجتمع شوید و نماز فریضه باهم گزارید و بعد از نماز ساعتی بیک یاد
حق عز و جل مشغول شوید و اوراد مرویه بعد از ان مذاکره چیزی شکر نمود و ذکر الآلاء هر کس را
که شغل ضروری نباشد داری ازار عمارة در کردن او نباشد و در ان کاری نسخه
باشد این نامه ایست بسوی همه اخوان و هر یک نیز در جواب نامه نوشته خواهد
شد اگر میسر گردد و اگر درین هفته میسر نشود در دیگر هفته جواب مکاتیب نوشته شود
ان شاء الله تعالی استغفاری که ولیم و حیم امیر عماد الدین جعفر در باب مطالعه
مکاتیب فرموده بودند مسموع گشت و درین باب ترجیح زیاده از این ان
شاء الله نوشته گرده دلم جز بذکر و نرحکه گشاده نمیشود و اگر در ان هزار نامه
نویسم ملول نمیشوم اما حالیا اقتضا روقت چنانست که فراغت تمام دران جانب نما
بجواب مقید نباشید و نامها مستوفی نولیسید والسلام علیکم معشر اخوانی احبکم الله کما احبکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین جعلهم الله من التائبین ارحم
و دمان بان مشغول اند جز یاد خدای عز و جل و بحث حکم ناکسب قوامی بقدر ضرورة
باطلست باطل است باطلست و کسب قوام بر دو وجه باشد یکی کسب قوت و یکی
کسب ثمن قوت و اول احسن است خاصه در وقف و زمانه و بنای معاملات دقوت
دوست نباتی است و حیوانی کسب اقوات نباتیه زراعت است و قطاهر وقد جاء فی
الخبر فما غرس مومن غرسا فیاکل منه انسان ولا دابة ولا طیر الا کان له صدقة الی یوم
القیامه رواه مسلم و کسب اقوات حیوانیه گوسفندست و نتاج و در حدیث که من خیر معاش

الناس لهم رجل ممسک بعنان فرسه فی سبیل الله یطیر علی متنه کلما سمع هیعة
او فزعة طار علیه یبتغی القتل والموت مظانه و رجل فی غنیمة فی رأس شعفة من هذه
الشعف او بطن واد من هذه الاودیة یقیم الصلوة و یؤتی الزکوة و یعبد ربه حتی
یاتیه الیقین لیس من الناس الا فی خیر رواه مسلم الهیعة الصوت للحرب والغنیمة
تصغیر الغنم والشعفة اعلی الجبل و کسب ثمن تجارة است و صناعت و از صناعات خط
صناعتی فاضلست برای آنکه متضمن تقیید علم است و امیر المؤمنین علی ع فرموده علیکم
بحسن الخط فانه من مفاتیح الرزق و خیاط صناعتی است خفیف الالات و مؤونت اجره اندکی
و پاره رشته با خود بر میتوان داشت که هرجا که خواهند روند و صناعت ادریس است
علیه الصلوة والسلام و زنبیل بافتن صناعت سلیمن است علیه الصلوة والسلم و هرکس
صناعتی از وی بهتر اید آن اولی صناعات است در حق او و منقولست که رسول الله
صلی الله علیه و آله کسی را دید که در گل کار میکرد فرمود می بینم که این کار نیکو میکنی
دست از آن مدار ای اخوان در حدیث آمده که یوشک ان یکون خیر مال
الرجل غنم یتبع بها شعف الجبال و مواقع القطر یفر بدینه من الفتن امروز آن
روز است ای اخوان نزدیک و زمانه خمول اولی است از شهرت و عزلت اولیست از خلطه
وفا و زمانه آنگاه است که ابنا او کار خود به تقلب از پیش برند نه براستی ای اخوان
بعد از انقضا ... زمان روی بضعف نهاده و پیوسته ضعف و در ازدیاد است
جناب انس بن مالک فرمود اصبروا فانه لا یاتی علیکم زمان الا الذی بعده اشر منه
حتی تلقوا ربکم سمعته من نبیکم صلی الله علیه و آله پس بسوی خدای عز و جل گریزید ففروا
الی الله ای اخوان پیوسته با خود می شمردم که هرگاه که هفت کس شویم یکدل یکروی
بعدد اصحاب کهف رو به آنگاه بکمال خود بودن پیش گیریم و از مردمان کناره کنیم چنانچه
جمعی کرده اند که بر بعضی بیان کرده اند هفت کس خالص از اینجمله بر نیاید اقلا بلکه امید چنانست

که

که هم خالص باشند و پایدار و از قبیل آن اعرابی نباشند که باسلام بیعت کرد
روز دیگر او را تب گرفت باز آمد و اقاله طلبید رسول الله صلی الله علیه و آله اجابت
نفرمود باز گردید و از مدینه برفت ای اخوان اگرچه ضعف و زمانه را فرو گرفته اما وعده
رسول الله صلی الله علیه و آله چنانست که پیوسته در امت من طایفه باشند که بر
حق باشند و قد قال الله تعالی و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون بکوشید
تا مگر شما از ایشان باشید   اندیش بجربا کرانه چو غوک
پای بزن جرواتی بوک   دوش در خواب می دیدم که برخاستم و رفتم آنجا و دست
وششش یافت تابوت آنجا نهاده و امثال ابدان اموات در آن است اما
سرها ایشان از تابوت بدر است چون انکشاف رفت بدن یا تمثال بدن
نوح است و هود و صالح علیهم الصلوة والسلام و حسن عسکری علیه السلم اللهم اجعله
حسنا و دو کس پایه کس دیگر یکی از رفقا را میگوید که چیزی در دست داشتم
از دست من افتاد و نام آن یک که مقدم تابوتهاست بردم فی الحال فی الفور از زمین
برخاست و در دست من در آمد از برکت آن نام تعبیر بردن آوردن ایشان سرها
از تابوت بیان کردیم که برکات معالی ایشان در جهان پیدا شود کو هی سری
این جهان دارند خدایا که از آن برکات ما را ای اخوان اگر بعضی از طاعنان
خواهند که شما را افسرده سازند در سلوک و گویند این راه بی مرشد نمیتوان رفت
و شما را مرشد نیست جواب گوئید که هب ذلک کذلک ما اخوان و رفقا هستیم
محققان گفته اند که اگر مرشد نباشد با رفیق نیک نیز توان رفت که عقل با عقل
دگر چون یار شد   رفت ظلمت جملگی انوار شد   و قصه اصحاب کهف که در قرآن
مجید و قرین قصه موسی و خضر علیهما السلام مذکور شده از آنست تا یکی بحر طریق
اراده باشد و یکی بحر طریق رفاقة و معلوم شود که این هر دو طریق بسوی حق توان رفت

[illegible]

تا حجت سالکان منقطع شود وایشان را بهانه نماند اینها همه بر طرف بطریق شما خود زیست کردن معنی ندارد حالیا بهر وجه که هست کوششی میکنیم دوست دارد و دوست این اشفکی کوشش بیهوده به از خفتگی نوعی دیگر از الزام انکه گویند مارا و شمارا حق قدری متفق علیه هست در ان نزاع نیست چاید تا دست بدان گیریم و دع ما یریبک الی ما لا یریبک چنانچه رسول صلی الله علیه و آله با صحابه گفت تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم نماز فریضه گزاردن متفق علیه است خشوع و جمع قلب دران متفق علیها ترک تناول خمر و تناول طعام مومنان بغیر حق متفق علیه است کدام است از اینها که ارتکاب ان مشروط بوجود مرشد است و سلسله ای طاعنان بکلماتی چند که از طاقیان شنیده اید میخواهید حجت آورید و سالکان را از راه باز دارید و خود سنگ این راه شوید خدای این را بر شما راست میاورد و حجت واضحه میخندد بهم از سر راه که حاید حجت خدای بر شما غالبست قل فلله الحجة البالغة جماعة اخوان را خدای عزوجل بر شبهات و تمویهات ایشان افزوده گرداناد و از سایر وجوه افزونی بر پناه خویش گیراد انه الکریم الجواد الرؤف بالعباد سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی عفو الله قطب بن محیی الی ولی و خلیل الامیر مجد الملة والدین اسمعیل واصحابه ومن یتعلق بهم نفعهم الله بهم اجمعین التماس موعظتی فرموده بودند در باب ترک دنیا و دنیا خود بند موعظه بیده اما کس نمیشنود میگوید اخر کار رها خواهند نمود بقیه اول ان شوید و روزی چو گستاخ گردت بجو ازان پس ندارد روز توهیچ بد اگر جوانیست پیری در پی دارد و اگر زندگانیست مرگ در عقب اول و آخر ان و هدایا تیش طمع و زور بر دادن و به کشتن بری و دانش یکبیک برکند اگر خردمندی

و ندان از بنش برکنده داشتی و با چوب دستی این جهان کار نداشتی جهان ان به که دانا تلخ گیرد که شیرین زندگانی تلخ میرد این چند روز که در اینجهان است به ادب بسر باید برد و حسن سیرت خود بجهان از بن باید نمود تا چون جهان جور جو بجاودت بنیاد کند و نهاد این کس را ویران سازد جهان ازین نهان او را بسوی خویش خواند و در جوار خود او را جای دهد و عذر بپیدا او جهان ازو ی بخواهد و غبار از راه باب رحمت ازو ی او فرو شوید او بجیست و از ی گرفتن و از تناول اموال مردمان بغیر حق خود را نگاه داشتن در زمان جهان ازین گریز اوانند که جیست و مردمان نرسانند بکار ادرون و اگر او ب نگاه ندارد و لا ابالی ولی باک زید جو جهان بنا و او را ویران سازد و او را بدست موکلان نهان جهان و ایشان زبانیه گویند باز که ارند تا جدا از این بیابد که جهان در ظاهر با او کرد ایشان در باطن با او کنند و جهان ازین فریادرسی وی نکند در چندی که وی یا دکند حجب کبریا نگذارد که فریاد او به پیشگاه رحمانیه رسد و ای بر او و ای بر او خدای عزوجل ولی مرا امیر مجد الدین اسمعیل و اصحاب او را از این نکال محفوظ داراد آمین آمین فصل زجری که از ان مقصود تادیب باشد مادام که ظن باشد که مفید است و بنا ان نه بر غضب و جوشش طبع باشد مذموم نیست فضل و با وجود عیال و اطفال دوست از استقلال معیشت نباید داشت و حب المقدور از مضایقه و جدال احتراز باید کرد و چون واقع شود اعتدال دران نگاه باید داشت و از عدل عدول نباید کرد والله الموفق فصل بر ان امت مشایخ اند و از اهل ارشاد و بر ان سن بر ظلال ایشان که الشیب وقار الله و در این بشارتی داخل اند والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته و علی اخوانکم و اصحابکم و من یتعلق بکم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وعونی الی الله سید الاخوان الامین
الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد والی سایر الاخوان الالیین واحدا بعد واحد سلام
الله علیهم اجمعین فالله یعظم اجرکم فی مصیبة اخیکم الواصل الی جوار ربه الامیر
جمال الدین اسحق وجعل موته عبرة لکم وتذکرة وعظة وبتقدیر خدای عز وجل کم چنین
کروهی کر او میان تدریج میرند و بعضی در نظر بعضی تا موجب بیداری باقیان کردد
اما آدمی بحیوانات بهم ماند قصاب کوسفندی را ذبح بایده و می کشد ان کوسفند
دیکر از سر فراغت علف میخورد هر کس باید که خود را او بیند برای انکه عنقریب او
خواهد بود و تامل کند که انکه او میرفت و کار و بار ایجهان بر او چه خنک بود
روز کر میدان که دران کروه چه شرمنده و سرافکنده و پشیمان و نادم مکر یاد می فیوم کر
ان او را دران دم دستکیری ها باید کرد ناچار تمنی داشت که ای کاشکی ان
کر مهاجر در این کار بودی جون توانستم نداستم چه بود جون بدانستم
توانستم بود شما که هنوز می توانید فرصت بر خود فوت مکنید بیش از انکه شما
را نیز همین باید کفت ای اخوان تعجب از کار ادمی میکنند وطیفه ان بود که او
نسبة مدة بودن او در این جهان به مدة بودن او در ان جهان ملاحظه کند
و از عمر خود بران نسبة در کار این جهان و انجهان صرف کند مثلا اکر مدة بودن
او در این جهان عشر مدت بودن اوست دران جهان عشرة عمر صرف اینجهان
کند و باقی صرف ان جهان و شما دانید که چنین نسبة در عمر نتوان یافت زیرا
اکر هر نسبته که دران ملاحظه کند نسبة متناهی است به متناهی و نسبة مدة این جهان به مدة
انجهان نسبة متناهی بغیر متناهی است نباشد پس هیچ از عمر برای کار دنیا نماند و
عجب انکه ادمی هیچ از عمر برای کار اخرة نکذاشته ای اخوان این عجبست که ادمی
دنیا ر خود را بر اخرة خود می کزیند اما از این عجبتر میکند دنیای دیکران بر اخرة

در العالم الشریف ... [illegible] ... صم

خود میکردند عادة اکثر دنیا داران انست که قروض مردمان بر کردن ایشان
باشد و ترسند که بعد از مرک املاک که دارند از دست فرزندان ایشان بعلة
قروض بیرون رود املاک را بر اولاد وقف کنند این وقف منعقد نیست
اما ایشان به این نیت خبیث میکنند سبحان الله برای انکه فرزندان او
در دنیا لذتی بخس یابند بخود می پسندد که او در پس دیوار برزخ به شکنجه
و عذاب مبتلا باشد در دنیا بکمتر چیزی ایشان بر خود اختیار میکنند جون نسبت حج
در کار اخرة چنین اختیار پیش کرفته این نه اختیار است مکر در کار اخرة شکی دارد
بل ادارک علمهم فی الاخرة بل هم فی شک منها بل هم منها عمون ای اخوان
به پناه خدای عز وجل روید از سیرة اهل دنیا و اتباع سنن ایشان و بدانید
که بازکشت ایشان بانکشتی بد است و کار بازکشت دارد ازلی سهل
سخت سخت بود اخر کاربه که بخت بود والعاقبة للتقوی اوله لا تمدن
عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم الایات ای اخوان از این طریق که
پیش کرفته اید باز کردید و در جه پیش آید مترسید که این راه بعجب جایکاه
میرود و عجب منازل رفیعه که در پیش دارید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد متع الله بمن
نفسه چنانچه میدانی که این زمان روز است و هیچ شک دران نداری
همچنین بدان که بعد از امروز فردایی است که دوانا یان انجا سرافراز باشند و دانایان
نرکون و عدل حقیقی از روز آشکارا شود و هر کس بانچه شایسته انجا واقع شود
جون وجود چنان روز بدانسته ایم بر دوام امروز ما را غافل و شیفته ان حدیث شده ام
چنانچه اکر مشغله صوری روی می نماید نا المقدار از ان آزرده میشوم که اکر مثل ان

آنست که بکر چهر چال
بلموقع ناشایسته صم

دیگری را واقع شود ارزده شود بر مردمان چنین شاغل همین است برای انکه
ایشان همتی بجز ندارند جز انکه همانه زمانه را بر کنند و روزی با شب کنند
و به اینها روز با شب میتوان کرد اما کسی که بجز همتی دارد و میخواهد که از زمانه
کردی بگیرد و از عمر مایه حاصل کند چه ریخ آن سعادة جاوید باشد و رستگاری
در یوم موعود صرف شدن عمر در امثال ان اشتغال بر او صعبست ای برادر چو
جنان روز جنان جهان عادل میدانیم چگونه دل ما در این جهان ظالم نشینند ربنا
اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا ای برادر اما
نه هر کس وجود ان روز و انجهان داند اگرچه بتقلید از ان سخن راند اما تقلیدی
انشراح اثری ندارد و بسیار سستست   که بود تقلید اگر کوه قویست
دنیا مردمان را بحقیق و ثقت وافرة بتقلید کا کیحقق مغلوب تقلید خواهد شد
هر اینه کاری که بکار اید جز برای جهان نمیکنند و برای افره چون علم بوح
کر متوی نداشته باشد بر ایشان آسان نیست کردن الحجه میدانند که طائلی
دارد برای کار جهان اماده میدارند امنیت معامله جمهور ناس حقیقت ایشانست
دنیاست و مجاز ایشان افره و ازحق جو هیچ بهره و نصیب ندارند و چون جمهور
ناس چنین اند و اخوان ما انقذهم من النار بیلی موز در جمهور بر ایشان
از هیچ جنان ترسان نیستم که از مردمان چه میدانم که مردمان از مفارقه احوان از
اطوار ایشان در تنگ خواهند بود و این در خود بسیار نتوانند که بگذارند و افرا
حباره اظهار کنند و در ایح انکار هم اکنون بر تجایل احوال ایشان لایح خواهد بود
و هذا اشد فتنة یبتلی بها الاخوان ایدهم الله و اخوان لولا عصمة الرحمن ما بری
موطد ما نزد حوض رسولت صلی الله علیه و اله انجا به بینم که خود را رسانیده و
که باز مانده و یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی

بود

برجو خوانده ای برادر اگر ما و یاران رسول الله صلی الله علیه و اله نزد حوض
بینیم ما را چه زیان از هر بلا و تعب که در جهان کشیده باشیم و اگر العیاذ بالله
این میسر نشود ما را چه سود از هر خوشی و لذة که در جهان یافته باشیم ای برادر
باخامه تو میگویم خود را در یاب و اندیشه خود بکن که عذاب اخرة اسان نیست
برای انکه نقد خود را از اندک رنجی برهانی چیزی بکن که فردا از رنجی گرفتار
شوی که طاقة بر حمل ان نرسد و برای انکه لذتی که بابی چیزی بکن که از لذة
جاوید محروم شوی بغفلة روزگار مگذران دو در چو بسوزد بگذاز و آرام و قرار دیگر
هر گاه که ارام گرفتی بدان که هلاک شدی بچو مرغ که هر گاه که از پریدن
باز ایستد و افتاد ای برادر نامه با فور رسید اما سخن با فو نرسید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
شیخ الاخوان والی سایر الاخوان واحد بعد واحد والسلام علی ولی فی الله
الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد سید الاخوان حیث کان   مردکان
تمنی میکنند که کاش زنده بودیمی و در راه خدای کاری کردیمی چون شما
زنده اید زندگی را مغتنم شمرید و کاری کنید خستگان تمنی میکنند که کاش
تندرست بودیمی که ببین از خدای خشنود می بودیم و برای فضولات و زود اید
خود را رنجه نمی داشتیم چون که شما تن درستید ان وعده که ایشان میکنند بجای
آورید و از پی فضولات عیش بود تا بود ان عمر مخورید دانم که بار با هر یک از شما
خسته شده باشد و با خود گفته که اگر راستی درست باشد و نان جو و حصیری که خوردم
از من خوشحال تر در جهان که باشد اینک ان تندرستست و نان گندم و ستر از شما
خوشدل تر باید که باشد اذا کملت فرو خرد و مرتبت علیه مرتبه امرفلی الدنیا الدمار

ای اخوان کار جهان یکسان نمی باشد وحال ادمی بیک نهج نمی ماند هیچ چیز را
پیش از هیچ چیز غنیمت باید شمرد زندگانی پیش از مرگ تندرستی پیش از خستگی
جوانی پیش از پیری توانگری پیش از درویشی فراغ پیش از شغل هر کس را
که این هیچ نعمت دست داده دوران کار خود نه خفت وای بر او چون دورکرد و
وحال دیگرگون شود واین نعمتها از وی سلب کنند چون توانستم ندانستم
چه سود چون بدانستم توانستم نبود ای اخوان زندگانی امری عظیم است
انسان بهم برافتاده از ان روز که اسمان افریده شده و بگردش درامده میگردد و
وتخم میوه هر شخص را که در نهاد زمین نهاده اند ابیاری میکنند تا درخت هستی
یکی نهال بر میکشد پس چنان دانید که چندین هزار سال درکار بوده اند تا یکی
از شما راست شده وخلعت هستی یافته اما تا این کار تمام نشده دیده شما
بران نگشوده اند نا شنیده تم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم چون
تمام شده دیده اید بنداشته اید که همین دم شد از اسمان گرفته اید لاجرم
قدران نمیدانند و هرچند وسجاور ترمی سازند شما اسان تر از دست میدهید
مثل الانسان ما اکفره ای اخوان خلیفه بوده که درج جواهر پیش او نهاده بوده
بر لب بحر یک یک جواهر را در اب می انداخته و می گفته اعجبنی القلب که نبی
ان او ز جواهر را در بحر میریخت ان خلیفه مراد میت که انی جاعل فی الارض
خلیفه و جواهر ساعات عمر اوست که در بحر عدم می اندازد و برای جزئی خطر هر نفس را
هر نفس زانفاس عمره گوهریست ان نفس سوی خدایت رهبریست
الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق خود مگر ایمعنی دارد که هر نفس بجزی را خدا
راه می نماید که ان خبر فرو دران نفس نباشد و فرو راندم نتوان یافت که
کل یوم هو فی شان پس مردم که ضایع شد استدراک آن می

و هر خاص که دران دم بود باز نمیتوان یافت هرچه درومی دیگر یابند تران
دم باشد زما را قضا نیست ودریغ از چنین نفیس جز که چنین بهیچ از دست
آدمی میرود ای اخوان دریابید و دریابید و راکر حیف نازین عمر که چنین ضایع از
دست برود و گردی از او نگیرند دریابید دریابید والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی عفو الله قطب بن محیی الی الاخوان الالبین کثرهم الله و
بارک علیهم اجمعین تامل در نظام جهان کنید وحرکة پیوسته اسمان
که بالضرورة بشناسید که جهان در کاریست ومعطل نیست ایاان چه کار است
وکار کن بی کارفرمای نباشد ایاان کارفرمای کیست چند سر در گریبان
خزینه فرو برده اید و جز این شغلهای ابتر بیزنی شناسید و ملمید انه اولم ینظروا
فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شی از کارها بزرگ
امر واقف شوید تا این کارهای خرد خود بر چشمتان حقیر شود پس دست
از خود و کار و بار خود بدارید تا هستی شما با هستی کل امیزد و در جمع ان برود
همچون ان اعرابی که سبوی اب از بادیه جبة خلیفه بتحفه آورده بود
گذارش به دجله افتاد که در در خانه خلیفه میگذشت از تحفه خود شرمنده
شد سبوی را در دجله ریخت ای اخوان این همه قرآن می خوانید نمی
شنوید که چه مقدار امر تفکر واعتبار می فرماید چرا وصیه خدای عزوجل را
نمی شنوید و دیده بر گشاید که من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل
سبیلا شما دانید که مقصود از این اعمی اکمه نباشد که الوان و اضواء که بر سطح
اجسام است ادراک نکند مقصود اکمه است که زینة فایضه بر وجود و حسنه منه ولکم
از منعم ذی جود در نیابد و هر کس که زینة و نظامی که مقتضی تدبر علی کبیر است در نهایت

کرچشم او بدان روشن ودل او بدان خرسند شود همه او معروف اتمام نظام
وزینتی باشد که وهم او از اندیشد واختراع کند واتمام ان موجب اختلال نظام و
زینت البیت کو لو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ومن فیهن پس این
چنان کس همیشه به افساد در ارض مشغول باشد واگرچه خود را مصلح میپندارد واذا
قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولکن
لا یشعرون پس بر هر مومن فرض عین است که تامل کند در نظام هستی تا از زینت
فایقه بران ولمحه منه دل دران دریابد که تفکروا فی الاء الله وچون به اوراک
ان رسد همه او معروف نباشد جز به اتمام ان اینجا اراده او موافق اراده حق
عزوجل شود نه او را از امر نارضای باشد ونه امر ما از او رضی الله عنهم ورضوا
عنه ودر این مقام روی نماید ورضوان در بهشت بر روی او بگشاید ودر این
مقام به عدل حقیقی موصوف گردد واز تباهکاری واف ودر ارض محمی ماند
راه صلاح پیش گیرد ودر پی روی صالح علیه السلام که فرمود اذکروا الاء الله
ولا تعثوا فی الارض مفسدین ای اخوان به جنبه دریافته که تا کسی از زینت هستی
واقف نمیشود راه صلاح پیش نمی تواند گرفت وواقف شدن از زینت
هستی به تفکر در خلق سموات وارض وما بینهما حاصل شود وموقوف علیه واجب
واجبست پس تفکر واجب باشد بر هر مکلف فرض عین او در قران مجید خوانده
اید قل انظروا ماذا فی السموات والارض ودانید که امر در وجوب حقیقت است
ودر غیر ان مجاز وعدول از حقیقت بی صارفی روا نیست واینجا صارفی نیست پس
وجوب متعین است همچون اقیموا الصلوة واتوا الزکوة ای اخوان حرص جسمانیه
بر مردمان غالبست گناهان جسم از سرقه وقتل وغضب وامثال ان پیش ایشان
عظیم است اگر کسی بچیزی از انها موصوف باشد او را فاسق گویند اما گناهان دل را

بکرفی

بچیزی نشمرند وموصوف به انرا داخل صلحا کنند وحال انکه او افسق فاسقین است
امام غزالی رضه تعلم علم ازالة اخلاق ذمیمه را فرض عین شمرده برای انکه اخلاق
ذمیمه معاصی قلبست ای اخوان جماعتی هستند که مردمان ایشانرا صلحا میگویند
ودر روز قیامت ایشانرا پیش دیگر فاسقان به جهنم برند برای گناهان اندرونی
از حسد وکبر وعجب وبی بصیرتی از حب دنیا که راس کل خطیئه است از حماقت بندا
که پیش رو بهشتیان باشند الشته اند که اکثر ایشان اندر بهشت روند ودر جنان
بهتر توانند بود وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون   چون کند جان باز گونه
پوستین   چند واویلا بر اید ز اهل دین   ای اخوان وانستی مدتست اودرهر
که کار به این راست نیست که شما در وسط وارید ای اخوان سبقه بر مرگ گیرید
پیش از انکه مرگ بر شما سبقه کرد برواید تا خیر مرگ نیافته اند چرا چنین اسوده
نشسته اید ای اخوان عقبهای دشوار در پیش دارید کار سازی قطع آن
عقبات چرا نمیکنند شما را کمان چنان افتاده که اگر ودر از مردمان خانه سازند
واینجا بذکر وعباده وصحبه مجلس وعزله از ماجبس مشغول شوید ایمن معین شماست
بر قطع ان عقبات پس جد شما در اینکار مرآة جد شماست در سلوک راه خدای
وتوانی وتهاون وتکاسل وتعلل ودر این منزلست تهاون وتوانی ودران تهاون
وتوانی بجز راه ندهند واگر توهم این شما را افتاده که مبادا مانعی روی نماید از نقل
به اینجا واینکارها گرده اید ضایع باشد واین توهم در شما سستی آورده بدانید
که این کارها ضایع نیست خواه نقل بانجا افتد وخواه نه وما کان الله لیضیع ایمانکم
هرچه برای خدای عزوجل کنند شخص بان کردار برخوردار است ان کرده خواهد معطل
باشد وخواهد مستقل که کردار معطل نیست وشما را هر کار با کردار خود است یا ایها الانسان
انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه کردار شما از ان نمانست کرده شما داخل حیات

جهان اجزای ضایع بسیار شما را بادان چه کار هفت عمارة می شناسیم که در این
چند سال بر طرف معیا شیراز کرده اند یکی را نظریه نام است که میگویند سی هزار تنکه
خرج آن شده و اباره فاتر و ضایع و معطل افتاده و همچنین آن دیگرها ایشان در راه
هوا ساخته اند حالیا شما خود در راه خدا ساخته اید ای اخوان امیر معز الدین طاهر
ارشد شما بود در پی دنیا رفت و کاری بکرد که منقضی شد بآن که همه کار رو باز او
درهم شد و مضطر شد به مفارقة اوطان و اخوان و ارتکاب کربة غربة الی اخواه
اگر یکی از شما در پی آخرة رود و این منقضی شود به آنکه چیزی از مال او تباه شود
چه قصه واقع است   عشق ویران شدن و خانه برانداختن است   سیل خوبان
کمن از خانه برانداز شد   قال النبی صلی الله علیه و آله من احبنی منکم فلیعد للفقر
تجفافا ای اخوان من نمیدانم که اگر این عمارة که شما پیش گرفته اید تمام شود
بهمان نوع که شما تصور کرده اید امر منتظم خواهد شد یا نخواهد شد و ما تدری نفس
ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت رسول الله صلی الله علیه و آله
بفرمان خدای عز و جل گفت لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی
السوء و اینجا موضع تمیز عبودیة است از ربوبیة اما آدمی را بمبلغ علم و طاقة خود عمل می
باید کرد و العواقب الی الله و المرء بنیته و قلبه لن ینال الله لحومها و لا دماؤها و لکن
یناله التقوی منکم میدانم که وظیفه شما اینست که درین کار و در جمع اسباب این الفواد سعی
تقصیر نکنید و بکل طاقة خود در آن کوشید بر شما بیش از این نیست شدن یا ناشدن
آن با شما و خلا ندارد آن کار خدا است و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید الا الی الله
تصیر الامور کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و السلام علی الاخوان
اجمعین الحاضرین منهم و الغایبین و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان ایدهم الله داعیان   مسکین آدمی
که به جهان می آید و از جهان میرود جهان نادیده ای دریغ دیگر بار رجوع بدینجا
نخواهد بود گنج هستی اینجا نهاده اند از کنار فرات تشنه لب بازگشتن عجب
حرمانی است منازل عدم طی کرد تا خود را به سر حد هستی رسانید چون اینجا رسید
هیچ بر از هستی نخورد و چهره هستی نادیده چون خود باز گشت ای نارسیده بینوای
نادان تا چه جهان بر تو می گرید توجه دانی و درنگر در الوان هستی در هوام که کرد از
احقر حیوانات اند و انواع آن از ابین از زنبور و نحل و ذباب و پشه هر یکی امتی
جداگانه و او را کار و باری علی حده هر یک به کار خود مهتدی و در کار خود واقف
شده الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی ای اعطاه خلقته اللایقة به ثم هداه
للاستعمال ما اعطاه من قوی الخلقة فیما اعطا بالاجله ای اخوان هر صنف از
اصناف حیوان در استغراق کار و بار خویش و اندیشه نظام امر خود چنان اند
که جز خود را گویی نمیدانند گویی نه آدم آفریده شده و نه آدمیان این همه طنطنه
آدمی جست ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا
فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون ای اخوان هر یک از خدای خویش
آگاهند و خدای ایشان از ایشان آگاه کل قد علم صلوته و تسبیحه و الله علیم بما
یفعلون نه آگاهی بزی آگاهی چنانکه خداوندان آگاهی بزی بزرا باشد
ترک زبان عرب نداند و عرب زبان ترک اما خدای زبان هر دو داند و احوال
و هر بری بزی است سرّ هر حیوانات خدای ایشان داند انه یعلم السر و اخفی
ای اخوان دیده برگشایند بر جمال هستی و ببینند که این الوان هستی از کجا
می آید و به کجا میرود هر چه از هستی فرو میرود در وجود جوشیده است در کجای رساند
که میرساند ای اخوان گریبان صبر چاک کنم چه اندیشه کنم با طاقتم از شوق اینجا

که این مستان از انجا می ایند و باز انجا میروند اما دانم که باکثافت جرم انجا نتوان رفت جز بلطافت علم انجا نتوانم رسید رب زدنی علما و من واخانی فی سلوک سبیلک صد فاجه میکویم اکر خدای خواهد جرم را علم ساز و جسم را روح حکمی زند ساکردم انکاه بجمله زندکان که وار کنم با خود همان ست که کفتیم باکثافت جرم انجا نتوان رفت جون جرم لطیف واز خلقنا هم مما یعلمون با تنشکم فیما لا تعلمون کرد و این حکم از وی بر خیزد ای اخوان جرا فردکی شما بر سر نهانم اجرجز شما را افزده کرده کار خدای تازه ست و کهنه نشده افزده جرا اید دانم که این نه کناه شماست کنج آنست که از خاکید هر قدر کرد ست از ان باز واستیته از هم باز رفت و متعفنت شد ایطمع کل امری منهم ان یدخل جنة نعیم کلا انا خلقنا هم مما یعلمون خاک را با عالم پاک جه نسبت مکر انکه تبدیل باید که فلا اقسم برب المشارق والمغارب انا لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم وما نحن بمسبوقین تا این تبدیل شما ما ورنیابد جان از شما امن توان بود والتوفیق من العلی العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالیین کرمهم الله وبارک علیهم اجمعین والسلام علی سید الاخوان حیث کان هر جیز از جهان که دست بان میکرند جیزی دیکر فوت میشود اکر جزی باشد که جون دست بان کیرند همه جیز در ان درآید و هیچ از ان برون نه افتد غنیمتی عجب باشد ای جنین جز محبت تولی بحق عز و جل خلاق جهان فرد احد که سر رشته همه موجودات بفرمان او باز بسته ست ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون این مثل مطابق حال اهل تفرقه ست که روی به اشیا دارند جانب هر کدام که نکاه میدارند جانب دیکر فوت میشود همجون بنده که مشترک باشد میان جند خداوند بدخوی مختلف

زنان هر کدام که بجای اورد فرمان ان دیکر ضایع ماند و رجلا سلما لرجل این مثل مطابق حال اهل جمعیت از موحدان که روی از همه جیز کردانیده اند و یکانه شده اند و یکانه اهل یستویان مثلا لا و الله لا یستویان مثلا الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون ای اخوان جبر در توحید جمعیت و اذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة واذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون ای برادر انکه کثرت محبوس ست و احد معیب مرد ما نراجون از اسباب متولی جدا شود منشرح کردند و جون از ان باب خبری نباشد و متولی همین بر خدای عز و جل باید کرد وقت برایشان تنک شود الا المتوکلین این نصیب انسان ست از اشرار و استیشار ذکورین قال رسول الله صلی الله علیه و آله الشرک اخفی فی امتی اخفی من دبیب النمل الحدیث او کما قال ای اخوان جناب حق بلند ست انجا اسان نمیتوان رسید ملازم ادب باشید و عکوف بر استانه خضوع و انتظار رحمت کشیدن با هیچ دیکر کار بدر رید و فضول مکنید که فلسفیان از فضولها بهاویه افتاده اند واکر شما وی نشود ملول مشوید که دست از کار باز دارید که خدای عز و جل غنی ست ناز بردی نتوان که او جز سوختن و ساختن و کداختن جاره نیست اکر غیر باب او بابی بودی کسی کفتی جون ان نمی کشاید دست از ان بدارم و آن باب دیکر بکوبم اما جون غیر باب او بابی نیست جز کوفتن جاره نیست

از مهر تو بکسلد کراه ار دو دوست   از کوی تو بکذرد کجا ماند شد

ای اخوان در این زودی نامها بسیار نوشته ام اما این سخن نیست که افزون دارد اکر هزار نامه نویسم هزار دیکر می خواهد جون دارنده روان بود کجاست که مهجب او را خالی کذارد ای اخوان از رمضان غافل مباشید و حق او را نکاه دارید که زود بنص حق عز و جل میرود و احوال شما انجا یکان یکان شرح خواهد کرد آواب صلواة

همانا وابنده و بر طریق سنته گذارید نه بر نهج منهاج و این بلا و که بهیچ مخالفت است در
شیراز بر سر وه رکعة و بیست رکعة تسبیح میکنند و این را اصلی معلوم نیست ای
اخوان تفقد درویشان بطعام کنید و بدانید که هر طعام که درویش میدهید
اول در دست خدای عز و جل می افتد بعد از آن در دست درویش علی الخصوص آن ما و آخر
و دول علیه قوله و یاخذ الصدقات والسلام علیکم معشر الاخوان و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و نصیری الی الله و حبیب قلبی
و عونی علی امر بی الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله و ایده و اعانه
و سدده   ناتوانان چون خداوندی مرخود و مر جهان نمیدانند بی پشت اند
و ضعیف و ترسان و بدگمان و هر ناملایمی که رسید می پندارند که لشکر غنی است
که برکرده و ایشان پیوسته افزون خواهد شد تا اینکس ما را از بیخ و بن برکند
شیاطین در پیکر اندیشان بر ایشان جلوه کنند و ایشان زاید و دل و ترسناک
سازند ان الشیطان یخوف اولیاءه اما مومن چون دانسته که او را و جهان را
خداوندی است که کار تمام در تدبیر اوست پشت او گرم است و اعتماد دارد و دیده است
که خداوند برای بنده غیر آنکه صلاح حال اوست بهیچ حال نخواهد کرد پس فارغ البال
و مطمئن القلب است الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بکیا حال دانا
و نادان یکسان باشد هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون دانا بنده البته
در حمایت و کفایت سید و نادان هایمی است هر کدام بی یار و بی یاور ذلک بان الله
مولی الذین امنوا و ان الکافرین لا مولی لهم مومن ما اگر ناملایمی پیش می آید میداند
که برای مصلحتی و حکمتی است که اگر او از آن واقف شدی او نیز بر آن خود نباید نا ملایم
اختیار کردی   تا که زیرک باشی و نیکو گمان   چون بر بینی دانی تو پندگمان

دیگران کردند رزوار بیم آن   تو جو گل خندان که سود و زیان   و اگر کسی سوال
کند که گاه هست که معصیت پیش می آید چگونه اعتقاد توان کرد که صلاح بنده در آن است
جواب آنست که این هر خدای است عز و جل کار و کار دار آن نباید کرد و از آن خاموش
باید بود و این سخن برای امور دنیویه گفتیم و ناملایمات جهان که پیش می آید در آن
حین با خود باید اندیشید و دانست که همه خیر و صلاح اینکس است و اگر معصیتی
والعیاذ بالله واقع شود نظر در آن که ارتکاب عبد است باید کرد و به عذر خواهی
و ندامت و ملامت خود مشغول باید شد چه بنده باین مامور است و با این حکم خدای
عز و جل و در از پیش آن صحبت و جدل نباید ساخت لاجرم هر چه خدای کند
چنان باید اما ما را تابع فرمان می باید بود و ما را ابر این فرموده اند که در معصیت
نظر مقصور بر این داریم که صنع خدا است عز و جل و شاد زیم ما را باین فرموده اند
که ارتکاب بنده است و در آن غم خوریم ادب نگاه می باید داشت که در هر باب
چنانکه فرموده اند عمل کنند اگر می خواهند که نیک بخت باشند و از نیک بختی نشان
نیافته اند ایشان آن نفوس هر چه خواهند کنند مثلا رسول الله صلی الله علیه
واله فرموده که در دین بکسی نظر باید کرد که بیشتر از اینکس باشد تا غبطه برد و در
دنیا بکسی نگاه باید کرد که کمتر از اوست تا شکر کند اگر کسی عکس این کند و
در دنیا بکسی نگاه کند که بیشتر از اوست و در دین بکسی که کمتر از اوست اگر چه
خلاف واقعی نه اندیشیده اما بد کرده همچنین از رسول الله صلی الله علیه واله
آنست که چون طاعتی از اینکس بظهور رسد در آن نظر کند که صنع حق است
تا بآن معجب نشود و اگر معصیتی از او والعیاذ بالله بظهور رسد نظر در آن کند که
ارتکاب عبد است و بر آن نادم باشد اگر کسی عکس این کند و در طرف معصیت
نظر بآن کند که صنع حق است و در طرف طاعة نظر بآن کند که ارتکاب عبد است

نظاره ودراری کرده خلاف واقع برای انکه در طرف طاعة ومعصیة مردو همین
دو جهت کر منع خدای است وهمین واقع که اکتساب عبد لیکن در هر یک نظاره یکی
ازان می باید کرد چون چنان نکند نافرمان برداری کرده در دوست کر شقاوة
اورا او ریابد والعیاذ بالله اعاذک الله حبیبی ومعز الاخوان اجمعین من خلاف
امر الله ورسوله والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم الهم الله حسن الاصطبار حضرة المخدوم الجلیل الامیر
مبارز الملة والدین محمد واخوانه وحضرة المخدوم الکریم الامیر مبشر الملة والدین عیسی
واخوانه وولیّ فی الله هو الامیر غیاث الملة والدین عبد الله خدای
عزوجل ادمی را از میان مخلوقات برای خود کزیده تا او را محل ظهور لطف
وقهر خویش سازد وچند روزی که او را درین جهان گذاشته برای آنست
تا بامتحانها ظاهر شود کر شایسته کدامست از لطف وقهر انگاه او را با جنس
خویش می برد تا انچه شایسته اوست به او رساند وخدای عزوجل بر بنده
خود احق است پس ترک حق است از ابا مستسلام تلقی باید نمود

بجاید با قضا و قدر ساخت زحکمت هر که سر نجید سر باخت وبا خود باید اندیشید
که او نه از کسی است که مرد دیگران را نیز یکیک همین جنس خواهد امد اماده بود
باید شد و خود را ازان گروه شایسته لطف باشد نه بایسته عقوبه که انجا
هیچ میل نیست حلوا و خشت هر دو اما وه گروه اند اگر کسی مطیع رود او را حلوا
در دهن نهند واگر عاق رود خشت در دهن زنند کارخانه عدلست یکسر موی
جور ومیل انجا نباشد ان ربک شدید العقاب وانه لغفور رحیم کار خود را ازین
می باید ساخت هیچ یک از شما توانسته که مرگ را ازاو باز دارید هیچ کس نیز از
شما باز نتواند داشت اکنون او را هیچ اندیشه مال وجاه هست واگر در زندگانی

مال

مال او را قصوری در عمل صالح داشته غم ان دارد حال شما نیز چنین خواهد
بود اکنون خود را و را باید شکرانه انکه زنده اید ومی باید که مثل او میان مثل
ان دو کس است که جنبی یکی را ازایشان میکشت کفت مرا چرا میکشی
کفت تا ان دیگر بترسد ورزه به کفت او را بکش تا من بترسم مرگ از او میان
کرمی میرو برای انست تا دیگران پند گیرند ممکن بود که این دیگر بمردی تا او
پند کرفتی چون چنین شد این رحمت را بر خود ضایع نباید کرد ونباید که کویند
عزا ما برای دفع محبت این سخنهای تلخ چیست برای انکه جهان ان به
که دانا تلخ گیرد که شیرین زندگانی تلخ میرد هر کام که تلخی نشنوی
نمیشود ما راچه متم کران کام را شیرین کنیم هر کام که به حق شیرین نشود بیخی
حق ترا ازانچه کفتیم نداریم چون ما دوستدار شما ایم شرط دوستی گزارست
هر که او را تو دوست میداری از خویش دور می نگذاری
می بری با خودش بعالم خویش گرچه گردد ولش نهایت ریش نباید
که ازین نامه وامثال این شما کمان دوری برید هر نامه که بر سر تواضع و
تعظیم باشد ازان بد کمان شوید که تا از شخص نا امید نشوند با وی یکباره صلح
نتوان کرد چنانچه از اموات چون امید منقطع شده آمده که لا تذکروا موتاکم
الا بالخیر واعاذکم الله ان تکونوا من الاموات تا امیدی بشما باقی است
این تعبیر وتوبیخ خواهد بود ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیبی الامیر عما والملة والدین جعفر
محبته را ملاقرا لازمست پای وارید وبطون طاعنان از جای مروید
چه جای طعن که بجای طعنه اگر تیغ میزند دشمن زدوست دست ندارم

هرچه باد اباد — شنیده ام که بعضی میگویند این عمارت که کرده اید ضایع می
ماند و آبادان نمی شود خدای عز و جل چنین بکناد و اگر کند فرمان او بر ما از تن
و جان ما اولی است — گفت ما از حقیقم اتراک نیست — گر بنود خونم
از رشک باک نیست — راضیم بر شاکرم من ای حریف — انطرف رسوا و بیش
حق شریف — تفاوت حال سالکان با دیگران خود همین است که کار ایشان
نه بر چیزی مبتنی است که زوال پذیرد و قابل تغیر است چون آبادانی آن مزرعه
از نیست که در حد ذات خود ممکن است که بشود و ممکن است که نشود کجا دل
سالک بر آن باز بسته خواهد بود و سکون و آرام او بر آن خواهد بود قرارگاه
سالکان مقعد صدق است و آرام ایشان بذکر حق است که الا بذکر الله تطمئن
القلوب ایشان را در زمین مستقری نیست و در عالم حدثان ارامگاهی نه اما
امید چنان است که اگر آن مزرعه آبادان شود و جد اخوان در آبادانی آن
فائز گردد و سعیی که کرده اند ضایع نشود اگرچه که بهیچ حال ضایع نیست و ما کان
الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم هرچه برای خدای سازید
جاوید گردد یا در این جهان یا در آن جهان و دانم که توقفی و تعللی که در توجه بانجا را
افتاده که ناشی از توجه مخدوم برادر است بدانجا موجب تفرق خاطر اخوان
و بزرگی فی الجمله شده باشد فی از کل افروخته تر باشند و هیچ باید که
این مزاج بر مرده نسازد و در کار خود سستی نکند که اینکار ما بدست داریم
یکسر موی برای آن منت از جهان قبول نداریم هرچه از جهان که میشود یا نمی
شود اعتبار ندارد و نیز بدانید که کار حق موی بموی میشود و بتدریج افتان
و خیزان و عجله در آن نیست و چنین اولی است — دولت آن به که افت
و خیز بود — دولت تیز رستخیز بود — ای اخوان مپندارید که اگر من اینجا ام

ازشما

از شما جدا ام المحیا محیاکم و الممات مماتکم و املی فی دین الهوی لله ای اخوان
اینکار که ما در دست بر آن گرفته ایم نه کاری بازی است این کاری است که سموات
و ارض برای آن ساخته اند چگونه از آن اهتمام و سستی کنیم و آسان و سست
از آن باز داریم اگرچه گمان اکثر مردمان نه آنست که ولکن اکثر الناس
لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون ای
اخوان ما را تا رمقی در تن است در این کاری کوشیم و هر کس از اخوان
که با ما بماند مردمان بر هرچه میخواهند گو باشید اگر ما هیچ چیز این یک عمر که ایم
بدان کرده ایم چند روز خود وفا میکنیم اگر آن بشود و فنعما و اگر نشود ای بسا آرزو
که خاک شده است ای اخوان پیدا آنست که نهان است و نهان آنچه پیدا
است بهرچه میکنند خدای عز و جل از آن مزد بزرگتر است و دست به لطف او گیرید
و وصول بر او کنید که خدای شما غایب نیست و باید که طفل در کنار مادر امن تر نباشند
از شما در حجر لطف او ان الله رؤف بالعباد و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

صح

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی الاخ الوزیر الامیر غیاث الدین محمد طول الله
عمره — کار دنیا بی اینکس ساخته اند چنانکه اگر آدمی فی المثل بنشیند
و دست بر روی هم نهد روزی او برسد و کار او خود به اینکس بازبسته است
جز آنچه خود کسب میکند ندارد و لیس للانسان الا ما سعی و باز گذاشتن کار او خود
به او نه برای صنعه و خوشتن داری است تا همه کار او خود باز گزیده باشند
برای آنست که حقیقه آن کار منافات دارد با آنکه دیگری متکفل آن شود برای
آنکه کمال او در آنست که کمال حقیقی است عبارت است از تشبه عبد برب و تخلق باخلاق
او و خلق رب عز و جل اختیار است و آنکه آنچه خواهد کند و آنچه نخواهد نکند و بلوغ

عبد به این خلق طریقی ندارد و چو اگه پیش راه او باز کند و در میدان مشیئة
و اختیار عنان او مطلق دارند تا چنانچه خواهد کند مثل این مثل والد میوست که
پدر او را باز کند ارو تا خود براه رود تا راه رفتن بیاموزد و در وی کرد و اگر وا ن
اگر نبوسته او را بدوش کشد در زمین بماند و بکمال مردان نرسد که خود براه تواند
رفت همچنین اختیار عبد ارسال حجابیست از جانب رب عز و جل و در مرتبه
از مراتب او را بجو باز کند اشستن تا در نتیجه آن وست او از بند جبر خلاص گردد
برای آنکه در نظر رب عز و جل ستی مطلق و ملک والالست بکی او را و جنبش و
اختیار محالست ارسال این حجاب از رحمة خدایست تا او دران توارد خود را
باز ببیند و بال اختیار بر کشاید اگرچه من حیث لا یشعر قوه الهی به افعال او
قائمست اما چون من حیث لا یشعر است نظر روی بروی فره اختیار جنبیده
ان قدر که ممکنست فافهم اما مصالح دنیویه چون مقصود ازان بجود بقاء بنیه است
مدتی معدود که دران اکتساب کمالات حقیقیه کنند و بقاء بنیه بدان مشروط
نیست به آنکه آن به اختیار عبد حاصل باشد خدای عز و جل از آن تکفل زموده
که وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها اکنون وظیفه خود همینست که کار
کرد بکری متکفل انست ولی سعی او مکفی ست برخود نهد تا بان از کاری که در
عهده اوست و اگر او نمیکند ضایع می ماند باز ماند عارفان اشتغال بکسب معاش
برای تعاون کرده اند چنانچه ان بر داخل اعمال اخرویه است از قبیل صلوة
و صیام نه آنکه روزی خوردن ایشان موقوف میدانند و از این است که از اکتساب
کسب برایشان هم دو شده هیچ اضطراب ایشان را پیدا نمیشود کما قال بعض
العارفین التوکل هو ان لا یکون بما فی یدک اوثق منک بما فی ید الله
بخلاف عامه ناس که اشتغال ایشان بکسب معاش حیثیت الا برای جهل ایشان که

خدای

خدای عز و جل ضامن آن شده و اعتقاد و آنکه اگر ایشان از کسب نکنند
ضایع مانند و هذا الجهل بالحقائق ثم عدم الایمان بما یخبر به اهل الحقائق لا لهم
قلب یعقلون ولا سمع یلقون اعاذک الله یا اخی ان یکون فهم و جعلک
من اهل السمع ثم من اهل القلب والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته
چنین رسانیده اند بعضی گفته اند چهره وقف حرمین مناسب نیست که این
انجا برای بودن گزیده اند زمینی با گره تر ازاین می بایست این ضعیف گفتم
زمینی که ازاین جنس حکایات بر سران گویند پیدا نمیشود مگر ترک زمین
کنند و در اسمان خانه سازند برای آنکه زمین محل تغیرات و انقلابات است
مسجد بتمادی روزگار مندرس میشود و باز از میکرود و مقبره خانه میشود
اوقاف از دو قبیه می افتد بتدریج و داخل املاک میشود جهان تا بوده چنین
بوده و چنین خواهد بود و حکم خدای انست که بر انچه دانند بنا نهند و انچه ندانند
در تحت ستر الهی باز گذارند و اگر این وساوس بخود راه میدهند زمین بر
اینکس تنگ میشود هر کاسه و کوزه که مردمان استعمال میکنند اگر باز بینی
از گل مرد کانست پس دست از همه باید داشت و نجس است شنیده ام که
شیخ علی کلاه قدس سره ابریقی داشت که سیزده سال از ان کار میداشته بود
خادم از ان بشکست شیخ جنگ بسیار با او کرد و او به خشم رفت و ابریقی به چند فلس
خرید و آورد که ایشان عوض آن گفت ای نادان هر روز ابریق را محرم خود می
توان کرد همانا تو پیچ باین کرده که از خاک آدمی ساخته اند والله اعلم با وجود
اجلال شیخ ترک وضو ساختن از ابریق نمیکرد برای آنکه اینها اسرار حق است
در پرده باز می باید گذاشت   با صبا در چمن لاله سحر میگفتم   که شهیدان
که اند اینهمه خونین کفنان   گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم   از می لعل
نبی
نیرام

باکره تر
کلال

حکایه کن وشیرین دهنان چون ما دیدیم که از از کل مرده ساخته نحس نیست
نحن نحکم بالظاهر والله یتولی السرایر خدای عزوجل ما را این تجسسها نفرموده بلکه
نهی کرده قوله لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسوکم و رسول الله صلی الله علیه
واله فرموده فی حل بعض الاحادیث وسکت عن اشیاء رحمة لکم غیر نسیان فلا
تبحثوا عنها از این جنس اوازها و درباره همه املاک عالم هست بر مومن نیست که از ان
باز کوید تا موجب تحقیق شود در حق متصرفان دو قوع وسوسه در خاطر ایشان بحسب
او من من الکذب ان یحدث بکل ما سمع ای مرد که ما را این نصیحت میکنی اگر می
خواهی که ما انجا ساکن نشویم برو بقاضی و اثبات کن که چه وقف وسنت
بعد از ان که کوش ما از زبان قاضی بشنود انتها و بر وقفیه ان ما انی ساکن
نشویم مگر انکه از متولی زمین انرا اجاره کنیم اما تا این حد نمی رسانی شنعت اما
شنفت این حکایه مثل ما یکسان هست و حکم خدای اینست هرچه ما نمی دانیم
بر ما نیست که التکلف والسنن ان کنیم باستعمال واجبات رفتن فوه تجد از
فرض هست رسول الله صلی الله علیه واله مواظبة بر تراویح ترک نمود تا وا
نشود پس دانیم که فرض که باز تکالیف ان ما را مکلف نداشته اند و اگر ما از تکالیف
ان میکنیم مطلقا آفت هر تکلیفی متوجه ما شود بر ما نیست که ان از تکالیف بنماییم
و خود را در عوض ان تکلیف اندازیم گویند شیخی را مریدی بود جولاهه قدری
زر برای شیخ اورد و گفت از وجه حلالست از البستان و در نفقه راه حج
صرف کن شیخ فرمود میگویند که جولاه احمق می باشد صدق ان معلوم میشود فرض
که خدای عزوجل از من استطاعت فرموده چه ضرور هست که این مال بستانم تا بر من
فرض شود انگاه بان مال ادا بگذارم حکم خدای عزوجل ثقیل هست و ادمی
ضعیف و لیکن خود را بعوض ان بردن چه معنی دارد انگاه چه امن که از عمل ان عاجز

نماید

نماید که در دوزخ افتد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من العبد الفقیر مطلب بن ممی الی ولی نه الله وعونی الی الله وحبی الاجر
محب الملة والدین الشیخ محمد هرکار که شخص میکند واورا در ان
نیتی آنی هست ان کار تمام با نور میشود و آن انوار برای اهده فرمیکرد و
برا ان ساعة که جان از تن بر اید فی الحال که جان از تن بر آمد ان قوافل
انوار بر بار از زمین و اسما را دور می اید چکونه از ان روشنی دیده که اورا
دران دم حاصل شود اللهم لا تحرمنا منه هرکز اورا رغبته باز امدن بدنیا نیست
بلکه از دنیا چنان رمانت هر که ادمی از انکه باز بشکم ما در رود و لمخ و سختی او
همین قدر هست که در نزعست فی الحال که متوفی شده با تلخی و سختی رفت و
چه گویم که چه خوشی و ناز و نعمة اورا پیش می اید چون چنین هست از کار خیر کردن
نمی باید اسود که هر خیر که کرد ند ذخیره شد هر چه پیش می اید گویا که شخص ازد
خود از میان گرفت ای جهان با ما چه توانی کرد ما خیر کردیم اکنون تو هرچه می
خواهی بکن که کرده ما را نا کرده نمی توانی ساخت از ما که پیوسته در کمین
باشیم و چون چیزی دست دهد بران بچسبیم و تا دیدی کرده ایم بعد از ان تو
هرلکد کوب که خواهی ما را میکن و حقا که دیگر باره اگر چیزی روی نماید بهمچنان
بران چسپیم هر بار اول و از لکد کوب تو نترسیم و تا زنده ایم کار ما همین هست تا در
کمین خیرات و تو در کمین آزار ما بر ان از تو هر گوشی و از ما که گوشیم تو بعتین
بدان که ما دست از خوشی جهان شسته ایم و بخود نهاده که این یک عمر تلخی
گذرانیم و امید خوشی بحر دوم بسته ایم که در اخرة یابیم چون ما بخود نهاده ایم که
خوشی نه بینیم اگر خوشی روی می نماید ان چیزیست که بر راه بازیافته ایم اما خوشی

ان خود بر اصل خود است ای جهان　　ما چه دادیم دل و دیده بطوفان بلا

ای ای جهان کاوران که خوشی انجهان خوشی کمان مدارند بر خوشی انجهان
لرزان ور ناخوشی ان ترسان اند ما جز این خوشی خوشی والسته ایم دهوس
آن ما را بر خاسته بود و ما بود این خوشی بر خود یکسان کرده ایم تو بسیار زحمت
مکش ای جهان سرمایه ما نا کامیست ابو یزید بسطامی شیخ ما را روزی که بلای
نرسیدی گفتی خدایا نان یافتم نا گورسنه میخواهم تا اینهم ما را از بلای خود ترسان
والمسئول من الله عافیتک زعمالانعک والرب جواد کریم ولی و همیم دل قوی
وارد و پشت استوار که این راه این هم میست میدان عمر هداست که جه مقدار
بیشتر انرا باز پس انداختیم این چند سال دیگر که مانده هر چون که باشد بگذرانیم
یا باسانی یا بسختی کلی کار آنست که دار القرار خود را که جا و ید انجا خواهیم بود معمور
سازیم ده سال یا بیست سال دیگر یا بیشتر یا کمتر که ما زنده باشیم به همان نوع
که سالهای گذشته که زاینده ایم خواهد گذشت تا اسمان از گردش باز نمی ایستد
راه آدمی بسته نمیشود و اسمان بپس افتاده و در مضیق عدم راه میکشاید و کی زمان
پیدا میکند و ما بر پنجار راه میرویم تا کشتی فلک در بحر عدم غرقه شد و هیچ غم
نیست زمام اختیار ربوبیت ما به خدای داده ایم ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم ای ولی و حبیب من حیفست که انتقال جهان بخش را
از منظار حال باز دارد و به حال بیاید تا قسمی کنیم که ترکرا به ان در مذهب ابی حنیفه
روایت کارزیرا از شما و منقارت زما و ما حصل منها یکون بیننا والله ولی
التوفیق
بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر افضل الملة والدین محمد
نامه شریف که مشتمل بود بر شکایة از وقوف رسید و بر مضمون او وقوف افتاد و سالکان را

دقت

دقت می باشد میان جلستین فواقی فروتر است که دران ماده سیر دوم کرد اید
و استحاله یابد　　مهلتی بایست تا چون سیر شد گوسپند چون پاره سیر داد
زمانی بستانش خاسا ماند تا دیگر باره بر سیر شود و چنین انقطاع ما و فقات
سلوک گویند از ان نگرانی نیست برای انکه اگر فحل سیر منقطع شد قوت ان منقطع
نشده اما اگر والعیاذ بالله قوه ان منقطع شود بحیوث مرضی انگاه بد باشد
و میان این دو مرتبه مرتبه دیگر است که گوسپند صحیح باشد و قوه سیر داد و انتعی
اما چون از خارج مدد غذا نرسد یا کم رسد نا جار سیر نشد یا کم و به این زیاده
تخوف نیست برای انکه تحصیل ماده غذا از خارج توان کرد الحکم حبوا الله یعود
مبادا ابدان المریدین به استماع سخنان حکمت و مطالعه تذکره سالکان الحال باز
توان آورد ای ولی من کار خدای حق است و حق متین باشد مو بموی
شود و پیر آید اما درست اید مثل ان مثل شجره طیبه کل است دیر رسد اما
چون رسید پاینده است اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین
باذن ربها و مثل باطل مثل درختی کدوی است زود بلند شود اما سست باشد
و زود ساقط گردد ما اما من قرار ای ولی من کیمیا گر صبور باید بس وجود را چون
خواهند که زر سازند بتدریج توان ثابت می باید بود که دل بد نکنند و دست
از طلب مدارند　　گر ز طلب دست ندارد مرید　عاقبة الامر بیابد مراد
از صحبت و جوی دل کم شده خویش که گفتت در چاه تن افتاده و از انجا بدست
توی نفسانیه باسپ رفته باز نمی باید ایستاد و اذهبوا فتحسسوا من یوسف
و اخیه ولا تیاسوا من روح الله انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون
ای ولی نزهم کس که رخسار دل خود باز بیند جمالی بیند که تمام حسنات جهان
عکسی از ان باید بکوشش تا باز بینی که صفت به سایه از شخص باز ماند خصوصا

کران سایه هم نمی ماند بل تؤثرون الحیوة الدنیا والاخرة خیر وابقی ای ولی من
چون چوب بر زمین زنی واز ان آوازی براید عارف مستبعد ازان ذوقی یابد
که اهل عیش هرگز از چنگ و رباب چنان ذوق نیابد حیوة طیبه عارفانراست
اهل دنیا معیشة ضنک و دل تنگ حواله است اما از جهل برایشان عکس این می
نماید حفت الجنة بالمکاره وحفت النیران بالشهوات عارفان زنگی سپیدتاب اند
از برون سیاه و در خود زند واهل دنیا مس مموه اند از برون زر و در خود مس سیاه
و در خود زرد اهل چشم بندی سحر ازین است کور حسود بدنیا و زیبا پوشیده و چه
سود که در درونش هم آتش است و دود و گور مومن گر زیر رفته و خراب هم پاک و
درونش روضه است و نور پاک دلهای اهل دنیا در قبور تن در غصه و اضطرابست
و جانش برق شرارند که اضلاعش در هم میرود و اسب و اسباب و غاشیه و
رکاب او را هم سود و دلهای عارفان در قبور صدور آسوده و فارغ همچون
ماه با زنغ است اگر تن برهنه و شکم گشنه باشد چه زیان هر دل عارفان
بر سینه مشتاقان به سوز طالبان براه مهجوران گر چنین است که گفتم در ره من
سخنم هیچ دروغ نیست بکوشید و خود را داخل زمره عارفان سازید که اهل
دنیا بر چیزی نیستند و چیزی بدست ندارند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون بازگشت ایشان بازگشتی بد است بازگشت نیک بازگشت
متقیان است والعاقبة للتقوی والسلام علی ولی من و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا الله الا هو الحی القیوم من عبد الله قطب بن محیی فی الله عونی
علی اری الاخیر محب الله والحق والدین الشیخ محمد جهان بدانسته الست
و داشته را از دارنده گزیر نیست که هرچه از ان را جای خود او داشته باشد

جهان

جهان سر بر کش مگو است کار کن بی کار و زمانی باشد پاک ان خداوندی
که آتش بفرمان او روی بالا کرده و خاک بفرمان او روی به شیب آورده
آسمان باذن او پیرامون زمین گردان گشته و روز و شب باذن او جهان
متعاقب در آمده لطف او سبب را خندان ساخته هیبت او به را گریان کرده
پاک خداوندی که فرمان او به همه جا رسیده و نور فضل او از همه چیز تابان گشته
نیکبخت بنده که با این خداوند در روز بان و مهر او سکه جان خویش ساخته نیم
شب که همه مست خواب اند مستی مهر او او را در کله افتاده و خواب از دیدگان
او بر بوده لحظه چون شمع بپای ایستاده سوزان و اشک از دیده ریزان لحظه
زبان چرب گشاده با خداوند خویش تملق و زاری و طلب حاجت گزاری
مشغول تا یکی بشب نوز دیده است او چون مناجات و مداناة و مصافات
و تضرع و راز گزاری او با خداوند او ان دم بهتر میسر است آری بر نیم شب
که همه مست خواب خوش باشند من در خیال تو و نالهای درد آلود ای ولی من
هیچ شب چنین باروز کرده هیچ سحر خاسته و حاجات خویش بخداوند خویش
برده ای ولی من خداوند تو ترا در انتظار است و ترا برای اینکار آفریده بر در
این پرده را از جنید خداوند خود بیگانه بودن زهی خسار که توهی ای ولی من
اید روزی که خداوند بندگان را همه پیش خویش خواند و حجاب از میانه بردارد
اما هر بنده که امروز مهر او نورزیده و با ذکر او انس نگرفته و شناخت او حاصل نکرده
از نور از لطف او برخورداری نیابد و زبان حالش این گوید از نوش
لبان تو زهر تابی بر من وای راحت دیگران عذابی بر من داور الاشراق
نور الله ان رسد که خفاشش را رسد از اشراق آفتاب ای ولی من تو دانی که
توهی تو داده خدای است براده او با او مضایقه نشاید کرد خود را خود را او

مینه ول باید داشت ای ولی من هر کس که چیزی بیند خیال بسته که البته باید که جان
شود کوی دست خدا را استجابه میخواهد که در بند کند که نکند چو آن دوای بر آنکس
این گستاخ کنده ای بر او خدای دست او را در بند کند تا با تش حرمان او را زنار
سوزد وقالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم ای ولی من خدای از بنده آن
خواهد که ما از بندگان خود می خواهیم ما از بندگان خود آن خواهیم که هر چه که ایشان را
داریم باشند و فضولی نکنند خدای عز و جل ما را از آن بنده خود خوانده تا جان
علی که ما چشم داشت از بندگان خود داریم که با ما کنند با خدای عز و جل کنیم
او بندگی ایشان مر ما را زیاده از بندگی ما مر خدای را عز و جل نیست ای ولی من
هر چه ترا پیش آید اگر ملایم باشد شکر کن و اگر نا ملایم باشد صبر کن و در هیچ
حال خشم آلود مشو و صفا مهر خود را با خداوند خود بکدورت بدل مکن که باز گشت
بسوی خداوند است و عوارض جهان جز رنجی باید ارکذرانست پیوند میان خود
و خداوند مگذار که بگسلد دیگر هیچ غم نیست والله الموفق وبه المستعان عبد ان
ولیم و سایر اخوان از رحمة خداوند رحمت برساد و ما کان الله لیضیع ایمانکم
ان الله بالناس لرؤف رحیم والسلام علیکم وعلی الاخوان اجمعین اخوان
بدانند که تنسک بکار حق کالقبض علی الجمرات هر چند دست سوزد پای باید فرو
کوفت از آن نه ارند و نام کرم علی اکرم بکم ان شاء الله وحسبنا الله ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین والاحبة السالکین سلام
علیهم اجمعین چنین معلوم شد که عمارة اخوان ابادانی تمام یا قریب بتمامست
چون در الحمد عبادة خدای عز و جل راست آورده تمام شد اکنون وقت عبادت
وظیفه اخوان آنکه احوال و اوقات خود را مضبوط سازند و ساعات شبانروز را

تنذیبی کنند بعضی را جهة کسب ضرورة قوام تعیین کنند هر کس بطوری که تحصیل
معیشه او از آن طور باشد و بعضی را جهة ادار حقوق بنی نوع از عیادة بعضی
و باز دیدن صدیقی یا مثل آن و بعضی را جهة قرائة و درس علمی و بعضی را جهة مطالعه
آن و بعضی را جهة نسخه که ضرورة باشد هر کس را که اینها میسر باشد و باقی اوقات
جهة اداء وظایف طاعات از صلوات و تلاوة و تسبیح و تفکر و غیر ذلک چنانچه
تمام اوقات شبانروز مستغرق آن باشد و هیچ وقت باز نماند که در آن
بیکار باشند و اگر نوعی کار که هر وقت توان کرد برای خود تعیین کنند بر این
که اگر بیکاری روی نماید در آن حین آن کار کنند چنانچه آن کار زمان بیکاری
باشد پسندیده است شنیده ام که حسین بن منصور رحمه الله در کشتی بود
پیوسته غرقچی که داشت میدرید و باز میدوخت تا بیکار نباشد و از سخنان
اوست هی النفس ان لم تشغلها شغلتک در صحبة امیر غیاث الدین محمد که باز
کرده ان شاء الله تعالی اشارتی بضوابط این باب و اوراد و اوقات کرده
خواهد شد اما بیشتر ایشان بکار درون حال خود مشغول شوند تا چون آن
رسد تمام مستعد آن شده باشند والله المستعان علی اتمام هذا الشان ای
اخوان ایدکم الله و اعانکم بر اقتدا بکل باید کرد کل شما که جهانست پیوسته
در کار است و یک نفس آرام ندارد شما نیز اقتدا به او کنید آسمان پیوسته در حرکت است
و هر چه زیر آسمان است پیوسته در تغیر هوا پیوسته در مراتب حرارة و برودة در گردش
که هیچ دو ساعة هوا یکسان نباشد از ابتداء حلول آفتاب در جدی هر ساعتی
گرم تر گردد تا حلول او در وسط اسد و از آنجا پیوسته سردتر گردد تا ابتداء جدی و همچنین است
حال سایر اجسام سفلیه و آنچه مرکبست پیوسته در مراتب کون و فساد و استعدادات
آن متحرک باشد یا روی به شدن داشته باشد یا بو سیدن چنانچه را چون کاشتند

ودر مراتب بمواقعند تا ازمان که خشک شود بعد ازان روی به کهنگی آورد تا ازمان که جامه از بر افکند وما بعد ذلک میوه‌ها از خامی حرکت کند به پختگی وباز از پختگی به پوسیدگی ساعة وقوف نداشته باشد مگر بحسب حس چون استوا آفتاب وازینجاست که گفته اند که قامتش همین که از کارگاه زدوگر فته بنیاد کهنگی کرد طبیعة حیوان پیوسته در حرکت باشد از طفولیت به شباب واز شباب بکهوله واز کهوله بمراتب شیخوخه واگر نه این حرکت بودی عمر بیدا نشدی که یکی را بیست سال بودی ودر کمابات چون پوسیده گشت که ازاین حرکت وقت بداشت او را اثر دران پوسیدگی حقیقی نوعیت وتمادی مدة انجاز را کون وفساد پیدا میکند اگرچه اسما معتبره ندارد تا ازمان که بازماده نوعی از انواع معتبره گشت مثل آنکه میوه پوسیده وبازخاک شود آنگاه ازان خاک درختی بروید واگر نیک تامل کنند جسم مفرد در زیر فلک نتوان یافت الا ما شاء الله همه مرکبات است فی الحقیقه وایما درمراتب ترکیب وامتزاج گوناگون متحرکست والجزا از امتزاج که نه مفرد بالنسبه باشند که ماده دیگر مرکبات گردد واگرچه درحد ذات خود مرکبی باشد والله اعلم بحقایق خلق باری چنین داینده که جهان تمام در حرکت است وهیچ ذره نیست از فوق فلک تا تحت الثری الا که از ان ساعة که است شده تا آن ساعة که نیست شود پیوسته در جنبش است وآرام ندارد ودر عالم عناصر است از مقدار این جنبش چون می بینند که آمده او زمان را بدین نیست باید که بدانند که این جنبش را باز ایستادن نیست نه یا یعنی که او را فرو ندارد وبا تمیز که انجه هست بر سبیل القالت نیست که متحمل به سکون گردد که اگر سکون در میان زمانی زمانه بگسستی ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار اما این جنبش بردوام واین حرکت بی آرام را هیچ غایتی نباشد وضایع وعبث باشد لا والله از غایتی خواهد بود وعبث

وباطل

وباطل نخواهد بود قال الله تعالی وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین ما خلقناهما الا بالحق ولکن اکثرهم لا یعلمون حظه دل را حافی وارید وتامل کنید باز وقت افتید که چه وروست که در جان جهان افتاده که چنین پیرویان است آیا چه چیز را جویان است یا چه گمان ندارید که جهان را جان نیست با آنکه می خوانید یسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم عذر شما خواسته اگر این گمان دارید ازاین گمان باز آیید وجهان را از خود کم تر شناسید که لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس ولکن اکثر الناس لا یعلمون شما تا غایتی نه اندیشید حرکتی نکنید چرا گمان بر جهان برده آید تا شما را جانی در تن نباشد آمد شد چیز نکرد و چرا آمد شد کل را بی جانی میرشناسید کریم که آمد شد بی جان میر است چگونه گفت وشنید بی جان میسر باشد فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین اگر این نیز ممکن است پس درباره یکدیگر نیز شک پیدا کنید که جان دارید یا نه برای آنکه شما جان یکدیگر را بر چشم خود نمی بینند از آمد وشد وگفت وشنید بر آن استدلال میکنند وما بدین جان که جهان را اثبات کنیم جان عالم خواهیم که صادق هستی است نه آن جان که حکیمان از اثبات کرده اند واسما ز [illegible] آمدیم باز سخن چون جهان که کلست پیوسته در کار است شما نیز که جزو آید پیوسته باید که در کار باشد که اگر کار جزوی که دنی بودی کل شما را اگر فتی ای اخوان هر کاری را یادواشتی است یادواشتن کار جهان شما آید تا یادواشتن کار شما هم چیز باشد چنان دانم که جهان بوید تا شما یافت اگر شما بوند خدا را یابند خلقت الاکوان لاجل الانسان وخلقت الانسان لاجلی وفرادم ازاین شما کاملان شماست که ثمره شجره هستی را شایند بود ای اخوان به المقدار غایت شما از

از غایة جهان باید که قصد شما ازون باشد از جهان لاجرم شیخ ابو الحسن
خرقانی که خرقان ما را نیز از خرقان او نصیبی باد فرموده بر عرش طواف کردم
تا فرشتگان یکنوبه طواف کردندی من چهل نوبه طواف کردمی از گرمی
عشق مرحبا ای شیرمرد راه حق و چابک سوار میدان ارادة رضی الله
عنک ترا زیبد این راه رفتن نه ما افسردگان پژمرده و ناتوانان بازمانده و
را اما در هر قافله که بسته سواران بر اسبان تازی پیش پیش روند بار ما کاهلان
زیر خرهای لنگ چوب و سنگ از پی ایشان رانند   لنگ و لوک و
خفته شکل و بی ادب   سوی او میخیزد و او رای طلب   سایه حق بر سر
بنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود   ای اخوان هان و هان دست از
این سلوک مدارید که فلک هزار دیده گشوده و به شما ناظرست که چه کار از
پیش خواهید برد و او ببلا این بار را تا بر حد اشانیه رسانید پیش ازین
هیچ نمی‌توانند اکنون نوبت شماست که این بار را از اینجا بدرگاه برید انا
عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها
وحملها الانسان ای اخوان شنیده اید که ماهیان در دریا برای مردم و انما استغفار
کنند قرة العین جهان شما اید جهان چگونه برای شما استغفار نکند از ان شما را
انسان گفتند مردمک دیده جهانید اما نه هر کس شایسته این اسم باشد
اینکه می‌بینی همه مردم اند   اکثر ان گاو و خر بی دم اند   ای اخوان
قدر خود بشناسید و احسن تقویم خود را مبدل اسفل سافلین مسازید   الزموا
فطرة الله فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله تبديلا ای اخوان آدم را ارباب انسان
آفریدند سر بر زمین فرود میاورید که ولکنه اخلد الى الارض واتبع هواه که آنگاه
داخل حیوان باشید اکثرون کما یأکل الانعام ای اخوان شما دانید که خداوند سبحانه

ابلیس

ابلیس را اذن داده که به سبب هرچه تمام تر با سوار و پیاده خود بر شما رانند
و شما را از جای برکند اگر تواند قوله تعالى واستفزز من استطعت منهم بصوتك واجلب
عليهم بخيلك ورجلك یقین دانید که چون این اذن یافته از جانب
او تقصیری نخواهد بود پس جزم دانید که اسبان را زین کرده و عزم اجلاب شما
دارد و هر دوانه باشید و پای دارید و از جای مروید که الصبر عند الصدمة الاولى و سلا
خدا شما را یاری کنا و بر مقاومت شیاطین قوة بخشد و حسبنا الله ونعم الوكيل

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيي الى اوليائي واخواني في الله جمع الله لهم حسنات
الدارين   رسول الله صلى الله عليه وآله فرموده ان الفقر الى من يحبني منكم
اسرع من السيل من اعلى الوادي او الجبل الى اسفله درویشی با رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله من ترا دوست میدارم فرمود بنگر که
چه میگویی گفت بخدای که من ترا دوست میدارم فرمود ان کنت تحبني
فاعد للفقر تجفافا اکنون چون شما محبت رسول الله صلی الله علیه و آله
واقتدا به سنت او پیش گرفته اید باید که تجفاف برای فقر اماده کنید
و اگر موجبات زوال مال پیدا شود دل بد مکنید بلکه قوه و یقین شما باید که
افزاید که نشانه آنست که مگر محبت شما محل قبول افتاده که آثار و خواص آن
نمودن گرفته و نیز در حدیث آمده که اشد الناس بلاء الانبياء ثم الامثل فالامثل
مردمان چون کسی را دوست دارند اموال و اسباب او را دهند و مرادات
او حاصل کنند خدای عز و جل چون کسی را دوست دارد اموال و اسباب از
وی باز گیرد و در مرادات بر روی وی ببندد برای آنکه مردمان ظاهر بینند و
خدای عز و جل ظاهر و باطن و ایشان رعایت اول کنند و او رعایت اول و آخر

مردمان چون فانی اند فکر ایام فانیه کنند و خدای عزوجل چون باقی است باقی
گزینید والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا ای اخوان اعزکم الله
واعلان این جهان در امتحان است یکی بگذشته و دیگری رسیده تا امتحان چگونه
است امتحانات یکی بگذشته و در رسیدن حرکت و القیض وا بینید که در کس
که در این امتحانها کاهون است پای نداره و متزلزل گردد امتحان اعظم را تاب
نتواند آورد و در دم مرگ صفا از مهر او با خدای عزوجل بر جای نماند نعوذ بالله
من مردة السوء و خسران العاقبة مقصود از این امتحانات آنست تا رسوخ
بنده در محبت خدای عزوجل معلوم گردد و آنکه محبت او بهیچ سبب مبدل
نگردد و رتبه بیشود اکنون مردانه باشید و سخن آن عارف را بشنوانید چون شنید
گرو الله لو قطعنی اربا اربا لما ازددت له الا حبا ای اخوان سروران ما که
روح و روان ما فدای ایشان باد مگر نشنیده اید که در جهان چگونه بسر برده اند
سیدة نساء العالمین از بسکه آسیا بدست گردانیده بود دستش افکار
شده بود و تمام خدمات خانه او را بدست مبارک خود می بایست کرد از این
معنی در تنگ بود خبر شنید که کنیزی چند نزد رسول الله صلی الله علیه واله آورده اند
رفت که یکی را از ایشان درخواهد تا او را بخشد مگر بعضی از مشقة از او کم شود
رسول الله صلی الله علیه واله اجابة نکرد و کنیزی بوی نداد ابو هریره گوید از گرسنگی
در راه افتادمی چنانچه هر کس که بر من گذشتی گفتی مجنون است سروران ما
چنین گذرانیده اند ما را چه افتاده که چنین نازو نازکی در سر داریم اولیاء الله یا
از دست کفار کشیده اند یا داوریه و اگر از ظلم بر شما ظلمی رود ما شکیبایی میکنید
ام سابقه چون گناه کردندی خدای عزوجل زود ستمکار را بر ایشان گماشتی تا
عذاب ایشان کردندی از برای حرمت رسول الله صلی الله علیه واله در این امت چنان

نفرماید

نفرماید هم بعضی را از ایشان بر بعضی مسلط کند که او نبلکم بشیء ویذیق بعضکم
بأس بعض اگر بیگانگان اند آن تعذیب باشد و اگر آشنایان اند تادیب
و محبت که فاثابکم غما بغم لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم ولا ما اصابکم و امید که رشتان آن
آشنایان باشید که هرچه بشما رسد تادیب و محبت باشد و نشانه این آنست
که مصایب در شما موجب رقت دل شود و نه موجب زیادتی قساوة و موجب زیادتی
اقبال بر حق عزوجل شود نه موجب ادبار خلق را با تو آن بدخو کنند
تا ترا با ما بدر روان سو کنند ای اخوان ایدکم الله واعلان ابن مسعود رضی الله عنه گوید
الفقر والغنی مطیتان لا ابالی ایهما رکبت اگر فقر روی نماید گوید مرحبا لطف الله
بر شکر آن قیام نمایند و دیگر از او ران هدیه با خود شریک سازید که الفدا یا
مشتر که اما اکثر مردمان بر خلاف این اند چون نباشد جزع کنند و چون باشد
بخیلی کنند قال الله ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و
اذا مسه الخیر منوعا ای اخوان تنافس مردان بر سر چنین اخلاق حسان است
فقر و غنی بر ایشان یکسان است سابق جنس ایشان آنکس است که در این
اخلاق سابق است چون مردمان بر سر متاع دنیا مسابقه کنند شما بر سر کسب این
اخلاق و ملکات مسابقه کنید قال الله ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات
آری هر کس را کاری و کار هر خوابی دگر مرد را یاری دگر بنده را سودای او
والسلام علی الاخوان ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر
عماد الملة والدین جعفر انسان را از آن انسان گفته اند که انس با چیزها گرفته است
این خاصیتی است که در نهاد او هست که از هر چیز با او پیوندی است هر جا او را انس افتاده
با آن در افتاده و با هرچه در افتاده برای آنکه هرچه او را انس مرا ید جز او است واو را

باجزء خود متحد شدن حجاب اوست از کلیه او پس واجبست که ان جزء از همه جز
باز گردند مگر از یکی از دو جز یکی انسان که به کلیه خود رسیده باشد و برا صحبة او
زیان نمیدهد بلکه بالکلیه خود و رساند برای انکه صحبة با او انس با او بار اورد
بحکم ان نیه والانس به اتحاد می انجامد و اتحاد با کل کلیه می بخشد دوم صحبة با کل
اوست که خدای عز و جل است بمواظبة بر ذکر او که انا جلیس من ذکرنی هر صحبة که
غیر یکی ازین دو صحبة است خسارت خسارت خسارت جز بقدر ضرورة از ان که
ان نباید کرد و صحبت سالکان با یکدیگر خوبست مادام که بنور ان کل با هم
صحبت دارند به انکه سخنان انسان کل که نبی است صلی الله علیه واله و در میان او
در میان باشد نه تصرفات خود اما بنور افکار خود با یکدیگر صحبت داشتن زیان است
برای انکه ان انوار منقطع است که حقیقت شعاع نار نفس است و زود اگر نور الهی
انرا نخواهد برد کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم
وترکهم فی ظلمات لا یبصرون ای دلی من چند گویم بیدار شو که کاری بزرگ در
پیش است باورت نیست این که میگویم بخدای که ادمی را کاری بزرگ در پیش است
و چگونه کاری بزرگ نباشد و برای کشیدن بار آن هر کافری را چندان خلقه عظیم
دهند که از گوش تا دوش او هفتاد ساله راه باشد و هر دندانی وی همچندان کوه
احد باشد بخدای که اگر ان شکل ببینی از هوش روی چنانکه هرگز با هوش نیایی
کسی را می شناسم که طفلکی از انجا دیده هم ان بوده که زنده است ای کاف ای دلی
حق اندیشه ان روز عظیم کن و دل از دیگر اندیشها خالی کن و سخنان خلایق را باد
شمار که نمیدانید که چه قصه داشت ازان چنین بیهوده ها میگویند باش تا بیر قیامت
بنوده نهیب و زخم به سامع شان رساند سمعوا لها شهیقا وهی تفور تکاد
تمیز من الغیظ انگاه دانند که ان بیهوده ها گفتی بود یا نه بلاغ فهل یهلک الا القوم

الفاسقون

الفاسقون والسلام علی ولی و رحمة الله و برکاته اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیبی فی الله الامیر شمس الملة
والدین ابی سعید در زمان مرگ یار و یاوری نیست جز ایمان
شخص را نگاه دارد و از مرگ المومنون لا یموتون ولکن ینقلون من دار
الی دار و هر کس که در اندام ایمان وی به غارت رفت می میرد مرگ ابد قال الله
تعالی و لا تصل علی احد منهم مات ابدا قال بعض المفسرین ای مات موت الابد
واین بنده هر چند تامل کرده هیچ راحتی همین نیافته ام در حفظ ایمان که
ربط قلب به معلم خیر هر چند ربط قلب اعتقاد و التقیا واشد است اتم ایمان
آمن تربت از زوال و نیز در باب بدعتی که انرا الاوعید نامست اجابه سجاد را
بوده و وظیفه اخوان الهم الله الصواب فی جمیع الابواب ان بوده که
اقامه ان عادة ردیه نفرمایند و چنین سنتی زایغه را از بر پای ور ارند و در خستن
رضای خدای عز و جل ان زرا زمنی سازد و شکر و منت بود بر ان که چنین
عادات بلیه و عذابست بر هر کس اما چون معتاد شده لذتی عرضی پیدا کرده
و الم ذاتی ان پوشیده گشته اخر که رفع شد و ان لذة عرضی باطل گشت و از ان
الم ذاتی او خلاص شد منة بذیر انداز انکس که انرا از سر ایشان باز کرد
چه لذه کسی را که قرض باید کرد که به خرج نو عید کند و صد لقوقه برجو باید نهاد
تا ترتیب سوه کند لذه در فراغ است اگر کسی سختی میکشد و در ان طمع ثوابی
و در وقع نیست هر چند میکشد گو بکش اما سختی کشیدن که در ان ثوابی طمع
نباشد بلکه عقاب مترقب باشد وظیفه خردمند نیست و چگونه مومن از ان خشنود
باشد نباید که حفظ اخوان از فقاهته خو ابرتا و بلات باشد و این رذایع

[illegible]

هوا و خود ساختن انما یخشی الله من عباده العلماء عالم ترسا کر باید که باشد
این دین که شما بحکم ایمان از آن روز که به سن تمیز در آمده اید گرفته اید و بحکم
بصیرت مجدد از آن اعضا کرده اید دین محمد است صلی الله علیه و آله و دین هم پیغمبران
نه چیزی خود است و نه امری سبک از اجازی مشهور و گمان مبرید که امری است
اعتباری که هر چون که خواهید از اعتبار گیرند چیزی که ثمره آن امری است که برای
آن سموات منشق کرده و جبال منبث چگونه امری اعتباری باشد ای جماعة
اخوان ندانم که شما را چه افتاده است که سستانه می جنبید و اگر میگوید نمیدانیم
که چه می باید کرد من این سخن از شما باور ندارم مدت بیست و سه سال محمد صلی الله
علیه و آله در جهان باید نشر رسالت دقایق و دلالت و اخبار را ازو تا امروز کارها
متواتر شد منور شما ندانسته اید که چه می باید کرد و همانا تجاهل میکنید و اگر گویید
دانسته ایم که طاعت می باید کرد نشاط طاعت در خود نمی یابیم گویم خود سعید و ایمان نه
بسیار است ای بی دردان نشاط طلبی نشاط طلبی کار مدارید اگر به جمع دل
قادر نیستید بر تکلف بدان خود قادر اید چند بر ترتیب معقول خواهید که کار کنید
بی سامان ورایید چند خواهی زیست مردانه ور ای   عقل بر هم سوز و دیوانه
ور ای   یکی را از سالکان دیدند که در ایام طواف کردی گفتند تو اینهمه دل خود را
حاضر می یابی که پیوسته طواف میکنی گفت نه دل می شناسم نه حضور لمن رسیده
گرد این خانه گشتن مفید است می گردم دیگر چه کنم که دست به هیچ دیگر ندارم ای سبحان
الله اگر آدمی دست به هیچ ندارد دست بر خود دارد که بر سنگ زند که هر گاه از کار فرو
خالی است سزاوار سنگ است سنگ دارد که بر سینه خود زند که سینه از مهر و قدر بر
سنگ او را اولی تر است چرا افسرده و رهای شیطان اید وقت است
که آتش مردان در جان شما شعله زند دریغا این چه بی دردی است .

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر فاضل الله و الدین محمد
اینکه بعضی مردمان بر کسی گماشته میشوند که زیادتی و ظلم کنند خبری است که بعمد ا
واقع میشود از جانب خداوند عز و جل برای امتحان آنکس تا مقدار صبر او
پیدا شود قال الله تعالی و جعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون و کان ربک
بصیرا یعنی گردانیدیم بعضی از شما را مر بعضی را آزمایش آیا صبر میکنید و خداوند تو
بیناست یعنی می بیند که ظالم است و که مظلوم و می بیند که مظلوم چگونه صبر میکند
لاجرم زود اگر جزاء صبر مظلوم بمظلوم دهد و جزاء ظلم به ظالم ای ولی عزیز چون
کسی ظلم کند اگر آنکس در مقابل ایستاد خدای عز و جل کار او را با او باز
میگذارد و چون او در مقابل نه ایستاد خدای عز و جل کینه خواه اوست
گر بدانی قدر روز رستخیز   بر جا اید و در برابر نایستی   ای ولی عزیز خدای عز و جل
عفو است و عفو را دوست میدارد که کسی با تو بدی کند چه باشد اگر تو او را
عفو کنی و خدای خود را از خود خشنود سازی بنده را بر دو کار جز با خدای خود
نباید باشد که در جستن رضای او مشغول گردد و چون عفو موجب خشنودی
خداوند است پس آنکس که تقصیر میکند حقی بر آنکس دارد برای آنکه بی تقصیر عفو صورت
نه بندد و عفو وسیله رضای خداست عز و جل پس اگر او تقصیر نکردی ما را آن
وسیله بدست نیامدی ای ولی عزیز آنکه جماعتی گویند ما حیف نمی توانیم کشیدن
سخنی شیطانی است حیف می باید کشید تا مهر خدای عز و جل بر آنکس جوشیدن
گیرد که مهر ~~خدای عز و جل بر آنکس جوشیدن گیرد~~ که مهر خدای و رحم او بر آنکسان
که از مردمان بر ایشان حیف برود ای ولی من دقیقه میگویم از اسرار عارفان
از الفهم و نگاه دارد هر کس که بر کسی غالب میشود به قوت الهی که با وی همراه میکند

غالب میشود برای انکه خلق را قوه غلبه هست و مغلوب قوه الی شدن
هیچ عار نیست در باب این راکه از کنوز حکمت است که خدای عزوجل لعار فان داده
ای ولی من اما سنة الله بر این جاریست که چون از طرفی نظر فرماید از طرفی
دیگر بر لطف از اجر کند و اگر بیند که او از مقهور شدن عار نداشت و بسکنه که
وصف خاص عبدیت از آن اتفاق کردند کبر با و جبروت که وصف خاص الهیت است
ای ولی آمن خلق را در میان مبین حکمه خدای را بین که از ورا رحمت در جلوه
این سیمار نظرها پرده هاست که نه هر دیدار حسن شرا روا است دیده
باید سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن ای ولی آمن دوستان
خدای البشو و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس خشم را فرو خورده از مرد
عفو کن ای ولی آمن رسول الله صلی الله علیه و اله المومن الذی یخالط الناس
ویصبر علی اذاهم خیر من الذی لایخالط الناس و لایصبر علی اذاهم یعنی مومن
که با مردمان امیزد و بر اذیت ایشان صبر کند بهتر است از مومنی که با ایشان نیامیزد
و بر اذیت ایشان صبر کند وفق الله حبیبی لصلاح الدارین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی الامیر غیاث الدین محمد صرف الله وجهه
عن اللغو الی الحق و نجاة عن اسر الشهوات و هداه الی الباقیات الصالحات
حین ابتدانا بالکتابة کانت العزیمة الاقتصار علی واحدة منها ثم وقع
التیسر مجبنا علی اخرنا محذها و طالعها و بعثنا صالعها و اما ما نحض به من
الوصیة فان یکون رقیق القلب سیقا حاراً حنیفا لاکثیف القلب نحذا
بارد ا ثقیلا و کن کثیر الذکر لربک لاتطرف طرفة علی غفلة منه والله یوفقک و
یسددک و بعد فقد رایت البارحة ان رجلا قد زار اخوان آبا و ترکا تبرا

به وابت هنالک لیلة فرای من مناة ثلاثة الباب فلما استیقظت
استقللت ذلک فلما عدت ثانیا رایت سبعة فعدت مسرورا اکثر الله فی الاخوان
من اوسا الالباب و مکتوب الامیر مجد الدین اسمعیل بلغه کما هو لاضیعه و السلام علیک

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تعالی سالسو الله فان هم الغفهم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان
الالهین زادهم الله اخا ر و وفا و صفا و دوش نامه نوشتم لوزم
انکه بر جان اقتصار کنم برای عذری که در ان نامه مذکور کشته باز امروز این نامه
دیگر خدای عزوجل اسان کرد و نبوشتن امد با دیگر نامها کوشش بان دارید
و متوجه شوید که ان الله یلقن الحکمة علی السنة الواعظین بقدر همم المستمعین
بر اخوان پوشیده نیست که هر چه آدمی بر ان ملتذ است و از اخوانان ان نیست
الا برای انکه ان خیر ملایم اوست و ملایم شیء چیزی است که مناسب اوست
پس روشن میشود که هر چه ادمی جویای انست برای مناسبتی است که ان چیز
با ذات او دارد و هر چیز که اشیا برای مناسبته با او محبوب و مرغوب کرده آن
چیز خود به طریق اولی که محبوب و مرغوب باشد بلکه محبوب و مرغوب بالذات
نباشد جز ان چیز و هر چیز که مناسبته با ان داشته باشد بالعرض محبوب کرده
و محب در حین غیبه محبوب بالذات بان چیز تسلی جوید بجوز لتسلی محب بخط
محبوب و ثوب او و دار او و یا صورة او که بر جایی نقش کرده باشد نزد غیبة
محبوب و چون محبوب حاضر کردد از ان استغنا را فقد خیا که به عین اثار مستغنی
شوند بعیان از خبر پس روشن شد که محبوب و مرغوب ادمی نیست جز ذات او
و سعادة و لذة او نیست جز ادراک ذات خود و التذاذ او بهر چه بر ان ملتذ است
برای انست که ذات او از او پوشیده کشته و مشتاق ذات خویش است و بر ان

لوایح ذات خویش می یابد و بوی خود از ان می شنود ساعتی مردرپای ایشان
می نهد سوی خویش چنانچه مجنون روی در پای سگ کوی لیلی مالیدی و بر وی دیوار
او بوسه دادی او میان ما هر این قصه واقع است اما نمیدانند هم خانه
عشق است چه مسجد چه کنشت کشف سر ان کردم برای کسی که بداند و دریابد
ای اخوان اگرچه ادمی به اشیا تسلی فی الجمله می یابد اما اتش شوق او تمام فرو
نمی میرد هیهات اگرچه بهوس ماست مهتاب لیسند اما سیری نیاورد با انکه این
مهتاب نیز ناویدی در نور رفت چون بساط هستی طی کند و زمین و اسمان
در نوزد و من مات فقد قامت قیامه انگاه به چه تسلی جوید نه خود را یابد و نه
چیزی که بوی خود از ان شنود اه از ان وحشت که او را روی نماید ای از ان
اتش که در درون او افروخته گردد عشق ار بندی چو می شدی جان کاری
بیت
شدی چو عشق اسان اینست بلا که عشق جانست داین درد که هست چاره ادا
در دوست هوا گرفتنی نیست بری که کونین گفتنی نیست درخاک سین که تا چه
غمهاست در پرده او چه جان شیداست این عشق که در جهان فانیست
تو باده و زوان جهانیست در مقدحیست اتش اکنون ناگاه از وهم سخن خون
بر تربت عاشقان زبس تاب از دود که بدیت زچشم اب هر سنگ که اتشی
در انست ان سنگ زخاک عاشقانست هر گل که بخون عذار ترکرد ان اب
زچشم عاشقان خورد خاک از سر غصها کشاید فریاد زجا تها براید
خاک از دم اتشین گذارد دود از سر اسمان برارد تمکن ز سرش که دود انشور
ترسم که جهان کند سیه روز جانم فدای انکس او که معنی این ابیات دریابد
که هر یک گنجی است از کنوز عرفان ای اخوان حقیقت حال را برای شما باز نمودم
و برهان روشن از ان مبین ساختم تا در کار خویش مستبصر باشید اکنون برخیزید بر

کار خود کنید پیش از انکه ان اتش سوزناک از مقدح وجود شما برون جهد ناگاه
شبخون آورد هل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بغتة و تدبر کار انست که خود را
از انجا که خود وید دریابد بی پرده اکوان و الوان تا چون این حجب از پیش
برخیزد تا بشما نماید خورکن بی شیشه و یدان نور را تا چو شیشه بشکند
نبود عمی هر کس که اینجا با خود نرسید رسید و هر کس که اینجا با خود نرسید محروم
جاوید شد من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا حقیقة حال با
شما گفتم و شما را اگاه گردانیدم و چون مرا بر شما منتی نباشد و ران اگاهانیدن
شما را خود بر من منتی نیست در این کار کردن اگر بکنید خود را از عذاب جاوید
رهانیده باشید و اگر نکنید عذاب خود از روی کسی نرم نمیکند و آدمی را اینجا چه
شرطست و زو میگرو چه غم اتش را که تو هیزم شدی و اتقوا یوما ترجعون فیه
الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون والسلام علی الاخوان و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله مطلب بن محمد الی ولی وحبیبی الذی قوی الله به ظهری و بنده و ارزی
الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نفرة الله وایده چنانچه گوشت
خام جز به تپش اتش پخته نشود تا پخته نشود شایسته خان ملوک نگردد همچنین ادمی
خام است جز با تش مصایب و بلیات پخته نشود و تا پخته نگردد شایسته بساط ملک
الملوک جل جلاله نشود این بلاهای دوست تطهیر شماست علم او بالای
تدبیر شماست دوست از دارو بلا کش میشود چون ادیم طایفی خوش میشود
از انجهت را اهل عنایت بلا و محنت بسیار افتد که اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل
فالامثل عالم نه برای ان افریده اند تا کسی دران خوشی بیند و اگر نه این موضع مر ازا
درجهان خاری و دیبای نرمی عالم برای امتحان آفریده اند که ناخوشی دستند

تا مرتبه در او جبر چند نه خوشی او برای ناخوشی مقصود از هر دو امتحان است پای
وار بیرون در محل امتحان ملغزید و مدعی که شما راست باشد اخدای بهیچ حال یک ذره تبدیل
نکند   گر تیغ بارد در کوی آن ماه   گردن نهادیم الحکم لله   هذا و آنچه استفسار
نموده بودند که کوشش در دفع ظلم از خود کنند یا نه کوشش در دفع ظلم از خود و از
دیگران نیز باید کرد به آن مقدار که دست رس باشد اما اگر کوشش مفید نه افتد و آن
ظلم واقع شود چنانچه استدراک پذیر نباشد مردمان را در چنین صورة جوشی و
خوشی در باطن پیدا شود و جزع و اضطرابی روی نماید که بهیچ حال تسکین نیابد
چرا که بر ظالم دست یابند و عوض آن ظلم بر او باز کنند اگر چه این عوض آن ظلم را
از این کس باز گردانند مقصود از آن مجرد انتقام باشد آنچه در مکتوب سابق اشاره
شده ترک آن اینست اولی مومن اینست که در چنین صورة عفو کند و کینه نکند
و بجای بدی بدی نکند والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
اما قبل از آنکه ظلم واقع کوشش کردن و نگذاشتن که آن ظلم واقع شود پسندیده است
و مومن در آن ماجور است و از ادعیه نبویه است اللهم انی اعوذ بک ان اظلم او اظلم
مگر آنکه بی صبری و غضب مفرط از خود فهمد چنانکه اگر متوجه دفع آن ظلم شود و نگاه
نشنود از او صادر گردد که آن استحکام در صبر کردن بر ظلم معذور تواند بود و مبادا که
کس چنین بی صبر و مغضوب باشد والسلام علی ولیی رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
اعانه الله وایده وهداه وسدده   مقصود از نفی خواطر آنست که خواطر را برما
منتفی گردد تا حالتی روی نماید شبیه بیهوشی مقصود آنست که آنچه رفتنی است برود
و آنچه ماندنی است بماند و شرح این آنست که خواطر دو قسم است بعضی رسل غیب است که از

معاون

معاون فضل الهی انبعاث می یابد و ردی نجابتی دارد و جودی الهی احادیث
نفس است که دل بان مشغول میدارد چنانکه دایه طفل را به اطراف مشغول کند و این
هر دو نوع بهم ممزوج است اما قسم اول رزین است و متین و قسم دوم خفیف است
دواعی هر را در هم بیابد می باید و آنچه رزین است و رزین بر تکمه می نشیند و قرار
میگیرد و آنچه کاه است و سبک بیادی رود و نا چیز گردد و قسم اول باز دو قسم است
برای آنکه یا از معاون لطف منبعث شده دواعی است خیر یا از معاون قهر
منبعث شده دواعی است شر اگر اول است از آنجا به برز و طاقة استقبال می باید
کرد و بمقتضی آن مسارعة کردن و اگر دوم است بخوف و تضرع پیش می باید
رفت مگر هم او که فرستاده آفت را باز خواند و قوه لبرز طاقة معاودة با آن
ندارد فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا اعوذ بک منک اینجا باشد و اینجا محل ظهور
توفیق و خذلانست اگر توفیق در کار آید خاطر معارض آن از معاون لطف
انبعاث یابد که دافع آن گردد و اگر فرو گذاشته شود آن خاطر قدری حکم خویش
بر او براند و هیچکس دست پیش آن نتواند آورد و من یضلل الله فما له من هاد
و در حین ذکر ملاحظه معنی لا اله الا الله که نفی ترکست باید کرد و هیچ دیگر
به آن ضم نباید کرد   اما سالک باید که ترک عام نفی کند که شامل جاه و حفی
هر دو باشد چنانکه محصل معنی لا اله الا الله این باشد که هیچکس و هیچ چیز سزاوار
آن نیست که روی دل بسوی او باشد جز خدای عز و جل   سلام برسد اخوان
را و هر جا که باشد و بر سایر اخوان بنا بر بعض اعذار بود که مانع مهوله کتابت است
از مکاتیب بهمین یک قطعه رفت انها بر فراقه و غلبه شوق تحمل ندارند و آن از این
باب سخن نیست که جوش نطق از دل و دلیل دوستی است بستگی نطق از بی الفتی است
که الفت بنهایت رسیده ام با او   والسلام علی الاخوان اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله مطب بن محیی الی ولیّ فی الله دینصر الی الله حبیب قلبی
الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله واید حد جد بد که
در فرمان برداری خدای عز وجل وسلوک سبیل او از جانب خدای عز وجل
کرامت شده و تنبیه و بینه کر بخاطر افتاده خدای را عز وجل بران عطا شکر
گذارد و طلب بیشتر وازو یاد کرد و مثال در بخاطر مبارک امده که بعضی در افرونیا
نادان و وخیل اند و بعضی ماهر و حاذق و طایفه اول را رای به استغاره و انتظام
امر و نیا نیست جز مشابه طایفه دوم مثالی مطابق هست کار افرة نیز همینه مجنین
حکمة خدای چنین اقتضا کرده که بی واسطه بینایی در کار افرة بعضی را با شد از
بنی آدم و دیگران هرکس که به او پیوندد و بواسطه او بینا گردد و الا نابینا ولی
راه نماند چنانکه در تن آدمی همه اعضا بینا نباشد همین چشم بینا باشد اما دیگر
اعضا چون با چشم پیوند دارند هم به بینایی او بینا باشند اگر دست بینا
بودی بسوی آتش رفتی و اگر پای بینا بودی بچاه رفتی اما چون از دست
تمیز با هم که اب گیرد و آتش بگیرد و از پای تمیز با هم که بزمین رود و بچاه نرود دانیم
که دست و پای بینا اند اما به بینایی چشم نه به بینایی خویش همچنین بنی ادم بعضی
بمثابه دیده اند بینایی کار افرة به ایشان قایم باشد و بعضی دیگر که با ایشان [پیوند دو پا بات (margin)]
متحد شوند تا مجموع همچون شخصی واحد باشند او بجای دیده و دیگران بجای
دست و پای به بینایی او بینا باشند این دو طایفه رستگاران و اهل بصیرة
و تمیز اند ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اشاره بطایفه اولست او القی
السمع وهو شهید اشاره بطایفه دوم و طایفه سیوم باشند که نه دیده باشند
و نه با دیده پیوند کنند ایشانرا در کار افرة هیچ تمیز نباشد و آتش و آب انجا را

ازهم

ازهم جدا نتواند کرد و نشیب و فراز انجا از هم نشناسد لاجرم کورانه در
چاه و بادیه افتند هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر
اولوا الالباب و کنتم ازواجا ثلثة که در قران مجید مذکور است اشاره به این
سه گروه است گروه اول که بمثابه دیده اند ایشانرا سابقین گویند و مقربین
و عباد الله و طایفه دوم که بمثابه دست و پای ایشان اند و بفرمان ایشان
در کار اند ایشانرا اصحاب یمین و اصحاب میمنه و ابرار گویند و طایفه سیوم
که نه دیده اند و نه با دیده پیوسته ایشانرا اصحاب شمال و اصحاب مشئمه
و ضالین گویند و خدای عز وجل در بهشت سه چشمه آفریده برای طایفه اول
یکی چشمه زنجبیل و ان ایشانرا از ان جهة باشد که سابقین اند و یکی
چشمه کافور و ان ایشانرا از ان جهة باشد که عباد الله اند و یکی چشمه تسنیم و ان
اشرف چشمهاست و ان ایشانرا از ان جهة باشد که مقربین اند و طایفه
دوم را از صرف ان چشمها اشامیدن نباشد اما بعضی از ان به ایشان
رسد به حسب پیوندی که با طایفه اولی دارند چنانکه فرموده ان الابرار یشربون
من کاس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یعنی ابرار می اشامند
از کاسه که امیخته باشد بکافور که چشمه ایست که عباد الله ازان اشامند و همچنین
فرموده و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا و نفرموده که زنجبیل چشمه ایست
که عباد الله ازان اشامند برای انکه بقیاس ما سابق معلوم میشود اما ذکر تسنیم
چون در سوره دیگر است دران به این معنی هم تصریح فرموده که مزاجه من تسنیم عینا
یشرب بها المقربون والسلام علی ولیّ

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ و حبیبی حقا الامیر رکن الدین حسن لنک ولوک

راه خدای رفتن بهتر است که چست و چابک راهی دیگر از با نشاط تر رسند که
بی نشاط این راه رفتن اعتماد را به می شاید ارباب نشاط رفتن برای آنکه نشاط
موافقه نفس است با دل پس کسی که بنشاط می‌رود به مدد نفس سلوک میکند و نفس
سریع الملال است آمن نمیتوان بود که تقاعد کند و نفس چون به قوه او میرفته از سیر
باز ایستد اما چون بی نشاط سیر میکند و استغنا را و مدد نفس و این نشاط
نیکست برای آنکه اگر نفس مدد میکند فبها و نعم و اگر مدد نمیکند دل او بجد و قوه خویش
متمکن است از سیر پس ثبات چنین کس درو بیشتر است ای ولی من من قنع
بالبات ولج ولج گفت بهتر که چون کوبی دری افراز آن در برون آید سری
ای ولی من سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود ای ولی من
گر طلب درست ندارد مرید عاقبة الامر بیابد مراد ای ولی من بی صفا
صفای برطرف می باید کرد و ثبات قدم شیوه مردانست صفا متنطط طبع است
و ترو با لخان راه از رعونات معدود است ای ولی من محب تا جویا در وصل است
هنوز در محبت خام است سروکار با محب با محبة است از وصل محبوب و اندلسان
حال محب این باشد که خواهی بوصال کوش خواهی بفراق من فارغم
از هر دو مرا عشق تو بس ای ولی من مرده بوده که سی سال سلوک کرده و یک ذره
صفا در خود نیافته اما چنان دان که صفا ها هم برای او ذخیره شده به یکبار پیش
او خواهد آمد صفا را مان وفا را اگر صفا حظ تو است از محبوب وفا حظ محبوب است
از تو امروز تو او را باش که فردا او ترا خواهد بود من کان لله کان الله له
کان لله بودی در ماضی تا کر کان الله پیش آمد جزا ای ولی من خدای تو
شکور است و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم ای و ما من
کس در معامله با خدای زیان کرده مترس و دل قوی دار و از جای مرو ای ولی من

کاکا

که اگر تمام لذات جهان مرا دهند با عمری جاوید که یک ذره درد او از من بگیرند نخواهم
درد او بهتر است از دوای دیگران و مرده او بودن به که زنده جهان ای ولی من
در عشق اگر بی جان شوی حالی تو جهانت من بسم گر درد و شمارت بر دمی
رسم و شماری کنم ای ولی من ما اساس کار را نه بر مراد نهاده ایم بر نامرادی
نهاده ایم اگر مراد پیش آید چیزیست که براه بازیافته ایم و اگر نامرادی باشد آن
خود بر اصل واقعست ای ولی من ما بایش راه با قضا و خدای میرویم و بقوه او مستظهریم
نه بقوه خود چشم داریم تا رحمة او چه میکند انتظار الفرج عبادة گفته اند انتظاری
میکشیم تا چه پیش آید ای ولی من دری دیگر نداریم که اگر این در نگشاید آن در
بکوبیم بهمه حال دری میکوبیم ای ولی من حق پیش کسی نداریم که نیاز از او گوییم یا
ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید نیازمند و محتاج و دردمند
و بی علاج افتاده ایم ای ولی من ما بنده ایم بنده را چندگی باید کرد کار خدای خدا
داند و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی و حبیب قلبی الامیر رکن الدین حسن جعله الله
من الصالحین بخدای که چون در آسمان کرم ابر و باران بینم مرا از آن
روی نماید که ملوک و ولات خود نعمتان چیز هرگز نیابد ای ولی من قدر شناسی
نعمة مداومی باید کرد زبسیاری نعمه که بر کس نعمتان تو خدای مست کرا اگر قدر شناس
آن باشد او را کافیست و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها در شان همه افراد ناس است
حتی گدایان که بر لب جوی ها گدایی کنند ای ولی من چون نعمه فوق احصاست کسی
که نعمه بر خود شناسد مستوجب آن میشود چنانچه نعمه بالای اوست و چون نعمه ترا افزود
چه تفاوت که اندک افزاید یا بسیار چون آب بالای سر در آمد خواهی یک نیزه بالا باشد

خواهی هزار نیزه پس در انتقام کشته و قلعه تو ویران میشود برای انکه اگر نیست
و اگر قلیل که بالای پایه ادراک و احساست در باب این دقیقه را که از مواهب حکمت است
ای ولی من اگر رو صحیح است یک جرعه اب او را سیراب کند و اگر مستسقی است هزار مشک
او را کفایت نکند پس وظیفه مستسقی انست که علاج کند تا صحیح شود نه کوشش کند که
آب بسیار بدست آرد اما جکویید اگر با انکه مستسقی است مجنون نیز باشد و بجا جهندی
بر این تدبیر خواهد شد انبار و بنا آن مستسقی اند که با استسقا جنون نیز دارند جز استغفار
تو طریقی پیش نمیکرد و هیهات لا یملا جوف ابن ادم الا التراب کاسه چشم
حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد ای ولی من در نامه نوشته بودی
کم دلی است تا صفا در خود نمی یابم چون از خدای روی با خود اورند از صفا با کدورة
اندیشیت بر خود کن و روی با خدای آر که در انجا بغیر صفا نیست کدورة بیکر
نفس است و صفا بکر لطف خدا چون روی بخدا کنی صفا بینی و چون رو بخود کنی
کدورة یابی ای ولی من خدای ترا هیچ در بایست نیست نه پس شادی که کسی را
که جنبان خدای باشد نشاید که غم خورد والسلام و رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاابین بارک الله علیهم اجمعین
هر کاری را اسبابی است اگر اسباب ان بهم افتاد ان کار بنهایت آسان میشود و الا
بجایی نمیرسد و اسباب عبادة اجتماعست و الفة و اجتماع شرکا و رسلوک که بنیان ان
و وجه ایشان تقرب بخدای عز و جل باشد و سلوک سبیل او و الفة و دوستی و اد
عبادة بنهایة آسان میشود چنانکه هیچ عمر دران نمی ماند و اگر میسر نشد بسیار صعبست
یا متعذر گر به تنهایی تو بشنبی لبی راه نتوان رفت انجا بکسی پس بر هرکس از
اخوان لازمست که با کمر مقدور او باشد جهد کند که این اجتماع و الفة منتظم سازد و بحمد الله که

حصول این اجتماع خیلی قریب بوقوع شده و کثیری از مقدمات ان بهم افتاده
و در اتمام ان کوشش کردن لازم است و بعد از ادای فرایض جنس عملی فاضلتر
از ان نیست یقین دانید که چنین است هر تقرب و نصب که بر جوع و مهنه جبه آید این
اجتماع جنان دانید که فضیلة جهاد دارد بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله اجتماع
بالنفس را جهاد اکبر فرموده و این اجتماع برای جهاد با نفس است و رابطه اگر
دنیست یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون
حب وطن و بودن در میان اقارب در فاهیه و عافیته باید که شمارا از اتمام
این اجتماع و الفة و ذهاب الی الله باز ندارد یا ایها الذین امنوا ما لکم اذا قیل
لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة
فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل ای اخوان قران همه نه برای صحابه نازل
شده برای تمام امة نازل شده و چنانکه ایشان بر ان مخاطب بوده اند شما
نیز با ایشان جه گفته اند قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و
عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب
الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره اگر ایشان مکلف
بوده اند بجهاد اعدا از خارج شما مکلف اید به جهاد و اعدای اندرون که ان نفس است
و شیطان ای اخوان قران خواندن برای عمل کردنست نه ان چه سود که صباح
و شب قران خوانند و تامل دران نکنند و عمل بدان نکنند کتاب انزلناه الیک
مبارک لیدبروا ایاته و لیتذکر اولو الالباب هر چه صحابه بان مکلف بوده اند نظر ان
چیزی و قسمت در هر روزگار که مومنان ان روزگار به ان مکلف اند پس خطابها
قرانی همه را با خود می باید دانست عجب ان حال که ایشان نزد او قسمت از اخوان
بسکه از خود بهمین قانع شده اند که گویند ما مومنیم و قسمت که کار مومنان کنند مردانه قدم

و بین راه بینند و از گرما و سرما و کشنگی و سختی و تشنیع و تقریع مردمان مگریزند
که مطلبی عظیم است که شما دارید و چون مطلب عظیم باشد تحمل مشاق جهة وصول
بآن کردن لازم باشد که چیزهای بزرگ اسان بدست نیاید ای اخوان چه دشمن
میدارم از شما که سخنی گویید جز در باب خدا و سلوک راه خدا یا کاری کنید جز
برای خدا یا در راه خدا ایا از کسی ترسید جز از خدا یا امید به کسی دارید جز
بخدا اعدای شما را بس است از همه کس و از همه چیز برید و اعتماد بر او کنید ای
اخوان و نباید که هیچ چیز شما را از سلوک راه خدا باز دارد که ناگاه کان ای
اخوان خوشی شما را در راه خدا پیش اید یقین مانع شما نخواهد شد از راه
خدا اگر چیزی مانع میشود گر ناخوشی باشد پیش اید ناخوش لغایة بسالکان است
از ان نباید گریخت پس ماند که هیچ مانع نباید که باشد والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعو تاب الله
علیه این جهان وحشت اباد و ظلمات است برای انکه دیده آدمی بر هرچه
می افتد غیر دوست و غیر سنی ضد اوست تضاد نعض موتیه که باشد تضادی است
برای انکه تضاد ذاتی است وجه باشد حال کسی که پیش و یسار و فوق و تحت
و پیش و پس او اضداد او فرو گرفته باشند چنانچه هر چند چشم آرد و بر دو طرف
خویش نه بیند و عجب آنکه این همه موحشه که از اشیا باید برای انکه چون در نوعی
اضداد او فتاده اند نیز روی ضدیة ایشان نموده و ضدیه هیبتی موحش است مثل این
مثل سنخی است که بر دیگری غضب میکند که چنانکه انکس از وی آزرده میشود خود نیز
از خود آزرده میشود پس روشن شد که ادمی در این جهان به اسد عذابی گرفتار است
دور غایة خیبة و حرمان است و رافعی شدن او به این حیوه و ارام گرفتن او به آن صح

از

از دون همتی و رذالة است و رذایلی است همچون راضی شدن از زوال ایران
به ذل رقیه و تن در دادن اجبار عبودیة را و خود از ان اعجز دانستن و در عوض
خلاصی خود را بند و رهایی خود را از ان بند تدبیری کنند اما از اسیران انها که
نهاد شریف و گوهر منیف داشته باشند هر گز بان حالت رضا نتوانند و نشوند
و دران وادی موحش لنگر نه اندازند البته جوشند و کوشند که خود را از انجا خلاص
کنند و ارباب هم نظر ایزد عز و جل با ایشان باشد که ان الله یحب معالی الامور
و دیگر و سعادت ایشان را توفیق و تیسیر در کار ایشان کنند و مددهای ایزدی ایشان را
فرستد و راه خلاص ایشان بر ایشان نماید تا از انجا خلاص شوند و با ملک و
ملک خویش پیوندد ای ولی من ادمی تخت در جهان یگانگی بوده که همه نور است
و انس و سرور ظلمة و وحشت و عذاب به انجا راه ندارد و ارباب هم از بنی
آدم قرار نگیرند تا انگاه که خود را بانجا رسانند پیوسته در جوشش و کوشش
باشند و گویند یا خیمه زند وصالش اندر سر من یا در سر این هوس رود
این سر من ای ولی من جهان یگانگی جهانی است که اشیا انجا همه از جوش برون
بیرون امده اند و خدا ایرا شده پس انجا نه من منم و نه تو تو تا تغایر و تضاد باشد
اگر منم بنده خدا ایم و اگر تویی هم بنده خدایی لقب انجا از عبودیة یا بند نه از جوی
هیچکس را انجا نظر در جوی که مثار تغایر و تضاد است نباشد هم را نظر در خدا باشد
و در یک رنگی ان نظر و در نگی ناظرین رفته مثال این حالت انچه گفته
در مقامی که جان و لب ادمی نوشتند سو هست که باشد جز از خویشتنش اگی
ولی من را نمایان راه صواب در ارشاد و جز به این فنا نکرده اند اما این فنا در مقامات
سلوک شوری باشد در مقامات افرة وجودی کرده که حصل ما فی الصدور را ولی من
مترحکة و جان معرفه که بخشنده حیوة است با تو گفتم و از تو دریغ نداشتم اما دریغ که

که تو گرفتار دوست نادانی که اگر با ایشان بازگذارند خود را و هزار کس را هلاک کند ای
ولی من خدای تو گفته قوا انفسکم و اهلیکم نارا گفت ایشان را با خود از آتش بیرون آرند
خود با ایشان به آتش روان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم
فلا تطعهما ای ولی من اکثر مردمان ظاهری از حیوة دنیا میدانند از کار آخرة غافلند
وان کار را انکاری نمیکنند مگر بزبان وان نیز چندان که بخشم رفته اند چون بخشم
رفته ان تکلف نیز از میان برمیدارند اگر تو پی مردمان میگیری زود است که ترا از راه
بیرون برده اند وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ای ولی من
آنم که خود دوست و میدانند پیوندها و نسبها که درین جهان اعتبار کرده اند هیچ نمی ماند
کس خود است و خود فکر خود کن و غم خود خور که خدای کران روز هر چند برادر و پدر
خوانی هیچکس ترا جواب ندهند لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه ای ولی من بیا حق
به آخر رسید اما بند به آخر رسیده والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی و خلیلی
الامیر شمس الملة والدین ابی سعید این عمر بهر وجه که هست سر خواهد آمد اگر تو
باشد که متم خوشی باشد و عمر دوم اولی باشد بتجربه حال این زندگانی ما را معلوم شده
و دانسته ایم که بر کس گوارا نمیشود کوشش کردن که از انفلاح دارند امیری که وقتی آن
از پی آن باز می باید شد که بصلاح و فساد آن زنده جاوید نه از زندگانی که گران
ندارد آغاز مکن دست به اصلاح دوم می باید گرفت که صلاح نه دوست گردد اینجا
کشتی شود کاندر جهان آزموده ایم و دانسته که وجود اینجا بی با خوف علام
نیست ذکر لذة بود بی صدا نیست چون چنین است جز آنکه دست از وی بداریم
کاری دیگر کرم از خود دور نیست لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین چندان کشت
آزموده ام از تو بنود بودم من جرب المجرب حلت به الندامة هرکس که با اینهم جفا

کراز

کراز جهان می بیند از پی آن باز نشود و فکر کاری بهتر از آن نکند بر دون همتی و ناره
بر او حکم باید کرد و در رذالة و دون پایگی هر که را یکذره همت داده است که عالم را
از آن یکذره بیت اهل دنیا همچنان و بستان اند و نامه دست بر دو من
شان میزنند انگاه یک لقمه حلوا شان میدهد از حرص آن یک لقمه حلوا انهم
خواری قبول میکنند و با این رذالت و دون پایگی خود را بزرگان جهان میدانند تف
بر این بزرگی بین که بر عکس امیر این جهان نام خود کرده امیر این جهان
صدر پنداری و بر در مانده تخته نه دست انکه تخت خوانده بزرگ جهان آن کس است
که از غم جهان آزاد است غم و شادی جهان را به پولی نخرد و یک جو منت بدر
جهان ننهد اللهم اجعلنا منهم ای ولی من جهان آدمی را هم از این می ترساند
که اگر طلب کار من نکنی زخم بر تنت زنم برای آنکه دست او جز بر تن آدمی نمی رسد
آدمی نیز از این جا بنشست و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی تن را
بدست جهان باز می باید داد تا هر چه خواهد با وی کند که آدمی جز این تن است
جان از آن بتن آمد تا بوسیله تن آیات خدا ببیند و از آیات با سوی او رود
که اول در شهود ذات غرق بوده و حظ از آن نمی یافته اما چون دوم بار از
آیات با سوی ذات رود حظ از آن بیابد اکنون آیات و بدولت هدایت
محمد صلی الله علیه و آله بنور ایمان رسیدیم و از آیات با ذات آمدیم تن اگر
خواهد باش و اگر نخواهد مباش عطیه جهان در حق ما جز این تن نیست اینهم
تطاول او بر ما برای اینست عطای خود را گو باز ستان و برو که احتیاج با آن
نداریم تا آن زمان که خداوند ما این تن را الجهانی سازد و با ما دهد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد کتبه الله

الصالحین طلب رفعت کرده بود جهة خود وجهة خود وجهة امیر رکن الدین حسن
که بنهاده اید همانا امر اخوان و صحبة ایشان انجا بسیار منتظم نیست تا ملول شده
سرمای زمستان بکر شمار اجزی افزده کرده ای برادران الهی العبادة فی الخلوة و الاتها اجتماع السالکین ای برادران الهی تا شما بهم پیوسته و از فرد هان
گسسته نمی شوید کار عبادة بر شما اسان نمیشود و از هر کار که شما بدست کرده
کوشیدن شماو نظم این اجتماع والنواد فاضلتر همان کارهاست زیاده چون تیسیر
الامور مرهونة باوقاتها والله ولی التوفیق والتیسیر ای برادران الهی در کتاب الله
خوانده اید وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن الایه چون شمارا
اعدا و مخالفان پیدا شد دلیل صحبة نسبة شماست به نبی العد ان شاء الله ازان
غمگین مباشید اگر کسی مانع عباد شود از ما بر سکنی کرده ان عباده خدای کنند
بی انکه براو فرقی رسد فلیاذن بحرب من الله و رسوله صبر کنند ان الارض لله
یورثها من یشاء من عباده ای برادران الهی چون خدا خواهد که برده کس
درو میلش اندر طعنه پاکان برد چون او بقوة این مالکیته که دارد
قوه بخدای میپوشند زود باشد که خدای ان قوة از وی باز گیرد صبر کنید که وجعلنا
هم ایمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بایاتنا یوقنون ای برادران الهی از اجتماع
در بقعه مبارکه اخوان اباد و تردد بران بتنگ میاید و حدیث بنی باجاوریه
که نبی سلمه و بارکم تکتب اثارکم کا ها کرمی نهید بسوی انجا برای شما می نویسند
مقصود عبادة است بهر صفة که باشد عبادة هم نه نماز و روزه است هرگام که در راه
خدا نهند و به نیة صالح عبادة است چون برانجا میروید شمارا اخبار می نماید که چو دید
که انجا عبادة کنید حال انکه در نفس زمان رفتن عبادة میکنند برای انکه ان
رفتن نیز عبادة است ای براوران الهی مرد مان مزار با باشد که هر روزه برانجا

لابد

روند یا در هر چند روز یک روز روند و اگر چه راه دور باشد مثل جبل مقام
و اهل شیراز بخدای سوگند که به اخوان اباد که بقعه مبارکه است شما را رفتن
ازان فاضلتر است و ثواب دران بیشتر از دوری راه مرسیدای برادران
الهی هر یک از شما انچه مقدور اوست اگر جهد نکند در نظم این اجتماع بر خود
ستم کرده اید تا معلوم باشد ای براوران الهی سلام خدای بر شما باد و رحمة
و برکات او انه حمید مجید بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر نشر الله
فی التابین فقد قال الله تعالی ان تکفروا فان الله غنی عنکم ولا یرضی
لعباده الکفر وان تشکروا یرضه لکم وقال تعالی حکایة عن موسی ان تکفروا
انتم ومن فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید و فی الحدیث القدسی یا عبادی
لو ان اولکم واخرکم وانسکم وجنکم کانوا علی قلب اتقی رجل واحد منکم ما زاد
ذلک فی ملکی شیا یا عبادی لو ان اولکم واخرکم وانسکم وجنکم کانوا علی قلب
افجر رجل واحد منکم ما نقص ذلک فی ملکی شیا فرمان برداری گاهی بر طلبه
منتی باشد که فرمان برای استکمال آمر باشد اما گاهی که فرمان برای تکمیل
مامور باشد محل منة پذیرفتن بیش است که منة نهادن و اوامر الهیه از قبیل ثانیست
برای انکه از عبادة حادثه اثری بخدای قدیم نرسد معبودیتی که خدای عز و جل
بان معبود است ازلیست که لم یزل ربا و لا مربوب و لم یزل خالقا و لا مخلوق
قیام ان نه بعابدیة عابدان است که دوش حال در لا عابدیة و عابدیة عابدان عابد است
که دو که میکنند از نقصان بکمال ذات خدای را عز و جل ازان هیچ تغیر عارض نمی
شود خشنودی او از مقبلان و ناخشنودی او از معرضان بحکم وکالة صوابست این است
از مقام جود اگر نیکست نیک ایشان است و اگر بد است بد ایشان است نیکی و بدی

بخدای عاید میشت ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها اما خدا عز وجل
بحکم جود کفیل و وکیل وجود تست تا مرجه در تراشیده است در جهد خویش اشکارا کند
واگر جایی فروتر ازاین خواهند کو بیم منته در طاعت کاهی ثابت شود که موازی
نوه باشد واوزن ران و مهات در خبر آمده که قیام یکی از عباد را وزنا بند کو
بهشت بر بد بفضل ما ور اور خاط کند که با این عبادت بسیار که کرده ام مستوجب
که بفضل با خطاب آید که دیرا باز کر وایند و حساب کنید چون حساب کنند تمام عباده
او به از ار یک مزبه آب که خورده نباید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی حبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید ایده الله وعصمه
عمر نخایة عزیز و گران بهاست و مال بی نفقه تمام بدست می اید ندانم که مردمان را
چه افتاده که عمر و مال خویش صرف میکنند در چیزی که با ایشان باقی نمی ماند عجب
حرفه وناوان اند و انچه با مردمان باقی نمی ماند حیث حظوظ عاجل است در و ان
صرف کنند و اگرچه اندکی باشد اسراف است انه لا یحب المسرفین در چه برای خدا
صرف کنند و دران نیتی الهی داشته اند غبطه است و اگرچه بسیار باشد ان الله
لا یضیع اجر المحسنین ای حبیب هرچه برای خدای کنی بکن و مترس و اگرچه
بذل نفس باشد بکوش فا هرچه نه برای خدای کنی مکن و اگرچه بذل نفسی باشد فیح
فا و بدان که اکثر مردمان عکس این افتاده اند بسیاری که در راه هوا صرف کنند
اندک شمارند و اندکی که در راه خدای صرف کنند بسیار دانند که اکثر خلق در ضلال اند
بگوید خدای عز وجل وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله و جای
دیگر میفرماید ولکن اکثر الناس لا یعلمون و بگواهی تا و عده که فرموده الا الذین
امنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم ای حبیب من امید دارم که تو جماعت اخوان

مگر

مگر ازان قلیل باشید اما خواست ما چه سود مگر شما خود خواهید و خواست من و شما
چه سود مگر خدا خواهد ای اخوان اگر دل این راه رفتن دارید به تنها روی دل بنهید که
این راهی است که سالکان ان قلیل اند و کم یاب   روی در روی خود آر ای
عشق کیش   نیست ای مفتون ترا خو خویش جویش   ای اخوان بوعده های
خدا دل شاد دارید و نشاط این راه میرود ان الله لا یخلف المیعاد و بخدای
شما سوگند که تا معیران صفه عالم آلی کرده اند نان و آب جهان بر کام من تلخ
شده و عیش لذت این عالم بر من منغص شده و لم در سینه طپان است برای
آن بچون مرغ در قفص و نان و آب و خورد و خواب جهان بر من حرام تا خود را به
انجا رسانم و شما برادران الهی نیز همت عزیمه مصمم دارید چنانچه هیچ شما را ازان
باز نتواند داشت و یار یاور و رفیق و همدرد باشید تا این راه بپایان رسانیم
بتوفیق خدای سبحانه والسلام علیکم   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن یحیی الی الاخوان التایبین جعلهم الله من التایبین
چون درازی شب دراز گشید لطف خدای تعالی و تقدس نزول جلال گیهان
میفرماید ورد اثار قدم مقدس تعالی من التشبیه هزار گل و شکوفه در ریاض در
دلهای بیداران شکفته میشود و اما جهان برای حمود و کثافتی که دارد در ظهور
آن از اثار را او در او موقوف می ماند تا انقضاء فصل و حول ربیع فانظر الی اثار
رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها طیب رایحه و طراوه گل و رنگ و بوی
بهار و نضارت و خضرت اشجار هم از برکات قدم مقدس است در دیده مالید
و دیده برکت اید لیت شوی که شما ازان بیداران اید که دل شما ازین حکایه
خبر دار میشود و به جنان گل و سنبل و شقایق و ریاض متحقق میگردد و باید بار اگر
بر بیداری حقیقی دست ندارید از بیداری المجازی دست مدارید و اگر ذره بنوی

نداریدو روسیاهی نگاه داریدو درازی لیالی شتا را غنیمت شمرید دانه وار در
زمین مجاهده چند روزی سر در خود کشید تا درختی سرسبز گردید در بستان مشاهده
کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها
خدای شما از دو یکیست دور مدارشید و حاضر است غایب مپندارید دانم بسیار
شنیده اید که خدای حاضر است اما از شنیده چه حاصل بکوشید تا بجان شنیده ها
رسید لب چیزها گوید تا از اولوالالباب باشید با قرچه میبازید فرموده است
دواب را شاید ادمی را دانه دانش بدست باید اورد مولانا روم میفرماید
کر چه میگوید   ما ز قران برگزیدیم مغز را   پوست را بهر خران انداختیم
خران چه کسان اند حیوانان جامد و فربان مقلد از دانش بخوان اسافل اند
وز معنی بدعوی حیوانی بخورند که ما زاهدیم اما بر تعاول لوم ناسی از شباع
جوی تر باشند همیشه جامه و رعایه سنن ان از رشته باریکتر رسیند اما ازلبس
ثوب زور کرد عوی بی معنی است اجتناب نمایند قال الله رسول صلی الله علیه
واله المتشبع بما لیس له کلابس ثوبی زور در طهارة بدن سبوها آب ابرند
اما از تطهیر نفس دست شسته باشند حجاب ایشان از خدای عزوجل تحجب باشد
و حجاب دیگر فانقشان ذنب واین احدهما من الاخر   کسی کز دور گرحق
او فتد دور   حجاب ظلمه او را بهتر از نور   ز ظلمه آدم او را همه حد دشد   ز نور ابلیس
ملعون ابد شد   همان زمانه که راه زن ابلیس شد این طایفه را دو راه است
اعدا اهل الله در هر روزگاری از این طایفه باشند چنانکه ابلیس عدو آدم ع
بود گر تن خوش نیز شنی آن حسد   ان حسد که کردن ابلیس زد   هر که دید او را
کمال از حب و رسالت   از حسد قولنج آید در وجود است   زانکه هر بدبخت خرمن
سوخته   می بخواهد شمع کس افروخته   چنین طایفه پیوسته در اطفاء نور الله

جمد

جهد کرده اند اما   چراغی را که ایزد بر فروزد   هر انکس تف کند سبلت بسوزد
جماعة اخوان ایدهم الله داعان ول تو بر دوار ندرند که اهل صراط مستقیم که طریق
اعتدال است همیشه میان اهل تفریط و جحود مغضوب علیهم اند و اهل افراط و غلو که
ضالین اند گرفتار بوده اند صحابه رضی الله عنهم به انکار یهود و نصاری گرفتار بوده اند
و هر روزگار در امت طایفه باشند که بر قدم صحابه باشند و گرفتار انکار جماعتی
باشند که خاسار از قرب مقربان و وصول نسبتی با زیقین نه کور بیت نباشند و قراءة
فاتحه الکتاب مخصوص صحابه نبود تا روز قیامت در میان امت مغضوب علیهم و
ضالین هستند و بر سالکان هر روزگار فرض است که طلب نجاة از زمرة ایشان
کنند و دخول در زمره منعم علیهم که اهل اعتدال اند هر چه در ان روزگار بوده نظری
در این روزگار دارد اگر انجا مشرکان به شرک جلی بودند اینجا مشرکان به شرک
خفی هستند و اگر انجا الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشتروا به ثمنا قلیلا بوده اند اینجا مفتیان باشند که برشوه سخن بار روی
پوشانند و فتوی ناحق دهند اگر انجا یهود بودند اینجا اهل جحود باشند و اگر
انجا ترسایان بودند اینجا ملحدان باشند کلام معجز نظام نبوی است لتتبعن
سنن من قبلکم حتی لو انهم دخلوا جحر ضب لدخلتموه قیل الیهود والنصاری
قال فمن صدق رسول الله صلی الله علیه واله والسلام علی الاخوان و اینجا دقیقه
دریابند که معنی فاتحه متغیر نکرد و در هر روزگار مقصود از اهدنا تا اخر طلب راه منعم
علیه مطلق باشد و نجاة از طریق مغضوب علیهم و ضالین علی الاطلاق اما اهل
هر عصر را مرید طموح نظر بسوی نجاة از غضب و ضلالی باشد که در حق
ایشان قریب است که واقع شود چرا که مس حاجت بطلب نجاة از ان
واقع نه غیر ان فلیفهم ولیتدبر   والسلام معاد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیب قلبی الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصرة الله واید وقوم وسدد نزوفا و زمانه بی منع ظلم از خود ممکن نیست جز به ارتکاب ظلم برای آنکه دفع ظلم به تشبث بحکام میشود و از اعوان ایشان شدن و حکام در این روزگار ظالم اند هر کس که از اعوان و کسان ایشان شد لازم است که وسیله ظهور بعضی ظلمهای ایشان گردد پس اگر شخص خواهد که مظلوم نباشد طریق بر آن نیست جز آنکه ظالم باشد و چون امر دایر شود میان آنکه مظلوم باید بود یا ظالم اولی آنکه اختیار مظلومیت کنند برای آنکه مضرة مظلومیت در دنیاست و مضرة ظالمیت در عقبی و مضرة عقبی اشد و ادوم است از مضرة دنیا امینت که مومنان از دست بسته و بکنج نشانده و اگر نه این رشد که ظالمان دارند و بآن خود را متمکن ساخته اند از ظلم و محروم کردن و کار خوار زبون ساختن مومنان بر دارند اما خدای و عذاب آخرة تمیکه زد و گر ایشان آن رشد بکار آورند و کوتاه دست و محروم و شیون اکنج نشسته اند حوذشان مومنان مغلوبی است لیک در اشکت مومن خوبی است سلمان رضی الله عنه فرموده الناس اربعة اسد و ذیب و ثعلب و ضان فاما الاسد فالملوک یفرسون و یاکلون و اما الذیب فالتجار و اما الثعلب فالقراء المخادعون و اما الضان فالمومن ینهشه من راه یعنی ادمیان چهار اند بعضی شیر اند و بعضی گرگ اند و بعضی روباه اند و بعضی میش اید شیر پادشاهان اند که همچون صید ربایند و خورند و گرگ تاجران اند و روباه قران خوانان فریبنده و میش مومنست که هر کس او را بیند گرد و میشی زند ای ولی من ای حبیب من اگر روز چنین امروز بودی بدی بود اما روزی فرا از این روز در عقب است

کر ظالمان آنجا ظلم نتوانند کرد و دست بسته و خوار و زبون رها شنند اگر امروز دست بسته و عاجز اند غم نیست چون از وز دست کشاده و سر آواز باشند بر حمه خدای و اگر ظالمان امروز دست خود یافته اند و هر چه می خواهند با مومنان میکنند هم نه با سوی اند چون از وز دست بسته در سلاسل و اغلال و قوی و نکال خواهند بود و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما یوخرهم لیوم تشخص فیه الابصار ای ولی من چه مضایقه است ما را اگر خدای عز و جل ایشان را بر ما مسلط سازد و تا بر ما ستم کنند و ما بآن سبب ایشان سزاوار جهنم شوند و ما بعوض آن ستمهای ایشان سزاوار بهشت و رحمت شویم بیک کار هم دوزخ آباد آن شود و هم بهشت معمور ان الله عزیز حکیم ای ولی من هر ستم که از ایشان بر ما میرود به عین خدای ماست یعنی خدای ما می بیند پس غم نیست ان الله عزیز ذو انتقام ای ولی من ابن مسعود رضی گفته الدنیا کلها هموم فما کان منها من سرور فهو ربح یعنی دنیا همه غم و اندوه است اگر چیزی از آن شادمانی است آن سودی است زاید بر مایه مومن بر جود نهاده کر این یک زندگانی تلخی بگذرانند و لیس و رای عبادان قریة بالاتر از سیاهی رنگی دیگر نباشد ما چو واوییم دل و دیده بطوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر کار بر کافران سخت است که جز این زندگانی زندگانی گمان نمی برند و هر امیدی دارند باین زندگانی دارند لاجرم نا امید و پژمرده باشند و در لگدکوب حوادث ذلیل و درمانده اما مومن اینها را وزنی ننهند اگر چه او را بمقاریض بلا ده پاره کنند زنی دریغ که مومن بر دل دنیا می نهد کر چند بادی بید او میکنند رام او نمی شود و در پیش او فرود نمی آورد و دل بید او او را از دل نمی نهد ای دنیا بر و بیش برو پیش کافران که بدکان توانند از لطف تو بر روزند

وازقهر تو فرو میرند مظهر لطف وقهر تو ایشان باشند مومن ترا وزنی نهند بلطف
تو براو فزود ونه از قهر تو فرو میرد او بنده خدایست مردکار با لطف وقهر خدای وارد
وهیهات که خدای او جز لطف ننماید ان الله رؤف بالعباد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

سهل الله بعد عسر یسرا اگرچه جمله در اندوه دردیم یقین دانم که از وشاد گردیم
چو خاری هست ریحان نیز باشد چو دردی هست درمان نیز باشد من عبد الله
تغلب بن یحیی الی الاخوان الالهین التابعین تولاهم الله بما تولی به عباده
الصالحین مومنان که بیشتر از شما بوده اند محنت که سلوک راه خدا
مشغول شده اند چه محنت وبلا که کشیده اند اری عشق از اول چرا خونی
بود تا گریزد هر که بیرونی بود اما بعد از تحقق ثبات قدم مقتضی وعد الله الذین
امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین فی قبلهم
ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون
بی شیئا استقامت حال وفراغت بال وجمعیت وطمانینت روی نمودست ان الله لا یخلف
المیعاد ای برادران الهی چون شما سیرت سلف وسنت صحابه میخواهید که سلوک
کنید یاد اورید که صحابه چه زحمتها وسختیها میکشیدند ودران چه صبرها میکردند وچه ثبات
قدمها می نمودند شما نیز دست بدان کنید عشق چون دعوی بلا دیدن گواه
چون گواهت نیست شد دعوی تباه چون گواهت خواهد ان قاضی مرنج
بوسه ده بر مار تا یابی تو گنج الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم
لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین
ای برادران الهی مباد اگر محن ومعایب شما را سستی اورد و باید که انی بجنید
درکار خود واعیذکم بالله العظیم که ازان وسوسه که دوم ان انطاکیه را افتاد و نزد بعضی

رسل تا گفتند انا تطیرنا بکم شما را افتد با طور خود وان چنان بود که دوران میان
سال باران منقطع شد ایشان گفتند این از شومی طور رسلت که با
اورده اند وبدعة میخوانند که نهند حال انکه ان امساک باران از رحمت خدای بود
برای انکه نفوس نزد بلا شکسته میشود وتکبر از پادشش میرود وانقیاد وزمان
خدای واقبال براوراه اماده میکرد واگر انقطاع باران در حق ان هر بران میتر و
مفید نه افتاد واما ان که گرویدند وایمان اوردند ان گرویدن ایشان تجم
ان انقطاع باران بود که دلهاشان نرم گرد وقساوة وغلظة ازان برو تا
مر نور ایمان منشرح شود یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا وما یضل به الا الفاسقین
الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الایه ای برادران الهی در کار
خویش با بصیرة باشید ودر یقین خویش بگمان مرافتید وبدانید که پیغمبران
خدای راست گفته اند وراهی که نموده اند راه راست است بلی ترسم
وهم ده ان زنید که خورشید شما را پیش نیاید وکاة وفلاح شنیده ام که کسی
نماز نمیگزارد روزی رفقا او را تکلیف کردند وبا خود بمسجد بردند گیوه اش
بدزدیدند گفت می بینید که نماز بر من مبارک نیست ای نامبارک شوم
گیوه ات ازان نشویدند که خدای عز وجل نماز کسی که نماز گزاری او بشرط لقای
گیوه باشد قبول ندارد وپس گیوه ات دزدیدند تا اگر تو از چنان کسانی
دیگر نماز نیایی وبساط عبادة را به اقدام پلید خویش ملوث نسازی واگر نه
از چنان کسانی این حوادث مانع تو نمی شود از نماز وصدق واخلاص تو اشکارا
میشود ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین ونبلوا اخبارکم امتحان بر
امتحانست که پیوسته میرسد خدای عز وجل جماعة اخوان ما را در مواقع امتحان
رسوخ قدم کرامت کناد وتا نلغزند وبپیمان خدای بپایان رسانند وما ذلک الا

بتوفیق الله تعالی و فضل رحمه و هو الواصم و هو الولی الکریم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی الاخوین الاعزین الفاتین الکریمین المحمدین کان
الله لهما   الحمد عمدا اخص کنید در خدمت رب العالمین نباید که باشد که دیگر
چیزها که ضرورة تو است بی تعمدی واقع میشود و از ان جهة فوتی لازم نمی اید و اگر در
جهان مشقتی برسد ان نه بر اصل است برای انکه بار جهان بر تعب و نامرادی است
اگر شادی روی نماید جهان و انید که براه باز یافته اید ای براوران عزیز محترم
وارید که با وجود خدای عز و جل شما بچیزی دیگر ملتفت باشید و چیزی دیگر جوید
ملازم استانه محبت و عبادة او باشید و اگرچه جان شما بر سر این رود وای براوران
من جانی که از خدای یافته اید اگر برای خدای برود چه قصه است خدای بر ان
احق است همان بهتر که در کار خدای رود شما چه میخواهید که میان از طرفی بر بندید
ای براوران من جان و جهان برای انست که برای خدای عز و جل صرف شود
اگر نشود ضایع باشد و چیزی اثر که غایة ان بر ان مرتب نشده مجوز قلمی
هرگز بران چیزی ننویسند و کاروی که هرگز بان چیزی بزنند به پناه خدای روید
از انکه شما در وجود از ضایعان باشید والسلم علیکما و رحمة الله و برکاته
و درین چند شب میدیدم که رسا بقا تابع یکی از ایمه ضلال بوده توبه کرده و دخل الیمین
و حرب ربا بین شده و در مجلس رسول الله صلی الله علیه و اله حاضر شده و بر سر وه
الحضرت و وضع مجلس چنین است که این ضعیف برابر رسول الله صلی الله علیه و اله و السلام
و از یمین این ضعیف ابوبکر رضه نشسته و از یسار رسول الله صلی الله علیه و اله جماعتی
از صحابه رضی الله عنهم و شبهات که ان امام ضلاله القا میکرد در ابطال عبادة و نبوة
متمثل ساخته در کفچه کرده اند و حاضر کرده از جمله ان شبهات یکی اینست که اثر میدون

ان

ان تحبو ربکم الموت و جواب این ضعیف مر ان شبهه اینکه موت رنج موت
نفوسنا فان رنجا حی لا یموت فانما یحیی نفوسنا شاید که شیخ کریم الدین حقیقت این
شبهه و جواب در یابد که حجت باری از کید ابلیس چیزی معلوم شد که هرگز تقوی
مثل ان وقاحة درباره او بتو و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و کان که خادم
سفره او ابوبکر صدیق است عذار ضه چون از کلام خوردن فارغ شدند او بقیه
طعامی که مانده بود برداشت و ایشان روه متوجه قبله شده دست برداشت و این
دعا کرد که اللهم اغفر لنا دعائنا و اعف عنا خدای عز و جل این دعا را درباره یاران و اخوان
الیمین مستجاب دارد و دعا فیت وارین کرامت کنا و امین رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی الاخوان الالیین التایبین کرمهم الله و بارک
علیهم اجمعین   با مساکین متواضع باشید که من تواضع لله رفعه الله و با
متکبران تکبر که التکبر مع المتکبر صدقة و با منافقان بسر برید که نجاو عون الله و هو
خادعهم و با صادقان صادق باشید که من غشنا فلیس منا و اخوان با یکدیگر
محبت ورزند تا از وحشت جهان امن باشند و ترس و اندوه بشما راه نیابد که الا
ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و چون مردمان بدادوه شما بر خیزند
دل قوی دارید و پناه بخدا برید که الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم
فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل چرا ایمان ایشان افزود
برای انکه مثل مومن مثل نی است که چون باد از پیش روی اید تیز رو دارد
خاصه مجنه صادق نیست که هرچه برای اطفاء ان کنند سبب زیادتی اشتعال ان شود
همچو ان اتش که در گرفت که هرچه در ان ریزند که انرا اوفرو نشانند اتش در ان افتد
و انرا نیز با اتش سازد لاجرم سبب زیادتی ماده او باشد و مزید قوه و استعال او

کرده محبة صادقه درین باب خامیه آتش را ان افتد و از انیز با آتش سازد و جوم
سبب زیادتی ماده او باشد و مزید قوة وی دارد اکنون اگر محبه شما صادق است ایشان
آنست که ملامة لایم و عداوة عدو میفزاید از الا قوة و ازدیاد و حدة و اشتعال کما
قال سخت ترشد بندمن از بند تو عشق را نشناخت دانشمند تو
و یک سبب دیگر را فزودن ایمان ایشان این بود که هرکس که بحق راه خدای
میرود البته جاعتی بعداوة او بر میخیزند سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد
لسنة الله تبدیلا چون قیام مردمان به عداوة خود مشاهده کردند یقینی دلیل شد
بر صدق طریقه ایشان و انکه بحق راه خدای میروند هر آینه ایمان ایشان افزود و
اعتقاد ایشان به سداد طریقه خود موکد گشت و در ارخود ایشان نیز زیادت یقین
واستبصار و وثوق و اعتماد حاصل شد بجز کسی که او را شان راهی بدمند
و بشان نه جنبه که در ان راه است دلالت کند چون در ان راه خوض کند هر یک نشانه
از انها که یابد دلیر تر گردد بر سلوک ان راه و اعتقاد وی موکد گردد به انکه این
همان راه است که نشان داده اند نه راهی دیگر است همچنین نشان داده اند
هر کس که براه خدای میرود مردمان بعداوة او بر میخیزند و مصایب و شداید
او را پیش می اید چون سالک را در سلوک خود اینها پیش می اید میداند که این
همانست که نشان داده اند و یقین او بطور خود می افزاید و ثبات و جد او زیاده
میشود و سبحان الله و همین که سبب قوة صادقان میشود سبب ضعف و سستی
نامرادان که نه براستی قدم درین طریق نهاده اند میشود و یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا
و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه اعاذکم الله یا
الاخوان ان یکونوا من الناقضین عهد الله من بعد میثاقه و جعلکم من اهل الاستقامة
والثبات برحمة الله حمید مجید والسلام علیکم ورحمة الله لسم الله اعظم الله اجر الاخوان

بیننما

بینما نالتم من المصیبة و صبرهم و جعل موت البعض تذکرة و عبرة للباقین الا کلهم من الغافلین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و محبی الامیر محب الملة والحق
والدین الشیخ محمد نصره الله و ایده در بعضی از این سبها بجواب مدوم
کرشما ابتدا ارمغانی کرده اید و بشکایتی از ان ساخته ایدان و سع عالی
جماعتی میگویند که این راه بهمین نوع تمام کردن میسر نیست پاره از این گوهر
می باید کرد این ضعیف هر چند تامل میکنم در ان بشکاه چنین می اید که از انکار کنند
از انکه خوشش اینده است اینست صورة خواب و نخسر بیداری نیز همین است
ای ولی من ای حبیب من عمر آدمی بیداست که چه مقدار است و از ان بیشتر نیز
گذشته این اندک مانده بدست و ونه ان خود امی باید گرفت که هر چون
که باشد از او در راه خدای صرف کنند و از هیچ باک و ترس خدا ندو از هیچ بار
نکوزند و عوض ان عمر جاوید در جوار خدای عز و جل و سعادة ابدی یابند
ای ولی من اگر مردمان موافق شما نباشند و گویند این لقمه نیز بهمان نوع صرف
می باید کرد و که گذشته عجب نیست برای انکه اکثر ناس کمان هستی بجز این جهان
نبرده اند و اگر چه بزبان نام اخرة برند دل ایشان از ان خبردار نباشد قال الله
تعالی ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة
هم غافلون ای ولی من مردمان واند و جهل خود ما که برحمة خدای دانسته ایم که
او نه چنین است و خواب هستی هستی است دانسته ایم چون از طبیعة مرده ایم
بحکمة زنده میشویم و جهان حکمة اوسع و اعلی است از جهان طبیعة و نسبة جهان طبیعة
بجهان حکمة نسبة شکم مادر است به این جهان و لنسبته موقت برحی ان الدار
الاخرة لهی الحیوان چگونه تابع ان نادان شویم و چگونه خیار او طن سازیم مرز

بالحیوة الدنیا واطمانوا بها منفقه ما باشد واخلد الی الارض واتبع هواه طریقه
ما معاذ الله که ما دل بسته خود را نا دانسته سازیم عهد ما با خدای عزوجل تازه کو
تا جان در تن داریم جز راه خدای نسپریم واگرچه تمام عالم بخلاف این گویند
وبخلاف ما برخیزند   بر طی دل بکوی او فرود شد   که تا جان بر نیاید بر نیاید
ای ولی من خایفین بسیار اند ومخلص بسیار وشبهات ایشان بسیار باری
باید نزد که از جای نروند که کار سخت است وخدای عزوجل الم. احسب الناس ان یترکوا (؟) نده
الا برای امتحان تا قدر قوة وثبات ایشان معلوم شود ربنا افرغ علینا صبرا
وثبت اقدامنا ای ولی من سحره فرعون چون بحقیقه ایمان رسیدند تهدید فرعون
ایشان را لاقطع ایدیکم وارجلکم در سوا کردن به او کشتن بر دار در ایشان هیچ اثر نکرد
در زندگانی اینجهان واینجهان بر ایشان چنان مجاز بود که بود ونا بود از اینجهان در ان
نشناوند وگفتند فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا ای ولی من زن
فرعون چون بکشف حقیقه رسید از عذاب فرعون هیچ باک نداشت ورفتن
ازین سرای فانی بر او هیچ گران نبود ودلش جز بمجاورة خدای عزوجل وسکون
در دار قدسش متعلق نبود وگفت رب ابن لی عندک بیتا ای ولی من مومنان
که پیش از شما بوده اند وچنین فتنها ایشان را از خدای باز نزده از روز ابتلاء ایشان هیچ
واقع نیست ما مومنان را چه افتاده که با دنی چیزی افسرده وپژمرده شویم اگر ما نیز
مومنانیم ای ولی من بخدای که وعده خدای حق است ان الله لا یخلف المیعاد ودل
در ان وعده ها بسته ایم ودر این جهان بر ما تلخ شده ودر ارزوی حسنات انجهان
بی صبر واریم نه آرام تا بدان حسنات رسیم برحمة خدای ای ولی من ما چنین ودرد ما
چنان که دانی که ایشان را چه از لذات اینجهان نه افتاده ما وایشان با هم چون بسر
بریم این معاملتیست که بهم نرسد نی ما وطنبور ایشان بهم نمی گیرد ربنا افتح بیننا

وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین اقول قولی هذا واستغفر الله لی ولکم
طی جهان طبیعه جهانی باشد که درک ونطق بهیچ یکی او نرسد همچو اینجهان که جز
ادمی در ان دانا وگویا نباشد وهر آدمی نیز دانا وگویا نباشد ودل او جهان
باشد وجهان حکمت جهانی باشد که درک ونطق بهیچ یکی او نرسد همچو انجهان
که انطقنا الله الذی انطق کل شیء در ان آمده ویوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم
وارجلهم چه طبیعه توئیست که تا نزنه بدانش کند وحکم ونیست که تا نزنه بدانش گنه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی حقا الامیر رکن الدین حسن عافاه الله
فی جسمه ونفسه وطهر قلبه وسره   محبة ورزی باید بود ان لذة وحظ
که مر وعان از طعام وشراب وسایر تمتعات می یابند از محبة یابند وبهات لذه
محبة لذه حی هست وان لذات لذه میت ای ولی من بعضی از مشایخ گفته از
هر چه در بهشت هست لقو داری ودر دنیاست لقو در لقاء الله لقا مرا خواست
پس چنانکه لقاء الله ورا فوه لذات مطلوب هست واجل حظوظ هست مرا نیز
باید که لقاء اخوان در جهان لذاته مقصود باشد واجل حظوظ جهان باشد اما
چنین دیدار جز بنظر محبة حقیقیه نتوان یافت عام ناس که از محبة حقیقه
اعنی محبة خالی از غرض که برابطه الهی باشد خالی اند ایشان را او دیدار یکدیگر
لذاته حظی نباشد حظ ایشان لذاته از شهوات حیوانیه باشد از اکل وشرب
ونکاح وتغلب وامثال ذلک وهر کس را اگر دوست دارند برای ان دوست
دارند که وسیله بلوغ به یکی از این حظوظ باشد وهیچکس نباشد که لذاته دیدار او
حظ ایشان باشد وهیهات ایشان بجا شایسته محبة انسان باشند که مخلوق
علی صورة الرحمن هست جز مردمان آلهی را شایستگی این نباشد که ادمی حظ ایشان

باشد ای ولی من چنانکه هرجانور قوتی علیحده دارد و چنانکه گوشت خورد و سباع
دانه نخورند همچنین هر جنس آدمی را قوتی در خور باشد عارفان و اهل الله آدمی
قوت ایشان باشد حظ از دیدار آدمی یابند یعنی ان آدمی که بحقیقه آدمی باشد
والنظر الی العالم عبادة در شان وی آمده است وعامه ناس را تقوت باین قوه
ممکن نباشد اکنون صلاح محبة در میان جماعة اخوان بان مهر با یکدیگر
تازه کنید و محبة یکدیگر را بجان خریدار آئید و به ورزش محبة مشغول شوید تا شما را
بدیدار یکدیگر ان سرور حاصل باشد که هرچند حوادث و مصایب روی نماید
روی یکدیگر تلخی انرا به شیرینی بدل کنید و هرچند دشمنان بکینه شما بر خیزند
شده عداوة ایشان در نرمی محبت شما نماید هزار دشمنم ار میکنند
قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک الا ان اولیاء الله لا
خوف علیهم ولا هم یحزنون ورزش محبة سیره سلف است و اتحاد اخوان از سنن
اسلام است اما درین روزگار این معنی مندرس شده مان شما این سنته را
مجدد سازید تا از اهل احسان باشید مصداق من احیا سنتی عند فساد امتی
کان له اجر مائة شهید در مان دوستان خواهد اما برای آنکه در کاری که وصله
ایشان نشیند نفس دوست ایشان مطلوب نیست شما دوستان که بدو برای
نفس دوستی هم جز در راه محبت باید نهاد و محبت را وسیله جز حاجت نیست که ما ز
والله الموفق بسم الله الرحمن الرحيم
من عبد الله قطب بن محيي الى ولي في الله وحبي حقا الامير ركن الملة والدين
حسن احسن الله اليه والى والديه از ادب و قدرشناسی شما بنو رسیده
بود نادب انست که وجود آدمی را قائم دانند و حاضر شناسند افمن هو قائم علی
کل نفس بما کسبت هر اینه خاشع و مطرق باشند و چون نشینند اطراف فراهم

گیرند

گیرند و چون تکیه کنند و پای دراز کنند نبردی تنعم و فراغت نکنند بروی اظهار
عجز و شکستگی و ناتوانی کنند و در خنده از تبسم نگذرانند و بی ضرورة آواز بلند
نکنند و چون بزیر دستی خشم گیرند زیر دستی خود و جبار یاد آورند و عقوبت بجز
بقدر حکمة نفرمایند بر وجهی خالی از هوا و چون طعام خورند چندان دل فراهم
آورند که در نماز می آورند و نعمت خدای را عز و جل دران برجود شناخته هیچ لقمه
بی حضور تمام و تعظیم جلال خدای فرو نبرند برای آنکه این لقمهاست که با اندام
آدمی میشود و هر لقمه که بغفلت خورند بدن خبیث از وی متولد گردد و هرچه با حضور
و تیقظ خورند بدن طیب ازان مکون گردد و چون سخن باینجا کشید به بیان قدر
شناسی نخواهیم قدر شناسی نعمت انست که خود را بحسب ذات جز عدم مطلق
حالتی نشمرند پس هرچه بر خود یابند عطاء خدای عز و جل شناسند که بمحض جود
به ایشان بخشیده و انچه بجای بندگان حالة احیاء ذاتی خود دانند پس بر اول زبان
شکر و ثنا بگشایند و از دوم زبان شکایت و گله در بندند چون این بدانند
و خود را برین ملاحظه ثابت دارند و مراقبه ولی کنند تا ازین غافل نشود از
شاکران اند رزقک الله و حبی اداب الحضرة و کتبک من عباده الشاکرین والسلام
بسم الله الرحمن الرحيم
من عبد الله قطب بن محيي الى ولي في الله وحبي الامير الحاج شمس الملة والدين ابا
سعید ادام الله تاییده بر اغنیا و اهل دنیا لازم است که بخدمت اهل فقر سلوک
و رزانکه خاک راه ایشان را سرمه باک کنند باک ندارند و ما دام که چنین نکنند نقد
عبادة ایشان خدای را عز و جل مشکوک نیست و صدق ان مشکوک گشت چنانچه
ابلیس لعنه الله که با وجود که چهار صد هزار سال بعبادة خدای عز و جل مشغول
بود و هیچ قطعه از زمین نگذاشت که در روی طاعتی نکرد عبادة او اعتقاد الهی

شایست و صدق و اخلاص ان معلوم نمیشد تا صورة صفی الله آدم عم را سطح
ساختند و او را بتکلیف سجده مر او امتحان کردند اگر برگزیده خدای عز و جل
سر بنهد سر نهادن او خدای را بطابع صدق سکه زنند و معلوم شود که خدای را از آنجا
که خدایست می پرستیده و الا ابتین کرد که ان پرستش او خیال بازی بوده
و انقیاد خیال خویش و هیچ کس از انقیاد خیالی خود سر نمی پیچد برای امکان
بانقیاد خود را حجت لیکن چون غیبی محصل از خارج بوی فرستند انقیاد
او غیر انقیاد خود است و وجوب از خود ازان معلوم توان کرد که او سر نهد یا
دارد یا هوای خداوندی پس صفی الله حجة خدای و امتحان اگر اوست خدای
پرست و خود پرست را چون خواهد که از هم جدا کند بدان سجده و بدان محک زند
اول تلبیس که بدین محک رسوا شد و عبادة چندین هزار ساله او هباء منثورا
گشت و خود پرستی که او در صورة خدا پرستی میکرد بر همگنان اشکارا شد و ده بر
ازروی کار او بر خاست تا بر خویش و همه کس ظاهر شد که او خود را بوده
نه خدای را عزازیل بود لعنه الله و همچنین تا دامن قیامة اصفیا خدای عز و جل امتحان
مدعیان اند که بزبان گویند مؤمنیم و بار ارکان نیز عبادتی چند کنند اما اسرار قلوب
ایشان از خویشان و از دیگران پوشیده باشد مگر از علام الغیوب که عالم
سر و اخفی است و پیوسته بدین امتحان صدق و کذب مدعیان اشکارا میکرد و لما
حجاب این حکایة موقوفست تا روز قیامة عزازیل را هم در این جهان رسوا
کردند و نام بگردانیدند رسوای عزازیلیان موقوفست تا یوم تبلی السرایر انجا معار
ایشان بگردانند رسول الله صلی الله علیه و آله مگر از اینجا رمز و ما تدری ما سمک
عذا حقیقه حال چنین است که گفتم اما دریغ که اغنیا بیشتر اغبیا اند و از این حال غافل
و پیوسته در مقام امتحان لنگران باشند خواهند که بدولت توانگری بر اهل فقر [illegible]

هیهات ای توانگر مغرور اینهمه کوکبه کراست مر در نور کشف هست
و روئیت لنت قل هی للذین امنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة حسنات
جهان برای اهل فقرا آفریده شده و دیگران بطفیل ایشان ازان لطف
محظوظ میکردند شاید که بجزئی که بصدقه ایشان باو فنا اند بر ایشان تفاخر کنند
اگر اهل فقر در جهان نباشند ایشان به بینند که چه بر سرشان می اید هل
تنصرون و ترزقون الا بضعفائکم ضعفاء حقیقی ایشان اند که قوة خدای را عز و جل
مشاهده کرده اند و زوال هستی ایشان ضعیف و ذایب گشته و همچنین فقرای
حقیقی ایشان اند که غناء خدای عز و جل دیده اند و به تهی دستی خود معترف
شده ضعفا و فقرا صوری بحسب مناسبتی که مجاز است با حقیقه ازین
مقام فی الجمله بهره مند گشته ایشان را نیز گرامی باید کرد و بوی ضعفا و فقرای
حقیقی ایشان را نیز دوست باید داشت اما ان فقر که فخر انبیاست و ان ضعف
که وسیله حقیقی است نزول رزق از سماست جز این ضعف و فقر است ان
ضعف با قوة جسمانی و ان فقر با غنا اید منافایده ندارد و الله الهادی الی سواء الطریق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله الشیخ الکریم الدین محمد تراقرده
باد که روز بروز رحمة خدای عز و جل در افزونی است و وثوق بکرم او دور از دیا
و بنده کار را جز استان لطف او پناهی نه و جز در ظهور اثار توحید او نگاهی نه
له الحمد فی الاولی والاخرة و هو العزیز الحکیم روانه در کار باشد و در کار در دلهره
و توفیق از خداوند عز اسمه چشم دارد و دیگران روح الله باشد که چگونه روز و اب
اندران صادقان وعید و میشود و اثر های گوناگون میکند اخوان ما که سابق
شده اند بر ما در ایمان مارا منتظر اند که خود را به ایشان رسانیم و تو دانی که یوم

در فع واقدام به ایشان توان رسید بقطع مقامات وطی عقبات بایشان
توان رسید مقام بمقام صبر باید باز کرد تا بمقام ایشان رسید آنگاه که بمقام واحد جمع
و یقین کرد دو دیدار یکدیگر توان دید و بیکرهای انوار اکنون بشتابان تا خود را بان
اخوان رسانیم و بنهار را اینجا بازنه البیت بشتاب که محل لصوص و سباع است
و مأمن نیست هر یک کام یک کام بیت زود خود را ازین بیابان مهلک باجبار
امن رسان که آنجا خواب بحضور کنیم والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب بن محیی الی ولی نه الله وعونی الی الله حبیب قلبی
حقا الامیر محب الملة والدین الحق الشیخ محمد نصره الله وایده وقومه وسدده
انچه ابلیس لعنة الله امر به ان میکند خیری است که ثمره آن در حال ظاهر میشود
وانچه انبیا علیهم الصلوة به ان می فرمایند خیریست که ثمره آن بعد الموت ظاهر خواهد
شد و خودی نهایة قوی می باید که شخص کاری کند که بعد از عمری نتایج آن
رسد و همت و حوصله بزرگ انبیا را در خور هر کس حیث خدای عز و جل هر کس اکه بر
انبیا را آفریده از انبیا اگر از خویش میخواهد عالی همت و خردمند و واسع الحوصله
و دور اندیش و صبور و وقور آفریده تا بدین صفات مناسبه با انبیا علیهم الصلوة
داشته تا چون ایشان بنخرو در آمده اند و هدایه آغاز کرده گوش استماع
سخنان ایشان واتباع قبول آن و عمل بمقتضی آن او را بوده اما جماعتی کم
تنک حوصله و دون همت و فرومایه آفریده شده اند چنین کس از سالاری چون
ابلیس در خور است که آدم صفتی است فرومایه که جز بر واقع حال ناظر نتوانند
بوده اندیشه مال بیش از ظرف او باشد خصوصا مآل بعید که بعد از عمری بان توان
رسید علة انضمام مناسبه است   کی بر در غی مگر با جنس خود صحبت نا

جنس

جنس کورست بطلد انما که جنس انبیا بوده اند چرا انبیا پیوسته اند و انها
که جنس ابالسه بوده اند به ابالسه پیوسته اند و در جهان این هست و کاه هست
و آهن ربا هست و کاه ربا است چوا آهن ربا بمیان آید هر جا آهنی هست بسوی
او بشتابد اما کاه از هیچ جا نجنبد و چون کاه ربا بمیان آید هر جا کاهی هست
بوی گراید اما آهن هیچ از جای نرود آهن ربا انبیا اند و آهن ولیان زرین
مومنان و کاه ربا ابالسه اند و کاه و لیای خفیف جاهلان الخبیثات للخبیثین
والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات همچنانکه
اقبال مومنان بر انبیا دلیل صدق انبیا میشود و ادبار جاهلان بر ایشان
هم دلیل صدق ایشان میشود برای آنکه جاهل بجاهلی میل میکند پس میل
جاهل بشخص دلیل جهالت او می شود و نفور جاهل از شخص دلیل دانش اوست اکنون
چون شما جماعت اخوان ایدکم الله واعان میل بجانب انبیا کردید و بر احیا
سنت ایشان واقتفا به سیرت ایشان از سر بصیرت میان بستید بعد از بیمایه
تقلیدی که از اول سنین تمیز بلکه در گهواره بسته بودید مژده باد شما را که
همانا جان شما از پرتو جان انبیا آفریده شده تا بحکم کل شیء یرجع الی
اصله به ایشان بازگشتید پای دارید و از جای مروید و باید طریقه جاهلی
که بنا بر آنکه جان ایشان از جان ابالسه افریده شده میل ابالسه میکنند و بیره
انبیا مستصوب ایشان نیست شما را از کار خود باز ندارند که اصل ایشان
جز اصل شماست هر کس میل باصل خود میکند طریقه خود از دست نباید داد و
سیرة خود را به سیر دیگران غلط نباید کرد قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم
بمن هو اهدی سبیلا والسلام علیکم   بسم الله الرحمن الرحیم
من اقل عباد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله حبیب قلبی وعونی علی امر ربی

لا میر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصرة الله وایده   واگر زندگانی
دنیا جاوید بودی جای آن بودی که صاحب همتان قانع شود و جزئی
دیگر نجویند از آنکه زندگانی است بر تحصیل محبوب بانواع الالام و برهم
تنغیص فقدان نیست که دل شخص نه در قبضه اوست و وجود و حواس او موافق
هم نیست نه هرچه بر آنست که می باید شخص خواست میخواهد و نه هرچه میخواهد
بر آنست که می باید خواست در نفس وجود او اختلافی و محبت که نوشته
از آن دخان وحشت و ظلمات بکار در می خیزد و آنچه ظلمه و وحشت آن
تواند بود که منبع آن عین ذات اینکس باشد چون بر تقدیر آنکه جاوید
بودی حال او این بود چگونه مجل آن باشد که بدان قناعت کنند حال اگر
نه جاوید است و زود واگر بر برآمده اری   ز آنچه گفتی شاد بس کس شاد
شد   افزودی حسرت و محزون باد شد   از تو هم بجهد تو دل بر وی منه
پیش کو بجهد تو خود از وی بجه   ای ولی من ای حبیب من زندگانی
دنیا ترا مغرور بیاد و بر حذر باش که بس کس را فریفته هر یک از دنیا و آخرت
را حلاوتی است و مرارتی دنیا حلاوه خویش پیش داشته و مرارت باز دم
و آخرت مرارت خویش پیش داشته و حلاوت با قفا مثل دنیا مثل نحل است
نوش عسل در دهن دارد و نیش لسع در دنبال و مثل آخرت مثل گل است
خار از پیش باشد و بوی گل از عقب حفت الجنة بالمکاره و حفت
النیران بالشهوات ظاهر بینان میل بدنیا کنند و آخرت بینان میل بآخرت
ای ولی من ای حبیب من اکثر خلق ظاهر بین باشند چنانچه او نیز کار ایشان
بر ایشان گواهی داده که ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من
الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة هم غافلون اگر گرنه ترا از راه می برد البته میل

بدنیا خواهی کرد زنهار زنهار که بکثیره سالکان راه دنیا از راه فرو گرفت
و در افواه می باشند نه در اعداد و در دوست که این کیفر بر بر خود زنند و دا و ملا
واثبوراه و الملکناه گویند و بایشان گویند لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا وادعوا
ثبورا کثیرا ای ولی من ای حبیب من و بیته خدای خود را فهم داشتن و گوش
بسخن دشمن قدیم ابلیس کردن با حاحتی که ابلیس بر ایشان غالب شده
واستحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله منته ایشان آمده نه وظیفه خود ساخت
ای ولی من ای حبیب من خلق وجمله اینکس اند میخواهند که هم اینکس با دنیا
انتظام امر دنیای خود ساز زند و آخرت اینکس را بر اینکس تباه کنند و در لذت دنیا
شریک باشند اما چون عذاب آخرت روی نماید پهلو با خود گیرند هیچ بار
از اینکس بر ندارند او را با عذاب باز گذارند قال الله تعالی ولا تزر وازرة
وزر اخری وان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء ولو کان ذا قربی ای ولی
من ای حبیب من دوستان دنیا را وفا نباشد و در آن روز هر کس که ترا دوست
دوستی می نمود استی دشمن تر باشد مگر دوستان الهی قال الله تعالی الاخلاء
یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین ای ولی من ای حبیب من اینکه دوستان ترا دو
چند جدا شده اند این رابطه را تا توانی استوار دار که از این محر دار آخرت
ترا نفع خواهد رسید این اجتماع و الفت که روی نموده از رحمت خدای است و حبل
خدای است که در زن دست در آن زن و دست از آن مدار اعتصموا
بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین
قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها گویی که
ما پیش از این هم دوستان بودیم برای آنکه دوستی طبع و دشمنی است
دوستی حقیقی و دوستی تقوی است که اکنون روی نموده ای ولی من ای حبیب

منی در تأسیس این امر و نظم این شان کوشش کرد این امر لیست کو اگر منتظم
شود با خیر کو در ضمن آن باشد و لباکسی کو بواسطه آن به سعادت خویش رسند
وا جر همه ایشان در دیوان تو نویسند در یاب کو فرصتی بهتر ازین نمی یابی و کار
بهتر ازین ترا پیش نمی آید عمر خویش را بدین در از سازد چه هر کس که نظم چنین
خیری و نثار چنین بقعه موفق شد تا اثر آن در جهان باقیست هر طاعت که دران
میشود حکم آن دارد که او زنده است و آن طاعت بجای می آورد قال الله تعالی
سنکتب ما قدموا و آثارهم و بسیار غبن و حیف باشد که کسی تواند که عمر
خود را دویست سال سیصد سال سازد که همه در طاعة چه اجر عظیم دارد و مع ذلک
اینکار نکند حیف و چه حیف بعضی از مردگان را بخواب دیده اند که میگفته اند ای کاشکی
که در دنیا بودمی و در دروازه در دیده اینکس گشتی و یکبار گفتی لا اله الا الله
چون اینکس می خواند که در سینه خاک خسپیده باشد و هزاران هزار بار
لا اله الا الله گوید به انکه لا اله الا الله گویان بسیار از بر تو او در جهان باشند
چه غنیمتی باشد در یاب در یاب که الوقت سیف والفوت حیف از دل نفس
ای حبیب من برادر گذشته تو حاضر است و با تو میگوید اگر بشنوی و پند میدهد
اگر دریابی چه میگوید میگوید ای دوز دیده من ای راحة دل فدای برادر در گرفته
ز بیچاره که چه کاری که بعد از مرگ ترا سوده دهد کنی که من نیز چو تو بودم همین نوا با
و دلبستها و املاکی که تو داری داشتم مرگ میان من و آنها حایل شد و اکنون
برو کارم با کردار های خود است و در پس دیوار برزخ تنها مانده برادر بکار خویش
مشغول فرزند بکام خود در کار نه کسی را از من یاد و نه کسی مرا الغز یاد هر سه جز
عملهای من را مونسی نیست چه سود مرا که همه او در کار و فرزند بکام چون من اینجا
که در عالم شده ام ای کاشکی هر چه کردمی برای خود کردمی تا اکنون از آن بر خوردمی

ای

ای کاشکی ای دریغ   ای دریغا کو دریغا نیست سود   اکنون تو ای
برادر من زندگانی خود را در یاب و همه آن در کار خویش کن حال مرا وسیله اعتبار
خویش ساز یقین دان که چون من که از تو کوچکتر بودم بروم تو هم جاوید نمانی
نصیب خود را از دنیا فراموش مکن نصیب تو جز آن نیست که در قبر مونس تو
دور عبادات دستگیر تو باشد باقی نصیب دنیاست از تو نه نصیب تو است
از دنیا اینست پند با هر برادر مرحوم علیه الرحمة والغفران که شما را امید هست اگر بشنوید
چون ترجمان بشما رسانید حالت هر آن عمل کنید تا رستگار شوید والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهین والحب الربانیین دام الله تسبیل
السالکین و تهتم فی التابعین   بانم واند و ده جهان چند روز نگذرانید
که این غم جاوید نیست ما را نه برای غم آفریده اند برای شادی آفریده اند
و این غم وسیلهٔ آن شادی ساخته اند آن خواهد امد که هرگز آواز محصل نشنوید
و هر روی ترش خواه بینید خدای عز و جل رسل را برای آن ابجزده فرستاده
تا آدمی را اول با جای خود نشینند که از طول مکابده افغان و مجاهده جهان بهم آست
که سموم ناامیدی او را از دست بر دوزیاد پای در افکند اما این مژده آنها از اسم
که این مژده را باور کنند برای انکه از راه باوری بر انجا که این مژدها از آن
میدهند توان رسید هر کس که این را باور کند و بدان کار کرده و در حجاب شکوک خویش
نماند و روی این حکایه نه بیند کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون اکنون چه دریغ
عظیم که کسی از چنان مژدها مبارک محروم ماند بشومی تکذیب تسلیم نا شنودست
و سر کشیدن و خود را از برگ دیدن چه بعضی نها و ها چنین واقعت که رام کس
نکرده و به رای خود معجب باشد و کردن البته متعهد ازین جهته رسول الله صلی الله علیه

والا فرموده لا یدخل الجنة الا کل نفس مسلمة او کما قال وای بر چنین نماز و بادای بر
ایشان که از چه خیر بزرگ محروم کردند نعوذ و در ملکوت ایشانرا حقیر کرده و لا یفتح
لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و در حضیض ارذیلة
بمانند و بوار حقیقی ایشانرا باید فویل لهم ثم ویل لهم پس معلوم شد که سر همه خیری
مسکنت و استسلام و باوری و انقیاد است لاجرم دعاء ماثور است اللهم احینی
مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنا فی زمرة المساکین و زیرکی و کژبزی شوم است
شوم است شوم اکثر اهل الجنة البله سا ده دلان نیکوکان مسکین نهاد به بهشت
روند زیرکان کژ طبع شبهه انگیز بهانه گیر بجهنم خوشا گولی که ما را به بهشت رساند و نا
مبارک زیرکی که صاحب خود را بدوزخ برد خدای عز و جل جماعت اخوانرا از جهان
گولی و ساوگی محروم مگرداناد و بچنین زیرکی مبتلا مسازاد و کرامات خویش از ایشان
دریغ مداراد انه الکریم الجواد الرؤف بالعباد بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی و عونی علی امر دینی الامیر محب الله
والحق والدین الشیخ محمد ایده الله بتوعصمه و اکثر الهم امروز روزگار است
و فردا روز جزا و کار جستی بر صفه است پس مشقت لازم این نشاه و جروزی این دار است
هرکس را او بسیلو و جوعی ان بیش می اید این چند روز که بقا است این نشاه است
تعب و زحمت محو دمی باید نهاد و خوشی و اسایش را عقب است محروم نه آنکس را توان
گفت که دنیا مر او را او نباشد برای آنکه دنیا مر او را کسی نمی باشد محروم آنکس است
که در دار جزا او را جزاء بد پیش اید اگرچه مردمان روز جزا را دور می بینند اما خدای
عز و جل نزدیک ان گواهی میدهد قال الله تعالی انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا اکنون
شما گواهی خدا را از دیگر و اینید و همگی همت و اندیشه خود صرف این کنید که در ان
روز از رستگاران باشید و براینید که منت ترس ادمی الف دعا و است که بطور می

بعین الانس که گفته می پندارد که اگر ان طور در هم شود وجود او باطل میشود
و این غلط است هیچ نیست که از اطوقی نیست اگر زیلو چه نباشد بر بوریا خواب
می توان کرد و اگر برنج و گوشت نباشد نان و سعتر میتوان خورد و دو نیل آب
آنکه بسیار کس در عالم هست که چنین بسر می برد و او را بر سر می رود و در مرتبه
خود حیاتش خوش است که ما را در مرتبه خود اگر بر این تفاوت نسبتی که او را
با ما او را بلی ارام می باید بود پس ما را نیز بلی ارام باید بود برای آنکه زینت
ما در حسب زینت ملوک همچون زینت ان گدا است در حسب زینت ما
و ملوک را نیز بلی ارام باید بود برای آنکه بالا بهر مرتبه مرتبه است پس اگر نا سار
کاری میکنند با هر مرتبه نمی توان ساخت پس هم اولی آنکه سازکاری کنند
و خود را از رنج اضطراب خلاص سازند و از احکام مراتب بیرون ایند و
جویای فرد واحد که خالق مراتب و یکتای بی همتا است شوند لکل شیء
اذا فارقته عوض ولیس لله ان فارقت من عوض والتوفیق
من الله العلی العزیز والسلام علیکم و علی جماعة الاخوان بتمم الله تعالی
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الولیین الوحیدین الامیر شمس الملة والحق والدین
ابی سعید و الامیر رکن الملة والدین حسن ایدهما الله و آنسهما از تنهایی
به تنگ نیایند که مشایخ گفته اند العبادة حرفة و حانوتها الخلوة و هم نشینی از
ذکر خدای عز و جل بهتر نداند قال الله تعالی انا جلیس من ذکرنی زنهار که از ان
زنق نباشند که اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات در شان ایشان امده
لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود جعلت
قرة عینی فی الصلوة روشنی چشم و آسایش دل شما باید که در نماز و تلاوة و ذکر باشد

و اگر سازکاری میکنند با هر مرتبه
می توان ساخت

مداوام که باینها مشغول باشند چنان باشند که ماهی در آب که المومن فی المسجد
کالحوت فی الماء ولی با اینها آرام نشوند از اینها جویند و از صحبت بنی
جنس و نباید که از تکرر لطایف عبادة ملال و سآمة یابند متبعان شهوات
هرچند شهوات مکرر میشود از آن ملول نمیشوند هر روزه طعام میخورند و باز بجان
و ران تازه اند و رغبة ایشان فتره نمی یابد متیمان صلوة نیز باید که اگرچه
هر روزه نماز و تلاوه و ذکر الیستادگی نمایند همچنان و ران تازه باشند فالذین
عند ربک یسبحون له باللیل والنهار وهم لا یسأمون ای جماعة اخوان حجابی
در گذاشته اند و در وماند و رو را حجاب اسوده و فارغ نشسته اند اما زود است
که این حجاب بردارند و به جزئی و کلی حجابی شدید کنند خود را دریابند پیش
از آنکه شما را دریابند با جزئیات چند در ساخته اید و خود را جزئی می سازید
آخر بازگشت شما با جبار جلیل است کلیته بورزید تا کلی الوجود شوید که تاب
تجلی جبار جلیل اورید والا لال و گنگ گردید هذا الیوم لا ینطقون ولا یؤذن
لهم فیعتذرون ویل یومئذ للمکذبین از شما تا این حکایة اینهم یست من
مات فقد قامت قیامته حجاب حیوة و غایت چون این حجاب برداشته
فی الحال دیده شما بر جهان کلی گشوده و اشخاص کلیه را بدیدید اما یوم یرون
الملئکة لا بشری یومئذ للمجرمین زینهار زینهار که فکر از دل کنید که دیناهر چون
کرمت خواه به سختی و خواه به آسانی بر خواهد امد و ما بکلیة که اشخاص الخانرا
بدان صفة کنیم جلالة او احاطة خواهیم نه المعنی که منطقان خواهند والسلام علیکم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

از بنده ضعیف قطب بن محیی لسوی سید برادران و یاری که سالکان الامیر
محب الله والحق والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی   دنیا اگرچه نزدیکست

بچون

چون رفتنی است دور است داعیة اگرچه دور است چون آمدنی است نزدیکست
هر کار که بعد از مرگ سودی بخش رساندان کار نخش است و هرچه جز آنست سبب پشیمانی
وندامة و حسرتست دوست بدان گرید نه در دم مرگ اینکان او در افتاده
دمی میرود آن حرارة و آشوب که او را گرم کار جهان کرده بود دلبرد در مرگ
فرو شده تمام عمر خود را چنان می باید که در بیکاری و بیهوده صرف کرده
اگر زبانی داشتی ای دریغ ای حسرت گفتی اما دریغ که کار بر او از آن بسته
تر است که گنگ و سخن داشته باشد و به گفتار پاره دل خود را سبک تواند کرد
هذا الیوم لا ینطقون ای سید برادران دریغ ویرانه جهان دلم به تنگست
اگر دو مان بر آنند که جهان آبادانی است باری بدیده من خرابه می نماید
پس خراب یا بیابانی بی نان و آب پر سوز و تاب ای سید برادران
همدمی می بایدم و همدردی که آینه باشد خویش را و ران تو ان دید یا
کوهی که صدای راز آن باز توان شنید مگر بود وحشة جهان پاره کم شود
که نور جهان سالکان ارض اند دیگر ظلمات بعضها فوق بعض اند ای سید
برادران جهان همدرد که جز خدا ایرا آشنا سده و گواه که شنا سد و جان
در گرم این محبت باشد که هرچه نام آفرینش بر آن افتد سر او به آن فرو نیاید
مگر از محل نسبتی که با او دید کار داشته باشد ای سید برادران جنان همدرد
که اگر تن او را آتش زنند و خاکستر او بباد دهند سر او به برگ کاهی نیاید
زمانه گر بزند آتشم بر خرمن عمر   بگو بسوز که بر من برگ کاهی نیست   رحمة خدای
و رضوان او بر سالکان گذشته باد جنید و ابویزید و شبلی و عین القضاة همدانی
ارواح پاک ایشان در جهان و الیوم چشم انتظار در راه سالکان آینده دارد
ای برادران آلهی اگر راه ایشان روید و از حزب ایشان باشید بهتر که در حزن باشید

وشیبه وابوجهل وابولهب قرین گردید کما حشر الذین ظلموا وازواجهم ایشان اماما اند
کنار خواهند واما ان اماما نند که به گلزار روچه گلزار گلزاری پر انوار روشن بوز چار
ثم الدار ونعم الجار واخران اهل النار ای سید اخوان دلم در سینه طپان است
از آرزوی ان مکان یا لیت شعری هل للوصول امکان وما بید المستعان وعلیه
التکلان وحسبنا الله ونعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محی الی اولیایی واخوانی واحبتی سلام علیکم ورحمة الله
نذانم که شما را چه پیش امده که در جستن راه خدای شما را افسرده بگل
نشان میدهند بخدای که جز خدای با طلبست و روز حق خواهد آمد و موضع اهل
طبع وران روز نادم و پشیمان خواهند بود و هر کس که امروز گرمی آتش دوزخ
باوی ایکار خواهد کرد فاحشروا الذین سیئتم اما بعد محمد صلی الله علیه واله
بحق بخلق امده و جز گفتار وکردار او با طلست و جز رفتار او باطل پس پی او گیرید
تا رستگار شوید و دل از محبت او مملو دارید تا بوی رسید بر خیزید و منشینید که عذاب
خدای بر این ارض آکره ازان عذاب برون نخواهد بود سماوی شوید کلی شوید
نورانی شوید فعال شوید ارضی مباشید جزئی مباشید ظلمانی مباشید منفعل
مباشید بشنوید پیش از انکه بشنوان شوند اما بعد در شا بریوت ...
نذانم که چه هوی دارید تن اسانی را بر ان گزیده اید و حالیا در اینجهان لنگر
انداخته اید ورضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها صفه شما امده وای بر انکس
بر این حیوة راضی شود وای بر او واین بنده ضعیف بجان عهد و پیمان گرداهام
بو در این جانب که هستم شغلم انست که بعضی امور مردمان این جانب بگزرم
وفضل ومنت وتیسیر خدای عز وجل نوعی راست شود که من در انجانب که ایم
به فراغت بخدمت معبود خویش تا ماه تقدس توانم نشست اگر شما در ان جا

ورمثل این کار باید و بنظم بیوت عباده مشغول اید و بجان همت و صفی اید که
بو دید اعلام کنید تا خدای را عز وجل شکر کنم واگر غرامیست هم اعلام کنید تا
یک تنه درین راه افتم که داروی برگشتن و بازگشتن ازاین راه نیست و
هر ساعت التنی تازه در من می افتد ولی ارام آرزم میدارد و ساعت بساعت التی در
نهادم میگیرد که پیم است تا اوصال و مفاصلم از هم فرو ریزد و حزم از وزکه اینمعنی
روی نماید تا از زور هجران رخت بر بندم واز این کربت غربت خلاصی یابم هر کس از
شما که بر همان حقیقت سلام من براو باد و هر کس که نه بر انید هم سلام براو که
روز و بیست و راه دور و انتظار نمیتوان برد اگر امدنی اید در راه افتید واگر
البسا دنی اید من چنان با درد خود در مانده ام کز همه افاق دست افشانده ام
ویده بر آب جگر کباب دل در اضطراب دارم اگر دلی سوخته دارید بیارید
تا از ان خنک داروی ریش دل خویش سازم و ساعتی ارام یابم واگر چو
آب خنک اید از من بدور که چراغه را آب زیان میدارد واگر جماعه من
موجب امن واطمینان است اما تنها رفتن نیز لذتی دارد واگر همراهی کنید هر ایم
وان کان اباؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون
کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله پس ای کاش
ما تنها میردیم شما را خواب خوش ای جماعة جز محمد صلی الله علیه واله واخوان او از
هجران بحقیقت حال نرسیده اند و راست محض نگفته و دیگران هم در اغطیه و حجب
گرفتار اند مگر انکس چرا ایمان به هجران او و از عالم حیوة و حقیقت قران و اینجهان
هیئت وست در قران زنید و از اهل قران باشید و از اهل دنیا مباشید که دنیا
ملعونست و اهل ان ملعون اند الا من آمن بالله وعمل صالحا جعلکم الله وایای
من المومنین العاملین انه لعباده لطیف خبیر والسلام علی الاخوان الالهیین اجمعین

ناز خواهند یوم ینفخ فی الصور
و هر کس که اخلاد بأین ارض ...

عوا الحوا ... حجرات ...

ورحمة الله وبرکاته برادر رضی حافظ شهاب الدین واد ویرسد که کینه چند اخوان
ومعاملهٔ ایشان مشاهده کرده خبر بازآورد و حال عمارات و آنکه درجه و رتبه است نیز
مشاهده کند و خبر مفصل در هر باب بیاورد امید که خبرها رسانیده باز آورد والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعم الله الامیر عماد الملة والدین حفظه جعله الله مقتدا
بالسمیه   سالکان راه لب حقیقة حیوة برده اند از میان اهل عالم دیگران در
غمرات موت اند بکوشید و سست مشوید که عاقبة ما اهل ذکر است نه ما اهل غفلة
واگر بعضی از اهل غفلة را عافیتی حاصلست که بعضی از اهل ذکر را حاصل نیست دلگیر
مشوید که آن عافیة برتن ایشان جاری میشود و جان ایشان از آن عافیه خبر
ندارد و اهل ذکر را بی عافیتی برتن است جان ایشان در عین عافیه است اهل
غفلة بیرون ایشان گلشن است و درون شان گلخن اگر نظاهر ایشان نگری
در بهشت شان یابی اما جان شان در آتش باشد و اهل ذکر اگر بظاهر در تنغص
و تلخی باشند چنانکه گویی در دوزخ اند اما سر جان ایشان در آسایش و نعیم
مقیم است حفت الجنة بالمکاره وحفت النیران بالشهوات کاشف حقیقة حال
زلقین است و در یوم تبلی السرایر که لبس یکبارگی رفع شود این شبهه نماند و
هر خبر از حقیقه خود آشکار اگردد و چشم سالکان به آن روز روشنست ولله الحمد که
چنان روز خواهد بود و چگونه نباشد و تمیز حق از باطل ضروری است لازم و بدینکه شکایة
از نفس کرده بودند که با اهل به تن آسا نیست و از مشقات و طاعات گریزان
با وی گویید ای نفس اگر از بهشت و جوار خدای و نعیم مقیم بی نیازی و از دوزخ
و عذاب الیم پروای نداری تن آسانی گزین والا جواب بگو تا گفتن و از عجب
شکایة کرده بود سبحان الله چون آدمی نه خودست عجب چه معنی دارد

کفی

کفی خاکست باقی قدرت اوست   القصه این آفات دیگران در طریق بسیار است
اگر دست از سلوک ندارند و پای بفشارند عاقبه کشادی حاصل شود
سایه حق بر سر بنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

طال شوقی الی لقاء الولدین الوحیدین العزیزین الامیر شمس الملة والدین
ابی سعید و الامیر رکن الملة والدین حسن و شاد از وزکه در جوار رب غفور از جبار
عذار غور رهیده باشیم و لقد اوحشنا ان دم کردورا العباده اخوان اما واز
مکابده صحبة ابنا دنیا و مجاهده دیدار ایشان و شنیدن گفتارشان خلاص
یافته باشیم ای دلبندین وحیدین به تنهای بسازید که وحشة تنهای بهتر است از
وحشة صحبة ناجنس ای دلبندین وحیدین مومن را آسایش نیست جز آن روز
که بخدای رسد سخنی رجوع بهند اگر مومنید اما عجب چیزیست که سخنی مومن بر تن
اوست جانش در غایة آسایش است و آسایش ای دلبندین وحیدین وای بر کسی
که خدا را نشناخت ای دلبندین وحیدین وای بر کسی که جان در محبت محمد
صلی الله علیه واله نگداخت ای دلبندین وحیدین وای بر کسی که جان و مال
در راه او نباخت ای دلبندین وحیدین سپاس آن خدا را که ما را بمحبت او و
محبت رسول راهنمودی کرد   والله لولا الله ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا
الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و بمنته تنزل البرکات اللهم کما انعمت فزد و کما
بدات فتمم انک انت الوزیر الحکیم ولیم امیر رکن الدین حسن در مکتوب که مجدد
رسید شکایة از وساوس که جهة تعلق قلب بامر قوام عارض میشود و ملوده بود در دل
مومن دو دعا هست یکی مملو از ایمان و حکمت جز ذکر خدای الجا در نزد دو دار خدا
هر که خالی نباشد و دوم محل حوادث و تامل در خرجات دو وساوس تا بابی بنشر نرود

وجاهل جوان وعاقبتها نی نداشته باشد وارجو که ولیم از قسم اول باشد واعوذ بالله ان یکون من الجاهلین

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب من
عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین کثرهم الله وبارک علیهم اجمعین
رسول الله صلی الله علیه واله فرموده خدای کمی میرد یعنی بعد از ما به همان قوة دست بند
که ما این راه میرویم بروید که انکس که قوة وصولة ما به اوست ونصرة واعانت ما از او
باقیست لاجرم صدیق در یوم وفات رسول الله صلی الله علیه واله فرموده الا من کان
یعبد محمدا فان محمدا قد مات الا من کان یعبد رب محمد فان رب محمد حی لا یموت
او کما قال اکنون شما تامل کنید که کسانی که مضادة شما ایستادگی می نمایند مضادة
ایشان همه یک ان مضاده که اضداد با صحابه میکرده اند هست لا والله نیست
برای انکه ایشان سابق در قتل صحابه بوده اند وکسی کمان نمی برم که با شما تا اینجا
همراه است پس ضعف واستکانه بخود راه مدهید وطریق جبن وبددلی مسپر بیلارم
از قبل ایشان شما را پیش اید مانع سلوک میسازند وارجوع فقر ری بهر هر نباید
که هر چند از ایشان اثار عداوة ومضادة زیاده بظهور اید شما را در طریق خود
ونظم اسباب اجتماع والفة او جدا افزاید مقصود ازشده وقوة نه الست که با اضداد
بطریق حلم واعراض چیزی سلوک کنند مقصود شدة وقوة است در طریق خود و
اجتماع بر وکرد عبادة وتمام بوحت عبادة ونظم اسباب جمعیت وبدانید که هر یک از
شما که اغاز سستی کرد دیگران نیز نگاه در او میکنند روی به سستی می اورند از ان ما
میباشید که چگونه اوزار هم داوزار امع اوزار هم چون بخود همین که بسیار به اخوان
اباد وحاضر شوید واجتماع دوست ودر نقوی قلوب حاصل میشود وامیدوار میکردند ودر ان

تقصر

تقصیر کردن بسیار بعید می افتد ان جزها که صحابه برای اعلاء کلمة الله واقامة طریق
او التزام میکرده اند ودر ان تقصیر کردن بسیار بعید می افتد ان جزها که صحابه برای
اعلاء کلمة الله واقامة طریق او التزام میکرده اند یاد اورید تا این مقدار سعی ز شما
میتن کرده چه عظم دارد نیم فرسخ راه رفتن وآمدن اطبا برای حفظ صحة تن تدریب
ودوام حرکت کرده اند اگر حرکتی باشد که حفظ صحة تن وروح هر دو در ان باشد تدم
کردن اولیست چنین می شنوم که اعدا اغاز شماتة کرده اند واحبا اغاز ملال کم
اخوان در کار خود فسرده شده اند اعاذکم الله من تفرق الجمع وتشتت الشمل انه
ولی التنویر والفضل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعمة الله حبیبی الامیر محب الملة والدین اسلم لمحمد
ودام سالما چون گناه کردندی حق عز وجل از فوق یا تحت بر ان ز
عذاب فرستادی مثل صاعقه ثمود وخسف قوم لوط ودر این امت ببرکة ان بنی این
صلی الله علیه واله چنان عذاب نازل نکرد واما بعضی را بر بعضی مسلط سازند تا
بر یکدیگر ستم کنند چنانچه در قران مجید فرموده او یلبسکم شیعا ویذیق بعضکم باس
بعض وبه امراض ومحن وافات مبتلی سازند چنانکه فرموده ولنبلونکم بشیء من الخوف
والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات پس این بلا ومحنة کشیدنی است
وازان گریزی نیست وگریزی میسر نه وجز صبر چاره نه تا ان زمان که زمان محنة
را اید اعنی موت که تحفه مومنست در رسد وچگونه از این محنة توان رهید موجب
ان گناه عامه است که چون جمهور مردمان بغفلت ومشغول میشوند عذاب عام ودر نسل
وصالح وطالح همه را شامل شود اگر موجب ان گناه خاصه بودی کریم تخفیف سعی
کردی وخود را از گناه نگاه داشتی وان نیز میسر است اما چون موجب گناه عامه است
چاره ان اصلاح خلق است واین مرجو نمیتواند ونیست جمهور از ان معوذ ترانند که این

از ذات آن ملع توان داشت پس باید که صبر کنند و تن در دهند تا قضا حکم خود
استکمال کند اگر آفت ملخ رسد اگر آفت آب کاست و اگر ظلم حکام و اگر ابتلا در فرض
و اگر غیر اینها چیزی کائنا ما کان هرچه باشد صبر می باید کرد و جزع نمی باید نمود اما
چنین صبر جز بخدای نتوان کرد چنانکه با رسول خود فرموده واصبر وما صبرک الا بالله
بر ضعیفت اگر با او افتد وای بر او خدایا چون ضعف سستی ناتوان مرهمی از
قوه خویش ایشان را قوتی بخش خدایا ایشان را عزیمت سلوک سبیل تو کرده اند ایشان را
ثبات دل کرامت فرمای و شیطان را برایشان تسلط مبخش که از راه تو بازدارد
و دشمن کام سازد خدایا بنده تو امیر شیخ محمد چون از همه سو بر او بار است تو او را یار
باش که چون تو یار باشی آن بار زیان ندهد خدایا اسباب ذکر و اجتماع بر خیر بر ما
آسان گردان خدایا شنیده ام که شخصی را به بهشت برند و یاران او را بدوزخ
او درنگ کند گویند ایشان را اگر در بهشتستان بنشو گوید من برای خود و ایشان
عمل میکردم فرمان آید همه را به بهشت برید ما امت محمدیم صلی الله علیه و آله و کرم او
تقاضا آن کند که عمل که فرموده برای خود و ما هم کرده باشد اگر ما بد کرده ایم نیک
کرداری محمد صلی الله علیه و آله بر ما رحم کن   جمله در کار او کنی تو مگر
ورنه روی خلاص نیست دگر و بذکر محمد صلی الله علیه و آله نختم الکلام وعلی آله السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر رکن الدین حسن
مادام که شخص را با دو کس علاقه باشد و یک علاقه از آن اقوی باشد از علاقه
دیگر چون ترجیح علاقه اضعف بر علاقه اقوی کند ظالم باشد مثل آنکه او را پدری
باشد و عمی شکی نیست که علاقه با پدر بمراتب اقوی است از علاقه با عم چون ایثار عم
بر پدر کند ظالم باشد و قاطع و بعد از تقریر این مقدمه معلوم باد که علاقه او با خدای

عزوجل اقوی است از علاقه او با خود برای آنکه این خودی خدای بدو داده
و بواسطه خدای عزوجل او را حاصل شده و واسطه اقرب باشد از ذی الواسطه
و با آنکه علاقه او با خدای عزوجل اقویست از علاقه او با خود ایثار جانب خود
میکند و همیشه در کار خود و نصرة خود است و بکار خدای و نصرة خدای مشغول
نمیشود و هر آینه آدمی ظلوم جهول باشد و این نام از او برنخیزد مگر گاهی که تمام
نظر از خود کوتاه کند و بالکلیه بکار خدای و نصرة خدای مشغول شود و اصلا
در کار خود و نصرة خود نباشد ان هذا لهو حق الیقین فسبح باسم ربک العظیم
و خود و ایمان دل بیاد خدای عزوجل مشغول دارند و چون بر ذکر ظفر یافتند از نا
ملایمات جهان دل فارغ دارند مانند کسی که بوصال محبوب مظفر شود لقد اجتمع
بان مشغولست و اگر چه بسیار هزار تفرقه و تعب اشتغال او به آن لذت
مانع او است از ادراک آن تفرقها و چون خدای عزوجل فقرا مهمانی فرستد
در روی او ترش روی نباشند و با مهمان خدای بدخویی نکنند بلکه گویند مرحبا
بسیر الصالحین و با هر ضیف ضیفی باشد و ضیفن اتباع ضیف را گویند
و کرم مقتضی آنست که از ضیفن ضیف خدای هم بتنگ نیایند ضیفن فضول است
و ترش روی مردمان جاهل با اینکس و بدخویی عیال با اینها نیز در سازند
و صبر کنند ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و بعد اگر نه اهتمام باتمام مؤنه عباده
و دیگر آنکه شیخ الاخوان تعالی مانند بودی خاطر بسیار بدان میکشید که در این
رمضان ملاقات جسمانی با ولیم دست دادی لیکن چون ابرایش موانع بملاقات
روحانی قناعت رفت و آن نیز ملاقاتیست لذیذ و مناجاة سری کم از مشافهه
حسی نیست بلکه ارق و اصفی است و از خدای عزوجل مسئول است که اسباب
سلوک سبیل او منتظم یابد و اینکار بر سالکان آسان شود و از جور بعد الکور هم را

نگاه دارد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم والسلام علیکم و علی الاخوان الامین
اجمعین و علی شیخهم خاصه والله المسئول لان یتم شغله و یهب له قوة فی جسمه و نفسه بمنه.

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی الاخوان الامین کرمهم الله و بارک علیهم اجمعین
چون خدای عز و جل مطلقا جریان وجود در مجاری اسباب مقرر فرموده و فعل خاص
انکار اثنی فرماید اعنی سبب استیلاء غفلت شده بر خلایق تا حدی که کثرتی
به انکار رونقی تصریح کنند و باقیان عمل شان عمل منکران باشد الا من شاء الله
و قلیلی که نور یقظه در دل شان افتد چون پیوسته اهل غفلت و قاده بینند هم
که آن نور در ایشان منطفی گردد و اگر فرادی از ایشان دوری جویند خوف
است که برای وحشت وحدت رجوع قهقری دست دهد پس طریق منحصر است در انفراد
از اهل غفلت بشرط اجتماع با اهل یقظه و خدای عز و جل کثیری از مقدمات این طریق بر
شما جماعه اخوان راست آورده و بزمینی مبارک شما را راه نموده که در آنجا
بسازید و آنجا بعبارت و ذکر مشغول شوید و تجرد و تقوی تمسک جوید و تعاون بر بر و
تقوی شعار خویش سازید و مرجعی باشد هر سالک منقطع را که از بی رفیقی
و در عقاب حیرت مانده باشد و از بی کسی بر پایس غرق شده اکنون زنهار
ای قافله راه خدای که از یکدیگر متفرق مشوید که این راه بر آفت است و اعداء و لصوص
بسیار ند ولی اگر جماعتی انبوه بهم شوند زدن مشکل است و دون همتی مکنید و حظوظ
جسمانیه سریع الزوال را زیر پای در آرید و چنین امر جزئی از چنان امر کلی باز
ممانید و سیرت صحابه در تجرید و تفرید یاد آورید سیروا سبق المفردون و در این چند
شب جماعه صحابه را رضی بخواب میدیدم همه کلاهها بر سر و جامهای دریده و حلق زده
پوشیده اما از تمام اهل عالم چنان ممتاز که کواکب از دیگر اجزاء آسمان شرح آن

نوزده بجا که ایشان را بود بزبان میسر نیست باری این ضعیف را از مشاهده آن
حال ایشان اندیشه و تأسف روی نمود که چه باشد حال عالم روزی که این قرن
منقضی گردد و صحابه در جهان نباشند و از این حزن در گریه افتادم و روی بر جای
نهادم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حاضر شدند و دست مبارک بسوی
این ضعیف دراز کردند که این ضعیف را از خاک بردارند و در کنار مبارک
خویش جای دهند و تسلیه و تسکین فرمایند در این حال بیدار شدم و خدای داند
که دلم از شوق ایشان و آن سیما و سیرت ایشان چگونه بیقرار است بکوشید
جماعه اخوان تا خود را بایشان رسانیم و جز به ایشان حشر نشدن غبنی عظیم است
و چون تصور این در خیر و در آید که نه با ایشان حشر شویم دلم بهم است که از هم بر
شکافد خدا را آنجا که خاک پای ایشان است و دیگران ما را به انجا رسان که تا
ابدا با و بهین خرسندیم انک بالجود والعمیم علی العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی ولی نه الله وصی الامیر محب الملة و الحق و الدین
الشیخ محمد   آدمی بفطرة از جهان الهی است و به خلقه از این جهان اگر خلقه
او رنگ فطرة گرفت چون به جهان فطرة باز گشت در آسایش و نوبت است
و اگر خلقه او رنگ فطرة نگرفت چون به آنجا باز گشت سراسیمه و مضطرب است
و رنگ فطرة آن سیرت و سیماست که پیغمبران داشته اند بر روی ایشان می باید
کرد و اصحاب ایشان تا بر هند والا رها هی نیست و اگر چه مصالح جهان مهم است
اما نه و این مهم بزرگ که اندیشه نجاة است و در جهان ابد از این مهم نتوان
مهنا و مهمات جزئیه گاهی مهم است که مهمات کلیه روی نموده اما بعد از آن که مهم کلی
روی نمود وجود و عدم مهمات جزئیه یکسان میشود و چنانکه کشش از نجابه گرفتن

مهی باشد اما اگر از جوانب حیاة آهنگ ایکس کنند در ان حین بشکن گرفتن
مسنی کرده اند اما به ماهی نتوان گرفت و مهم مسخر باشد در اندیشه نجاة از شر حیاة
حقیقه آنچه آدمی را در پیش است از اهوال و احوال بعد الموت نسبت ان با مضار
جهان زیاده از نسبت حیات تست با سبش پس مومن را ماهی نمانده جز اندیشه
نجاة آخرة ای ولی من در ساعتی که آدمی فرو رفت جهان و ان کر در دریای فرو
میرود اگر ماهی ان دریا شده اور اان پیش اید انداخته که ماهی را از دریا و اگر
ماهی ان دریا نشده او را ان پیش می اید از اضطراب که حیوان بری را پیش
می اید از غرق دریاب دریاب و از دم مرگ یاد آر که در محبت ای و مالف مردمان
همه حیوانات بری اند بطبع اما به بروی شرع از روز که دریا او را بدم درکشد انا
لله و انا الیه راجعون خردمند آدمی را اندیشه این کار کردن پیش از انکه بان رسد
گر از ان حیلة و امان نیست ای ولی من آدمی بجهان تهی دست آمده و تهی دست
از جهان میرود بتوانگری که درین میان یافته اگر دل ننهد اولی باشد ای ولی
من آدمی بجهان دست بسته آمده دست بسته میرود و درین میان دست وی
نه از ان گشوده اند تا در کامرانی دستی برآورد از ان گشوده اند تا در مقام ادب
باختیار رود و رهبر ای ولی من دنیا گشته و مشته کیر حرث حرث آخرة است
ای ولی من اگر کسی حرث دنیا خواهد ترا از تو باز گیرد قل لن یصیبنا الا ما کتب الله
لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المومنون ای ولی من آنچه ستمکاران با مومنان
کرده اند در عهدهای گذشته یاد آور تا چنین کنند آنرا عظیم نشمری ای ولی من
مومن در این ورزش نیست که چون برگ جان از وی باز گیرند در هم شود
مال جو و جو باشد آنگاه بعضی مال ای ولی من مال و ملک مومن ایمان اوست
و قوة و استظهاری که بکرم خداوند سبحانه دارد اگر ایمان او از وی باز نمیگیرند

ببیچ

ببیچ دیگر غم نیست ای ولی من بخدای نیکو گمان باش و اندیشه را
مقصور بر کار آخرة خویش ساز که کار دنیای تو خدای ساخته است ان الله
بعباده رؤف الرحیم   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی اولیای فی الله الامیر عز الدین الملک اسحق
و الامیر علاء الدین جعفر و الامیر عماد الدین محمد و الامیر الشیخ نور الدین محمد
و الامیر نظام الدین درویش محمد جمع الله شملهم بحبل الرحمة بینهم
فحقیق لمن یموت ان لا یسکن الی البیوت و حری لمن ینقل عن
قریب الی القبور ان لا یصعب علیه مفارقة ما الفه من الدور ای برادران
از اخوان و بنا بر او خواهی و دین درست   این هر دو بنا شده نه
فلک بنده تست   ای هر یک از اخوان تا کار جهان راست کنی دیر
شود ای اگر موقوف خواهید شد تا خانها که ساخته اید بکمال عمارة رسد
آنگاه نقل کنید حالیا کار دست حال صحابه یاد کنید که از مکه هجرة بمدینه میکردند
دور ظلال جدران و تحت اشجار بسر میبردند چون شما را سایه یافته اند
دیگر چه میخواهید شما بنشینید که خانه بر شما راست شود لازم نیست که اول خانه
راست شود آنگاه شما بنشینید و اگر از شقه می ترسید شما فرموده اند که رزق
خدای بر شقه مبتنی است سالکان راه نجات اختیار به برخود نهاده اند متعهد
اگر شما را رفیقی لازم اید ایشم یک هزار دینار برداشتن امان از موت یکدام از شما
رسیده یا خود حالی خود اگر شما را موت در اوطان رسد یا در محلی که برای
خدای بدان هجرة کرده باشید یکسان میدانید لا والله یکسان نیست ای
اخوان اهل قبور را وران غربستان بسیار عذابی و غصه می باید کشید الا من
رحم الله آدمی را در معرض امکان جهان نکالست اگر این هم خود در امان کسی ندارد

ادلی باشد ای اخوان مگر محبت ذکر خدای عز و جل شما را شیفته ساخته
که میل بکثره میکنند و در میان اخلاد ناس بود هر کس که محبة خدای اورا
شیفته ساخت پیوسته بگوشها خواهد که گریزد و محلهای خالی از اخوان
مگر حب ما عند الله شما را فرو گرفته که وسوسه امور معاش ورا است
داشت جواب اورو بیاشما را غالبست ای اخوان باید که اگر یکی از
شما در مغاره باشد که در اندرون طبده معموره در میان اهلین و اقارب
ای اخوان شما امة محمد ید صلی الله علیه و اله از نواله خان ابیت عند
ربی یطعمنی ویسقینی نا امید مباشید والسلام علی اولیای

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اولیای فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد
اگر مومن عاجز است از انکه دست ظالمان از خود کوتاه کند خدای او
عاجز نیست و چگونه عاجز باشد و او دست که ظالم را از بردستی بخشیده پس
خردمند باید که اضطراب بکند و خواری و شکست که در راه میدهد بداند که
تسلیط ظالمان برای حکمتی و مصلحتی است و بعضی از ان حکمة آنست که دولم در
نوشته بود و جز ان حکمتهاست فلا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون کود
شان مومنان مغلوبی است یک در انکست مومن خوبیت ای دولم
مردمان رشید کسی را گویند که کار دنیای خود به سامان دارد و چون که چنین
کرو بر انست که تمام حق نود گزارد و از خود مستوجب اقصی شکر گشت ای
رشید تو علی کردی بر رشد که فصل ببر توی ایه احسنت ایا هیچ تدبیر کرده که
میگر غلاظ شد او بان از خود باز کرد انی اگر گوی خدای از ان رحیم ترست
بنده را چنین عذاب کند که بیم در جهان بدیده و نشنیده که بعضی را زنده پوست

ازین باز میکنند و بعضی را در سیخ میزنند و با تش میکردانند و بعضی را پیش
چنگال سباع می افکنند که جلود و امعاء ایشانرا از هم بر میدرند الی غیر ذلک
من انواع العذاب اینها نه خدای میکند از ان خدای آمن شده و فی
معروزی اندیشه بهتر ازین در کار خود بکن ای رشید اسبک دزنیک
برخورداست کروی و جاده زنگینک بوسیدی احسنت اما این و هیچ
بر ان خواری نماند که بر تونک سواری و کفنک در بر گرفته و به گورستان
میبرای الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف
تعلمون ای سروار زدو اگر بی بهی ای وهدار زنده اگر بی دهی ای نامدار زده
اگر بی نامی فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین سپاس آن
خدایرا که خوار کردن ظالمان از معدله اوست و عزیز ساختن بزرگواران از
رحمة اوست مبارک ان روز که انبیا و خدا یا برون خویش بر جناب نعیم زده
ایند و ابابله با اتباع خویش راه جهنم پیش گیرند یوم نحشر المتقین الی الرحمن
وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا شفا صدور مومنان و ذهاب غلیظ
قلوب ایشان ان روز روی نماید فقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین
ای ولی من صبر کن که صبر کردن شعار صدیقانست فاصبر وما صبرک الا بالله ای
ولی من در راه خدای سعی چند بر خود بنه که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
وعلیک یا ولی بلزوم الجماعة والاخوان الاجتماع علی الطاعة فی بیوة العباده
وترک الرکون الی مجالسة اهل العاده والله ولی العصمة والسداد

بسم الله الرحمن الرحیم

چون که قبضی آیدت ای راه رو آن صلاح تست غمگین دل مشو چونکه قبض آید
تو در وی بسط بین تازه باش و چین میفکن بر جبین من عبد الله قطب

سری ای پاک آرزو راکم بی صم

یحیی الی امیر الاخوان الامین سلام الله و رسوله و خلص عباده علیه مرة ثانیة
فالله یعظم اجری واجر الاخوان اجمعین واجر سیتهم وامرهم فی محبت قلوبنا
وعضدنا ونصیرنا فی سبیل الله الامیر محب الدین خلیل الله وجعله لنا سلفا وذخرا
و تقبا الله تعالی بالکرامة والحسنی والمغفرة والزلفی ان الله رؤف کریم اکنون
جماعة اخوان باید که در کار سازی اخرة از انچه بودند انشغته تر کردند و در کار
سازی دنیا از انچه بودند بی پرواتر که انچه بر این برادر الهی امد عنقریب
سر دیگر برادران الهی خواهد امد و در ان ساعة که این برادر الهی نقل میکرد بدان
جهان از کارها که در ایام زندگانی کرده بود کدام بوسیله او می نشست هم
برادران الهی امروز نوبت به ان کار گیرید اگر ان کار میدانند که حیث
فیها و الا امن بگویم ان کار استمار است در یاد خدای چنانچه از دوست و
دشمن شمار را یاد نیاید و از این و نفرین مردمان بر شما یکسان باشد اکنون
چون چنین است پس این جماعة که بر ازار شما البته نموده اند باید که
یک سر موی کینه ایشان در دل شما نباشد برای انکه کینه با کسی وقع است
که از وی یاد باشد و مومن باید که از غیر خدای عزوجل یاد و نداشته باشد
فی الحال که از میان تفضیه بردن رود غرات و کر خدای چندان اورا ذاکر گردد
از ان قضیه یاد و ش نیاید که چون بود و چه گذشت چنانکه اهل هوا مست هوا اند
اهل خدا باید که مست ذکر خدای باشند ولیکن اهل هوا بر خیالات که برایند
که چنان شود اگر سخت لرزان باشند و از نا شدن ان ترسان بجل است
برای انکه قیام ایشان بان خیالات است اهل حق را که پناهی از حق باشد
جز ذات مطلق و طیفه نیست و رستی کار اهل حق در شکستن است از شکست ایشان
بکاتر شند و طیفه زیست اخوان با کسی که مخالف ایشان باشد اعراض است

واز غالب شدن ایشان باک نداشتن که ایشان در عین غالبی مغلوب اند
واهل حق در عین مغلوبی غالب   خود نشان مومنان مغلوبیست
لیک در اشکست مومن خوبیست   کار حق موی بموی قرار کرد چه حاجة
که ما در میانه فضولی کنیم چون اهل حق را وکیلی هست و مولایی دارند و اهل
هوی را وکیل و مولی نیست باید که اثر این تفاوت در اعمال و اقوال فریقین
ظاهر شود اگر همچنانچه اهل هوی از قبل خود غایة کوشش قولا و فعلا می نمایند
چون تمام کار ایشان برگردن ایشان است نامری غیر خود ندارند اهل حق نیز
از قبل خود همچنان کوشش هیچ نماید که ایشان را مولی و وکیلی هست واگر نه
باره کار بر او باز گذاشته ای پس فرصت بر اهل حق که تمام امر خود ان ...
بنمایند و در نظره خود سست زینه تا معلوم شود که ایشان پشت گرمی است
بدیگری و کار هم بگردن خود شان نه افتاده تا انچه غایة قوه ایشان است
بکار ارند اکنون ای جماعة اخوان بدانید که خدای عزوجل یار الیقین است
پشت گرم دارید و کینه خود بخواهید و اهل خلاف را باز گذارید تا هرچه خواهند کنند
که عدل خدای عزوجل جواب وه ایشانست والله ولی المومنین والعاقبة للمتقین
والاعدوان الا علی الظالمین   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
اگر بر حال سلف الاخوان امیر محب الدین خلیل الله غبطه بریم نزدیکتر
می نماید از انکه انده خوریم برای انکه اخوان میجویند اول او به ان رسیده
موت مومن و موت دیگران یکسان نباشد الموت تحفة المومن مومن را
بالذات ارتیاح و ابتهاج نیست جز بلقاء الله و این کلام ادرا اکنون حاصل است
وان شاء الله میل مومن بشهوات جسمانیه میلی است مشروط بتعلق روح

او به بدن همچون میل شخص محرم بشرط آنکه مجروح باشد چنانکه مجروح چون به
شد او را اصلاح هم نمی باید و نمی خواهد همچنین روح مجروح مومن چون از وجراحت
بدن خلاص شد او را هیچ آرزوی رغبة والتفات وانبعاث بسوی جزء از این
جهان تیلالا دیگر اینست و دیر از جهان و امور جهان آن نفور و نفور روی می
نماید که چنین را از معاوده با بطن ام بعد از آنکه بفضای این عالم آمد جاهد نفور
باید کرد اضطرابها که اهل عادت را روی می نماید نزد موت احباب اصلا بجز داه
نرهند نه ظاهرا نه باطنا و چگونه اضطراب نمایند نزد وصول یکی از ایشان به
آنچه همه خواهان آنند جهل اهل عادة تا بحدی است که نام مرگ دوست خود نتوانند
برد و اگر میرد و مرم کنند که او را تلقین کلمه کنند که در این اعتراف است بموت اوا
وتف علی هذه العقول السخیفة چه ناوان گرانشند اگر موت نبودی هم ایست
که مومن از منغصه کردی لعنة بر این زندگانی اگر نه موت که متضمن زندگی حقیقی است
در عقب داشتی ای وای ای اگر مرگ نبودی که مومن چه کردی اگر خدای عذاب
جاوید بمومن خواستی مرگ را برانداختی و بکار چه مومن عذاب جاوید خواهد
شیخ روزبهان قدس سره چه خوش مینماید باک ندارید ای دوستان من
غم مخورید که مرگ خواهد بود من لبز انی بخروج صفور بز بیا طبته بقدر صحو حدیث
تفسیر من بشغف و حب موت کرده اند که آنحضرت را معلوم بوده که موت او در
ربیع الاول خواهد بود ای دوستان من ای برادران الهی موت مومن را قیاس
بر موت دیگران بکنید که موت قرة العین مومنست مبارک باد بر دلی با امر خلیل الله
لقا را آنکس که او خلیل اوست موت سلف و نحن بالاثر نسال الله لنا وله الهی فیه
ای خوشا حال او که از محنت آباد جهان خلاص شد و نحن ان شاء الله لاحقون
غدا او حلوان سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله

رب

رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله

قطب بن محیی الی ولی نعمة الله الامیر فاضل الملة والدین عبد الله
اگر سبب تقاعد مردمان از طلب راه خدای آنست که ایمان به سعادة
باقیه و لقاء الله ندارند بعد از بعثة رسل واظهار بینات جهل بان متصور
نیست مگر کسی که دیوانگی در وانش نمایند و تردی امثال بسوی منکر
نماید و پس است در نصیحه و نه ما آنکه شخص ولی در دل دلی نه باشد واگر
سبب آنست که می اندیشند که به آن نرسند و به سبب جستن آن از سعادة
دنیا باز مانند گوییم مثل همین در طلب سعادة دنیا متصور است چه ممکنست
که بآن نرسند و به سبب جستن آن از سعادة آخرة باز مانند چه هر کس
که دنیا می جوید به آن میرسد پس چرا سعادة دنیا می جویند و شبانروز
در تحصیل آن می پویند با آنکه مثل همان مانع که ذکر کرده ایم در آن نیز ثابت
و اگر برانید که نیل سعادة دنیا محقق است و آن حصول اولا این مسلم نیست
برای آنکه چنانکه سعادة دنیا را نیست سعادة آخرة را نیز مراتب است و آنچه
بسیار روشنست و همه طالبان دنیا را از سعادة دنیا مراتب دنیه یا متوسط
آن باشد اگر کسی همان مقدار کوشش که در تحصیل سعادة دنیا میکند در
تحصیل آن میکند بحصول میرسد مگر تو راه نرفته از آن نمی ترسند ورنه گر زده این
ورد که در سلوک نکشودند و تا شاگو هم بر تقدیر تسلیم چون سعادة آخرة را در شرف
و درجه هیچ نسبة با سعادة دنیا نیست چنانکه مرتبه اسفل آن هزار هزار بار
از مرتبه اعلی این اعلی است که موضع سوط احدکم من الجنة خیر من الدنیا
وما فیها محتمل اضرار جستن نزد صاحب همه از تحقیق این اولیست بیش از اعتبار
و دنیا بر آن تقدیر هم از دو ما بر نزد همه است صاحب همه این گوید

ولو انما اسعی لادنی معیشة کفانی ولم اطلب قلیلا من المال ولکنما اسعی
لمجد مؤثل وقد یدرک المجد المؤثل امثالی واگر غایران که سعادة دنیا بقدرا
وتمتع بران مالی انما برای می گزینند این نیز از کوه کی و بی همتی است و
خاسته دو زونایکی که حضور حظی قلیل ایشان را چنان بی طاقة و زبون میسازد
که برای ان ترک حظ جلیل می نمایند همانا ان حظ قلیل بما حوصله ایشان است
چون انرا یافته دیگر چه جویند پس روشن شد که بهمه حال ایثار دنیا به آخرة
کردن سببش دنائة همت است که دنی بسوی دنی میل کند و ایثار آخرة بر دنیا
کردن سببش علو همت است لاجرم   نقطهٔ ملک جهانها همت است
پر و بال مرغ جانها همت است   هر که را یکذره همت داد دست   کرد عالم را ازان
یکذره چست   پس اول چیزی که بر سالک لازم است انست که عالی همة باشد
بلکه تمام شرط سالک خود همین است پس ای ولی من عالی همة باش
و به دنیات بدنیات سر فرو میاور و همة بنیل شرف حقیقی بجمع کمالات
میکن و بدن را فدای روح کن و دنیا را فدای آخرت ترک وطن کردن نیز
از شعب علو همة است هر کس از شما که ایمنی برادر اسا تر است او عالی
همة تر است خدایم نقل و الهیم ازاهال چرا تا خبر شد عفا الله عنک والسلام علی
ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین ثبتهم الله علی الصراط المستقیم
مرة ثانیه   فالله یعظم اجرنا واجرکم اجمعین فی عبد الله التائب الیه
الامیر محب الدین خلیل الله با خود مراجعه کنید که چون اورا باین زودی
می بایست رفت ایمعامله که با خدای عز و جل کرد و روی دل با او آورد
و خود را به احیاء سنة رسول الله صلی الله علیه واله ملزم داشت کردن

اولی

اولی بود یا ناکردن و رفتن او بعد از توبه و انابة اولی بود یا رفتن او
با همان غفلة و اعراض اول هر کس که از شما مومنست بخدای و رسول شک
نکند که این حال که اورا دست داد امارة سعادة بود و مصداق حدیث
فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة ان شاء الله پس شما هم
خدای را عز و جل بر نعمة توبه شکر کنید اولا و آماده مرگ گردید ثانیا که انچه
بر سر او امد بر سر شما یکان یکان خواهد آمد هذا و چنین معلوم شد که از
بعضی خویشان معاداه و مغاره در این باب روی نموده وظیفه سالک
انست که هر گاه اهل نفس بنفسانیه پیش آیند ایشان دل پیش دارند
ونفس بازپس چون شما گفتید که بمقتضای وصیة او در فنا و اولی او
در مقبره اخوان اباد اورا دفن می باید کرد و جهد خود کردید و الحجة غایة کوشش
بود تقدیم نمودید و هیچ تقصیر و مساهله در این نکردید از عهده بیرون امدید
و بر شما حرجی نیست و هر کس خلاف کرد به اثم باز گشت سخنان نفسانی
نمی بایست گفت و از این پس طریق نفسانیه سلوک مدارید با ان
جماعه که بمعارضه شما ایستادگی نمودند ان چنان باشید که با همه خویشان
ظاهرا و باطنا و طریق عفو سلوک دارید و نصیب خود از امر قل للذین
آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله لیجزی قوما بما کانوا یکسبون
فراموش نکنید و از جهة که ایشان نه از انان باشند غیبة ایشان مکنید
و چندان در ذکر مستغرق باشید که مجال چیزی دیگر نماند اگر خدای خواسته
باشد که سلوک سبیل او منتظم شود هر چند ادمیان کوشند که نگذارند با
خدای بر نتوانند آمد   نقش با نقاش بچه فزند   سبلتان و ریش
خود بر میکنند والسلام علی اولیاء الله و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض
ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل
من عبد الله قطب بن محیی الی اولیایی التابعین واخوانی الالهیین جمعهم
الله علی الطاعة فی مجامع العبادة وجمع الیهم من بث کلهم حیث کان
من الارض انه ولی المتقین   در آفاق ارض مردمان که در راه خدا
در ایشان هست بقدر یافت می شوند لیکن چون تنها اند و فئه که سالک
آن راه باشند نمی یابند که خود را در زمره ایشان در آورند و به انوار ایشان
مستضیء گردند و بقوه همراهی ایشان راه روند پس بر وی نمی توانند
کرد و هر شعله طلبی که از درون ایشان بر میزند بدمهای نبرد اعدا او زود
منطفی میگردد و بر مثال کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا بو
در آفت و خیره و تردد و تحیر می مانند پس اگر فئه از سالکان یافت
شوند که یک جهت و یکروی و یکدل بسلوک راه حق مشغول باشند و لیلاً
و نهاراً بذکر خدای و مذاکره حکمت و نشر علم حقیقی ایستادگی نمایند هر آینه چنانچه
ضلال منار و چراغ رهایی که بر منارها او کشیدی در شب تار راه یابان
بردندی و از ایشان مژده طریق حاصل کردندی چنان طالبان بیچاره
با انوار ذکر و فکر ایشان فئه سالکه راه بر ایشان برند و هدایة طریق از ایشان
حاصل کنند و کم بین هدایة طریق الارض و هدایة طریق الله تبارک فئه
که کرکسان از هر جنود ابلیس که از قله شوکه طاقه مقاومة نداشته باشند
تجربات جویند و تقوی از ایشان یابند لیکن که نزد اجتماع چندان
قوه یابند که کره کنند بر عدو که انهزام در وی اندازند و عار از وی برانند و

در

در اسلام فتح چنین روی نماید و ما ذلک علی الله بعزیز مقصود از این مرغ
ترغیب جماعة اخوانست در نقل باخوان اباد و اجتماع بر عبادة و نصب اعلام
ذکر و طاعة بامید آنکه مگر ایشان آن فئه باشند و حدیث لا یزال طائفة من امتی
ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خالفهم در شان ایشان راست شود باید که یکدل
و یکروی بی خوف و باک و بی تردد و تلعثم بدین اجرة مبادرة کرده استادگی نمایند
انفروا خفافا و ثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم
تعلمون قیل ای شبابا و شیوخا وقیل ای نشاطا و غیر نشاط وقیل ای رکبانا
و مشاة وقیل ای اغنیاء و فقراء وقیل ای ذوی عیال و غیر ذوی عیال وقیل
ای اصحاء و مرضی وقیل ای مسرعین و بعد الاستعداد والصحیح انهما شاملان
لجمیع ذلک مقصود از آیه کریمه اظهار عدم قبول اعذار است یعنی خروج بسوی
راه خدای لازمست بهر حال نه سوخته ماندنت و بی نشاطی و نه بی مرکبی
و نه فقر و نه وجود عیال و نه تقید به کارسازی و نه غیر آن ای اخوان کارستار
تا چند در کارسازید خبر جنبان باید کرد که تا ابلیس و جنود او را خبر شود و مستعد
حرب می شوند و در صدد منع در می آیند اینکس از آن فارغ شده باشد
که بعد از آن که ابلیس جنود خود را جمع و لشکر خود را اسلحه ساخت معلوم نیست
که حال چون شود ما آن نشاید کار چون گرو نیست باید گرو   پیش ناجر
هم نشاید کرد   آن آتش و در این راه روید که ابلیس از آتش است تا آتش
نشوید جواب وی آتش نتوان شد   از و با سوز و گداز و با و بدی   او در
کار خود گرم و شما در کار خود خنک چون خواهد بود شما نیز گرم روی و سرکش و
آتش وش شوید اما از آتش مومن تا آتش ابلیس بس فرق است آتش
مومن از وی دو صافیست هر آینه محض نور است که جز یا مومن فان نورک اطفاء

نارمی واتش ابلیس همکی دوهست کذقلل من یحوم لابارد ولاکریم وفاکم الله
اخوانی عن ظل ذی ثلث شعب وهداکم الی توحید الطلب والطلب انه عزیز حکیم
والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین محمد
وقتست کهجماعة اخوان که خانها ساخته اند اتفاق کنند ویکبار از ارض
عادة که مسقط راس ایشانست بر کنند وبر ارض عبادة که مقصد حسن نیة ایشانست
نقل کنند ونفوری از ان درنها وشیاطین اندازند وزمین را عهد صحابه
خالصا لوجه الله بترک اخدان واوطان نمودند باز یاد دهند تا زمین
پژمرده دل مرده صوتی تازه یابد وبدانند که در روی او جماعتی باز مانده اند که
چنین کار خالصه لوجه الجبار کنند واخبار محضر وامانان که در جوف او نهفته است
بان ای فرزندان ما ورزمین را شاد سازید که او بر شما مهربان است نه بینید
که نامش بر باشد شما فرزندان نیز بر او بار باشید بتشدیدها نه بار بتخفیف را
ای جماعة اخوان اگر بدانید که باین هجرة شما را نزد خدای عز وجل چه کرامت
مذخر کردد بی طاقه شوید درایکار ای اخوان اگر راه خدای رفتن را علامت
از جا بلان حراه شوی خدای عز وجل اولیای خویش را به لا یخافون لومة
لائم وصف کردی ای جماعة اخوان از ملامة لایمان مترسید وکویید احب
الملامة فی هواک لذیذه حبا لذکرک فلیلمنی اللوم ای اخوان روزیست که
بساط اعدا او خدا بر خواهند چید وطاق درواق ایشان درهم خواهند شکست
وملک یکباره خدای را خواهد بود در نهان واشکار لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار ان روز دوست شما خواهد بود فالیوم الذین امنوا
من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون

اینست وعید کافران ومسلمان که بدی کند عمل کافرانست واحق بان
کافران اند کنند بحسب بهره که از عمل ایشان داشته باشند از وعید ایشان
بهره مند باشند اگر اندک اندک واگر بسیار بسیار فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مسلمانرا کافر نکوییم اما فاسق نایز
صالح نتوانیم خواند وهر چه نه صالح باشد فاسد باشد با صالح به صلحیم وبا فاسد
به جنگ تا آن زمان که با صلاح اید واگر صلاح وی متاخر کردد انرا بجهان
وبا انجهان افتد واتش دوزخ او را با صلاح وسداد اورد ودوزخ وزر
او را بسوزد وظاهر او را طاهر سازد وصلح ما بر موقوف تا آن روز که ایشان
پاک از اتش دوزخ برون ایند چون ایشان صافی شوند ما نیز با ایشان
به صفاییم اما ایشان کدر اند چه کدورة باید از ما امید ندارند و بوعده
این که تا در دوزخ صافی خواهیم شد طمع غیره وعده نیز از ما ندارند که ما نیز در
با شما به صفا خواهیم اندیشه را بنقد نتوان فروخت از ان زیر کتریم که این
غبن بر ما توان کرد نسیه را با نسیه ستانیم ونقد را بنقد ان خدا اگر توفیق
معصیة از دل شما بزداید عمل شما نیز از صدور مانع کند اخوانی که اخوانرا
امروزیست با ما شما را ان روز باشد واخوانا علی سرر متقابلین انروز نیکوم
حالی با شما ورجیم لیکون الذین کلمة لله والسلام علی ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم

ای بد صبا بسبامی فرستمت بنگر که از کجا بکجامی فرستمت در راه عشق
مرحلهٔ قرب وبعد نیست می بینمت عیان ودعا می فرستمت هر صبح وشام
قافله از دعای خیر در صحبت شمال وصبا می فرستمت عجب حدیثی بیاد م امد
او از لطف این حکایة که ان العبد ربما تهب بالاسحار یحمل الاستغفار لما الملک

انجا رو گویندان باد صباست یا نحن اقرب الیه من حبل الورید به برید صبا
چه حاجت و پیغام رسانی صبا چیست و آنجا که او به ان میرود و نزدیکتر نیست بجدا
رد آنجا که از ان میرود اینجا تری دقیق است از جنبو صادق عمرو نیست که کسی را
که حاجتی بدرگاه بی نیاز باشد و در رقعه بنویسد که من العبد الذلیل الی المولی
الجلیل رب انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین انگاه او را بسوی روان
انداز و بگوید اللهم بمحمد واله الطیبین وصحبه الطاهرین اقض حاجتی یا اکرم الاکرمین
و حاجه مخود در کند حاجتش روا شود اینجا رسول است چنانکه انجا باد بود
بلکه این اشکال در مطلق دعا وارد میشود برای آنکه معنی تجرد و خطور در خاطر
معلوم اوست تبارک سبحانه و دعا برای اظهار و اعلام است بدان جه
حاجت شاید صوفی فلسفی گوید این راجع باو است که این معاملات حقیقه
و عادوری نیکو مقرر میشود و لیکن دور افتاده و خواسته که هم جز بعقل کور
منکر خود راست دار و اینها لطایف النهایات است و محققان خفیه حقیقه ان
تاویل دیده و یافته و دانسته اند بلی الجه او گفته است اما برون از ان حرف
دیگر هست که وی نتوانند فهم کرد مگر آنکس که واتیناه من لدنا علما و معالجات
اوست اه از دست این معرفتیان بی منو مقلد فادنا نان خود را او نماوان
جامد این فیلسوفان کور دل و ناین کشاده فطرة بر باد داده و من یضلل الله فما له
من هاد و من یهد الله فما له من مضل الحذر الحذر من سوء القدر جوانان و نو
رسیده کان را محافظت نیکو می باید کرد و از اختلاط بصحبت چنین کسان و از دیگر آفات
و در اصلاح ذات البین و موافقت خواطر و قیام بر حقوق ادا و آداب و محافظت این
از منی لطف تر و مراد بسته ده ظاهر و صحبتها بجد شده یک جا می باید اورد که در اول
حال هیچ از اینها مشکل نیست اما بعد از ان که بر اضداد آن مواظبت نمودند تغییر متعذر

یا

یا متعذر است کتابتی در بعض این ابواب نوشته مخدوم زاده امیر رکن الدین
شاه حسن ابقه الله نما تا حسنا و هر کس مطلع فرماید از اقوال او بدهند تا
مطالعه کنند و اصاغر سخن موثرتر است که در اکابر از دو وجه یکی آنکه قابلیت این
اصغی و بفطره اقرب است و تهیو قبول در مزاج ایشان بیش است دوم آنکه
تکبر مانع ایشان نمی آید از قبول سخن بخلاف کبرا و تا شخص نیازمند و متعطش
نیست و اصغار تمام نمیکند شافه فهم و ادراک سخن نکند و هیچ نمیشود که اذن و کیک
لیس نکو مایه است بس در خور خوب بر ایه الست ساصرف عن آیاتی
الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق حکایت ان قفلهاست که بر قلوب
متکبران است ام علی قلوب اقفالها بل طبع الله علی قلوبهم بل ران علی
قلوبهم اینها همه انواع موانعست که بر دلها گشته می شود که حجب و درجات یکی
را گشته نامند و یکی را مهر و یکی را قفل اما بحمد الله که در میان شما اکابر و اصاغر
اگر خیانتست که از صدق و نیاز خالی نیستند و امید که مستعد نزول الطاف پروردگار
همه در صلاح حال می باید کاشت و با هم یک فراخور حال او مع ملایمت جمیل کردن
و بظاهر و باطن موافق و معاون در دنیایات و دینیات بودن که نتیجه موجب
نزول رحمت و موجب برکت و صلاح حال است و اختلاف موجب اضداد آن ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام علیکم و علیهم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت مخدوم زاده الواثق بالله ذی المنن امیر حاجی رکن الملة والدین شاه
حسن منظور انظار لطف پروردگار بوده بهر جه متضمن رضاء خداوند است
تبارک الله سبحانه و رضاء والدین که وسیله رضاء اوست موفق باد قال الله سبحانه
و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن و فصاله فی عامین ان اشکر

اودا نباز چنین ادبیا فرید و بدان متمتع سازد جای ان هست که شخص حق
تو چنین کس بر خود بشناسد و روی دل بسوی او آورد و امر و نهی او را بجان
زمان برد و کیف و خداوندی است مقتدر جبار که اگر کسی مخالفت وی میکند
بیک طبانچه قهر وی را با خاک راه یکسان میسازد و آن لطفش رنگ شدید
انه هو یبدئ و یعید وهو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما یرید باید
که یک کلمه پیوسته نصب العین ان مخدوم زاده باشد و آن اینست که
مدار کار ادمی مطلقا بر اوایل شباب است چو اگر از زمان ادمی قابل
ترقی و تنزل هست و اکتساب فضایل و رذایل وی را امکنت همچو چوب تر
که بهر شکل وی را میتوان ساخت بعد از ان که بزرگ شد بهر نوع که ننده
خواه خیر خواه زیاده تغییر پذیر نیست همچون آن چوب که خشک شده که اگر راست
خشک شده وی را کج نتوان کرد و اگر کج خشک شده هم راست نمیتوان
کرد مثل ادمی همین است و درین باب هر چند کمینه تامل کرده ام هیچ چیز
از صحبة موثرتر نیست عن المرء لا تسأل وسل عن قرینه فکل قرین
بالمقارن یقتدی اگر خداوند سبحانه بکسی سعادة خواسته وی را این
رشد و خردمندی میدهد که خود را از صحبة مردمی که طریقه غیر پسندیده دارند
نگاه میدارد و در غبته صحبة اهل صلاح و تقوی و متوجهان بخدا میکند و اگر بکسی
بدبختی خواسته وی را بانفس و شیطان میگذارد و گروسوسه و ترغیب او بصحبة
جوانان و اهل طبع و مردمان که خداوند سبحانه طریقه ایشان را وسخن میدارد
میکند تا بوی ایشان میگیرد و مزاج فطرتش فاسد و منحرف میشود و از
استنشاق روایح الطاف الهی محروم می افتد ذلک هو الخسران المبین
والحرمان العظیم فالحذر الحذر و آنچه حدیث فطرة با یاد و اینکس میدهد و نور

لی ولوالدیک الی المصیر شکر والدین را قرین شکر خود ذکر فرموده جا اهتمام از این
بیشتر تواند بود یا فرض توان کرد و درین نیکو تامل فرمایند و باید که تحقیق بدانند
که اگر کسی چنانکه رضاء والدین است زیست میکند و کم متابعت ایشان بر جهان جان
می بندد خداوند سبحانه وی را در دنیا عاقبه کرامت می فرماید و امور بر او آسان
میگرداند و راست می آورد و محبة وی در دلهای مردمان می نهد و در وقت
وفات ایمان او را بر او نگاه میدارد و اگر کسی مخالفت ایشان میکند و خاطر
ایشان ازرده میسازد دشمنی او در دلها می نهد و کار بر وی درشت می شکند
تا امور بر او راست نمی آید و تمام عالم تا ماهیها در دریا بر وی لعنت میکنند و در وقت
وفات ایمان او نبود بالله عوضه تلف است الامن رحم الله و حق است بر خدا
که اگر ادمی روزی پدری شود فرزندی یا کسی بر او بگمارد عاق موذی گرد وی را
آزار دهد آنچه او با والدین کرده بادی کند زخمی که زنی چو باز باید خوردن
در کم زدن اختیار باید کردن اکنون الحذر الحذر که مخالفه والدین و ازردن
خاطر ایشان تیغ زهر آلود است و خود را بر تیغ زدن نه کار خردمند است یقین
ان مخدوم زاده از این معنی محفوظ است ولکن گفته بهتر که الزم سوار النطق ابن
بود سخن در شکر والدین امدیم باشکر خداوند سبحانه چون حق والدین که
سبب ظاهری آفرینش این کس اند چنین است حق خدا تعالی که آفریننده است
چه باشد و بر عاقل پوشیده نیست که انکس که قطره آب بیسخفی ساز و دانا و
توانا گویا بینا شنوا بدین صفة و صورة که مشاهد است و بدین اعضا و جوارح
که معلوم است آنگاه چنین طعامها و میوه‌های گوناگون بیافریند برای وی و چنین
جامها و لباسهای مختلف متنوع و چنین حیوانات متفاوت الخلقه از اسب
و اشتر و دراز گوش و غیره بیافریند و مسخر وی گرداند و بالجمله جمله عالم را جهة منافع

داراقوت مرنخشد مواظبت است بر فرایض در روایت آمده اگر میسر شود تهجد فهو نور علی
نور و دوام وضو و صوم بعض ایام و اگرچه از ماهی روزی یا از هفته روزی باشد
و تلاوت قرآن هر روز قدری که اگر بدین پنج شش چیز مواظبت فرمایند
ثمرهای نیکو بدهد و امید که نور دل سرسبز شده آنگاه چه حاجت گفتن نیست آن
کبوتر که سرا امو حفت است   تو نخوان چراش کو برده خفت است   افمن شرح الله
صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
اولئک فی ضلال مبین بنابر صدق اخلاص که نسبت با آن خانواده هست
و سببی که در اشعار سخن مذکور گشت که اوایل شباب محل تمهید اساس
امر است اما خیر او اما غیره بدین چند کلمه عجالة الوقت مبادرت جست اعتماد و
رجا مستمد او ان مخدوم زاده والله المستعان ولا حول ولا قوة الا به وهو حسبی
ونعم الوکیل   بسم الله الرحمن الرحیم
نوازشی که حضرت مخدوم حقیقی و ملاذ تحقیقی متع الله المسلمین فی ظلاله و افاض
علیه جزیل نواله و بارک علیه فی نفسه و ولده و اهله و ماله و لیسر له الخیرة فی حاله
و اله او فی اقواله و الاخلاص فی اعماله معانا علی الامر کله مویدا صیانا للاسلام
و المسلمین محمد از موده بودند ریاض محبت و اخلاص را نضارتی تازه بخشید
و بشمایم شمایم طیب آثار مشام روح الارواح گردانید   پیغام آشنا
نفس روح پرور است   و ریغا پیغام پیوسته میرسد و با هر کس مند دل
اما و دیغا آشنایان در نمی‌گرو   هر علم پر از نسیم صبا است   مرو باید
که بوستان بود   ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها   از ما
حضور وقت فخر خدمت است اگر کرا اید ولا غرو   سخن شمع بر پروانه ولی باید
گفت کین حدیث است که با سوختگان در گیرد   هر بدی که به شخص

الله

می‌رسد از شومی معامله اوست و ثمره بدی است که از او صادر شده او لما اصابکم
مصیبة قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا قل هو من عند انفسکم ما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک
و ان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم اذا هم یقنطون ظهر الفساد فی البر و البحر
بما کسبت ایدی الناس ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم الی غیره
من الآیات ترک بدی‌ها می باید کرد تا بدی نه بینند لاسیما جور فقد صدق
القایل   زخمی که زنی چو باز باید خوردن   در کم زدن اختیار باید کردن
زیادتی نمیتوان کرد و اگر میکند مکافات را انتظار می باید داشت اگر سلامت
از بدی خواهند بدی ترک باید کرد و اگر نیکی خواهند نیکی باید کرد ان احسنتم
احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها کما تکونون یولی علیکم از جهت ارحموا
من فی الارض یرحمکم من فی السماء انعکاسات لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت
چه میگوید   و چون بدی روی نماید به دعا و صدقه و تضرع و استغفار و توبه
و امثال آن از دا استقبال باید نمود تا باز گردد و به تدبیر جزوی الکفایه باید
نمود که صورت آن بمنزله مصلی است که از غیب گماشته اند تطاف علیها طایف
من ربک و هم نائمون فاصبحت کالصریم بعد از آن که راجع استوده اند اگر
مصلحت او میدهند مفید است اما اگر راجع نشده اند مفید نمی افتد مگر تکیه
و تسویتی را اما روزی که باز می آید تدبیر جزوی مصلحت است و هرگز دافع کلی
نمی باشد و اگر مندفع گشت برای آن بود که جان قدر بیش حواله کرده بود
فلیفهم ذلک لا یرد القضاء الا فی قراره   تدبیر جزوی سد بعض روزنهای بیش
نمیکند روزنها و نفوذ قضا را حصر و ضبطی نیست بلکه نقش آن وقت که اراده دفع
قضا میکند حرکه می باشد سوی قضا   نقش با نقاش بخرم زند سبحان

الا الدعا و لا یزید فی العمر الا البر [illegible] القضاء الا فی القضا صح

وریش خود برمیکنند چنانچه در حکایات فرعون وسایر گرزندگان از
قضا تبدیرات خود مشهورست بلی بدعا قضا مندفع میشود وبلا باز میگردد چنانچه
در قصه شعیا عم که با ملک بنی اسرائیل گفت وقتی که سنجاریب نام پادشاهی
قصد وی کرده بود وحی بمن آمده است که آنکس یعنی ملک بنی اسرائیل
خواهد مرد وصیت کن وکسی از اهل خویش وصی خود ساز وی بر حاجت
ودعا وزاری نمود ونماز وتضرع بسیار کرد وحی به شعیا آمد عم که ملک را بگوی
که خدای عز وجل دعای تو مستجاب کرد وپانزده سال اندر عمر تو بیفزود ودشمنان
ترا هلاک کرد امثال این بسیارست وحکایات آن مشهورست آ
رو قضا ونقض وحی در ظاهر شبیه فسخ عزیمة وتبدل رایست در آدمی و
تعالی تنزیه الرب سبحانه عما لا یلیق بجلال القدس وعن سمات المخلوقین
ولیکن بامثال این از اموری که نبوة بر آن شاهدست وعقل
مهتدی بر آن جاحد ایمان می باید آورد وعلی وجه یلیق بجلال القدس
موکولا علم کنهه الی الله ورسوله ومن شاء من عباده ولا یحیطون بشیء
من علمه الا بما شاء وحدیث ما ترددت فی نفس المؤمن یکره الموت
وانا اکره مساءته ولا بد له من لقائی ظاهر بالا نیز از این یا مثل آنست
آنچه گویند در توریة آمده من بکائه علی طوفان نوح حتی رمدت عیناه خود
کسی چه گوید ومثل ندم الله علی خلق البشر وشق علیه ومثل فاستنشق الله
رائحة العبیر فقال الله فی ذاته لن اعاود لعن الارض بسبب الناس لان
خاطر البشر مطبوع علی الردی ولن اعاود اهلاک جمیع الحیوانات کما
صنعت وفی سفر شموائیل علیه السلام ندم اذ ولیت شاول ملکا علی بنی
اسرائیل الی غیر ذلک من متشابهات التوریة ان ثبت بل والطوفان

وسایر کتب الیمن باین جمله ایمان می باید آورد بی حرف وتاویل که
تنزیه ونجی شبهه حاصل میشود ولمن یجعل الله له نورا فما له من نور والا سبیل الی علم الا
ذلک ومن اول حرم نفشه وما بینا مولانا روم قدس سره خوب گفته
چار ربک والملایکه چون رسید هر محال اینجا شود امکان بلی سالکی
که تابع مرشد کامل باشد اگر در علم ظاهر بدین نیست البته واگر نداشته باشد
کثیر الخبط باشد وتا امر او چون شود چون آنکس را خود سلوک میکند چنین شد
آنکس را ارشاد دیگران بر کند چون باشد اگر در اقسام علم ظاهر ماهر نباشد
ودر شعب شرعیات متبحر نباشد ارشاد او کثیر الآفة باشد وما مامون
عنه نباشد البته والله کسی که صاحب بدعت باشد از وی استرشاد نباید
کرد که اگر امر او خود فرضا بگذرد ضابر جاری چند که داشته باشد امام مریدان
بجملتهم در مهالک افتند بلکه هالک اند وملاحظه فرموده باشند که در مریدان
حضرت قدس مآب شیخ زین الدین خوافی قدس سره الوزیر که طالبی
فاسدی نیست بلکه همه مردم متورع پاکیزه نیکو اعتقاد اند الا ماشاء الله ودر
مریدان میر نوح الله ومیر قاسم وامثال ایشان هرگز مردی شایسته یافت
نمیشود الا فاسقی ملحدی مباحی الا ماشاء الله ودر تنبیه هر بعضی از او
فاسده که جماعتی مقلدان که خود را الصوفیه نسبت میکنند وصوفیه از ایشان
بیزار اند وخدا از ایشان بیزارست ابتداع کرده اند وهم طوائف الوجودیة
والاتحادیة علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پوشیده مرقع اند اینک
خامی چند بگرفته ز طامات الف لامی چند نارفته ره صدق وصفا
گامی چند بدنام کننده نکونامی چند جماعتی گمان میبرند که تماما عیش
اقاویل الطالین باهم خبر شده ومثل مثل مس می آورند که تاره طبق است آ

وتارة ظلمت است وتارة مثربه است یکسرو انست که لبور مختلف متصور میشود
و بهیات مختلف می پذیرد واجزا ایشان حکایة میکنند ماده کلی است وصفة
انست واین مومن الله سبحانه تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض
وتخر الجبال هدا ماده دروکون است که مجمع کثافة وظلمه است واخس مراتب
افرینش این مومن رب العزة سبحانه سبحانه وجماعتی کمان می برند
که قوتیست ساری است در جمله عالم من اسفله الی علاه که در هرجا مبدا اثار و
افعال خاصه انجا است واجزا ایشان میکویند صفة طبیعة کلیست ورقایق میشوند
او واین مومن رب العزة سبحانه وتعالی عن اقاویل المبطلین سبحانه سبحانه
سبحانه وجماعتی میکویند این عالم بالتمام شخصی است معین واورا جانی است و
جان ادمی که دروی تصرف میکند وان اوست تعالی عما یقول الظالمین علوا
کبیرا واجزا ایشان میکویند صفة نفس کلیست واین مومن رب العزة سبحانه
سبحانه سبحانه وجماعتی میکویند نوزی کلیست محیط بجمله اشیا علی وجه کلی که
نفس جنبانیده بدان نور بینا میشود وبحقایق تصرفات خود بدان استفاده
میکند کمالات خود را واجزا ایشان میکویند صفة عقل کلست عبد من عباد الله
ناظر الی امره واقف بحکمه لا یرفع نظر الی الذهبیة واجلالا وتبجیلا لولا ان الله
اعزه معدوم لولا ان الله اوجده فقیر الی ربه خایف من بطشه یذوب کل
لحظة من صولة هیبة جلال الله لولا ان الله اقامه بقدرته وانسه بلطفه ان الذین
عند ربک لا یستکبرون عن عبادته ویسبحونه وله یسجدون این مومن رب العزة
تعالی شانه سبحانه سبحانه این جهار حجاب کلی الوجود است که رده شده است
از ظلمه ونار ونور ونار وهر طایفه دریکی ازاین حجب بازمانده اند بجا است ابرهیم
صفتی که از ظلمه مغاره ارض بیرون امده در نور ستاره وماه وافتاب اسمان

البتة

البتة در مقام کذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض وازاین
جمله در کذشته کوید یا قوم انی بری مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین اکر کسی کوید ماده کل
وطبیعة کل ونفس کل وعقل کل در کتاب وسنة مثبت نکشته تثبت
وجود ایشان جیست جواب انست که اینها این اسامی در کتاب وسنة وارد
نکشته اما این حقایق معتبر کشته اما بنام جند دیکر خوانده شده ومشاهد
در اطلاقات جیست دوات وقلم در سنة ثابت شده همان است که در لسان
جماعتی ماده وعقل کویند ولوح الکتاب در کتاب وارد شده که بل هو قران
مجید فی لوح محفوظ ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین وهذا کتابنا
ینطق علیکم بالحق همانست که قدما طبیعة ونفس ناطقه کلیه کویند واز ابن
عباس رضه منقولست که در تفسیر وکتاب مسطور فی رق منشور که هو الرق
المنشور ما بین المشرق والمغرب وجماعتی دیکر ازاین ملاحده اکر بخر ان است
بران میکردد روح را جیزی جند است که ان جمله که قطع کرد انکاه عین خدا
میشود وایشان را باعز اتحاد بازوح کاری نیست وعلما رکلام شکر الله
مساعیهم ابطال اتحاد والاثنین جهة رد این طایفه کرده اند واین طایفه ترسایان
این اند وهمان میکویند که ترسایان در شان عیسی عم میکفتند واخبار
غیب اثار نبوی که لتتبعن سنن من قبلکم شبرا بشبر حتی لو انهم دخلوا
جحر ضب لدخلتموه قالوا الیهود والنصاری یا رسول الله قال فمن ادکی قال
وصف الحال این طایفه است اللهم ثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
وفی الاخرة وانصرنا علی القوم الکافرین ودمر الظالمین وصلی الله وسلم
وبارک علی محمد واله اجمعین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الحوزة المحذوبیة اللاذیة الصفوة المحمدیة اسبغ الله علینا ظلة العالی
ومتعنا به واما السوق فکاین لا یبرح واما القلب فکالمقلد بخیاله یفرح
در خواب خیال تو مرا یاد کند   آید بر من و دل مرا شاد کند   دل میداند که من ترا
یافته ام   بیدار شوم هزار فریاد کند   عجب روزیست آن روز بیداری تقلید
از بصیره چون تخیل ست از ابصار بینایان بچیزی اشاره میکنند و از ابجد دیگر
می نمایند کوری که آنجا حاضر ست هم آنرا خیال می بندد و بدان شادمانی دارد
و او خود نمیداند که چیست و چه میشود و آنچه مخصص بدان از نشیب تقلید بفراز
الیقان بر می آید نوریست که خداوند سبحانه در دل وی را پدید می آرد که بدان
بینا میشود بحقایق معلومات چنانچه دیده روشن بیناست بصور محسوسات
و بدین نور اشاره فرمود رسول صلی الله علیه و آله آنجا که گفت اذا دخل النور
فی القلب انفسح له وانشرح قیل هل لذلک من علامة فقال الانابة الی دار
الخلود والاستعداد للموت قبل نزوله او کما قال و آنجا که فرمود اتقوا فراسة
المومن فانه ینظر بنور الله و قراءة ابن مسعود رض چنین که مثل نوره فی قلب
المومن کمشکوة فیها مصباح الآیة و اگر نه دل را روشنایی بودی بینایی چگونه فرمودی
فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور اما آنچه طایفه گمان
برده اند که ایقان به اشتغال به علم کلام و تعلم ادله که متکلمان بهم بسته اند حاصل
میشود خود نه این سقار بود او در کنار دجله بایستاد و ده دلیل بر توحید بگفت
آنگاه ترسا شد و سوگند یاد کرد که به عدد هر دلیلی که بر توحید گفتم دلیلی بر ثالث
ثلثة بگویم یقین آن عیبست و انزاحی و بصیرت را استدلال تهیست و تعلیلی
و بسا کس را دیر این باشد اگرچه تحریر و تقریر دلیلی متکلمانه نتواند کرد و از تشقیقات

ونقضا

ونقضا و دفع مقدم و رفع ثانی و این اصطلاحات و اعتبارات چیزی نداشته
باشد و بسا کس که ورزش آن منطق کرده باشد و دلیل ساختن آموخته و برسبک
مدعی چندین دلیل سازد و آنگاه که با خود نشیند و بانصاف دیده بر خود گمارد
خود را عاجز دلیل سازد و حجت پردازی بیند بلی القا دلیل و تنبیهات لطیف
و تقریبات و توضیحات و تمثیلات دلهای طالبان غیر متعنت منصف غیر
متکبر را بیدار میکرده اند و با وقت می انداخته و آن نور را که در فطرت کامن ست
و از آفریدگار سبحانه در وی ودیعه نهاده مدد میکرده تا اگر نسیم توفیق وزیدن گیرد
و نفحه الهی موافقه نماید آن نور از دل سر بر زند و انشراح و انفتاح حاصل گردد
و بنابراین که گمان برده اند که یقین بتعلم دلایل بهم بسته کلامیان حاصل
میشود در شان بعضی صحابه رضی گمان تقلید برده اند آن جماعه که در تایید
قول بصحه ایمان مقلد این را حجة آورده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله
بر بعض اجلاف عرب القا و کلمتین میکرد و ایشان را بتعلم دلیل مطالبه نمی
نمود و از ایشان بتقلید قانع بود سخن ایمه در صحه ایمان مقلد صحیح ست و خداوند
سبحانه بر صدق و نیاز او رحمة می آورد و او از رستگاران ست ان شاء الله
اما سخن ایمه چنین استدلال سخیف نیازمند نیست که گویند بعضی از صحابه
رسول الله صلی الله علیه و آله و رضی عنهم صاحب تقلید بوده اند سبحان الله
اینها میپندارند که مگر ایشان که یک دو کتاب در علم کلام خوانده اند صاحب یقین اند
و بعضی از صحابه رسول صلی الله علیه و آله مقلد بوده و نداند و تف عار علیهم
بدین سخن جهل خویش نموده اند که معلوم میشود که ایشان را خود هرگز یقین حاصل
نشده و اگرنه بدانستندی که طریق حصول یقین چیست و آن نه تعلم دلایل بهم
بسته ست و رد و نقض و ان قلت قلت و لم لا یجوز و الا لدار او تسلسل و این اصطلاحات

وعبارات وتفیلات بارد خارج از قطره استدلال حالی است بسیط که در
عیب جان میکند ودو نقص از جزئی باز وقت جزئی می افتد چنان مجمل دیو شده
ویکتا و بی خبر کرا لجذ در یک لحظه میکند و بیک دفعه اگر خواهند مفصل نمیتوان
ساخت و بسیاری از اهل ضاعات وساکنان اسواق در این باب بهتر اند
از کثیری از مستعلین که بکثره لم لا یجوز ولقیمات وتدقیقات فطرة خود را
خراشیده وبی رونق کرده اند وفرموده وفطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل
لخلق الله که بمعنی لا تبدلوا خلق الله متعرکشته نشنوده اند ولقد صدق القائل
قدس سره   روی نفس مطمئنه در جسد   نقش فکرتهای پر میکند
وقال ایضاً   پس چرا علمی بیاموزی بمرد   کش بباید سینه را زان پاک کرد
وحقیقة اگر مردمان بیشتر معرفة صحابه رضوان ندارند بعضی پندارند که مکر
متکلمان از بعضی ایشان فایق اند در ولایة واین برای انست که عادة ولایة
را بدو چیز میشناسند یکی خوارق عادات وکشوف کونیات واین از بعضی متأخران
بیشتر مرویست ودوم کثرة نوافل عبادات از صلوة وصوم وغیرها واین نیز از بعضی
متأخران زیاده مرویست ان صحابی است که رسول الله صلی الله علیه واله ارکان
اسلام بروی می شمرد نماز پنجگانه بروی شمرد گفت بر من هیچ دیگر هست گفت
نه مگر که تطوع کنی وهمچنین تا اخر ارکان اسلام پس او بست کرد ورفت و گفت
والله لا ازید علی ذلک ولا انقص این صحابی است از صحابه وشیخ کبیر رحمه الله
شبی هزار رکعت نماز میگزارد وهر روز افطار بهفت مویز میکند عام چون تواند
گفت که شیخ کبیر ازاو فاضل است بلی بعضی ازاین طایفه چون شنیده اند
که علما میگویند همه صحابه افضل اند از دیگران ازان وجهی خواسته اند میدیدکه گفته اند
بعضی از صحابه اگرچه در کمالات نفسی از علم وعمل واخلاق وغیرها شاید که افضل

روزه رمضان بروی شمرد
گفت بر من دیگر هیچ هست گفت نه
مگر تطوع کنی

از بعضی

از بعضی از متأخرین اولیا باشند لیکن ایشان ازاین جهت که رسول الله
صلی الله علیه واله دیده اند این کمالیست که بر جمله کمالات متأخرین راجح است
پس ازانجهة ایشان افضل باشند این خود خوب گفته اند که دیدن
رسول الله صلی الله علیه واله مجرد کمالیست اما اگر متأخرین را کمالات
نفسی زیاده بوده باشد ایشان متابعه رسول الله صلی الله علیه واله بیشتر
کرده باشند ومتابعه رسول الله صلی الله علیه واله نسبتی است با رسول الله
ودیدن رسول الله نسبتی است با رسول الله وان نسبة ازاین نسبة اتم است
ونزد رسول الله صلی الله علیه واله احب پس این نسبة را مجرد با ان ترجیح
نمیتوان کرد واین همچنانست که کسی گوید سادات افضل اند از علما برای
انکه فرزندی رسول الله کمالیست که بر همه کمالات فایق است اسیخ بدلیل
ان میگویند که چون انرا بنا بر تعظیم رسول الله صلی الله علیه واله اگر ایشان
نسبة معنوی خود با رسول الله درست کرده اند پس گویی ایشان فرزندان
روحانی اند وسادات مجرد سیادة فرزندان جسد وکم بین الروح والجسد
وهمچنین دیدن رسول الله مجرد نسبتی است با جسد مبارک او وشناخت
او وحقیقة حال او ومتابعه شمایل معنوی او را نسبتی است با روح پاک او وکم بین
الروح والجسد بلی دیدن صحابه رسول الله صلی الله علیه واله فی نفسه کمالیست
وباز به پرتو نظر مبارک او وشده استعداد ایشان ایشان از کمالات نفسی
غیر ان حاصل شده وبر متأخران فایق آمده اند وعامه را این شبهه از ان افتاده
که ولایة را خوارق عادات میدانند یا کثرة نوافل عبادات واین جمله آثار ولایة است
در بعض مقامات نه عین ولایتست ونه نیز لازم او نه جمیع الاحوال مع جمیع
المقامات یا بفقدان فقد ولایة لازم اید ونه اینها با غیر ولایة یافت میشود پس

ازوجود آن وجود ولایة لازم نیاید فحل الجملة از وجود آن وجود ولایة لازم می
آید و نه از عدم آن عدم ولایة محققان جوهر این دانسته اند ایشان ولایة را از این
طریق می جویند بلکه ایشان را نظر بر عین ولایت است که آن احوال قلوب است الخ
کرامت می بینند   هم ولی را ولی تواند دید   مصطفی را علی تواند دید
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ما فضلکم ابوبکر بکثرة صیام ولا صلوة ولکن
بشیء وقر فی صدره او کما قال و با علی علیه السلام فرمود یا علی اذا تقرب الناس
الی الله بانواع البر تقرب الیه بانواع العقل تسبقهم او کما قال   بسا که عمل
عمل کسی باشد که بسی راجح باشد بر کثیر عمل دیگری ضربة علی خیر من عبادة الثقلین
بلکه با عملی کسی باشد که از عمل دیگری افضل باشد که نوم العالم خیر من عبادة
الجاهل شخصی را در باره بعضی مشایخ انکاری بود که او را میدید که طعام بسیار
میخورد و شیخ روزی ظرفی طلب کرد و در آن قی کرد طعامها جمله مروارید شده
از شکم مبارکش بیرون آمد و قد نظم مولانا الرومی رحمة الله علیه فی المثنوی
حیث قال   شیخ روزی بهر دفع سوء ظن   در لگن قی کرد پر در شد لگن
گوهر معقول را محسوس کرد   از برای دفع سوء الظن مرد   چونکه در تو
میشود لقمه گهر   تن مزن چندانکه بتوانی بخور   رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود فی بعض احادیثه صدقه ان الله ینظر الی قلوبکم ونیاتکم ولا ینظر الی صورکم
واعمالکم حیث وجاعلی را مناقشاتی که میان صحابه کی رفته در امور ملک و غیره
دکه بعضی ایشان در تحصیل مال و مثل آن هم گمان می اندازد که متاخران از
ایشان فاضلتر بوده اند که از سر دنیا گذشته اند دمال و جاه آن طلب نموده اند
و این گمان هم از جهل و نادانی ایشانست بحقیقت مضار و منافع و کردنی ناکردنی
سبحان الله اینکه اینها بد است یا نیک هم از ایشان معلوم کرده اند آنگاه

بالیشان

با ایشان در کار میکنند با صاحب پلاس بر پلاس و بمثل این تحکمات هم
بعض جهله را بحث با انبیا بخاطر می آید که یوسف ملک جست انجا که فرمود
اجعلنی علی خزاین الارض و مدح نفس کرد که گفت انی حفیظ علیم سلیمان
ملک جست که رب هب لی ملکا بلکه حاشا حسد کرد که گفت لا ینبغی لاحد
من بعدی و ابراهیم شهرت جست که واجعل لی لسان صدق فی الآخرین
و موسی را حاشا حسد بود که گریه کرد و گفت بعث بعدی غلام یدخل من
امته الجنة اکثر مما یدخلها من امتی و میگویند اولیا را این اخلاق نبوده سبحان
الله جهل و نادانی و تقلید مردم را چه سرگردان و حیران دکم راه میکنند و اینست
سزای آنکس که اعلی از خود را بمیزان خود سنجد او لا خود می خواستم که اشاره
کنم به آنکه سبب چیست که نوافل عبادات و خوارق عادات از صحابه
کمتر بود که از متاخران تا شخص بداند که آن نشانه فضل ایشان است بر
متاخرین و او چون معکوس است معکوس دیده و از اماره نقص متاخرین
ساخته بر ایشان و همچنین سبب آن مناقشات و منافسات که در ملک
و مال و غیره میان ایشان بوده بیان کنم تا روشن شود که آن به آنکه
جهة افضلیة ایشان باشد از متاخرین احق است که جهة مفضولیة اکنون
که سخن بتشابهات احوال انبیا کشید صلوات الله و سلامه علیهم خود
واجب شد که مبادرة نموده شود بشرح آن که مبادا او را دام بعضی نادانان
خرافتی از آن بماند لیکن مجال تنگ آمده و این صحبته میسر زیاده از این
اطاله نیست ان شاء الله در دیگر صحبتها به بعضی از اینها اشاره کرده شود
و بحمد الله از فطنة و فطرة شما چو امن حاصلست که مجمل مفصلا چنین شبه
شمار امجمل است آغاز سخن در شرح اشتیاق نهاد که چنانچه عادة حکایت

نوید سخن به بیرون کشید اما بی تکلف که خاطر از محبة و اشتیاق
پر است توقع انست که مخلصان ابد عامد و فرمایند و از گوشه خاطر شریف دور
ندارند و ابواب مراسله و مکاتبه و اعلام سلامتی احوال خود و مخدوم زاده ها
بلغهم الله مبلغ الرجال الکاملین مفتوح دارند پیوسته والسلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته من الفقیر المخلص الداعی قطب بن محیی تاب الله
علیه فی یوم الثلث ٢٠ جمادی الثانیه سنه ٨٨١

بسم الله الرحمن الرحیم

معلومات بر خود عرض کردن ذکر است و مجهولات اکتساب کردن از دلایل
ان فکر و معلومات کلیه در مواد جزویه باز دیدن موقوف مثال ذکر اگر شخص
داند که خداوند سبحانه حکیم است و این معنی را در ه لجاد ذوی ملاحظه کند
خواه بزبان گوید الله حکیم الله حکیم یا نه و فایده ذکر سه است یکی رسوخ
المعنی در نفس چو اگر نقشی در نفس ان منقش بسیار شد عسر الزوال است
از او جنانچه کاغذ که بهیتی خاص پیچیده شد و مدتی بر ان هیئة ماند او را از ان
هیئة نزایل گردانیدن نجایة دشوار است همین گونه است از او را با گردنها
هیئة خود میرود   دوم انکه عمل بر مقتضی ان معلوم واقع شد چه مادام
که مذهول عنه است کار کردنیست در ایجاب عمل سیوم انکه ضبط نفس کند
از پراکندگی و خواطر که نمی باید چو اگر نفس معطل نمی تواند بود اگر تخیلات
صحیحش مشغول نمیکند تخیلات فاسدش مراید و ورای اینها معنی دیگر در
ذکر هست مخصوص عارفان و محبان خداست در وصف انحال ان انکه
حلوای لبلبانی تا نخوری ندانی   و مثال فکر انکه شخص عن البصیرة والتفصیل
حکیم خداوند سبحانه نداند پس تامل کند در خلق سموات و ارض و اختلاف

لیل

لیل و نهار و تشریح هیکل انسان و غیر ان از صنایع صانع سبحانه و اتقان
و متانت ان دریابد پس حکیمی صانع ان او عیان کند عن بصیره و تفصیل
و فایده فکر ترقی است از حضیض تقلید باوج یقین وقد قال صلی الله علیه واله
تعلموا الیقین فانی اتعلم او کما قال و غایتی که خلق انسان بل خلق عالم برای
انست و هو معرفة الرب سبحانه کما قال کنت کنزا مخفیا فاحببت ان
اعرف فخلقت الخلق لاعرف از جمله طرق معینه برای ان یکی فکر است
کسی در شرح فضیلت فکر چه گوید کفاه قوله م تفکر ساعة خیر من عبادة ستین
سنة و فی روایة ثمانین سنة و چیزی چند است که خداوند سبحانه حواله
تفکر بان کرده در عامه قران و این برای ان بود که دلالة ان اقوی یا ادنی
یا اظهر است پس تامل در ان از تامل در غیر ان انسب باشد و از ایشان
کیفیه از ایات قران المجید در این باب است موفوز کرده تا هر دو انها تامل کنند
و میخواست که در صحیفه ثبت کرده ان ایات بخط شریف فرستد وقت تنگ
بود و در این صحبت میسر نشد و ان ایات داخل اوراد کردن هم مناسب است
مثال موقوف انکه انکه شخص بر وجهی کلی میداند که خداوند سبحانه حکیم است مواد
جزویه باز بیند اعنی وجه حکمة در هر فعل و صنع بتفصیل باید و انکه بروجهی کلی
میداند که فاعل همه چیز اوست در هر فعل لجنیه باز وقت ان افتد تا اول منت
پذیر از خدا شود و در منافع که از خلق به او میرسد و تا نرنجد خلق در مضاره والله ولی
التوفیق   بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت مخدوم حقیقی صفی الاسلام والمسلمین محمد الاسم والرسم یمین العالمین
از افات نفس و مکاید شیطان محفوظ عنایة و هدایة حق عز وجل باد بالنبی
واله علیه وعلیهم الصلوة والسلام نفس معدن هر شریست و اعدی عدو که

رسول ورشان وی فرموده تجلی کلی مرجه مقصان ویت باطلست وبهر صفات
او واجب الازالة او التبدیل الجزء جاسا از صفات او بنظر شرح در اندیج ست یکی
بسیار گفتن و بسیار گفتن دوست یکی زبان ومن کثر کلامه کثر سقطه خاموش
باید بود که او را اتفاقست بانکه ابدال به چهار چیز ابدال شدند جوع وسهر وعزلت
وصمت بدوام واین خاموشی اگرچه مشکلست چه کلام را مهوتیست چون شهوه طعام
وغیره بل اشد اما اسانترست از خاموشی دوم وان خاموشی نفسست از
حدیث با قلب نفس هرگاه که دل را فارغ یافت چون مجلسی که مجال سخن با محبوب
بیابد با دل در سخن می اید وازهرگونه حکایات گذشته وآینده واسباب ساره
ومبره معروض دل میدارد ودل چون باستماع سخنان او مشغولست از استماع
سخنان غیب وقبول الهامات که محدثیه وملکیه عبارت از انست محروم میماند چنانکه نور
افتاب پیوسته منتشرست اگر زمینی روشن نمیشود برای حجابیست همچنین خطاب
ازغیب پیوسته متنزلست اما غوغای نفس نمیگذارد که ان سخنان بگوش
رسد و پیش راه گرفته   گرتو دل زین فکرها خالی کنی   بر زکوهر تارا اجلاء
کنی   وحافظ شیرازی درین معنی گفته   خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات
مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی   ونفی خواطر که صوفیه اعتبار کرده اند عبارة
ازانیست واین عقبه الست دشوار قطع ان بجای هرهمت نیست وهر افتی که در حدیث
لسان هست ازغیبت وشتم وغیره در حدیث نفس هست باز باید جست تا بهبیند
وچون وید نفس را ازان خاموش کنند صفه دوم ریاست وریا دو است
ریا با خلق وریا با نفس ریا با خلق انست که عمل بر خلق نماید وریا با نفس انست
که عمل بر خود نماید ودر خود شمرد که چنین نماز گزارده ام وچنین روزه گرفتم وصدقه داده ام
اگر کسی سوال کند که فعل اختیاری بی تصور وملاحظه ان فعل محالست پس چگونه

توانند

تواند بود که او مطالعه اعمال خویش ننماید جواب انست که فعل اختیاری موقوفست
بر ملاحظه اثر که معقولست نه بر ملاحظه تاثیر که فعل ست وباید که او چنان مستغرق
ملاحظه اثر باشد که با ملاحظه تاثیر که صفه خود اوست نپردازد والعجز عن درک الادراک
ادراک شاید که اشاره بمثل این باشد ای ادراک کامل انست که شخص چنان
مستغرق مدرک باشد که نتواند تا وقت ادراک خود افتد وملاحظه عمل سدی ست
در سلوک ومانع ترقیست وپدیدارنده عجب وخودبینی ست صفه سیوم تکبرست و
تکبر انست که شخص خود را از دیگری زیاده داند وزیاده نباشد واین مرکب از
سه صفه ست تکبر وجهل مرکب وظلم تکبر هیئتی ست که در نفس حادث میشود از دوام
ملاحظه نسبتی ست که او راست با ادنی از خود وغفول از نسبتی که او راست با اعلی
وشرح این انست که کسی را مثلا بنده ایست اکنون ان شخص را با ان بنده
نسبتی ست وان انست که غالبست بر او وحاکم اوست وان بنده را از اراده او
بیرون شدن میسر نیست ومسخر اوست واین شخص را نیز با خداوند عز وجل نسبتی ست
وان انست که مغلوب ومقهور ومحکوم ومسخر اوست اکنون اگر ملاحظه نسبت اولی
بر او غالبست وهمیشه ان نصب العینش ست هیئتی در او متولد میشود که ان تکبرست
واگر نسبت ثانیه غالبا ملاحظ اوست واز ملاحظه عجز ومغلوبی ومقهوری خود نسبت با حق
عز وجل با ملاحظه ان غالبی وقادری جوی عارضی پدید ازد انکساری وذبولی پرداز د
وخضوعی وخشوعی ونیازمندی وافتقاری در او پیدا میشود واگرچه او را این ادعا که
ازاو نسبت با خداوندست عز وجل اما چون ازان ممتلی شد ازان حد تجاوز میشود
وبسایر حدود وجود میرسد مثل تجاوز غضب از شخص مجرم بدیگران شخص در زمان
غضب با مجرم فقط در غضب نیست بلکه با در ودیوار در جنگست واز این بیان واضح
گشت که حق عز وجل متکبرست که حق جز او را نسبت مغلوبی ومقهوری با کسی نیست پس

اوازخودمی یا بدو رنج بایدش یافت جز نسبت غالبی وقاهری وانکه غیر حق عزوجل
همچکس مستحق تکبر نیست چه هرکس هست ولو اسرافیل وجملة الوسن وجبرئیل شدید القوی
نسبة مغلوبی او با حق اشد هست از نسبة غالبی او با دیگری نحو المتناهی فکیف یلیق
بان یغفل عن تلک النسبة ویشتغل بطالعة النسبة الاخری حتی تکبر صفت جابرم ودعوی الربوبیت ا
واین در نفس کامنست وبرای عدم مساعدة قوه باتمام ظاهر نمیشود سهل بن عبدالله
رحمه الله فرمود نفس ما سریست در همچکس ظاهر نشد که بر فرعون نفس تو بندگی
ازان سرفرود اورده که او را استطاعة خداوندی نیست وتسلیم خداوند اوان شده
که او را قوة منازعه نیست که اگر علی الفرض او را چیزی ازاین میسر بودی تو بنده ان
وربنده او کسی که مثلا نوکر پادشاهی میشود این برای انست که او را استقلال بر او یا
مقابله با او ممکن نیست ونه نوکری او مرتبه از عظمی باید که اگر او را میسر بودی استقلا
بر او یا منازعه با او یا انکه بی نوکری او همان مرتبه از عظمت وامن وراحة ولذة
حاصلش باشد قطعا نوکر نشدی عبودیت نفس مر خداوند عزوجل نیز برین وجه هست
که اگر با خود وضع کند که او را خدایی میسر هست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا سبحانه
فی الفور مایل ان شود وترک عبودیت کند والحق خالی در نفس هست از توقع مدح
وثنای خلق او وانکه در او امر و نواهی او در اطاعة ورزند ومحبة او را بر همه اختیار کنند
وازوی خایف وترسان باشند ودر جمیع احوال متمسک باذیال رحمة وامداد
وعنایت او گردند وغیر این از احکامی که حق عزوجل بنده را با زبان مطالبه نموده
ودر معیشت نفس وسنح احوال وصفات او پوشیده نیست ترشح ان صفت هست
وچون او طالب اینهاست شکی نیست که هر چند بیشتر یابد خوشترش مر ابدوا اینها
بنهایه حد رسید من الوهیة هست واین دعوی از نفس برخیزد وکرمه استیلا محبة
حق عزوجل بر او چه عاشق بالطبع با معشوق راه بندگی وعبودیت می سپرد واگرچه استیلا

براو

براو میسرش باشد وهر عظمت وعزت وکمال که هست به معشوق بدهی خواهد که بجود
چنانچه حکایت کنند که سلطان محمود ایاز را بر تخت نشاندی وخود پایین تخت
نشستی وگفتی سلطنة تراومن تراچاکر   محمود غزنوی که هزارش غلام بود
عشقش عنان گرفت غلام غلام شد   ودراین معنی این فقیر گفته ام در
غزلی   هر بندگی که هست بعشق ان نه بندگیست   جز عهد عشق حیبت
کر بستی دلم الست   اگرچه از استعمال لفظ عشق نهی کرده اند در باب حق
عز اسمه اما بنابر حدیثی که بگوش رسیده که او کان العبد کذا عشقنی وعشقته مسامحه
رفت باستعمال این لفظ والله هو الغفور الرحیم منفعه جم سرعة ملالست ودرعشر
ملال انست که از چیزها زود به تنگ می اید وشکیبایی ان ندارد واورا جبان
می نماید که انتقال ازاین حال بحالی دیگر موجب قرار وجمعیة وطمانیة وفراغ خواه
بود وچنین نیست هرگاه که حال براینکس تنگ شود بقوه موفره در نفس
همان حال کشادگی بدید می باید اورد نه انکه متوجه عدول وانتقال از حال
بحالی دیگر شوند   همچنانکه زاهدی اندر سال قحط   بود او خندان ودگران جمله
سخط   پس بگفتندش چه جای خنده هست   قحط بیخ مردمان برکنده هست
گفت مرا خوش همینان قحط هست این   پیش چشم جوی بهشتست این زمین   وقال
بعض الاولیاء حصل لی ضیق من بعض تصرفات الاغیار فقلت یارب لو سلبت
لاراحتنی فقیل لی تطلب الراحة فی ظاهر الوجود من الاکدار وهو سبیل لی شقت
به الاقدار واقتضته احکام هذه الدار ولو طلبت الراحة من باطن وجدت السعادة و
واسترحت باستعمال الدواء فقلت وکیف ذلک قیل بالعضب لک من العلو والثبت
علیه بالوجه بالصبر الجمیل وکظم الغیظ وعدم التاثر لتحقق الزهد ومحو النظر الی الملق
لصحة شهود التوحید فی الاحکام ورویة ظهورها عن الواحد العلام ولو ارحت فی

فی الظاهر من ورود هذه الاکدار لعدمت استطعام هذه الفضایل فی هذا الوجود
ولم تنل نتایجها فی تلک الدار   بسم الله الرحمن الرحیم
مدتی شد که بسواد رقم التفات حضرت مخدوم حقیقی اسبغ الله علینا ظلال
عنایته والتفاته صفیا للاسلام والمسلمین محمد ابا لسته عباد الله المخلصین
که روشنی دیده محبانست فایز گشت وصول خط نیم وصلی است با صاحب خط
که مشتاقان بآن تعلل میکنند تا هنگام لقا رسد   دو شکه باد صبا از تو
نشانی وراد   دوستداران زو حالت بهمان ساخته اند   مجنون را دیدند
که در پای سگی افتاده گفتند این چیست گفت این سگ کوی لیلی است
عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست   وصف این حالت سرور مشتاقان خواجه
صلوات الله وسلامه علیه میوه نونها بوسه دادی و بر دیده مالیدی که نکاشته
قلم تصویر و نو رسیده بستان اوست عارفانرا اگر با عالم و عالمیان و سعت
ازاین روی است و اگر با جهان و جهانیان انسی است ازاین روی است
والخلق یزعمون انهم مع الاکوان هیهات الناس فی شان وهم فی شان
کار پاکانرا قیاس از خود مگیر   گرچه ماند در نبشتن شیر شیر   معروف
کرخی رحمة الله علیه را طعامهای خوب فرا رسیدی و خوردی با وی گفتند
برادرت بشر از اینها نمیخورد فرمود برادرم بشر را ورع دراکشیده و معرفة
بعد از آن فرمود نیستم که مهمانی در خانه خداوند خویش اگر طعام دهد خورم
و اگر گرسنه دارد صبر کنم مرا با اعراض و تمیز چکار روز ظاهر از معروف کرخی مشابه
لوث خواران اهل طبع بود و هیهات انما الاعمال بالنیات عند انجلة خواسته
و نموده که روح عمل نیت است و مدار بر آنست و از اینجا فرموده یحیی بن معاذ الرازی
که طلب العاقل الدنیا احسن من ترک الجاهل لها عاقل اگر دنیا جوید برای

انقیاد

انقیاد حکم الهی باشد نه برای شک در قدر و قدرت و جاهل اگر ترک کند
برای نادانی باشد لم اعانة وظیفه حکم خداوند سبحانه یا برای شهرت یا برای
کسالت و بطالت خوانده اند   گر ببگادی کوشش اهل مجاز   تو بتو گنده
بود همچون پیاز   عاقلانرا یک ز دیگر نغزتر   هر یکی زان دگر با مغزتر
این خود رفت در جایی دیدم که این دعا نوشته بود و فضیلت آن ذکر کرده
بسیارم از آن دعا خوش آمد سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان الذی
فی الارض موطؤه سبحان الذی فی البر طریقه سبحان الذی فی البحر سبیله
سبحان الذی فی الجنة رحمته سبحان الذی فی النار عذابه سبحان الذی فی
الهواء روحه سبحان الذی فی القبور قضاؤه سبحان الذی رفع السماء
سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی لا ملجأ ولا منجا منه الا الیه و ما حاصله
این بازی نماید که هیچ از او برون نیست هر چه هست چیزی اوست آسمان
تختگاه   اوست زمین کذرگاه اوست   گر به جنت میروی بستان اوست
ور بدوزخ میروی زندان اوست   گر بمشرق میروی سوی وی است
ور بمغرب میروی هم زان اوست   ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم
وجه الله ان الله واسع علیم و عارفانرا چند روزی که سکن این دار ناگزیر است
به این است و اگر نه نفور از آنها و ایشان نرا ابدی کما قیل   اگر دلم بندی
پای بند ره دوست   کیم قرار درین تیره خاکدان بودی   وفی هذا المعنی
قال مولانا الرومی رحمة الله علیه   ندا آمد ز عشق ای جان سفر کن
که من محنت سرای آفریدم   بسی گفتم که من اینجا نخواهم   بسی نالیدم و
جامه دریدم   بگفت ای جان برو هر جا که خواهی   که من نزدیک چون حبل
الوریدم   الکلام بافوه سخن درین بود که چند کلمه که مخلص نوازی و اعلام

احوال نغز مود ند یا خود بما نرسید بهر حال انتظار اعلام احوال خود
جسما و نفسا و مخدوم زاده ام قرة العین بلغه الله مبلغ الرجال مرید
و آنکه در ادعیه طیبه مذکور ضمیر با نور باشد و السلام و الله یمن
علینا بکم و اسبغ علینا ظلکم بمحمد و آله صلی الله علیه و علیهم اجمعین و الحمد لله
رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

مجدد اتمهید قواعد اخلاص و داد و نیکخواهی بسته با حضرت مخدوم حقیقی
صفیا للاسلام و المسلمین محمد را بالسنة عباد الله الصادقین نموده
در شرح اشتیاق توخومی نمیرود کان چون حدیث مکرمت بی نهایت است
در شهر رمضان به دو نور زرش نامه که از محل کرم صدور یافته بود مشرف
گشت شکر تعطف و التفات بجای آورده و دعا گوی و دولتخواه است
دولت دو است یکی دولت مستعار که ناچار مسترد خواهد گشت و آن
دولتی است که متعلق الوجود بچیزی است خارج از ذات شخص که آخر الامر
شخص خواهد ماند و ذات خود که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول
مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم اما دولتی که شایسته التفات است
دولتی است که در عین ذات انکس باشد و از وی انفکاک پذیر نباشد
و اصل و سرمایه این عرفان و بصیرت است و فروع آن حاجة نیست که
گفته شود که هر گاه که اصل محقق گشت مستتبع فروع است جملگی احوال
حمیده و اخلاق ستوده و اعمال پسندیده نتایج معرفت است و ثمرات
بصیرت و بهشت و ما فیه صورة معرفة و نتایج اوست که نعم و فواکه
بهشت اجساد معارف و احوال است و معارف و احوال مر آن چون

روحست و همچنین نیران و عقاب دوزخ بصور اجساد کفر و معاصی است و لهذا
آتش دوزخ بنور مومن منطفی میشود و اگر نه مومن در دنیا پیش آتش می نشیند
و آتش نمی میرد برای اگر این آتش ضد ایمان نیست آتش دوزخ آتشی است
که از کفر آویده شده ناچار ضد ایمانست از جهت که مومن را چون در قبر نهند
شخصی خوب صورة پیش وی آید و گوید من عمل صالح توام و کافر را شخصی زشت
صورة و گوید من عمل بد توام و این مشاهده حقیقی است و آن شخص موجود خارجی
نه تمثلی خیالی چنانکه بعضی نادانان خیال بسته اند و شرح این طولی دارد و ما بر
سخن ایم از ترغیب در صوفیه و بصیره هر چند مذهب عامه فقها و اکثر امکلمان است
که ایمان مقلد صحیح است و این سخن صحیحست اما نه شیخ ابو الحسن اشعری که از
صفار اوراک با محققان اهل کشف دوش بدوش میرود چون سایه
با شخص ایمان مقلد را معتبر نداشته و واجب دانسته که در هر مسیله مستبصر
باشند و ابو الحسن رستغفنی و ابو عبد الله حلیمی واجب دانسته اند و حجة
رساله ببصیرة اند تا در هر مسیله بصیرتی مجمل داشته باشد اگر چه بصیرة مفصل در جهت
نداشته اند آنچه بزرگان می نامند اصلی نیست بهشت مقلد چنان ضعیف
الدرجه است نسبت با بهشت محقق که برویده ایشان دوزخ نموده چنانکه ظل
در جنب شمس ظلمه می نماید اگر چه ظل فی نفسه از مراتب روشنی است و فی بادی ا
که چنانکه بعضی اهل کشف را در کشف غلطی باشد لیکن مرکز آن غلط محض نمی
باشد بلکه آنچه بر ایشان نموده اند اصلی ثواب دارد لیکن در محل تمیز قاصر
آمده اند و باز وقت حقیقه کما ینبغی افاده اند غلط از آن عارض شده چنانکه
جماعتی از مکاشفین گفته اند که عذاب دوزخیان مبدل براحت خواهد شد این
خلاف صوابست که فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا و همچنین فرمود فلا یخفف عنهم

الوذاب اما معلوم است که چیست که بر ایشان کشف شده وجه حقیقت است که مانده اند
و منشا امتیح شده لیکن بیان آن طولی دارد و لایق این مجال نیست و مقصود
تنبیه است بر مثالی لیکن چنین غلط بیشتر است مبتدیان اهل کشف را دست دهد
و جماعتی که بی خدمت مرشد بقربا از جذبه یا سلوک بمکاشفات رسیده اند
یا از بقایا طبیعت در ایشان جزوی مانده چنانچه در مکاشفه رقیبی عظیم در خود یافت
از فرط رغبت در آن زود انرا کرفت و وظایف تثبت و احتیاط بجای نیاورد
الی غیر ذلک من الاسباب التی یطول شرحها همچنین اصحاب ادراکات
صافیه چه ظلال اهل کشف اند ادراک ایشان هست که خطا دست میدهد لکن
نه خطا محض بلکه علی النهج المذکور فی المکاشفة اصلی صواب دارد که بر ایشان
نا فته و در محل تمیز قاصر آمده اند بهشت مقلد سایه بهشت محقق است که در دیده
مکاشفه یا ذهن صافی ذهنی ان نه بهشت نماید کالظل فی حب الشمس
و باز وقت نه افتد که این برای الست که دیده او از شمس متاثر شده
از انجهت ظل را روشن نمی باید که اگر از تاریکی محض نظل آید از او روشن باید
غرض که بر این سخن که ایمان مقلد صحیح است لیکن باز نمی باید کرد که از طلب
بصیرت تقاعد کنند که درجات بهشت یکسان نیست و مرکز محقق با مقلد یکسان
نخواهد بود و طریق اعلام حصول بصیرت جذبه الکیت اما تا کرا بخت و تا کرا روزی است
الخ تعلق با کتاب دارد تفکر است در آثار و باز وقت افتادن زینتی که بر
عالم فایض است از معدن جمال و جلال و از انجا راه با آن معدن بردن سالکان
کفته شده که شمار اما تا نه علم هست و از ان هیچ باز ماندگی نیست اما لطایف حال
می باید کسب کرد مطالعه مثنوی و منطق الطیر و غیره از کتب در مسائل حال انگیز
و رقت و حکایات اولیا و مقامات دوستان خدا والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الحضرة المخدومیه الملاذیة الصفویه المحمدیة و اما حدیث الشوق
فیما لها تعقد فی شرحها طول غایب از دیده کر شدی لیکن غایب از
دل نمیشوی قطعا قصه شوق را چه شرح دهم دل بر تست او کند انها
بدعا کویی مشغولست والتماس دعا از باطن شریف هم دارد و ما حضر وقت
اینست که حجب و عوایق میان بنده و خدا بسیارست و قطع ان بمجاهده
و اکتساب ممکن نیست بغیر جذبه قاطع ان نیست هر کس که بجذبه رسید چون
جذبه رسیده و من لا اقلابه اکتساب و مجاهده تخص و دنیک می تواند شد دار
ابرار معدود می تواند امد اما درجات قرب بغیر جذبه میسر نیست البته
اینکار دولتست کنون تا کرا رسد و چکونه اکتساب رفع حجب نتوان کرد
نفس اکتساب از حجب است هر حجاب را که با کتساب کیرم رفع کرد حجاب
اکتساب را انچه رفع خواهد کرد میان بنده و خدا حجب بسیار است از نور و
ظلمة ارتفاع حجب ظلمانی به انقطاع الست و ارتفاع حجب نورانی به انقطاع
التفات به الست انقطاع التفات کفتم نه نفی التفات که نفی التفات
التفاتیست به ان و چکونه التفات به التفات منتفی کردد خود گفتن
سنتن محال اندر محال ذکر حجابیست و معرفت حجابیست و محبت حجابیست
و چنین حجاب را رفع میسر نیست مگر که چنان دست دهد که انوار الهی بر دیده
سالک غالب آید و او را از او باز ستانند ان هنگام ادراک التفات بخود و ادراک
خود و ابتهاج و مسرت بکمالات خود نماند بنده خدا کرد و ذکر تا غایته بنده ذاکر بود نه بنده
مذکور و بنده محبت بود نه بنده محبوب و بنده معرفت بود نه بنده معروف هر چه
در بند آنی بنده آنی عزیزی با کمینه کفت مدتی است که طریق درویشان سلوک

میکنم و برمن هیچ نمی کشاید و ناامید شده ام برجوع باطریق سابق خواهم که بنده را
در خاطر گذشت که تو هرگز طریق درویشان سلوک نکرده درویشان خود را بنده خدا
دانسته اند پس بندگی میکنند ایشانرا و ازان غرضی نیست که شود و نکشود و چه دخل دارد
تو تا غایة بنده کشاه و نبوده نه بنده خدا و کشاه بندگان خدا را می باشند نه بندگان
کشاه و را همچنین روزی عزیزی نزد کینه حکایت کرد که با جماعتی به پای کوه با پای
کوهی رسیدیم و گشته بودیم و هیچ همراه نداشتیم بزرگ ما گفت که به بالای کوه
رویم متوکلا علی الله که چون ما توکل کرده باشیم ما را چیزی حاصل خواهد امد رفتیم
و هیچ نیافتیم و گشنه باز گشتیم کمینه را در خاطر گذشت که شما توکل بر توکل داشته اید
نه بر خدا همچنین روزی احیاء علوم مطالعه می کردی دید که بسی فضایل محبت میگوید
و ترغیب دران میکند بنده را در خاطر گذشت که کاشکی امام بجای این باره
شرح جمال خداوند سبحانه کرده بودی تا مردم چون ازان اگاه شدندی محبت ما
خداوند سبحانه پیدا کردندی اما چون او شرح جمال محبت میفرماید مردم را عاشق
محبت میکرداند چون خواهند که کسی عاشق صاحب جمالی کرده طریق انست
که جمال او را بوی نمایند یا شرح جمال او کنند که او خود عاشق میشود ولی اگر ما او را
بعشق و نمایم اما اگر شرح در مدحت عشق بودی و فضایل ان گوییم ثمره این ان
باشد که او بسی خواهان عشق بودی کرده و به نابود عشق متالم باشد و این نزد
محققان بت پرستی است خواهان خدای باید بود و به نایافت خدا متالم باید
بود و مال جویان عاشق مال اند و ایکس عاشق عشق هر دو محجوب اند و مال و هم عشق
هر دو غیر خدا است هرچه از دوست وامانی چه زشت ان نقش و چه زیبا هرچه
از یار دور افتی چه جابلقا چه جابرسا اکثر سالکان محبان کرامات اند یا محبان
مقامات و به اینها متبهج اند که اهل جذبه که جذبه الهی ایشانرا از همه اینها باز بسته و از

غیر خدا بحجز کردانیده و التفات ایشان از ما سوی ذات خدا منقطع گشته
بموصول الیه از وصول فانی شده اند و لمعروف از معرفة و محبوب از محبت اولئک
اولیاء الله حقا و من عداهم و من اهل المقامات محجوبون بمقاماتهم عن الله
مقصود ما از مجذوب نه مسلوب التمیز است بلکه انکس که مشغول گشته بخدا از من
عداه و ما عداه فهو من الله و الی الله و مع الله و فی الله هذا و الجزاء استغفار و نحوه
که اصرار تکرار است یا استخفاف اصرار تکرار است و رجوع و تجدید ان با معصیت
است و به اختلاف معاصی و قرب و بعد آن از کبایر مختلف میشود و بعضی به سه بار
کبیره است و بعضی به بیشتر مثلا اگر کسی ده گوهر دارد نتوان گفت که گوهر بسیار
دارد اما اگر ده گردکان داشته باشد نتوان گفت که گردکان بسیار دارد
غرض که تعیین قلة و کثرة به حسب مواد مختلف میشود و اعاظم صغایر انست که
به سه بار کبیره است و از این اقل از حد کثرة قطعا خارج است و کمترها که با جرأت معصیة
کبیره است به استخفاف و قلة مبالاة به ان نیز کبیره میگردد کما قال صلی الله
علیه و اله کل امتی معافی الا المجاهرین و اگر شخص در محل قدوه باشد و ان
معصیة متبع خواهد گشت هم کبیره است و تحقیق المعصیة و انزال بر خود و نمی شمردن
و همچنین اهمال خداوند را و ان عنایتی در باره خویش شناختن این دو اگر
از حیثیة ان باشد که ان معصیة است کفر است و اگر از حیثیة ذات ان معصیة
باشد ازان رو که مشتهای طبیعه است مع قطع النظر عن انه معصیة اولا کبیره است
اینست اسبابی که صغیره را کبیره میگرداند و هیهنا تفاصیل اخر لا یلیق به المقام
والله المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
بسم الله الرحمن الرحیم
هر کس که بدنیا امده ازان جهة امده که نفعی برساند و ثمره بار آورد که هستی وی را

به ان سبب ابتلای مبتلا شود که تا انقراض عالم برکه ان به ادمی بوند و داد
در خود مترقی میکرده و اعمال الجاعه که بروابط حقیقی بوی متعلق کشته اند در ترازوی
خود می یابد که سنکتب ما قدموا و اثارهم وکل شی احصیناه فی امام مبین ومن
سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من
اوزارهم شی واذا مات ابن ادم انقطع عمله الا عن ثلث الحدیث الی غیر
ذلک مما یعلمه اهله هر کس که امدی و نفعی از او به بندکان خدا رسید و اثری از او
در عالم باقی نماند بلکه در خود امد و رفت نیامد و نرفت می بیند که موسی علیه السلام غبطه ودر وجود
می برد بر پیغمبر ما صلی الله علیه واله که این غلام غلاما بعث بعدی یدخل الجنة
من امته اکثر مما یدخلها من امتی انبیا افضل خلق اند که اکمل ابسط وجودا
واکثر خیرا وابقی اثرا از ایشان نیست بعد از ان مرشدان کامل بعد از ان
درانجمنی پادشاهان عادل بعد از ان مال داران باذل و بقوة الله سبحانه
درین ساعت هیچ نزد این کمینه از این احب نمی افتد که و اقدرة با بذل واعانه
مظلومی کنم یا مال باشد و حرف محتاجی کنم یا جابر ظالمی یا مثل این یا نشاط باشد
و به تن خویش بخدمت بنده خدا اشتغال نمایم واکر توانم که کسی را از معصیه بتوبه
خوانم یا از جهل بعلم اوردم یا از کسالت بطاعت کشم قدر و قیمت این عمل با خود می
توانم اندیشید و حاجه اولیا کاملین که ظاهرا بارشاد و اشتغال ندارند از ابدال
واقطاب واولیا ارعد و باطنا به اصلاح خلق مشغول اند و تمام امور ربع مسکون
را در حیز ضبط و ربط در می اورند جای جمعی خاص و حکمی انتظام عالم از برکات
واثار ایشان است وکروهی که نه ظاهرا و نه باطنا به ارشاد و به اصلاح خلق
مشغول نبوده اند نابران بوده که جمع میان صلاح و اصلاح میسر نداشته اند
و ابدال و مرشدان باکمال از ایشان افضل اند الا ماشا الله و به این استثنا

اخراج

اخراج جامعی میکنم از اولیا که بر قلوب ملیکه مهیمن اند که از استیلاء جلال
و غلبه احکام ان بر ایشان خبر از کون ندارند و مقام ایشان در ولایت مقامی
غریب است و رتبه ایشان در وجود رتبه عجیب و کم فهمی بحقیقه حال ایشان راه
دارد و اکر در تحقیق و تبین حقایق این مقام شروع میکنم سخن دراز میکشد مخلص
سخن اینست که لکم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه وصیة میکنم
شما را و اهل بیت و اولاد و اقارب احباء همه را به بذل و عطا و رسانیدن نفع
به بندکان خدا الامثل فالامثل بر سبیل خدمة نه بر سبیل انعام که هیچ را نزد
خدا از این سودمند تر نمی بینم وکفی بالله شهیدا درکذر از فضل و از جلدی
دفن کار خدمت دارد و خلق حسن وابتغ فیما اتاک الله الدار الاخرة
ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک والسلام علیکم و
رحمة الله وعلی سایر الاقارب والاولاد واهل البیت خصکم الله وایاهم اجمعین
بنور من انواره وملاطفو اهرکم و یتولی سرایرکم و یوفی حظکم من حسنات دنیاکم
واخرتکم و ینزل علیکم من برکات السماء والارض انه حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

اکر مقبلان بر دنیا خبر باد دارند که معوضان از ان ندارند مثل مال و عیش و لذة حرمة
و دوستان و اشنایان و سایر حظوظ و تمتعات معرضان از ان را نیز خبری هست
که ایشان ندارند و ان خودی است که خودی ایشان دو دو انشان برخاسته یار
و همدر و حود اندنه چون طایفه اول اند که اعدی عدو ایشان نفس ایشان است
و هر چه ذات ایشان بران می کرد و ایشان از ان خشنود نیستند همیشه با خویش
در محاربه اند و از وجود خود نا راضی اکر ذات ایشان بدرویشی میکرد و در خشم اند
که چرا توانکر نیست نمی دانند که ذات ایشان کوشش بفرمان خدا اوده فرمان

خدا به او او لیست از او به او نرا ینه چنانکه مقتضای فرمانست می باشد نه چنانکه
مقتضای خویش ست انما امره اذا اراد شیا ان یقول له کن فیکون چون
ندارم حق از لطفان عیب می شنود گر کن فیقرا ای گوش بفرمان تو خواهم کرد
گر کن غنیا ای دوست ذات تو انام او نکان ست زینهار که با دیگی سونا چون
او با جان خویش رود ترا با خود برد الکاه به مینی مالاعین رات ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر ای دوست ال وعیش ولذة وحمت دوستان دایم
نه راه جهان جسته اند و بوسیله ایشان انجا نتوان رسید راه تو با آن جهان
ذات تو است لاغر من گفتم باقی تو دانی این غزل که من بعض اوقات گفته ام
گوش دار   نداره هیچ درد عشق بهبود   نه افسون پیش این سنگیدلان
سود   رخش و زلف نهانست دایم   نصیب ما ازانش نیست جز دود
سلامان مرا افتاده دردی   که بیرون ست ان از رسم معهود   ز عشق روی جود
افتاده ام مست   که نتوانم دمی بی خویش اسود   ندارم طاقت الفاس مردم
که در خود نمی دارم جو داود   مرا گر نیک میگوینید اگر بد   نه زان شادی نه زین غم خواهم
افزود   بهر کس داده چیزی خدایا   مرا من ده که هستم شاد و خشنود
مرا این بس که هستم بنده تو   ندارم کار من با بود و نابود   ای دوست هرگز بخی
خود را تنگ در آغوش گرفته و از مهربانی با خود نفسی زده ای بی تو از نکاو این
ازیکی دوست ای تو دوست نا دانی دو دیست که گفته اند   دشمن دانا به از نادان
دوست   ای دوست در دوستی خامی لاجرم از دوستی دشمنی دیده باشی که
بر چون تغیری کند بر جان بخشم رود که خواهد دیرا بکند این دشمنی برای
دوستی ست که بدی وی نمی تواند دید اما ما چنین ست در دوستی خام ست
محب را با تحکم چه کار یا او را او را اگر قبیح در محبوب کی ملکن حسن او حسن بکت

هرچه وصف اوست او را خوب گوید و هرچه غیر آنست زشت حبک الشی یعمی
ویصم پس چیست وعین الرضا عن کل عیب کلیلة چه معنی دارد شاید که کسی را
گمان افتد که مگر مردمان ازین عشقبازی محظوظ اند اکنون عیب خود نمی بینند
و چیزها که ندارند در خود اعتقاد میکنند نی نی این حکایت دیگر است و انچه ما میگوییم جای
این تکلفست اگر خود را ذلیل نه بیند ی عزیز رخود نه بستندی و اگر خود
را هیچ نیافتندی مجال رجوع اعتقاد نکردندی ان حکیم ازاینجا گفته ما نکر احد
الاوّل وجد فی نفسه و یحتجب المتکبرون کامثال الذین جز میده به عقلم و در ان
حقیقه مرد و نه در تکلف ومجاز و انجا اعتقاد نیست انتقادست تواجد
وجودست و تصدیق نیست صدق ست اینها اسرارست که امنا خدا دانند
اگر تو امین خدای میدانی که چه میگویم و اگرنه سخنی چند بی بر و بن می شنوی
حالیا کوتاه کنیم کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

تو یک چشم تا مهتاب بینی   تو مر انور خورشید بین میاموز   الذی احسن
کل شیء خلقه انکه سخنی میگوید کاش خیان نشدی یا خیان شدی او سا
انکه گفتی کاش مرا ندیده واو ندی که هرچه میشود جمالی حق که در ناحیه او تشبیه
کرده بدیدی سراپای عالم ازین و معنی وحی و میت و ناطق و صامت
مستغرق حسن ست و در هر یک جمالی تعبیه ست جداگانه مناسب در که بر دیده
ارباب بصایر متجلی ست   همچنانکه زاهد اندر سال قحط   بود از خندان
و گریان جمله رهط   گفت بس بگفتندش چه جای خنده ست   قحط بیخ مردمان بر
کنده ست   گفت پیش چشمتان قحط ست این   پیش چشم چون بهشت ست این
زمین   یار فرعون تنیدای قوم دون   زان نماید مر شما را نیل خون

یار موسی طور کردید زود تا نماید خون رهند آب زود جمله عالم صوره عقل کلست
کوست بابای هر انکه اهل قلست هرکه او با عقل کل کفران فزود صوره کل پیش
او چون سک نمود صلح کن با این پدر عاق بهل تا که فرش زر نماید آب و کل
من که صلحم دایما با این پدر این جهان چون جنتستم در نظر هر زمان نو صورتی و
نو جمال تا ز نو دیدن فرو میرد ملال عمر عبد العزیز نموده لم یبق لی سرور الا فی
مواقع القدر و ورد فی الاحادیث القدسیه قدرت المقادیر و دبرت
التدابیر و احکمت الصنع فمن رضی فله الرضا منی حتی یلقانی و من سخط فله السخط
منی حتی یلقانی ای در خم چوکان قضا مجنون کو حبت مینوز و راست میرو و
و هیچ مکو انکس که ترا افکنده اندر تک و پو او داند و او داند و او داند و او داند
ان الله خالق کل شیء ذوات و صفات و افعال و مفعولات عباده جمله مخلوق حق است
عز و جل و درین جمله اشکالی نیست مکر در مفعولات که چگونه مفعول میان دو فاعل
باشد و عقل این است که این استحاله کا نیست که فاعلیه ایشان در یک رتبه
و بیک طور باشد و احد حاما ان دیکر در عقد آید اما اگر فاعلیه احد هما از دو را ان
دیکر باشد و محیط بر او و حامل فاعلیه او محال نیست و این بمثالی روشن گردد
کسی تخیل کرد که شخصی سر ابه شمشیر از تن جدا کرد و لنسم القائل زید او
المقتول عمرا اکنون ان زید دان عمرو شمشیر و که شمشیر رسیدن او به گردن
عمر و فرو در کردن وی و سقوط سر وی است و مع ذلک اگر کسی محاول حکایه از عالم
خیال باشد و گوید زید عمر را از تن جدا کرد و از جمله اشیایی که مجملا انرا محقق کرد به
فاعلیه و ~~تحقیق فاعلیتی است مجهول و مصنوع~~ زید بود و در قتل کنون این یک اثر
شد منسوب به دو فاعل اگر عقل متوجه تفتیش اشیا و عالم خیال میشود و می بیند که نسبتی
که در ان عالم بعضی از اشیا راست با بعضی جدا شدن سر عمرو از تن را منسوب بزید

می باید به معقولیه و اگر کما دل متوجه نسبه اشیا و خیال میشود بقوه متخیله جمله این انرا
یک بار هاو را از قوه متخیله می یابد و مفعول او لیکن فاعلیه قوه متخیله فاعلیتی است
مجهول و مصنوع مر قوه متخیله و خص الاول باسم الخلق و الثانی باسم الکسب فهذا
ما تیسر لنا من التشبیه و لکنی اقول کما قیل نیست مثل این مثالست ای شیخ
تا مرا ازمعنی نو حرف کهن و قول الله سبحانه و اذا اردنا ان نهلک
قریه امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا یجمع الاشاره
الی الجهتین فقوله سبحانه امرنا اشاره الی الجعل الالهی الذی هو الفاعلیه
الاولی لان المراد بالامر التکوینی کما قال الرب سبحانه انما امره اذا اراد
شیئا ان یقول له کن فیکون اذ الامر التشریعی لا یاتی بالمعصیه قطعا ثم لم
یعزلهم عن الفعل بل قال ففسقوا فیها فهذا اشاره الی الکسب الذی
هو الفاعلیه الثانیه علی ما شرح و هذه الایه الکریمه تتضمن الاشاره ایضا
الی شرح کیفیه تعلق الاراده بالمعاصی و عدم الرضا بها و اجتماع الاراده
و الرضا فی الطاعات و الی معان اخر نمید الیها اعناق الهمم لولا ان ضاق
الوقت و قصت الاشاره الی بعضها و الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الحضرة المخدومیة الاعظمیة الاعلمیة الاکرمیة الصفویة المحمدیة افاض الله
علی قلبه الکریم انوار العلم و العرفان و اولاه بما انعم علی عباده المخلصین الذین
لیس للشیطان علیهم سلطان ان بندگان خدا که شیطان برایشان
مسلط نیست انا نند که در درجه بالایی ملیکه اند و لا نوا که با وجود این موانع
و صوارف که ادمی را از پیش و پس فرو گرفته غریب قوتی می باید مردی که
مغلوب نشود از جانبی ابلیس صفتان انس که من شر الوسواس الخناس الذی

نیشود و عبوونه حرف بذاق او نیرسد و شکسته دور و مند و فقر و نیاز مند راه خدا
نمی شود هر سخن را نمی تابد   کار اسان نیست بر درگاه او   خاک می
باید شدن در راه او   مثل عری می باید کرتا بدانی کربرشا یع باشد بکند و
عباس گوید عمر خدا این را بدست خود نهاده فی الحال کردن بدارد و بتکلیف
و برابر کردن خود کند تا از مان باز جای نهد و چون بر منبر بگوید صداق از چندین
زیاده نکنید و نی آیة از قران برخلاف ان بخواند فی الحال بگوید کل افقه من
عمر حتی المخدرات فی البیوت چنین منقاد حق باشد که در اول وهله بتسلیم در اید
و شوکه و حشمة سلطنة وی او را فخر نشود والسلام علیکم اولا و اخرا

بسم الله الرحمن الرحیم

الله سبحانه حضرت مخدوم و مخدوم زاده را که پناه و امید گاه دو جهه وجوه محبا نست
بی اشتباه الواثق بلطف الله الاحد الصمد علاء الملة والسنة والحق والحقیقة
والدین محمد از افات اخر الزمان محفوظ و مصون دار اد و سلوک سبیل سلف
صالح که طریق نجاة منحصر در ان است اورا میسر کناد و برتوی از خرد کرامت او مخلصان
متخصص نیر برساناد   نام نامی که مایه مسرة دوش و کامیست درین دور روز
مکرر ان مفتخر گشت و به دولت نیکی بخرد اقبال بر حق که اظهار فرموده بودند حضرت اوند
را سبحانه شکر کرد و رزد طلب افزون باد و بدم سرد اضداد این آتش فرو
منشیناد و کر   سایه حق بر سر بنده بود   عاقبة جوینده یابنده بود
ای محدوم مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده طبقات امتی من پنج است هر طبقه چهل
سال چنانکه مجموع دویست سال باشد چنانکه بو جرا نان که بعد المائتین اند در جمل
امت خود کرده است وار فساد ازمان خبر داده کر خیر الناس او الرجال بعد المائتین
الحفیف الحاذ الذی لا اهل له ولا ولد او کما قال و این تجرد و تطویر بود که در آنه می

یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس و از جانبی نفس دو اعی او که
ان النفس الاماره بالسوء زین للناس حب الشهوات و از جانبی ضعف بنیه انسان
و کثرة حوایج ان وکان الانسان ضعیفا آه ازاین عقاب که آدمی در ان افتاده
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها
و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا می بینم که آسمان و زمین و رجال آدمی
می گزینید و حق له ذلک و فیه اقول   ندارد غم غم بیچاره انسان   بدین
رفته قلم بیچاره انسان   نمیدانم چه کوکب بود طالع   گرز امید از عدم بیچاره انسان
بنادانی چو شد عرض امانت   شمر و شش منتهم بیچاره انسان   نه مختار است و هم
مختار مسکین   نه مجبور است هم بیچاره انسان   بگویم جرم انسان چیست بنده
که گفته عاشقم بیچاره انسان   ندارم همدمی مسکین غریبان   که تا گویم غم مسکین
غریبان   بدین محنت سرای تیکم آورد   از ان کون عالی مسکین غریبان
چو خون دل که اشامید بنده   درین کوه رومی مسکین غریبان   حالیا سخنی
دیگر بگویم دی روز درویش تاج الدین محمد فرمودند مکتوب شریف دیده محبان
صادق روشن شد مطلع همین است که از گوشه خاطر شریف منسی نباشد و
بدعای خرابی خیرخواه را یاد کنند این نیاز مند است واز دلها دریوزه دارد که دلها
خزاین خداست منقبت ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی قلب عبدی
المومن در شان اوست   خیال حوصله بحر می پزم هیهات   چهاست
در سر این قطره محال اندیش   حضرت مخدوم حقیق خلدت ظلاله محیا للاسلام والمسلمین
شیخا محمد را در حاشیه مکتوب نوازشی فرموده بودند و استفسار کرده بودند سلام
این کمترین به ایشان رسانید و عرض اخلاص نمایید جواب آن استفسار چند
اندیشه میکند صلاح در گفتن نمی بیند چه نفس انسان تمام ریاضه طلب ناحق

یافت که ان حضرت را بر ساخت از غم کما قال صلی الله علیه واله شیبتنی
هود ال که در مفتتح سوره هود و اخوات او واقعست از جمله معانی که در طی ان است
یکی مواقیت و اجال جبار است الف اشارتست بعدد اینا بر احدی ولام
اشارتست به مدة خلافه که الخلافه بعدی ثلثون ثم یکون ملکا و را اشارة است
بمدة سلف صالح و تغیر که بعد از انقضاء دویست سال روی خواهد نمود و جزو مدة
ان دویست سال بر پنج طبقه است هر طبقه چهل سال کما ثبت فی الحدیث اشارة
الی ذلک جای فرموده الرکه میم در حساب ابجد چهل باشد را اثر بود کا کوبت
را بر ساخت در موضعی دیگر فرموده ان استقاموا فیوم ولا نصف یوم او کما
قال چنانکه بوجهی ظلمه ان بود که از پانصد سال نگذرد مدة این امت سکر که
گذشت اما الیقین وانیم که انان که بعد از تمنایه اند اکثر به کاری باز نخواهند
امد مصطفی صلی الله علیه واله فرموده بدا الاسلام غریبا وسیعود غریبا اگر بعد از
هفصد سال غریب نشده هرگز غریب نخواهد شد عرض انست که امروز از نور
اسلام در جهان قدری از ان باقی هست و اگر از شرق تا غرب عالم بجویند
معدودی یابند که ان نور در دل ایشان تابانست اگرچه بوزن یک کیزی را
روشن کرده بالوجه اما انکس که نور حقیقی ذاتی داشته باشد چنانست که
گفتیم که نهایة قلیلست ای برادر بر تو حکم جاریست ان زاید الست
بر تو عالیست وچیزی که بالوجه باشد در مقام خوف و تزلزل خواهد بود با انهدام
و به سلامة انرا در مرگ رسانیدن انگاه از صولت مرگ ان الکاه داشتن
که فاسد نشود و دشوار است امام یافعی حکایة میکند که جایی توبه کرد از او پرسیدند
که مرد کار از اجوبت می یافتی گفت که اکثر را دیدی از قبله گشته بود نوعی یابند من
غضب الله زنهار زنهار که برین نور مستعار اعتماد نکنید و در ان کوشید که نوری

حقیقی بچنگ آرید که عواری مردود است بالاخره با اصحاب ان و مستعیر خایب
و خاسر می ماند او چراغ خویش بر باید که تا تو بدانی مستعیر لی
فتی اگرچه بمکنت بر حسب حسن الاتفاق چنان افتد که یک عاریه باز
نستانند و با مستعیر بماند این بسیار نادر افتد و اعتماد و رانشاید کار را باصل
می باید کرد و خود را بجل امن رسانیدن و ان عاریه که باز نستانند طریق ان
نه معلوم است که چیست ان به شفاعة صاحب دلی تواند بود که درخواست کند که این را
به او بگذار ید و باز نستانند علاقه باکی از اهل دل اگر درست شده باشد
شاید این واقع شود و علاقه را خلاصت و محبتی که بهیچ روی متزلزل نشود و ان
ای مخدوم حقیقه را الاهی بعبارة نمی توان آورد و اگر بعبارة نمیتوان اورد و اگر
بعباره توان اورد بکتابه نمیتوان اورد راه می باید رفت تا برسند انگاه
به بینند که حلوای لبنانی تا نخوری ندانی ای مخدوم بسیار کس رفتند
و بحقیقه اینکار نرسیدند امروز در گور انش نایافت در ایشان افتاده و می
سوزانند واز درد و غصه ان بر جان ایشانست که اگر بر کوه نهند بگدازد والبته
که چنین است بیش از ان که کار از دست برون رود و باز وقت افتید و انذرهم
یوم الحسرة اذ قضی الامر مال و منال خویش و دوست و سرای و بستان و این
شهوات که ادمی عمر در سران میکند بی وفا اند از بی ادمی بگور نمی ایند و او را
بدست اعمال او باز میدهند و خوار می گذارند و بازمی گردند بدار رفت چون بی
رفت این رفت ان رفت باز خواهیم رفت ان رفتگان بسیار پشیمان اند
از چه پشیمان اند از مثل این طور که حالا ما داریم از ایشان فوت شده و باز
یافت نمی توانند کرد ما را اگر امکان باقی است باری نگذاریم که فوت شود که انسکان
جو بسته بجانها گذار میکنند و ندا میدهند که زنهار زنهار از ما فوت شد و اکنون

چنین بیچاره مانده ایم شما باری مگذارید که فوت شود اما کوشش را اون حیثت
که سخن ایشان نشنود مگر کوشش اهل دل ای مخدوم جز یاد خدای هیچ با ادمی نمی ماند کم
در کور مونس باشد دل با یاد خدا دهید و هر قدر زمان که بیابید و هیچ که از کار و بار
باز پرواز ند فرصت شمارید و در ان خدا را یاد کنید که ان یاد برای شما ذخیره
می نهند و وقت حاجت باز می سپارند ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید هر کو هم
که چه مبارکست این اعمال صالحات و چه منور روی سفید رفیقی ست هر قدر که
ست بجای خدا سو کند که اگر یکدانه خرما در راه خدا صدقه کنید ان با شما رسد
و چنان بر شما روشن شود که هزار هزار نکته که صرف کرده اید در شهوات و لذات
ان مقدار لذة بر شما نرسانیده که ان یک خرما رسانند چون با شما رسید لاجرم
شکر شما در صرف ان یک خرما بیش باشد از شکر بر صرف ان هزار هزار نکته
از زمان که صرف میکرده اید مخدوم بشنوید نو رسیده دل از این ارزو ما خالی کنید
و ترک این لذات و شهوات نمایید که بردن از این لذات لذات است که
چون این را رها کنید در ان برسند گمان مبرید که ضایع خواهد شد این نکاره
بکنید که زیان نمیکنند اسیر لذة تن مانده و اگر نه ترا چه عیبهاست که
در تنگ جان نهایت ست حضرت مخدوم امیر عماد الدین حفظه الله بر اینند که چنین اند
شما دو عماد دید و عماد ستون باشد اکنون ستون چه چیز ستون دین تا شما
عماد الدین گویند یا ستون دنیا زنهار زنهار که ستون دین باشید که دین
باینده ست و دنیا تباه شونده نه او ماند و نه ستون او الله سبحانه شما را باینده
دارد و در زیر سایه لطف خویش پرورانده بمهر همه دوستان رساند انشاء الله العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

من العبد الفقیر قطب بن محیی الی الاخ الاعز علیه حجله الله من الاعون عنده عیانا 4

مجملا لتعجب دارم از کار ادمی که چگونه می خندد و مرگ در پی او ست و چگونه
بلواغر زیست میکند و او را حساب می باید داد و چگونه چو خرمی میکرد و او بنده ست
عجب ناوان او آمیت و دنیا را حقیقی میدانند و ان حکایتی ست و اخرة را حکایتی
گمان می برد و ان همه حقیقت ست اگر دیو بر وجود او غالب بودی چنین دارون
نمی بود چون دنیا را حقیقتی پنداشته کار و بار او را سخت گرفته و بهمگی وجود بان
مشغولست و چون آخرة را حکایتی انگاشته از احکایتی انگاشته از او اسان
گرفته و در ان بگفتار زبان قناعت کرده و دریغا از بی نیازی خداست که اینهم
خلق را با خود گذاشته تا در او ده ضلال سرگردان می گردند اری بی نیازیش را
چه کفر و چه دین بی نیازیش را چه شک چه یقین سبحان ربی الاعلی خداوندا
در بی نیازی خویش منگر و در نیازمندی ما نگر بی زبانی خود را چنین زبان کاری
ما مشتی بی نوا را بین خداوندا لطف تو بی پایانست از پای افتادگانیم
ما را دست گیر کرم تو بی علت ست ما ناچیز اندر بندیم یارب اگر لطف
تو فریاد ما رسد بید الود که کوشش ما تا بکار رسد خداوندا ما را که اجازة ست
با تو سخن گفتن به بخت ما اگر جز تو سخن گوییم ما را که زهره ست یاد تو کردن زبان
کار ما اگر جز ان کاری کنیم خداوندا اگر زنده ایم جمال ترا زنده ایم اگر می میرم
اشکار اکردن جلال ترا می میرم محیای و مماتی لله رب العالمین خداوندا
بحق خداوندی تو که بر بندگی ما رحم نمای حیا کجا بندگی ما خداوندی ترا تن در
داده خداوندی تو بندگی ما را بر جانیه خویش در پذیر و دوست رو بر سینه ما
مشتی گدای بی نوا باز منهد خداوندا امیدانی که دل ما جز بیاد تو شاد نیست
یاد خویش از ما دریغ مدار خداوندا میدانی که نفس خویش برای تو دشمن میداریم
شر این دشمن از ما بدور دار خداوندا چه زمانی باشد که از ما جان خواهی و به

اخلاص جانرا نثار فرمان تو کنیم بجز آن زمان که زمان ما را از اگر حرف
خلاف فرمان تو شنو نگاه دار خداوندا اگر ما را نفس بر باید شاید اما این یک
نفس با رضای تو بر آید نشاید ما را از این خذلان محمی دار خداوندا بنده ایم
بنده ایم بنده چه جای باید کرد تا چنان کنیم خداوندا ترا هیم نه خود را اگر میدانی
که چنین است ما را بخود مگذار خداوندا تو از خود ضعیف تر بنده نمیدانیم این ضعیف را
دستگیر از خود فقیرتر کسی نمی بینم مرا بطاعت خویش توانگر گردان خداوندا هر
کس را حول و قوتی داده تو حول و قوه من باش سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین شاید که امیر
غیاث الدین گوید این چه کتوبی است که بمن نوشته که هیچ حکایتی در آن نیست
جلتم چون حدیث دیگری را شیفته میدارد حدیث با تو چگونه کنم حالیا گوش
کن و پاره سخن خویش هم بشنو هیچ توانی که شبی از خواب برخیزی دار حدث
حدوث طهارتی کنی و قامت هستی خویش پیش خداوند یکتا دوتا کنی و سر بر
زمین نهاده با عدم اصلی خویش که منها خلقناکم و فیها نعیدکم رجوع کنی و اگر یک
شب کردی هیچ توانی که از آن باز و شب دیگر شب کنی تا بدان معتاد شوی
آنگاه و اهل والمستغفرین بالاسحار باشی یا توانی که چاشتگاهی که جهان
بنور آفتاب تابنده است تو خود را بنور وضو تازه و فرخنده سازی و چنانچه بازار
معاملات مردم گرم است تو بازار عمل صالح خود را گرم سازی و چند رکعتی نماز
بگذاری که ذخیره باشد ترا یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و اگر یک روز
کردی توانی که با دو سه روز کنی و خود را بدان خو کاره سازی که کان احب
الاعمال الی رسول الله ادومها شنیده که لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل
و در رواتب و سنن نباید که سهل کنی شنیده که الوضو علی الوضو نور علی نور

چون وضو نور است نور اگر دایم باشد بهتر دهان محل کلامست تطهیر آن لازمست
لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک ای او حیث علیهم و ثیابک فطهر خود آمده
اگرچه مراد تطهیر از نجاست است اما تطهیر از درن نیز طهارتی است ان الله لطیف
یحب اللطافة شنیده که ان الله رفیق یحب الرفق فظ و غلیظ نباید بود
و طریق رفق و حلم پیش باید گرفت با کافه ناس تخلقوا باخلاق الله
خود بیان اینها هم کرده است والتوفیق من الله تعالی و فی حاشیه
در ایامی که آن برادر و در جهرم خسته بود شبی بخواب میدیدم که او متوفی شده
این ضعیف بر او گذشتم می شنوم که او در اندرون خود با خود میگوید ای
کاش فلانکس اینجا بودی و بانگ بمن بزدی که فی الحال من زنده می شدم
چون این شنیدم ببالین او آمدم و او را بانگ زدم فی الحال زنده شد
و برخاست و چشم می مالد امید که چنانکه صحت تن یافت دلش نیز از سقم طبیعت
صحت یابد و از موت جهالت زنده شود آمین رب آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگی گویند جز جز یکبار قدر باید شناختن ناچار حق عز و جل چنانکه
آفرید بتمام و کمال بود اما هر یک از اجزای او بخود مشغول بود و در هستی خود محجوب
و جز خود را در نمی یافت و هر چند آینده جز خود نمی دانست غیرة الهی از آنجا که حسبی
این تنگ آمد آدم را آفرید و او را هستی خاص که در خور آن باشد نداد
بلکه بتیج ذات که از اختصاص بجهات پاکست او را آفرید چون چشم کشف او بر
کل وجود افتاد هر یک لعبه و اسم خود شناخت حق عز و جل از اسرار اجزا جهان
که فرشتگان اند تمام جز بار رسید نمیدانستند گفت در سرای وجود آدم در آمدند
که هر یک از شما سر رشته آنجا دارید دوست در آن رشته زنید و بوسیلت آن اینجا

دررویده وجز بالحضرت رسید ازاو تعلم اسماکند یا ادم انبهم باسمائهم اکنون
هرکس از فرزندان ادم که نظار کلیه او داشته باشد مصادر و موارد وجود ساده
کند وروا نشت وفرد وا نشت جمانرا بیند فرزند صورة ومعنی ادم است. وهرکس که در
هستی خود محبوس باشد وجز صلاح از خود وراست واستن معتبه تن جز ندارد
صورة فرزند ادم است ومعنی فرزند ادم نیست اولیک کالانعام بل هم اضل اولیک
هم الغافلون وبدست اوردن این کلیه واحاطه جز درین زندگانی میسر نیست
وچون شخص ازاین دار رفت نام او ختم شد وزیاده وکم نمی شود اگر در فریته
مانده ماند وراز کمال ان نیه محروم ابدی شد اکنون زنهار زنهار که الوقت سیف
والفوت حیف وقت را غنیمت دان النقدر که تو انی حاصل از میوه ای دل
اینده است تا دانی الله سبحانه توفیق بردش این راه واقبال بر بیر ورکاه
حضرت مخدوم دل اکاه مخلص پناه الواثق بالله الاحد الصمد محب الملة والتقوی
والحق والدین شیخ محمد را کرامت کناد وجد واله الامجاد مخلص منخفض مجذوا اصباعاد
خراعات کانسخه از حقایق دولتخواهی مرتب وموظف میدارد وبالتفات
خاطر عاطر مستظهر ومستوثق است شکر عواطف ومکارم متقدم مرساند
بدعاگوی مخلصانه اشتغال می نماید مستجاب باد

بسم الله الرحمن الرحیم

مخدوم بلا ارتیاب ملاذم فی جمیع الابواب الله کمن علی به محب الملة والعلم والتقوی
والدین محمد از طایف عبودیات مخلصانه نیازمندانه ازاین بنده دولتخواه منظور
نظر التفات فرمایند والله یعلم ما فی القلب من الشوق کتابات شما بسیار میرسد
وغالبا مومی بضعفی مزاجی می باشد وموجب ازاضطراب خاطر عاطر کم الله تعالی وحفظکم
من عنده وحبب فی قلبکم من انوار ذکره فانه بذکر یطمئن القلوب ویتفرج الکروب

اما قصه ترک وخیح وکنج نزد این کمینه صواب نمی نماید والله اعلم حقیقة
انست که شما خود را نمی شناسید واکه حق عزوجل را در باره شما از الطاف
نظر شما بر مناقص خود است وهیچ کسی نیست که کامل مطلق است وهمچنین
شما را بی ارام کردانیده وترسناک مردم می پندارند که عیب خود دیدن
خوبست ونظر از خیرات خود بسته داشتن وخود را همیشه بر این میدارند
وریغا از بصیرة وخلاص از تقلید این خوبست اما نه مطلقا هر کس را طریقی
مناسب است ودر حالی بجزی بعلاج می اید ودر هر وقت چیزی خیر نیست
اینها بر ویده بصیر پوشیده نیست اگر از دیده اصحاب تقلید پوشیده است
صلاح شما والله اعلم انست که به بهر فرمایید وخوش بنشینید فارغ البال
که هیچ باک نیست ان شاء الله تعالی وهم خیر وصلاحیت واشتغال بعیال
مانع نیست وکسب مال علی وجه وقدرة مانع نیست هیچ وقت نماز مسجد
می باید برود وسنن راتبه بجای اورد وزکوة مال دادن واعانه ضعفا
کردن وانگاه نشستن وتفرج کردن شیخ عطار می فرماید
بو مان روجو داری اختیاری وگر با هیچ کارت نیست کاری از ینجا
گر نکو گر بد برونیست چو بی خود امدی بی خود برونیست برکت هم نپرسد از تو
هیچی تو خود می باش خالی چند هیچی تو حق میکرد در اول بدیدت
نپرسد از تو می اورندت ای دریغ از بصیره دو دانستن حقیقه جز ما
عارف سرگردان نیست عارف حیران نیست عارف از هیچ گریزان نیست
عارف را قطعا میل عصیان نیست عارف را ترس از شیطان نیست عارف
را در ویده نمود بجز رحمن نیست ای وای که هیچ لذة در جهان واوه چون
عرفان نیست ای وای که هیچکس خوشحال تر از عاشقان نیست وریغا

تو حق میکرد در اول بدیدت
نپرسید از تو می آفریدت

جز عاشقان زاجان نیست خلق جمله افسرده اند و مرده زنده جان عاشقانست
که وجود و عدم در نزد ایشان یکسانست بلی سر و پا بیند فدای خدای اند چی
خودی از ایشان مرتفع شده و حجاب وجود از پیش دیده ایشان منقطع
گشته سلطانا نند گدا نماند بی نام و نشان اند هر اند بیچند با خود نه در بیچند
ای وای که انجا که ایشان اند شیطان را راه نیست چگویند ملک مقرب و نبی
مرسل نمیگنجد شیطان چکار دارد آری والسلام علیکم اولا و اخرا

بسم الله الرحمن الرحیم

الله سبحانه حضرة مخدوم کهی و امیدگاه مطلق افتخار اصحاب الخیر الواثق بالطاف
الله المقبل بوجهه علی الله الموفق لکل خیر ان شاء الله محب الله و السنة
و الحق و الحقیقة و التقوی و الدین محمد را از آفات روزگار و گزند لیل و نهار
در کنف حمایت و رعایت و وقایه خویش دارا دو وبنا را به وی چنان نماید که
به بندگان شایسته نموده تا از ارامگاه بگردد و به آن مطمئن نگردد و منزل خود را
با و شما مثل تاجری داند که بملک غریب رفته که تجارت کند و ساعات عمر
سرمایه ساخته که از آن سودی حاصل کند و باز و وطن خویش اید پس باید
و نشاید که آن مایه گرامی بضایع از دست بدهد که هر نفس که بیاد خدا صرف
میشود و نه در راه خدا ضایع و تباه میشود و انکه در کار خدا صرف می شود در
خزانه خدا محفوظ است و در محشر با اینکس میدهند یک هزار شده بلکه زیادت
که آن زندگانی متناهی که انقضا پذیرست شمرده با زندگانی نامتناهی میشود که
همچو بحر بیحد و بی عدد شود عمر که روزه که در طاعت رود حکایت خلیفه مکنید
که جواهر بدجله می انداخت برای آنکه او از آب بر اید و میگفت العجبی قلب
یعنی مرا قلب خوش می اید مثل آدمی مثل آن خلیفه است که این ساعات

عمر که یکی از آن هزار گونه گوهر شب چراغ بیش می ارزد و برای هوسی چند طفلانه
و آرزوی چند جاهلانه صرف میکند چون زندگانی انسان بحکمت او افتاده قدر نشناسند
نمیدانند اما باش تا اجل در رسد و این گوهر گرامی عزیز که چند روز مهمان و مونس و
با معدن خویش رود و آدمی بدان چیزی کسب کرده باشد و از او وسیله تکمیل
او در نساخته که چون الشجاع عزیز را از روح گویند با کل خود بوده که
تر از کنگره عرش میکند صفیر ندانمت کرد رین دامگه چه افتاده است بدان فخر
برخوردار نباشد آنگاه به داند که چه ستم بر خود کرده اما و انستن اندم سودی ندارد و
چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم توانستم نبود ای مخدوم
چند گویم که سر و برگ سخن بسیار نداریم قصه می بینم و امری ما را از ذکر فضیحت ماست که
و هوش ما بهم ست که از ما بر باید و در برابر این قصه تاب و توان نداریم مگر گیتی
بی وست و پایانه که در فرمان و اری مصطفی صلی الله علیه و آله کنیم که دل خود بکمار سگ
بر او سپرده ام اگر آنچه ما می بینم مردمان بدیده ارزه بر هیئت اندام ایشان
افتد و هر زانو در افتند که پای ایشان از در بر داشتن ایشان نماند ای مخدوم
صورت نیست که بگفتار می اید و در ظرف حرف نمی گنجد همین قدر بدانید که کار بند
فرمان مصطفی صلی الله علیه و آله می باید شد و یکبارگی دل از خود بر داشتن و خود را
به او دادن که آنچه او گوید چنان کنند که این راهی که به پای خود نمی توان سپرد
و این باریست که بی پای مردی او نمی توان برد اللهم صل علی محمد و آل محمد
و اجعلنا من امة محمد و احشرنا فی زمرة محمد و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی ما هدانا و صلی الله و سلم علی محمد سیدنا و مولانا و علی آله و صحبه و الذین
اتبعوا هم اجمعین اما یکی از دوستان حقیقی و اصدقا طریق التماس نوشته کرد

مشتمل بر بیان قطع عوایقی که مانع شده از اداء نفس در شهاده فطری و تذکر
عالم اصلی بر وجهی که در بعضی مکاتیب اشارتی بران رفته چون مساعده
اخوان و خلان بقدر توان و امکان شرط طریق و وصیة اهل حق و تحقیق است
از اسعاف این مامول چاره نبود ای دوست اگر این اذان جهت می خواهی
تا این بر زوالی که موالی را حاجی هست که می خواهند که هیچ نباشند که ایشان
نداشته و انسته که فلا هذا ینفعک و لا ما علمت من قبل هذا این دعا شنیده
باشی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع
و قلب لا یخشع و دعاء لا یسمع ای دوست علم که از سر نخص بر بزند دل را
خاشع گرداند و زبان را بزار است تا تعلق دی از تلبیس و کجی پاک باشد هر اینه
دعا را مستجاب گرداند و علم که از برون مکتب گرد و دماغ را منتفع سازد و
زبان را منحرف لا جرم دعا مردود آید وحی آمد بداود علیه السلام که گناهکاران را بگو تا مرا
یاد نکنند که من سوگند یاد کرده ام که هر کس مرا یاد کند من او را یاد کنم و چون
ایشان مرا یاد کنند من ایشان را بلعنت یاد کنم ای دوست هیچ میدانی که این
گناهکاران کدام اند انانند که دل ایشان گناهکار است که ان الله لا ینظر
الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و بنا بر گناه کاران تن و بگزند و گناه
کاران جان و بگرای دوست علم تقلیدی وسیله کسب معاش است
بشنو که عارف محقق چه میگوید علم تقلیدی که آن بی جان بود
طالب روی خریداران بود شاید که تراکان اندر که فی زمان استفاده
معارف از مشایخ می نموده اند پس مقلد باشند نی غلط کلمة الحکمة ضالة
الحکیم حیث وجدها فهو احق بها حکمة قران چو ضالهٔ مومنست هر کسی در
خانه خود موقنست و اگر از ان جهت می خواهی تا بدان عمل کنی شرط است

که هر کلمه که بشنوی تا بدان عمل نکنی کلمه دیگر نخواهی پس ما کلمه اول اینجا می نویسیم
هر گاه که انرا بجای آوری جزوه تا کلمه دیگر بنویسیم والله ولی التوفیق
الکلمة الاولی بدانکه بنا بر این راه بر مخالفه خود است و با خویشتن دشمن
روی شدن که هر چه در خود یابی که رغبت ان داری نکنی قانون معامله این
باشد چنانچه کسی از ان عارف پرسید که متی اتکلم فرمود اذا اجبت
ان تسکت گفت متی اسکت فرمود اذا اجبت ان تتکلم چنانکه اکنون
با همه کس دشمنی برای خود بعد از این با خود دشمن باشی برای خدا پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک چون او
با تو دشمنست تو نیز با او دشمن باش و این از کتاب الله اینست که واما
من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی نفس
تو هی و هوا خود مشن تو شاد و روشن و خالف من بخود کرد است که نفس
مونث است و روح مذکر الذات لعنانی الفعالیت وجود و کثیف و مظلم
و لذات روحانی مجلست و کلی و لطیف و مرقی لی انی غلط کردم که روح را
لذه نیست ابرا و از لذه و الم بر و نیست باغ سبز عشق کوی منتهاست
جز غم و شادی در وفش میوه هاست عاشقی زین هر دو حالت برترست
بی بهار و بی خزان سبز و ترست از غم و شادی نباشد جوش ما با خیال
و هم نبود هوش ما حالتی دیگر بود کان نادر است تو مشو منکر که حق بس قادر است
تو قیاس از حالت انسان مکن منزل اندر جور و در احسان مکن جور و احسان
رنج و شادی حادث است حادثان میرند و حق شان وارث است شاید که و سواس
مولوی سوالی انگیزد که چون هوا در ترک مراد است اگر رغبت نماز گزاردن باشد
باید که نماز نگزارد جواب انست که چنین است که نماز برغبت خویش گزاردن چی

راه خداست ان نماز موجب قربت که باذن مرشد می گزارند نه بر غیره چو واز
سهل بن عبدالله بشنو که گفته کل فعل یفعله العبد بغیر اقتداء او طاعة کان او معصیة
فهو عیش النفس و نگوی که پس خلایق هم در ضلال اند چه نماز باذن مرشد میگزارند
برای آنکه ایشان باذن مرشد و مرشدان می گزارند ان مرشد که جان هم
مرشدان عالم فدای اوست صلی الله علیه و آله و اگر نه باذن او گزارندی
چرا گفته و بی لی نداشتی ان مقدار که بداخله خویش میگزارند محبط و مردود است
نمی بینی که فلسفیان هرچند اعمال بر میکنند و اخلاق حمیده اکتساب می نمایند
جز بودن لعنت حاصلی ندارند اگر دیگر باره شبهه انگیزد که چنانبود و مرشد هم بحکم عقل است
خود میکنند پس موجب بود باشد جواب آنست که همچنین نیست آنکس را که مرشد
خیال براو غالب آید که تصرف نفس او منقطع گردد و صلاح و بد عقل او مکسوی
شود تا حکم مرشد لذا شهوات او موثر باشد بی اقتضاء عقل و تعهد نفس انکس
از متابعه خرد نیکو بر میدارد و بحسن سعادة عادة مومنان کسب خطی قلیل است
که از این مرتب وارند و حقیقت ایمان ایشان آنست و اخلاص که سری است
در دل بعضی بندگان که خود خدا میداند عبارة از آنست و ایمان بمثقال ذرة و
مثقال خردله و اقل و اکثر از این باین اعتبار موصوف میگردد و مومنان در ایمان
یکسان نیستند بعض باشد که کل او ایمان باشد و بعض باشد که یک جزو از
هزار جزو او ایمان باشد آنکس که کل او ایمانست کل عمل او مقبولست ضربة
علی خیر من عبادة الثقلین از اینجاست ای دوست ایمان بغیر این عقل و دو نسبت
که تو دانسته افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه ای دوست
عمل که مبتدیان میکنند معلولست چرا که بداخله خود است در هر چه معتقد خود است هدایت
لیکن هر مبتدی که او اخلاص همراه دارد بخشش راستی و صدقی در عمل او است بقدر آن

[illegible]

م

سرّ الهی است و هر مبتدی که از آن خالیست عمل او محض تقلید است و لاشی
و باطل کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا پس بخشش
بدی به آنکس را حجت و بخشش نیکی بخدا چرا که تر در قبضه آنکس نیست و اسم
آنکسی خاینه و اگر نه مقتضی او مقتضی آنکس بودی و ملحق به قسم مردود گشتی سر
باخداست و جز خدا از او آگاه نیست فانه یعلم السر واخفی شنیده باشی که هر کس که
مومنست بهدایه خدا مومنست و هر کس که نجاة می یابد بفضل خدای یابد و آنکس
بعمل خود به بهشت میرود سر فروغ ان هدایة و فضل است و ایمان که گویند مخلوق
نیست ان هدایتست مثل نوره فی قلب المومن نشان از اینها میدهد از اینها
هم روشنتر از رسول خدای بشنو صلی الله علیه و آله فمن وجد خیرا فلیحمد الله و من
وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه و کلام مجید بین که چگونه بحل تصدیق بر آن
می شود اما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک
ای دوست اگر این معنیها را یافته میدانی که من چه میگویم و اگر از سخن من خواهی برون
آورد و فیا حسرة العمر این نه عالم مولویست و گفت و گوی این سخنان بیش از
تهی و اشارتی نیست   دل گفت مرا علم لدنی هوس است   تعلیم کن
اگر ترا دسترس است   گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ   در خانه اگر کس است
یکحرف بس است   این رباعی دیگر بشنو   این باده بزاهدان بدخو ندهند
وین ذوق بجاهلان بدگو ندهند   در کوی خرابات بجز عاشق را   ای عابد خود
نمای تر تو ندهند   ای دوست هیچ میدانی که خرابات چیست و عشق چه نشند
عشق آنست که همگی وجود ترا از دیگر و ترا از معشوق چنان بر کند که هر سوزنی در
ذات تو راه نفوذ نیابد هر آینه یاد معشوق نیز ترا فراموش گردد و جز یاد او عرا او
پس او را هم راه نفوذ ندارد پس کون بکلی از تو محروم مانده آنچنان که از تو محور

خواهست بود خواب و بریشان کرده هر کون متوین تو بر خیزد و ترا دعا بد کند الفقر
سواد الوجه فی الدارین که صوفیان میکویند این باشد که کاه کجاپلوسی و تضرع
در باید و اسشعار معاودة تو کند لیکن انجا که تو باشی غوغای کون و صد ازاد
برسد و عیش بر تو تیره نکردانند چه ترا اجابی باشد از آتش که رجها بخار رسد
سوخته کردد   اکر سلطان ما را بنده باشی   هم کرینده و تو ور خنده باشی
واکر پرغم شود اطراف عالم تو شاد و خرم و فرخنده باشی   واکر چرخ و زمین از هم
بدرد   ورای هر دو جای زنده باشی   هم مشتاق دیدار تو باشند   تو صید برده
و دام افکنده باشی   لعشق شمس تبریزی بده جان   که تا چون عشق او پاینده باشی
والله ولی الاستعانة والتوفیق   بسم الله الرحمن الرحیم
نامه عزیز که از جانب برادر کرامی شیخ کریم الدین از دیه کازرون رسید موجب
کشادول شد و بان شادمانی روی نمود نامه اول و دوم هر دو در ضمن افتاد
سخن که در مقامات حقیقت است سخن بباده که چنین بوده چنان شد او را خوشتر
می اید چرا که وجود حقیقت است یعنی اسم حقیقه نیست او کام خود را از ان بر میدارد و
نفس را حظ نیست اما اکر در مقامات بیهوده سراییست سخن حقیقه او را شنیدن
خوشتر می اید پاره جان او را تازه میکند و روح ان جهان از ان استشمام
میکند و او را بان جهان میکشد و بیدار میکرداند القصه هر کس که در عین الحیات است
سخن او را موش نیست که سخن یاد داشتی است و یاد بوجی از سخن او را مبین از
حاملت مشغول شدن بیاد داشت او را از عین محجوب میکند کسی که محبوب
در نظر داشته باشد چه پروای این دارد که گوش بکسی کند که صفت او کند که او ابروی
چنین دارد و چشم چنان و اکر گوش کند بسبب ان گوش کردن از او غافل شود
و حظش از او منقطع کردد و حظش منتقل بتخیل شود چنانکه خط مجوابیت بحکایت او

خورانشا و میدارند که وی از هوس ماست جناب من لسینه الله سبحانه دیدار را
بوده چو مغرور سازد او تا جسم و دل سیر و متمکن باشد اما انجه نوشته بود که غرور
نیست اختیار محض است چون الله سبحانه دیده ان برادر را بمعنی کشاده
کرده سپاس او را که او را سبحانه نامتناهی معناست بعضی میعاد روشن
واسع که چون ان بر شخص فرستد دل او کشاده کردد و بکلی سینه او روشن
شود و چنین معنا رحمت خداست و بعضی معناهاست تنک و تیره که چون بر دل فرود اید
دلتنکی و عذاب و نکال بار آورد و چنان معانی نقمت خداست و ما هم از نقمت
خدا ترسان و کریزانیم و در رحمت خدا راغب و ادیزان اکر هم نقمت خداست اما قسم
دوم هم استغنا رضاست که کس را نزدیک خود راه نمیدهد نه ما می کریزیم ما را
می رانند جادو شان بد رخط الطفل سازد و نرم کند و چشم فراخ و ابله و لب
ترش کند چون بر او دلیر شود و کستاخ کند چشم باز کرداند و روی ترش کند
از احسن کوینده این را قبیح الجزودان از قبیح کویند بدارند که ایشان
از الا ز چو خود رانده اند و نه بدبر رفته بهات که او ایشان را بخود راه نمیدهد چون
بوی کل شنوید فراپیش روند و تناول کنند این را از حقیقت باید شمرد و لطف
امر کو در روی ایشان حنذیده ایشان را بخود خوانده و خود را بدست ایشان
بازداده و چون بوی سرقین شنوید کریزان شوند و دوری اختیار کنند این را
استغنا در حقیقت باید شمرد که با تنهایی خویش خوشست و کس را بار نمیدهد که کرانه
افتد که بمراد و بکسی نیکست با محتاج کسی است نیکی چه سنگ است که او را سوی
او التفات و احتیاج باشد ذات و امر او سنت نیکی و در علوم کو نکر میکن القصه
هر چیز در دنیا و اخرة از احسن کوینده از طعام لذیذ و جامه نرم و علم و حکمت و غیر ذلک
از اثر جمال خدا باید دانست و هر چه در دنیا و اخرة از قبیح کویند از تلخ و شوری

وکفر و جهل غیر ذلک اثر اثر جلال خدا باید شمرد و از جلال خدا باید ترسید که یحذرکم الله
نفسه و در جمال خدا باید او کحیت باید کرد والله یدعوا الی دار السلام دلی گفت ما
خود این واقع هست که هر کس جلال را بجلالیه دریابد بالضرورة از ان بگریزد و هر کس
که جمال را بجمالیه دریابد بالضرورة بالضرورة در ان آویزد عارفان جمال ایمان دیده اند
و جلال کفر دریافته لاجرم در ان آویزان اند و از این گریزان ربنا آتنا فی الدنیا
حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار

بسم الله الرحمن الرحیم

چون اینجهان گذرانست و اوجی نامانند نی و عاقبت مردود انا با عاقبه مردو غیر دانا یکسان
نیست چون آنکس که این ایام گذران را صرف بدست آوردن و ان گند
تا صاحب ذات دانا گردد هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر
اولوا الالباب در قران مجید دیده باشید که ذکر اولوا الالباب بسیار مذکور باید
اولوا الالباب دانا باشند که امر را چنانکه هست دیده و دانسته اند و عطار صورة را از
چهره معنی بر انامل فکرة و عبرة بر کشیده اند از قشر بلب رسیده اند یعنی مغز درون
پوست دیده اند چون پوست هستی از مغز حقیقت بر کشیده اند و محض مغز شده چون
این جهان که از اقشر هستی میگویند از هم گشوده شود و اذا السماء کشطت و آخرة
که جهان مغز هست ظاهر شود ایشان با آخرة دست بهم دهند و یگانه باشند و در عین
راحة ابد الاباد مستدام و جماعتی که جز پوست ندانسته و ندیده بوده اند تا آخرة
که مغز محض هست بحکم مخالفة جوهر دست بهم ندهند مانند آب و روغن جدا مانند و منشش
کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ای مخدوم اگر از حال زندگان پرده بر دارند و از ا
لبنا نمایند چنانکه با اهل الله و مکاشفان نموده اند به بینند امری عجیب و بدانند ان شتی
عزیب بیدار شوید و آگاهی یابید   پس کار کنید و پادشاهی یابید

ای

ای مخدوم می بینم الخ شما می بینید پس الخ میگویم باور کنید ای مخدوم حقیقة مانند
بحری بیکران در شورش هست سخن اثر تلاطم ان بحر هست که ترشح میکند ای مخدوم
بخدای که جان محمد مصطفی در قبضه اوست که اینجهان و کار اینجهان باطل و غرور هست
و حق و حقیقة خود آن جهان هست و لکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا
من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون اگر تمام جهان از دست برود
و در برابر آن یکذره حقیقة بدست آید سودی هست عظیم و اگر تمام جهان حاصل باشد
و آنکس از حقیقة بی بهره باشد مثالی نیست برباد هیچ نه ارزد و دلم از جهان بگشت
و از صحبت اهل جهان بتنگ تر عزلة و انقطاع خوشم می آید دریغا که اسباب ان
فراهم نمی آید خدای آسان کناد اشارات غیب بعزلة و انقطاع میرسد و از
جانب صورة اسباب ان دست بهم نمیدهد و عمر نیز میگذرد و ماشاء الله لا حول ولا
قوة الا بالله توکلت علی الله حسبی الله الامر بید الله ان الحکم الا لله ان الله
غفور بالعباد   سلام حضرت مخدوم امیر عماد الدین محمد خان که فرموده بودند
بقبر رسول الله صلی الله علیه وآله رسانیده شد از فرط شوق بدیدار شیخ
کریم الدین را فرستاده و دیده او را دیده خود ساخته تا از دیده خبر سلامتی
آن حضرت بیاورد و موجب تسلی خاطر شود والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم امدد وایده واشدد عضده وثبت علی الصراط المستقیم قدمه وسدده و سدد به
علی و الملة والحق والحقیقة والدین محمدا آ   داعی مخلص شکر ورود کتاب کریم لازم
الکریم که مخبر بود از سلامتی ذات و حسن التفات متقدم رسانیده و در مقام محبة
و خیر خواهی ثابت و راسخ هست ماحصل نوشت از نکات حکمیه که طالبان راه حقیقة را
کوشش بر آن باشد و دل بران گشاید آنست که هر سجانه جهانی او دیده از نور و ازا

مستور بر سلطنه ساخته و در متن آن جهان حجابی آویده بمنزله شاخصی که برابر
آفتاب دارند ناچار از اظلی ممتد افتد آن ظل اینجهانست که ما در آنیم و لقا را این
حجاب اجلی است معذوب که چون که چون آن اجل بر آید بر دارند و چون آن حجاب
بر دارند اینجهان منسوخ شود چنانچه ظل منسوخ گردد نزد رفع شاخص و نور آن
جهان منبسط گردد و کلیه او را فرو گیرد بمنزله دریایی که مد آغاز کند و هر عمارة که بر ساحل
باشد خراب سازد تا همه دریا شود ناچار ساکنان اینجهان جمله غرق آن نور
گردند و چون ایشان معتاد به ظل شده اند دیده ایشان را از آن نور آن عارض
گردد که دیده خفاش را از دیدن آفتاب روی نماید از آن نور گریختن گیرند
بهر سوی که روی نهند آن نور بینند یقول الانسان یومئذ این المفر کلا لا وزر الی
ربک یومئذ المستقر و آن صحرا ربی بابان حیران و سرگردان گردند یوم یکون
الناس کالفراش المبثوث مگر جماعتی که در حیوة دنیا کوشش نوجیه ابنا کرده
باشند و بتدریج خود را با نور آشنا کرده و پاره پاره بران دلیر شده بدوام ذکر و
عبادة و سلوک سبیل قدس و طهارة و حرف وجه از ماحیه ظل بجانب نور یعنی اینها را
نزد رفع حجاب کلال عارض نگردد بلکه برای انتقاد و مناسبة تمتع و تلذذ بر آن
حاصل باشد چه نوعی ذاته لذیذ است مانع ابتهاج و استمتاع بر آن عدم مناسبت است
مانند عدم استمتاع جعل به گلاب و خفاش به نور آفتاب کما قال القایل

ای راحة دیگران عذابی بر من   خورشید جهانی و نبانی بر من   عارف محقق
مولانا رومی اشاره با همچنانی را گفته   پاره پاره خو کن با نور روز
ورنه خفاشی بمانی بلا فروز   با سلیمان خو کن ای خفاش رد   ورنه در ظلمت بماند تا ابد
و اگر کسی سوال کند که اینجهان عبارة است از مجموع این اشیا چو از این جهان
رفع شود همه اشیا رفع شوند پس چیزی نماند که نور آن جهان بر او تابد و او تا

نیاورد و معذب باشد جواب آنست که اینجهان نشائی است اشیا را نه عین
حقیقه اشیاست و به بطلان نشأ بطلان ذوالنشاه لازم نیاید لیکن مادام که
ذوالنشاه معتاد به نشائی شده و انس او با آن است او را با ثبت از
نشائی که غیر آن باشد مستوحش است و بر آن معذب و متنفص همچون کسی
در خواب صورتی بیند که نیافته آن معذب باشد چنانکه خواب و بیداری
دو طور است این نشأ و را و این نشأ و نشاة آخرة دو طور است نشاه حقیقه
را و راه نجاة را اگر تدرج است به سوی استیناس با نور قدس بدوام مراقبه
و ذکر و تجنب از ارجاس و قاذورات بشرية تو آن یافت بان در کار باشند
که رفع حجاب اعظم که برفع آن قیام کبری قایم شود نزدیک شده اقتربت الساعة
و انشق القمر و رفع حجاب ادنی که به برخاستن آن قیامه صغری بر خیزد از تراک
نعل نزدیکتر است کل امرء مصبح فی اهله و الموت ادنی من شراک نعله زینهار زینهار
تسویف بخود راه مدهید و هیچ کار بر این مقدم مدانید و مدارید که کاری از این اهم
نیست که خود را از عذاب ابد و نکال سرمد خلاص کنند که چون سوط عذاب
بر و است امیر و فقیر و عظیم و حقیر و شاه و گدا بیک چوب رانند و در آن کس
بند جز بوده و ثقی تقوی تمسک نتوان جست حبال اسباب و انساب
جمله آنجا بریده باشد بخداوند آسمان و زمین سوگند که این سخن درست است
و هیچ غلط در آن نیست و روزی خواهد بود که آنان که فرمان نبرند پشیمان برند
اما چه حاصل   چون توانستم ندانستم چه سود   چون بدانستم توانستم نبود
زینهار زینهار که این سخن را بازی نگیرند و سهل ندانند و غم خود بخورند که کسی غم کسی
نخورد و از آن زمان که عذاب خدا فرود آمد هر کس بخود در ماند پدر را غم فرزند نیست
چه جای غم که یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه و فصیلته

... او را ... خود ... در آن ...

التی توویه ومن شاء الارض حصائد تحجیه اعاذنا الله وایاکم من عذاب النار ورزقنا
وایاکم عقبی الدار ووفقنا وایاکم للمبادرة الی التوبة قبل وصول النوبة وجعلنا وایاکم
ممن زجر فازدجر وذکر فادکر بحرمة الوسیلة الکبری محمد المصطفی صلی الله علیه وآله وصحبه اولی النهی
سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون برحضرت مخدوم اللهم الکثر عندک من عباد
الصدیقین محیی الحق والدین شیخ محمد اوامنح باد کرانکه مردمان گمان می برند که آدمی
مرده میست باطل که اگر مردی رسیدی بلکه او منتقل میشود از پرده از هستی بر پرده
دیگر هستی تو بر تو است از هر پرده که نقل کرده به پرده دیگر اهل ان پرده که ازان
رفتست گویند مرد و اهل ان پرده که بدان رفته گویند زاد و چون آدمی بر الحمار افتاد
او را ابحرامی و بعصبتی اموسینی نیست غیر اعمال خویش یکی یک عملهای او بگرد آدمی
آید اگر عملهای شایسته بود دار ایشان شاد و خوش وقت دارد ایا و بمهمان
نیشود بلکه مثل او مثل کسی است که از زندانی به مرا البستانی رود یا از دست دشمنان
که او را اسیر کرده باشند در مملکت خود بردن بره پادشاهی یابد و با ملک خویش
وخویشان و دوستان خود پیوندد واگر عملها ناخوش است از دیدار ایشان در وحشت
وعذابست و هر یکی بر او از ماری گزنده بدتر اندود وشن تبارکی این معلوم شد از روز
اعلام شمامی شد تا اگاه گردید و کار سازی ان جهان کنند و غافل نشینند و نصیب
آدمی از جهان جهانست که در آخرت ما دی حمایه کرده قال الله تعالی ولا تنس نصیبک
من الدنیا دیگر چیز با نصیب جهانست از او نصیب او از جهان هر چند آدم میداند والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام خدای عز وجل و رسول او و دیگر سلام این بنده ضعیف بر برادر او شیخ کریم الدین

محمد

محمد اعانه الله وایده واوراد الذ حرم و صفوه خدای عز و جل مزد بار بسیار
اگر چه جمله در اندوه خوردیم   یقین دانم که از خوش دل کردیم   ای شاره ما آمدیم
که دیده بدیدار عطای خویش بازکنیم خدای مارا از تجربه ان از خویش برده اند او
ودانم که اندم هم این غمها و اندیشها فراموش کنیم چنانچه در خبر آمده که کسی را که
بد حالتر از او در دنیا بوده باشد بجای برند و او را در بهشت غوطه دهند بعد ازان
باوی گویند آیا هیچ سختی بر تو گذشته روزی گوید نه چنانچه در عکس این یکی را
که از او خوشتر حالتر نبوده باشد در دنیا بجای برند و او را در دوزخ فرو برند بعد ازان
باوی گویند آیا هیچ خوشی دیده روزی گوید نه ای برادر اگر خدای عز وجل
مارا از اهل بهشت نوشته این زحمتها بر قصه نیست کسی را که جهان خوشی
در پی است این ناخوشی در حال وی چه عاید و اگر معاذ الله غیر آن است
کسی را که چنان عذاب و سختی در پیش است این سختیها نیز بر سر آن مار گزیده را از
گزیدن پشه چه احتراز پس علی ای حال ناخوشی دنیا سهل است خدای عز وجل
بر ان صبر و قوه بخشاد و در جه خویش ان را بجانیه مبدل گرداناد و چون مولانا
ابو یزید زاد الله توفیقه روانه بود نخواست که صحبت او خالی گذارد این
دو حرف نوشت   محنت روزگار او فراتر آید و دوستان در جوار رب عز از
و بیدار یکدیگر برخوردار بها باید چنانچه گوئی هرگز این زحمتها ندیده اند و محنت
اینکان نزدیکست و تا چشم بر هم زده اید رسیده ام   حضرة مخدومی
مجمع شیخی محمدی اگر کاهی غلطا و قیمتیا با تذکرة الاولیا یا مثنوی اشتغال فرمایند
مناسبت میدانم که هم اینجا انجا ست یا نه از میر غیاث الدین معلوم شده
مثنوی ندارند فرستاده اگر چه صحیح نیست لیکن غالب مثنویها چنین می باشد
و شاید که انجا تصحیح آن میر باشد کیمیا و تذکره اعلام کنند که هست یا نه اشتغال

بدرس قرآن هر روز قدری نیز باید که فرمایند والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر اعز شیخ کریم الدین محمد از تایید خالی مباد   خدای عز و جل تواناست
که هر غم و اندوه برادر و ملکه قیامت از بیخ و بن برکنده شود لیکن خدای عز و جل
و در هر حکمتی است از جمله آنکه مؤمنان و ر از الم غم ازیکدیگر کوشش کنند با خدای
عز و جل با ایشان با فرشتگان مباهاة فرماید و گوید ایثار و جوانمردی شیخ ضعیف
بزبان قوی همچنان در انگاه کنید و چون یکبار خدای عز و جل این کلمه بگوید
هزار سال راه پایه ایشان از سموات برتر شود خدایا که ما عزم تا یکبار تو این
کلمه در باره ما بگویی خدایا و چون این کلمه در باره ما گفتی انگاه اگر خواهی ما ان
زبان و اگر خواهی بمیران که ما بمراد خویش رسیدیم و باید که شیخ کریم الدین
بداند که هر کس که خدای عز و جل نشناخت و بوند و قربت با حضرة او پیدا نکرد و در راه
او از دو کون دست نیفشاند مغبون و محروم است و انی رحمو فیه ور سماع کرد و
اف شد از چه اف شد از دو کون ای برادر اعز محبة خدای عز و جل چنان تیز می
اید که سقف کرد و نزا بر است که بشکافد چه میگویی هیچ میدانی که در چه محل افتاده ام
ایشان بگر و السلام علیک و رحمة الله و برکاته   چه دولتها که برای
امیر محب الدین محمد اماده میکنند بیم ان بود که اتشی در او زنا به زند که خانه سوز و
خاک تو بس بر بانشست کفته نرس را ازو خفته میشود اما تا دم در ان بدمی بالا
نمی گرد اختیار بدست نیست امیر صفی الدین محمد انچه مانده بود و نصیب او برود
براه باز گشت ای برادر اندم که خدای عز و جل قسمة نصیبها میکند عجب و هیبت آسمان
سموات و ارضین را دل در بر طپیدن میگرد که آیا نصیب شان چه برون مراید سبحان
الملک القدوس ذی العزة و الجبروت و الملک و الملکوت   منی آیه ولکل

[illegible]

دیگر

وجهة هو مولیها رسیده بود مقصود از وجهه در این آیة قبله است یعنی هر امتی را قبله است
که در نماز روی به آن کنند نصاری روی بمشرق کنند یهود به بیت المقدس
مسلمانان به کعبه قوله فاستبقوا الخیرات یعنی نزور از قبله پیچید که ان متین است
و هر طایفه را خدا قبله داده کار سابقه در خیرات دارد و دران کوشید که هر کس
دران پیش افتاده پیش است قبله هر طرف که خواهد گو می باش چنانچه در جای
دیگر فرموده لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من امن بالله
والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی
والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة واتی الزکوة
الآیة و مقصود ازین رو اول کتابت را دران بجده بوده که چرا رسول الله روی
به بیت المقدس میکرد بعد از ان ترک کرده روی بکعبه فرموده و قبلهای سابقه را
ترک کرد اما مسئله جبر و قدر در اجوبه اسوله اربعه سمنیه ان شاء الله مبین
کشته ارسال خواهد شد والسلام   اما استفساری که در جواب سلام جماعة
کرده بود اگر جماعة من حیث انهم جماعة سلام کنند یک جواب از کل کافیست
و تاقب تفصیل زبان ندارد ما دام که عرفا سلام به آن از ان بیرون نرود سلام
الجماعة است و اگر هر یک بزعم الفراد و طمع جوابی علیحده سلام کنند با مدخل با یکدیگر
هر یک بحال خود آن هنگام هر یک را جواب علیحده باید داد اگر چه اتفاقی سلام السان
معا واقع شود و مقصود از جواب سلام اکرام و اقبالست و عرفا معلومست که یکی
یک اقبال بر کل کافیست و جا اقبالات متعدده می باید غرض خاطر جوبی است
چنانچه هیچ حرجی نماند مکاتیب حضرات انام جواب نوشته او لا خود هم را
مطالعه کنند مکرر تا بر کنه ان مطلع شود انگاه هر یک را به صاحب ان رسانند
بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی ربه الکریم قطب بن محی الی الحضرة المخدوم الجمیه المؤید المسدد محب الله
والحق والدین الشیخ محمد ادام الله رضوانه الاکبر واعظم علیه نعم وفر ستایش
خدایرا عزوجل که پیوند دل ما را از دنیا برید و در دو سیاهی و نیاز آز ما پوشیده
نکرد اید تا او را دشمن داشتیم و طاعة را بر ما شیرین ساخت و زیبایی آن نمود
تا در ان آویختیم اکنون چند انست از رحمة او انست که برین معنی ثبات کرامت
فرماید و تا دم مرگ از رجوع قهقری ما را و جماعة اخوان الیتین را همنگاه دارد و بر
همین عقیده و ملة بمیراند سیرة سلف اتقیا و صحابه را احیا کردن شعار ما سازد الحمد
ان ان نه دانیم بدانیم و اگر دانیم تجمل آوریم چنانکه اصل هدایة از دست ثبات هم
از او مسئول و ما مولست انه رب العبد و مولاه فله الحمد جماعة اخوان الیقین که
درین جانب اند روز بروز در کار خدای عزوجل گرمتر اند و دشمنی نفس و شیطان
و دنیا پیوسته در ایشان فزونی می گیرد این آتش هر روز مشتعل تر باد و دل عدو الله ابلیس
هر روز سوخته تر خدای از شماتة عدو ما را نگاه دارد انه الکریم الجواد الرؤف الرحیم و
سلام بر سایر اخوان الیقین که نعم الله تعالی و لطفه انکم و را اعقاب جلوه اخوان را
ورد عا نریک سازند و ثبات و استقامة جمیع ایشان از خداوند عزوجل خواهند که دعا
بظهر غیب مستجابست و از اعانة همه اخوان استغنا حاصل نیست والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

صید جانور برای آن شیرین است که جان دارد و جان برابر جانست و در دیده
عارفان چرا آدمی آن دیده بدست نیاورد و در خانه خود نشسته پوستین در صید
باشد انس لذة تن مانده و اگر نه ترا چه عیشهاست که در ملک جان کم نهانست
هر جز برای کاری آویزه اند دلبای دست آدمی دو جهره برای کردن خوا اگر
در دور کردن خرا آویزند ظلم باشد و همچنین آدمی برای بندگی خدای عزوجل

آویزه اند چون بنده تا طبع کند ظلم کرده باشد بر خود پادشاهی با حکیمی گفت
از من چیزی بخواه گفت تو بنده بنده منی چه حد آن داری که من از تو چیزی
نخواهم گفت چگونه است این گفت تو بنده حرص و آزی و حرص و آز بنده من
پس تو بنده بنده من باشی آدمی را بنده طبع می باید بود چون بنده او نبود
چه ظلم که بر خود کرده باشد هر چیز را حدی است او را بار عبد برب افق
عاتی وارد والم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله هر کس که روی با جل
آورد پشت بر حق کرده و از آن روز باز که پشت بر حق کرده او را منتظر است
که مگر باز آید انتظار از حد گذشت اخر بنده از خدا شرمی بدارد که خداوند عزیز
او را منتظر و او بر اعراض و او بار چنین مصر و مستمر لو علم المدبرون شدة انتظاری
لهم لماتوا شوقا الی هر چیز که از اضطرار از آن دست می باید داشت
اگر آدمی پیشتر از آن دست باختیار از آن باز دارد بهتر باشد موتوا قبل ان
تموتوا وای بر آنکه پیش از مرگ نمرد نرود تا سنجش برنشد تا ابد
عاجز است و مضطر او کردنش زیر بار دوست برنهد گرفتاری آدمی از نسه
چیز است تنعم و تجمل و تکلف و سبب التزام او این معانی را آنست که گمان
برده که مگر سعادة و کمال او این حیوة حیوانی و هستی این جهانی است و این
غلط است که او را افتاده این حیوة در طریق سعادة و ابتغت سعادة از فقاست
این دنیا لب آبیست و سایه درختی که مسافر روح ساعتی انجا نزول کرده
و زود از انجا رحلة میکند دار القرار غیر انست هر که مایه و مال در همین محل خرج
کند چون بمقصد رسد مفلس باشد و مغبون و پشیمان و محزون
چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم توانستم نبود
والله الموفق والمعین لا رب سواه ولا نعبد الا ایاه

بسم الله الرحمن الرحیم

هرچه از عمر یاد خدای عزوجل صرف شد یا در جستن رضای او آن عمر بر اینکس راجع خواهد شد و افزوده و هرچه در اندیشه احوال جهان و تحصیل مرادات خود صرف شده با اینکس نخواهد داد مگر بصورت موت صفر رود کاری که بعلت هوا صرف میشود در افزوده صفه عضو مفلوج جست همچنانکه آدمی که دست او مفلوج باشد اگرچه ظاهر او دستی دارد اما چون جنبش در آن نیست فی الحقیقه دست ندارد و همچنین آن مقدار زندگانی که باطل صرف میشود چون در افزوده با اینکس رجوع کند خاصیت حیوة نداشته باشد پس آنکس که تمام اوقات او باطل صرف شده خود را در تمام اوقات مرده بیند و همیشه خود را در جان کندن یابد یأتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت صفه چنین کس است و کسی که بعضی اوقات او باطل صرف شده و بعضی بحق صفه او صفه کسی باشد که لحظه سکرات موت او را فرو گیرد و لحظه ساکن شود این باشد حال او تا زمانی که خدای عزوجل حکم فرماید میان عباد و فریق فی الجنة و فریق فی السعیر الا ما رحم الله ای مخدوم چنانچه کارسازی زمستان در تابستان کنند کارسازی مرگ در زندگانی باید کرد که برودة زمهریر کم از برودة زمستان نیست ای مخدوم صرف اندیشه در احوال هر جا بقدر بودن در آنجا باید کرد آدمی غایة اگر در این جهان باشد صد سال باشد و بودن او در آن جهان مدتیست نامتناهی پس باید که بهر لحظه که اندیشه صرف کار جهان میکند هزار لحظه صرف کار آن جهان کند و بهر یک کار که برای انتظام امور این جهان میکند هزار کار برای انتظام امر آن جهان کند ای مخدوم اگر شخص واقف شود از آنکه فردا خواهد مرد امروز چه کار خواهد کرد و هر روز باید که آن کار کند چه هر روز را احتمال هست که از روز باشد ای مخدوم مرده را زبان نیست که شرح حال

خود کند اما عقل ترجمان عربی زبان است و وکیل خاموشانست که شرح حال ایشان کند عقل میگوید مرده این میگوید که اگر من بد استی که حالم این خواهد شد نکردمی چو کاری که امروز بوصال فرشتی ای زندگانی از حال مردگان عبرة گیرید پیش از آنکه از ایشان گردید پدر مرد مادر مرد و برادر خواهد مرد و اینکس برادر خواهد مرد ای مخدوم اگر شخص انتظار روزی میکشد که کار جهان تمامی راست کند و از آن فارغ شود آنگاه شروع در کار ساز آخرة کند کو بهرزه انتظار میکشد که چنین روز نخواهد بود و هیچکس را چنین روز روزی نشده هم در انتظار این احوال گروهی می باید گرفت و فرصتی چند غنیمه شمردن که حاصل عمر او همان است و لاتنس نصیبک من الدنیا نصیب آدمی از جهان همان وقتها ست که به اخلاص برای خدا و در آن کاری کرده باقی نصیب جهان از او بشناخت و عمر خویش را در باخت و لا حول و لا قوة الا بالله والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد التحیة و السلام و عرض الشوق و الغرام صورتی چند نگاشته کلک استیفا رو استعلام فرموده بودند از آنکه جهت فله ابتلا بمصایب خود عارض شده که مساوات نه عدم محبة باشد چه مشهور است که اذا احب الله عبدا ابتلاه جواب اگر این اندیشه دیگر بفرماید والله یغفر لکم بده المرة چه غایة التحقیق مضبوط کرد رسول الله صلی الله علیه و آله او را بطلب آن فرموده و از بلا پناه بخدا برده و بلا جهة تحقیق و لا حق خدای است عزوجل اگر بفرستد عدل اوست و اگر از آن در گذرد فضل اوست و اگرچه تخلیص محبة از شوایب بهم اگر آنست که بطریق ابتلا و محنة می باشد اما هست که بی آن میشود و هر کس را از خدای عزوجل در می باید خواست که تخلیص و تزکیه او از غیر طریق بلا بفرماید و او را بمسالک اقلین مسلوک

جیب ... از دو ... نصیبش از دنیا ... صح

وارد اگر اجابة فرمودند فذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و اگر اجابة نفرمود از
محض عدل می باید دانست و در موضع ابتلا ثابت و راسخ قدم می باید بود که تزلزل
بخود راه ندهند چنانچه بحمد الله در صورهٔ موجه فرزند دلبند که بدان موفق شده اند
بر حزن قلب که مفوفر و معمور است چیزی نیفزوده اند اعظم الله اجرکم و عوض علیکم
و اوزعکم عنه عبرة و تذکرة و بارک فی عمر الباقین آمین آمین دعوی انکه روح حیات
و قلب حیات و جه نسبت است میان ایشان جواب روا دارم که در جوابم نشانی
سخن از دل بگو دیگر تو دانی بگو با من حدیث زلف برهمن مجنبانید زنجیر مجانین
ای روح من تو امیدوارای دلم مهرت را خریدار لطفات دل و روح و موصوف
شدن خوانت حکایت ایشان شنیدن چه سود بلکه شاید مضرة و هر زار
انکه مبادا اندیشه سامع بدان نرسد و تکذیب کند چه بل کذبوا بما لم یحیطوا
بعلمه ولما یأتهم تأویله انگاه جز گزر ستکار نشود مع ذلک از امتثال اشارهٔ احبه
صدق چاره نیست دو کلمهٔ مختصر می نویسد کما نزل در تصدیق ان بکوشد ارزنده ان
انست که حقیقة انسان میان دو جهان واقعست یکی جهان یکانگی که انجا
همه قربت در قرب و نور در نور و وصل در وصل و انرا عالم امر گویند که و ما امرنا
الا واحدة و دیگری عالم بیگانگی که انجا همه بعدست در بعد و ظلمة در ظلمة و هجران
در هجران و انرا عالم خلق نامند قال الله تعالی الا له الخلق والامر و روح و دل یکی ا
از عالم امر که با انسان همراه کرده اند و نفس دیگریست که از عالم خلق کر
قرین وی ساخته اند و هر دو راجع اند بامر حی الهی یکی تر لطف اوست قایم
بجمال او و دیگری تیر قهر اوست قایم بجلال او و انچه راجح با انسانست قلبیست
که میان اصبعین لطف و قهر جای دارد از این جهة خدای عزوجل از قلب انسانی
منیت اما از روح هست که و نفخت فیه من روحی و جای دیگر فرمود و لا تیأسوا

من

من روح الله فمن قرار لهم الا ردوا از نفس هست که و یحذرکم الله نفسه و چون
ترکیب انسان بموت از هم فرو ریزد هر یک از روح و نفس بحکم کل شی
یرجع الی اصله با جهان خویش رجوع کند و قلب که حقیقة انسانست متابعه
ان یک کند که در مدة مصاحبة الفة و انس با او داشته و اقبال بر او کرده
و رنگ او گرفته اگر روحانی شده با روح بجهان وحدة رود و بنور قرب بر در
وصل فایز گردد و روح را بنتیجه او نیز لذتها باشد اما بالذات نه برای انکه لذة
از لذة لذة نیابد و اگر نفسانی گشته با نفس بعالم کثرة افتد و بظلمة بعد و غصه
هجران مبتلی شود و نفس را به تبعیة او المی باشد اما بالذات نه برای انکه
الم از الم الم نیابد و عالم کثرة و عالم خلق نه اینهاست که حالی محسوس میشود
برای انکه حالی بواسطه انسان که برزخ عالمین است امداد از عالم امر بعالم خلق
واصل و شوا ملست و خلق بر جزا خویش باقی نیست کما قال سبحانه تنزل
الملئکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و قرار بعضهم من کل امر هر گاه که
آدمی از میان برخیزد و امر بالکلیه با خدای عزوجل رجوع کند که تعرج الملئکة
والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة انگاه جهان خلق
ظاهر شود همچون جسمی زر اندود که زر از وی بزدود سیاهی و تیرگی ذاتی
با او باز دید آید و سر تسمیه این جهان بدار الغرور ظاهر شود اذا الشمس کورت
و اذا النجوم انکدرت شرح این حالست و هر گاه که امر بالکلیه رجوع کند
نفوس و ابدان انکسان که ارواح و قلوب ایشان در جهان وحدة است
با خویش همراه برد برای ثبوت علاقه و چون خلق بالکلیه ممتاز گردد و امتازوا
الیوم ایها المجرمون ارواح و ابدان انکسان که نفوس و قلوب ایشان
در جهان کثرة است بجهان کثره بیوندد از موضع علاقه و ان روز عالم امر از الرد

کرده و خبات نعیم و عالم خلق دار البوار و عذاب الیم و فیها ذکر تا کفایت لمن استبصر
و عبره لمن تدبر هستیم اگر خاطر لوایه راغب است جواب اگر بمعنی است صحیح ان
شاء الله لیکن خلوة از اغیار باید نی زیار بوستین بهر وی آمد نزد بهار
اگر کسی یابند که بمذاکره الهی رغبت نماید صحبت او را بر خلوة اختیار فرماید و اگر
چنین کس نیابند عزلت اولی و انسب است والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی سیده الکریم قطب بن محیی الی حضرة المخدوم الاجل الاکرم السید المسدد
المعان المؤید محب الاسلام والحق والدین الشیخ محمد کان الله له کسی که از جوار
رب العالمین عز و جل محروم شده باشد دور و در لعین بمجاورة شیاطین افتاده
و از اعلی علیین باسفل سافلین آمده سزاوار است که گریه از غصه و اندوه خالی
نباشد و کوشد تا خود را باز انجا رساند که اگر تن آسانی گزیند و بتسویف و مسامحه
روزگذارند مبادا زمان الکتاب فوت شود آنگاه ابد الآبدین و دهر الداهرین
در حضیض بعد قرین شیاطین در محل نفوس باید بود و از ذوق حضرت خداوند سبحانه
محروم بگویند و حیا باید که در تعب و مشقه که بسیار رسد بیش عقارب دوزخ است
که شمار امی گزد از ورا اعضا و نزار حجاب تا بدانید که چنین عذاب در درون شما
موجود است و ترسید از آن روز که حجاب رفع شود ولی بروه گزندان رسیدن
گیرد والعیاذ بالله العظیم غایة هم جاهلان همین است که عذاب امروزه از خود باز
دارند چون آتش غضب برافروزد به انتقام از ایذا ایشان ندارند موذیان غضب
جمره ایست از نار جهنم نوع متجلی است از آتش دوزخ عذاب ادنی است شما از آن
می جهانند تا باز وقت عذاب اکبر افتید و اندیشه آن نکنید پیش از آنکه لوبه شما را
فروگیرد این عذاب ادنی باشد یا بزرگوار عذاب اکبر را مدفعی اندیشیدن است

درخانه امام زین العابدین علیه السلام آتش گرفت و او در سجده بود هر چند
میگفتند یا ابن رسول الله النار برو التفات نمیکرد و بعد از نماز و از او باز خواست میکردند
فرمود الهتنی النار الکبری آتش بزرگ مرا از این مشغول داشته بود تقاضا
و نصیحت ای شما آن می بینید گرچه سخت جماعتی که ایشان را حقوق بر دوش شماست در روز قیامت
دست در دامن شما زنند و از چنگ نگذارند و گویند حق ما باز ده ملاحظه کنید
گرچه سخت باشد امروز چون کار بتنگ رسد گرم کلک بخورشید و باز دهید
امروز چون توان آنکه ملک و مال از قفا مانده و تنها آنجا رفته باشید که لقد جئتمونا
فرادی کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم اندیشه کنید که
چه اضطرار روی نماید ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ بخداوند آسمان و زمین
که این سخن حق است و چنین روز خواهد بود و داد مظلومان از ظالمان خواهند
گرفت نیکی ظالم بمظلوم خواهند داد و بدی مظلوم بر ظالم خواهند نهاد و پروردگار
عز و جل حکم عدل خواهد فرمود و از هول آن روز دل مرسلین در خفقان و اضطراب
خواهد بود فکیف من دون ایشان قسم بنام بزرگوار خدای سبحانه که این
حدیث از بخیلی نگفت و این حکایه راست است و دروغ نیست بترسید فصل
قضا را اماده شوید که قیامة قایم شد و عرش خدا برای فصل قضا نهادند و نیکان
نواصی و اقدام می گیرند و بسوی خدا کشان کشان می برند از هول آن روز بترسید
و کس را بترسانید عظمة خدا یاد کنید تا عظمة خود شما را فراموش شود و ملک خدا را
مسلم دارید چون راه نامرادی و شکستگی و افتادگی سپرید هیچ بابی را آن روز قوه
برداشتن تن نباشد و تری کل امة جاثیة امروز برای خدا چون زانو بیاندازید
تا امروز خدا شما را بردارد که من تواضع لله رفعه الله سر پیش افکنید خاشع و
مطرق باشید گردن میفرازید شکوه خدای بر شما باید که دایم باشد خواه در

حضور مردمان خواه در خلوة مضطرانه دست بسوی خدا افرازید تا مکر رحم فرماید انه هو التواب الرحیم والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الله سبحانه ذات فایض البرکات حضرت مخدوم و ملاذم که تسلیه دل محبان و کشف هموم خواطر ایشان ماست المؤید المسدد محب الله والحق والحقیقة والدین الشیخ محمد از آفات حدثان و مکاره زمان مصون دارد و نوازش و لطف تجدد فرموده بودند و دیده و دل را محط شرف نزول ساخت و دعا صحف و در اثم تازه بوطایف شکر مقابل گشت در جهان بیگانه که محض ظلمة و کثافه است خدای عز و جل ما را از یگانگی و محبت آنحضرت سمتی ارزانی فرموده که انوار آن همیشه لامع و درخشان است تا دل بدگمان نشود که مگر محبت اسمی است که وی را مسمی نیست و یگانگی جز اسمی که از آن جهان هیچ با اینجهان نیامده نی بی دلها را با صفا اینه وحدة نمایست و در جهان جنین دلها باید که باشد تا چه خدای باطل نشود و رابطه میان عالم غیب و شهاده و واسطه نزول امر از آن جهان بدین جهان و تردد فرشتگان قلوب اهل وحدة است چنانچه در مکتوب مخدوم امیر شمس الدین ابوسعید شرحی درین باب مذکور شده طلب کنند و مطالعه فرمایند جز اهل وحدة را خود دل نباشد که دل اهل کثرة در نفس مستهلک شده و خط او از عالم امر منقطع شده چون او خود محظوظ نیست واسطه خط جهان چون شود چنانچه مولانا نور روح قدس سره فرموده

تو همیگویی مرا دل نیز هست
دل فراز عرش باشد نه به پست
در گل تیره یقین هم آب هست
لیک زان آبت نشاید آب دست

ای مخدوم شرح دل حکایتی عجب است دل چون میشود تا نام دل می بریم
حدیث دل حدیثی بس شگفت است
که دو عالم حد

دل گرفته است
چو دل خون شد بگو با دل چگویم
ز دل با مردم غافل چگویم
دلم اینجا که معشوقست آنجاست
مرا اینجا کی رسم این کی سزاوار است
جدا ایم از دل خود و بانشانیم
نشانی کی بود از دل ستانیم

ای مخدوم اگر از صروف دهر و حوادث روزگار کدورت و ملالی رسد زیاده از آن دل نهند که جهان آن حالیست که در تقارب هر شکست را انجا جبر باشد در زود اگر آدمی با جهان فرسد و حکایات و کار و بار این جهان یکبارگی قلم نسیان بر سر میکشد هر کس که از آدم تا بحق یک پدر زنده نمی یابد سزاوار است که خود را نیز از زندگان نشمرد و شادا آنکس که برای خود ذخیره نهد چون در آن جهان از پیش او آورند بدان شاد شود و بد احال آنکس که جز از اینجهان مطلبی ندارد روز وداع بر اضطراب رود و از آنجا رود خدایا ما را به ما باز مگذار که اینکار نه در خور همت ماست لطف خویش را راهنمای در راه بر ما ساز و ما مشتی گدای بی نوا را بنواز و مخدوم امیر محب الدین شیخ محمد را درین دعا شریک ما دار و ما را و ایشان را در رحم خویش جهان وحدة است باهم دار انک انت الوزیر الغفار و صلی الله و سلم علی نبیه الطاهر محمد و آله اجمعین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید

آدمی هر چه ورزد چون بازویدی از آن حاصل کرده ایشان که طالب علم شده اند و دانشمند شده اند بر حالی اند جلی مباین حال عوام فیما هم فیه این حال بورزش ایامی کسب کرده اند دانشمند و طالب علم از ما و رنزایده اند استما و رود کر استاد زرگر بر حالی اند مباین حال دیگران کر دیگری هر چند خواهد که آن کار که ایشان میکنند بکند نتواند کرد این مباینه جز به کسب و ورزش حاصل نکرده

همین محبت خدای و سلوک سبیل او چون بورزش ان مشغول شوند مردی
پای کوبان و سر کوبان لبر برند او خود ان مرتبه جایند دان و بست پایشان
سایه حق بر سر شده بود عاقبت جوینده یابنده بود واین بیت البت
کرادمی راگریزی نیست از اکتساب ان برای انکه ادمی یا صاحب همت
یا جویای عافیه اگر صاحب همت صاحب همه جز ناکجا اعلی اشیا باشد سر
وزنتواند اور و اعلی اشیا خدای هست عزوجل و اعلی کارها با وی اشنا گشتن
و با وی راز کردن و محرم اسرار حکم او بودن کما قیل انجا که بحر خست
مر از رحم تلنک اتش زند از شوق در ان راه شلنک وید یم و رسیدیم و
گرفتیم بچنک آن حلقه که صور از وست یکصوت جلنک واگر جویای
عافیه است مخبر صادق خبر داده که چون ادمی ازین جهان زود اورا انجا نعیم بهشت
باشد یا عذاب دوزخ لیرجی که هر یک را داده اگر او جویای لذه است
لذتی بهتر از بهشت نیست و اگر گریزان از عذاب و مشقه هست عذابی و مشقی
سخت تر از دوزخ نیست باید که بکسب سعادة اخرة در رستگاری انجا مشغول
شود و طریق ان هم محبت خدای و شناخت اوست پس بهمه حال کار
خردمند جز ان نتواند بود والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعمه الله الامیر رکن الدین حسن . خبر خوش
آمده است و بر جایگاه که بنده چون در نعم خدای ناسپاس شود و قدر ان نشناسد
و عزه ان ندارد و انرا ازوی باز ستانند و در فقدان ان اورا بسوزد که از انداز اند
همچو کسی که اورا الکا دو دره کردانند هر بار دره بر او فرد کو بند که انت عمل ایت برای
ادمی کفور کنود تو چه کس باشی که خداوند دست نوور نتم خود برکشاید و تو از ابتیح لسمری

امیز

ومنت پذیر از آن نباشی پیوسته زبانی دراز برکشیده باشی بتشنیع که
فلان نیست و چنان شد و چنین نشد و وای بر ادمی که هر چند اورا تمارمایه
بلا تادیب کنند باز چون در نعمت بر او بکشایند همه انها را فراموش کنند
و بطر و کافر نعمتی باز بگیرد و چه زشت ادمی را این چه بدبختی است که دور
گیر او شده نهادی واره ادمی که خود عذاب جاوید درمان او نتواند کرد
که نهاد او همه او بدل شود و الا تا نهاد نهاد او همیشه چنین است خداوندا
از ان تبدیل ورزه در کار ما و از خوان ما کن انک با لجود غیاث العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی خدای عزوجل بهشت بالقدره خود آفرید
و هر آرزوی که در اندیشه اندیشه در کذر و بهتر و خوبتر از ان انجا اماده فرمود
بعد از ان رسولان ازجنس بنی ادم فرستاده و ایشانرا بر ان برای خوانده
که صنع خویش بایشان نماید و ایشانرا بان نعمتها برخوردار کند بعضی از بنی
ادم که آرامیده و سکین و خردمند بودند گوش باواز خدای داشتند
و فهمیدند که چه میگویند و بجان و دل انرا قبول کردند و بانجا شتافتند و جهان
ملک دریافتند و تشریف او رسیدند و بعضی احمق بودند و متکبر و سفیه
و خودکاره باین که گوش با سخن کسی دارند از عجب و خودرایی هرانیز گوش با
او نداشتند که چه میگویند نفهمیده و نافهمیده انرا رد کردند و سر بر ان فرود نیاوردند
کار ایشان سر برنگذشت که همین باشد از عطا و ملک محروم بمانند ملک با .
ایشان خشمناک شد که شما چه کس باشید که مثل منی شما را بر استانه
خود خواند و شما تکبر کنید و سرکشی پیش آرید سوط عذاب بر ان کستاخان
بی ادبان فرو بارانید عذابی چنان که اگر با و آن عذاب جهان رسد

اسمانهای مشکانه و زمین از جای برکند و وز بخواهیتی اکند و جنان
عذاب بر تن و جان ان سفیهان بی‌ادب گستاخ سنگسار شاخ
جاوید گردانید اولی لهم ثم اولی لهم اکنون ای بازماندگان اولاد آدم
زینهار که با رسولان ملک با ادب باشید و فرمان ایشان را گردن نهید
و هر جه ایشان گفته اند یک سر موی از ان تجاوز مکنید که این حضرتی
بس بزرگ جبارست و هم کریم و غفارست والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخوان الصدق فی تبریز نصرهم الله النصر العزیز
نظامی که عالم راست در حرکات و سکنات و خواص و معانی
سخت ظاهرست که ناظر ان نه عالم خودست جه تفتیش که میکنند یک
از انها از آثار و تاثیرات خود آگاه ند و هیچ یک نمیدانند که او در جه کارند
پس معلوم میشود که با این بدانها نیست و این قایم را قیومیست و سر
رشته اینکار جایی دیگر باز بسته و آب این جوی از چشمه دیگر روانست
و آدمی را این بدان و آن نهان هر دو راه هست کوئی الجسم الی العلم است
اما راه او بظاهر خود ظاهرست و اما راه او بباطن اگر کسی از اهل باطنست
بذوق خود در می یابد که او را در نهان خود انوار لذیذه و بوارق شوقیه هست
و منطق فعال که جون ان را آشکارا کند ظواهر اکوان آن را مطیع و خاضع گردند
و جون سیمای ان بر جبین او لایح گردد همه کس بقدر بینش خود شکوه
از ان بر ایشان ببینند و اگر نه انست که ان انوار بر او از فیض عالم غیب
یک جهان از او خاضع و منقاد میگشت جه اثر خاضع نیست الا مر موثر خود
یا اثر نسبتی او را با انجا درست شده باشد که ولله العزة و لرسوله و للمومنین.

وفی

وفی الصحیح ان الله اذا احب عبدا نادی جبرئیل ع ان الله قد احب
فلانا فاحبه فیحبه جبرئیل ثم ینادی جبرئیل فی السماء ان الله عز و جل
قد احب فلانا فاحبوه فیحبه اهل السماء و یوضع له القبول فی اهل الارض
و کسی که نه از اهل باطنست او را معلومست که اهل باطن در عالم هستند
و بتواتر معلوم کرده آثار و احوال ایشان و میدانند که آدمی نوعی واحدست
هر جه بزرگی روا رست در قبول همه هر یک همانست پس معلوم میکند
که اتصال بغیب و سعادتیه از عالم باطن در استعداد هر آدمی هست و جون
درست شد که آدمی را راه بظاهر و باطن هر دو هست و باطن اصلست
و ظاهر ظل جرا آدمی اصل فرو گذارد و بظل مشغول شود و اگر جنین کند
نباشد او جز ستمکاری جهول خدای عز و جل ما را و اخوان ما را از ستمکاری
و جهل به پناه خود دارا د و براه پیغمبران و صدیقان راه نمود کناد آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالیین الثابتین فی دینهم و امرهم و الواحد
بعد الواحد منهم ثبتهم الله علی الصراط المستقیم جون دل از بند و مستعجل بود
بخواست که بهیجکس از تذکره خالی گذارد و جه تذکره نافع تر از تعلیم خبری است
که اگر مستمع تمسک با آن جوید رستگار جاوید گردد و جنین تعلیم از که تواند
بکار رسید جز از کسی که بر جهان جاوید رسیده باشد و جنین کس کیست جز
پیغمبران خدای که ایشان در این جهان آن جهانی شده اند و احوال آن جهان
دانسته و آن را به علما رسانیده اند و علما هر جه از ایشان اخذ کرده اند بدیگران
میرسانند اکنون آنجه بما رسیده از تعلیم انبیا صلوات الله علیهم الصلواة والسلام است
که فرزندان آدم باید که ذکر عالم اعلی ورد خویش سازند و مدام در اندیشه آن

باشند و در مقام رزق توکل بر قیوم نیکو کنند خشنود باشند و تلخ و شیرین
که پیش ایشان اید روی ترش نکنند برای انکه چون توکل بر کسی کردند
و او را وکیل خود گرفتند بصلاح دید وکیل راضی باید که داشت و بر وکیل
شرط نمی باید کرد که چنانچه رای و صلاح دید ایشان باشد که از فرزندان
آدم او بید کار ربو از شما اعلم است و در خواهش خیر برای مؤمنان و مخلصان
بر ایشان ارحم است از ایشان کار خود باو باز گذارید و باک مدارید
و علی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین و بقیوم بزرگوار سو کنند که اگر چنین
معامله کنید پشیمان از ان نخواهید شد و از خود و از هر کس که شما را این
دلالت کرده باشد اقصی شکر و رضا خواهید داشت والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر رکن الملة والدین
حسن   محنتها و بلاها که سالکان را پیش اید انها که صادقان اند که
فی الحقیقه ایشان را او در راه خدای افتاده و برای او دل از همه کس و از همه چیز
نهاده اند اگرچه بلا بر طبع شاق باشد اما دل ایشان را در ان آسایش حاصل
شود و در هر بلایی که برای خدای بایشان رسد ایشان را لذتی تازه روی نماید
اما این شیوه مقودان را که دل از اهل مال و حشمت و جاه بر کنده اند و حشمت
و جاه خود را در میان اهل سموات جویان اند و در میان اهل ارض مسلم است
که هر کس که او را استشراف دل بسوی علو در ارض و لذات جهان و حفظ
حرمت در میان بنی ادم باقیست چگونه تواند که از این سوی مال روز و از ان
طرف جاه بر طرف شود از ناحیه و بکر تعب و مشقه پیش آید و شهوات ایکس از این
کس جدا افتد و او را دل برقرار و بر حال خویش استوار باشد جمله اخوان

وفی

حومتی و روهی در میان قوم و سایر مردمان دارند شاید که بران بوده اند که دست
سلوک بر خود نهادن مانع آن نیست اسان این دست بر خود نهادند اما چنین
نیست محالست که کسی بسلوک این راه بر خیزد و مردمان بمجادات او بر نخیزند
و چون غیر سالکان اگر نه از سالکان و اتفاق کنند سالکان با ایشان
چگونه بر آیند بر اینه ایشان دست تطاول دراز میکنند و سالک ان روی
و حرمت که خود را در میان ایشان میدید باز نمی یابد و از هر طرف ایذا
و اهانة و استهزا و سخریه روی بر او می نهد و در اول حال چنین صورة بالضرورة
روی می نماید و در ثانی الحال اگر خدای را عز و جل اراده خیری باهل ارض است و می
خواهد که راهی بر او مفتوح شود و شعار سلوک قایم گردد و خلقی چند از ان طریق
مهتدی شوند یار سالکان را مدد میفرماید و جانب ایشان را قوه میبخشد و مخالفان را
مخذول میسازد و قرار کار بر سالکان میگردد و اگر چنین اراده نیست نصرة
سالکان و خذلان مخالفان با فوة می افتد این امریست که در مشیة
خدا ایست عز و جل و رسول الله صلی الله علیه و اله از انتقام مامور گشت تا بگه
فرماید ما ادری ما یفعل بی و لا بکم اظهار سلطان مشیتا او انکه درین باب
اختیار را بهیچکس نیست جز با خدای عز و جل هر کس از سالکان که بنا بر طمع کاذ
که گمان داشت که سلوک مانع جاه و حرمة قدیم نیست اهنگ سلوک کند چون زان جاه
و حرمت روی در انحطاط کند بیم انست که او را ندامت روی نماید و رجوع
قهقری دست دهد مگر انکه عصمة خدائی او را دریابد و اگرچه مجاز در امد به حقیقه
قرار کرد مار رخصان میدانم که چیزهای غیر مطبوع که اخوان الکان بود از هر طرف
روی خواهد نمود اگر ثابت قدم باشند جز از صادقان نباشند و اگر دالعیا ذ
بالله سست شوند و پشت دهند فان تولوا فقل حسبی الله

لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله مولانا مجد الملة والدین سلام الله
ورورا و محبت برده دل او در شرع موجع است که جز بوجه الله خندان
نباشد و تا آن وجه بشود و او نرسد گویا نگردد و جز خدای را نتواند ساخت و جز با
خدای محبت او گرم نشود و شرایع که پیغمبران علیهم السلام نهاده اند و اذکار
و صلوات که تلقین کرده اند هم برای آنست که تا باشد اثر آن بر آن سر رسد و آن
سر حسن کند و چهره نماید و انوار آن بر پرده های حفگانه دل لامع گردد
هر کس که سر او گویا باشد گویای ابدی گشت و هر کس که سر او گویا نشد
چون سموات سبع طی شود برای ظهور قیام قیامت و هر اینه پرده های هفتگانه
دل نیز برورزد چون سر او گویا نشده و حرارة محبة الهی و روی حسن نکرده کنک و ساوید
باشد و در زمره تعطیل افتد ای برادر سر دل منبع خدائیت عز و جل بحکم ما و
سعنی ارضی و لا سمائی الحدیث و تو دانی که غیر خدا را مجال نباشد که در خلوتگاه
جلال خدای نزول کند اگر جای آبادان نباشد خراب مطلق باشد و خدای
عاری از آن نتواند بود فاعتبروا یا اولی الابصار ای برادر از پرده های هفتگانه
دل در گذر و بدن خاکی را با قفا افکن هم از دایره صوری که از عالم صغیر گویند و
هم از دایره کبری که از عالم کبیر گویند یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا
من اقطار السموات والارض فانفذوا اگر هر قدری دزیدن خواهد گرفت
که خیام سموات را بر کند و بساط ارض را بر چیند هر کس را حسن و روح از ارض
و تحت سما باشد و اخلاد بسوی ارض کرده باشد بهادیه بوار افکند و رباب خود را و
از اقطار سموات و ارض برون رود پیش از آن که این حر حر وزیدن گیرد حر حری

کبر

که بر قوم عاد وزید نمودار آن بود از آن حر حر دیدی که با ایشان چه کرد و دریاب
خود را و تو دانی که بخود از اقطار سموات و ارض برون نتوان رفت لا تنفذون
الا بسلطان آن سلطان که بمونه او از اقطار سموات و ارض برون توان
رفت و بجناح همت او این مسافت بعیده قطع توان کرد بدست آر و دست
از دامن او مدار تا اینکار بستم تیسیر پذیرد والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کرم الدین محمد
آدمی بی هوای خود گرفته و گسسته مهار بسوی می قرد بایستی که چون بجمی
خدا رسیدی خود را باز گرفتی اما اکثر مردمان نه چنین اند حق خدا بایعزان
فرق نمیکنند و هر چه آرزوی ایشان در آنست تناول میکنند خواه حلال
خواه حرام و هر چه مانع ایشانست از آرزوی ایشان از آن بیش بر میدارند
خواه حق باشد خواه باطل بایستی که با حق چنین نکردندی و حرمت نگاه
داشتندی نه هر جای مرکب توان تاختن بسی جا سپر باید
انداختن اما ایشان از آن بی حیاترانند که آرزوی حق نرم کنند و بخود
از آن مجیزه پیش جزی تنزل روا دارند حق را بخرم کنند و رجوع می بینند
نه حق اگر حق را صورة خود نبودی این از پیش برفت اما چون حق را صورة
خود هست البته روزی صورة حق آشکار او باطلی ایشان آشکارا کرداند
جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اگر چه حق را لطفی است
که از آن جنبه بهم جز رسد اما جلالی پیرامون اوست که نگذارد که جزی براو
رسد شنیده باشی که عبد الله سلام رضی در تفسیر جلال گفته ان الحیة
الملتوية یا لوش اگر کسی گوید حق بخدای عز و جل میگویند و بر کلام صادق

نیز اطلاق میکنند بر سبیل اشتراک لفظی از حق تو کدام مرخواهی و جلالی
که میگویی اگر آنست که صفه خدایست عزوجل تعفیه ان بر حیله ملتویه بگو پس
چگونه توان کرد و اگر خواست باز نمای جواب انست که ما این سخنان با کسی
میگوییم که بر این استغفار ها حاجتمند نباشد و چنان در اندرون کار باشد
که ما سخن از دهان برون نه انداخته باشیم که او مقصود فهم کرده باشد این استغفار
تو و لاله بران میکنند که تو نه در اندرون کاری و در حل او لنگ یا دوان و مخکان
بعیدی هر آینه این سخنها با او سست خاطر خود را رنجه مدار والسلام علی اهله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد الکرا عا
دنیائی چونه جزئیت نا شده که گسستن ایشان موجود میکرد و هر آینه رنجوار دارز
به ان متاذی باشد از جستن آن اما انجه اشارو سلوک میچ نه جزئیت بشده
که چون جوبای آن بنودند برخورداری به ان حاصلست همچون کسی که دیالس
بر عسل باشد اما برای اشتغال تمام او بجزی از ان واصل باشد که فی الحال
که ان وصول زایل شد و ما جو اوامد لذتیست بلی علی جدید و بس وقت میان
طلبی که میان ان و حظ هیچ انفکاک نیست فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی
اخی نوشته بود که بعضی اخوان را در بعض امور دنیویه اندک قصوری روی نموده
برای قبله توجه چنین و اند حضرت خدای عزوجل در وجود آدمی زاویه آفریده برای
اشتغال بعیشه و دنیا که چو چنان اشتغال را کمتر کنند اگر بران مشغولست مشغول است
و الا فارغست همچون مجاکر در خانه نام رو مستراح کنند و به مستراح سازند که ان
جز اسقاط فضلات را نشاید اگر در ان اشتغال نکنند به چیزی دیگر استعمال نتوان
کرد و معطل باشد اگر سالک ان محل را که برای چنان اشتغال مخلوق شده و ران

[illegible]

اشتغال

استعمال کند هیچ نیست بلکه داخل است در تمامی شکر که عبارتست از صرف
العبد جمیع ما انعم الله علیه فیما خلق لاجله اگر تاسف بر حال اخوان از این جنبه دارد
که چرا ان قوه ایشان که در اینش معروف مر باید شد معطل است تاسف بجای اگر
تاسف از ان روی دارد که قصور در کارهای ایشان پیدا شود خاطر از این
باب جمع دارد که رزق بر خدایست عزوجل و مومن را از اندیشه حال باز گشت
و مستوحیدان افتاده که تفاوت بیش و کم و سود و زیان و نقصان عاجل
در نمی یابد و الله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی ولی المشتاق الی الله الامیر رکن الملة والدین حسن
انچه پیدای حس است نهان عقل است وانچه نهان حس است پیدای عقل است
از حس برای دور عقل و رای دز بتیمار و در این پایه میبای ای دلیم بجدای
که پروان هوی و موضان از خدا بر خود ستم کرده اند اگر چه میندارند که حق با
خودنمای او رده اند ای دلیم تن پروران گل را تربیت کنند و دل را ضایع
گذارند عکس این اولی می نمود اما معکوسان جز عکس انچه باید نکنند ای دلیم
اماده باش چاهنگ پرورش دل داریم بان بیا تا دل از این گل برداریم
حیف باشد که هوش و زر بر فرش بجدای که یک ساعة از ساعات دل بتر بیت
از جهان و ما فیها ای دلیم عجب اگر حسنات تن پرتوی از دولت جرا با پرتوی است
و سوی افتاب نرویم چون پرتوش چنین دلپذیر و دلفروز است خود را بنگو بما
قطره چو پیر کرا و ریا بود هر چه جز دریا بود سودا بود والسلام علی ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله السابق فی سبیل الله الامیر محب الملة

والدین الشیخ محمد بخدای خدا سوگند که جز راه خدا رفتن و رضای او جستن
و متابعت رسول او صلی الله علیه و آله کردن و زبیدار ض طلعت نشستن و نان جوین
خوردن با رضای خدا بر ملکت جهان راندن با سخط او مقدم داشتن سبیلی نیست هر
کس که جز این طریق سلوک میدارد و بر خود ستم میکند و راه ضلال می رود و زحمت بی دار البوار
میکشد و بعد سالکان راه حق باید که از مخالفان راه حق نترسند و اندیشه نکنند اگر چه
ایشان اندک باشند و مخالفان بسیار و بر طریقه خود صبر کنند والله مع الصابرین
و اگر بمقراض والعیاذ بالله اندام ایشان را پاره پاره سازند پای بخرمند دوست از
روش خود باز نداز ند آخر حکایه اصحاب اخدود یاد باید آورد و بعد او خواهد مرد
و بجدای باز خواهد گشت و عذاب مقیم یا در بهشت و نعیم و حیوة دنیا البته بسر خواهد آمد
نباید که خود مند برای حالتی چند روزه اندیشه حالتی که ابدی خواهد بود فرو گذارد و
و برای شتو با کیبوة فانیه اهمال جانب حیوة باقیه بکند و بعد چون جماعتی خود را
ملاک کنند نباید اینکس نیز بر خود لازم و اند املاک خود و اجتماع جمهور بر طریق
سند خود نتوان ساخت برای انکه حق در اجاد هست نه در اعداد و بعد زود اکه
اهل اهواض خواهند دانست که ان اهواض ایشان اهواض بوده از سعاده خویش
را ما وقتی این بدانند که ان دانش ایشان سود مند نباید ای جماعت اخوان الحمد لله
سلوک ان از دست میدهید نزدیک گشته اید خود را و رسانید ای اخوان بحکم این
راه نرفته الا که غوغا به سر او امده و به محنتی او گرفتار شده مرا نیز بر شما از اینها خواهد
امد پای دارید تا از جای نروید که اینها امتحان خدا است چون وقت تنگ بود از او هر
از اخوان به کتابه میسر نشد اما هر یک معوذ اند محبته والسلام علی الاعز الاخوان
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین کثّر الله فی المسلمین

شاع

و دریغ از عمر که صرف چیزی شود که خو بر کردن و عار زمان ازو می هنری باید و ان کردارها
و زمان با هم در گذرند چنین کار کردن جز عمر باد دادن نیست و حیف از عمر که باد
دهند و دریغ و دریغ که اگر خلق خر خیان کار نکنند و نه از باقیات صالحات که
اعمالیست که متراری است باقی و مستعقب حالتی شریف نیابند قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و دریغ و دریغ که اگر خلایق قدر بعضی از خلاصه چند
و بزرگان ایشان نداشتند و بزرگواری سخنان ایشان در نیافتند و خیال ایشان
بگوش نداشتند و اگر بداشتندی از سجین و علیین بر امدندی و از پایه که ایشان
جایه رسیدندی که بعد بینهما ان مقدار است که از اسمان هفتم تا زمین الا بل الجه ان ان
و آن اند جایه نتوان خواند چه ان لا شی است و لا شی پایه نباشد الله سبحانه بنده خویش
امیر شیخ محمد را از انان گرداند که از سجین علیین بر آید اگر چه نام او افتخار و زیاده
توفیق نداشت اما در این هنگام این دعا در باره او بخاطر امد بر او در سانید و طمع جایه
دارد چه او در ذات خود بنده نیکوست خدایش از بدان نگاه دارد و او جای و نیاو هجار
انجای و نیا جهان او را فراموش باد که هرگز از ایشان و اطوار ایشان یاد وی نیاید
و هر چند نادانان از این باب یادی گویند او بدانای خود از هذیانات ایشان در گذرد
خدایا این دعا اجابت فرما انک بالجود علی العالمین منان والسلام علی الاخوان
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی شیخ الاخوان الالیبین سوختنی دارم در عین
لذة و اضطرابی در عین ارام و الحق مردمان میدانند نمیدانم و الحق نمیدانم مردمان نمیدانند
عالم را بر کنده می بینم و وزغ فکر را بر کنده و هیبت بر هیبت که فرو و می آید و او از ه
میشنوم که هیچ در خت از جهان می بر وزد و اگر اسمان بر زمین می افتد و کوهها پیکدیگر
می اید و زمین بر خود می لرزد و جن والنس بهم می اویزند کمان و ز دم آدم اماده ان

روز باش که روزی عظیم است هان ای فرزند آدم نماید از روز خو نخفته ای فرزند آدم
حوصله پیدا کن فراخ‌تر از روز تا از روز لکوکوب نگردی اندیشه یاد و محقوات صرف
مکن تا حقیر نشوی و ما المحقر الا الدنیا فجدا نیرها والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر الشیخ نور الملة والدین محمد
عامل تا روز با فوز رسد او به یکرود و فردوز عاملان خدای ساعة رکت فرد کار الی ان
بعد الموت خواهد رسید از این است که هر کس را تهور انکار کردن نیست که چنین کار را
حوصله بزرگ و همتی عالی می باید اما بجدای گران ساعة که وقت مزد گرفتن عاملان
خدای رسد پس حسرت و ندامت کروزی امان باشد که از آن کنار گرفتند کار کنان ۲
رحمن را فرود بر رسد اما فردی کامل جاوید باشد کودک طبعان بی تحمل کار سلطان
گزینند و بزرگ منشان خردمند صبور کار رحمن گزینند قل کل یعمل علی شاکلته الله
سبحانه ولئیم را از بزرگ منشان خردمند صبور و بندگان شایسته دور گرداناد و محمد و آله
الطاهرین صلی الله علیه و آله علیه و علیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولی بنده الله الاخ فاضل
الملة والدین عبید الله مثل آدمی با قوی طبیعی که در خانه بدن قرین دارد مثل
پدری است که با وی کودکی چند باشد بی خرد که جز اقتضا احوال کودکانه از ایشان نه
واقع شود و اکنون اگر آن پدر راغب اولاد و شیفته دارد تا متابعت هوای ایشان
کند زود باشد که کار بر او و بر ایشان هم شوریده شود و اگر زمام او با سکه عقل قوی
باشد و در اختیار هوای ایشان از دست نرود با هر یک از ایشان به قدر حاجت معامله
عمل کند به حسب مراد ایشان کار او و ایشان هم مستقیم باشد و هیچ حال بر خود منقد
روا نیست که در اصلاح حال اجل خود تقصیر روا دارد و از خود به هر که معیشت نقد قناعت کند بلکه

براو

براو لازم است که عاجل خویش را فدای آجل کند برای آنکه عاجل منیت شود و آجل
جاوید باشد و فانی را فدای باقی باید کرد و نیز باید که بداند که آنچه اکنون
بنیاد میشود و نشاء او دنیا این زمان تمام و آنچه تمام میشود و اسباب وجود آن از
پیش رفته و مفروغ عنه شده پس خاطر اجته آن رنجه داشتن تکلفی است
مستغنی عنه و آنچه اکنون بنیاد میشود و آن البقا و آن بحسب مرتبه عمل است در تجدید و
تاسیس آن هر چون که بنیاد کند چنان تمام شود و بنیاد آن از بس ابلکیست وان لیس
للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی والسلام علی ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعمه الله و نصیری انا الله الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد ایده الله عافاه الله آدمی هر کار که کند جز آبادان ساختن
دار اخرة چون قرارگاه او که جاوید در آن خواهد بود آنجاست و چگونه نقد خویش
صرف دنیا کند و محصول خویش در آن بکار برد چون دنیا او را که از کار نیست اما
چون در ابتدا آدمی کودک آفریده شود کودکی از اینک جنبی لازم باشد هم او
بر آن نرسد که جایی که مدة معتاد و سال هشتاد و سال در آنجا باید بود و فاگذار گاهی
گیرد بر آینه از آن قرارگاهی پندارد و تمام همه و قوه خود متوجه آن کرد ولیکن نتوان
که آدمی دایم کودک باشد اخرویه خود بر باید گشود که او را اختیار است به بیند که
آدمی اگرچه به جسم خود است به خود بزرگست و اگرچه تن او از عالم قطره الیست
از نجمی جان او با عالم بحر نیست با قطره و اگرچه در ابتدا طفل روح شیر از
پستان دایه می خورد اما در انتها که هنگام قیام روح در رسد که تن کالبد
خواری باشد در خوان احسان روح و نموده ان نعمد الامة رتبها بر طبق نمودار
آید هنگ انکس مراد را از این سقط قیام و ابدا از این ذل چنان اقدام روزی کرد و

دو دیده کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها هم امروز برکشاید تا این هفتاد
سال بنظر ساعتی بیند که در جنب ایام آخرة مقدار ساعتی بیش و ساعتی کار
کردن و ابد الاباد آسوده نشستن معامله مغبون نشمرد وفقنی اللهم وایتم خوبی باو کر کند
کر ذکر او را به مذکور رسانند و مذکور او را با او دهد و چون او را با او داده بمقام
استغنا رسید آنگاه از وجود او چراغی سازند که جهان منور او روشن کردد
و جهانیان در آن روشنی راه روند اما نکه راه روانند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والتحیة علی اعداء الحق حیث کانوا والفوز مع اولیاء الحق حیث یکونون والسلام علی ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی مولانا شمس الملة والدین محمد والی
ولیی وجار ولیی الفقیه عماد الملة والدین بن عبد العزیز سوز در جهان افتاده
و عالم پر غوغاست مردمان چرا نمی شوند هر سوی نفیر رحیل میزنند و در هر گوشه
نایره چهار پای می نهند و طلب طلب بر کنده اند و روی بر اکنده میکنند کر آدمی
کر بیست و باکری کور بیست و باکری و کوری ننگ بیست و باکری و کوری دو بکی و بوانه
نی نی از توفیق بیگانه بیست و در حجاب فاغشیناهم فهم لا یبصرون و جعلنا من
بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا او رمانده سبحان الله عالم چنین در جوش و آدمی
چنین ساکن آسمان چنین در کار و آدمی چنین بیکار آفتاب در کار و خود چنین
کرم و آدمی چنین افسرده و بی نرم جبار سموات هر نخودست مجوز برکشاید که اهل
من سایل و آدمی شمارند و مشغول جستن و سایل کوبد با سجاب و انفق تراسب که به
مسبب الاسباب یاو ریغتش نیکی بیست بی شک از این هر دو یکی بیست خداوندا ما
و اخوان ما را از اهل استبصار کردان و پرده غفلت و قساوة از دیده ما بردار از ذل
حجاب و فرو از غل عذاب ما را نجاة بخش انک اهل التقوی و اهل المغفرة سبحان

ابر

ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله مقدم الاخوان الالبین الامیر مجد الملة
والدین اسمعیل حقیقة آنست که جوینده آن آن که حقیقه را یافت از زمان
جویای حقیقه میشود و از اینجا گفته اند هر چیز را تا کوئی نیابی به چیزی که
تا او نیابی نجوئی پس سیر الی الله معلوم است اگر نه سیر فی الله از او در یابد
و سلوک ابتر است اگر نه جذبه او را تدارک کند پس سالک اگر نداند که در چه
کار است کو مدان تا دانسته کار کند که کار او را بدانش رساند
دوست دار و دوست این آشفتگی کوشش بیهوده به از خفتگی بنا بر طایفه
بر تمسکت به ثبات و ترک ترهات ترهات و آنچه صحبت رسانده راه کم
روند هر گونه راهها که بر این سوی و آن سوی رود و پیش آید از ترهات گویند
اگر سالک متوسوس باشد و در هر جا توقفی کند که شاید چنان باید رفت
و این سبب کار بر او در از کشد هر پیش باید انداخت و راهی که دارند از
دست نمی باید داد و توکل بر خدای می باید کرد و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان
الله بالغ امره و زور بر قدم می باید کرد تا بمنزل رسند که بس نزدیک شده
دو شمنان بر اطراف راه کمین دارند بان لشکر پدهان و ربا پدهان پر خرد
مان بر خیزانید و با التوفیق الآمن عند الله العزیز الحکیم حکایتی که در باب قلة
زیاره بعضی نوشته بودند و اکه مظلمه آن هست یا نه بلی مظلمه آن هست مباوره
جویند بزیارت و عیادة و آنچه در باب فضا و خانه نوشته بودند ره عهد
امیر غیاث الدین محمد کرده که بتقدیم رسانند والسلام علی ولیی سلام
ولیم امیر صفی الدین محمد رسانند و در مطالعه نامه مشارکت بخشند

بسم الله الرحمن الرحیم

وقل رب زدنی علما من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان المتعلمین بلغهم
الله منتهی الکمال عمر آدمی در چهار فصل تمام میشود شتا و صیف و ربیع
شباب و صیف کهولت و خریف شیخوخت و شتا که عرس انجماد در موسم کبار هرم را
کنداوه ارض با عتدالست نه در شتا که نداوه غالبست و نه در صیف و
خریف که نداوه ناقص است همچنین غرس شجره کمال در ارض نهاد آدمی
در ربیع شباب میسر است نه در صیف کهولت و ما بعده و هر درخت کمال که نه در این
موسم نشانده باشی اگر در ریشه نرانده و در خریف شیخوخت ثمره نه دهد و برخوردار ش
ازان حاصل نماید چرا شباب خود را غنیمت نمی شمرید که غرس شجره علم و کمال
دران بکنید تا در خریف شیخوخت و ما بعدها بشمار ابستانی معمور بر خرما و انگور باشند
که از ان برخورداری یابید و عار و اجل خرمی اخرة در بستان شماست.
که دو دعا ز و اجل خرامی لقایک همین تسبیل برای انکه بساتین
جنان کمر الجحیم تابع بساتین جنان النعیم است هر کس که در این میوه
بستان خرما و انگور برای جسم او اماده باشد و من لا افلا بان فرحة عنهم
سر زند و وقت رجوع فوت بکند که چون نوبت شد نداوه سود ندارد و دوام اند فقد عذر
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهین المبارکین عموما و الی ولیی
فی الله سید الاخوان الالهین الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد و الی ولیی
فی الله الامیر فخر الملة و الدین الملک اسحق خصوصا فالله یعظم اجرکم فی
عبده المقبوض الی رحمة الحبیب ابن الحبیب الامیر جلال الدین احمد و فی امة
المقبوض الی رحمته و یجعلها تذکرة لکم بیوم الزاد و ذخیرة لیوم المعاد ولبد

[illegible]

اگر نه

اگر نه ابلیس بمقتضای لآتینهم من بین ایدیهم حایل شدی میان آدمی و انچه
او را پیش می اید از موت انجا جنس تا دیده بصیرة او ادراک ان نکند
که از ان پند گیرد و یک قضیه از این که او را پیش امدی کافی بود او را از اجر
و ناصح در بقیه عمر اما دریغ که چنین چیزها که پند و موعظه است شاید ابلیس
بران گستراند تا آدمی نا انرا نبیند اگر چه بیند اما که می بیند کما قال تعالی و تریهم
ینظرون الیک و هم لا یبصرون اگر اذن خدای عز و جل باشد و یک لحظه
ابلیس بال خویش که بر جهان گسترده بردارد تا چهره احوال که هست بر دیده
وی دیده دران پیدا آید به بیند اما هیهات تا این دولت کرا روزی گردد و این
حجاب از کدام دیده برخیزد اللهم اجعل اخوانا من اولیائک و اکشف عن
عیونهم اثار عطایک و امنن علیهم و امنن بجزیل عطایک بان جماعة
اخوان نباید که نصیب شما از مثل این وقایع همین اندوه ساعتی باشد
بعد از ان با حال خود رفتن باید که از هر یک از اینها تکاتقی در شما باز دید
شود که تا آخر عمر اثر ان از شما زایل نگردد و حال شما بعد از مشاهده
چنین صورت بحال شما قبل از ان البته نماند و الله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله الشیخ کریم الدین محمد
اگر کسی را در حی قیوم شکست ما را شک نیست و اگر با ایقان بوجود حی قیوم
جهة اری از امور جهان اضطراب دارد فذلک هو الجنون المبین ای برادر
با انکه قافله سالاری چون محمد صلی الله علیه و آله ما را در پیش است چگونه از
چیزی ترسیم یا اندیشیم ای برادر اگر کسی در پی ما گروه ندانم چه اندیشه دارد
ما را از خدا و رسول او باز خواهد برید یا جز این چیزی در سر دارد اگر اول است

الی لم یذلک اگر هم اخوان خویش از شیاطین جن و انس با خود رفیق سازد
و را این صبر نمیشود الا ان یشاء ربی شیئا و اگر تا نیست فلیفعل ما شاء فانه
لم یفعل شیئا ای برادر گفت ما در این جهان دور در زی ایش مانیت این و در روز
مرور جونکه جوانی گذشته کرد الی الله المصیر و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی نعمة الله الامیر عماد الملة و الدین جعفر
و ما تیه و قلیل من عبادی الشکور سوال فرموده بودند که چون کمال شکر مستلزم
تسلسل است شکور مفقود باشد نه قلیل جواب انست که شکر مکافاة احسانست
بقدر طاقة چون بنده بنهایة طاقة خویش بمکافاة مذکوره الیتا دکی نمود بکمال
شکر رسیده چنانچه در تعریف حکمه گفته اند که معرفة حقایق الاشیا است بقدر
الطاقة البشریة اینست جواب بر قانون علم ظاهر و اما بر قانون علم باطن اگر چون
بنده بمقام محبوبیة رسد که حدیث لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببه
فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به الی آخره اشاره بانست و حدیث یا ابن
ادم مرضت فلم تعدنی الی آخره مبین ان احسان بشکر پذیرفته اید و جون احسان
بشکر نیاید بر او محتاج نگردد تسلسل منقطع شود و کمال شکر ممکن الوقوع بل واجب
الوقوع شود و نظر این معنی القصه است که بر یکی از صحابه جاری شده که محتاج
کفاره شده به اطعام خود و اهل بیت خود کفاره او بقبول رسید مثال این جنانست
که کسی غلام خود را خریدی و هدایای احسان باشد و هم مکافاة اما وجه احسانیه خود
ظاهرست و اما وجه مکافاة برای انکه چون کسی با کسی احسان کند اگر انکس غلام وی را
خرید و هدایا پس باشد در مکافاة و من احسن الی عبده فقد احسن الی عبده و الله
المسئول لان یجعل ولی من عباده الفانین عن انفسهم الباقین بربهم حتی یکون

ما یصل الیه بنزله الله تعالی ما یصل الی نفسه المقدسة کما قال مرضت و
استطعمت و استسقیت و الله علی کل شیء قدیر

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله الی حضرة المخدوم الاجل قطب الملة
و الحق و الدین الی یزید وفقه الله للتخلی بحلیة سمیه از ابو یزید قدس الله
سره منقولست که فرموده زهد مقامیست که من هرگز بان موصوف نشده ام برای
انکه هرگز دنیا را نزد من ان وزن و قدر نبوده که مرا در ان رغبتی باشد تا جون
ترک ان کنم ممدوح باشم بزهد اکنون ای همنام ابو یزید بنگر که بر همنام تو دنیا
چگونه خوار است بروی همنام خود کن و یقین بدان که اگر جماعة دنیا را هیچ می
شمرند البته چیزی بهتر از ان بدست کرده اند تا از ان چیز چنین لی چار شده اند
تو نیز ان چیز را طلب کن و مگوی که مرا رسیدن به ان جا تو اند شد که خدای
سوگند که میسرست و میسرست همین مگو ما را به ان شهر بار نیست با کریمان
کارها دشوار نیست ان خدای که بر تو بایمان منة نهاد و تواند که بر تو بولایة
منة نهد توبه نصوح از مومن مرقاة مقام ولایه است هر مومن که باخلاص بخدای
باز گردد و توبه صادق از دل صادق بتقدیم رساند قرع باب ولایه کرده باشد
و من قرع بابا و لج ولج تو راه نرفته از ان نمودند ورنه که زد این در
که درش بگشودند یاران این چند روز دیگر را غنیمه شمار و تدارک و تلافی ما فات
نمای که دنیا خدای عز و جل بتو داد اخرت نیز بدهد انگاه سعادتمند دارین
باشی و چه بهتر از این و ما امیدمندیم که خدای عز و جل ترا این کرامت
عطا فرماید انه کریم وهاب و الله یویدک و یوفقک

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام الله و رحمة علی امیر الاخوان الالیین دنیا را ازموده ایم ما یکی را

نمی شاید برای انکه پس عذار پیوفاست هر آینه بی یاری دیگری باید گرفت برای
انکه دل بی یار بسر نمی تواند برد چه آفرینش او از جوهر محبتست و چون تامل میکنیم محتاج
یاری را نمی شاید برای انکه او با حاجت خویش همراهست نه با ما پس متعین شد که
بی نیاز را بیاری گیریم و بی نیاز خدای عزوجل نیست پس دل از مهر غیر او برداشتیم
به محبت او و محبت او محبت هر کس که به محبت او پرداخته باشد هر آینه در مقام تخلق
باخلاق الله بر توی از غنا و بی نیازی و بی غرضی بر او افتاده و بالله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین محمد
هر دو خصم که بر هم زنند چنانکه بدن از ایشان بر بدن فیرزند و دل از ایشان زیر دل
هر زند چنانکه دو مصارع عقد دست میدهد یکی میان بدن و بدن دیگی میان دل و دل
ولازم نیست که از هر طرف که بدن غالب شد دل نیز از همان طرف غالب باشد
بسیار افتد که برعکس باشد از ان طرف که بدن غالب شد دل مغلوب گردد و از ان
طرف که بدن مغلوب گشت دل غالب شود و چون سالکان ارباب قلوب اند
مطمح نظر ایشان غلبه دلست نه غلبه بدن اگر غلبه بدن نیز دست دهد فبها و نعمت
والا غلبه دل ایشانرا کافیست و غلبه که اهل حق را موعود است بر سبیل قطع غلبه
دلست غلبه بدن گاه اهل حق را ~~موعود است بر سبیل قطع غلبه~~ بوده و گاه اهل
باطل را غرض انکه اخوانرا باید که دل از جای نرود و هر چند اهل خلاف اسباب
وادوات زد ایشان جمع اورند و مضاید و مکاید نصب کنند مبالاة بان ندارند
که انها همه اسباب استیلا بر احوال جسمانی سالکانست اگر کارگر آید اما بان بر قلوب
ایشان دست نتوان شد مگر انکه والعیاذ بالله ضعف قلب و قصور نیت و تخلیط در اخلاص
و غش در صدق ایشان باشد آن هنگام از خود افت خورند نه از ان اسباب از

ماست که بر ماست ان اسباب خارجه محک ظهور خفی شد که در نهاد سالک
خود بود و گوید فلا تلوموني ولوموا انفسكم غرض انکه برادران از انکه ظاهرا مغلوب
باشند یا مغلوب زیاده مبالاتی نیست غم از نیست که مبادا در دل ایشان
وهنی و حزنی و ضعفی و استکانتی پیدا شود علی خلاف قوله تعالی ولا تهنوا ولا تحزنوا
وانتم الاعلون ان كنتم مؤمنين وقوله تعالى فما وهنوا لما اصابهم في سبيل الله
وما ضعفوا وما استكانوا والله يحب الصابرين واز گفته خدای عزوجل
وانتم الاعلون ان كنتم مؤمنين معلوم میشود که مراد علو قلبیست برای انکه
این علو لازم ایمان داشته و علوی که لازم ایمانست علو قلبیست نه علو
جسم برای انکه بسیار بوده که مومنان جسما مغلوب بوده اند بل پیغمبران
علیهم السلام مانند زکریا و یحیی و غیر او وان مغلوبیت منافی گفتار خدای عزوجل نیست
کتب الله لاغلبن انا ورسلی لا تر من التاویل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
ابده الله   دریغ از عمر که حرف غیر یاد کرد و چون حرف میکرد و دانان
که شورش سالکان اند از حضور ذکر فی الحقیقه ممیز ذکر صادق اند از ذکر هوسی
برای انکه ذکر صادق بهیج و رهم نشود فالحمد لله علی کل حال والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
حیوة دو است یکی حیوة وجودی که اشیا همه بان حیوة حی اند و هر یک را در مقام وجود
بحسب ان نطقی کما قال الله تعالی انطقنا الله الذی انطق کل شیء دوم حیوة
حیوانی که مخصوص است ببعضی موجودات و هر گاه که میان این دو حیوة انطباق حاصل

شود چنانکه شنوده‌ای وجود کرده‌ان مقام انسان کامل باشد وفیه قال قایلنا
ترا سرچشمی باید ز کونین بدانستن عمل کردن شدن عین چو علت از
عبادة عین کردد ولت آینه کونین کردد والجمیع بیست برجمول انطباق
مذکور فکره صافی است ودهم وافی وقناعة بموجود وصبر بر مفقود وقطع علایق وشفقة
بر خلایق ودر جیب صدر واستسلام امر ولطافة بدن وجامه وجای ودوام ذکر خدای
هرکس که بر این ده مواظبة کند یا زده حکس ومول معمول باشد وما التوفیق الا من
عند الله العزیز الحکیم والسلام علی ولیّ بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الخلیل الجلیل لا زال اسم عین مسماه
مولانا معین الملة والدین خلیل الله البعید قریب والقریب بعید فلا قریب
ولا بعید باش تا به جهان احدیت رسی احدیث خود گذشت حدیث شوق
تازه شد وذلک الیم من ذلک الحدیث بدانستم که از آن برون رفتم چون
نگاه کردم از راه دیگر درون رفته بودم فلا خروج ودخول فلا خروج ولا دخول
ای دوست در جهان عجب افتاده‌ام که مرا آنجا پای باشد وپای سر مرا نه کسی
که آنجا باشد حدیث بی سر وپای راند چون این معانی در این دم حاضر بود
دست انحصار ماخواست تکلف چیزی دیگر نرفت والسلام علی ولیّ
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر رشید الملة والدین عبد السلام
هر خلق کو در جوانی که زمان قبول ما دو هست در صور مکتب نکشت در پیری
به فقدان آن متاذی وبیچاره اند ودر آن جهان متاذی تر وبیچاره تر ما نشتاب خود
را دریاب وبر خود رحم کن آن ساعة که تنها مانی بی پدر وبی مادر وبی دوست و
بی یاور ما را آن تن در کار آور غافل منشین ما آن که کار را بین

گفتم

گفتم وحجة بر تو درست کردم تا از روز نگویی که کس با من نگفت والسلام علی من اتبع الهدی
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر عماد الملة والدین الشیخ حسین
هر کس را خدای عز وجل چیزی داده یکی را عقل وتدبیر داده یکی را قوة
وجرارة داده یکی را ذهن وذکا کرامت کرده یکی را مال واسباب ارزانی داشته
وعلی هذا القیاس اکنون بعضی آنچه خدای بایشان داده هم در کار خدای میکنند
ودر راه خدای جستن رضای او صرف می نمایند ایشان شاکران اند وخدای
عز وجل آن نعمه را برایشان مستدام میدارد ودنیا وآخرة وزیادتی می بخشد
که لئن شکرتم لازیدنکم وبعضی آنچه خدای به ایشان داده در معصیة خدای ومتابعة
هوی خویش صرف میکنند ایشان کافر نعمتان اند وخدای عز وجل آن نعمة از ایشان
سلب میکند در دنیا معنیً او صورتاً معنیً ودر آخرت صورةً ومعنیً ولیم
ایده الله دران کوشد که از گروه شاکران باشد والله ولی التوفیق
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله نجم عماد الملة والدین محمد شکر الله
ساعیه وتقبل قرباته واحسن الیه وکافاه هستی را ظاهریست که
اکثر مردمان روی بر آن آورده اند واز او آن سته وشناخته یعلمون ظاهراً من
الحیوة الدنیا وباطنی است که عارفان وصدیقان روی به آن آورده اند واز آن
آگاه گشته وباطن ثابت المحکم است ومتین وظاهر او واهی است وباطل ومموه
وزایل بخدای زمین وآسمان سوگند که چنین است وکسی که بنیه خدای که کلمات
حکم است بوی آمده یکسان نیست با کسی که آن بوی نرسیده وموعظ ونصیحة
نشنیده عذر او بالکلیه منقطعست وحجة خدای بر او درست تمام وکامل تمامتر از

و بروانش چون عمل باید کرد که بعد قیام آیات الله او با رد و اعراض مستوجب عذاب
شدید است قال الله تعالی انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا
اعذبه احدا من العالمین و هیچ آیه از کلمات حکمة و زواجر موعظه و بینات فرقان
زیاده نیست که بر اهل علم نازل شده و دل ایشان نرا نفهم ان روزی که نشان تقاعد
از علم بعمل خویش نماید کرد و هیچ عذر و حجت نمانده والله ولی التوفیق والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الجلیل مجد الملة والدین اسمعیل سر
در کار باشید و موانع را هیچ اعتبار مکنید از زمان خود کردی بگیرید که این اوقات
و تنهایی برکردار شایسته است و گفتار بایسته کار و بار جهان فریب ساعة است
خبرهای جهان یا گذشته یا نیامده و هرچه گذشته نیست و هرچه نیامده هم نیست در جه
از محض نیست فراهم کنند هم نیست پس جهان نمودی است بی بود و آخرة
بودی است بی نمود اگرچه نزدیک باشد دور است و بود اگرچه دور باشد
نزدیک و ما یدریک لعل الساعة تکون قریبا والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ منه الله و عونی الی الله سید الاخوان محب الملة
والدین الشیخ محمد جماعتی که حق عز و جل ایشان را اتباع و نجاد داده و به آن
مشغول کرده اینده نواز آنست که بر خدای عز و جل عزیزند ایشان را از خود رانده و به آن
جز با مشغول ساخته آنکس بر خدای عز و جل عزیز است که او را برای خدمت خود
گزیده و روی دل او بخویش کرده و علاقه ذکر خود او را چشانیده و اگر دست ایشان
در چیزی از کار دنیا بوده هم به نیت الهی و قصدی اخروی بوده نه برای حظ نفس
و هوای خویش اکنون لله الحمد والمنة اعظم الحمد و اجله که خدای عز و جل شما را

در

در صفحه بیگانگی و اعراض بگذاشت و از اخلاد بسوی ارض و اتباع هوی باز آورد
و از بیهوشی جهل و غفلة افاقة بخشید اما حالی مثل شما مثل ولیضی است که بحد نقاهت
رسیده باشد نه مریض است و نه صحیح تام او را احتماء زیاده از مریض می باید کرد
برای آنکه اطبا با اتفاق اند که نکس بدتر است از مرض و نعوذ بالله منه والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
معانی که مرقوم داشته بودند موجب مسرة و شادمانی شد و خدا را عز و جل بر آن
شکر کرد و مزید ثبات طلب کرد والله المجیب بکار باشید که آن تشویش از مستقبل
که ایشان نزدیک شده که بعد از طول مفارقة و مکابده احزان غربة با تفاق راجع
با وطن گردیم و کنفس واحده بر خداوند خویش داخل شویم و بکلمه واحده گوییم
اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام حیّنا ربنا بالسلام
و ادخلنا دار السلام تبارکت ربنا و تعالیت یا ذا الجلال والاکرام والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی سید الاخوان والاخوان اجمعین
جز خدا یرا مخواهید و جز خدا یرا مدانید   چنان کن یا دحق گر می توانی   که کم
گردی گرش از یاد خش نمانی   مگذارید که در سینه شما جز محبت خدای عز و جل
جای گیرد که هرچه جز اینست باطلست و فریب و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور هر
چه از شما فوت شود اگر خدای شما راست هیچ فوت نشده و هرچه دارید اگر
خدای شما را نیست هیچ ندارید و درین سخن شک مکنید که بحق خدای که خدا
که درین سخن غلط نیست باور کنید و اعتماد نمایید و من الله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولی فی الله شیخ الاخوان الامیر شمس المله والدین
ابی سعید اللهم لا یعطیک بعضه حتی یعطیه کلک تا تمام هستی خود را بر طرف
نمی کنند هیچ از هستی حق نمی نماید ابر بر روی افتاب تو جاب وصف حجاب
حیف که از برای لحت چو هیچ از دیدار حق محروم شوند خدایا پناه تو از این
ما جوی که بر گردن ما حلقه کرده ست یا ذوالجلال والاکرام این را از کردن ما
باز کن که هر که جان خویش را اگاه کرد ریش خود دستار خان راه کرد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولی نه الله الامیر فاضل الدین محمد رسول الله
صلی الله علیه واله فرموده من ساوی یوماه فهو مغبون هر کس که دو روز او یکسان
باشد زیان زده است هر روز باید که جد شما در راه خدا از روز دیگر افزون
باشد و کاری چند پیش گیرید زاید بکار روز پیش والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی سید الاخوان وجیهی و ولیی فی الله الامیر محب المله
والدین الشیخ محمد تولاه الله بما یتولی به عباده الصالحین هر کاری نیک
که شما میکنید خبران بروح رسول الله صلی الله علیه واله میرسد و روح طاهر او را
از ان بشاشته حاصل میگردد اکنون جای ان هست که بجای یک عمل ده کنید
یا نه زیاد کار کسی که تواند هر روزی ده نوبت روح طاهر رسول الله را صلی الله
علیه واله شاد سازد و نه نوبه کند و در افتند در کار حق بی فکر و ترس لشکر شیطان را
شکست کنید و لشکر خدای را قوه دهید ان ینصروا الله ینصرکم که خدای عز و جل شما را کار
اینکار خدای عز و جل می شنود و می بیند والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام

السلام علی ولی فی الله اللهم اجله من اولیک وحزبک شمس المله والدین
ابا سعید مرد انکس است که چون مرگ در رسد از جای نرود و هر کس
که چنین بشنود از کوه سخت تر است برای انکه مرگ اثر تجلی است الهی که
طبیعت تاب ان نیاورد و لاجرم از کوه سخت تر باشد ای ولیم جان فدای
چنین مرد باد اگر در مشرق زمین یا مغرب زمین کسی چنین یافت شود نام
چنین مرد بر زبان راندن دشوار است فکیف مرد بودن والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی اخی فی الله الامیر غیاث الدین محمد اعاذه الله
وایده وسدده این جهان نه همین است که در بادی النظر می نماید هر جز
از ان را غوری است و هر قطره از ان را پیوند بر کل لیست جزئیات بکلیات
قایم است و کلیات بجزئیات ظاهر کسی که جزئی را نا پیوسته به کلی می بیند
داخل ان جماعت است که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة هم غافلون
وصف لحال ایشانست ومن کان فی هذه اعمی مآل ایشان قل انظروا ماذا فی
السموات والارض اشارت به باز یافتن کلیات در جزئیات فاعتبروا یا
اولی الابصار و فی حاشیه سلام علی سید الاخوان و سایر الاخوان ورحمه الله
وبرکاته هیچ خبر باد که ان نزاع اینکار که پیش گرفته اند باز ندارد و مثل این
مثل لجام باشد که هر گاه که باد از پیش روی می اید تیز تر میرود والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی ولی وجیهی الامیر عماد المله والدین محمد غذاء روح اندیشه است
اگر اندیشه در کلیات ادراکات الهی میرود اندیشه در باقیات طبع تقاداره و روح
که تغذی بوی ان میکند معمور میشود و بقا و اگر اندیشه در جزئیات و فانیات جهان اندیشه

طبع فنا دارد و روح که تقدی بان میکند سستی عدم بادی امیخه می شود دبه ظلمات اعدام
گرفتار میشود و به وادر البوار می پیوندو زنهار زنهار که حب المقدار دامان نظر و
باقیات کنند و تامل در فانیات باباقی کنند والباقیات الصالحات خیر عند ربک
ثوابا و خیرا املا والسلام علی ولی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی ولی فی الله الامیر فاضل الملة والدین محمد
ادمی میخواهد که او را در جهان ناملایم نرسد و این غلطی عجیب رای اگر جهان
برای امتحان آفریده اند بی ناملایم کی بشخص رسد امتحان او میسر نیست و اگر ناملایمات
نرسد ادمی خام بماند و شایسته بساط خدای عزوجل نگردد و اگر گوشت خام بی
تبش آتش پخته میشود شاید که ادمی بی تعب و مصایب پخته شود و گاه هست
که بشخص مکروهی رسیده دعا میکند که خدایا بر من رحم کن و این مکروه از من بردار
خدای عزوجل میفرماید از رحم منست بر تو که این مکروه بر تو گماشته ام فکیف ارحمک
مما به ارحمک و در تحت مجاری اقدار و تصاریف جهان ثابت باشند و نیز و ظلال
بجو و راه ندهند و هر چه شود از آن به لبز و طلا قه تلقی نمایند والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الله تعالی نیز والده ماجده مخدوم مرحوم نعمه الله بغفرانه جلالا اعد اد سایر مطهرات
الانام مصر کرامت کناد و اجر جزیل بدهاد این رابعیت رفتنی و همه کس را بر این بعث ا
امروز او نست و فردا دیگران و تفاوت بیشی و پیشی در چیزی که به هر حال شدنی است
این همه نیست کرامات و عنایات که نزد خدای عزوجلت باد که بدان نمیتوان
رسید پس درک حق است جزع و اضطراب نباید کرد تا مصیبه با دو نشود یکی مصیبة فوت او و یکی مصیبه
فوت اجر که بزرگتر مصایب بحقیقت انست او را بدعا و صدقات دریابند و صفا بر او

بارذکر

بار ذکر لا اله الا الله بگویند و ثواب آن او را بخشند و او انتظار این میکشد و از
جزع و اضطراب شما او را جز آزردگی نیست و ست از ان بدارند که چون
بر میت نوحه کنند او شرمنده شود و آن کس که نوحه کند از خدای عزوجل بلعنة
و کاری که موجب شرمندگی دوست اینکس باشد و استحقاق اینکس مر لعنة
از خود مند دورست ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من العبد قطب بن محی الی ولی فی الله الامیر مرشد الملة والدین محمد
از محاسبه و مراقبه نفس خالی نباید بود که نفس را اگر باز گذاشته شد همچون
حیوانست که افسار از سر او بدر کنند و حرکات با منتظم از وی بوجود آید دایم
از جانبی مراقبت خودمی باید بود که نگذارند که از راه بدر رود و نیز از جانبی مراقب
خودمی باید بود که نگذارند که او را از یاد و ورد نگذارند آورد را و چشم از این داده اند
والله الموفق بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الی ولی فی الله و یفری الی الله حبیب قلبی
الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله و ایده و اعانه و سدده
اگر نفس کام جوید وعده اش بدار الخلد کنید و اگر از مصایب جهان ترسد
با وی گویید تو که بر این مقدار زحمة صبر نمی توانی کرد بر آتش خدای چگونه صبر
خواهی کرد و اگر وسواس کند گویید راهی که صد و جهت و چهار هزار پیغمبر آمده اند
و هم و عده بر آن کرده هر چه از آن زاینش می آید مرا خشنود هم که مرا از پیش آید
بسیار نکوی که از چنین کسان نتوان گسیخت والسلام علی ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی ولی و حبی الامیر عماد الملة والدین جعفر

الجز رکن توبه آ...

بیشمانی از گناهست ازان روی که گناهست و اختیار جانب طبع بر جانب رب
اما اگر این گناه بالعرض متضمن خیری باشد و ازان حیثیت بر آن راضی باشند
ان حقیقة رضا بان خیرست که بالعرض مصحوب بران گناه شده و چنین رضا
قادح در توبه نیست و دلیل بر بقاء حکم کراهة و اگرچه مستتر گشته و در این عبارت
عومی آنست که اگر فرض کند که بمثل آن خیر تواند رسید بواسطه امری که فی حد
ذاته نه معصیة باشد شکی نیست که اینکه بلوغ به آن خیر ازان طریق باشد نزد
وی اولیست از انطریق که واقع شد پس معلوم میشود که درازه توبت از اندراف
وی نرفته والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة
والحق والدین الشیخ محمد نصره الله واید سرگشت و دنیا بر تفرقه و
غصه واقع شده چنانچه مادام که شخص در دنیاست او را ازان رهایی نه
ممکنست و خردمند کاری که بجایی نمی تواند رسانید بدست نمی گیرد پس تفرقه
و عذاب دنیا بخود می باید نهاد و کردل از اندیشه خلاصی ازان فارغ دارد
و خلاصی از عذاب آخرة که ممکن الحصول است کوشش خود هم دران
می باید کرد و هر نفس که گذشته نه برای عوض اخروی ضایع می باید دانست
کار و بار جهان تا دیده بر آمد و سخن ازان پس سر و کار با کردارهای خود است
خنک آنکس که کردارهای شایسته بر امون او بر آید و ازان روح و ریحان
یابد نه کردارهای زشت که ازان دود و ظلمه خیزد از موت دیگران عبرة می
باید گرفت الحمد بر سر پدر و مادر و عم دعم رود و یقین اینکس ازان محروم خواهد ماند
ولیم امیر علاء الدین ابراهیم را اجر و صبر کرامة باد و حفظ و تنبیه فرزند و سلوک دین
سایر اخوان را والسلام علیکم و علیه و علیهم اجمعین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیی الامیر الحاج شمس الملة
والدین ابی سعید همکس راه خدا نرفته الا که جاعتی بکینه او برخاسته اند
سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا و یقین
دانم که شما را نیز همین پیش آمده یا خواهد آمد و همکس راه خدای نرفته الا
که مصایب و نوایب روی بوی نهاده عجب چیزیست و اجهان هم یکسر
بکین ما برخاست گناه ما بجز این نه که دوست دار توایم القصه درون و کان
رنگ بصیرا یا می فشارید و ازجای بر دید که اینها امتحانست تا ثبات معلوم
شود مومنان که بیشتر از شما بوده اند بهاره ایشان را بر بریده اند و طور خود
از دست نمیداده اند بحمد الله که ابتلا و این امت باین مرتبه نرسیده والسلام
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی وحبیی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
ادام الله تأییده هرچه خوشی خدای و محبة خدای و محبة محبان خدا ایست
در کف دست بهیند و با و بران امید و لنیا مینیا سازید و زنهار زنهار
که از وعده کاه تخلف نکنید نزد حوض رسول الله صلی الله علیه و آله وعده است
به بینم که که خود را میرساند و که تخلف میکند و از جوکر هر خود را برساند سپ فرلم
منزل اینجاست چون بمنزل فرود آییم سابق و متخلف معلوم شود و دیگر بدانند که الحمد
نزد خدایست عز و جل از کرامة و حسنات شوق آن چندان ما را فرو گرفته که جگر
کباب و دیده پر آبست برای ان و خوف قطیعه چگونه که دل ما را چگونه پاره پاره
میسازد و لقد رحمتی اش درست و در دل ما نمانده ازین بیم والمرجو کرم الکریم والسلام
علیکم بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله تو الامیر فاضل الملة والدین عبد الله
ایده الله   اگر آخرة اگرچه امروز حکایتی است اما زود واقع خواهد بود
و امروز دنیا اگرچه امروز واقعیت اما زود اگر با حکایتی خواهد شد و عاقلی آینده را
واقع شده دانسته برای آنکه آینده را روی در شدنست پس از آنجا بود برگذشته
و شده را روی در رفتنست پس از بود برگذشته هر کس که از سیر از متوجه بکند
اگرچه در یک مرتبه بیزار است و رکه پیش است که در سیر از هر اینه فرمود انک
میت و انهم میتون برای آنکه ماده تا حیات است روی بحیوة دارد و چون حیوة
در او قرار گرفت باز روی بموت میکند و این برمی نوبتست که فاقد و اجد است
و واجد فاقد و موجود مفقود و مفقود موجود و السلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله و حبیبی الامیر عماد الملة والدین جعفر
حاسبه الله حسابا یسیرا   دل آدمی از کوهر عشق آویزه شده بی تعلق
باچیزی که مهر آن ورزد قرار ندارد و بهرچه او را مشغول میکنند آنجا جای خود باز میکند
و کار و باری برای خود لب نان می اندازد و در امی میکرد و تفاوتیست که اگر آن
جز امری فانیست قرار آن زهر صفت در دل اثر میکند و دل را میراند و اگر امری
باقیست از لقای آن مدد بدل میرسد و دل زنده میشود و مثل این مثل کسیست
که بهر طعام که رسید می خورد برای تسکین جوع اما اگر طعامی موافق است موجب
قوة و حیوة میشود و اگر فرضا سم است موجب هلاک میکرده و چون چنین است همان
اولی که دل را با باقیات مشغول کنند که با باقیات در تسکین جوع دل همان اثر میکنند
که فانیات و امداد او بیقا نزد التوفیق من الله والسلام علی ولیّی فی الله الامیر فخر الملة
والدین الملک الحق و علیک و رحمة الله و برکاته علیکما انه حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله و حبیبی الامیر علاء الملة والدین محمد شرح
الله صدره   مصایب و آفات دنیا جزئیست عام سالک و غیر سالک
هم نصیب خود از آن میرسند اما سالک را امیدی هست که چون از دنیا برود و
او را حالتی که او را پیش آید و غیر را ازین امید نیست قال الله تعالی ان تکونوا
تألمون کما تألمون فانهم یألمون کما تألمون و ترجون من الله ما لا یرجون پس
هم حال سالک بهتر   والتوفیق من الله العزیز و بعد درین جذب که آب
میدیدم که امیر حاجی عزیز الدین محمد علیه الرحمة بر آنند که داخل جهان اخوان
شوند با خود شده اند و بسیار بدین شادمان و شاکرند و درین ساعی
و مجد اثر آن بر احوال اولاد ایشان ظاهر کرداد برحمة الله و فضله العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الشیخ والامیر وسایر الاخوان من الصغیر والکبیر
اگر کسی بدان جهان رود و احوال آن جهان بچشم خود ببیند آنگاه باز
آید و شمار اخبر دهد چگونه گوش بدان میدارید بدان گونه گوش دارید که جهان
چیزی با شما میگویم آن مقدار عمل که آدمی در تفتیش کند نوعی از بسط و تفصیل
می نویسند که قضا و سجل هر سیج به بنیا مرقی نا موب از آن بر میشود دار حرف
از آن نامها امثال جبال از انوار بر انگیس فایض میشود اگر دار نیک است و ذکر
خدای عز و جل و امثال جبال از ظلمات و عقارب و حیات اگر کردار بد است
یکبار باطل و بیت مثل غریقی است که موجی او را بر دارد و موجی فرو افکند حکم آن کس
که بنا توانی خود رحم کند و از ذکر خدای و اعمال صالحه فریادرسی برای
خود حاصل سازد که در آن غرقاب دستگیری او کند   والتوفیق

من الله العلی العزیز والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولتی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
هر دل که امروز حاضر و مجموع نشد و مطمئن و فارغ نگشت بعد از موت کار او
سخت است برای انکه روحی که بعد از موت به روح میرسد روح این حضور است
وای بر انکس که در این جهان باین حضور نرسید وای بر او زنهار زنهار ای ولی
و حبیب که در کسب این حضور کوشی و جهان و ما فیه فدای این کنی این
را فدای جهان و جهانیان مکن غم خود خور نه غم جهان و جهانیان اما
جواب استفساری که کرده بودند در باب وکالت اخوان انکه پهلو با خود نباید
گرفت از مهمات ایشان بالمعروف نه انکه به استقبال ان باید رفت
بالافراط هذا ما یلزم الوکالة والله ولی الاعانة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولتی فی الله وحبیبی الامیر عماد الملة والدین محمد
محبة فی الله از اوثق عری ایمان است محبة ورزی باید بود با محبان
خدای و توکل بر خدای از شرایط قوة ایمان است که وعلی الله فتوکلوا ان کنتم
مؤمنین از اعدای خدا و قاطعان طریق او نمی باید ترسید که الا ان حزب الله
هم الغالبون در کار خود محکم می باید بود و هر کس هر چه خواهد گو میکن و میگوی
که عنقریب حقیقة حال هر کس معلوم خواهد شد و اولیاء خدا از اولیاء شیطان
جدا خواهند گشت و مآل هر دو فریق روشن خواهد گشت والسلام علی ولتی

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر قطب بن محیی الی عبد الله ولتی وحبیبی الامیر محب الملة والدین الحق

الشیخ

الشیخ محمد با وجود خدای با دیگری مهر ورزیدن بر خود ستم کردن است
و کسی را با خدای در محبت شریک ساختن ظلمی عظیم است خدا ایشانرا بسند
و چون بنده نزد خدای عزیز باشد اگر نزد دیگری عزیز نباشد چه باک و چون
خدای وی را داند اگر دیگری نداند چه غم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله
الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم والسلام علیکم و علی
سایر الاخوان خصوصا شیخهم ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی جماعة الصغار بلغهم الله مبلغ الکبار
در کوچکی و بزرگی منگرید که خدای کوچکان و بزرگان یکیست همه بزرگ دارید
که تفاوت مراتب به تفاوت همت است نه به تفاوت اسنان روی با بزرگی
خود آورید و راه بیگانگان مسپرید نزدیک اید و دوری مجویید اشنایی بیگانگی
مکنید عهدی که برای صغار نوشته شده در عمل آورید و تقصیر در ان مکنید
از پی لذة و تمنی امانی مروید و از بیکاری احتراز کنید و ادب
نگاه دارید و از خنده و هزل یکباره دست بدارید و توکل بر خدای کنید
والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولتی فی الله نعم وحبیبی الامیر شمس الملة والدین
ابی سعید ایده الله تعالی باحسن التأیید شرح که در کتاب سابق نوشته
بودند و شرح صدر که ذکر الله ناظر بان روی می نماید موجب سرور شد بر جان
ذکر مواظبت فرمایند و مثل این حال و غیر این حال هر چه روی نماید اعلام فرمایند
و بعد هر کس که مزه ذکر خدای عز و جل چشید و اهش باد که دیگر ذکر چیزی از دنیا
بر دل گذرانند و هر کس که او را به این راه راه داده اند اگر روی بصوبی دیگر آورد و عنایة

پرامی است چون یدان مقدستان مبسوطتان است و دست ما به که مقبوض باشد
که با چنان دست دست جنبانیدن درازدستی است چون وله اسلم من فی السموات
والارض طوعا و کرها امری مقرر است هم طوعا والی خدایا روی بتو آوردیم گردی
از جز تو بگردانیدم جز تو و جز کسی که جز ترا نباشد کسی را نیستم انما ولی الله
والمتقون والسلام علی ولی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر مجد الملة والدین اسمعیل
خدایگانا انبیا علیهم السلام شرایع نهاده اند جبابره ارض رسوم وضع کرده اند شرایع
انبیا حبل خدای است که او وسیله میکشد و رسوم جبابره حبل طاغوت است که به
جهنم میکشد حبل طاغوت بگسلید و رسوم مهجور و متروک دارید تا رستگاری
یابید زینت بر منوال سلف اتم کنید تکلفات و تنعمات ترک کنید و زینت صادقان
پیش گیرید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر مجد الملة والدین اسمعیل مرة ثانیه
ادمی را که چنین روز اعنی روز مرگ در پیش است ندانم که چگونه براین و ان
مشغول میشود ایا نمیداند که اندم چه و چیست یا دنیا نظاره ایست چشم وی بسته
تا نه بیند انچه وی نی است خدایگانا تا ان زمان که بان رسد فاقة آماده ان شده
وکار سازی کرده وای از جهنم آه ازین درد اما تو نه ولیم امیر محب الدین خلیل الله
چون در حدیث درست شده که المؤمنون لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی
دار از برای وی چه جای غم میخورید و اگر برای فرزندان او است ایشان را بهمان کس
سپارید که ان دم که نطفه بودند بی میانجی کسی اعضا برایشان راست می کرد
وجان در ایشان میدمید اگر امیر درویش محمد خالیا نقل با خوان ابا و موقوف دارد

تا دیدن

تا دیدن او فی الجمله تسلی باشد اولاد صغار را دور نیست و حسبنا الله و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد
ای ولیم انکس که توئی مرا سخت حیف می آید که نه از ان خدای باشی و نیز
حیفم می اید که نه تمام از ان خدای باشی پس دل شاد باشد ابلیس اگر
ترا از خواب خود ببیند و پس غمگین دل باشم اگر ترا از خواب خدای بیرون
بینم خدای عز و جل ترا چنین قابل برای خود آفریده پس ببین اگر قابلیت تو
بوصل و سخن خدای نشنید و پس ستمکار که تو باشی اگر قابلیتی که از خدای
یافته صرف راه او نکنی و صرف در طاعة و سخن او کنی ترا چه گمان است چنین
ستم توان کرد و بگذرد لا والله توان کرد اما نگذرد و عذاب شدید از عزیز
ذو انتقام بباید کشید خدای عز و جل ترا از بطش خویش ایمن گرداناد و از اولیا
خود سازاد انه رئوف بالعباد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین والحزب الربانیین تبتهم الله فی
التائبین شهوات و هواهای نفس را ماده و مدد از خارج میرسد لاجرم
پیوسته تازه است ذکر خدای عز و جل و اقبال دل بر کار اخرة را اگر خارجی
باشد که مدد از انجا یابد تازه می ماند والا بطول زمان منطمس و مندرس میشود
و خارج این مذاکره حکم و استماع تذکره است پیوسته بهم نشینید و ازین باب
سخن رانید و از غیر این سخن زبان در بندید این اجتماع و الفوائد که اغاز کرده اید بانجام
رسانید که باب اعظم سلوک همینست و نتایج کلیه در ضمن انست و دست از ان مدارید و
دران سستی منمایید و سپاس بگوید راه مدهید که چون به بیند که شما را دوی
برگشتن نیست البته ایمن در بر شما بگشاید والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله وعونی الی الله الامیر محب الملة والحق
والدین الشیخ محمد   بای می باید فزود و خود را بدست می باید گرفت
که این ایام جهان متناهی است تا وی بند سر آمد ملتزم بید قرسید و مردانه راه خدای
سپرید که این عوایق و موانع امتحانات است تا قدر قوه و ثبات سالک ظاهر شود
و مستحق اجر عظیم گردد دمان بازوقت باشید و بجزای عزوجل نیکو کار باشید والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی   دنیا طبع کودکان دارد دوست و دشمن از هم نشناسد
نیست که اگر کسی جویای دنیاست دنیا او را بهتر حاصل میشود و از آنکس که جویای
او نیست او کودکان ز اضبطی نیست و امور ایشان اتفاقیست تا چون زود است
میدهد اما آخرة طبع خردمندان دارد هر کس که جویای او باشد خود را به آنکس دهد
و هر کس که جویا نباشد ندهد قال الله تعالی فاذکرونی اذکرکم چون چنین است عاقل باید
که کار آخرة کند و دنیا را به نشاط خود باز گذارد و گر اگر مقبل است با عراض او معرض
نمیشود و اگر معرض است به اقبال او مقبل نمی گردد و بعد از دون در احوال آباد
و نظم امور آنجا از اعظم کارهای آخرة است و در آن باب مساهله نفرمایند و اگر از بودن
در آنجا بوجهی از وجوه مشقتی رسد صبر کنند که سبب مزید اجر و تحصیل مهمی آرزو والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی سید الاخوان الالهیین و الاخوان الشیخ کریم الدین
محمد انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو واصلی علی نبیه محمد و آله واسأله ان یجعلنا من
المتحابین فیه المجتمعین علی اولئک المتفرقین علیه   هر کس که خدای را عزوجل
یافت هرچه یافت زبان ندارد و هر کس که خدای عزوجل نیافت هرچه یافت سود

ندارد

ندارد و بس خردمند آنست که جز جویای خدای نباشد عزوجل و جز جویای خدای
عزوجل کاری نکند والتوفیق من الله العلی العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی اخوان الالهیین ثبتهم الله علی الصراط المستقیم   فان متاع الدنیا
قلیل والآخرة خیر لمن اتقی تقوی بر هر کاری است از کوه معیشت چون این
دو کار بجای آورده طیفه بنده همین است و دیگر برا و هیچ نیست بدل امن
بنشینند و فضول نکنند و کار خداوند بخداوند باز گذارد قال الله تعالی وما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون الی قوله ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
اخوان اما و عمر الله بالعباد و نیکو محاسبت اهل تبتل را و در تیر آن کوشیدن
لازمست حسب المقدور و اجتماع از دست ندادن اعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا
والسلام علی شیخ الاخوان و سیدهم و سایر الاخوان و رحمة الله و برکاته والله یسنی
مرضاهم بلطفه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی سید الاخوان الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد
هر کس که بوجود خبر شادمان باشد بعوث خبر غمناک خواهد بود
و خدای از بنده این میخواهد که از تلوین شادی و غم بیرون باشد قال الله تعالی
لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم نه بفقدان اندوه خورند نه بوجدان
آن شاد باشند و در مقام استقامت در آیند تا ذوق مستقیمان بچشند که
باغ سبز عشق کو بی منتهاست   جز غم و شادی در او بس میوه هاست   والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر رکن الملة والدین حسن
از رحمه و علال جهان باک مدارید که عاقبة از آن متقیانست و آن عاقبه نیکو

عذرخواهی همه این مطالعات و زحمتها خواهد کرد و بای بقف رید و از جا برخیزد و بید الله العالم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد آدمی

عاجز ضعیف اگر نه استظهار او بخداوند قدیر قوی باشد وای بر او پس چه باشد

حال اهل انکار که خداوند مرخود نمیدانند که از ایشان خاسرتر و ذلیلتر خوش

حال آنکس که ایمان بخداوند خویش قوی دارد و از محبت او قوت خورد

آنگاه که اهل دنیا از آب و نان قوت خورند و توکل بر او از هیچکس باک ندارد

و در تفویض با او از هیچ اندیشه نکند سلام علی عباد الله المؤمنین وعلی الاخ

الاعز الشیخ کریم الدین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر

اگر سالک راه جز بذوق نرود در زمان بسیار راه اندک تواند رفت

برای آنکه ذوق دایمی نیست و اکثری نیست سالک صادق اگر یک گام بذوق

رود هزار گام دیگر بحکم استقامت و ثبات در جوانب رود و از جمله عوایق که سالک را

پیش می آید آن باشد که با خود اندیشد که اینهمه مدت سلوک کردی هیچ گشادی

ندیدی پس چرا بیهوده جهد میکنی و نزد این خاطر در کار سست شود و این

القاء شیطانست و اندیشه باطلست برای آنکه گشاد چون بتدریج باشد

باز وقت آن نمیتوان افتاد و خدا بحکم هیچ کودک از خود در نیابد که قد میکند و اگر

فرضا گشادی نباشد حکمت که همه مدتی معد استعداد او تمام شود بعد از آن

بیکبار ثمره آن ظاهر گردد با آنکه سالک باید که سلوک را بر اخلاص بنا نهد نه بر اعراض

والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الله والدین

الشیخ

الشیخ محمد نصره الله تعالی و اوایه

تفرقه این جهان هرچند بسیار باشد چون معلوم است

که تره می آید بسیار رنج نیست غم از تفرقه آنجهانست که جهان بی پایانست

و محنت و شادی آنجا پایدار گران نیست وای بر آنکس که در آنجهان از اهل محنت

باشد و خوش آنکس که در آن جهان از اهل شادی باشد بحز همین بیت

صبر کنید و خوه ابدست بکر به دل محکم دارید فان مع العسر یسرا الی الله ولا

حول ولا قوة الا بالله وحسبنا الله ونعم الوکیل والسلام علی ولیی ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین هداهم الله سبیل السالکین

چون هبوط بارض معلول بمعصیة بود ارض محل عقوبة است جز انسان

تواند بود و در سجن و محلی که موضوع برای عقوبه باشد طمع راحة داشتن

خلاف خواست بهانه بر هرچه نباید انداخت که به سبب فلان چنین شد

و چنان شد که اینها لوازم نشاء است اگر کیفیتی شد بکیفیتی اگر ستمی است دوا او

این صبر است و عمل تا این دور سر آید و ایام عقوبه و محنت بگذرد و نشاء

منقلب گردد آنگاه اگر طمع راحة دارند شاید لا راحة للمؤمن من دون لقاء الله

ای اولیاء من اگرچه جمله در اندوه و درد هم یقین دانم که او شاد گردم

جور و وهی است درمان نیز باشد صبر کنید و انتظار فرج بعد الموت از لوازم

این نشاء خلاصی نیست و خلاصی کلی در آن جهانست والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی سلامة الشیخین والوالدین وصحتهما والله المسئول لان یعرف تلک الصحة

الی اخذ الزاد لیوم المعاد و کما دعا الشیخ اگر موانع و صوارف بودی

مرتبه یقین و اخلاص و محبت کما ظاهر شدی پس مروانست که موانع را مانع

نه وارونه انکه انتظار آن کند که روزی آید که موانع نباشد و مهمات چنین او را بست

والسلام علیکم بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی وحبیبی الامیر رکن الدین حسن مخدا ابرالطفات
که چون هیچ قطره ازان در مذاق بندهٔ مؤمن که خدای و رسول او را بیخ و تلخیهاء جهان
که در مدهٔ عمر کشیده و چشیده تمامی فراموش کند چنانکه هرچند خواهد که با یاد خود
آورد که هرگز غمی چشیده با یاد خود تواند آورد و حق ایراقهر بایست که چون قطره
ازان در مذاق بنده عاق عاصی چکانند هر شادی و لذه و طرب که در مدهٔ عمر
او روی نموده باشد او را فراموش شود چنانچه هرچند خواهد که با یاد خود آورد
که روزی خوش بر او گذشته با یاد نتواند آورد و چون چنین است سزوار به
غمهای جهان مبالاة نداریم و به شادیهای آن نیز و بکناره در کنف خدای
گریزیم و پیروی رسل او بیش گیریم و این چند روز زندگانی را به این طریق
صرف کنیم که ایکان تا چشم بر هم زدیم مرگ رسیده ای خنک ما اگر اینکار بکنیم و
وای بر ما اگر جز این کار کنیم السلام علی ولی و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولی نعمة الله الامیر علاء الدین المعلم جعله الله من
عباده القانتین هرکس که جز راه خدای عز و جل رود سر بهاویه باز نهد
و هاویه چاهی است که هرکس در آنجا افتد هیچ راه بیرون شدن نداند و ابد الاباد در گردان
دایم باشد وای بر آنکس که بازگشت او بهاویه باشد وای وای بر او زنهار
زنهار که دان دوست خود را از وقوع در هاویه نگاه دار و دو با جنباکام نهد که
مبادا بلغزد و در هاویه افتد انگاه هیچکس او را از آنجا بیرون نتواند آورد هم باد در
زندانی و عقوبت خانه باشد هاویه زندان ملک الملوک است و عقوبت خانه او یا آن که بر جدر

ادب

واوب نگاه دار و قدم بباک منه و از زمرهٔ متقیان باش والسلام علیک

بسم الله الرحمن الرحیم

از بندهٔ ضعیف بسوی فرزندان سلف الاخوان امیر محب الدین خلیل الله افاض الله
علیه سحایب الغفران روزی وعده خدای است اگر پدر شما نماند خدای پدر
شما و پدر مانده است پدر وسیله بود و اگر وسیله نماند بی وسیلگی نیز وسیله ایست
گفت چون سلطان جان برون رود عین هر بلائی آلت شود
زنهار که اندیشه مکنید و دل بخدای قوی دارید و بر حق او امیدوار باشید او
رفت و ما نیز در پیامیرویم هم آنجا جمع خواهیم شد که بدیداری که مفارقت
از عقب نداشته باشد برسیم جهد و زان کنید که از هم تخلف نکنید هر کاه که از
معیشه تنگی باشد بکار مشغول شوید که کسب کنید و جدا شوند والله ولی المتقین

بسم الله الرحمن الرحیم

اداب خواندن مکاتیب اول باید که آنچه خواهند خواند از پیش به امعان مطالعه
کنند و هر چه غریبی باشد صواب سازند تا در حین خواندن روان توان خواند
و فهم کرد استعمال تصحیح و تفتیش در مجلس متحرز و آل خشوع است و چون
خشوع زایل شد انتفاع بموعظه دست نمیدهد دوم چون خوانند تانی و تثبت
فرمایند و مفهم و مبین و به صدای معنی بخش و به آواز بلند سیوم چون در اثنا خواندن
جزی عارض شود که مانع باشد از استماع مثل آنکه کسی از حاضران اشتغال باطلاعی
عارض شود صبر کنند تا آن مانع منقضی شود تا هیچ از هیچکس فوت نشود چهارم
در ابتدای خواندن مکاتیب بگویند که باسم الله والحمد لله والصلوة والسلام
علی محمد رسول الله و آله و صحبه اجمعین و چون تمام کنند بگویند الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی نبیه و آله اجمعین پنجم در اثنا قراة مکاتیب جماعة باید باستماع

مشغول باشند وسخن باکه کم کنند واگر کسی راسخنی کما بطا افتد متعلق به اگر
در مکاتیب مذکورست محل آن را یابد وارد تا چون از قراءة مکاتیب
فراغ حاصل شود القا کند والله الموفق بسم الله الرحمن الرحیم

از خداوند سبحانه آن میخواهد که اجتماع افتد میان ما وشما در حظیره قدس وموطن
الانس نه نعیم لا بوس فیه ولذة لا یشوبها کدر وسرور ما فیه حزن وفرح لا غم
فیه وعز بلا ذل وکرامة بلا هوان وراحة بلا تعب وامن بلا خوف وغنی بلا
فقر وصحة بلا سقم وحیوة بلا موت وشباب بلا هرم ومودة دائمة بین اهلها
ونور لا یشوبه ظلام ویقظة بلا نوم وذکر بلا غفلة وعلم بلا جهالة ووحدانیة بلا عداوة
بین اهلها ولا حسد ولا غیبة اخوانا علی سرر متقابلین امنین مطمئنین ابد
الآبدین ودهر الداهرین وما ذلک علی الله بعزیز بین مکوماراه ان
شه بار نیست باکریمان کارها دشوار نیست وصلی الله وسلم علی نبی
الرحمة وشفیع الامة وحامل لواء الحمد یوم القیمة محمد واله وصحبه اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام خدای ودیگر سلام این ضعیف بر حضرة مخدوم اللهم الکتبه من زمرة
المقربین عماد الملة والدین جعفر هر کس در جهان بحضور قلب نرسیده
برشانی وتبع اوویه ورنجاروزکار که زاید واز پیمانی ور کردانی آن جهان باز
نیاید وچهره خود را ندید هرگز دیدار خود نخواهد دید با خود نخواهد رسید که ان الله
یحول بین المرء وقلبه وهر کس که خود را نه بیند واز خود جدا افتد واید که به جدا
گرفتار باشد هیچ آشنه از انفکاک شیء از هویة خویش نیست مگر انفکاک از هویة
آویزین وان نیز در انفکاک از خود مندرجست برای آنکه رسول الله صلی الله علیه
واله فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه ولازمش اینست که من لم یعرف نفسه

قلم یعرف ربه العقه مؤنفس ودرب مثلا زمان انداز هر طرف که گیرند
نسوا الله فانسیهم انفسهم الکنون الیدار الیدار لیفز یابد وجود رسید وخود را با جود رسانید
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الحضرة المخدومیه الملاذیه صاحب المبرات منبع الخیرات افتخار الاکابر
جامع شتات المآثر عزیز الملة والتقوی والحق والدین محمد اعظم الله اجره
فی المصیبة الفوعة الموجعة داود وسایر الحضرات الکرام همکس بنده اولی واثیر
نیست از آنکه کار او هیچ محل بنده را اینی تر نیست از جوار پروردگار او و
مادام که در اینجاست نوبت چون رجوع بجای خویش کرد با وطن رسید
بمفارقه ما خوشست وهر کس که حق عز وجل نعمتی از وی باز ستد لطف خود را عوض
آن می سازد ودر حق او خدا بنده را از هم خبر اولیست والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
ورضوانه بسم الله الرحمن الرحیم

از شده واقعه موجه حضرت مخدوم سعید انار الله برهانه عزیز الحق والدین چه گویم
که بر خاطر چه شورش ست اما چون این قضیه باذن ملک علامست وارادو وقضاء
او جز تسلیم طریق نیست باید با قضا و قدر ساخت زحکمش هر که
سر بپیچد سر باخت بر حضرت مخدوم زادکان حقیقی الله القاهم ولطفه تولاهم
آنکه صبر کنند وجزع واضطراب ننمایند ووثوق دل بر خداوند خویش تبارک اسمه محکم
دارند ودانند که بحکم کل شیء یرجع الی اصله هر را خاک می باید شدن وبوسیدن
ورنیدن جز موضع ایمان که نمی پوسد ونمی میرد ونمی ریزد که المؤمنون لا یموتون
ولکن ینقلون من دار الی دار وکف هم راه در پیش ست اگر پادشاه واگر درویشست
راهیست رفتنی یا زود یا دیر انا لله وانا الیه راجعون اعظم الله
اجرکم وغفر لمیتکم وجعلکم من عباده المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام خدای عزّ وجلّ بر حضرت مخدوم الواثق بالله الصمد عماد الملة والدين محمد كان الله له واقبل بوجهه اليه ادمی هزار منزل طی کرده تا به این سرحد رسیده واین سرحد تجاست کوی خودشناسی ست یعنی اینجا که چهره خود باز بیند از عشق دیدار خود اینهم راه آمده چنانچه رئیس العارفین مولی روم گفته عشق تو بود با من بوزی
که من نبودم کم گشته بودم از خود عشق تو ره نمودم خاشاک راه بودم در کوی
یار چندین سیل محبت آمد ناگاه در ربودم اگر خود را باز دید دید واگر نه در کوری
جاوید ماند که من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا وچون خود را
ندید خدا را چگونه بیند من عرف نفسه فقد عرف ربه دهیچ واپند که خود را کی توان
دید آنگاه که دست از همه چیز بدارند ودر خانه جای رخت بود با محال دوست والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام على الاخ الالهی الفقام زین الدین علی چون مبتلا بصحبة اهل غفلة
شود از آن غفلة ایشان عبرة گیرد وعمل بوصیة لقمان نماید که گفت ادب
از بی ادبان آموختم که چون چنین کند از صحبة وی راسود دهد وزیان نرساند
بهمه حال بیدار باشد ونگذارد که دشمن دست برد کند والله المستعان

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام على الحضرة المخدوم كان الله له وتفضل بفضله عليه مجد الملة والدين اسمعیل
دنیا مثابه لحاتی ست که هر لحظه بازی کند دوم بدم بصورتی غیر مکرر خود را نماید وادمی
را از الساعة که زاییده تا آن ساعة که میرد پیوسته بتوج خویش مشغول داشته میکند او
که بکیفیت او با خود نکرد چون بیرد بیک ناگاه چشم او بر خویش افتد چون خود را
تا غایة ندیده بود سخت از خود بترسد در چشم خویش منکر آید از خود گریختن گیرد

ویهات

ویهات از خود چگونه توان گریخت هر جا که رود خود را با خود یابد سخت بدبخت پس
وظیفه هر زیرک خواه خویش آنست که امروز اندک با خود آشنا شود وجمال دل
خویش را مشاهده کند واز زمره آن طایفه بیرون آید که یحول بین المرء وقلبه وصف
الحال ایشانست تا چون جلباب بشریة وغطاء طبیعت برخیزد وچهره خویش ببیند
به او مستانس باشد ومستوحش نباشد پاره پاره خو کن با نور روز والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

رشحات انامل کریم الشمایل حضرت مخدوم الامیر فاضل الملة والحق والدين عبد الله
تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین ووفقی عمره مصروفا فی طاعة رب العالمین
همچون سواد العین درون دیده جای ساخت وچون سویدا در قلب ورود تسلط
دل منزل گرفت اظهار محبة وتلطف که فرموده بودند باضعاف راجع وعاید
داشته از انعام الهی شمرد وشکران بجای آورد امید که لمقتضی لئن شکرتم
لازیدنکم محبة دوداد پیوسته در ازدیاد باشد که نیکو خجی ست طایر قلب را
در طیران بسوی سماء قربة وعروج بذروه وحدة وحدیث قدسی التحابون
بجلالی فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی شاهد صدق ست بر این معنی صورة عارضه که فراج
مبارک را روی نموده امید که بزودی مرتفع گردد وموجب طهارة قلب وزیادتی
تیقظ وتنبه شود واز آن باب خاطر گران ندارند والله یطیل
عمرک فی طاعته ویجعلک من اهل قربته امین
تم المجلد الاول من کتاب المکاتیب للمحقق الربانی
قطب الملة والحق والدين على يد اضعف العباد
واقل الطلبة محمد معصوم سلطانپوری
فی سنة ١٠٥٦ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

این مکتوب از مجلد دوم تیمنا و تبرکا بقلم آمد   من عبد الله قطب بن محیی
الی الاخوان الالهیین لاسیما الامیر شمس الله والدین ابی سعید
مصلحت حال طبع در آن است که از سر ملایمی مستغرق منافیی باشد در زمانی
بعقد نکند زیرا ای اکثر طبع نه قوت است باقیه داورا ماده وجود از عالم ثابت
تار و بود او از عالم فنا و سهم کننده اند معتقد شده که بار منحل شده هر خطه
طبعی دیگر باشد پس آن منافی که تابع ملایمت به حقیقه به طبعی میرسد
چز آن طبع که ملایم میرسد والسلام

کاتبه محمد معصوم ولد ملا احمد
سلطانپوری

مکتوب افلاطون الحکیم الی عیسی ع

یا طبیب النفوس المریضه بداء الجهالة المکتنفة باکناف الزوالة المنغمسة فی العلائق البدنیة المکدرة بالکدورات الطبیعیة و یا موقظ القوم من رقدة الغافلین و منبه العباد من مضیق الجاهلین یا منجی الهالکین و یا غیاث من استغاث انی و انا مبطت فاغتربت و تذکرت منعمت فهل الی وصول من سبیل

الجواب من عیسی ع

یا من شرفک الله الاستعدادات العقلیة والرموزات النقلیة کن طالبا لتنور النفس بالانوار الالهیة القدسیة لحاجته من دار الدنیة الفانیة الی دار الباقیة التی هی محل ارواح الطاهرة والنفوس الزاکیة فان مجرد العقل غیر کاف فی الهدایة الی صراط المستقیم

الآدمی کالقصعة او کالاناء فغسل ظاهره واجب و غسل باطنه اوجب و غسل ظاهره فرض و غسل باطنه افرض لان شراب الله لا یطیب الا فی اناء طاهر فان تطهیر الاناء لانه محل الشراب باطنه لا ظاهره

٧٥٢